قال رسول اللہ طلب العلم فریضۃ علی کل مسلم و مسلمۃ

الحمد للہ المتعال کہ درین زمان
برکت اشتمال کتاب مستطاب شرح مقبول اولی الالباب
یعنی
از کتاب الایمان والکفر

الصافی
شرح
اصول الکافی

تا آخر کتاب العشرۃ

مصنفہ علامہ آخوند ملا خلیل رحمۃ الجلیل بتصحیح
جناب مولوی سید تصدق حسین صاحب

واقع لکھنؤ طبع شد
در مطبع فیض منبع منشی نولکشور

باسمه سبحانه

هزاران هزار لآلی آبدار و جواهر بیش بهای بی شمار ثنا و سپاس و حمد بیقیاس نثار بارگاه و دیوان خداوند
بی همتای یگانه ایست که این کون و مکان یکی نقطه است از پرکار قدرتش و این همه جهان طلسمی است از اسرار حکمتش
و زهی کریمیکه مومنان طیب القلوب را بانعام کافی و نصیب بهره وافی امیدوار ساخته و حمی رحیمیکه بفیض
متقیان طاهر الاذیال و احباب محبوب را با سامی شافی و آیات منور صافی پرداخته جلت نعمائه و کثرت آلائه و درود نامحدود
رحمت کامله رب ودود مخصوص ذات با فیوض و برکات باعث وجود بنی آدم و آدم و موجب خلقت عرش و کرسی و لوح
و قلم آن سرور انبیا و سلطان اتقیا ایست که تاج شفاعت بروز قیامت بر سر گذاشته مصداق آیه و فی حمایه و ما ارسلناک الا
رحمة للعالمین برای امت عاصی و گنهگار رحمت مجسمی است از جانب پروردگار روحی فداه و بهای صلوة و سلام ملائک مع انعام
رب منعام سزاوار نفس رسول زوج بتول ایست که لوای حمد اکمل را بهنگام محشر برافراخته شیعیان خویش بجان عقیدت کیش دوستان
نیک اندیش عاشقان آن لیش را از تابش آفتاب عالمتاب بکه بریک نیزه باشد بزیر آن معوضت و رحمت و نصرت و جمیع اولاد امجاد
و اتباع باشند و سداد و که پاره های جگر حضرت محمد مصطفی و احمد مجتبی و انوار عیون جناب علی غالب کل غالب امیر المومنین علی بن ابیطالب و کرم
کبرا فاطمه زهرا صلوات الله و سلامه علیهم باد مادام السکون للغبرا و التحرک للسما اما بعد بر علمای دین و فضلای عصر پوشیده نیست
که بهترین علوم که مردم را در دنیا و آخرت نافع تر است علم دین است و مراد از علم دین قرآن و تفسیر و حدیث و کلام و فقه و اصول فقه است
اما قرآن مجید و فرقان حمید پس تفسیرش بی اخبار و آثار معصومین که حدیث از آن مراد است خیلی دشوار بلکه محال و علم کلام و فقه و
اصول فقه و امثال آن متفرع است از ارشادات رسول رب مبین و ائمه طاهرین خلاصه کون و مکان پس واضح و مبرهن و ظاهر
و روشن گردید که علم حدیث شریف راس همه علوم و تاج جمیع فنون است و لازم آمد که این علم تحصیل کرده شود تا فهمیدن و فهم علوم
دیگر سهل و آسان گردد اکنون بموجب ارشاد علمای اعلام و خلدهم الله دار السلام میگوئیم که در علم حدیث مذهب حق شیعه
امامیه اثنا عشریه کثرهم الله فی البریه از جمله کتب و اسفار عظیمه جلالت کتب اربعه که مراد از آن کتاب کافی و من لا یحضره الفقیه
و تهذیب الاحکام و استبصار است بیش از آنست که احتیاج اظهار داشته باشد و معلوم است که کتاب کافی عالم عامل و بل
فاضل الکامل الاسعد البارع الاورع رئیس المحدثین العظام و راس المشائخین الکرام المجد و سعی بالسعی المعتام المؤید
لدین الله القوی المنعام المتحلی بالمجد و الاکرام الملقب بثقة الاسلام الخطیب المصقع العبقری الشیخ ابو جعفر محمد بن
یعقوب الکلینی الرازی عطر مرقده و نور مضجعه قدیم تر از همه آنست و جامع نافع است و حجت قاطعه بر رفعت مرتبتش اینکه در عصر
غیبت صغرای امام دوازدهم مومنان جناب صاحب العصر و الزمان عجل الله فرجه و سهل مخرجه تصنیف و تالیف شده
و مصنف عالیجناب آنرا در عرض بیست سال بسلک ترتیب و تهذیب کشیده و کلام بعض اکابر بر آنست که شانزده
هزار و یکصد و نود و نه احادیث شریفه در آنست و این کتاب فی الحقیقت کتابی است که دریا را بکوزه بند نموده یا
قاموسی است که در درون ساغر نموده الغرض قبل ازین همه مجلداتش در سنه ۱۳۰۲ هجری نبوی مطابق ۱۸۸۵ء در همین
مطبع فیض منبع مشهور دیار و امصار اعنی اوده اخبار بقالب طبع در آمده لیکن چون فهم لغاتش امری صعب و مشکل است

لهذا برای انتفاع خاص و عام شرحی که بزبان فارسی باشد تلاش نموده بدست آورده شد و آن شرح فی الاصل شرحی است که دلالت صیغهای حدیث شریف و تعلیلات آنها در آن مندرج است و بعده مقامات مشکله نحویه از ترکیب و پس از آن معانی لغات و بعض رموز و کنایات و اشارات بحسب مناسبت بعلم معانی و بیان و منطق و فلسفه و غیره هم در آن اشاره شده است بعده ترجمه لفظی آن مرسوم گردیده المختصر همچنین هر یک حدیث نوشته شده است و چونکه مجلد اول کافی در اصول و مجلد دوم در فروع و مجلد سوم در روضه است لهذا شرحش نیز بهمان عنوان طبع گردیده یعنی اول شرح اصول کافی بطبع درآمده و چونکه در اصول کافی هفت کتاب بود جناب شارح علامه رحمه نیز برای هر کتاب شرحی علیحده نوشته و بصافی همه را موسوم ساخته تفصیلش این است جزء اول کتاب العقل والعلم جزء دوم کتاب التوحید جزء سوم کتاب الحجة جزء چهارم کتاب الایمان والکفر جزء پنجم کتاب الدعا جزء ششم کتاب فضل القرآن جزء هفتم کتاب العشرة پس جناب شارح مرحوم بعض اجزا را یک حصه نموده و بعض اجزا را بسبب طول دو حصه کرده اما جزء اول پس آن یک حصه دارد و بر صفحه (۱۵۴) ختم شده است و جزء دوم نیز یک حصه دارد و بر صفحه (۲۱۰) بآخر رسیده و جزء سوم دو حصه دارد حصه اول بر صفحه (۴۷۶) بختم رسیده و حصه دوم بر صفحه [illegible] پذیرفته و جزء چهارم نیز دو حصه است حصه اول بر صفحه (۳۵۸) صورت اختتام گرفته و حصه دوم بر صفحه (۴۴۳) حلیه تمامی پوشیده و جزء پنجم حصه ندارد و بر صفحه (۲۴۳) ختم گردیده و جزء ششم همچنین است و بر صفحه (۱۷۶) ختم گشته و [illegible] جزء هفتم بر صفحه (۲۰۷) بتمام رسید حسب پایه فیض انتمای اعلی حضرت خداوند نعمت عین الاعیان منبع الجود والاحسان عمدة الاعاظم والافاخم زبدة الاجلة والاکابر جناب منشی نولکشور صاحب لازالت شموس اقبالهم طالعة وانوار جلالهم بازغة جزء اول و دوم و سوم در یک مجلد است و جزء چهارم و پنجم و ششم و هفتم در یک مجلد علیحده و هر جزء و هر حصه علیحده علیحده مطبوع گشته و در آخر جزء ششم قبل از خاتمه ملخص ترجمه شارح رحمه الله از کتاب نجوم السما فی تراجم العلما نوشته شد چنانچه ترجمه خود مصنف علیه الرحمه در آخر اصول کافی از شذور العقیان فی تراجم الاعیان مرسوم گشته من شاء الاطلاع علیهما فلیرجع الیهما و جمله اجزای این شرح مذکور را صد و سی و چهارگانه است و از حسن اتفاقات اینکه چنانچه کتاب عالی انتساب کافی در مدت بیست سال جمع شده همچنان صافی نیز در همین قدر مدت تصنیف گشته چنانچه از دیباچه جناب شارح معلوم و مفهوم میشود الغرض هفت اجزا در شرح اصول کافی است و باقی اجزا در شرح فروع و روضه کافی می باشد و حتی المقدور اهتمام تمام و تصحیح و تنقیح مآخذ و عبارات کلام درج نموده شده است اگر طالبان علوم دینی و واقفان رموز و اسرار یقینی این شرح نادر الوجود و عدیم النظیر را دست بدست خرید فرمودند انشاء الله المستعان بیست و هفت اجزای بقیه شرح فروع و روضه کافی نیز طبع کرده می آید و زنگ نفاق از دل حاسدان می زداید و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین والصلوة

والسلام علی رسوله محمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین

و انا العبد الذلیل السید حسین صانه الله عن کل شین

قال رسول الله طلب العلم فریضة علی کل مسلم ومسلمة

الحمد للہ المتعال کہ درین زمان برکت اشتمال کتاب مستطاب شرح مقبول ونایاب یعنے

جزو چہارم حصہ ا

الشافی

شرح

اصول الکافی

کتاب الایمان والکفر

مصنفۂ علامہ سرآمد محدثین ملا خلیل رحمہ اللہ الجلیل تصحیح مولوی سید تصدق حسین صاحب رضوی

در مطبع فیض منبع منشی نولکشور واقع لکھنؤ منطبع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

اصول کتاب الایمان والکفر

مبادی شرح اصول کافی

شرح این کتاب چهارم است از سی کتاب که جزء کتاب کافی ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله تعالی است الایمان گرویدن بربوبیت رب العالمین که عمل دل است و عملی از زبان و سائر جوارح که بوسیلهٔ آن گرویدن از کسی البته صادر می شود و نزاع درین که آن عمل جزء موضوع له لفظ ایمان است یا خارج لازم است شبیهٔ نزاع لفظی است الکفر ترک گرویدن بربوبیت رب العالمین و عملی که بوسیلهٔ آن ترک از کسی صادر شود معنی رب العالمین صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است و مصداق ایمان اجتناب از کبیره با اصرار و از صغیره با باو استکبار است خواه کبیرهٔ عدمی باشد مثل ترک فریضهٔ نماز و مانند آن و خواه وجودی باشد مثل قتل مومن و برین قیاس است صغیره و مصداق کفر یکی از دو چیز است کبیره با اصرار چنانچه فجار می کنند و صغیره با باو استکبار چنانچه ابلیس در ترک سجدهٔ آدم کرد و گاهی ایمان در اخص اجتناب ازین معنی مستعمل می شود و آن کمال گرویدن است و مصداق آن اجتناب از کبیره است مطلقا و لازم اینست اجتناب از اصرار بر صغیره خواه بحد اباو استکبار رسد خواه نه چه اصرار بر صغیره کبیره است زیرا که مراد بکبیره آنست که وعید الهی بخلود در جهنم متعلق باصرار بر آن شده باشد و اصرار بر صغیره اباو استکبار است بنا بر معنی دوم واسطه میان مومن و کافر می باشد در مکلفان و ایمان بمعنی اول اخص از اسلام است و کفر اعم از شرک است و بیان اینها همه می شود درین کتاب یعنی این کتاب را احادیثی است که متعلق بایمان است و احادیثی که متعلق بکفر بدانکه آنچه می گوئیم در تقریر متشابهات آیات و احادیث محض احتمال است یا لعل از دیگری است مگر که تصریح

آن مشتمل است بر کتاب و دویست و نه باب است اوّل باب طينة المؤمن والكافر دوم باب اخر منه
وفيه زيادة وقوع التكليف الاول سوم باب اخر منه چهارم باب ان رسول الله صلى الله عليه
وآله وسلم اول من اجاب واقر لله عز وجل بالربوبية پنجم باب كيف اجابوا وهم ذر ششم
باب فطرة الخلق على التوحيد هفتم باب كون المؤمن في صلب الكافر هشتم باب اذا اراد الله
ان يخلق المؤمن نهم باب ان الصبغة هي الاسلام دهم باب في ان السكينة هي الايمان يازدهم
باب الاخلاص دوازدهم باب الشرائع سيزدهم باب دعائم الاسلام چهاردهم باب
ان الاسلام يحقن به الدم وان الثواب على الايمان پانزدهم باب ان الايمان يشرك الاسلام والاسلام
لا يشرك الايمان شانزدهم باب اخر منه وفيه ان الاسلام قبل الايمان هفدهم
باب هجدهم باب في ان الايمان مبثوث لجوارح البدن كلها نوزدهم باب السبق الى الايمان
بستم باب درجات الايمان بست ويكم باب اخر منه بست ودوم باب نسبة الاسلام
بست وسوم باب بست وچهارم باب بست وپنجم باب صفة الايمان بست وششم
باب فضل الايمان واليقين على الايمان بست وهفتم باب حقيقة الايمان واليقين بست
وهشتم باب التفكر بست ونهم باب المكارم سى ام باب فضل اليقين سى ويكم باب
الرضا بالقضاء سى ودوم باب التفويض الى الله والتوكل عليه سى وسوم باب الخوف والرجاء سى وچهارم
باب حسن الظن سى وپنجم باب الاعتراف بالتقصير سى وششم باب الطاعة والتقوى
سى وهفتم باب الورع سى وهشتم باب العفة سى ونهم باب اجتناب المحارم چهلم باب
اداء الفرائض چهل ويكم باب استواء العمل والمداومة عليه چهل ودوم باب العبادة چهل وسوم باب
النية چهل وچهارم باب چهل وپنجم باب الاقتصاد في العبادة چهل وششم باب من بلغه ثواب من الله
على عمل چهل وهفتم باب الصبر چهل وهشتم باب الشكر چهل ونهم باب حسن الخلق پنجاهم باب حسن
البشر پنجاه ويكم باب الصدق واداء الامانة پنجاه ودوم باب الحياء پنجاه وسوم باب العفو
پنجاه وچهارم باب كظم الغيظ پنجاه وپنجم باب الحلم پنجاه وششم باب الصمت وحفظ
اللسان پنجاه وهفتم باب المداراة پنجاه وهشتم باب الرفق پنجاه ونهم باب التواضع شصتم
باب الحب في الله والبغض في الله شصت ويكم باب ذم الدنيا والزهد فيها شصت ودوم باب
شصت وسوم باب القناعة شصت وچهارم باب الكفاف شصت وپنجم باب تعجيل
فعل الخير شصت وششم باب الانصاف والعدل شصت وهفتم باب الاستغناء
عن الناس شصت وهشتم باب صلة الرحم شصت ونهم باب البر بالوالدين هفتادم
باب الاهتمام بامور المسلمين والنصيحة لهم ونفعهم هفتاد ويكم باب اجلال الكبير

هفتاد و دوم باب اخوة المومنین بعضهم لبعض هفتاد و سوم باب فیما یوجب الحق لمن انتحل
الایمان وینقضه هفتاد و چهارم باب فی ان التواخی لم یقع علی الدین وانما هو التعارف هفتاد و پنجم
باب حق المومن علی اخیه واداء حقه هفتاد و ششم باب التراحم والتعاطف هفتاد و
هفتم باب زیارة الاخوان هفتاد و هشتم باب المصافحة هفتاد و نهم باب المعانقه
هشتادم باب التقبیل هشتاد و یکم باب تذاکر الاخوان هشتاد و دوم باب ادخال السرور
علی المومن هشتاد و سوم باب قضاء حاجة المومن هشتاد و چهارم باب السعی فی حاجة المومن
هشتاد و پنجم باب تفریج کرب المومن هشتاد و ششم باب اطعام المومن هشتاد و هفتم
باب من کسا مومنا هشتاد و هشتم باب الطاف المومن واکرامه هشتاد و نهم
باب فی خدمته نودم باب نصیحة المومن نود و یکم باب الاصلاح بین الناس نود و دوم
باب فی احیاء المومن نود و سوم باب فی الدعاء للاهل الی الایمان نود و چهارم باب فی ترک
دعاء الناس نود و پنجم باب ان الله انما یعطی الدین من یحبه نود و ششم باب سلامة الدین
نود و هفتم باب التقیه نود و هشتم باب الکتمان نود و نهم باب المومن وعلاماته وصفاته صدم باب فی
قلة عدد المومنین صد و یکم باب الرضا بموهبة الایمان والصبر علی کل شیء بعده صد و دوم باب فی سکون
المومن الی المومن صد و سوم باب فیما یدفع الله بالمومن صد و چهارم باب فی ان المومن صنفان
صد و پنجم باب ما اخذه الله علی المومن من الصبر علی ما یلحقه فیما ابتلی به صد و ششم باب
شدة ابتلاء المومن صد و هفتم باب فضل فقراء المسلمین صد و هشتم باب صد و نهم
باب ان للقلب اذنین ینفث فیهما الملک والشیطان صد و دهم باب الروح الذی اید به المومن
صد و یازدهم باب الذنوب صد و دوازدهم باب الکبائر صد و سیزدهم باب استصغار
الذنب صد و چهاردهم باب الاصرار علی الذنب صد و پانزدهم باب فی اصول الکفر وارکانه صد و
شانزدهم باب الریاء صد و هفدهم باب طلب الریاسة صد و هیجدهم باب الختل الدنیا
بالدین صد و نوزدهم باب من وصف عدلا وعمل بغیره صد و بستم باب المراء والخصومة
ومعاداة الرجال صد و بست و یکم باب الغضب صد و بست و دوم باب الحسد صد و
بست و سوم باب العصبیة صد و بست و چهارم باب الکبر صد و بست و پنجم
باب العجب صد و بست و ششم باب حب الدنیا والحرص علیها صد و بست و هفتم باب الطمع
صد و بست و هشتم باب الخرق صد و بست و نهم باب سوء الخلق صد و سی ام
باب السفه صد و سی و یکم باب البذاء صد و سی و دوم باب من یتقی شره صد و سی و
سوم باب البغی صد و سی و چهارم باب الفخر والکبر صد و سی و پنجم باب القسوة صد و سی و ششم باب الظلم

صد و سی و هفتم باب اتباع الهوی صد و سی و هشتم باب المکر والغدر والخدیعه صد
و سی و نهم باب الکذب صد و چهلم باب ذی اللسانین صد و چهل و یکم باب الهجرة صد و چهل
و دوم باب قطیعة الرحم صد و چهل و سوم باب العقوق صد و چهل و چهارم باب الانتفاء صد و
چهل و پنجم باب من آذی المسلمین واحتقرهم صد و چهل و ششم باب من طلب عثرات المؤمنین
وعوراتهم صد و چهل و هفتم باب التعییر صد و چهل و هشتم باب الغیبة والبهت صد و چهل و
نهم باب الروایة علی المؤمن صد و پنجاهم باب الشماتة صد و پنجاه و یکم باب السباب صد و
پنجاه و دوم باب التهمة وسوء الظن صد و پنجاه و سوم باب من لم یناصح اخاه المؤمن صد و
پنجاه و چهارم باب خلف الوعد صد و پنجاه و پنجم باب من حجب اخاه المؤمن
صد و پنجاه و ششم باب من استعان به اخوه فلم یعنه صد و پنجاه و هفتم باب من منع
مؤمنا شیئا من عنده او من غیره صد و پنجاه و هشتم باب من اخاف مؤمنا صد و پنجاه و
نهم باب النمیمة صد و شصتم باب الاذاعة صد و شصت و یکم باب من اطاع المخلوق
فی معصیة الخالق صد و شصت و دوم باب فی عقوبة المعاصی العاجلة صد و شصت و سوم
باب مجالسة اهل المعاصی صد و شصت و چهارم باب اصناف الناس صد و شصت و پنجم باب
الکفر صد و شصت و ششم باب وجوه الکفر صد و شصت و هفتم باب دعائم الکفر وشعبه
صد و شصت و هشتم باب صفة النفاق والمنافق صد و شصت و نهم باب الشرك صد و
هفتادم باب الشك صد و هفتاد و یکم باب الضلال صد و هفتاد و دوم باب المستضعف صد
و هفتاد و سوم باب المرجون لامر الله صد و هفتاد و چهارم باب اصحاب الاعراف صد و هفتاد و پنجم
باب فی صنوف اهل الخلاف صد و هفتاد و ششم باب المؤلفة قلوبهم صد و هفتاد و هفتم باب فی
ذکر المنافقین والضلال وابلیس فی الدعوة صد و هفتاد و هشتم باب فی قوله تعالی ومن الناس
من یعبد الله علی حرف صد و هفتاد و نهم باب [illegible] صد و هشتادم باب [illegible]
هشتاد و یکم باب فی ثبوت الایمان وهل یجوز ان ینقله الله صد و هشتاد و دوم باب المعارین
صد و هشتاد و سوم باب فی علامة المعار صد و هشتاد و چهارم باب سهو القلب صد
و هشتاد و پنجم باب فی ظلمة قلب المنافق وان اعطی اللسان ونور قلب المؤمن وان قصر به لسانه
صد و هشتاد و ششم باب فی تنقل احوال القلب صد و هشتاد و هفتم باب الوسوسة
وحدیث النفس صد و هشتاد و هشتم باب الاعتراف بالذنوب والندم علیها صد و
هشتاد و نهم باب ستر الذنوب صد و نودم باب من یهم بالحسنة او السیئة صد و نود و یکم
باب التوبة صد و نود و دوم باب الاستغفار من الذنب صد و نود و سوم باب فیما اعطی الله عز وجل آدم

وقت التوبة صد و نود و چهارم باب اللمم صد و نود و پنجم باب فی ان الذنوب ثلثة صد و نود و ششم باب تعجیل عقوبة الذنب صد و نود و هفتم باب فی تفسیر الذنوب صد و نود و هشتم باب نادر صد و نود و نهم باب نادر ایضا دو صدم باب دو صد و یکم باب دو صد و دوم باب الاستدراج دویست و سوم باب دویست و چهارم باب دویست و پنجم باب دویست و ششم باب دویست و هفتم باب دویست و هشتم باب دویست و نهم باب

باب اوّل اصل باب طینة المؤمن والکافر

شرح الطینة بکسر طای بی نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و نون اصلی که از آن چیزی مخلوق شود و آن را سرشت می نامند یعنی این باب بیان سرشت مؤمن و کافر است و درین هفت حدیث است اول

اصل عن علی بن الحسین علیه السلام قال ان الله عز و جل خلق النبیین من طینة علیین قلوبهم وابدانهم وخلق قلوب المؤمنین من تلک الطینة وجعل خلق ابدان المؤمنین من دون ذلک وخلق الکفار من طینة سجین قلوبهم وابدانهم فخلط بین الطینتین فمن هذا یلد المؤمن الکافر ویلد الکافر المؤمن ومن ههنا یصیب المؤمن السیئة ومن ههنا یصیب الکافر الحسنة فقلوب المؤمنین تحن الی ما خلقوا منه وقلوب الکافرین تحن الی ما خلقوا منه شرح علیین بکسر عین بی نقطه و تشدید لام مکسوره و تشدید یای دو نقطه در پایین جمع علی مواضعی از آسمان بالاتر که بهشت آنجاست و ارواح مومنان آنجا قرار میگیرد و صیغه فعیل بکسر فا و تشدید عین از صیغ مبالغه است و از هروی در تصریح گفته که علیون اسم اعلای جنة است سجین بکسر سین بی نقطه و تشدید جیم زندان سیاه چال که جهنم آنجاست و ارواح کفار آنجا قرار میگیرد و من در من هذا و در من ههنا برای تعلیل مجازی است نظیر اینکه گویند چون وقوع فلان چیز معلوم بود واقع شد پس جبر بر مکلف به لازم نمی آید چه مخلوق بودن از طینت علیین یا از طینت سجین داخل اجزای علة تامه سیئه مؤمن و حسنه کافر نیست بلکه محض مناسبت است چنانچه منقول است که ولد الزنا البته جهنمی است با وجود آنکه او را گناهی در فعل پدر و مادر نیست بلکه الله تعالی چون دانسته از ازل که فلان روح باختیار خود سعید میشود و فلان روح باختیار خود شقی میشود خواه از طینت علیین و مادهٔ حلال مخلوق شود و خواه از طینت سجین و مادهٔ زنا مخلوق شود بمناسبت اول را از اول و دوم را از دوم خلق کرد و حقیقت این است که الله تعالی بعلم ازلی دانسته که بمقتضای حکمت خود آب بسیط را که متشابه الاجزاء در حقیقت و کیفیت باشد خلق میکند و آن را مادهٔ سائر اجسام مثل ارواح مکلفان و ابدان ایشان و سائر حیوانات میکند چنانچه گفته در سورهٔ انبیاء وجعلنا من الماء کل شیء حی و دانسته که کدام از اجزای و همیه آن آب بمقتضای حکمت مادهٔ ارواح مکلفین میشود و کدام مادهٔ ابدان ایشان میشود و دانسته که بر تقدیر اکتفا بمادن وسعت در قدرت و الطاف که مصحح اهل تکلیف است کدام از ارواح باختیار خود کافر میشود و خواه مادهٔ آن محل کیفیت علیین شود و خواه محل

صافی شرح اصول کافی

کیفیت تجهیز شود کہ ام آن ارواح مؤمن میشود بجهان روشن کرگاہے از مؤمن سیئہ عاذکا فر سر بلختیار
سادہ میشود پس بمناسبت مادۂ ارواح وابدان مؤمنان را کیفیت تجهیز دو مادۂ ارواح وابدان
کافران را کیفیت تجهیز وآن دو قسم مادہ را مخلوط بہم کرد بے آنکہ کیفیت و خلط دخل در بیان وکافر حسنہ
وسیئہ داشتہ باشد و سر اینکہ اگر مساوی خلق میکرد یا برعکس میکرد یا خلط میکرد هم مفسدہ داشت معلوم باشد
یعنی روایت است از امام زین العابدین کہ گفت بدرستیکہ اللہ عزوجل آفرید پیغمبران را از مادۂ علیین پس ارواح
ایشان را و بدنهائے ایشان را وآفرید روحهائے مؤمنان را از آن مادہ وگردانید آفریدن بدنهای مؤمنان را
از پائین تر آن وآفرید کفار را از مادہ سیاہ جال ارواح ایشان را و بدنهای ایشان را پس آمیزش داد میان
آن دو مادہ پس از اینجاست کہ می زاید مؤمن کافر را و می زاید کافر مؤمن را و از اینجاست کہ میرسد بمؤمن
معصیت را و از اینجاست کہ میرسد بکافر طاعت را باین معنی کہ مجاورت کافر باعث مجازی معصیت مؤمن است
و مجاورت مؤمن باعث مجازی طاعت کافر است پس روحهای مؤمنان میل میکنند بسوے آنچہ مناسب چیزیست
کہ مخلوق شدہ اند از ان **دو ماصل** عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال ان اللہ عزوجل خلق
المؤمن من طینة الجنة وخلق الکافر من طینة النار وقال اذا اراد اللہ عزوجل بعبد خیرا طیب
روحه وجسده فلا یسمع شیئا من الخیر الا عرفه ولا یسمع شیئا من المنکر الا انکره قال وسمعته
یقول الطینات ثلث طینة الانبیاء والمومن من تلک الطینة الا ان الانبیاء من صفوتها هم الاصل
ولهم فضلهم والمومنون الفرع من طین لازب کذلک لا یفرق اللہ عزوجل بینهم وبین شیعتهم وقال
طینة الناصب من حمأ مسنون واما المستضعفون فمن تراب لا یتحول مومن عن ایمانه ولا ناصب ولله
المشیة فیهم **شرح** تفریع در فلا یسمع مجازی است مانند تعلیل در حدیث سابق وتشبیہ در کذلک قرینہ است
کہ تفریع و تعلیل مجازی است و در بعض نسخ کذلک است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام
گفت بدرستیکہ اللہ عزوجل آفرید مؤمن را از مادۂ بهشت وآفرید کافر را از مادۂ جهنم و امام گفت و قتیکہ
ارادہ کند اللہ عزوجل بہ بندہ عاقبت بخیر را پاکیزہ میکند روح او را و بدن او را پس نمیشنود چیزی از
باطل اہل مثل روایاتے کہ ضد محکمات قرآن است مگر آنکہ منکر میشود آن را راوی گفت شنیدم از امام کہ میگفت
مادہ ہائے کہ مردم از آنها مخلوق میشوند سہ قسم است قسم اول مادۂ انبیا و مؤمن از آن مادہ است فرق اینست
کہ انبیا از خالص آن مادہ اند انبیا اصل اند و ایشان راست فضل ایشان بر غیر ایشان و مؤمنان فرع اند
از مادۂ چسپندہ مخلوق میشوند چنانچہ از مادۂ چسپندہ مخلوق شدہ اند تفرقہ نمیکند اللہ عزوجل میان
انبیا و میان مؤمنانے کہ پیروان ایشان اند و امام در بیان قسم دوم گفت مادۂ دشمن اہل حق مخلوق میشود
از لائے گندہ کہ مے چسپد باہل باطل و در بیان قسم سوم گفت و اما جمعے کہ ضعیف شمردہ شدہ اند در ایمان
و در کفر پس از خاکے اند کہ نمی چسپد اصلا منتقل نمیشود مؤمنے از ایمان خود و نہ دشمن اہل حق از دشمنی خود

واللہ تقدیر راست خواہش در ایشان مراد اینست کہ مومن حقیقی در آخر عمر از ایمان جدا نمیشود و کافر حقیقی در آخر عمر از کفر جدا نمیشود و در میان عمر گاہے بخواہش اللہ تعالیٰ مومن حقیقی کافر رسمی می باشد و بر عکس

سوم اصل قلت لابی عبد اللہ علیہ السلام جعلت فداك من ای شیٔ خلق اللہ عزوجل طینۃ المؤمن فقال من طینۃ الانبیاء فلن تنجس ابدا **شرح** من در ہر دو جا برائے تبعیض است یعنی گفتم امام جعفر صادق علیہ السلام را قربانت شوم از چہ چیز آفرید اللہ تعالیٰ مادہ مومن را پس گفت از طین مادہ انبیا پس نجس نمی شود ہرگز باین معنی کہ اگر سیئہ از او صادر شود یا در اوائل عمر مشرک شود از محبوبیت الٰہی بدر نمی رود چہ آن بعنایت و یگانہ دل اوست

چہارم اصل سمعت ابا جعفر علیہ السلام یقول ان اللہ عزوجل خلقنا من اعلی علیین وخلق قلوب شیعتنا مما خلقنا منہ وخلق ابدانہم من دون ذلك وقلوبہم تہوی الینا لانہا خلقت مما خلقنا ثم تلا ہذہ الایۃ کلا ان کتاب الابرار لفی علیین وما ادرٰك ما علیون کتاب مرقوم یشہدہ المقربون وخلق عدونا من سجین وخلق قلوب شیعتہم مما خلقہم منہ وابدانہم من دون ذلك فقلوبہم تہوی الیہم لانہا خلقت مما خلقوا منہ ثم تلا ہذہ الایۃ کلا ان کتاب الفجار لفی سجین وما ادرٰك ما سجین کتاب مرقوم ویل یومئذ للمکذبین **شرح** شنیدم از امام محمد باقر علیہ السلام کہ می گفت بدرستیکہ اللہ عزوجل آفرید ما را از بالاتر بالاتر ہا و آفرید ارواح شیعہ ما را از آنچہ ما را آفرید از آنہا و آفرید بدنہای ایشان را از پائین تر از آنہا و خوبی پس ارواح ایشان میل می کنند بسوی ما چہ آنہا آفریدہ شدہ از آنچہ بدان ما آفریدہ شدہ بعد از آن خواند این آیت را از سورۃ المطففین کہ حاشا کہ جزای عمل نباشد بدرستیکہ سرنوشت نیکان ہر آئینہ در علیین است باین معنی کہ جدہ علیین است و جزء در کل می باشد و از چہ دانستی کہ چیست علیین سرنوشتی است رقم کشیدہ شدہ در وقت آفریدن ارواح و ابدان نیکان حاضر میشوند آن سرنوشت را مقربان و آفرید ائمہ ضلالت را کہ دشمن ما اند از زندان سیاہ چال کہ جہنم باشد و آفرید ارواح دوستان ایشان را از آنچہ آفریدہ شدہ اند ایشان از ان بعد از ان خواند این آیہ را از سورۃ المطففین کہ حاشا کہ جزای عمل نباشد بدرستیکہ سرنوشت فاسقان در زندان سیاہ چال است و از چہ دانستی کہ چیست زندان سیاہ چال آن سرنوشتی است رقم کشیدہ شدہ در وقت آفریدن ارواح و ابدان فاسقان وائے در آن روز برائے جمعے کہ دروغ دارند براہین ربوبیت رب العالمین را کہ شواہد ربوبیت و محکمات کتب الٰہی باشد مثل حدیث گذشت در حدیث چہاردہم باب نود و سوم کتاب الحجۃ

پنجم اصل اخبرنی عبد اللہ بن کیسان عن ابی عبد اللہ علیہ السلام قال قلت لہ جعلت فداك انا مولاك عبد اللہ بن کیسان قال اما النسب فاعرفہ واما انت فلست اعرفك قال قلت لہ انی ولدت بالجبل ونشأت فی ارض فارس واننی اخالط الناس فی التجارات وغیر ذلك فاخالط الرجل فاری لہ حسن السمت وحسن الخلق وکثرۃ امانۃ ثم افتشہ فاتبینہ من عداوتکم واخالط الرجل فاری منہ سوء الخلق وقلۃ امانۃ وزعارۃ ثم افتشہ فاتبینہ عن ولایتکم فکیف

یکون بعد ذلک **شرح** فاتینه هر دو جا باء یک نقطه و یاء دو نقطه در پائین بصیغه مضارع معلوم مهموز از باب تفعل است التبیین شناختن چیزی و تعدیه آن بعن برای تضمین معنی کشف است یعنی خبر داد عبد الله بن کیسان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت گفتم قربانت شوم من غلام تو عبد الله بن کیسانم گفت اما پدر پس می شناسم او را و اما تو پس نشناختم ترا گفتم او را بعد سیکه من زاده شدم در عراق عجم و بزرگ شدم در زمین فارس و بعد سیکه من اختلاط میکنم مردم را در سفرها و غیر آن باین دو نحو که اختلاط می کنم مردی را پس می بینم از او خوش روشی را و خوشخوئی را و بسیاری امانت را بعد از آن اصحابه پس پرده برداشته شود برای من از دشمنی شما که او دارد و اختلاط میکنم مردی را پس می بینم از و بدخوئی را و کمی امانت و تندخوئی را بعد از ان وا می رسم او را پس پرده برداشته می شود برای من از دوستی شما که او دارد پس چون میشود آن باین معنی که وجه آن چیست **اصل** قال فقال لی اما علمت یا بن کیسان ان الله عز وجل اخذ طینة من الجنة وطینة من النار فخلطهما جمیعا ثم نزع هذه من هذه فما رایت من اولئک من الامانة وحسن الخلق وحسن السمت فمما مستهم من طینة الجنة وهم یعودون الی ما خلقوا منه وما رایت من هؤلاء من قلة الامانة وسوء الخلق والزعارة فمما مستهم من طینة النار وهم یعودون الی ما خلقوا منه **شرح** عدم نهی امام ابن کیسان را از استعمال لفظ سمت در مخالفان و تکرار امام آن استعمال را منافات ندارد با نچه می آید در حدیث دوم باب چهارم از نهی امام ابن سنان را از این استعمال زیرا که ابن کیسان در میان عجم بزرگ شده معذور ست درین استعمال پس مماشاة با او منافی بلاغت نیست بخلاف ابن سنان تعلیل در فمما هر دو جا مجازی است چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول و مقصود اینست که اگر بدخوئی مومن و خوشخوئی کافر می بود خلط نمی شد و بدخوئی مؤمن را ضرر خلود در جهنم نمی رساند و خوشخوئی کافر را نفع نمی کند یعنی راوی گفت پس امام گفت مرا آیا دانستی ای پسر کیسان که الله عز وجل گرفت مادهٔ را از بهشت و مادهٔ را از جهنم پس مخلوط کرد آنها را با هم بعد از آن جدا کرد مادهٔ اول را از دوم باعتبار اینکه از کافر مؤمن زاده شد و جدا کرد دوم را از اول باعتبار اینکه از مومن کافر زاده شد پس آنچه دیدی در آن جماعت مخالفان از امانت و خوشخوئی و خوش روشی پس بسبب چیزی است که نجاور ایشان شد از مادهٔ بهشت و ایشان بر میگردند بسوی جهنم که مخلوق شده اند از آن و آنچه دیدی ازین موافقان از کمی امانت و بدخوئی و تندی پس بسبب چیزی است که مجاور ایشان شد از مادهٔ جهنم و ایشان بر میگردند بسوی بهشت که مخلوق شده اند از آن **ششم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام المؤمنون من طینة الانبیاء قال نعم **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را آیا مؤمنان از مادهٔ انبیا مخلوق شده اند گفت آری **هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله عز وجل لما اراد ان یخلق آدم علیه السلام بعث جبرئیل علیه السلام فی اول ساعة من یوم الجمعة فقبض بیمینه قبضة بلغت قبضته من السماء السابعة الی السماء

واخذ من کل سماء تربة وقبض قبضة اخری من الارض السابعة العلیا الی الارض السابعة القصوی فامر الله عزوجل کلمته فامسک القبضة الاولی بیمینه والقبضة الاخری بشماله ففلق الطین فلقتین فذرا من الارض ذرواً ومن السموات ذرواً فقال للذی بیمینه منک الرسل والانبیاء والاوصیاء والصدیقون والمؤمنون والسعداء ومن ارید کرامته فوجب لهم ما قال کما قال وقال للذی بشماله منک الجبارون والمشرکون والکافرون والطواغیت ومن ارید هوانه وشقوته فوجب لهم ما قال کما قال ثم ان الطینتین خلطتا جمیعاً شرح السابعة دو جا بعین بی نقطه است ودر یکجا بقاف است وآن دوم است ومیتواند بود که سوم باشد چه آن سبقت گرفته به باقی طبقات بمرکز عالم تربة از قبیل مجاز مشارفه است مثل من قتل قتیلاً هفت طبقه بودن زمین این مانند آسمانها مذکور است در سورة الطلاق الله الذی خلق سبع سموات ومن الارض مثلهن و بیان می شود در کتاب الروضه در حدیث زینب العطاره کلمه عبارت از جبرئیل است وتسمیه او بکلمه از قبیل تسمیه حامل است باسم محمول چه او حامل کلمات الهی است بسوی انبیا ورسل وتعبیر در اینجا باین اسم با وجود آنکه در سابق این فقره نشده برای اشعار باینست که کسی که حامل وحی است قادر بر ضبط آنچه الله تعالی تفریق آن خواهد نیست ضمیر ففلق راجع بالله تعالی است فلقتین بکسر فا مفعول مطلق برای نوع است واگر بفتح فا باشد برای عدد است و بر هر تقدیر عبارت از فلق ما فی الیمین وفلق ما فی الشمال است فا در فذرا بیانیه است ضمیر فذرا راجع بالله تعالی است من در من الارض ودر من السماء بمعنی بعض ومفعول است واشارت است باینکه آنچه در دو دست جبرئیل ع بوده بعض ارض وبعض سموات است السعداء عبارت از جمعی است که در اوائل غیر مؤمن باشند وآخر مؤمن شوند ذروا مفعول مطلق برای نوع است ومن ارید کرامته عبارت از اطفال ومجانین وامثال ایشان از مستضعفین است که در دنیا مؤمن نشده اند اصلا ودر تکلیف روز قیامت اطاعت میکنند والطواغیت عبارت از مرتدان است که مانند شیطان باظهار وارسیدن بحقیقت ایمان وکفر مردم را بکفر دعوت میکنند و من ارید هوانه عبارت از مستضعفی است که در تکلیف قیامت مخالفت کند ثم برای تعجب است یا برای تراخی زمان است ان بکسر همزه وتشدید است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستیکه الله عزوجل چون خواست که آفریند آدم علیه السلام را فرستاد جبرئیل علیه السلام را در اول ساعتی از روز جمعه پس گرفت جبرئیل بدست راست خود یک مشت که رسید یک مشت او از آسمان هفتم تا آسمان نزدیک تر بزمین و فرا گرفت از هر آسمانی خاکی بمعنی جسمی که منقلب بخاک شود وگرفت یک مشت دیگر از زمین سبقت گرفته یا آنچه که بالای شش طبقه دیگر است تا زمین هفتم که دورتر است از ما بمعنی که نزدیکتر است از باقی طبقات بمرکز عالم خواه ملاصق آن باشد وخواه نه پس امر کرد الله عزوجل کلمه خود جبرئیل را بمستحکم نگاه داشتن دو مشت خود تا قدرت الله تعالی بر آنچه میخواهد ظاهر شود پس مستحکم نگاهداشت یک مشت اول را بدست راست ویکمشت دیگر را بدست چپ خود پس الله تعالی شکافت گلی را که بدست جبرئیل بود دو نوع شکافتن یکی متعلق بدست

صافی شرح اصول کافی

راست و دیگرے متعلق بدست چپ باید دو شق شکافت که پراکنده کرد بعض طین زمین را که در دست چپ بود پراکنده کردنی و بعض طین آسمانها را که در دست راست بود پراکنده کردنی بعضے نوع از پراکنده کردن که هنوز مخلوط بهم نشده و پس الله تعالے گفت آنچه را که در دست راست جبرئیل بود که از تو مخلوق میشوند رسولان و پیغمبران و اوصیا و نهایت راستگویان در دعوی ایمان و مومنان اهل سعادت و هر کسیکه خواهم گرامی بودن او را پس ثابت و لازم شد برای ایشان آنچه گفت چنانچه گفت یعنی که هیچ آن اقسام بفعل آمد و هم چنین در جانب و گفت آنچه را که در دست چپ جبرئیل بود از تو مخلوق میشوند ائمه ضلالت که در مقابل رسل و انبیاء اوصیا اند و مشرکان که در مقابل صدیقان اند و کافران که در مقابل مومنان اند و مرتدان که در مقابل سعدا اند و هر کرا میخواهم خواری او را و تعب او را پس ثابت و لازم شد برای ایشان آنچه گفت چنانچه گفت با وجود این وجوب بدرستیکه دو طینت که پراکنده شده بودند مخلوط بهم شده اند یکی **اصل** و ذلك قول الله عز وجل ان الله فالق الحب والنوى فالحب طينة المؤمنين التي القى الله عليها محبة والنوى طينة الكافرين الذين ناؤا عن كل خير وانما سمي النوى من اجله انه نأى عن كل خير وتباعد عنه وقال الله عز وجل يخرج الحي من الميت ويخرج الميت من الحي فالحي المؤمن الذي يخرج طينته من طينة الكافر والميت الذي يخرج من الحي هو الكافر الذي يخرج من طينة المؤمن فالحي المؤمن والميت الكافر وذلك قوله عز وجل او من كان ميتا فاحييناه فكان موته اختلاط طينته مع طينة الكافر وكان حياته حين فرق الله عز وجل بينهما بكلمته كذلك يخرج الله عز وجل المؤمن في الميلاد من الظلمة بعد دخوله فيها الى النور ويخرج الكافر من النور الى الظلمة بعد دخوله الى النور وذلك قوله عز وجل لينذر من كان حيا ويحق القول على الكافرين **شرح** مشار اليه ذلك مضمون فعلق الطين فلقتين تا آخر است من قصت نوی و نای هر دو بمعنی است و پس چه اول مثل العين و اوی است و دوم مهموز العين است در اخراج حی از میت جمله فعلیه مذکور است و در اخراج میت از حی جمله اسمیه مذکور است برای اشعار باینکه اخراج حی از میت نادر است نسبت باخراج میت از حی چه آن ظاهر و نهایت بسیار است چنانچه قابیل از آدم حاصل شد یعنی و آنچه گفتیم مضمون قول الله عز وجل است در سوره انعام بدرستیکه الله تعالی شکافنده محبوب و غیر محبوب است برای خلط آنها بهم بیان این آنکه محبوب طینت مومنان است که انداخته الله تعالی بر آن محبت خود را و غیر محبوب طینت کافران است که دور شدند از هر خوبی و جز این نیست که غیر محبوب نامیده شده نوی برای آنکه او دور شده از آن و الله عز و جل در سوره انعام برای بیان سابق گفته که بیان این آنکه بیرون می آورد مرده را از زنده و بیرون آورنده زنده را از مرده است بیان این آنکه زنده مومنے است که بیرون می آید طینت او از طینت کافر مرده که بیرون می آید از زنده آن کافری است که بیرون می آید از طینت مومن پس زنده عبارت از مومن است و مرده عبارت از کافر است و آنچه گفتیم در تفسیر مرده و زنده مدلول قول الله عز و جل است در سوره انعام و هر کسے که بود مرده پس زنده کردیم او را

بیان این آنکه بود درون او مخلوط شدن طینت او بطینت کافر بود زندگی او وقتی که جدا گرداند الله عزوجل میان آن دو بجهاره امر او که جدا شو چنان بیرون میکند الله عزوجل مومن را در وقت زادن از تاریکی بعد از داخل شدن در آن بسوی روشنی و بیرون می کند کافر را از روشنی مجاورت مومن بسوی تاریکی بعد از داخل شدن در آن روشنی و آن مضمون قول الله عزوجل است در سوره یس تا از عذاب الهی بترساند کسی را که زنده بود بمجاورت و ثابت و لازم شود قول الهی که منک الجبارون تا آخر باشد بکافران

باب دوم اصل باب آخر منه وفیه زیادة وقوع التکلیف الاول

شرح این باب دیگر است از تتمه باب سابق و در آن زیادتی بیان واقع شدن تکلیف اول است که بار و است تعلق گرفته پیش از تعلق با بدان درین باب سه حدیث است **اول اصل** عن ابی جعفر قال لو علم الناس کیف ابتداء الخلق ما اختلف اثنان ان الله عزوجل قبل ان یخلق الخلق قال کن ماء عذبا اخلق منک جنتی واهل طاعتی وکن ملحا اجاجا اخلق منک ناری واهل معصیتی ثم امرهما فامتزجا فمن ذلک صار یلد المومن الکافر والکافر المومن ثم اخذ طینا من ادیم الارض فعرکه عرکا شدیدا فاذا هم کالذر یدبون فقال لاصحاب الیمین الی الجنة بسلام وقال لاصحاب الشمال الی النار ولا ابالی ثم امر نارا فاسعرت فقال لاصحاب الشمال ادخلوها فهابوها وقال لاصحاب الیمین ادخلوها فدخلوها فقال کونی بردا وسلاما فکانت بردا وسلاما فقال اصحاب الشمال یا رب اقلنا فقال اقلتکم فادخلوها فذهبوا فهابوها فثم ثبتت الطاعة والمعصیة فلا یستطیع هؤلاء ان یکونوا من هؤلاء ولا هؤلاء من هؤلاء **شرح** الف لام الخلق برای عهد خارجی است و خلق مصدر است و مراد خلق مکلفان است یا خلق بمعنی مخلوق است بمعنی مکلفان مراد باختلاف اختلاف در این است که کافر استطاعت ایمان و مومن استطاعت کفر دارد یا نه و تفصیل این گذشت در باب سی و نهم کتاب التوحید و در اینجا میگوئیم که اهل استطاعت بمعنی وسعت و قدرت است و آن بر سه مرتبه است ادنی و اوسط و اعلی و مراد اینجا اوسط است و می تواند بود که مراد اعم از اوسط و اعلی باشد بیان این آنکه مرتبه اول مناط تکلیف است چنانچه الله تعالی گفته در سوره بقره لا یکلف الله نفسا الا وسعها و گفته در سوره آل عمران ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا مرتبه دوم قدرتی است که تعلق گیرد بچیزی که تعلق بخلاف آن چیز نگرفته باشد مشیت کسی که نمیشود مگر آنچه او مشیت کرده باشد و مراد بمشیت اینجا واگذاشتن مکلف است بر آنچه معلوم است که اختیار میکند از طاعت یا معصیت و مباح و مانند آنها اگر خذلانی یا توفیقی یا صارفی دیگر نباشد با وجود قدرت بر خذلان و توفیق و صارف بحیثیتی که مکلف از قدرت بیرون نرود و این مرتبه حاصل است در مکلف نسبت بآنچه صادر میشود از و بغیر حاصل است نسبت بآنچه صادر نمیشود از و چنانچه گفته در سوره کهف وکانوا لا یستطیعون سمعا و گفته در سوره کهف لن تستطیع معی صبرا و قد... میگویند در هر دو حاصل است مرتبه سوم قدرتی کسی است بر چیزی که در تحت مشیت غیر آن کس نباشد و این مرتبه

در مکلف ممکن نیست مگر با متقادمه یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت اگر دانند مردم که چون شد ابتدای این خلق مکلفان اختلاف نمی کنند دو کس در نفی استطاعت مکلفان در آنچه از ایشان صادر نشده بدرستیکه الله عز وجل پیش از آفریدن همه مکلفان بعض آب را گفت بشو آب خوشگوار تا خلق کنم از تو بهشت خود را و اهل طاعت خود را و بعض دیگر آب را گفت بشو شور تلخ تا خلق میکنم از تو آتش جهنم خود را و اهل عصیان خود را و بعد از آن امر کرد آن دو آب را پس مخلوط بهم شدند پس از آنست که می زاید مؤمن کافر را و کافر مؤمن را بعد از آن فرا گرفت گلی از ظاهر زمین باین معنی که بعد از آن که خلق آسمانها و زمینها کرد آن آب مخلوط را در ظاهر زمین گلی کرد و آن گل خشک نبود فرا گرفت آن گل خشک شده را پس مالید آن را مالیدنی سخت تا متفرق شود و بعد ارواح مکلفان پس ناگاه ایشان مانند مورچگان کوچک شدند می رفتند بهمه سو برابر بعضی بدست راست که علامت طاعت است و بعضی بدست چپ که علامت معصیت است پس فرمود گفت اهل دست راست را بشتابید بسوی بهشت می روید با آنکه من شما را باین معنی با وجود قدرت من بر صرف شما از اختیار شما صرف نمیکنم شما را پس طاعت شما بمشیت من است و گفت اصحاب دست چپ را بشتابید بسوی جهنم می روید با آنکه ندارم باین معنی که با وجود قدرت من بر صرف شما از اختیار شما صرف نمیکنم شما را پس عصیان شما بمشیت من است بعد از آن برای تحقق مصداق مشیت طاعت مطیعان و عصیان عاصیان امر کرد آتش را پس افروخته شد پس گفت اصحاب دست چپ را داخل شوید آن را پس ابا کردند از آن و گفت اصحاب دست راست را داخل شوید آن را پس داخل شدند آن را پس گفت آتش را باش خنکی و سلامتی برای جمعی که داخل تو شدند پس شد خنکی و سلامتی پس چون این را دیدند گفتند اصحاب دست چپ ای صاحب کل اختیار فسخ کن معامله ما را پس گفت تحقیق فسخ کردم معامله شما را پس این بار داخل شوید آتش را پس نرفتند که داخل شوند پس ابا کردند از آن می آید در حدیث دوم باب چهارم که سه بار این تکلیف شد و در هر سه بار اهل راست اطاعت کردند و اهل چپ عصیان کردند پس در آنجا ثابت و لازم شد طاعت مطیعان بمشیت الهی و عصیان عاصیان بمشیت الهی پس استطاعت ندارند این جماعت اهل عصیان که باشند از جمله جماعت مطیعان و نه این جماعت مطیعان که باشند از جمله جماعت عصیان

دوم اصل عن زرارة ان رجلا سأل ابا جعفر علیه السلام عن قوله عز وجل واذ اخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی الی آخر الآیة فقال وابوه علیه السلام یسمع حدثنی ابی ان الله عز وجل قبض قبضة من تراب التربة التی خلق منها آدم علیه السلام فصب علیها الماء العذب الفرات ثم ترکها اربعین صباحا ثم صب علیها الماء المالح الاجاج فترکها اربعین صباحا فلما اختمرت الطینة اخذها فعرکها عرکا شدیدا فخرجوا کالذر من یمینه وشماله وامرهم جمیعا ان یقعوا فی النار فدخل اصحاب الیمین فصارت علیهم بردا وسلاما وابی اصحاب الشمال ان یدخلوها

شرح زراره از اصحاب علی بن الحسین علیه السلام شمرده نشده و در منافات ندارد با آنکه ...

دیده باشد اما روایتی از او نکرده باشد و میتواند بود که بجای ان رجلا عن رجل باید و کاتبان سهوی کرده باشند تتمهٔ آیه در سورهٔ اعراف چنین است شهدنا ان یقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین او تقولوا انما اشرک آباؤنا من قبل وکنا ذریة من بعدهم افتهلکنا بما فعل المبطلون بیان این آیت می آید در شرح حدیث چهارم باب ششم ان الله عز وجل تا آخر برای بیان معنی آیت نیست بلکه نقلی علیحده است که مناسب آیه است وشاید که معنی آیت را نیز گفته باشد و راوی نقل نکرده باشد تراب خاک مطلق است و مراد اینجا مادهٔ ارواح است وتربة خاکی است که مادهٔ حیوان است و مراد اینجا مجموع مادهٔ ارواح و مادهٔ ابدان است واضافت تراب بتربة از قبیل اضافة جزء بکل است خلق منها آدم وذریته است ضمیر علیها راجع بقبضه است ضمیر یمینه و شماله راجع بالله تعالی است وکنایت از جانب خیر و جانب شر است ومیتواند بود که راجع بآدم یا بتراب باشد یعنی روایت است از زراره که مردی پرسید امام محمد باقر علیه السلام را از قول الله عز وجل در سورهٔ اعراف پس امام محمد باقر علیه السلام گفت بر حالی که پدرش امام زین العابدین می شنید که حکایت کرد مرا پدرم که الله عز وجل فراگرفت یک مشت از خاک ماده که آفرید از ان مادهٔ آدم علیه السلام را پس ریخت بر آن خاک آب شیرین خوشگوار وبعد از ان واگذاشت آنرا چهل روز پس چون بکمال رسید آن گل فراگرفت آنرا پس مالید آن را مالیدنی سخت که متفرق شود بعدد ارواح مکلفان پس بیرون آمدند ارواح مانند مورچگان کوچک از راست او وچپ او و امر کرد ایشان را بآنکه داخل شوند در آتش پس داخل شدند اصحاب راست پس گردید آن آتش بر ایشان خنکی و سلامتی و ابا کردند اصحاب چپ از آنکه داخل آتش شوند **سوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله عز وجل لما اراد ان یخلق آدم علیه السلام ارسل الماء علی الطین ثم قبض قبضة فعرکها ثم فرقها فرقتین بیده ثم ذراهم فاذا هم یدبون ثم رفع لهم نارا فامر اهل الشمال ان یدخلوها فذهبوا الیها فهابوها ولم یدخلوها ثم امر اهل الیمین ان یدخلوها فذهبوا فدخلوها فامر الله عز وجل النار فکانت علیهم بردا وسلاما فلما رای ذلک اهل الشمال قالوا ربنا اقلنا فاقالهم ثم قال لهم ادخلوها فذهبوا فقاموا علیها ولم یدخلوها فاعادهم طینا وخلق منها آدم علیه السلام وقال ابو عبد الله علیه السلام فلن یستطیع هؤلاء ان یکونوا من هؤلاء ولا هؤلاء ان یکونوا من هؤلاء قال فیرون ان رسول الله صلی الله علیه وآله اول من دخل تلک النار فلذلک قوله جل وعز قل ان کان للرحمن ولد فانا اول العابدین **شرح** ذراهم بذال بانقطه و راء بی نقطه و همزه بصیغهٔ ماضی معلوم باب منع است بمعنی احیاهم فیرون بصیغهٔ مضارع معلوم باب افعال و ضمیر راجع بمخالفان بتقدیر استفهام انکاری است و فلذلک نیز در تحت استفهام انکاری است واشارت است باستدلال باین آیه بر ابطال اجتهاد مخالفان باین روش که مراد بولد درین آیه زبردستی است در علم آن پیش خود کند و بالادست حکم او گذارند چنانچه پادشاه حکم فرزند عزیز خود را میگذراند و مراد فرزند حقیقی نیست چه آن کلام با جمعی است که تصدیق رسالت نکرده اند پس اول عابدان بودن رسول را نیز

صافی شرح اصول کافی

قبول نمیکنند و مخالفان نمی توانند که برای او برهان عقلی اثبات آن کنند و اگر با جمعی است که تصدیق رسالت کرده اند کلام لغو است چه ایشان فرزند حقیقی بجای الله تعالی قرار نمیدهند اصلا بلکه قائل بجواز اجتهاد و خود رائی میشوند یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستیکه الله عز وجل چون خواست که آفریند آدم علیه السلام را و اولاد او را فرستاد برابر گل بعد از آن قرار گرفت کشت که ماده ارواح مکلفان است پس مالید آن را بعد از آن جدا کرد آن را دو حصه بدست خود دست او عبارت از دست جبرئیل است چنانچه بیان شد در حدیث هفتم باب اول بعد از آن حیات داد آن ارواح را پس ناگاه ایشان حرکت میکردند باین معنی که بجانب راست و چپ می رفتند بعد از آن افروخت برای ایشان آتشی پس امر کرد اهل جانب چپ را که داخل آن شوند پس رفتند بسوی آن پس اباکردند از آن و داخل آن نشدند پس امر کرد الله عز وجل آتش را پس شد برایشان خنکی و سلامتی پس چون دیدند آن را اهل جانب چپ گفتند ای صاحب کل اختیار ما فسخ کن معامله ما را پس فسخ کرد معامله ایشان را بعد از آن گفت ایشان را داخل آتش شوید پس رفتند پس ایستادند بر سر آن آتش و داخل آن نشدند پس برگردانید همه ارواح را گل باین معنی که حیات از ایشان برطرف کرد و آفرید از جمله آن ارواح روح آدم را در بدن او و گفت امام جعفر صادق علیه السلام پس هرگز استطاعت نخواهند داشت که باشند اهل طاعت از جمله اهل معصیت و نه اینکه باشند اهل معصیت از جمله اهل طاعت تحقیق این شد در شرح حدیث اول باب دوم امام جعفر صادق علیه السلام گفت آیا پس مخالفان که بنای امامت ائمه ضلالت را بر جواز اجتهاد نهاده اند می نمایند برهان عقلی که رسول الله صلی الله علیه و آله اول کسی است که داخل آن آتش شد پس برای آن باشد قول الله تعالی در سوره زخرف که بگو ای محمد اگر مدبر کل عالم را فرزند خوانده در امر و نهی خلائق می بود پس من اول مطیعان در روز تکلیف اول و می بایست آن فرزند خوانده من باشم و حال آنکه من حکم از روی ظن نمی توانم کرد رخصت نشده مرا مگر اتباع آنچه وحی شود بسوی من

باب سوم اصل باب آخر منه

شرح این بابی دیگر است از تتمه باب اول و درین زیادتی اخذ میثاق ربوبیت رب العالمین از ارواح پیش از تعلق با بدان هست و درین باب سه حدیث است **اول اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال ان الله تبارك وتعالى حيث خلق الخلق خلق ماء عذبا وماء مالحا اجاجا فامتزج الماءان فاخذ طينا من اديم الارض فعركه عركا شديدا فقال لاصحاب اليمين وهم كالذر يدبون الى الجنة بسلام فقال لاصحاب الشمال الى النار ولا ابالي ثم قال الست بربكم قالوا بلى شهدنا ان يقولوا يوم القيمة انا كنا عن هذا غافلين ثم اخذ الميثاق على النبيين فقال الست بربكم وان هذا محمد رسولي وان هذا علي امير المومنين قالوا بلى فثبتت لهم النبوة واخذ الميثاق على اولي العزم انني ربكم ومحمد رسولي وعلي امير المؤمنين واوصيائه

من بعده ولاة امری وخزان علمی علیهم السلام وان المهدی انتصر به لدینی واظهر به دولتی وانتقم به من اعدائی واعبد به طوعا وکرها قالوا اقررنا یا رب وشهدنا ولم یجحد آدم ولم یقر فثبتت العزیمة لهؤلاء الخمسة فی المهدی ولم یکن لآدم عزم علی الاقرار به وهو قوله عز وجل ولقد عهدنا الی آدم من قبل فنسی ولم نجد له عزما قال انما هو فترک ثم امر نارا فاججت فقال لاصحاب الشمال ادخلوها فهابوها وقال لاصحاب الیمین ادخلوها فدخلوها فکانت علیهم بردا وسلاما فقال اصحاب الشمال یا رب اقلنا فقال قد اقلتکم اذهبوا فادخلوها فهابوها فثم ثبتت الطاعة والولایة والمعصیة **شرح**

الست بربکم اشعار است بتقدیر قال الست بربکم است وجملهٔ استیناف بیانی اشهدهم است وبیان آیه میشود در شرح حدیث چهارم باب ششم ان یقولوا انجا بصیغهٔ غائب است ثم اخذ المیثاق علی النبیین اشارت است بتفسیر قول الله تعالی واذ اخذنا من النبیین میثاقهم ودر سورهٔ آل عمران واذ اخذ الله المیثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب وحکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به ولتنصرنه بنابراینکه لتؤمنن به برای ایمان بنبوت رسول علیه السلام باشد ولتنصرنه برای یاری او در قبول امر او در وصی او باشد چنانچه علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه روایت کرده از امام جعفر صادق علیه السلام وان بکسر همزه وتشدید نون در اول حال است از ضمیر الست ودر دوم عطف بر اول است امیر المؤمنین بمعنی نقل کننده علم خدای آن شهر علم برای مؤمنان است چنانچه بیان شد در کتاب الحجة در حدیث سوم باب صد وششم واخذ المیثاق علی اولی العزم اشارت است بر تتمهٔ آیت احزاب که ومنک ومن نوح وابراهیم وموسی وعیسی بن مریم واخذنا منهم میثاقا غلیظا یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستیکه الله تبارک وتعالی وقتیکه مخلوقین را آفرید آفرید آبی شیرین وآبی شور تلخ پس مخلوط شد آن دو آب پس فرا گرفت گلی را که مخلوق شده بود از آن دو آب از روی زمین پس مالید آن را مالیدنی سخت پس گفت اصحاب جانب راست را بر حالی که مجموع ایشان موجود تساوی مقویات طاعت ومعصیت مانند مورچگان کوچک حرکت میکردند بعضی بجانب راست وبعضی بجانب چپ که بسوی بهشت است راه شما بالی آزاری باین معنی که من شما را صرف از آن نمیکنم وگفت اصحاب جانب چپ را که بسوی جهنم است راه شما باکی ندارم باین معنی که من شما را صرف از آن نمیکنم بعد از آن گفت آیا نیستم صاحب کل اختیار شما گفتند بلی گواهی دادیم این استشهاد منع است از اینکه گویند در روز قیامت بدرستیکه بودیم ما از ربوبیت تو غافلان بعد از آن گرفت پیمان بر انبیا باین روش که گفت آیا نیستم صاحب کل اختیار شما بر حالی که بدرستیکه این محمد رسول من است وبدرستیکه این علی علیه السلام نقل کنندهٔ علم از شهر علم برای مومنان است گفتند بلی پس بسبب این اقرار ثابت ولازم شد برای ایشان نبوت وگرفت پیمان غلیظ بر پنج رسول صاحب جد که محمد ونوح وابراهیم وموسی وعیسی علیهم السلام اند که من صاحب کل اختیار شما ام ومحمد رسول من است وعلی ناقل علم است برای مومنان واوصیای علی علیه السلام

صافی شرح اصول کافی

بعمارت و والیان عمارت من اند و خزینه داران علم من اند علیهم السلام و ایشان که هدی اند بذریعه است میکنم یاد و بیا
دین اسلام خود و ظاهر میکنم با دولت خود و او انتقام می کشم با ایشان از دشمنان خود ...ود سے شوم بسبب
او خواهی نخواهی گفتند اقرار کردیم ای صاحب کل اختیار ما و گواهی دادیم و منکر نشد آدم میثاق غلیظ آدم
و اقرار نکرد پس ثابت و لازم شد صاحب جد بودن بمعنای این شرکس در مهدی بودن برای آدم جد سے
برا قرار بمهدی چنانچه پدری اگر نشنود که فرزندی از فرزندان او بسیاری از فرزندان او ... می کشد تمکین
و متابعت میشود و آن مضمون قول الله تعالی است در سوره طه و هر آئینه بتحقیق پیمان گرفتیم بسوی آدم
پیش ازین پس فراموش کرد و نیافتیم برای او عزمی بیان این آیه شده در کتاب الحجه در حدیث بیست و دوم
باب صد و هفتم که باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایة است و بیان وجه بنای تسمیه آن پنج رسول
با ولو العزم می آید در حدیث دوم باب دوازدهم امام گفت جز این نیست که فراموش کرد باین معنی است
که ترک کرد بعد از آن امر کرد آتشی را پس افروخته شد پس گفت اصحاب جانب چپ را داخل این آتش شوید
پس ابا کردند از دخول آن و گفت اصحاب جانب راست را که داخل شوید آن آتش را پس داخل آن شدند
پس بود بر ایشان خنکی و سلامتی پس گفتند اصحاب جانب چپ ای صاحب کل اختیار فسخ کن معامله ما را
گفت بتحقیق فسخ کردم معامله شما را بروید پس داخل شوید آن آتش را پس ابا کردند از دخول آن آتش پس
در آنجا ثابت و لازم شد اهل طاعت و امامت ائمه هدی و معصیت اهل معصیت **د و م اصل**
سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول ان الله عزوجل لما اخرج ذریة آدم علیه السلام من ظهره لیاخذ
علیهم المیثاق بالربوبیه و بالنبوة لکل نبی فکان اول من اخذ له علیهم المیثاق بنبوته محمد بن عبدالله صلی الله
علیه وآله وسلم ثم قال الله عزوجل لآدم انظر ماذا تری قال فنظر آدم علیه السلام الی ذریته وهم
ذر قد ملؤا السماء قال آدم علیه السلام یا رب ما اکثر ذریتی ولامر ما خلقتهم فما ترید منهم
باخذک المیثاق علیهم قال الله عزوجل یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا و یؤمنون برسلی و یتبعونهم شرح
مراد باخراج ذریت از ظهر آدم وضع دلیلی است برای آدم بر اینکه این جماعت فرزندان تو است چه همه آن ارواح
با همه آن ابدان جز روح یا بدن آدم نبوده فکان و ثم قال فنظر عطف بر اخراج است قال آدم جواب
لما است پس زیاد کردن قال در قال فنظر از کلام راوی است و ناخوش است یعبدوننی تبعید وتی آن
و اهمال آنست لا یشرکون تا آخر استیناف بیانی یعبدوننی است یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام
میگفت بدرستیکه الله عزوجل وقتیکه بیرون کرد فرزندان آدم را از صلب و تا بگیرد بر ایشان پیمان را
بصاحب کل اختیار بودن برای خود و بنبوت برای هر نبی زمانی پس بود اول کسی که گرفت برای او بر ایشان
پیمان بنبوت او محمد بن عبدالله صلی الله علیه وآله وسلم بعد از آن گفت الله عزوجل آدم را نظر کن
که چه می بینی امام گفت پس نظر کرد آدم علیه السلام بسوی فرزندان خود بر حالی که ارواح ایشان مانند

مورچگان کوچک بودند بتحقیق پر کرده بودند روی هوا را گفت آدم علیه السلام ای صاحب کل اختیار من چه بسیار اند فرزندان و برای کاری عظیم خلق کردی ایشان را پس چه میخواهی از ایشان بگرفتن پیمان بر ایشان گفت الله عز و جل اینکه عبادت من کنند شریک نکنند با من چیزی را در عبادت و پیروی حکم چنانچه گفت یا بنی آدم لا تعبدوا الشیطان و بگروند بر رسولان من و تابع شوند ایشان را باین معنی که تابع حکم یکدیگر که از روی ظن باشد نشوند و خود رائی نه کنند **اصل** قال آدم یا رب فمالی اری بعض الذر اعظم من بعض و بعضهم له نور کثیر و بعضهم له نور قلیل فقال الله جل و عز کذلک خلقتهم لابلوهم فی کل حالاتهم قال آدم یا رب فتاذن لی فی الکلام فاتکلم قال الله عز و جل تکلم فان روحک من روحی وطبیعتک خلاف کینونیتی قال آدم یا رب فلو کنت خلقتهم علی مثال واحد و قدر واحد و طبیعة واحدة و جبلة واحدة والوان واحدة و اعمار واحدة و ارزاق سواء لم یبغ بعضهم علی بعض ولم یکن بینهم تحاسد ولا تباغض ولا اختلاف فی شیء من الاشیاء **شرح** روح عبارت از نفس ناطقهٔ انسانی و طبیعت عبارت از اجزائی است که بدن از انها مرکب شده خلاف یعنی مقتضای مخالفت است الکینونیة بفتح کاف و سکون یای دو نقطه در پائین و ضم نون و سکون واو و کسر نون و تشدید یای دو نقطه در پائین و تای مصدریه یعنی وجود است یعنی گفت آدم ای صاحب کل اختیار من پس چیست مرا که می بینم بعض مورچه را بزرگتر از بعض و بعض ایشان را روشنی بسیار است و بعض ایشان را روشنی کم است و بعض ایشان را نیست روشنی اصلا پس گفت الله جل و عز چنان آفریدم ایشان را تا بیازمایم باین معنی که تکلیف کنم ایشان را در هر کم از احوال ایشان گفت آدم ای صاحب کل اختیار من پس آیا رخصت میدهی مرا تا سخن کنم گفت الله عز و جل سخن بگو چه بدرستیکه روح تو از جملهٔ روحهاست که برگزیدهٔ من است باین معنی که غیر اقتضای تصدیق بوجود رب العالمین در آن نیست و بدن تو مقتضی مخالفت وجود من است باین معنی که مقتضیات انکار ربوبیت رب العالمین در آن هست تا تکلیف ارواح متعلقه با بدان بتصدیق ربوبیت خالی از معرفت و همینا باشد و مطیع مستحق ثواب خالی شود گفت آدم ای صاحب کل اختیار من پس اگر می آفریدی ایشان را بر شکلی که مشترک باشد و مقداری که مشترک باشد و اجزای بدنی مثل سودا و صفرا و دم و بلغم که مشترک باشد و کیفیتی که بر آن مخلوق شوند و مشترک باشد و رنگهائی که مشترک باشد و عمرهائی که مشترک باشد و رزقهائی که برابر باشد زیاد طلبی نمیکرد بعض ایشان بر بعضی و نمی بود میان ایشان حسد بعضی بر بعضی و نه عداوت بعضی با بعضی و نه اختلاف در اعتقاد و در چیزی از چیزها **اصل** قال الله جل و عز یا آدم بروحی نطقت و بضعف طبیعتک تکلفت ما لا علم لک به و انا الخالق العلیم و بعلمی خالفت بین خلقهم و بمشیتی یمضی فیهم امری و الی تدبیری و تقدیری صائرون و لا تبدیل لخلقی انما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون و خلقت الجنة لمن عبدنی و اطاعنی منهم و اتبع رسلی ولا ابالی و خلقتک و خلقت ذریتک من غیر فاقة لی الیک والیهم و انما خلقتک

وخلقهم لا یبلوهم وابلوهم ایهم احسن عملاً فی دار الدنیا فی حیاتهم وقبل مماتهم ولذلک خلقت الدنیا والاخرة والحیات والموت والطاعة والمعصیة والجنة والنار وکذلک اردت فی تقدیری شرح وقبل ما کتم دلالت میکند برانکه اوخبر یک اینها بالغ ایم کالانعام و این منافات ندارد با انما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون که مضمون آیه سوره ذاریات است بنابر وجه ایکه دلالت میکند برانکه اطفال و مجانین و امثال ایشان در قیامت مکلف خواهند شد یعنی گفت الله جل و عز اے آدم بر و سے کہ آنها بگزیدم سخن گفته این معنے که قدرت بر هر چیزے دارم پس اراده نموده بحکم لطیفه وبضعف اجزای بدن در اقتضاے بمشقت طلب علم بچیزے مے آمد که علم خدا بے کہ طالب آن علم نیست یا نه المخالفت است بانیکه هر علمی که معلوم نیست شرعا یا عقلا ماموربطلب آن باشی ترک طلب آن بهتر است اگرچه مقتضاے هوا و هوس که از جانب بدن است باشد ومن آفریدگار بغایت دانا ام بعلم خود بیکاکی کرده ام میان آفریدن ایشان و بخواهش من روان می شود در ایشان تکلیف من وبسوے عاقبت بینی من و قرار داد من برمی گردند و تغیرے نیست قرار داد مرا جز این نیست که آفریدم جن وانس را براے تکلیف بعبادت من و آفریدم بهشت را براے کسے که عبادت کند مرا و فرمان بردارے کند مرا از جمله ایشان و تابع شد رسولان مرا در تکلیف اول ارواح با وجود دانستن با شقیا در مقویات طاعت و معصیت و باکے ندارم باین معنے که صرف ایشان از راه بهشت نکنم با وجود قدرت بران و آفریدم جهنم را براے کسے که منکر ربوبیت من شود و مخالفت امر من کند و تابع نشود رسولان مرا در تکلیف اول ارواح با وجود دانستن با سعدا در مقویات طاعت و معصیت و باکے ندارم باین معنی که صرف ایشان از راه جهنم نمیکنم با وجود قدرت بران و آفریدم ترا و آفریدم فرزندان بالغ کامل ترا بے احتیاج من بسوے تو و بسوے ایشان و جز این نیست که آفریدم ترا و آفریدم ایشان را تا تکلیف کنم ایشان را کدام شما بهتر آیند باعتبار عمل در خانه زندگی پست تر در ایام حیات شما و پیش از مردن و براے این تکلیف آفریدم زندگی دنیا و زندگی آخرت را و زندگی را و مردن را و طاعت را و معصیت را و بهشت را و جهنم را و چنان اراده کردم در قرار داد خود و عاقبت بینی خود حاصل اینست که خلق عالم براے تکلیف شده و در علم و حکمت من امتیان سعید و شقی و میان مراتب سعدا و مراتب اشقیا شده و تغیر نمی یابد و همچنین مناسب است هر یکے از سعدا و اشقیا معین شده و ذهن تو احاطه بآن نمی کند چنانچه گفته **اصل** وبعلمی النافذ فیهم خالفت بین صورهم واجسامهم والوانهم واعمارهم وارزاقهم وطاعتهم ومعصیتهم فجعلت منهم الشقی والسعید والبصیر والاعمی والقصیر والطویل والجمیل والذمیم والعالم والجاهل والغنی والفقیر والمطیع والعاصی والصحیح والسقیم ومن به الزمانة ومن لا عاهة به فینظر الصحیح الی الذی به العاهة فیحمدنی علی عافیته وینظر الذی به العاهة الی الصحیح فیدعونی ویسألنی ان اعافیه ویصبر علی بلائی فاثیبه

مطابق اصول کافی

یحزنی ما اتی وینظر الغنی الی الفقیر فیحمدنی ویشکرنی وینظر الفقیر الی الغنی فیدعونی ویسألنی وینظر المؤمن
الی الکافر فیحمدنی علی ما هدیته فلذلک خلقتهم لابلوهم فی السرّآء والضرّآء وفیما اعافیهم وفیما ابتلیهم
وفیما اعطیهم وفیما امنعهم وانا الله الملک القادر ولی ان امضی جمیع ما قدرت علی ما دبرت ولی ان
اغیر من ذلک ما شئت واقدم من ذلک ما اخرت الی ما شئت واوخر ما قدمت من ذلک وانا الله
الفعال لما ارید لا اسئل عما افعل وانا اسأل خلقی عما هم فاعلون **شرح** لابلوهم آخر بدل فلذلک خلقتهم
ما در هر چهار جا مصدریه است یعنی و بعلم من که فرو رفته در ایشان باین معنی که احاطه بجمیع
مصالح و مفاسد در ایشان کرده بیگانگی انداختم میان اشکال ایشان و بدنهای ایشان و رزقهای ایشان
و فرمانبرداری ایشان و نافرمانبرداری ایشان پس گردانیدم از جمله ایشان شقی و سعید را و بینا و کور را
و کوتاه و دراز را و زیبا و زشت را و دانا و نادان را و بی نیاز و نیازمند را و فرمانبردار و نافرمانبردار را
و تندرست و بیمار را و کسی را که با او عیبی است و کسی را که با او عیبی نیست پس سوای مصالحی که من میدانم
این مصلحت نیز هست که نظر میکند تندرست بسوی کسیکه با او عیبی است پس حمد میکند مرا بر تندرستی خود
و نظر میکند کسی که با او عیبی است بسوی تندرست پس دعا میکند مرا و طلب میکند از من که تندرست کنم
او را و صبر میکند بر بلائی که بسر او آورده ام پس ثواب میدهم او را عطای بزرگ خود و نظر میکند بی نیاز
بسوی نیازمند پس حمد میکند مرا و شکر میکند مرا و نظر میکند نیازمند بسوی بی نیازمند پس دعا میکند مرا و
طلب میکند از من و نظر میکند مؤمن بسوی کافر پس حمد میکند مرا بر این که راه حق نمودم او را
با وجود قدرت بر صرف او از حق پس برای آن خلق کردم ایشان را تا تکلیف کنم ایشان را در خوشحالی
و بدحالی و در عافیت و در بلا و در دادن و در ندادن من آن مستحق عبادت مشهورم که پادشاه و توانا ام
و مرا توانائی هست که گذرانم جمیع آنچه را که قرار داده ام بر آن روش که عاقبت بینی کردم و مرا توانائی هست
که تغییر دهم از جمله آن آنچه را بسوی آنچه خواهم و تقدیم کنم از جمله آنچه را که تاخیر کردم و تاخیر کنم آنچه را که تقدیم کردم
از جمله آن باین معنی که وجوب آن ترتیب وجوب سابق نظر بعلت تامه نیست تا مجبور باشم بلکه با وجود
وجوب و صدق لا تبدیل لخلقی قدرت بر خلاف آن دارم و اینها با هم منافات ندارند و من آن مستحق
عبادت مشهورم که بنهایت کننده ام آنچه را که اراده دارم پرسیده نمیشوم از سر آنچه میکنم در خلق عالم
و تکلیف و اختلاف احوال مکلفان باین معنی که آن سوال که کردی مناسب حال تو نیست و من می پرسم
مکلفان را از آنچه ایشان میکنند باین معنی که با وجود این اختلاف احوال حجت بر ایشان تمام است **سوم**

اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال ان الله عزّ وجلّ خلق الخلق فخلق من احب مما احب ان خلقه من طینة
الجنة وخلق من ابغض مما ابغض وکان ما ابغض ان خلقه من طینة النار ثم بعثهم فی الظلال فقلت وای شیء
الظلال فقال الم تر الی ظلک فی الشمس شیئا ولیس بشیء ثم بعث منهم النبیین فدعوهم الی الاقرار

صافی شرح اصول کافی

ع

بالله تعالی وهو قوله تعالی ولئن سألتهم من خلقهم لیقولن الله ثم دعاهم الی الاقرار بنبیین فاقر بعضهم وانکر بعض ثم دعوهم الی ولایتنا فاقر بها والله من احب وانکرها من ابغض وهو قوله تعالی فما کانوا لیؤمنوا بما کذبوا به من قبل ثم قال ابوجعفر علیه السلام کان التکذیب ثم شرح این حدیث با اندک تغییرے گذشت در حدیث دوم باب صد و هشتم کتاب الحجة که باب فیه نتف وجوامع فی الروایة است واکثر آنچه آنجا بود بهتر بود وبیان اکثر اینکه ظاهر اینست که بجاے عذبا فراتا باشد وبجاے نعم نعیم باشد وبجاے النبیین بعدهم باشد وبجاے ثم دعوهم در دعاهم دعاهم باشد بیان اقل اینکه بجاے من احب وما ولی البعض خوب نیست وما موافق بهتر شرح میکنیم با دروکان ما البغض مصدر نیاست وعبارت است از مصدر احب در حما احب والبغض در وما البغض ومقصود بیان دو چیز است اول آنکه محبت وبغض از صفات فعل است نه از صفات ذات چنانچه بیان شد در باب چهاردهم کتاب التوحید دوم اینکه محبت وبغض الهی داخل علت تامه طاعت ومعصیت بندگان نیست زیرا که مراد بما در ما احب آب خوشگوار است که مذکور شد در حدیث اول باب دوم ومراد بطینة الجنة جزو وهمی از آب بسیط متشابه الاجزاست که الله تعالی میداند بعلم خود که آنچه از آن مخلوق شود بهشت خواهد بود برای حکمتے یا بهشتے باختیار خود خواهد بود خواه خوش گوار شود وخواه شور تلخ ومراد بما ما البغض آب شور تلخ است ومراد بطینة النار جزو وهمی از آب بسیط متشابه الاجزاء است که الله تعالی میداند بعلم غیب خود آنچه از آن مخلوق شود جهنم خواهد بود برای حکمتے خواه شور تلخ شود وخواه خوشگوار شود ولیس تنبیه مشتمل بر تا تنفع میت حیه شل این عبارت متعارف است در جاے که چیزے باشد اما چیز معتد به نباشد ومراد اینجا اینست که حیوة وتکلیف آن وقت باعث ثواب وعقاب نمیشود مانند افعال نائم یا ناسی مانند بلکه برسبیل حکایت حیات وتکلیف در ابدان است واز این قبیل است که وجود ذهنی را وجود ظلی مینامند چه منشأ آثار واحکام نیست وما کان تا آخر نقل بالمعنی است چه در سوره اعراف چنین است فما کانوا لیؤمنوا بما کذبوا من قبل یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستیکه الله عزوجل پیش از آنکه تدبیر کند این مخلوقین را در وقت احداث آب که اول مخلوقات وماده هر چیز بعد از آن است پس از آن خلق کرد هر که را که دوست داشت از آنچه دوست داشت وبود محبت او احب را اینکه خلق کرد آن را از ماده بهشت وخلق کرد هر که را که دشمن داشت از آنچه دشمن داشت وبود دشمن داشتن او با البغض را اینکه خلق کرد آن از ماده جهنم بعد از آن برانگیخت ایشان را در زندگی وتکلیفی که سایهاے این زندگی وتکلیف است پس گفتم وچه چیز است سایها پس گفت آیا نگاه نیکنی بسوے سایه خود در آفتاب که چیزے است وچیزے نیست که معتد به باشد بمعنی که آن زندگی وتکلیف ارواح بے ابدان وطاعت ومعصیت ایشان حکایت این زندگی وتکلیف با ابدان واحوال آن است ومطابق است چنانچه سایه صورت چیز نیست ومطابق آن چیز است اگرچه معتد به نیست نزدیک برطرف میشود

وبلاقات نجاست نجس نمیشود وبلاقات مطهر طاهر نمیشود وبعد از آن برانگیخت در ایشان دو راه ظاهر را چنانچه گفت در سورة البلد و هدیناه النجدین بر حالے که میخواهد برانگیختن دو راه در ایشان ایشان را بسوی اقرار بخالقیت الله تعالی اگر کسے سوال کند و آن خواندن مضمون قول الله تعالی است در سورهٔ زخرف و هر آئینه اگر سوال کنے در وقت میثاق منکران رسالت ترا که خلق کرد ایشان را هر آئینه میگویند که البته که الله اگر گوئی شرطیه نقل میکند ماضی را بمستقبل و وقت میثاق مستقبل نیست گوئیم نقل آن شرطیه ماضی را بمستقبل مشهور میان نحاة است اما تحقیق اینست که نقل میکند ماضی را بالقدر مشترک میان مستقبل و بعض حال زیرا که حال در عرف نحاة مرکب است از بعض زمان گذشته و بعض زمان آینده که متصل است بیکدیگر و در این جا مستعمل شده و در بعض حال که متصل است بزمان گذشته بقرینهٔ لام در لئن سالتهم چه لام تاکید خالص میکند مضارع را برائے حال وان سالتهم در حکم مضارع است اگر گوئی وقت میثاق حال باین معنی نیز نیست گوئیم در این آیت استحضار ماضی و اجرائے آن در مجرائے حال شده مثل وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید و موافق این است در اوائل سورهٔ زخرف و مضے مثل الاولین سالتهم اگر گوئی چه دلیل است در این آیه بر التزام این توجیه گوئیم اینکه جمیع منکران رسالت در زمان رسول و بعد از آن معترف بربوبیت نبودند بلکه در ایشان دو صنف از زنادقه بودند و هستند که ایشان را دهریه می نامند چنانچه مے آید در باب صد و شصت و ششم که باب وجوه الکفر است بعد از آن خواند الله تعالی ایشان را بسوے اقرار بانبیا هر یکے برائے زمانے پس اقرار کردند بعض ایشان خواه محبوب و خواه مبغوض و منکر شدند بعضے که همه مبغوض بعد از آن خواند الله تعالی ایشان را بسوے امامت ما پس اقرار کرد بآن بخدا قسم هر که الله تعالی دوست داشت او را و منکر شد هر که الله تعالی دشمن داشت او را و آن انکار مضمون قول الله تعالی است در سورهٔ اعراف که و محال است اینکه ایمان آورند بانچه بدروغ داشتند آن را پیش از این تکلیف بعد از آن گفت امام محمد باقر علیه السلام بود قرار یافتن تکذیب

در آنجا باین معنے که مراد تقبل وقت ارواح است پیش از ابدان

باب چهاردهم اصل باب ان رسول الله اول من اجاب واقر لله عز وجل بالربوبیة

شرح این باب بیان اینست که رسول الله صلی الله علیه وآله کسے است که در تکلیف اول ارواح قبول کرد و اقرار کرد برائے الله تعالی اسے صاحب کل اختیار بودن و بهر چه لازم آنست در این سه حدیث است اول

اصل عن ابی عبد الله علیه السلام ان بعض قریش قال لرسول الله صلی الله علیه وآله بای شیء سبقت الانبیاء وانت بعثت آخرهم وخاتمهم فقال انی اول من آمن بربی واول من اجاب حیث اخذ الله میثاق النبیین واشهدهم علی انفسهم الست بربکم فکنت اول نبی قال بلی فسبقتهم بالاقرار بالله عز وجل **شرح** این حدیث گذشت در کتاب الحجة در حدیث ششم مولد النبی صلی الله علیه وآله میثاق النبیین اشارت است بآیهٔ سورهٔ آل عمران و سورهٔ احزاب که مذکور است در حدیث اول باب سوم این در الست بربکم اقتصار است و مراد قرار میثاق

صافی شرح اصول کافی

ربوبیت ما اقرار بمیثاق انبیا و اقرار بمیثاق اولو العزم است که میثاق غلیظ است یعنی روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلام که بعض قریش گفت رسول الله صلی الله علیه وآله را چیز پیش رفت به فضیلت
بر جمیع انبیا و حال آنکه تو بر انگیخته شده بر عقب ایشان که آخر ایشان و آخر همه بودی پس گفت بدرستیکه من بودم
اول کسی که گروید به صاحب کل خدایا من و اول کسی که جواب داد وقتی که گرفت الله تعالی پیمان انبیا را
و گواه گرفت ایشان را بر خودشان که گفت آیا نیستم صاحب کل ختیار شما آخر الحدیث پس گرفت بودم
اول نبی که گفت بلی پس مقدم بر ایشان شدم بسبب اقرار بالله عز وجل و باقی پیدا است **دوم اصل** عن عبد الله
بن سنان قال قلت لابی عبد الله علیه السلام جعلت فداک انی لاری بعض اصحابنا یعتریه النزق والحدة
والطیش فاغتم لذلک غما شدیدا واری من خالفنا فاراه حسن السمت قال لا تقل حسن السمت فان السمت سمت
الطریق ولکن قل حسن السیماء فان الله عز وجل یقول سیماهم فی وجوههم قال قلت فاراه حسن السیماء وله وقار فاغتم
لذلک **شرح** روایت است از عبد الله بن سنان گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را قربانت شوم بدرستیکه
من هر آئینه می بینم بعض شیعه امامیه را که عارض او می شود سبکی و تندی و سفاهت پس غمناک میشوم
برای آن غمی سخت و می بینم مخالف را پس می بینم او را خوش راه گفت مگو خوش راه چه راه راه است دین و
مذهب است ولیکن خوش صورت چه بدرستیکه الله عز وجل می گوید سوره فتح صورت خوبی ایشان
در روهای ایشان هست راوی گفت گفتم پس می بینم او را خوش صورت او را تمکینی هست پس
غمناک می شوم برای آن **اصل** قال لا تغتم من طرق اصحابک ولما رایت من حسن سیماء من خالفک
ان الله تبارک وتعالی لما اراد ان یخلق آدم خلق تلک الطینتین ثم فرقهما فرقتین فقال لاصحاب الیمین کونوا خلقا باذنی
فکانوا خلقا بمنزلة الذر یسعی وقال لاهل الشمال کونوا خلقا باذنی فکانوا خلقا بمنزلة الذر یدرج **شرح**
گفت غمناک مباش برای آنچه دیدی که سبکی یاران تو باشد و برای آنچه دیدی که خوبی ظاهر مخالف تو باشد
بدرستیکه الله تبارک وتعالی وقتیکه اراده کرد که خلق کند آدم را خلق کرد مجموع طینت جنت و طینت جهنم
با هم بعد از آن جدا کرد آنها را دو حصه پس گفت اصحاب جانب راست را باشید ارواح باذن من پس شدند
ارواح مانند مورچگان کوچک که راه می روند و گفت اهل جانب چپ را باشید ارواح باذن من پس شدند
مانند مورچگان کوچک که راه میروند **اصل** ثم رفع لهم نارا فقال ادخلوها باذنی فکان اول من دخلها
محمد صلی الله علیه وآله ثم اتبعه اولو العزم من الرسل واوصیاؤهم واتباعهم ثم قال لاصحاب الشمال
ادخلوها باذنی فقالوا ربنا خلقتنا لتحرقنا فعصوا فقال لاصحاب الیمین اخرجوا باذنی من النار فخرجوا لم
تکلم النار منهم کلما ولم تؤثر فیهم اثرا فلما راهم اصحاب الشمال قالوا ربنا نری اصحابنا قد سلموا فاقلنا ومرنا
بالدخول قال قد اقلتکم فادخلوها فلما دنوا واصابهم الوهج رجعوا فقالوا یا ربنا لا صبر لنا علی الاحتراق
فعصوا فامرهم بالدخول ثلاثا کل ذلک یعصون ویرجعون وامر اولئک ثلاثا کل ذلک یطیعون

ویخرجون فقال لهم کونوا فیها باذنی فخلی منه احد ثم قال ثم کان من هؤلاء لا یکونون من هؤلاء ومن کان من هؤلاء لا یکون من هؤلاء وما رایت من نزق اصحابك وخلقهم فمما اصابهم من لطخ اصحاب الشمال وما رایت من حسن سیماء من خالفکم ووقارهم فمما اصابهم من لطخ اصحاب الیمین **شرح** بعد از آن افروخت برای ایشان آتشی پس گفت داخل آتش شوید باذن من پس بود اول کسی که داخل آن آتش شد محمد صلی الله علیه وآله بعد از آن تابع او شدند نوح وابراهیم وموسی وعیسی از جمله رسولان واوصیای ایشان وتابعان ایشان بعد از آن گفت اصحاب جانب چپ را داخل آتش شوید باذن من بایں معنی که اوکردم اما بے اذن من داخل نے شوید ومعنے اذن بیان شد در کتاب التوحید در شرح حدیث اول باب بست وپنجم پس گفتند اے صاحب کل اختیار ما خلق کردی ما را تا بسوزانی ما را پس عصیان کردند پس گفت اصحاب جانب راست را بیرون آئید باذن من از آتش پس بیرون آمدند بحالی که جراحت نکرده بود آتش ازان ایشان جراحتے واثر نکرده بود در ایشان اثرے پس چون دیدند ایشان را اصحاب جانب چپ گفتند اے صاحب کل اختیار مے بینیم ایشان خود را که بتحقیق سلامت ماندند پس فسخ معاملہ ما کن وامر کن ما را بدخول گفت بتحقیق فسخ کردم معاملہ شما را پس داخل آتش شوید پس چون نزدیک شدند ودریافت ایشان گرمی آتش برگشتند پس گفتند اے صاحب کل اختیار ما صبر نیست ما را بر سوختہ شدن پس عصیان کردند پس امر کرد ایشان را بدخول آتش سہ بار ودر ہر بار آن عصیان میکردند وبرمیگشتند وامر کرد آن جماعت جانب راست را سہ بار ودر ہر بار آن اطاعت میکردند بدخول وبیرون مے آمدند پس اللہ تعالے گفت آن ارواح را باشید کل باذن من بایں معنے کہ حیات از ایشان برطرف شد پس آفریدیا زان گل آدم را امام گفت پس ہر کہ شد از اہل جانب راست نمیشود از اہل جانب چپ وبرعکس انچه دیدی از سبکی یاران خود وخوہائے ایشان گذشت آنست پس آن نیست که برخوردہ ایشان را که آلودگی اصحاب جانب چپ باشد وانچه دیدی که خوبی ظاہر مخالفان شما وتمکین ایشان باشد پس از چیزے است کہ برخوردہ ایشان را کہ آلودگی اصحاب جانب راست باشد بیان ایں تعلیل شد در حدیث اول باب اول **سوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال سئل رسول الله صلی الله علیه وآله بای شیء سبقت ولد آدم قال اننی اول من اقر بربی ان الله اخذ میثاق النبیین واشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی فکنت اول من اجاب **شرح** مضمون این موافق حدیث اول است

باب پنجم اصل باب کیف اجابوا وهم ذر

شرح این باب بیان اینست که ارواح چون جواب دادند وحال آنکه ایشان مانند مورچہائے کوچک بودند درین باب یک حدیث است **اول اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام کیف اجابوا وهم ذر قال جعل فیهم ما اذا سالهم اجابوه یعنی فی المیثاق **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را چون جواب گفتند وایشان در حالے کہ ارواح بے ابدان بودند مانند مورچگان گفت کرد در ایشان

عقل بقدری که اگر سوال کند ایشان را جواب دهند و او را مراد امام روز پیمان برادر وان است مخفی نماند
که حکایت مورچه و سلیمان که در سورهٔ نمل مذکور است رفع استبعاد از این سخن کند

باب ششم اصل باب فطرة الخلق علی التوحید

شرح الفطر بفتح فاء و سکون طای بی نقطه و رای بی نقطه مصدر باب نصر و ضرب ابتدای احداث
چیزی و الفطرة بکسر فا نوعی از ابتدای احداث حالتیکه چیزی در ابتدای حدوث بر آن حالت است
و اول مناسب تر است در عنوان این باب و دوم مناسب تر است در احادیث این باب مراد توحید اینجا
دانستن یگانگی الله تعالی است خواه عمل بآن شود و خواه نه **یعنی** این باب ابتدای احداث مخلوقین بیگانه
دانستن ایشان الله تعالی را در ربوبیت است در این باب پنج حدیث است **اول اصل** عن ابی
عبد الله علیه السلام قال قلت فطرة الله التی فطر الناس علیها قال التوحید **شرح** در سورهٔ روم مذکور است
فاقم وجهک للدین حنیفا فطرة الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله یعنی بنا بر اینکه پیروی رای
بی علم بغایت مذموم است راست دار روی دل خود را برای دین اسلام بر حالیکه خالص باشی
بسبب حالتی ابتدائی از جانب الله تعالی که ابتدای احداث کرده مردم را بر آن در وقت میثاق تغییری نیست
تقدیری را که الله تعالی کرده در وقت میثاق بر ارواح بی ابدان باین معنی که آن از قبیل نمونه است
پس با ابدان نیز برهان علم بربوبیت رب العالمین مخلوقین میشوند مخفی نماند که این تقریر مبنی بر اینست
که فطرة منصوب است بر مفعول له مثل قعدت من الحرب جبنا و عامل آن حنیفا است و بعضی گفته اند
منصوب است بفعل محذوف تا مفعول به باشد بتقدیر اتبع فطرة و حاصل هر دو یکی است **یعنی** روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت گفتم چه معنی دارد فطرة الله التی فطر الناس علیها گفت
فطرة علم بوحدانیت الله در حاکم بودن است **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن قول الله فطرة
الله التی فطر الناس علیها ما تلک الفطرة قال هی الاسلام فطرهم الله حین اخذ میثاقهم علی التوحید
قال الست بربکم قالوا بلی و فیهم المؤمن و الکافر **شرح** مراد باسلام و توحید اینجا یک معنی است و آن علم بوحدانیت است
خواه عمل بآن شود و خواه نه بقرینه و فیهم المؤمن و الکافر **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت
پرسیدم او را از قول الله در سورهٔ روم بسبب فطرة الله تعالی که ابتدا خلق کرده مردم را بر آن چیست
آن فطرت گفت آن یگانه دانستن الله است در حکومت و الوهیت ابتدا خلق کرد مردم را الله وقتیکه گرفت
پیمان ایشان را بیگانه دانستن گفت آیا نیستم صاحب کل اختیار شما و ایشان در آن وقت مؤمن و کافر بودند **سوم**
اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله عز و جل فطرة الله التی فطر الناس علیها قال فطرهم جمیعا
علی التوحید **شرح** مضمون این موافق حدیث اول است **چهارم اصل** عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام
قال سألته عن قول الله عز و جل حنفاء لله غیر مشرکین به قال الحنیفة من الفطرة التی فطر الناس

علیها لا تبدیل لخلق الله قال فطرهم علی المعرفة به **شرح** در سورهٔ حج چنین است فاجتنبوا الرجس من الاوثان واجتنبوا قول الزور حنفاء لله غیر مشرکین به من در من الاوثان برای تبعیض است واشارت است باینکه معبودان غیر الله تعالی بر سه قسمند اول پیشوایان اهل ضلالت مثل احبار و رهبان واین قسم رجس است دوم جمعی که راضی بمعبودیت خود نبوده اند مثل عیسی و عزیر و بعض ائمهٔ هدی واین قسم طیب است سوم سنگ و چوب تراشیده و مانند آنها از اجسام واین قسم نه رجس و نه طیب بلکه بمثل سائر اجسام است قول مصدر است الزور سخنی باطلی که بکرد در لباس حق در آید الحنفاء جمع حنیف خالصان ترجمه پس دوری کنید از پلید از جمله بتان و دوری کنید از گفتن سخنی که در آن تلبیس باشد بر حالی که خالصان باشید برای الله تعالی شریک در حکم نکرده باشید با او دیگری را تانیث حنیفه باعتبار آنست که موصوف آن ملت است منسوب الیه مکلف است که خالص باشد برای الله تعالی ومن در من الفطرة برای سببیت است واشارت است بانچه در حدیث اول مذکور شد که فطرة در سورهٔ روم مفعول له است لا تبدیل برای توضیح سبب شدن است مراد بمعرفت علم است یعنی روایت است از زراره از امام محمد باقر علیه السلام گفت پرسیدم او را از قول الله عزوجل در سورهٔ حج حنفاء لله غیر مشرکین به امام گفت ملت کسی که حنیف باشد بسبب فطرتی است که ابتداءً خلق کرد الله تعالی مردم را بر آن تغییری نیست تقدیر الله تعالی را که در وقت میثاق کرده چنانچه در سورهٔ روم است باز امام گفت در بیان آیهٔ سورهٔ روم الله تعالی ابتداءً خلق کرد در وقت میثاق مردم را بر علم بربوبیت الله تعالی **اصل** قال زرارة وسألته عن قول الله عزوجل واذ اخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی الآیة قال اخرج من ظهر آدم ذریته الی یوم القیمة فخرجوا کالذر فعرفهم واراهم نفسه ولولا ذلك لم یعرف احد ربه **شرح** تمام آیت است شهدنا ان تقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین او تقولوا انما اشرك آباؤنا من قبل وکنا ذریة من بعدهم افتهلکنا بما فعل المبطلون قرائت عاصم و حمزه و کسائی و ابن کثیر ذریتهم بصیغهٔ مفرد وفتح تاء است وقرائة نافع وابو عمرو ابن عامر ذریاتهم بصیغهٔ جمع و کسر تاء است قرائة عاصم و حمزه و کسائی و ابن کثیر و ابن عامر تقولوا بصیغهٔ مخاطب است وقرائة ابو عمرو بصیغهٔ غائب است اذ مفعول اذکر مقدر است من ظهورهم بدل بعض است از من بنی آدم چه ظهر یعنی پشت بعض آدمی است واشعار باین است که مراد به بنی آدم پدران اند نه اعم از اطفال که در طفولیت می میرند و مراد به ذریتهم اینجا اطفال ایشان است که در کوچکی می میرند چه اگرچه ذریت در بالغان نیز گاهی مستعمل می شود اما در جائی می شود که در مقابل بنی آدم و مانند آن مستعمل نشده باشد و الا تغیر لفظ رکیک می شود ضمیر اشهدهم راجع بذریتهم است الست بربکم بتقدیر قال الست بربکم است و جملهٔ الست بربکم قالوا بلی استیناف بیانی اشهدهم علی انفسهم است ان تقولوا بتقدیر من ان تقولوا است و ظرف متعلق بمنع مفهوم از اخذ و اشهاد است ضمیر تقولوا هر دو جا راجع بجمیع بالغان مکلفان است اگرچه قائل

صافی شرح اصول کافی

بدا طلعه از مشرکان است چه فعل صادر از بعض جنسی گاهی منسوب بجمیع می باشد برای جنسیت مثل ولادت الملائکه چه منادی یکی از ایشان بوده یعنی گفت نداء پروردگار [illegible] محمد باقر علیه السلام از قول الله عز وجل در سوره اعراف و یاد کن وقتی را که فرا گرفت در عالم نمونه که آن را عالم مثال می نامند و [illegible] ضلال نیز می نامند صاحب کمال اختیار تو از اولاد آدم که بالغ مکلف می شوند از پشتهای آن بدنها کوچک ایشان را که در عالم وجود ابدان در کوچکی می میرند و گواه گرفت آن فرزندان کوچک را بر خود مثل چه جای اولاد آدم که بالغ مکلف شوند باین روش که گواه گرفت که گفت بزبان حال آیا نیستم صاحب کمال اختیار شما گفتند بزبان حال بلی گواهی دادیم این اخذ و اشهاد منع از این است که گویید روز قیامت ای اولاد آدم بالغ مکلف باعتبار جمعی از شما که شرک ابتدائی شد نه پیدا [illegible] باز او آمد ما و بودیم فرزندان کوچک بعد از شرک پدران و بر آن بر آمدیم تا بالغ شدیم آیا پس جهنمی می کنی ما را باآنچه کردند جمعی که باطل کردند یا را حاصل احتجاج اینست که هر گاه اطفالی که در طفولیت می میرند معرفت بوحدت ربوبیت در عالم ابدان بر طبق معرفت ایشان در عالم مثال پس شما بالغان مکلفان بطریق اولی معرفت در عالم ابدان داشته خواهید بود بر طبق معرفت در عالم مثال پس عذر خواهی بعدم معرفت بسبب عدم مقتضی معرفت یا بسبب مانع از معرفت باطل است و از این تقریر ظاهر می شود که اگر بیگفت من آدم من ظهره ذریته خوب نمی بود چه مفهوم نمی شد که معرفت بالغان بطریق اولی است امام علیه السلام بیان چیزی که در آیت صریح نشده و سیاقت این آیت دلالت بر آن می کند و برای بیان تعلیل مفهوم ان تقولوا تا آخر گفت بیرون آورد از پشت آدم فرزندان کوچک او را که تا روز قیامت بهم میرسد باین روش که بیرون آمدند مانند مورچگان کوچک پس نصب دلیل عقلی شناسانید و دانا کرد ایشان را بر ربوبیت خود و اگر نمی بود آن شناسانیدن و دانا کردن در عالم نمونه نمی شناخت هیچیک از کوچکان رب خود را در عالم ابدان و معلوم است از خارج که اگر الله تعالی برای کوچکان نصب دلیل عقلی بر ربوبیت خود نمی کرد معلوم هیچیک از بالغان مکلف در ابتدای بلوغ نمی شد چه در دوم بلوغ تحصیل آن ممکن نیست پس حجت الهی بر منکران ربوبیت خود تمام نمی شد پس تعلیل مفهوم از ان تقولوا تا آخر ظاهر شد

فصل از کلام سید مرتضی رحمه الله تعالی در کتاب غرر و درر مفهوم می شود که از این تقریر که کردیم غافل شده و امثال این حدیث را موضوع شمرده چه مضمون آن را ابطال کرده بدلیل لفظی و بدلیل عقلی و این عبارت او است بعض من لا بصیرة له ولا فطنة عنده ان تاویل هذه الآیة ان الله استخرج من ظهر آدم ذریته وهم فی خلق الذر فقررهم بمعرفته واشهدهم علی انفسهم وهذا التاویل مع ان العقل یبطله ویحیله مما یشهد ظاهر القرآن بخلافه لان الله قال واذ اخذ ربک من بنی آدم ولم یقل من آدم وقال ظهورهم ولم یقل من ظهره وقال ذریتهم ولم یقل ذریته ثم اخبر الله تعالی انه فعل ذلک لئلا یقولوا انهم کانوا عن ذلک غافلین او یعتذروا بالشرک

کلام سید مرتضی

آبائهم وانهم نشأوا على دينهم وسنتهم وهذا يقتضي ان الآية لم تتناول ولد آدم لصلبه وانها انما تناولت من كان له آباء مشركون وهذا يدل على اختصاصها ببعض ذرية ولد آدم فهذه شهادة الظاهر ببطلان تأويلهم فاما شهادة العقل فمن حيث لا تخلو هذه الذرية التي استخرجت من ظهر آدم عليه السلام فخوطبت وقررت من ان تكون كاملة العقول مستوفية لشروط التكليف او لا تكون كاملة العقول ولا مستوفية لشروط التكليف فان كانت بالصفة الاولى وجب ان يذكر هؤلاء بعد خلقهم وانشائهم واكمال عقولهم ما كانوا عليه في تلك الحال وما قرروا به واستشهدوا عليه لان العاقل لا ينسى ما جرى هذا المجرى وان بعد العهد وطال الزمان ولهذا لا يجوز ان ينصرف احدنا في بلد من البلدان وهو عاقل كامل فينسى مع بعد العهد جميع تصرفه المتقدم وسائر احواله وليس ايضا لتخلل الموت بينهم تأثير لانه لو كان تخلل الموت يزيل الذكر لكان تخلل النوم والسكر والجنون والاغماء بين احوال العقلاء يزيل ذكرهم لما مضى من احوالهم لان سائر ما عددناه مما ينفي العلوم يجري مجرى الموت في هذا الباب وليس لهم ان يقولوا اذا جاز في العاقل الكامل ان ينسى ما كان عليه من احوال الطفولية جاز ما ذكرناه وذلك انا انما اوجبنا ذكر العقلاء لما ادعوه اذا كملت عقولهم من حيث جرى عليهم وهم كاملون العقول ولو كانوا بصفة الاطفال في تلك الحال لم يجب عليهم ما اوجبناه على ان تجويز النسيان عليهم ينقض الغرض في الآية وذلك ان الله تعالى اخبر بانه انما قررهم واشهدهم لئلا يدعوا يوم القيمة الغفلة عن ذلك وسقوط الحجة فيه فاذا جاز نسيانهم له عاد الامر الى سقوط الحجة عنهم وزوالها وان كانوا على الصفة الثانية من فقد العقل وشرائط التكليف قبح خطابهم وتقريرهم واشهادهم وصار ذلك عبثا قبيحا تعالى الله عنه فان قيل قد ابطلتم تأويل مخالفيكم فما تأويلها الصحيح عندكم قلنا في الآية وجهان احدهما ان يكون تعالى انما عنى بها جماعة من ذرية بني آدم خلقهم وبلغهم واكمل عقولهم وقررهم على السن رسله عليهم السلام بمعرفته وما يجب من طاعته فاقروا بذلك واشهدهم على انفسهم به لئلا يقولوا يوم القيمة انا كنا عن هذا غافلين او يعتذروا بشرك آبائهم وانما اتى من اشتبه عليه تأويل الآية من حيث ظن ان اسم الذرية لا يقع الا على من لم يكن كاملا عاقلا وليس الامر كما ظن لانا نسمي جميع البشر بانهم ذرية آدم وان دخل فيهم العقلاء الكاملون وقد قال الله تعالى ربنا وادخلهم جنات عدن التي وعدتهم ومن صلح من آبائهم وازواجهم وذرياتهم ولفظ الصالح لا يطلق الا على من كان كاملا عاقلا فاذا استبعد والى ويلنا وحملنا الآية على البالغين المكلفين فهذا اجواب والجواب الثاني انه تعالى لما خلقهم وركبهم تركيبا يدل على معرفته ويشهد بقدرته ووجوب عبادته واراهم العبر والآيات والدلائل في غيرهم وفي انفسهم كان بمنزلة المشهد لهم على انفسهم وكانوا في مشاهدة ذلك ومعرفته وظهوره فيهم على الوجه الذي اراده الله تعالى وتعذر امتناعهم منه وانفكاكهم من دلالته بمنزلة المقر المعترف وان لم يكن هناك اشهاد ولا اعتراف على الحقيقة ويجري ذلك مجرى قوله تعالى ثم استوى الى السماء وهي دخان فقال لها وللارض ائتيا طوعا او كرها قالتا اتينا طائعين ولم يكن منه تعالى قول على الحقيقة ولا منهما

صاحب شرح اصول الکافی

جواب و مثله قوله تعالی شاهدین علی انفسهم بالکفر و نحن نعلم ان الکفار لم یعترفوا بالکفر بألسنتهم و انما ذلک لما ظهر منهم ظهوراً لا یتمکنون من دفعه کانوا بمنزلة المعترفین به و مثل هذا قولهم جوارحی تشهد بنعمتک و حالی معترفة باحسانک و ما روی عن بعض الحکماء من قوله سل الارض من شق انهارک و غرس اشجارک و جنی ثمارک فان لم تجبک حواراً اجابتک اعتباراً و هذا باب کثیر و نظائره کثیرة فی النظم و النثر یغنی عن ذکر جمیعها القدر الذی ذکرنا منه تمام شد عبارت سید و میگوییم اگر مراد الله تعالی بی واسطه بیان حال جماعتی از ذریت بنی آدم که مکلفان بالغ اند باشد چرا گفته من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و نگفته من آدم من ظهره و ذریته تا مراد بیان حال جماعتی از ذریت آدم باشد و شامل قابیل نیز باشد و ایضاً قول سید که بعد از آن خبر داده الله تعالی که این را کرده تا نگویند که غافل بودیم و تا عذر نخواهند بشرک پدران و آمدن بر طریق ایشان دلالت میکند بر اینکه این آیه شامل اولاد صلبی آدم نیست و شامل جمعی است که پدران ایشان مشرک اند و این دلالت بر اختصاص آیت ببعض ذریت آدم میکند باطل است چه ظاهر شد که شامل جمیع بالغان است اما بتوسط بیان حال نابالغان و ایضاً قول سید که دلیل حق گفته اگر اولاد آدم آن وقت کامل العقل بوده اند می بایست در یاد ایشان مانده باشد و قیاس باحوال اطفال قیاس مع الفارق است چه اطفال کامل العقل نیستند باطل است چه گاهی می شود که آدمی خط خود را در اقراری می بیند و یقین میداند که خط او است و اصلاً بخاطرش نیست که کی و در کجا نوشته و قیاس بر سفر بجانب شهری و تصرفات در آنجا که طولی دارد قیاس مع الفارق است و ایضاً قول سید که گفته هرگاه در یاد نماند حجت بر کسی که عذر خواهی کند بغفلت یا بشرک پدر تمام نمی شود و اگر غیر کامل العقل بوده اند خطاب و اشهاد قبیح می شود باطل است چه اتمام حجت باعتبار یاد ماندن نیست بلکه باعتبار دلالت مفهوم این آیت و منطوق آیات دیگر است مثل آیت سوره روم فطرة الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله بنا بر اینکه هر معرفت که در آن وقت برای ارواح بی ابدان بوده در این وقت برای ارواح با ابدان نیز هست و ایضاً اگر مراد بکامل العقل آنست که فعلش منشأ ثواب و عقاب شود اختیار شق دوم می کنیم و می گوییم خطاب و اشهاد در عالم مثال مانند عالم خواب قبیح نیست چنانچه مذکور شد در باب [illegible] خصوصاً بنا بر توجیه دوم سید که خطاب و اشهاد بر سبیل استعاره باشد و اگر مراد اعم است اختیار شق اول می کنیم و می گوییم بنهایت ظهور می شود که در یاد این قسم کسی نماندن محال نیست **اصل** و قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله کل مولود یولد علی الفطرة یعنی المعرفة بان الله عز و جل خالقه کذلک قوله و لئن سألتهم من خلق السموات و الارض لیقولن الله **شرح** و امام محمد باقر علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر زاده ای زاده می شود بر فطرة می خواهد آن را که بر شناخته روز میثاق بار رواح بانکه الله عز و جل خالق او است چنان است قول الله تعالی در سوره لقمان و زمر و اگر بپرسی مشرکان را که آیا که خلق کرد آسمانها

او زمین را بر آئینه می گویند البته الله مخفی نماند که این مانند آیت سوره زخرف است که گذشت در حدیث سوم باب سوم **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل فطرة الله التی فطر الناس علیها قال فطرهم علی التوحید **شرح** مضمون این موافق حدیث اول است

باب هفتم اصل باب کون المؤمن فی صلب الکافر

شرح این باب بیان چگونگی بودن مؤمن در پشت کافر است در این باب دو حدیث است **اول اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام ان نطفة المؤمن لتکون فی صلب المشرک فلا یصیبه من الشر شیء حتی اذا صار فی رحم المشرکة لم یصیبه من الشر شیء حتی تضعه فاذا وضعته لم یصیبه من الشر شیء حتی یجری علیه القلم **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام بدرستیکه نطفه مؤمن هر آئینه میباشد در پشت مشرک پس نمیخورد او را از شرک او چیزے تا چون گردید در رحم مادر مشرکه برسے خورد او را از شرک او چیزے تا می زائد او را پس وقتیکه زائید او را ابن نمی خورد او را السبب شیر دادن چیزے از شرک تا وقتیکه جاری می شود براو قلم تقدیر الٰہی که مؤمن می شود یا مراد جریان قلم تکلیف است **دوم اصل** عن علی بن یقطین عن ابی الحسن موسیٰ علیه السلام قال قلت له انی قد اشفقت من دعوة ابی عبد الله علیه السلام علی یقطین ما ولد فقال یا ابا الحسن لیس حیث تذهب انما المؤمن فی صلب الکافر بمنزلة الحصاة فی اللبنة یجیء المطر فیغسل اللبنة ولا یضر الحصاة شیئا **شرح** یقطین از هواخواهان خلفای عباسیه بوده چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث ششم باب هشتاد و یکم که باب کراهیة التوقیت است واو در ما ولد حالیه است وما نافیه است ولد بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع بیقطین است یعنی روایت است از علی بن یقطین که کنیت او ابو الحسن است باعتبار پسرش حسن بن علی بن یقطین از امام موسیٰ کاظم علیه السلام گفت گفتم امام را بدرستیکه من ترسناکم از نفرین امام جعفر صادق علیه السلام بر پدرم یقطین بر حالے که نزائیده بود یا بمعنی که هنوز من در پشت او بودم پس گفت ای ابو الحسن نیست حقیقت حال آنجا که تو خیال میکنی جز این نیست که مؤمن در پشت کافر مانند سنگ ریزه در خشت است می آید باران و پراگنده می کند خشت را و ضرر نے رساند سنگ ریزه را اصلا

باب هشتم اصل باب اذا اراد الله ان یخلق المؤمن

شرح این باب بیان وقتی است که اراده کند الله تعالیٰ که آفریند مؤمن را در این باب یک حدیث است **اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان فی الجنة شجرة تسمی المزن فاذا اراد الله ان یخلق مؤمنا اقطر منها قطرة فلا تصیب بقلة ولا ثمرة اکل منها مؤمن او کافر الا اخرج الله عز وجل من صلبه مؤمنا **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که در بهشت هر آئینه درختی است که نام آن مزن است بضم میم و سکون زاے بانقطه و نون پس چون اراده کند الله تعالیٰ که آفریند مؤمنی را می چکاند

از آن درخت یک قطره سیب برنمی خورد و گیاهی را هم میوه را که در دنیا ان مومنی باشد تو گویا
بنابر اسد عزوجل بازنشست او مومنی را

باب نهم اصل باب ان الصبغة هي الاسلام

شرح این باب بیان این است که صبغه که در سوره بقره است عبارت از اسلام است و درین باب سه حدیث است **اول اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام فی قول الله عزوجل صبغة الله ومن احسن من الله صبغة قال الاسلام وقال فی قوله عزوجل فقد استمسک بالعروة الوثقی قال هی الایمان بالله وحده لا شریک له **شرح** فی قوله متعلق است بقال الاسلام الصبغة نزمی رنگ داشتن ونصب صبغه بمفعول مطلق است و عامل آن مسلمان است که در و نحن له مسلمون است ضمیر قال راجع بامام است مراد باسلام اینجا تمام دینیت است خواه عمل بآن شود و خواه نشود و ایمان اینجا گرویدن است ضمیر وقال راجع براوی است فی قوله متعلق است بقال یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که در قول الله عزوجل در سوره بقره رنگینی که از جانب الله تعالی است صبغة الله است و کیست بهتر از آن که الله تعالی باعتبار رنگینی که بکسی دهد گفت صبغة عبارت از اسلام است و آن است که رنگینی آن بهتر رنگینی است ورنگینی که اهل ضلالت میدهند گمان است یعنی جهل بخلاف علوم و علم است انا این است براوی گفت که در قول الله عزوجل در سوره بقره ومن یکفر بالطاغوت ویؤمن بالله فقد استمسک و هرکه بیزار گشت از شیطان صفت مثل ائمه ضلالت و گرویده بالله تعالی پس بتحقیق مستحکم چسبیده بدسته مستحکم بهشت و نجات یافت از جهنم امام گفت آن دسته گرویدن بالله تعالی است تنها یعنی که شریکی در حکم و در معبودیت نباشد او را بایمعنی که مسبوق بکفر بطاغوت باشد **دوم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام فی قول الله عزوجل صبغة الله ومن احسن من الله صبغة قال الصبغة هی الاسلام **شرح** این ظاهر شد از شرح اول **سوم اصل** عن احدهما علیهما السلام فی قول الله عزوجل صبغة الله ومن احسن من الله صبغة قال الصبغة هی الاسلام وقال فی قوله عزوجل فمن یکفر بالطاغوت ویؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی قال هی الایمان **شرح** این ظاهر است از شرح اول +

باب دهم اصل باب فی ان السکینة هی الایمان

شرح السکینة بفتح سین بی نقطه و کسر کاف مصدر باب نصر آرام گرفتن مراد بایمان اینجا علم بربوبیت خواه عمل بآن شود خواه نه یعنی این باب بیان اینکه سکینه که در سوره فتح است عبارت از ایمان است و درین باب پنج حدیث است **اول اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال سألته عن قول الله عزوجل انزل السکینة فی قلوب المؤمنین قال هو الایمان قال وسألته عن قول الله عزوجل وایدهم بروح منه قال هو الایمان **شرح** الانزال صاحب نمو و ریع کردن تخمی را که زراعت می شود و در سوره فتح چنین است هو الذی

انزل السکینة فی قلوب المؤمنین لیزدادوا ایمانا مع ایمانهم لیزدادوا ایمانهم آنکه تعالی آن کس است که صاحب منوکرد آرام را در دل اهل آرام دل تا زیاد شوند باعتبار آرام دل که عمل نیست و در روز میثاق بوده یعنی روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت پرسیدم او را از قول الله عز وجل در سورهٔ فتح صاحب منوکرد آرام را در دلهای مومنان گفت آن آرام عبارت از علم بربوبیت رب العالمین است اشارت است باینکه سکینه ایمانیست که در دلهای ایشان راوی گفت و پرسیدم او را از قول الله عز وجل در سورهٔ مجادله و مدد کرد آن جماعت را که دوستی با دشمنان خدا و رسول نمی کنند باعث زندگی عبارت از ایمانیست که انزال سکینه علت آن است

دوم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام اولئک کتب فی قلوبهم الایمان هل هم فیما کتب فی قلوبهم صنع قال لا **شرح** ذکر این حدیث درین باب برای توضیح حدیث اول است چه در سورهٔ مجادله چنین است اولئک کتب فی قلوبهم الایمان وایدهم بروح منه وتفسیر سکینه بایمان وتفسیر روح بایمان وقتی ممکن است که ایشان را در دل ایمان باشد یکی علمی که از مقولهٔ انفعال است ودلهای ایشان را در نوشتن آن صنعی نیست و دیگری عملی که از مقولهٔ فعل است پس در آیهٔ مجادله تکرار لازم نمی آید یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را از سورهٔ مجادله آن جماعت که دوستی با دشمن خدا و رسول آن نمی کنند نوشت الله تعالی در دلهای ایشان ایمان را آیا برای ایشان است در آنچه نوشت در دلهای ایشان فعلی و تدبیری گفت نه اشارت است باینکه مراد بنوشتن دادن علم بربوبیت است و دلهای ایشان را در ابتدای خلق

سوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال السکینة الایمان **شرح** مضمون این ظاهر است از شرح حدیث اول

چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل هو الذی انزل السکینة فی قلوب المؤمنین قال هو الایمان **شرح** این ظاهر شد از شرح حدیث اول

پنجم اصل سألت اباعبد الله علیه السلام عن قوله عز وجل هو الذی انزل السکینة فی قلوب المؤمنین قال الایمان قال قلت وایدهم بروح منه قال هو الایمان **شرح** این نیز ظاهر است از شرح حدیث اول

اصل وعن قوله تعالی والزمهم کلمة التقوی قال هو الایمان **شرح** پرسیدم او را از قول الله تعالی در سورهٔ فتح ولازم ایشان ساخت بتوفیق خود سخن پرهیز از عذاب الهی را گفت آن سخن ایمان است مراد اینست که سکینه عبارت از انقیاد است وعلیهم الزام عبارت از توفیق عمل بآن است

باب یازدهم اصل باب الاخلاص

شرح این باب بیان بیعش کردن ایمان و عمل صالح است درین باب شش حدیث است

اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل حنیفا مسلما قال خالصا مخلصا لیس فیه شیء من عبادة الاوثان **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام

در قول الله عز وجل در سورهٔ آل عمران ما کان ابراهیم یهودیا ولا نصرانیا ولکن کان حنیفا مسلما وما کان

من المشرکین یعنی نبود ابراهیم جهود و نه ترسا ولیکن بود میش کننده و نبود از اهل شرک گفت که مراد اینست که خالص در ایمان بود خالص کننده عبادت که نباشد در او چیزی از عبادت ائمهٔ ضلالت و مانند ایشان **دوم**

اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله یا ایها الناس انما هو الله والشیطان والحق والباطل والهدی والضلالة والرشد والغی والعاجلة والعاقبة والحسنات والسیئات فما کان من حسنات فلله وما کان من سیئات فللشیطان **شرح** ضمیر هو راجع بمقصود بالعبادت است وارجاع ضمیر بغیر مذکور متعارف است در جائیکه ملحوظ اذهان باشد یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله ای مردم جز این نیست که مقصود عابدان الله تعالی است و شیطان باین معنی که اگر اخلاص در عبادت است الله تعالی معبود است و اگر نیست شیطان معبود است و جمع میان عبادت الله تعالی و غیر او ممکن نیست و همچنین حق و باطل و راه یافتن و گم شدن و راستی و کجی و میل دنیا و میل آخرت و عاقبت و اعمال صالحه و اعمال قبیحه پس هر چه باشد از اعمال صالحه پس از الله تعالی است و هر چه باشد از اعمال قبیحه پس از شیطان است حاصل اینست که الله تعالی شریک در معبودیت قبول نمی کند و آن عبادت را بالکلیه بشریک وامیگذارد پس اخلاص در عبادت شرط صحت آنست **سوم اصل** عن ابی الحسن الرضا علیه السلام ان امیر المؤمنین صلوات الله علیه کان یقول طوبی لمن اخلص لله العبادة والدعاء ولم یشغل قلبه بما تری عیناه ولم ینس ذکر الله بما تسمع اذناه ولم یحزن صدره بما اعطی غیره **شرح** روایت است از امام رضا علیه السلام که امیر المؤمنین صلوات الله علیه وآله میگفت خوشتر باد برای کسی که خالص کرد برای الله تعالی عبادت و دعا را باین معنی که عبادت غیر الله تعالی نکرد و از غیر الله تعالی چیزی نطلبید و مشغول نکرد دل خود را بآنچه می بیند دو چشم او مثل زینت اهل دنیا و تسلط ائمه ضلالت و اتباعان ایشان و فراموش نکرد یاد الله تعالی را بآنچه میشنود دو گوش او باین معنی که اعراض از محکمات قرآن نکرد بسبب احادیث موضوعه در مدح ائمه ضلالت و مانند آنها و اندوهگین نکرد سینهٔ خود را بآنچه که داده شد بغیر او بیان حقیقت طوبی می آید در حدیث سیم باب نود و نهم **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل لیبلوکم ایکم احسن عملا قال لیس یعنی اکثرکم عملا ولکن اصوبکم عملا وانما الاصابة خشیة الله والنیة الصادقة والحسنة ثم قال الابقاء علی العمل حتی یخلص اشد من العمل والعمل الخالص الذی لا ترید ان یحمدک علیه احد الا الله عز وجل والنیة افضل من العمل الا وان النیة هی العمل ثم تلا قوله عز وجل کل یعمل علی شاکلته یعنی علی نیته **شرح** والخشیة مرفوع است تا معطوف بر مبتدا باشد و خبر مبتدا محذوف است بتقدیر والنیة الصادقة والخشیة بتقدیر شان یا منصوب است بر مفعول معه بتقدیر والنیة الصادقة بتقدیر معیة الخشیة الابقاء بباء یک نقطه و قاف مانظفت الشاکلة کا بیسے کہ مشکل است و تا برای نقل است از وصفیت باسمیت چه مراد عمل مشکل دل است یعنی روایت است از امام جعفر صادق

صافی شرح اصول کافی

در قول الله عز وجل در سورهٔ ملک تا بتکلیف بیازماید شما را که کدام شما بهتر است باعتبار عمل او جزاین نیست که درستی عمل ترس عذاب الله تعالی است و در آن عمل و قصد راست و ترس باهمند بعد از آن امام گفت محافظت بر عمل جوارح تا خالص شود برای الله تعالی مشکل تر است از آن عمل و عمل خالص آنست که نخواهی که ستائش کنند ترا بر آن عمل هیچ یک مگر الله عز وجل بثواب و قصد خالص که عمل دل است فاضل تر از عمل جوارح است اگاه باش و درستی که نبستن دل خود بر چیزی آنست عمل عمده بایمعنی که عمل جوارح از قبیل کاشف عمل دل است و مطلوب بالعرض است چنانچه گفته در سورهٔ حج لن ینال الله لحومها ولا دماؤها ولکن یناله التقوی منکم بعد از آن امام علیه السلام برای استدلال بر عمده بودن خواند قول الله عز وجل را در سورهٔ بنی اسرائیل بگو ای محمد هر یک از اهل سعادت و شقاوت البته عمل جوارح می کند طبق عمل مشکل دل او میخواهد این را که عمل جوارح می کند بر نهج بستن دل خود بر چیزی خواه ربوبیت رب العالمین خواه ضد آن بایمعنی که عمل جوارح لازم آنست و اگر حیات باقی باشد در وقتش البته بفعل کمال و نقصان اطاعت وجه توفیق میان افضل الاعمال احمزها و میان نیة المؤمن خیر من عمله شمل تابع قوت و ضعف ایمان است و این مضمون گذشت در حدیث دوم باب سیزدهم کتاب العقل پس عمده نیت است مخفی نماند که باین وجه جمع می شود میان روایت افضل الاعمال احمزها و میان روایت نیة المؤمن خیر من عمله چنانچه می آید در باب چهل و سوم و ایضا جمع می شود میان تفسیر ایمان بعقد و تصدیق و معرفت و مانند آنها و تفسیر ایمان بمجموع عقد و عمل چه عمل لازم عقد است چنانچه بیان می شود در حدیث اول باب شانزدهم **پنجم اصل** سألته عن قول الله عز وجل الا من اتی الله بقلب سلیم قال القلب السلیم الذی یلقی ربه ولیس فیه احد سواه وقال وکل قلب فیه شک او شرک فهو ساقط وانما ارادوا الزهد فی الدنیا لتفرغ قلوبهم للآخرة **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول الله عز وجل در سورهٔ شعراء یوم لا ینفع مال ولا بنون الآیة روزی که نفع نمیرساند مالی و نه پسرانی لیکن نفع می یابد کسی که آمد نزد الله تعالی بدل بی عیب و آن دل کسی است که ملاقات کند در وقت وفات یا قیامت صاحب کل اختیار خود را و نباشد در آن هیچ یک غیر رضای الله تعالی امام گفت و هر دل که در آن شرک در عبادت باشد یا شک در تصدیق باشد بترک عمل باحکام الٰهی پس آن دل از درجهٔ اعتبار ساقط است و عیبناک است و جز این نیست که انبیا خواستند از امتان خود نفرت دنیا را تا فارغ شود دلهای ایشان برای آخرت **ششم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال ما اخلص عبد الایمان بالله اربعین یوما او قال ما اجمل عبد ذکر الله اربعین یوما الا زهده الله فی الدنیا وبصره داءها ودواءها واثبت الحکمة فی قلبه وانطق بها لسانه ثم تلا ان الذین اتخذوا العجل سینالهم غضب من ربهم وذلة فی الحیوة الدنیا وکذلک نجزی المفترین فلا تری

من نصب بدعة الا ذليلا ومفتريا على الله عز وجل وعلى رسوله واهل بيته صلى الله عليه وآله الا
ذليلا **شرح** - روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت خالص نکرد بنده ایمان به الله تعالی را چهل روز
یا بجای این امام گفت خوب نکرد بنده یاد الله تعالی را چهل روز مگر آنکه صاحب نفرت کرد او را الله تعالی
در دنیا و بینا کرد او را درد دنیا مثل هرزه گوئی و دوای دنیا مثل خاموشی در مشتبهات و پا برجا کرد حکمت
را در دل او و گویا کرد به آن درستی زبان او را بعد از آن امام علیه السلام برای بیان این مضمون چند آیه
خواند از سوره اعراف بدرستی که جمعی که فرا گرفت برای عبادت گوساله را زود باشد که دریابد ایشان
را غضبی از صاحب کل اختیار ایشان و خواری در زندگی دنیا و همچنین جزا میدهیم جمعی را که افترا
اندیشند یعنی صاحب بدعتی را مگر خوار و یعنی افترا کننده بر الله عز وجل و بر رسول او و اهلبیت
رسول الله صلی الله علیه وآله بحکمها از روی ظن که مخالف محکمات قرآن و محکمات سنت رسول و
احادیث اهل بیت رسول است مگر خوار بسبب تناقض در حکم و حیرت و خجالت در مشکلات چنانچه
خلفای ضلالت در جواب سوالها عاجز و مضطرب می شده اند اگرچه با وجود این پنداشته اند که
عزیز است ولله العزة ولرسوله وللمؤمنين ولكن المنافقين لا يعلمون

باب دوازدهم اصل باب الشرائع

شرح الشرائع جمع شریعت است بمعنی راه و مراد اینجا احکام الهی است خواه مشترک میان جمیع انبیا مثل
توحید و خواه مختص بعض مثل وضو یعنی این باب بیان احکام الهی است که بانبیا وحی شد و در این باب دو
حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله تبارك وتعالى اعطى
محمدا صلى الله عليه وآله شرائع نوح وابراهيم وموسى وعيسى عليهم السلام التوحيد والاخلاص
وخلع الانداد والفطرة الحنيفية السمحة لا رهبانية ولا سياحة احل فيها الطيبات وحرم فيها الخبائث ووضع عنهم
اصرهم والاغلال التي كانت عليهم ثم افترض عليه فيها الصلاة والزكاة والصيام والحج والامر
بالمعروف والنهي عن المنكر والحلال والحرام والمواريث والحدود والفرائض والجهاد في سبيل الله
شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که الله تبارک و تعالی داد محمد صلی الله علیه
وآله را احکامی که مشترک است میان سائر اولوالعزم که نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام باشند و او
یگانه شمردن الله تعالی در صفات ربوبیت را و خالص کردن عبادت را و کندن ثانی را که مثل الله تعالی
خود را حاکم در دین می شمارند مثل ائمه ضلالت و ملت اسلام که ابتدای احداث کرده مردم را بر آن و
منسوب است بکلمه خالص چنانچه بیان شد در باب ششم و آسان است و نیست در آن ریاضت شاقی
مثل ترک کسب معاش و ترک حیوانی و لذتها و مثل کناره گیری و آلت خود را بریدن و زنجیر بر گردن
خود نهادن و مانند اینها از آنها که ترسایان بدعت کردند و در شریعت عیسی نبود و نیست در آن

جلاے وطن وزفتن بصحرا ہائی توشہ تا ہرچہ رسد خورند و آنرا عبادت شمرند حلال کردہ اللہ تعالے
ودران ملت پاکیزہا را وحرام کردہ درآن پلیدہا را وبرداشتہ از ایشان بارگران ایشان را وطلسمہای بدعت بود
برایشان بعد از ان قرار داد برایشان درآن ملت نماز را وزکوٰۃ را وروزہ را وحج را وامر بہ پیروی علم را کہ
مستعارف در ہر شریعتی است ونہی از پیروی ظن را کہ مردود در ہر شریعتی است وحلال ہا وحرامہا را ومیراثہا
را وحدہای اہل معصیت را وقصاصہا را کہ قرار یافتہ بقدر جنایات وجہاد با مشرکان را در راہ اللہ تعالیٰ
اصل وزاد الوضوء وفضلہ بفاتحۃ الکتاب وبخواتیم سورۃ البقرۃ والمفصل واحل المغنم
والفیء ونصرہ بالرعب وجعل الارض مسجدا وطہورا وارسلہ کافۃ الی الابیض والاسود و
الجن والانس واعطاہ الجزیۃ واسر المشرکین وفداءہم ثم کلف مالم یکلف احد من الانبیاء
انزل علیہ سیف من السماء فی غیر غمد وقیل لہ قاتل فی سبیل اللہ لا تکلف الا نفسک شرح
الخواتیم جمع خاتمہ آخرہا ومراد چند فقرہ است کہ ہرکدام جزو آیت آخر سورۂ بقرہ است کہ لا یکلف اللہ نفسا الا وسعہا
لہا ما کسبت وعلیہا ما اکتسبت ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا ربنا ولا تحمل علینا ما لا طاقۃ لنا بہ واعف عنا
واغفر لنا وارحمنا انت مولٰنا فانصرنا علی القوم الکافرین وبیان این فقرات مے آید در باب دویست
وہشتم المفصل بصیغہ اسم مکان باب تفعیل کتابی کہ در آن تفصیل مضامین کتب سابقہ است ومے آید
در حدیث دہم باب اول کتاب فضل القرآن کہ وفضلت بالمفصل ثمان وستون سورۃ وہو مہیمن علی
سائر الکتب وبعضے میگویند مفصل سورہائی است کہ بسبب کوچکی آن سورہا فصل درانہا بسیار است
از انجملہ اینکہ از سورہ محمد است تا آخر قرآن تفسیر مغنم وفیء گذشت در آخر ابواب کتاب الحجۃ وارسلہ کافۃ اشارت
است بتفسیر آیت سورہ سبا کہ وما ارسلناک الا کافۃ للناس زیرا کہ ظاہر نیست کہ کافۃ صفت مفعول محذوف
است بتقدیر رسالۃ کافۃ وتا برای تانیث باشد یا کافۃ حال باشد از ضمیر منصوب در ارسلناک وتا برای مبالغہ
باشد وبرہر تقدیر للناس ظرف لغو متعلق بکافۃ باشد الکف مصدر باب نصر منع کسے از کارسے ومراد
اینجا منع مردم است از رسالت وگاہے کافۃ مستعمل میشود در عام ودر مجموع باعتبار اینکہ مانع خروج فرد
وجزوے نیست سیف عبارت از آیۂ سورہ برات است فاذا انسلخ الاشہر الحرم فاقتلوا المشرکین
چہ آنرا آیۃ السیف مینامند من غیر غمد عبارت است از اینکہ این آیت از محکمات است ومیتواند بود کہ مراد
بسیف ذو الفقار باشد الغمد بکسر غین بانقطہ غلاف شمشیر یعنی وزیاد بر شرائع مذکورہ دا محمد را صلی
اللہ علیہ وآلہ وضو وسرفراز کرد او را بسورۂ فاتحۃ الکتاب وبفقراتی کہ در آیۂ آخر سورۂ بقرہ است
وبکتابی کہ محل تفصیل کتب سابقہ است وحلال کرد برای محمد صلے اللہ علیہ وآلہ آنچہ را کہ لشکر احاطہ کند
از مال کفار نقل است کہ در زمان انبیاے سابق برایشان حرام بودہ جمع میکردہ اند وآتشی از آسمان
می آمدہ وآنرا میسوختہ وحلال کرد آنچہ را کہ کفار واگذارند بے جنگ ومدد کرد محمد را بترس کہ در دل

در بیان شرح از اصول کافی

مشرکان می افتادند مهم است شدند نمی توانند بود که از این قبیل باشد اظهار خلعها سے ضلالت وتابعان ایشان دخول در دین او را با آنکه عمل بحکمات کتاب وسنت او نمی کنند دگردانید برای محمد زمین را محل سجده بامعنی که نماز است او مخصوص موضعی که براسے نماز ساخته شده باشد نیست وپاکیزه کننده بامعنی که تیمم براسے است او در وقت بے آبے جائز است وفرستاده الله تعالی او را فرستاده شد بی که مانع رسالت مردم است بسوی سفید وسیاه وجن وانس باین معنی که در زمان هریک از رسولان اولوالعزم وبعد از ان تمام رسولان دیگر بودند اگرچه بشریعت اولوالعزم بودند ودر زمان رسالت محمد علیه السلام وبعد از ان رسولی دیگر مبعوث نشد ونخواهد شد وداد محمد را جزیهٔ اهل ذمه واسیر کردن مشرکان وفدا ئے که مشرکان دهند تا خود را خلاص کنند از اسیر بودن بعد از ان مکلف شد بچیزے که مکلف نشد بآن هیچیک از انبیا بیان این آنکه فرو فرستاده شد براو شمشیرے از آسمان در غیر غلاف وگفته شد او را در سورهٔ نساء که جنگ کن با مشرکان در راه الله تعالے سبے تکلیف کرده نمی شوی مگر بنفس خود ترا و تحریض کن مومنان را باینمعنی که اگرچه همه لشکر تو فرار نمایند تو ثابت قدم باشی مخفی نماند که رسول علیه السلام در جنگ احد اشارت باین کرد که بعد از فرار جمیع اصحاب گریستے وابودجانه گفت یا ابودجانه انصرف وانت فی حل من بیعتک فاما علی فهو انا وانا هو چنانچه سے آید در کتاب الروضه در ذیل حدیث الفقهاء والعلماء دوم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام ما معنی قول الله عز وجل فاصبر کما صبر اولوالعزم من الرسل فقال نوح وابراهیم وموسی وعیسی ومحمد صلی الله علیه وآله وعلیهم قلت کیف صاروا اولوالعزم قال لان نوحا بعث بکتاب وشریعة ومنهاج وجاء ابراهیم علیه السلام بالصحف وبعزیمة ترک کتاب نوح لا کفرا به فکل نبی جاء بعد ابراهیم اخذ بشریعة ابراهیم ومنهاجه وبالصحف حتی جاء موسی بالتوریة وشریعته ومنهاجه وبعزیمة ترک الصحف فکل نبی جاء بعد موسی اخذ بالتوریة وشریعته ومنهاجه حتی جاء المسیح علیه السلام بالانجیل وبعزیمة ترک شریعة موسی ومنهاجه فکل نبی جاء بعد المسیح اخذ بشریعته ومنهاجه حتی جاء محمد صلی الله علیه وآله فجاء بالقرآن وشریعته ومنهاجه فحلاله حلال الی یوم القیمة فهؤلاء اولوالعزم من الرسل علیهم السلام شرح العزم والعزیمة جد وسخت گیری وسخنے ظاهر نیست که بجاسے وشریعة وکل چنین باید وشریعة ومنهاج وکل واین اشارت است بقول الله تعالے در سورهٔ مائده که ولکل جعلنا منکم شرعة ومنهاجا وسے آید در حدیث اول باب هفدهم که والشرعة والمنهاج سبیل وسنة ومراد بسبیل وسنت راه وروشے است که بآن وعید بجهنم باشد براسے هرکه مخالفت کند یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را چه معنی دارد قول الله عز وجل در سورهٔ احقاف پس صبر کردند صاحبان جد از جمله رسولان پس گفت صاحبان جد نوح وابراهیم وموسی وعیسی ومحمد صلی الله علیه وآله وعلیهم اند گفتم چون گردیدند صاحبان جد باینمعنی که چرا ایشان را

صاحبان جد مینامند گفت برای اینکه نوح برانگیخته شد بکتابی در راهی در روش آدم بود در اینکه در احکام آدم وعید
بر غیر شرک نبود و در احکام او بود و هر که آمد بعد از نوح عمل کرد بکتاب نوح و راه و روش او تا آورد ابراهیم علیه السلام
صحف را و بسبب جد ترک کرد کتاب نوح را نه بسبب انکار آن کتاب در وقت آن پس هر نبی که آمد
بعد از ابراهیم عمل کرد براه ابراهیم و روش او و بصحف تا آورد موسی توریت و راه خود و روش خود و بسبب
عزیمه ترک کرد صحف را پس هر نبی که آمد بعد از موسی عمل کرد بتوریت و براه موسی و روش او تا آورد
عیسی انجیل را و بعزیمه ترک کرد راه موسی و روش او را پس هر نبی که آمد بعد از عیسی عمل کرد براه
او و روش او تا آمد محمد مصطفی ص باین روش که آورد قرآن و راه خود را و روش خود را پس حلال محمد حلال
است تا روز قیامت و حرام او حرام است تا روز قیامت پس آنجا عست صاحبان جد اند از جمله رسولان
حاصل جواب اینست که آدم علیه السلام وعید بعذاب جهنم برای امت خود نیاورده بود مگر بر شرک
پس باقی احکام او از قبیل کلمات حکمت بود نه وعید و سخت گیری در آنها نبود اصلا بخلاف پنج رسول دیگر
که اگرچه در اوائل بعثت مانند آدم بودند اما در آخر صاحب جد شدند یا آوردن وعید بعذاب جهنم برای
جمعی از امت ایشان که ترک فرائض یا ارتکاب معاصی کبائر بعنوان اصرار کنند هر چند که مشرک
نشده باشند پس ایشان صاحب عهد و سخت گیری شدند در آخر و تفصیل بیان این می آید
در حدیث اول باب هفدهم

باب سیزدهم اصل باب دعائم الاسلام

شرح اینباب بیان ستونهای اسلام است در این باب پانزده حدیث است **اول اصل** عن ابی
جعفر علیه السلام قال بنی الاسلام علی خمس علی الصلوة والزکوة والصوم والحج والولایة ولم ینادِ بشیءٍ کما
نودی بالولایة **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بنا نهاده شد ملت اسلام بر پنج چیز
بنماز و زکوة و روزه و حج و قبول وصایت اوصیا و مبالغه کرده نشد باعلام چیزی چنانچه مبالغه شد باعلام
قبول امامت وصی مثل آنچه روز غدیر خم شد چنانچه می آید در حدیث هشتم این باب و مثل آیات محکمات
که در آنها نص صریح مکرر از اختلاف و خود رائی و پیروی ظن هست **مخفی نماند** که جهاد و ادای خمس از
جمله فروع ولایت است **دوم اصل** قلت لابی عبدالله علیه السلام اوقفنی علی حدود الایمان فقال
شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله والاقرار بما جاء من عند الله وصلوات الخمس واداء الزکوة
وصوم شهر رمضان وحج البیت وولایة ولینا وعداوة عدونا والدخول مع الصادقین
شرح گفتم امام جعفر صادق را علیه السلام مطلع کن مرا بر اطراف و ارکان ایمان پس گفت گواهی
اینکه مستحق عبادتی نیست مگر الله و اینکه محمد رسول الله است و اقرار بحکمهائی که آمده از نزد الله تعالی
و گذاردن پنج نماز و دادن زکوة و روزه ماه رمضان و حج کعبه و دوستی شیعه امامیه ما و دشمنی دشمن

شرح اصول کافی

از قبول وصایت انکار نمودند داخل شدن با امامت داشت گو در آنچه ایشان داخل شدند از احکام الٰهی چنانچه
در سوره توبه گفت وکونوا مع الصادقین **سوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال بنی الاسلام
علی خمس علی الصلوة والزکوة والحج والصوم والولایة ولم ینادَ بشیء کما نودی بالولایة **شرح**
این ظاهر است از شرح حدیث اول **اصل** فاخذ الناس باربع وترکوا هذه یعنی الولایة **شرح**
پس مردم فرا گرفتند چهار صفت و ترک کردند این را امام میخواهد باشارت قبول وصایت او وصی را
چهارم اصل عن الصادق علیه السلام قال اثافی الاسلام ثلثة الصلوة والزکوة والولایة
لا تصح واحدة منهن الا بصاحبتها **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت ستونهای
عمده اسلام سه است نماز و زکوة و قبول وصایت وصی و صحیح نیست هیچیک از آنها مگر با دو دیگر تا آنست
چنانچه دیگ بر پا نمی‌شود مگر بر سه پایه ایستد **پنجم اصل** عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام قال بنی الاسلام
علی خمسة اشیاء علی الصلوة والزکوة والحج والصوم والولایة قال زرارة فقلت وای شیء من ذلک افضل
فقال الولایة افضل لانها مفتاحهن والوالی هو الدلیل علیهن قلت ثم الذی یلی ذلک فی الفضل فقال
الصلوة ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال الصلوة عمود دینکم قال قلت ثم الذی یلیها فی الفضل قال
الزکوة لانه قرنها بها وبدأ بالصلوة قبلها وقال رسول الله صلی الله علیه وآله الزکوة تذهب الذنوب
قلت والذی یلیها فی الفضل قال الحج قال الله عز وجل ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا ومن کفر
فان الله غنی عن العالمین وقال رسول الله صلی الله علیه وآله لحجة مقبولة خیر من عشرین صلوة نافلة ومن
طاف بهذا البیت طوافا احصی فیه اسبوعه واحسن رکعتیه غفر له وقال فی یوم عرفة ویوم المزدلفة ما قال قلت
ماذا یتبعه قال الصوم **شرح** روایت است از زراره از امام محمد باقر علیه السلام گفت بنا نهاده شده
اسلام بر پنج چیز نماز و زکوة و حج و روزه و قبول وصایت وصی گفت زراره پس گفتم کدام از آنها افضل است
پس گفت قبول وصایت وصی افضل تر است چه آن کلید آنهاست و وصی است که راه نماست بر مسائل آنها
گفتم بعد از آن آنچه پهلوی قبول وصایت است در فضیلت کدام است پس گفت نماز بدرستیکه رسول الله
صلی الله علیه وآله گفت نماز ستون دین اسلام شما است زراره گفت گفتم بعد از آن آنچه پهلوی نماز است
در فضیلت کدام است گفت زکوة چه الله تعالی متصل کرده زکوة را با نماز و ابتدا بنماز کرده پیش از زکوة و گفت
رسول الله صلی الله علیه وآله زکوة میبرد گناهان را گفتم و آنچه پهلوی زکوة است در فضیلت کدام است
گفت حج گفت الله عز وجل در سوره آل عمران و الله تعالی راست بر مردم حج کعبه هر که وسعت داشته باشد
راهی بسوی آن و هر که انکار حکم الٰهی کند پس بدرستی که الله تعالی بی‌نیاز است از عالمیان ضرری باو نرساند
و گفت رسول الله صلی الله علیه وآله هر آئینه یک حج مقبول بهتر است از بیست نماز نافله و هر که طواف کند
باین خانه کعبه طوافی که شمرد در آن طواف هفت گانه خود را یا هفت گانه طواف را و نیکو کند دو رکعت خود را

بخشیده میشود گناهان برای او و رسول گفت در حجة الوداع در روز عرفه و در روز عشر الحجه گفت در فضیلت وقوف آن دو روز میآید در کتاب الحجه در باب فضل الحج والعمرة وثوابهما گفتم چیست اینکه بعد از آن است گفت روزه مخفی نماند که سوال آخر لغو مینماید ولیکن برای تمهید سوال آینده واقع شده **اصل** قلت وما بال الصوم صار آخر ذلك اجمع قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله الصوم جنة من النار قال ثم قال ان افضل الاشياء ما اذا فاتك لم تكن منه توبة دون ان يرجع اليه فتؤديه بعينه ان الصلاة والزكوة والحج والولاية ليس يقع شيء مكانها دون ادائها وان الصوم اذا فاتك او قصرت او سافرت فيه اديت مكانه اياما غيرها وجزيت ذلك الذنب بصدقة ولا قضاء عليك وليس من تلك الاربعة شيء يجزيك مكانه غيره **شرح** من درمن النار متعلق است بجنة باعتبار اینکه در جنت معنی تمهید است واو در وجزیت برای تقسیم است واشارت است ببعض اقسام ترک صوم در ماه رمضان که تدارکش لازم نمیشود اینکه ترک صوم برای مرض باشد ومتصل شود مرض تا ماه رمضان آینده پس مراد بالذنب چیزی است که بصورة گناه باشد اگرچه گناه نباشد ونظیر اینست سر پوشانیدن در احرام بسبب ضرورتی چه چون بسبب ضرورت است و باعث وجوب کفاره است مانند گناه است اگرچه گناه نیست حقیقة **یعنی** گفتم وچیست حال روزه که گردید آخر آنها همه در فضیلت گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله روزه سپری است دور کننده از ضرر آتش جهنم اشارت است باینکه حاجت سپر در وقت کمال خوف و برابر شدن دشمن وتوجه سهام ورماح می باشد وعبادات سابقه اگر صحیح باشد نمیگذارد که کار باینجا رسد زراره گفت بعد از آن امام گفت بدرستی که افضل ترچیزها آنست که چون از تو فوت شود نباشد از آن بازگشتی غیر اینکه برگردی بسوی آن پس بجا آوری آنرا بخودش نه بعوض بدرستی که نماز و زکوة وحج وقبول امامت امام نفع نمی رساند چیزی بجای آنها که عوض بجا آوردن آنها باشد بدرستی که روزه چون فوت شود از تو بمرض یا تقصیری کنی در شروط وارکان آن که باعث بطلان آن شود یا سفری کنی در زمان آن در بعض اقسام آن بجا می آوری عوض آنرا در چند روز غیر روزهای مقرر آن و در بعض اقسام آن کفاره میدهی از گناه ظاهری را بتصدقی که مقرر است و قضا نیست بر تو هرچند که ضرورت برطرف شده باشد ونیست از جمله آن چهار واجب چیزی که با وجود برطرف شدن ضرورت کفایت کنند ترا بجای آن غیر آن در قسمی از اقسام آن مخفی نماند که این منافات ندارد با عدم وجوب بعض آن چهار بر بعضی از مکلفین در بعضی از احوال بی ضرورت مثل نماز زن حائض پس منافات نیست میان این حدیث وحدیث دوازدهم این باب **اصل** قال ثم قال ذروة الامر وسنامه ومفتاحه وباب الاشياء ورضى الرحمن الطاعة للامام بعد معرفته ان الله عز وجل يقول من يطع الرسول فقد اطاع الله ومن تولى فما ارسلناك عليهم حفيظا اما لو ان رجلا قام ليله وصام نهاره وتصدق

بجمیع ماله وحج جمیع دهره ولم یعرف ولایة ولی الله فیوالیه ویکون جمیع اعماله بدلالته ما کان له علی الله حق فی ثوابه ولا کان من اهل الایمان ثم قال اولئک المحسن منهم یدخله الله الجنة بفضل رحمته **شرح** راوی گفت بعد از آن امام علیه السلام گفت بالای کار اسلام و بلندتر جاهای آن و کلیدان و در چیزهائی که مقصود عابدان است و رضای مدبر کل عالم زمان بهار لیست برای امام بعد از اعتراف بامامت او بدر معنی که الله عز و جل میگوید در سورهٔ نساء هر که فرمانبرداری کند این رسول را بالقبول و صایت وصی او پس تحقیق فرمانبرداری کرده الله تعالی را و هر که رو گردان شود پس نفرستادیم ترا بر ایشان پاسبان ضامن تا غم ضلالت اهل ضلالت خوری باینمعنی که انتقام از ایشان خواهیم کشید آگاه باش اگر یک مردی برخیزد در شبهای خود و روزه دارد در روزهای خود و تصدق کند بجمیع مال خود و حج کند در جمیع عمر خود و نشناسد اولی بتصرف بودن کسی را که الله تعالی او را اولی بتصرف کرده تا عمل بمقتضای اولی بتصرف بودن او کند و باشد جمیع عملهای او براهنمائی آن اولی بتصرف بسوی آن نخواهد بود او را بر الله حقی در ثواب او و نخواهد بود از اهل ایمان بعد از آن امام گفت آن عارفان ولایت نیکوکاران جمله ایشان را داخل میکند الله تعالی در بهشت بزیادتی رحمت خود اشارت است بقول الله تعالی در سورهٔ اعراف ان رحمة الله قریب من المحسنین و در سورهٔ والنجم ویجزی الذین احسنوا بالحسنی الذین یجتنبون کبائر الاثم والفواحش الا اللمم ان ربک واسع المغفرة و بیان میشود در حدیث هفتم باب صد و دو از دهم **ششم**

اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام اخبرنی بدعائم الاسلام التی لا یسع احدا التقصیر عن معرفة شیء منها التی من قصر عن معرفة شیء منها فسد علیه دینه ولم یقبل منه عمله ومن عرفها وعمل بها صلح له دینه وقبل منه عمله ولم یضق به مما هو فیه لجهل شیء من الامور جهله فقال شهادة ان لا اله الا الله والایمان بان محمدا رسول الله صلی الله علیه وآله والاقرار بما جاء به من عند الله وحق فی الاموال الزکوة والولایة التی امر الله عز و جل بها ولایة آل محمد علیهم السلام **شرح** لم یضق بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است و باء در به برای تعدیه است و من در مما بمعنی لبعض است و فاعل لم یضق است جهله بصیغه ماضی معلوم باب علم و ضمیر راجع بشیء است یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را خبر ده مرا بستونهای اسلام آن ستونهائی که گنجایش ندارد هیچیک را کوتاهی از شناخت چیزی از آنها آن ستونها که هر که کوتاهی کند از شناخت چیزی از آنها فاسد میشود برا و دین اسلام و مقبول نمیشود از او عمل او و هر که شناسد آنها را و عمل کند بآنها خوب میشود برای او دین اسلام او و مقبول می شود از او عمل او و تنگ نمیکند او را بعض آنچه او در آن است از اعمال بسبب نادانستن چیزی از مسائل متعلقه بآن که ندانسته آن چیز را پس گفت گواهی اینکه سزاوار عبادتی نیست مگر الله تعالی و گرویدن باینکه محمد رسول الله است صلی الله علیه وآله و اعتراف بآنچه آورده آنرا از نزد الله تعالی که نماز باشد و حقی در مالها که زکوة است

واطاعت امامی که امر کرده الله عز وجل بآنکه اطاعت آل محمد علیهم السلام باشد **اصل** قال فقلت
له هل فی الولایة شیئ دون شیئ فصل یعرف لمن اخذ به قال نعم قال الله عز وجل یا ایها الذین
آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم وقال رسول الله صلی الله علیه وآله من مات و
لم یعرف امامه مات میتة جاهلیة وکان رسول الله صلی الله علیه وآله وکان علیا وقال الآخرون
کان معویة ثم کان الحسن ثم کان الحسین وقال الآخرون یزید بن معویة وحسین بن علی ولا سواء ولا سواء **شرح**
دون بمعنی قدام است ومراد بشیئ دون شیئ چیزیست که برآن قطعی باشد ومعارض خود را باطل ومضمحل کند
فصل بصاد بی نقطه عطف بیان شیئ دون شیئ است ومصدر مستعمل در اسم فاعل شده برای
مبالغه یعنی بغایت فاصل میان حق وباطل یعرف بصیغه مجهول صفت موضحه فصل است اخذ بصیغه
معلوم وضمیر مستتر راجع بمن است ضمیر به راجع بفصل است الآخرون بهمزه والف وکسر خای
با نقطه گمراهان پست مرتبه وبفتح خاء دیگران وبر هر تقدیر مراد جمعی اند که معویه را امام دانستند فی الجمله
خواه در آخر زمان علی علیه السلام مثل اهل شام وخواه بعد از وفات علی علیه السلام مثل جمیع مخالفان
شیعه وهمان جمع یزید را فی الجمله امام دانستند خواه در آخر زمان حسین علیه السلام وخواه بعد از وفات
حسین علیه السلام وسکوت از ذکر خلفای ثلثه برای آنیست که ابطال لازم مستلزم ابطال ملزوم است
ونیز برای تقیه وماننده آن چندانکه نام نبری بهتر واو در وحسین حالیه است وحسین بی تنوین مبتدا
واین صفت است وخبر مبتدای محذوف است بتقدیر حی واشارت است بانکه مخالفان شیعه در زمان
حیات علی اجماع نکردند بر امامت معویه اما اجماع کردند بر امامت یزید در زمان حیات حسین وتخصیص
ذکر حسین برای آنیست که حسن در زمان معاویه وفات یافت ومیتوان بود که حسین با تنوین مبتدا باشد
واین خبر باشد ولا سواء خبر مبتدای محذوف است بتقدیر ویزید لا سواء وحسین لا سواء یا بتقدیر
ویزید وحسین لا سواء ومعویه وعلی لا سواء یعنی راوی گفت پس گفتم او را آیا در فرمان برداری
ائمه آل محمد علیهم السلام چیزی هست که پیش چیزی دیگر که معارض آنست باشد بر آن جدا کننده
میان حق وباطل باشد که معلوم وواضح باشد برای کسی که تمسک بآن کند در ابطال امامت خلفای
مشهور گفت آری بیان این آنکه گفت الله عز وجل در سورۂ نساء برای جمعی که مومن شدند فرمانبرداری
کنید رسول را وصاحبان بزرگواری را که از شما صادر شود یعنی جمعی که اولی اند از شما بشما وگفت رسول الله صلی الله
علیه وآله هر که مرد ونشناخت امام خود را تا فرمانبرداری او کند واگر میسر باشد وساکت باشد در مشکلات
اگر میسر نباشد مرد مردن شرک بود وامام رسول الله صلی الله علیه وآله وبود وامام بعد از او علی وگفتند
گمراهان که بود امام معاویه بعد از علی وبود امام حسن بعد از آن وبود امام حسین بعد از آن وگفتند گمراهان که بود
... معویه وعلی آنکه حسین بن علی در حیات بود ذیست برابر یعنی که نه یزید برابر چیزیست چه جای حسین

وفات علی علیه السلام ...

ونه حسین برابر چیز نیست چه جای یزید یا بمعنی که نه دو پدر برابر می‌بندند و دو پسر **اصل** برهان آنیست که وجوب اطاعت صاحبان امر چنانچه مضمون آیت مذکوره و حدیث مذکوره است اجماع جمیع اهل اسلام بلکه اجماع جمیع عقلاست پس اگر سلسله امامت بر وشی باشد که مخالفان قرار داده اند لازم می آید که امام باشد خلائق را طاعت یزید مثلاً و حال آنکه بنا بر آیات محکمات بسیار که نهی از حکم نظن و درآنها ست حرام میشود حکم هر یکی از اجزای سلسله ائمه مخالفان چه جای یزید و چه جای وجوب اطاعت دیگران تا آن ائمه

اصل قال ثم سکت ثم قال ازیدك فقال له حکم الاعور نعم جعلت فداك قال ثم کان علی بن الحسین ثم کان محمد بن علی اباجعفر وکانت الشیعة قبل ان یکون ابوجعفر وهم لایعرفون مناسك حجهم وحلالهم وحرامهم حتی کان ابوجعفر علیه السلام ففتح لهم وبین لهم مناسك حجهم وحلالهم وحرامهم حتی صار الناس یحتاجون الیهم من بعد ما کانوا یحتاجون الی الناس وهکذا یکون الامر والارض لا یکون الا بامام ومن مات ولایعرف امامه مات میتة جاهلیة واحوج ما یکون الی ما انت علیه اذا بلغت نفسك هذه واومی بیده الی حلقه وانقطعت عنك الدنیا تقول لقد کنت علی امر حسن

شرح کان در ثم کان از افعال ناقصه است و اسم آن ضمیر مستتر راجع بامام است و نظائر آن نیز از افعال ناقصه است مگر سه جا اول کانت چه او از افعال تامه است و مشتق است از کون بمعنی وجود یا بمعنی ظهور دوم و سوم یکون ابوجعفر و کان ابوجعفر چه آنها از افعال تامه است و مشتق از کون بمعنی ظهور است چه شروع ابوجعفر علیه السلام در تعلیم شیعه متصل بوفات علی بن الحسین نبوده ... بعد از هفت سال از وفات او بوده بنا بر روایتی که در کتاب اختیار کتاب کشی نقل کرده در ترجمه قاسم بن عوف احوج افعل التفضیل است و مبتدا است و محذوف است بما تکون و ما مصدریه است و تکون بصیغه خطاب از افعال تامه است و نسبت حاجت بمصدر مجاز است و مقصود بسبب حاجت بفاعل مصدر است باعتبار بعض اوقات وجود او الی متعلق است باحوج ما موصوله است و عبارت از تصدیق بامامت ائمه هدی است اذا ظرف است و خبر احوج است واومی بیده الی حلقه کلام راویست که در میان اجزای کلام امام علیه السلام در آمده یعنی راوی گفت بعد از آن امام علیه السلام ساکت شد بعد از آن گفت آیا زیاد کنم سخن را برای تو پس گفت حکم اعور که در آن وقت در مجلس حاضر بود آری قربانت شوم امام گفت بعد از آن شد امام علی بن الحسین بعد از آن شد امام محمد بن علی که ابوجعفر است و بودند شیعه پیش از آنکه ظاهر شود ابوجعفر علیه السلام و ایشان نمی شناختند افعال حج خود را و حلال خود را و حرام خود را تا ظاهر شد ابوجعفر علیه السلام پس گشود برای ایشان در علم را و بیان کرد برای ایشان افعال حج ایشان را و حلال ایشان را و حرام ایشان را تا آنکه گردیدند مخالفان باینجا که محتاج میشدند بسوی مدرسان شیعه در درس خواندن بعد از آنکه شیعه بودند که محتاج میشدند بسوی مدرسان مخالفان در درس خواندن

وهمچنین میباشد کار امامت باینمعنی که همیشه احتمال امامت منحصر خواهد بود در عالمے مثل علی بن الحسین و ابو جعفر علیهم السلام و جاهل فاسق مثل مروان بن الحکم وسائر خلفاے امویه و زمین تہی باشد مگر با امامے که عالم بجمیع احکام الٰہی باشد و هرکه مرد بحالیکه نشناسد امام خود را مردم مردن شرک وکفر ونفاق و محتاج تر بودن تو بسوے تبلیغی که تو برآنی در وقتی که رسید جان تو اینجا و اشارت کرد بدست خود بسوے حلق خود بریده شود از تو دنیا بایمعنی که مایوس از زندگی دنیا شوی میگوئے آن وقت هرآئینه بتحقیق بودم بر کارے خوب بایمعنی که ملائکه رحمت آن وقت باستقبال روح تو می آیند و خواهی دانست قدر تبلیغ را **هفتم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال بنی الاسلام علی خمس الولایة والصلوة والزکوة وصوم شهر رمضان والحج **شرح** این مضمون موافق حدیث اول است **هشتم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال بنی الاسلام علی خمس الصلوة والزکوة والصوم والحج ولم ینادبشیئ ما نودی بالولایة یوم الغدیر **شرح** ولم ینادِ تا آخر برای بیان نهم است ما مصدریه است و مفعول مطلق برای نوع است و این مضمون موافق حدیث اول است **نهم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام حدثنی عما بنیت علیه دعائم الاسلام اذا اخذت بها زکا عملی ولم یضرنی جهل ما جهلت بعده فقال شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله والاقرار بما جاء من عند الله وحق فی الاموال من الزکوة والولایة التی امر الله بها ولایة آل محمد فان رسول الله صلی الله علیه وآله قال من مات ولا یعرف امامه مات میتة جاهلیة قال الله عز وجل اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم فکان علی علیه السلام ثم صار من بعده حسن ثم من بعده حسین ثم من بعده علی بن الحسین ثم من بعده محمد بن علی ثم هکذا یکون الامر ان الارض لا تصلح الا بامام ومن مات ولا یعرف امامه مات میتة جاهلیة واحوج ما یکون احدکم الی معرفته اذا بلغت نفسه هٰهنا قال واهوی بیده الی صدره یقول حینئذ لقد کنت علی امر حسن **شرح** این مضمون ظاهر است از شرح حدیث شسم **دهم اصل** عن ابی الجارود قال قلت لابی جعفر علیه السلام یا ابن رسول الله هل تعرف مودتی لکم وانقطاعی الیکم وموالاتی ایاکم قال فقال نعم قال فقلت فانی اسالک مسالة تجیبنی فیها فانی مکفوف البصر قلیل المشی ولا استطیع زیارتکم کل حین قال هات حاجتک قلت اخبرنی بدینک الذی تدین الله عز وجل به انت واهل بیتک لادین الله عز وجل قال ان کنت اقصرت الخطبة فقد اعظمت المسألة والله لاعطینک دینی ودین آبائی الذی ندین الله عز وجل به شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله صلی الله علیه وآله والاقرار بما جاء من عند الله والولایة لولینا والبراءة من عدونا والتسلیم لامرنا وانتظار قائمنا والاجتهاد والورع **شرح** الخطبة بکسر خاے با نقطه وسکون طاے بی نقطه مصدر باب نصر خواستگاری و مراد اینجا سوال است یعنی روایت است از ابو الجارود

صافی شرح اصول کافی

گفت گفتم امام محمد باقر ع را ای پسر رسول اللہ آیا می شناسی دوستی مرا برای شما و بریده شدن من از دیگران بسوی شما را امام دانستن من شما را گفت پس امام گفت آری پس گفتم پس بدرستی که من میپرسم ترا مسئله که جواب دهی مرا در آن مسئله چه بدرستی که من کور چشمم کمتر دوام و وسعت ندارم زیارت شما را هر وقت که خواهم گفت بده حاجت خود را یعنی که بگو آنرا گفتم خبر کن مرا بدین خود که عبادت بقصد ثواب میکنی اللہ عزوجل را بآن و ثواب اهلبیت تو تا عبادت بقصد ثواب کنم اللہ عزوجل را بآن امام گفت اگر کوتاه کردی سوال را پس تحقیق بزرگ کردی انچه را که سوال کردی بخدا قسم که هر آئینه میدهم ترا دین خود را و دین پدران خود را که عبادت بقصد ثواب میکنیم اللہ عزوجل را بآن آن گواهی اینست که مستحق عبادتی نیست مگر اللہ تعالی و اینکه محمد رسول اللہ است صلی اللہ علیہ وآلہ و اقرار است بانچه آمده از نزد اللہ تعالے و دوستی ماست برای دوست ما و بیزار شدن است از دشمن ما و قبول باطن دل است برای حکم ما و انتظار قائم ماست بصبر با زاهد و سلوت در مشکلات و جهد است در عبادت و پرهیز است از محرمات **یازدهم اصل** عن علی بن ابی حمزہ عن ابی بصیر قال سمعته یسأل اباعبد اللہ علیہ السلام فقال جعلت فداك اخبرنی عن الدین الذی افترض اللہ عزوجل علی العباد ما لا یسعهم جهله ولا یقبل منهم غیره ما هو فقال اعده علی فاعاد علیه فقال شهادة ان لا اله الا اللہ وان محمدا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ واقام الصلوة وایتاء الزکوة وحج البیت من استطاع الیه سبیلا وصوم شهر رمضان ثم سکت قلیلا ثم قال والولایة مرتین ثم قال هذا الذی فرض اللہ عزوجل علی العباد لا یسأل الرب العباد یوم القیمة فیقول الا زدتنی علی ما افترضت علیك ولکن من زاد زاده اللہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ سن سنا حسنة جمیلة ینبغی للناس الاخذ بها شرح ما در باب سوم علمنا بیان الدین است و میتواند بود که مبتدا باشد و ما هو خبر باشد امر باعاده سوال برای اینست که نشنیده بسبب اسنے مثل فکری یا لیستی آواز قبول مرفوع است و فا برای بیان منفی در لا یسأل است یعنی روایت است از علی ابن ابی حمزه از ابی بصیر گفت شنیدم از ابو بصیر در حالی که میپرسید امام جعفر صادق علیہ السلام را باین روش که گفت او را قربانت شوم خبر ده مرا از دینی که واجب و لازم کرده اللہ عزوجل بر بندگان انچه گنجائش ندارد بندگان را نداشتن آن و مقبول نمی شود از ایشان غیر آن چیست آن پس گفت اعاده کن بر من این سوال را پس اعاده کرد بر او پس گفت گواهی اینکه مستحق عبادتی نیست مگر اللہ و اینکه محمد رسول اللہ است صلے اللہ علیہ و آلہ و بپای داشتن نماز فریضه و دادن زکوة واجب و حج کعبه بر کسیکه وسعت داشته باشد بسوے آن راه و روزه ماه رمضان بعد از ان ساکت شد اندکی بعد از ان گفت و اقرار بامامت وصی بعد از ان گفت باینکه شمردم آنچه است که واجب و لازم کرده اللہ عزوجل بر بندگان سوال نمے کند صاحب کل اختیار بندگان را در روز قیامت که گوید چرا زیاد نکردی عبادت مرا بر انچه لازم کردم بر تو ولیکن هر که زیاد کند عبادت را بر واجب زیاد مے کند ثواب او را اللہ تعالے بیان این آنکه بدرستی که رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ سنت کرده

سنت های خوب و زیبا سزاوار است مردم را عمل کردن بآنها مثل نماز شب و سایر مستحبات **دوازدهم**
اصل سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول ان الله عزوجل فرض علی خلقه خمس فرخص
فی اربع ولم یرخص فی واحدة **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت بدرستی که الله عزوجل
واجب و لازم ساخته بر مخلوقین خود پنج عبادت را نماز و زکوة و حج و روزه و ولایت پس رخصت داده فی الجمله
در ترک چهار باعتبار اینکه جایز است مکلف را که در وقتی خالی باشد از آنها یا باعتبار اینکه زن حائض وا میگذارد
بنابیت بیرروز همیگیرد یا باعتبار اینکه آنها داخل فروع دین است و ترک آنها بغیر اصرار موجب کفر نمی شود
چنانچه می آید در باب الاصرار علی الذنب و باب اللمم و رخصت نداده اصلا در ترک ولایت باعتبار این که این جایز نیست
مکلف را که یکدم خالی از آن باشد و اقیما این امر از اصول دین است بدلیل اینکه از قبیل تصدیق دل است
پس ترک آن ترک تصدیق ببعض ما جاء به الرسول است بخلاف ترک نماز و روزه و مانند آنها که از افعال جوارح
ظاهره اگر بعنوان لمم مثلا شود نه بعنوان استحلال یعنی اصرار **سیزدهم اصل** دخل رجل
علی ابی جعفر علیه السلام ومعه صحیفة فقال له ابوجعفر علیه السلام هذه صحیفة مخاصم سأل
عن الدین الذی یقبل فیه العمل فقال رحمک الله هذا الذی ارید فقال ابوجعفر علیه السلام شهادة ان
لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمدا عبده ورسوله وتقر بما جاء من عند الله والولایة لنا
اهل البیت والبراءة من عدونا والتسلیم لامرنا والورع والتواضع وانتظار قائمنا فان لنا دولة اذا
شاء الله جاء بها **شرح** داخل شد مردی بر امام محمد باقر علیه السلام و با او مکتوبی بود پس گفت او را
امام علیه السلام این مکتوبی است که مخاصم فرستاده بما پرسیده از دینی که مقبول میشود در آن عمل صاحبش
پس آن مرد گفت رحمت کناد ترا الله تعالی اینست آنچه اراده دارم یا نمیغمی که مخاصم مرا برای این کار فرستاده
پس گفت امام علیه السلام آن دین گواهی دادنست که مستحق عبادتی نیست مگر الله تعالی بتنهائی شریکی
نباشد او را و اینکه محمد بنده او و رسول اوست و اینکه اقرار کنی بآنچه آمد از نزد الله تعالی در فرائض و مانند
آنها و تصدیق امامت ما اهل بیت است و بیزار شدن از دشمن ما که ائمه ضلالت و تابعان ایشان باشند
و گردن نهادن برای حکم ما و اجتناب از حرامها و فروتنی نزد اهل حق و انتظار قائم آل محمد بصبر بر
آزار و سکوت در مشکلات چه بدرستی که ما را دولتی است که چون خواهد الله تعالی می آورد آن را
چهاردهم اصل عن عمرو بن حریث قال دخلت علی ابی عبدالله علیه السلام وهو فی منزل اخیه
عبدالله بن محمد فقلت جعلت فداک ما حولک الی هذا المنزل فقال طلب النزهة فقلت جعلت فداک
الا اقص علیک دینی فقال بلی قلت دین الله شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمدا
عبده ورسوله وان الساعة آتیة لا ریب فیها وان الله یبعث من فی القبور واقام الصلوة وایتاء
الزکوة وصوم شهر رمضان وحج البیت والولایة لعلی امیر المؤمنین علیه السلام بعد رسول الله

صلی الله علیه واله والولایة للحسن والحسین والولایة لعلی بن الحسین والولایة لمحمد بن علی والامر من بعده صلوات الله علیکم اجمعین وانکم ائمتی علیه احیی وعلیه اموت وادین الله به شرح روایت است از عمرو بن حریث گفت داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام واو در منزل برادرش عبدالله بن محمد بود پس گفتم قربانت شوم باعث انتقال تو بسوی این منزل چه شد پس گفت طلب صفای منزل وآب وهوا پس گفتم قربانت شوم آیا بتفصیل بخوانم بر تو دین خود را پس گفت بلی گفتم پرستش بقصد جزا میکنم الله تعالی را بگواهی اینکه نیست مستحق عبادت مگر الله تعالی به تنهائی او که شریکی نیست مر او را واینکه محمد بنده او ورسول او است واینکه قیامت می آید شکی نیست در آن واینکه الله تعالی برمی انگیزد هر که را که در گور است وبپای داشتن نماز ودادن زکوة وروزه ماه رمضان وحج کعبه وقبول امامت برای علی که امیر المومنین است بعد از رسول الله صلی الله علیه وآله بیفاصله وقبول امامت برای حسن وحسین وقبول امامت برای علی بن الحسین وقبول امامت برای محمد بن علی وبرای تو بعد از او صلوات الله علیکم اجمعین واینکه شما اهلبیت رسول تا قیام قیامت امامان من اید باین معنی که میدانم که امامت از شما یکی بعد از یکی بیرون نخواهد رفت بر آن دین که بتفصیل کردم زندگی میکنم وبر آن میمیرم وپرستش برای جزا میکنم الله تعالی را بآن اصل فقال یا عمرو هذا والله دین الله ودین آبائی الذی ادین الله به فی السر والعلانیة فاتق الله وکف لسانک الا من خیر ولا تقل انی هدیت نفسی بل الله هداک فادّ شکر ما انعم الله عز وجل به علیک ولا تکن ممن اذا اقبل طعن فی عینیه واذا ادبر طعن فی قفاه ولا تحمل الناس علی کاهلک فانک اوشک ان حملت الناس علی کاهلک ان یصدعوا شعب کاهلک شرح الکاهل بکسر ها میان دوشانه الشعب بفتح شین بانقطه وفتح عین بینقطه وبای یکنقطه فراخی میان دوشانه یعنی پس گفت ای عمرو اینکه گفتی بخدا قسم که دین پسندیده الله تعالی است ودین پدران من است که پرستش بقصد جزا میکنم الله تعالی را بآن در پنهان وآشکار پس پرهیز کن از عذاب الهی در ترک عمل بمقتضای این دین ونگاهدار زبان خود را مگر از چیزی که معلوم تو باشد خوبی آن وبا خود مگو که بدرستی که من راهنمائی کردم خود را چنانچه مذهب قدریه است که میگویند بندگان قادر بالاستقلال اند بر طاعت وعصیان وفعل ایشان در تحت توفیق وخذلان وقضا وقدر الهی نیست بلکه الله تعالی بتوفیق خود راهنمائی کرده ترا پس بجا آور شکر آنچه را که منت کرده الله عز وجل بآن بر تو ومباش از کسی که از بدخوئی وتندزبانی وهرزه گوئی چون روآورد طعن کرده شود در غائبانه او وبار مکن از افراط در ملامت مردم را بر دوش خود چه بدرستی که تو اگر بار کنی مردم را بر دوش خود زود میشود که شکافند فراخی دوش ترا باین معنی که هیچ جای دوش ترا سلامت نگذارند شل کسی که بی تحمل ضامن مردم میشود وبالکلیه از پا درمیرود وقرضداری میشود وآزار میکشد پانزدهم اصل

عن ابی جعفر علیه السلام قال الا اخبرک بالاسلام اصله وفرعه وذروة سنامه الجهاد ثم قال
الا اخبرتک بابواب الخیر قلت نعم جعلت فداک قال الصوم جنة والصدقة تذهب بالخطیئة
وقیام الرجل فی جوف اللیل بذکر الله ثم قرأ تتجافی جنوبهم عن المضاجع **شرح** روایت است از امام
محمد باقر علیه السلام گفت آیا خبر نه کنم ترا باسلام اصل آن و فرع آن و بلندی موضع بلند آن راوی گفت
گفتم بلے قربانت شوم اما اصل آن پس نماز است و فرع زکوٰة است و بلندے موضع بلند آن جهاد
است بعد از ان گفت اگر خواہے خبر کنم ترا بدرہاے دیگر خوبی گفتم آرے قربانت شوم گفت روزه
سپرے است که از ضرر آتش جهنم دور مے کند و تصدیق نافله مے برد خطا را و برخاستن مرد در میان شب
بیاد او مے آورد الله تعالے را بعد از آن خواند از سوره الم سجده در بیان فضیلت جمیکه اگر بیاد ایشان آورده
شود آیات الٰهی کمال فرمانبرداری میکنند و دور مے کند پہلوہاے ایشان از بسترها در شبها

باب چهاردهم اصل باب ان الاسلام یحقن به الدم وان الثواب علی الایمان

شرح این باب بیان اینست که گرویدن بربوبیت رب العالمین و برسالت رسول خدا بزبان و بقبول
نماز و زکوٰة و حج و روزه محفوظ مے شود بآن خون آدمے در دنیا و اینکه ثواب آخرت بگرویدن بظاہر
و باطن دل است بقبول وجوب امام مفترض الطاعة در ہر زمان و ترک پیروے ظن مراد اینست که جمیع
نماز و روزه و سائر عبادات غیر شیعه امامیه باطل است پس خلود او در جهنم منافات ندارد با قول الله تعالی
در سوره زلزال فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره درین باب شش حدیث است **اول**
اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول الاسلام یحقن به الدم وتودی به الامانة
ویستحل به الفرج والثواب علی الایمان **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که مے گفت
گرویدن بربوبیت رب العالمین و رسالت بظاہر دل محفوظ مے شود بآن خون صاحبش و محفوظ مے شود
بآن مال صاحبش که اگر نزد کسے باشد و اپس دہد و حلال شمرده مے شود بآن فروج زنانے که
صاحب آنند و صاحب آخرت براے عبادت است یعنی بگرویدن بربوبیت و رسالت بظاہر و باطن
دل **دوم اصل** عن احدهما علیهما السلام قال الایمان اقرار وعمل والاسلام اقرار
بلا عمل **شرح** الاقرار اعتراف بکیزے و صاحب قرار کردن کسے را بمعنے ترک آزار کسے کردن و معنی
دوم مناسب تر است با عنوان این باب و عمل در الایمان اقرار مجاز است یعنی الایمان موجب اقرار و مراد
بعمل عمل صحیح است و عمل آن نیز مجاز است بمعنے و موجب عمل **یعنی** روایت است از امام محمد باقر یا
امام جعفر صادق علیه السلام گفت گرویدن بربوبیت و رسالت بظاہر و باطن دل باعث اقرار و عمل
است باین معنے که مومنان ترک آزار صاحب ایمان میکنند و عملش صحیح است و گرویدن بظاہر دل
اقرار است بے عمل صحیح باین معنے که صحت عمل لازم اسلام نیست نه اینکه عدم صحت عمل لازم باشد یا مراد اینست

که اسلام یعنی ایمان اقراری صحت عملی است تحقق نمی‌یابد میتواند بود دو یا اقرار با اعتراف باشد و عمل مجازی باشد
باینمعنی که ایمان مرتب است از اعتراف بربوبیت و عمل صحیح و اسلام اعتراف است بی عمل صحیح و اگر قطع نظر از
عنوان اینباب کنیم میتواند بود که مراد این باشد که ایمان مرتب است از اعتراف بربوبیت رب العالمین و عمل بمقتضای
آن اعتراف یعنی طلب علم بمسائل دین و ترک پیروی ظن در احکام الهی و اسلام اعتراف است بی عمل بمقتضای آن
سوم **اصل** سالت اباجعفر علیه السلام عن قول الله عز و جل قالت الاعراب امنا قل لم تؤمنوا
ولکن قولوا اسلمنا ولما یدخل الایمان فی قلوبکم وقال الا تری ان الایمان غیر الاسلام تمام
تتمه آیت در سوره حجرات اینست وان تطیعوا الله ورسوله لا یلتکم من اعمالکم شیئا ان الله غفور رحیم و اگر
فرمانبرداری کنید بعد ازین الله را و رسول او را بطلب علم بر اعمال خود و ترک پیروی ظن که مصداق آن
پیروی امام مفترض الطاعه است خواه رسول و خواه وصی رسول ناقص نمیکند الله تعالی از عملهای
شما چیزی را مراد باعراب جمعی از بادیه نشینان عرب است که اظهار تصدیق رسول کردند و بطلب
علم بمسائل دین نیامدند و الله تعالی گفته در حق ایشان در سوره توبه و اجدر ان لا یعلموا حدود ما انزل الله
علی رسوله الایمان گرویدن بربوبیت رب العالمین بظاهر و باطن دل و صاحب امن از بطلان اعمال و از
عذاب آخرت بودن نظیر اغد البعیر یعنی اینکه صاحب غده شد شتر و در امنا و در لم تؤمنوا معنی دوم مراد
است و در لما یدخل الایمان معنی اول مراد است و در ان الایمان معنی دوم مراد است الاسلام
گرویدن بربوبیت فی الجمله و صاحب سلامتی از قتل و مانند آن بودن در دنیا و مراد اینجا معنی دوم است در سیاق
آیه ذکر اسلام برخلاف مقتضای ظاهر ذکر ایمان است چه ظاهر سیاق اینست که گوید قل لم تؤمنوا ولکن سلمتم
یا گوید قل لا تقولوا آمنا ولکن قولوا اسلمنا و شاید نکته این باشد که نفی ایمان ایشان بر سبیل حقیقت
است و اسلام ایشان محض قولیست بی حقیقت باینمعنی که متزلزلند و بغایت نزدیک بکفر صریح اند غیر
بفتح غین بانقطه و سکون یای دو نقطه در پائین بمعنی سلب مستعمل شده مثل غیر المغضوب علیهم و لا
الضالین و مضاف است بالاسلام پس مراد اینست که ایمانی که در ضمن آمنا است فردی از افراد
اسلامی که در ضمن اسلمنا است نیست باینمعنی که اول متعلق بآخرت است و بس و دوم متعلق بدنیا است
و بس بخلاف ایمان و اسلام بمعنی مشهور چه اول فردی از افراد دوم است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق را
از قول الله عز و جل در سوره حجرات گفتند صحرانشینان عرب که بطلب علم دین نمی آیند صاحب امن از بطلان
اعمال و از عذاب آخرت شدیم بگو ای محمد صاحب امن نشده اید ولکن بگوئید صاحب سلامتی از شمشیر
مؤمنان شدیم و حال آنکه هنوز داخل نشده گرویدن بربوبیت بظاهر و باطن دل شما باینمعنی که بعض ظاهر
دل گرویده اید بربوبیت پس امام گفت مر آیا نمی بینی در این آیه این را که ایمان نیست اسلام باینمعنی ایمان
در آمنا و در لم تؤمنوا مستعمل شده در معنی که از افراد مستعمل فیه اسلام در اسلمنا نیست اشارت است

بانیکه از آیه معلوم است که دلیل عدم ایمان ایشان عدم دخول ایمان در دل ایشان است واین صریح است
در اینکه ایمانی که دعوی کردند ایمانی که نفی دخول آن در دل ایشان شد بیک معنی نیست چه نفی چیزے
از کسی بر وجهی دلالت بر نفی آن بالکلیه از آن کس نمیکند وتتمه آیت دلالت براین مے کند که ایمانے که
نفی شده بمعنی صاحب امن از ابطال اعمال واز عذاب آخرت بودن است واسلامی که منسوب بایشان
شده بمعنی صاحب سلامتی از شمشیر بودن است واین دو معنی مباین یکدیگر است **چهارم** اصل سال
رجل اباعبد الله علیه السلام عن الاسلام والایمان ما الفرق بینهما فلم یجبه ثم التقیا فی الطریق
وقد ازف من الرجل الرحیل فقال ابو عبد الله علیه السلام کانه قد ازف منك رحیل فقال نعم قال فالقنی
فی البیت فلقیه فساله عن الاسلام والایمان ما الفرق بینهما فقال الاسلام هو الظاهر الذی علیه الناس
شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله واقام الصلوة وایتاء الزکوة وحج البیت وصیام شهر
رمضان فهذا الاسلام وقال الایمان معرفة هذا الامر فان اقر بها ولم یعرف هذا الامر کان مسلما
وکان ضالا **شرح** سوال این مرد از فرق میان معنی اسلام وایمان در لغت یا در عرف نیست بلکه سوال
از فرق است میان مصداق اسلام بمعنی صاحب سلامتی از شمشیر بودن ومصداق ایمان بمعنے صاحب
امن از بطلان اعمال وعذاب آخرت بودن ازف بزاے بانقطه بصیغه ماضے معلوم باب علم است
من در من الرجل ودر منك متعلق است بازف کانه برای ظن است وضمیر ضمیر شان است وقد برای
تحقیق است ومنافات باہم ندارد چه ظن در ذہن متکلم است وتحقیق در ذہن مخاطب است فا در فالقنی
برای تفریع است الضال گم شده وگم کننده ومراد اینجا معنے دوم است **یعنی** پرسید مردی امام جعفر صادق
علیه السلام را از سلامتے از قتل وایمنی از بطلان اعمال واز عذاب آخرت که چیست فرق میان آن دو
بامعنے که مصداق ہر کدام چیست پس جواب نداد اورا تا مبادا که افشاے این راز شود ومدینه بعد
از آن پرسید اورا پس جواب نداد او را بعد از آن باہم برخوردند در راه بجاے که نزدیک شده بود نسبت
بان مرد رحلت پس گفت امام علیه السلام گویا که بتحقیق که قریب شد از تو رحلت پس گفت آرے امام
گفت پس ملاقات کن مرا در خانه پس ملاقات کرد او را پس پرسید او را از اسلام وایمان که چیست فرق
میان مصداق آن دو پس گفت مصداق اسلام آن ظاہرے است که بر آنند مردم مخالف گواہی
ظاہری زکوة وحج ظاہری کعبه وروزه ظاہرے ماه رمضان پس اینکه شمرده مصداق اسلام است
[illegible] مصداق ایمان شناخت این امارت امام مفترض الطاعة است خواه رسول وخواه وصی رسول
[illegible] مصداق این شناخت طلب علم باحکام وپیروے ظن است بانیکه شمرده پس اگر اقرار بآنها که شمرده کند
[illegible] مصداق امارت [illegible] سلامتی از قتل ومیشود گم کننده اعمال خود در روز قیامت باین
[illegible] عمل [illegible] جعفر علیه السلام قال سمعته یقول قالت الاعراب

آمنا قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا فمن زعم انهم آمنوا فقد کذب ومن زعم انهم لم یسلموا فقد کذب
شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت شنیدم از او که میگفت از سوره حجرات که گفتند صحرا
نشینان عرب که بتحصیل علم دین نمی آیند و به پیروی ظن اکتفا میکنند در عبادات خود صاحب امن از عذاب
آخرت شدیم بگو صاحب امن نشدید ولیکن بگوئید صاحب سلامتی از شمشیر مومنان شدیم پس هر که دعوی
کند که اعراب و امثال ایشان که پیروی ظن میکنند در احکام الهی صاحب امن از بطلان اعمال
و عذاب آخرت اند پس بتحقیق تکذیب آیه کرده یا دروغ گفته چه امر بگفتن اسلمنا دلالت بر محفوظ بودن
خون ایشان فی الجمله میکند ششم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول الاسلام یحقن الدم
ویودی به الامانة وتستحل به الفروج والثواب علی الایمان شرح این موافق اول ست

باب پانزدهم اصل باب ان الایمان یشرک الاسلام والاسلام لا یشرک الایمان

شرح الشرک بکسر شین وسکون را والشرک بکسر وضم سین مصدر باب علم والمشارکة شریک چیزی بودن
یعنی این باب بیان اینست که ایمان شریک اسلام است در جمیع احکام واجزای اسلام واسلام شریک
ایمان نیست در جمیع احکام واجزاے ایمان اگرچه شریک آنست در بعض درین باب پنج حدیث است
اول اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام اخبرنی عن الاسلام والایمان اهما مختلفان فقال
ان الایمان یشارک الاسلام والاسلام لا یشارک الایمان فقلت فصفهما لی فقال الاسلام شهادة
ان لا اله الا الله والتصدیق برسول الله صلی الله علیه وآله به حقنت الدماء وعلیه جرت المناکح والمواریث
وعلی ظاهره جماعة الناس والایمان الهدی وما یثبت فی القلوب من صفة الاسلام وما ظهر من
العمل والایمان به فمن الاسلام بدرجة ان الایمان یشارک الاسلام فی الظاهر والاسلام
لا یشارک الایمان فی الباطن وان اجتمعا فی القول والصفة شرح نسبت میان ایمان واسلام
عکس نسبت میان ضد آن دو است چنانچه می آید در حدیث دوم باب صد و شصت و نهم که کفر با شرک
میباشد و بدتر از شرک است الاسلام شهادة تا آخر برای بیان اجزاے اسلام است به حقنت تا آخر برای
بیان احکام اسلام است الف لام الناس برای عهد خارجی است والایمان الهدی تا آخر برای بیان اجزاے
ایمان است من در من صفة ابتدائیه است صفة الاسلام عبارت از اعتقاد بشهادتین است بظاهر
دل وما ظهر عطف بر صفة است من در من العمل تبعیضیه است یا بیانیه است والایمان ارفع من الاسلام
بدرجة برای بیان احکام ایمان است و مراد بدرجه قبول عمل در آخرت است ان الایمان تا آخر استیناف
بیانی مجموع سابق است یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را خبر ده مرا از اسلام وایمان که آیا غیر هم اند
در اجزاے احکام پس گفت در بیان مغایرت بدرستی که ایمان شریک است با اسلام در اجزاء ولطائف
باینمعنی که هر چه جزو یا احکام اسلام است جزو یا حکم ایمان است وعکس نیست پس گفتم بیان کن آن دو را

برای من پس گفت اسلام گواهیست باینکه مستحق عبادتی نیست مگر الله تعالی و گرویدن است برسالت
رسول الله صلی الله علیه و آله بعمل نماز و روزه و مانند آنها باسلام محفوظ شده خونها و بر اسلام جاری شده
نکاحها و میراثها و بر ظاهر اسلامند جماعت انبوه مردمے که غیر شیعهٔ امامیه اند از اهل قبله و ایمان راه یافتن بحق
امام مفترض الطاعة و در هر زمان است خواه رسول خواه وصی رسول و چیزیست که قرار میگیرد
در دلها از ظاهر اسلام و از ظاهر عملے نماز و روزه و مانند آنها با معنی که سرایت میکند از ظاهر و باطن و ایمان
بالاتر است از اسلام بیک مرتبه که ثواب آخرت است بیان اینها اینکه بدرستی که ایمان شریک است
با اسلام در ظاهر اقرار بشهادتین و ظاهر عمل و ظاهر نفع دنیا و اسلام شریک نیست با ایمان در باطن اقرار
بشهادتین و باطن عمل و ثواب آخرت اگرچه جمع شده اند ایمان و اسلام در گفتن شهادتین بزبان و اعتقاد
شهادتین و ظاهر دل **دوم اصل** عن ابی عبد الله ع قال الایمان یشارک الاسلام والاسلام
لا یشارک الایمان **شرح** این ظاهر است از سابق **سوم اصل** سمعت ابا عبد الله
علیه السلام یقول ان الایمان یشارک الاسلام ولا یشارکه الاسلام ان الایمان ما وقر فی القلوب
والاسلام ما علیه المناکح والمواریث وحقن الدماء والایمان یشارک الاسلام والاسلام لا یشارک
الایمان **شرح** وقر بقاف و راے بے نقطه بصیغه ماضی معلوم باب حسن و ضرب است بمعنی مستحکم و تمکین شد
و باقی ظاهر است از سابق **چهارم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام ایهما افضل الایمان
والاسلام فان من قبلنا یقولون ان الاسلام افضل من الایمان فقال الایمان ارفع من الاسلام
قلت فاوجدنی ذلک قال ما تقول فیمن احدث فی المسجد الحرام متعمدا قال قلت یضرب ضربا شدیدا
قال اصبت فما تقول فیمن احدث فی الکعبة متعمدا قلت یقتل قال اصبت الا تری ان الکعبة
افضل من المسجد وان الکعبة تشرک المسجد والمسجد لا یشرک الکعبة وکذلک الایمان یشرک
الاسلام والاسلام لا یشرک الایمان **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را کدام ازین دو فاضل تر
است ایمان یا اسلام چه بدرستی که جمعی نزد ما اند میگویند بدرستی که اسلام فاضلتر است از ایمان پس
گفت ایمان بالاتر است از اسلام گفتم پس تعلیم کن مرا آنچه گفتی به بیان واضحی گفت چه میگوئی در کسیکه
نجاستی کند در مسجد حرام دانسته رادی گفت گفتم زده میشود زدنی سخت گفت رسیدی بحق پس چه میگوئی
در کسی که نجاست کند در کعبه دانسته گفتم کشته میشود گفت رسیدی بحق آیا نمی بینی این را که کعبه فاضل تر
است از مسجد و این را که کعبه شریک است با مسجد در هر فضیلتے که مسجد راست و مسجد شریک نیست
با کعبه در هر فضیلت آن و همچنان ایمان شریک است با اسلام در هر فضیلتے که اسلام راست و اسلام
شریک نیست با ایمان در هر فضیلت آن **پنجم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال سمعته
یقول الایمان استقر فی القلب وافضی به الی الله عز وجل وصدقه العمل بالطاعة لله والتسلیم

الامرو والاسلام ما ظهر من قول او فعل وهو الذی علیه جماعة الناس من الفرق کلها وبه حقنت
الدماء وعلیه جرت المواریث وجاز النکاح واجتمعوا علی الصلوة والزکوة والصوم والحج فخرجوا
بذلک من الکفر واضیفوا الی الایمان والاسلام لایشرک الایمان والایمان یشرک الاسلام وهما فی القول
والفعل یجتمعان کما صارت الکعبة فی المسجد والمسجد لیس فی الکعبة وکذلک الایمان یشرک الاسلام
والاسلام لایشرک الایمان وقد قال الله عزوجل قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا
ولما یدخل الایمان فی قلوبکم فقول الله عزوجل اصدق القول شرح الامر بفتح همزه وسکون میم
ودرای بی نقطه کار عمده ومراد اینجا کاریست که الله تعالی کرده برای تشخیص حلال وحرام وبا ستی مخلوقات
بطفیل آن مخلوق شده مثل ارسال رسول وتعیین ولی الامر وسے آیه در حدیث نهم باب بست ونهم نیز من
ومن قول ابتدائیه است الف لام الناس برای عهد خارجی است من در من الفرق بیانیه است الف لام الفرق
برای عهد خارجی است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت شنیدم از او
که میگفت ایمان اقرار یست بشهادتین که قرار گرفته باشد در باطن دل ورسانیده باشد دل را بسوی وحدانیت
وربوبیت الله عزوجل وراست کرده باشد آن اقرار را عمل باطاعت برای الله تعالی بترک خواستن
در افعال وترک عمده زیرا که آن اطاعت شیطان وهوا است وایضا راست کرده باشد آن اقرار گردن
نهادن برای کار عمده الله تعالی مثل امامتی که الله تعالی داده بائمه معصومین واهل بیت صلوات
الله علیهم واسلام اقراری است بشهادتین که در ظاهر دل بهم رسد از گفتن شهادتین بزبان یا کردن نماز وروزه و
مانند آنها واسلام است آنچه بر آنند جماعت این مردمی که مخالف شیعه امامیه اند که این طوائف اهل قبله همگی
باشند باسلام محفوظ شد خونها وبران جاری شد میراثها وجائز شد نکاح وجمع شد بر نماز وزکوة وروزه وحج پس
بیرون رفتند بآنچه مذکور شد جمیع ایشان از کفر یعنی انکار کلمه توحید بظاهر وباطن دل ونسبت داده شدند بایمان
باین معنی که در تکلیفاتی که در تحت یا ایها الذین آمنوا است داخل شدند مثل ابلیس که در تکلیف ملائکه بسجده
داخل شد باوجود این که از جن بود چنانچه می آید در باب صد وهشتاد وهفتم وباقی حدیث ظاهر
است از شرح چهارم این باب اصل قلت فهل للمومن فضل علی المسلم فی شیء من
الفضائل والاحکام والحدود وغیر ذلک فقال لا هما یجریان فی ذلک مجری واحد ولکن
للمومن فضل علی المسلم فی اعمالهما وما یتقربان به الی الله عزوجل شرح گفتم پس آیا برای
مومن زیادتی هست بر مسلم در چیزی از زیادتیهای اهل اسلام بر اهل کفر در دنیا مثل نفقه فقرای ایشان از
بیت المال ودر قصاص ودر حدها وغیر آنچه مذکور شد پس گفت نه آن دو میروند در آنچه مذکور شد یک راه و
لیکن برای مومن زیادتی هست در آنچه نزدیکی میجویند بآن بسوی الله تعالی یعنی که امامی که
مومن تقرب باو میکند حق ومستجمع شروط امامت است وامامی که مسلم تقرب باو میکند باطل ومستجمع شروط

ساقط است اصل قلت الیس الله عزوجل یقول من جاء بالحسنة فله عشر امثالها فزعمت
انهم مجتمعون علی الصلوة والزکوة والصوم والحج مع المومن قال الیس قد قال الله عزوجل
فیضاعفه له اضعافا کثیرة فالمومنون هم الذین یضاعف الله عزوجل لهم حسناتهم لکل حسنة سبعین
ضعفا فهذا فضل المومن ویزیده الله فی حسناته علی قدر صحة ایمانه اضعافا کثیرة ویفعل الله
بالمومنین ما یشاء من الخیر **شرح** زعمت مشتمل بر سوء ادب است چنانچه می آید در حدیث ہشتم باب الکذب
که باب صد وسی ونہم است گذشت در کتاب الحجة در باب صد وبست وہشتم که باب صلة الامام است که آیه
فیضاعفه له اضعافا کثیرة در سوره بقره وآیت فیضاعفه له اجر کریم در سوره حدید نازل شده در صله امام پس قادر
فالمومنون برای بیان است یضاعف بتقدیر قد یضاعف است والا کجاست سبعین ضعفا عشره
اضعاف میباینست یعنی گفتم آیا نمی گوید الله عزوجل در سوره انعام هر که کرد نیک را پس برای
او ده برابر آن هست ودعوی کردی که غیر مومنان موافقت می کنند در نماز وزکوة وروزه وحج
با مومن امام برای بیان اینکه عمل غیر مومن داخل حسنه نیست گفت آیا نیست این که بتحقیق گفت الله
عزوجل در سوره بقره من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه له اضعافا کثیرة کیست اینکه قرض دهد الله
تعالی را قرضی نیکو که صله امام باشد پس چند برابر کند جزای آنرا برای او چند برابر بسیار مراد
اینست که چنانچه قرض حسن وغیر حسن می باشد قرض حسن صله امام حق است وباعث زیاده بر ده ضعف
است نماز وروزه وزکوة وحج نیز حسنه وغیر حسنه می باشد وحسنه آنست که با تصدیق امام حق باشد تا باعث
ده ضعف شود بیان اضعاف کثیره واینکه مومنان ایشانند آنکسانکه گاهی چند برابر می کند الله عزوجل
برای ایشان حسنات ایشان را برای هر حسنه هفتاد برابر پس اینست زیادتی مومن
در اعمال وزیاده می کند او را الله تعالی در جزای حسنات او هفتاد نیز بقدر کمال ایمان او چند برابر
بسیار ومی کند الله تعالی با مومنان آنچه میخواهد از نیکی اصل قلت ارایت من دخل فی الاسلام
الیس هو داخلا فی الایمان فقال لا ولکنه قد اضیف الی الایمان وخرج من الکفر وساضرب لک
مثلا تعقل به فضل الایمان علی الاسلام ارایت لو ابصرت رجلا فی المسجد اکنت تشهد انک رایته
فی الکعبة قلت لا یجوز لی ذلک قال فلو ابصرت رجلا فی الکعبة اکنت تشهد انه قد دخل المسجد
الحرام قلت نعم قال وکیف ذلک قلت انه لا یصل الی دخول الکعبة حتی یدخل المسجد الحرام فقال
اصبت واحسنت ثم قال کذلک الایمان والاسلام **شرح** این سوال مبنی بر قیاس دخول در مرکب
از اجزای معقوله بر دخول در مرکب از اجزای مقداری است چه دخول در جزو خانه را دخول در
خانه می نامند وجواب بتمثیل دخول مسجد ودخول کعبه توضیح معقول است در ضمن محسوس و
بغایت لطیف است چه صاحب مرکب از فضیلت مسجد وفضیلت خاص کعبه جزو مقداری صاحب

صافی شرح اصول کافی

مرکب از فضائل مسجد است نه عکس یعنی گفتم خبر ده مرا کسی که داخل شود در اسلام آیا نیست او داخل در ایمان پس گفت نه ولیکن بتحقیق نسبت داده شده بسوی ایمان بیان این شد در شرح صدر حدیث و زود باشد که زنم برای تو مثلی که فهمی تا آخر زیادتی ایمان بر اسلام خبر ده مرا که اگر ببینی مردی را در مسجد الحرام آیا شهادت میتوانی داد که او بتحقیق داخل شد مسجد حرام را گفتم آری گفت چون جایز است آن شهادت گفتم بدرستی که او نمیرسد بدخول کعبه تا آنکه داخل شده باشد مسجد حرام را پس گفت بحق رسیدی و خوب گفتی بعد از آن گفت و همچنان است ایمان که مانند کعبه است و اسلام که مانند مسجد حرام است

باب شانزدهم اصل باب آخر منه وفیه ان الاسلام قبل الایمان

شرح این بابی دیگر است از تتمه باب سابق و در آن اینست که اسلام پیش از ایمان متحقق میشود درین باب دو حدیث است اول اصل کتبت مع عبد الملک بن اعین الی ابی عبد الله اسال عن الایمان ما هو فکتب الی مع عبد الملک بن اعین سالت رحمک الله عن الایمان والایمان هو الاقرار باللسان وعقد فی القلب وعمل بالارکان والایمان بعضه من بعض وهو دار وکذلک الاسلام دار والکفر دار فقد یکون العبد مسلما قبل ان یکون مومنا ولا یکون مومنا حتی یکون مسلما فالاسلام قبل الایمان شرح العقد بفتح عین بی نقطه و سکون قاف و دال بی نقطه استوار بستن دل خود بر چیزی یعنی نوشتم با عبد الملک بن اعین بسوی امام جعفر صادق علیه السلام میپرسیدم او را از ایمان که چیست آن پس نوشت بسوی من با عبد الملک بن اعین که پرسیدی رحمت کناد ترا الله تعالی از ایمان و ایمان آن اقرار بشهادتین است بزبان و گرویدنیست در دل و عملی است بجوارح خواه وجودی باشد مثل فعل واجبات و خواه عدمی باشد مثل ترک معاصی و ایمان چیزیست که بعض اجزای آن حاصل میشود از بعضی دیگر یا بمعنی که اقرار و عمل حاصل میشود از عقد چنانچه گفته در سوره بنی اسرائیل کل یعمل علی شاکلته و بیان شد در حدیث چهارم باب یازدهم و درینجا اشارت است باینکه ایمان در حقیقت عقد است و بس و تفسیر ایمان بمجموع عقد و اقرار و عمل برای توضیح معنی عقد است تا کسی خیال نکند که کسی که ترک فرائض کند و مرتکب معاصی شود و عقد دارد چنانچه مذهب مرجیه است که خیال کرده اند که عقد در تفسیر ایمان بمعنی علم است و ایمان خانه ایست و همچنان اسلام خانه ایست و کفر خانه ایست پس گاه میباشد بنده مسلم پیش از آنکه مومن شود و هرگز نمی باشد مومن مگر آنکه باشد مسلم پس اسلام پیش از ایمان است اصل وهو یشارکه الایمان فاذا اتی العبد کبیرة من کبائر المعاصی او صغیرة من صغائر المعاصی التی نهی الله عز وجل عنها کان خارجا من الایمان ساقطا عنه اسم الایمان وثابتا علیه اسم الاسلام فان تاب واستغفر عاد الی دار الایمان ولا یخرجه الی الکفر الا الجحود والاستحلال ان یقول للحلال هذا حرام وللحرام هذا حلال ودان بذلک فعندها یکون خارجا من الاسلام و

صحیح اصل اول

الایمان داخلا فی الکفر وکان بمنزلة من دخل الحرم ثم دخل الکعبة واحدث فی الکعبة حدثا فاخرج عن الکعبة وعن الحرم فضربت عنقه وصار الی النار **شرح** مراد بمشارکت اینجا هم نوبت چیزی شدن است در ورود برکسے کبیره وصغیره اینجا نسبت ایکدیگر است وهر دو قسم داخل کبیره است بمعنے چیزے که الله تعالی در قرآن نهی کرده از ان وعذاب قرار داده بر آن یا بر اصرار بر آن **یعنی** واسلام همنوبت ایمان است پس وقتی که بفعل آورد بنده بزرگے از بزرگهاے گناهان یا کوچکے از کوچکهاے گناهان را که نهی کرده الله تعالی از انها در قرآن شد بیرون از ایمان افتاده از او ایمان وباقی مانده بر او نام اسلام پس اگر رجوع کرد وطلب مغفرت کرد برگشت بسوے خانه ایمان وبیرون نمی برد او را از اسلام بسوے کفر مگر انکار حلال بودن چیزے که حلال است در قرآن وحلال شمردن آنچه نهی شده از آن در قرآن باین روش که گوید برای حلال که این حرام است وبرای حرام که این حلال است واعتقاد کند بآن باین معنے که دل خود را بآن بند پس نزد آن انکار واستحلال مے باشد بیرون از اسلام وایمان وداخل کفر وشد مانند کسے که داخل شد حرم که را بعد از آن داخل شد کعبه را ونجاست کرد در کعبه نجاستے وانسته پس بیرون برده شد از کعبه واز حرم پس زده شد گردنش وگردید بسوے آتش جهنم **دوم اصل** عن سماعة بن مهران قال سألته عن الایمان والاسلام قلت له افرق الایمان والاسلام قال فاضرب لک مثله قال قلت اورد ذلک قال مثل الایمان والاسلام مثل الکعبة من الحرم قد تکون فی الحرم ولا تکون فی الکعبة حتی تکون فی الحرم وقد تکون مسلما ولا تکون مؤمنا حتی تکون مسلما قال قلت فیخرج من الایمان شیء قال نعم قلت فیصیره الی ماذا قال الی الاسلام والکفر وقال لو ان رجلا دخل الکعبة فاقلت منه بوله خرج من الکعبة ولم یخرج من الحرم فیغسل ثوبه ویطهر ثم لم یمنعه ان یدخل الکعبة ولو ان رجلا دخل الکعبة فبال فیها معاندا اخرج من الکعبة ومن الحرم وضربت عنقه **شرح** روایت است از سماعه بن مهران که از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام وامام موسے کاظم علیه السلام است گفت پرسیدم امام علیه السلام را از ایمان واز اسلام گفتم او را آیا فرقے هست میان ایمان واسلام گفت پس میزنم براے تو مثل آنرا او را گفت گفتم وارد ساز آن مثل را گفت مثل ایمان واسلام مثل کعبه حرام است نسبت بحرم مکه گاهی می باشی در حرم وگاهے می باشی مسلم ونمے باشی مومن مخفی نماند که در بیان مرام است باینکه سماعه واقفی خواهد شد وهرگز نمی باشی در حرم ونمی باشی در کعبه راوی گفت گفتم پس بیرون میبرد از ایمان چیزی گفت آری گفتم پس میگرداند او را بسوی چه چیز گفت بسوے اسلام یا کفر مخفی نماند که ظاهر این ابطال قول جمعے است که میگویند مومن مرتد نمے شود امام گفت اگر اینکه مردے داخل کعبه شود پس بی اختیار بیرون آید از او بول او بیرون برده میشود از کعبه وبیرون برده نمے شود از حرم مکه پس میشوید جامه خود را وپاکیزه مے کند خود را بعد از ان ممنوع نمے شود از دخول کعبه واگر اینکه

صافی شرح اصول کافی

مردمے داخل شود که مهر البیت بول کند زانکه دانسته اند و سهماً داخلی بیرون برده میشود که مهر در زیر
وزرد میشود گویندش مقصود تمثیل آنچه بیرون بیشتر از ایمان بسوے کفر بسبول از روی عمد و بعد از هجرت

باب هفدهم اصل باب

شرح این بابے است که مناسب و در باب سابق است و درین باب بیان اشتراط اجتناب از اصرار بر
کبیره یا برترک فریضه است در ایمان که شرط نجات از جهنم است و ایضاً درین باب بیان قرب مؤمن کامل است
و درین باب سه حدیث است **اول اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال ان ناساً تکلموا فی هذا الامر بغیر
علم وذلک ان الله تبارک وتعالی یقول هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات هن
ام الکتاب واخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة
وابتغاء تأویله وما یعلم تأویله الا الله الآیة فالمنسوخات من المتشابهات والمحکمات من الناسخات
شرح مقصود درین حدیث دو چیز است اول تمهید این که آیات قرآن منحصر است در محکمات و متشابهات
و اینکه چون محکمات اصل قرآن است تعریف محکمات اینست که آیاتی صریح باشد و منسوخ نشده باشد و تعریف
متشابهات اینست که آیاتے که یا غیر صریح باشد یا منسوخ شده باشد پس متشابه اعم مطلق است از منسوخ
پس غیر منسوخ اعم مطلق است از محکم و اینکه تأویل متشابه بعمق فکر خود و بعلم بومی طریقه ائمه بدعت و نفاق است
و بیند کردن آن تأویل از ایشان طریقه اهل زیغ است و طریقه اهل حق اینست که ساکت باشند از تأویل
متشابهات چند انکه امامی از ائمه هدی که راسخان در علم و عالمان بجمیع متشابهات اند تعلیم ایشان کرده باشد
دوم ابطال استدلال مخالفان ببعض آیات که در مکه نازل شده و بقول الله تعالی در سوره نسا که در مدینه
نازل شده که ان الله لا یغفر ان یشرک به ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء بر اینکه غیر شرک باعث خلود جهنم
نمیشود و لهذا امام علیه السلام میگوید درین حدیث وکیف یکون فی المشیة تا آخر و ایضاً میگوید در آخر حدیث
در سورة النور انزلت بعد سورة النساء و حاصل ابطال استدلال بآیات مکیه اینست که آنها متشابهات
است باعتبار اینکه منسوخ است و حاصل ابطال استدلال بآیه سوره نسا اینست که آن متشابه است
باعتبار اینکه صریح در مدعای مخالفان نیست چه دیگر است و میگوید که ما دون ذلک شامل اصرار بر کبیره نیست چه آن
کفر است و کفر اخبث و اعظم از شرک است چنانچه بیان میشود در حدیث دوم باب صد و شصت و پنجم
که باب الکفر است بلکه مراد بما دون ذلک صغیره ولی بادر استغفار و کبیره بی اصرار است چنانچه می آید در باب
اللمم و مراد بمن یشاء مجتنب از شرک و کفر است خواه شرک جماد پرستی و خواه شرک پیروی اهل ضلالت در
فتواهای ایشان تا اشارت شود باینکه گناه هر چند که صغیره باشد مغفور نیست از کافر و مشرک و از غیر ایشان
مغفور است هر چند که کبیره باشد اگر گوئی قول الله تعالی در سوره نسا ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیآتکم
دلالت میکند بالمفهوم بر اینکه کبیره بی اصرار نیز مغفور نباشد گوئیم این دلالت ممنوع است چه میتواند بود

بیان معنی اصل اول

که مراد بکبائر ما تنهون عنه افراد کفر و شرک باشد چنانچه ظاهر حدیث اول باب صد و دوازدهم است که باب الکبائر است یا مراد بغفران اینجا ترک عذاب آخرت باشد و مراد بتکفیر ترک عذاب دنیا بمصائب باشد چنانچه گفته در سوره شوری و ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم ویعفو عن کثیر اگر گوئی این تحقیق منافات دارد با آنچه گذشت در حدیث سوم باب هشتاد و پنجم و حدیث چهل و نهم و هشتاد و هشتم باب صد و هفتم کتاب الحجة که بر شیعهٔ امامیه عقابی در آخرت نیست و تنگ زندهٔ خود از آتش جهنم کرده اند گوئیم منافات ندارد چه آن احادیث مبنی بر اینست که شرط است در شیعهٔ امامیه بودن این چنانچه شرک نکرده کفر نیز نکرده باشد خواه کفر ارتکاب کبیره با اصرار و خواه کفر ارتکاب صغیره با ابا و استکبار چنانچه تحقیق میشود در حدیث دوم باب صد و شصت و پنجم ام الکتاب اینجا بمعنی مادر قرآنست باینمعنی که مضمون خودش معلوم است و وسیلهٔ علم مضمون متشابهات قرآن میشود پس مجموع قرآن از آن ظاهر میشود مانند آنکه طفل از مادر ظاهر میشود و برین قیاس است ام الکتاب در سوره رعد چه آن عبارت از کتابی است که بر قائم آل محمد نازل خواهد شد در وقت ظهور او و از آن ظاهر خواهد شد مضمون جمیع کتبی که در هر سال یکی از آنها در شب قدر بر امامی از ائمه اهل البیت نازل شده بعنوان تحدیث نه بعنوان وحی چنانچه در سابق بر آن گفته لکل اجل کتاب و موافق اینست ام الکتاب در سورهٔ زخرف مخفی نماند که بجای ام الکتاب نگفت امهات الکتاب برای اشارت باینکه هر یک از محکمات وسیلهٔ علم بمتشابهات نیست بلکه محکمات بر دو قسم است اول آنچه در آن نهی از اختلاف و خود رای و پیروی ظن صریح شده دوم ما عدای آن و آنچه وسیلهٔ علم بمتشابهات است قسم اول است و آنست احسن الحدیث که در سوره زمر است چنانچه بیان شد در شرح حدیث دوازدهم باب اول کتاب العقل و آخر مبتدا است معدول است از الآخر و متشابهات خبر مبتدا است و افاده حصر آیات در محکمات و متشابهات میکند و بعضی میگویند و آخر عطف بر آیات است و متشابهات صفت آنست متشابهت آیتی است که قابل اشتباه و غلط در تاویل آن هست و ما تشابه منه آیتی است که غلط در تاویل آن واقع شده دوم اتباع آن از جهت است ابتغاء هر دو جا مفعول له است از قبیل قعدت عن الحرب جبنا و تقدیم آن بر دوم برای اینست که اول از جملهٔ باعثهای دوم است الابتغاء میل خاطر بجانب چیزی الفتنة اختلاف آرا اضافت و تاویله در اول برای عهد خارجی است و مراد تاویل غلطی است که از پیشوایان بدعت و نفاق صادر شده و مذکور است در ضمن ما تشابه منه و مراد اینست که آن تاویل پسند خاطر کج طبعان است میروند چون کفش کج در پای کج و این از جانب خودشان است چنانچه گفته در سورهٔ صافات فلما زاغوا ازاغ الله قلوبهم و ما یعلم تاویله الا الله برای نفی حال است بخلاف لا در سورهٔ نمل قل لا یعلم من فی السموات والارض الغیب الا الله که برای نفی حال و استقبال است و حال بر دو قسم است اول حال تکلم دوم حال محکی منه و مراد اینجا قسم دوم است پس افاده این میکند که در حال نزول متشابه علم بتاویل آن نمیداد غیر الله تعالی

صافی شرح اصول کافی

اگرچه بعد از آن رسول علم بهم میرساند بوحی که تلاوت آن جزو قرآن شود چنانچه گفته در سورهٔ قیامه فاذا قرأناه فاتبع قرآنه ثم ان علینا بیانه و در سورهٔ شعرا نزل به الروح الامین علی قلبک و راسخان در علم که اوصیای رسول اند علم بهم میرسانند بتعلیم رسول بر طبق آنچه وحی شده و لهذا در تتمهٔ آیهٔ سورهٔ آل عمران گفته والراسخون فی العلم یقولون آمنا به کل من عند ربنا وما یذکر الا اولوا الالباب و ثابت قدمان در علم که اوصیای رسول اند میگویند مومن شدیم بمتشابه قرآن بیان این آنکه هرچه میگوییم در تاویل متشابه از جانب وحی صاحب کل اختیار ماست بر سولش نه بخاطر خود میرسانند فرق میان تاویل ائمه بدعت و نفاق و میان تاویل راسخان در علم را اگر صاحبان خردمند یا که صاحبان قلوب سلیمه و افهام مستقیمه اند —

حکایت از منسوبان بتشیع گفت تاویلاتی که در احادیث کافی منقول شده بدل نمی چسبد و تاویلات زمخشری و بیضاوی بدل می چسبد پس شد این احادیث خالی از دغدغه نیست گفتم ذلک هدی الله یهدی من یشاء ومن یضلل الله فما له من هاد مخفی نماند که مراد بناسخات ماعدای منسوخات است بمناسبت اینکه جزو قرآن است که ناسخ جمیع کتب انبیاست و در قرآن نسخی بر آن وارد نشده پس شامل آیاتی است که نه ناسخ آیات قرآن باشد و نه منسوخ بآیت قرآن باشد یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستیکه جمعی گفتگو کردند در تاویل این قرآن بی علم و آنست که الله تبارک و تعالی میگوید برای خبر از وقوع آن از پیشوایان بدعت و نفاق و پیروی بخ طلبان آنرا بعد از رسول علیه السلام در سورهٔ آل عمران که در مدینه نازل شده الله تعالی آنکس است که فرستاد بر تو این کتاب را که قرآن است بعض قرآن آیاتیست که مستحکم است منشا حکم بر عیت بمضمون آنهاست بسبب این روش که صریح است در معنی و معلوم است که منسوخ نشده آنها مادر این کتاب است و آیاتی دیگر که غیر آنهاست مواضع اشتباه و غلط در تاویل است پس اما آن جمعی که در دلهای ایشان کجی هست پس بیرون میکنند آنچه را که متشابه شد از قرآن باینمعنی که حکم و عمل بتاویل غلط آن میکنند بسبب میل دل ایشان باختلاف آرا باجتهادات و بسبب میل دل ایشان بآن تاویل متشابه که تعمق فکر خود بی اشتباه بوحی الهی از پیشوایان ایشان صادر شده و حال آنکه علم ندارد بتاویل متشابه در حال نزول آن مگر الله تا آخر آیت که بیان شد در حدیث دوم باب بیست و دوم و چهاردهم در باب صد و هفتم کتاب الحجه پس بنا بر اینکه آیات قرآن منحصر است در محکمات و متشابهات و اینکه محکمات اصل کتاب الهی است ثابت که آیات بر طرف شده از جملهٔ متشابهات است و آنها نمی تواند بود که داخل اصل کتاب باشد و واسطه میان محکمات و متشابهات نیست و آیات محکمات از جملهٔ منسوخات است نقیض اعم مطلق از چیزی اخص مطلق است از نقیض آن چیز

اصل ان الله عزوجل بعث نوحا الی قومه ان اعبدوا الله واتقوه واطیعون ثم دعاهم الی الله وحده وان یعبدوه ولا یشرکوا به شیئا ثم بعث الانبیاء علیهم السلام علی ذلک الی ان بلغوا محمدا

صلی الله علیه وآله فدعاهم الی ان یعبدوا الله ولا یشرکوا به شیئاً وقال شرع لکم من الدین ما
وصی به نوحاً والذی اوحینا الیک وما وصینا به ابراهیم وموسی وعیسی ان اقیموا الدین
ولا تتفرقوا فیه کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیه الله یجتبی الیه من یشاء ویهدی الیه
من ینیب فبعث الانبیاء الی قومهم بشهادة ان لا اله الا الله والاقرار بما جاء من عند الله فمن
آمن مخلصاً ومات علی ذلک ادخله الله الجنة بذلک وذلک ان الله لیس بظلام
للعبید وذلک ان الله لم یکن یعذب عبداً حتی یغلظ علیه فی القتل والمعاصی التی
اوجب الله علیه بها النار لمن عمل بها **شرح** بیان این مجمل اینکه بدرستی که الله عزوجل برانگیخت
نوح را که اول اولوالعزم است بسوی امت او که عبادت کنید الله تعالی را و پرهیز کنید از عذاب
او که برای مشرکان قرار داده و فرمانبرداری کنید مرا چنانچه مذکور است در سورهٔ نوح مراد اینست
که در ابتدای بعثت او فریضه که ترک آن کبیره باشد منحصر در همین بود بعد ازان خواند نوح امت
خود را بسوی الله تعالی تنها اول و اینکه عبادت الله تعالی کنند و شریک نکنند با او چیزی را
بعد از نسخ شریعت نوح الله تعالی فرستاد پیغمبران دیگر را علیهم السلام مثل ابراهیم و موسی و عیسی
بر آن نهج مذکور رشد باینمعنی که در ابتدای فرستادن هریک از ایشان فریضه منحصر در آن بود تا آنکه
رسید سلسلهٔ انبیای صاحبان شریعت علیحده بمحمد صلی الله علیه وآله باینمعنی که او مبعوث شد پس خواند
در ابتدای بعثت خود قوم خود را بسوی اینکه عبادت کنند الله تعالی را و شریک نکنند با الله تعالی
چیزی را و گفته الله تعالی در سورهٔ شوری که از مکه نازل شد ابتدا کرد برای شما از جملهٔ فرمان آنچه را که سفارش
کرد بآن نوح را و آنچه وحی کردیم بسوی تو و آنچه سفارش کردیم بآن ابراهیم را و موسی را و عیسی را اینکه
راست دارید فرمان الهی را و مختلف مشوید بسبب پیروی ظن در فرمان الهی سنگین است بر جمعی که
شریک میکنند چیزی را با الله تعالی در علم آنچه میخوانی ایشان را بسوی آن که اقامت دین و ترک
تفرق در آن باشد الله تعالی میگزیند بسوی دین خود هرکه را که میخواهد و راه مینماید بسوی آن هرکه را که
بازگشت میکند بسوی الله تعالی از شرک پس برانگیخت این انبیای اولوالعزم را بسوی امت ایشان
بگواهی باینکه مستحق عبادتی نیست مگر الله تعالی و اقرار بآنچه آمد از نزد الله تعالی پس هرکه گروید بآنچه مذکور شد بر
حالی که خالص کننده باشد باینمعنی که بجهت دیگر شرک را بخود راه ندهند و گویند این اختلاف و تفرق در
دین نیست نظیر آنچه یهود درست کردند یا باینمعنی که نفاق نداشته باشد اصلا و مرد بر آن ایمان و اخلاص
داخل کرد او را الله تعالی در بهشت بسبب آن ایمان و اخلاص خواه مرتکب محرمات در شرع آن انبیا
شده باشد و خواه مرتکب شده باشد و آن برای اینست که الله تعالی نیست بغایت بجا کننده برای بندگان
... است که عذاب کند الله تعالی بنده را مگر آنکه سختگیری کرده باشد بر او در کشتن و گناهان

دیگر که لازم کرده اسد تعالی بسبب آنها آتش جهنم را برای کسی که عمل کند تا نماید و حیث که مراد این بعثت هر نبی از انبیای اولو العزم نبی از معاصی بوده اما وعید بجهنم مخصوص مشرک بوده و برای عاصیان دیگر نبوده مانند تمام زمان آدم علیه السلام و محال است عذاب بی وعید بر خبر ایشان اصل فلما استجاب لکل نبی من استجاب له من قومه من المؤمنین جعل لکل نبی منهم شرعة ومنهاجا والشرعة والمنهاج سبیل وسنة وقال الله لمحمد صلی الله علیه وآله انا اوحینا الیک کما اوحینا الی نوح والنبیین من بعده وامر کل نبی بالاخذ بالسبیل والسنة شرح الشرعة بکسر شین معجمه برای نوع است ولهذا تفسیر آن بسبیل بعنوان نکره شده المنهاج نوعی از روش واضح که هر کس باید که بآن رود ولهذا تفسیر آن بسنة بعنوان نکره شده وعطف منهاج بر شرعة از قبیل عطف وصفت بذات است بر هم واشارت بقول الله تعالی در سوره مائده ولکل جعلنا منکم شرعة ومنهاجا یعنی چون قبول دین کردند برای هر نبی از انبیای اولو العزم جمعی که قبول دین کردند برای او از جمله است او که مومنان آن است باشند گردانید اسد تعالی برای هر نبی از ایشان نوعی از راه که غیر نوع سابق است در استحقاق عذاب بر مخالفت ونوعی از روش واضح بی اشتباه که مخالف سابق است در استحقاق عذاب بر مخالفت وشرعة راهی است ومنهاج روشی واضح است گفت اسد تعالی محمد را صلی اسد علیه وآله در سوره نساء که در مدینه نازل شد بدرستی که وحی کردیم بسوی تو در آخر بار هر نبی از اولو العزم را بعز اگرفتن بآن راه مخصوص وطریقت واضح مخصوص که مخالف سابق باشد اصل وکان من السبیل والسنة التی امر الله عز وجل بها موسی علیه السلام ان جعل علیهم السبت فکان من اعظم السبت ولم یستحل ان یفعل ذلک من خشیة الله ادخله الله الجنة ومن استخف بحقه واستحل ما حرم الله علیه من العمل الذی نهاه الله عنه فیه ادخله الله عز وجل النار وذلک حیث استحلوا الحیتان فاحتبسوها واکلوها یوم السبت غضب الله علیهم من غیر ان یکونوا اشرکوا بالرحمن ولا شکوا فی شیء مما جاء به موسی علیه السلام قال الله عز وجل ولقد علمتم الذین اعتدوا منکم فی السبت فقلنا لهم کونوا قردة خاسئین شرح السبت بفتح سین بی نقطه وبای یک نقطه وتای دو نقطه در بالا مصدر باب ضرب بریدن کسی خود را از عملی ومراد اینجا بیوداست که در روز شنبه خود را از کسب معاش برید لیغفل بعین بانقطه وفا بصیغه مضارع معلوم باب افعال است الاغفال چیزی را در عرضه غفلت در آوردن بمعنی سهل شمردن چیزی بحیثیتی که از آن غافل توان شد فی در نیه برای سببیت است وضمیر راجع بسبب است فادرفا جستنبوها برای بیان است یعنی وبود از جمله راه و روشی که امر کرد اسد عز وجل بآن موسی را که بامت خود رسانید آنکه لازم گردانید بر ایشان بریدن خود را در شنبه از کسب معاش دنیا پس باین روش بود که هر که عظیم شمرد ترک عمل شنبه را وحلال نشمرد وسهل شمردن آن ترک را از خوف اسد تعالی داخل کرد او را اسد تعالی در بهشت وهر که شکی کرد بحق آن ترک وحلال شمرد آنچه را که حرام کرده

الله تعالی برای او از عمل دنیا که نهی کرده او را الله تعالی از آن بسبب سبت که لازم شده بود بحکم الهی داخل کرد او را الله
عزوجل در آتش جهنم و آن استخفاف جائی بود که بحیلت حلال شمردند صید ماهیان را باین روش که محبوس کردند در
گودهائے که بیشتر کنده بودند ماهیان را و خوردند آنها را روز بیرون از کسب معاش دنیا بخیال اینکه ما کسب
نکردیم ماهیان خود آمدند چنانچه جمعی حالا سے خورند زکوة سے دهند بلباسے که بران سے پوشانند
بحیلت غضب کرد الله تعالی بر ایشان بی آنکه شریک کرده باشند بامر برکل عالم کسے را در معبودیت
و نه اینکه شک کرده باشند در چیزے از آنچه آورد آنرا موسی علیه السلام از احکام الهی گفت الله عزوجل
١ در سوره بقره آیه بتحقیق دانستید جمعی را که تعدی کردند از حد شرعی از جمله شما یهود در سبت باین معنی که
چیزے که در سبت منع بود داخل سبت کردند پس گفتیم ایشان را باشید بوزینگان ذلیلان اگر گوئی استحلال
حرام شرک است گوئیم استحلال حرام بر دو قسم است اول حکم از روی ظن و مانند آن در حکم نفس شرعی دوم
از روے هوا در حل حکم شرعی چنانچه کسے گوید از روی هوا برائے آنکه ملاقی نجس آن شده باشد که
ملاقات نکرده و ملاقات با آن کند و نماز کند و قسم اول شرک است بخلاف دوم و عمل یهود از قسم دوم است
اصل ثم بعث الله عیسی علیه السلام بشهادة ان لا اله الا الله والاقرار بما جاء من عند الله و
جعل لهم شرعة ومنهاجا فهدمت السبت الذی امروا به ان یعظموه قبل ذلک وعامة ما کانوا علیه
من السبیل والسنة التی جاء بها موسی فمن لم یتبع سبیل عیسی ادخله الله النار وان کان الذی
جاء به النبیون جمیعا ان لا یشرک بالله شیء شرح کان در وان کان تامه است ان لا یشرک عطف
بیان الذی است یشرک بصیغه مجهول باب افعال است یعنی بعد از آن برانگیخت الله تعالی عیسی علیه السلام را
بگواهی اینکه مستحق عبادتی نیست مگر الله تعالی و گردانید بعد از مدتی برای امت او راه و روشی که غیر سابق باشد
پس آن راه خراب کرد سبتی را که مامور بودند یهودیان باین روش که تعظیم کنند آنرا پیش از آن وقت و خراب
کرد جمیع آنچه را که بودند بر آن از راه و روشی که آورده بود آنرا موسی پس هر که تابع نشد راه عیسی را که آورده
که آخر بود داخل کرد او را الله تعالی در آتش جهنم هر چند که لفعل آمده باشد آنچه آورده بودند آنرا انبیا بهمگی
٢ اینکه شریک کرده نشود با الله تعالی در معبودیت چیزے اصل ثم بعث الله عزوجل محمدا ص
وهو بمکة عشر سنین فلم یمت بمکة فی تلک العشر سنین احد یشهد ان لا اله الا الله وان محمدا
رسول الله صلی الله علیه وآله الا ادخله الله الجنة باقراره وهو ایمان التصدیق ولم یعذب الله
احدا ممن مات وهو یتبع محمدا صلی الله علیه وآله علی ذلک الا من اشرک بالرحمن شرح الا من
اشرک حصر اضافیست و نسبت با مرار بر کبائر با دون شرک است بدلیل آنچه می آید در حدیث دوم باب صد و
شصت و نهم که کفر من ترک ما امر الله از روی اباء و استکبار اللذم و اخبث و اعظم از شرک است چنانچه از ابلیس صادر شد با وجود
آنکه سفیه بود چه مقارن وعید بجهنم نبود یعنی بعد از آن برانگیخت الله عزوجل محمد را صلی الله علیه وآله و او را

در مکه بوده ده سال هیچیک گواهی داده باشند که مستحق عبادتی نیست مگر الله تعالی و اینکه محمد رسول الله
است صلی الله علیه و آله مگر آنکه داخل کرد او را الله تعالی در بهشت باقرار او و آن اقرار ایمانی است که محض
تصدیق است باینمعنی که فعل واجبات و ترک محرمات لازم آن نیست اگرچه باعث کمال آنست و غضب نکرد
الله تعالی هیچیک را از جمله کسی که رد او تابع بود محمد را صلی الله علیه و آله بر آن اقرار مگر کسی را که با وجود آن اقرار
شریک کند کسی را با رحمن در معبودیت باینمعنی که منافق باشد اصل و تصدیق ذلک ان الله عزوجل انزل علیه فی سورة
بنی اسرائیل بمکة وقضی ربک ان لا تعبدوا الا ایاه وبالوالدین احسانا ۔ الی قوله تعالی انه کان بعباده
خبیرا بصیرا ادب و عظة و تعلیم و نهی خفیف لم یعد علیه و لم یتواعد علی اجتراح شیء مما نهی عنه
و عظه و ا سطه اینست اما یبلغن عندک الکبر احدهما او کلاهما فلا تقل لهما اف ولا تنهرهما وقل لهما قولا کریما واخفض
لهما جناح الذل من الرحمة وقل رب ارحمهما کما ربیانی صغیرا ربکم اعلم بما فی نفوسکم ان تکونوا صالحین فانه کان للاوابین
غفورا وآت ذا القربی حقه والمسکین وابن السبیل ولا تبذر تبذیرا ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین و
کان الشیطان لربه کفورا واما تعرضن عنهم ابتغاء رحمة من ربک ترجوها فقل لهم قولا میسورا ولا تجعل
یدک مغلولة الی عنقک ولا تبسطها کل البسط فتقعد ملوما محسورا ان ربک یبسط الرزق لمن یشاء ویقدر وبالوالدین
بتقدیر واحسنوا بالوالدین است و معطوف است بر وقضی پس داخل در تحت وقضی نیست لم یعد
بسکون عین بنقطه و ضم دال بنقطه بصیغه مضارع معتل اللام واوی باب نصر است الْعَدو تندی
بر هر چیز سکردن بمبالغه دران یعنی و دلیل بر تفاوت میان تکلیفات مکه و تکلیفات مدینه اینکه الله عزوجل
فرود آورد بر محمد صلی الله علیه و آله در سوره بنی اسرائیل در مکه و حکم قطعی کرد صاحب کل اختیار تو که عبادت
مکنید مگر او را و احسان کنید با پدر و مادر احسانی عظیم تا قول او و بدرستی که الله تعالی بود به بندگان
خود بغایت خبردار و بغایت بینا این تکلیفات که مذکور است در و بالوالدین تا آخر ادبیست و موعظه
ایست و تعلیم است و نهی است سبک چه تندی نکرده بر سر آن و وعید عذاب نکرده بر اکتساب چیزی
از آنچه نهی کرده از آن اگر گوئی در وآت ذی القربی حقه تا کفورا وعید هست گوئیم زیادکردن لفظ کانوا برای
افاده اینست که در اواخر شرایع اولوالعزم سابق چنین بوده و از این لازم نمی آید که در وقت
نزول این آیت چنین باشد اصل وانزل نهیا عن اشیاء حذر علیها ولم یغلظ فیها ولم یتواعد علیها
فقال ولا تقتلوا اولادکم خشیة املاق نحن نرزقهم وایاکم ان قتلهم کان خطأ کبیرا ولا تقربوا الزنا
انه کان فاحشة وساء سبیلا ولا تقتلوا النفس التی حرم الله الا بالحق ومن قتل مظلوما فقد جعلنا
لولیه سلطانا فلا یسرف فی القتل انه کان منصورا ولا تقربوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن حتی
یبلغ اشده واوفوا بالعهد ان العهد کان مسئولا واوفوا الکیل اذا کلتم وزنوا بالقسطاس
المستقیم ذلک خیر واحسن تاویلا ولا تقف ما لیس لک به علم ان السمع والبصر والفؤاد کل

او لٰئك كان عنه مسئولا ولا تمش فی الارض مرحا انك لن تخرق الارض ولن تبلغ الجبال طولا
كل ذلك كان سيئه عند ربك مكروها ذلك مما اوحی الیك ربك من الحكمة ولا تجعل مع الله الها
اٰخر فتلقی فی جهنم ملوما مدحورا شرح واو در اولئك برای عطف است و میتواند بود که بمعنی مع باشد زیاد کردن
لفظ کان در کان خطا کبیرا و در نظایر آن برای افاده اینست که دلها و اخر شرائع اولوالعزم گناه کبیره بوده و در بعضی
چنین خواهد شد اگرچه در بعضی هنوز نشده لاتقف بسکون قاف و ضم فا مقتل اللام وادے است و
ازانست قافیه بمعنی آخر بیت در قرات شاذه بضم قاف و سکون فا است وازانست قیافه بمعنی استنباط
احوال کسے از صورت او و مانند آن و هر دو بیک معنی است القفو والقوف صنعت علم قیافه داشتن چنانچه
اهل آن علم میکنند چه تحصیل علم میکنند باینکه فلان صورت که در کسی باشد قرینه کدام صفت است و فلان اعضا
قرینه کدام صفت است بمقتضاے آن علم که ظن بصفت باشد حکم میکنند و باین سبب الحاق نسب طفل
و تفریق نسب او و مانند آنها میکنند و پیروی کردن چیزے را بمعنی اینکه آن چیز را مقدم استنباط
حقیقه کنند و هر دو اینجا مناسب است و اول بهتر است چه پیروے قرآن در آروش جنایات و قیم
متعلقات و عدالت شهود و مانند آنها از محلهاے حکم شرعی جائز است پس عام مخصص خواهد بود
و بنا بر معنی اول لاتقف لازم است وما ذلیس لك بمعنی ما دام است و بنا بر دوم لاتقف متعدیست
وما موصول است و بر هر تقدیر احتراز است از توهم که مذکور شد در باب بیست و هشتم کتاب الحجة وله برای
برای سببیت است و ضمیر راجع بما است ان السمع تا آخر استیناف بیانی است و اشارت است باینکه
در تحصیل علم قیافه و بکار بردن آن از هر یک سمع و بصر و فواد عملے صادر میشود مثل شنیدن از استاد
و شنیدن آواز طفل براے الحاق نسب و دیدن دل بجو از حسن الحکم مشار الیه اولئك سمع و بصر
و فواد است ضمیر کان راجع بکل است ضمیر عنه راجع بقفو است که در ضمن لاتقف مذکور است و ظرف
متعلق بمسئول است مسئولا خبر کان است و ضمیر مستتر در مسئولا نائب فاعل است یعنی و ذرد آورد
در سوره بنی اسرائیل متصل با آنچه مذکور شد نهی از چیزے چند غیر شرك که پرهیز فرمود برآنها و مبالغه نکرد در آنها
و وعید عذاب نکرد بر آنها بیان این آنکه فرمود نکشید اولاد خود را از ترس مفلسی ما روزے میدهیم
ایشان را و شما را یعنی که ببرکت ایشان وسعت در روزی شما میشود و بدرستی که کشتن ایشان بود
در شرائع اولوالعزم خطای بزرگ و نزدیك مشوید زنا را بدرستی که آن بود در شرائع اولوالعزم رسوا
و بد است باعتبار سبیلے و منهاجی که قرار یابد و مکشید جانی را که صاحب حرمت کرده آن را الله تعالی
مگر بسبب چیزے بکار آمدنی مثل قصاص و هر که کشته شود مظلوم پس بتحقیق گردانیدیم براے
وارث نزدیك تر او سلطنتی معین که قصاص قاتل باشد اگر بدست افتد پس باید که وے
تجاوز از حد معین قصاص نکند بکشتن خویشان قاتل در وقتی که قاتل بدست نیفتد چه بدرستی که

دلی بود در شرایع اولو العزم سابق یاری کرده شده با نعام الهی بعذاب جهنم برای قاتل مراد بیان قباحت قتل
بیجاست تا ولی در قتل اسراف نکند چه اسراف در قتل داخل قتل بیجاست و نزدیک مشو به مال یتیم مگر
بطریقی که آن بهتر است تا وقتی که رسد بقوت عقل خود وفا کنید به پیمان بدرستی که پیمان در شرایع
اولو العزم سابق سوال کرده شده بزبان حال که آیا وفا بتو کردند یا نه تا هر که نکرده باشد معذب بجهنم شود و تمام
کنید پیمانه را وقتی که پیمانه دهید مردم را چیزی با یمعنی که از حساب آن باز خود با نگاه دارید مضایقه
نیست و بسنجید بهتر از وی راست آن بهتر است در عقول و بهتر است از روی بازگشت که ثواب
آخرت باشد و صاحب صفت علم قیافه مباش مادام که نیست ترا بسبب آن صنعت علمی نتیجه آن اشارت است
باینکه مجرد علم باینکه فلان صورت در فلان کس هست و علم باینکه غالب در هر که آن صورت در او باشد نیست
که فلان صفت داشته باشد مستلزم علم بآن صفت نمی شود چه بدرستی که گوش و چشم و دل مجموع
آنها بود در شرایع اولو العزم از تقویر سیده شد با یمعنی که کبائری که با صرار باشد نسبت بآن عفو
داشته باشد مغفور بوده در مدینه چنین خواهد شد چنانچه مذکور می شود در حدیث اول باب بیست هم
مخفی نماند که اگر لا تقف متعدی باشد و ما موصوله باشد مقصود اصلی ازین آیه نهی از پیروی چیزی
خواهد بود که باعث علم نشود در غیر نفس حکم شرعی مثل حکم باینکه زید پسر عمرو هست یا نیست چه اگر مقصود
اصلی نهی از پیروی چیزی که باعث علم نشود در نفس حکم شرعی میبود و مثل امام ضلالت دیگر کسیرا
معبود چه آن شرک است چنانچه الله تعالی گفته در سوره مومنون و من یدع مع الله الها آخر لا برهان له
به هر که پیروی امام ضلالت کند در احکام او نیست علمی آنکس را بسبب آن امام پس نهی از آن مقصود
است ثانیا بطریق اولی اگر گوئی بنا بر اینکه لا تقف متعدی باشد و ما موصوله باشد آیا دلالت میکند بر اینکه
عمل بخبر واحد و مانند آن جائز نباشد گویم اگر عمل بخبر واحد مثل از این حیثیت است که مفید ظن بحکم واقعی
است چنانچه طریقه اهل اجتهاد مخالفان است دلالت بر عدم جواز آن میکند و اگر از این حیثیت است
که برهان بر جواز عمل بآن هست خواه مفید ظن بحکم واقعی باشد و خواه نه چنانچه طریقه اخباریین امامیه است
پس دلالت بر عدم جواز نمیکند بلکه بالمفهوم دلالت بر جواز میکند پس تفصیل این است که اگر مقدمات
استنباط باعث علمی نشود اصلا پس پیروی آن جائز است اصلا و اگر باعث علم بحکم واقعی شود عمل جائز
است و فتوی نیز جائز است و اگر باعث علم بجواز عمل شود و بس عمل جائز است و فتوی جائز نیست و
مرو میر در زمین از روی تکبر بدرستی که تو نخواهی شگافت زمین را و نخواهی رسید بکوهها باعتبار بلندی هر یک
آنچه مذکور شد از امر و نهی بود مخالفان آن در شرایع اولو العزم سابق نزد صاحب کل اختیار تو از ادب
در کردار و گفتار با یمعنی که عذابی در مخالفت آن هنوز درین شریعت مقرر نیست و مگردان با الله تعالی
معبودی دیگر را تا انداخته شوی در جهنم سرزنش کرده شده دور کرده شده از رحمت الهی حاصل

مطلب اصل الاصول

و انزل فی اللیل اذا یغشی فانذرتکم نارا تلظی لا یصلیها الا الاشقی الذی کذب وتولی فهذا
مشرك شرح وفرو فرستاد در سورهٔ واللیل اذا یغشی در مکه پس ملاحظه فرمودم شمارا آتشے که زبانه میکشد
ملاقات نمی کند آنرا مگر شقی ترے که تکذیب رسول کرد و روگردان شد بیان این آنکه اشقی مشرک است
و عذاب منحصر شده در او حاصل اینست که جمیع اعدائے اشقی در مکه شقی است و دور است از آتش جهنم اگرچه
بعض ایشان شقی است از حیثیتی دیگر و بعضی ایشان که اجتناب از ترک فرائض و فعل محرمات کند
اتقی است پس مضارع در لا یصلیها ہ اسے حال است و استعمال صلی در سبب آن شده مجازا و سین
در سیجنبها الاتقی برای استقبال قریب است باعتبار خبر از وقت تکالیف مدنیه و مراد اینست که اشقی معذب
بجهنم مے شود مطلقا و اتقی معذب نمے شود اصلا و کسے که تقی باشد از جهتی و شقی باشد از جهتی دیگر
معذب نمی شود اگر وفات یابد پیش از نزول تکالیف مدنیه و معذب مے شود اگر وفات یابد بعد از انها
اصل و انزل فی اذا السماء انشقت و اما من اوتی کتابه وراء ظهره فسوف یدعو ثبورا و یصلی
سعیرا انه کان فی اهله مسرورا انه ظن ان لن یحور بلی فهذا مشرك شرح و فرو فرستاد
در سوره اذا السماء انشقت در مکه و اما آنکس که داده شد نامهٔ اعمال او از پس پشت او پس خواهد خواند هلاکت را
باینمعنی که واویلا خواهد گفت و ملاقات میکند آتش افروخته را بدرستے که او بود در میان ابنا سے جنس
خود از اهل ضلالت خوشحال بحکومت باطل دنیا بدرستے که او گمان کرد که رجوع بقیامت نخواهد کرد
بلی میکند بیان این آنکه مشرک است بانکار رسالت رسول چه در نیک و بد پیروی ظن خود یا ظن دیگری
میکند پس او را معبود میسازد اصل و انزل فی تبارك کلما القی فیها فوج سالهم خزنتها الم یاتکم
نذیر قالوا بلی قد جاء نا نذیر فکذبنا و قلنا ما انزل الله من شیء فهولاء مشرکون شرح
و فرو فرستاده در سوره تبارک در مکه هر وقت که انداخته شود در جهنم جمعی از اهل آن میپرسند ایشان را
خازنان جهنم برای سرزنش آیا نیامد شمارا ترساننده از این عذاب گویند بلی بتحقیق آمد مرا ترساننده
پس تکذیب کردیم و گفتیم فرو نفرستاده الله تعالی هیچ کتابی بیان این آنکه این جماعت مشرکانند بانکار رسالت
رسول علیه السلام اصل و انزل فی الواقعة و اما کان ان من المکذبین الضالین فنزل من حمیم
و تصلیة جحیم فهؤلاء مشرکون شرح و فرو فرستاد در سورهٔ واقعه در مکه و اما اگر کسے که وفات
یابد باشد از تکذیب کنندگان رسول که گمراهانند پس برای اوست حاضرے افروخته شده جهنم و درفتر
و ملاقات فرمودن جهنم در قیامت بیان این آنکه این جماعت مشرکانند بانکار رسالت رسول علیه السلام
اصل و انزل فی الحاقة و اما من اوتی کتابه بشماله فیقول یالیتنی لم اوت کتابیه ولم ادر ما
حسابیه یالیتها کانت القاضیة ما اغنی عنی مالیه لی قود انه کان لا یومن بالله العظیم فهذا
مشرك شرح و اسطه نیست هلک عنی سلطانیه خذوه فغلوه ثم الجحیم صلوه ثم فی سلسلة ذرعها سبعون ذراعا

فاسلکوه ثم در اول برای تراخی زمان است و در دوم برای تعجب و تراخی مرتبه است یعنی و فرو فرستاده
در سورهٔ الحاقه ذکر کرده و اما کسیکه داده شود نامهٔ اعمال او بدست چپ او پس میگوید ای کاش که من
داده نمی شدم نامهٔ اعمال خود و نمی دانستم که چیست اندازهٔ اعمال من یعنی جزای آنها که جهنم است
ای کاش که جهنم که حساب منست میبود برنده زندگی خاتمه نکرده وضع منزه جهنم از مال من برطرف شد
ازین حکومت من گفته میشود ملائکه عذاب را که بگیرید او را و دست در غل کنید بعد از آن داخل جهنم کنید
او را با وجود آنکه در زنجیرے که گز آن هفتاد گز است مراد زنجیر است که مهیا شده برای هفتاد کس
از جبابره قریش و اشارت بایشان میشود از تفسیر علی بن ابراهیم پس قطار کنید آنرا در عرصات قیامت
پیش از دخول جهنم تا باین حیات داخل جهنم شود با یاران خود بدرستی که او ایمان نمی آورد در دنیا
بالله تعالی که بزرگست باینمعنی که منافق بود میان این آنکه این شرک است بعدم تصدیق رسالت
رسول و حکومت از روی ظن اصل و ازلفت الجنة للمتقین غیر بعید و برزت الجحیم للغاوین وقیل لهم این ما
کنتم تعبدون من دون الله هل ینصرونکم او ینتصرون فکبکبوا فیها هم والغاوون وجنود
ابلیس اجمعون جنود ابلیس وذریته من الشیاطین وقوله وما اضلنا الا المجرمون یعنی
المشرکین الذین اقتدوا بهم هؤلاء فاتبعوهم علی شرکهم وهم قوم محمد صلی الله علیه وآله لیس
فیهم من الیهود والنصاری احد وتصدیق ذلک قول الله عزوجل کذبت قبلهم قوم نوح
کذب اصحاب الایکة کذبت قوم لوط لیس فیهم الیهود الذین قالوا عزیر ابن الله والنصاری
الذین قالوا المسیح ابن الله سیدخل الله الیهود والنصاری النار ویدخل کل قوم باعمالهم

شرح وقوله مبتدا است یعنی خبر مبتدا است و عائد محذوف است بتقدیر یعنی بمشرکین عبارت از
هفتاد کس از قریش است که مذکور است در آیت سابق مشار الیه هولاء غاوون است ضمیر هم راجع بمجموع
مشرکین و هولاء است قوم محمد عبارت از قریش یا عبارت از اصحاب یا عبارت از امت اجابت است
لیس فیهم برای بیان اینست که غیر مشرکان که قوم محمد اند داخل درین آیت نیستند مشار الیه ذلک
مجموع دو چیز است اول اینکه غاوون و متبوعان ایشان مشرک اند دوم اینکه شرک ایشان از قبیل شرک
یهود و نصاری نیست قول الله تعالی تا آخر دلیل بر اول است لیس فیهم دلیل بر دوم است پس
لف و نشر مرتب است کذبت قبلهم قوم نوح منقول بالمعنی است از سورهٔ طسم چه لفظ قبلهم در آنجا نیست
بلکه در سورهٔ ص و در سورهٔ مومن است یعنی و فرو فرستاده در سورهٔ طسم که سورهٔ شعرا است و ظاهر کرده شد
جهنم برای گمراهان و گفته شد ایشان را که کجاست آنکه عبادت میکردید پیش الله تعالی باینمعنی که
حکم ایشان را پیروی کردید و حکم الهی را واپس گذاشتید آیا مدد میکنند شما را یا دفع عذاب از خود میکنند
پس سرنشیب انداخته شدند در جحیم آن معبودان را و گمراهان و لشکرهای ابلیس همگی امام گفت

صافی ج ۲ اصول کافی

لشکرهای ابلیس اولاد اویند از شیاطین وقول او در سورهٔ طسم در تتمه انچه مذکور شد باندک فاصله
در حکایت قول غاوین که و گمراه نکردند ما را که مگر این نهایت گناهگاران میخواهد بمجرمین مشرکان را که
اقتدا کردند بایشان این غاوین باین تابع ایشان شدند بر شریک ساختن حاکمی دیگر را با الله تعالی
در معبودیت و آن مشرکین وغاوین قریش اند داخل نیست در ایشان از یهود ونصاری هیچیک
ودلیل انچه مذکور شد قول الله تعالی در سورهٔ ص وسورهٔ مومن وسورهٔ طسم برای بیان نظیر این مشرکان
از جمله مشرکان سابق که تکذیب برسول کردند بیش از ایشان قوم نوح وقول او در سورهٔ طسم که
تکذیب کردند اصحاب ایکه که موضعی است نزدیک مدین وشعیب علیه السلام مبعوث بایشان شد وقول
او در سورهٔ طسم که تکذیب رسول کردند قوم لوط نیست داخل در مشرکین وغاوین درین آیه یهودی
که گفتند عزیر پسر الله تعالی است ونه نصاری که گفتند عیسی پسر الله تعالی است اشارت باینست که
معبود این غاوین در جحیم انداخته میشود وعزیر وعیسی چنین نیستند پس منافات ندارد باینکه یهود ونصاری
که احبار ورهبان خود را عبادت کردند داخل در حکم این مشرکین وغاوین باشند البته داخل میکند الله
تعالی یهود ونصاری را در آتش جهنم بنوعی از شرک وداخل میکند هر قومی از غاوین ومعبودان ایشان
وجنود ابلیس ومانند ایشان را بعلت نوعی دیگر از شرک است ومراد اینست
که آن یهود ونصاری نیز از اهل نارند اما درین آیه مذکور نیستند اصل وقولهم ما اضلنا الا المجرمون
اذ دعونا الی سبیلهم ذلک قوله الله عز وجل فیهم حین جمعهم الی النار قالت اولیهم
لاخریهم ربنا هولاء اضلونا فآتهم عذابا ضعفا من النار وقوله کلما دخلت امة لعنت اختها حتی
اذا اداركوا فیها جمیعا تدارک وقولهم مبتدا است اذ دعونا الی سبیلهم ذلک داخل قرآن نیست وضم
آن برای تفسیر است ذلک عطف بیان سبیلهم است وقول الله خبر مبتدا است ومیتواند بود که مشار الیه
ذلک قولهم باشد وبجای ضمیر فصل مستعمل شده باشد ومجموع ذلک قول الله خبر مبتدا باشد حین ظرف قول
الله است مجازا از قبیل وضع دال در موضع مدلول است در سورهٔ اعراف چنین است کلما دخلت
امة لعنت اختها حتی اذا اداركوا فیها جمیعا قالت اولیهم لاخریهم ربنا هولاء اضلونا فآتهم عذابا ضعفا
من النار قال لکل ضعف ولکن لا تعلمون وقالت اولیهم لاخریهم فما کان لکم علینا من فضل پس
وقالت اولیهم لاخریهم از غلط کاتبان است واو در وقوله بمعنی مع است چه مدخول آن مقدم
است بر سابقش یعنی وقوله غاوین در تتمه سورهٔ طسم که وگمراه نکردند ما را مگر این نهایت گناهگاران
وقتی که خواندند ما را براه ایشان که آن شرک باشد مدلول قول الله عز وجل است در سورهٔ اعراف
وقتی که جمع کرد ایشان را با معبودان ایشان بسوی آتش جهنم که گفتند تابعان ایشان برای متبوعان
ایشان ای صاحب کل اختیار اینجماعت گمراه کردند ما را پس بده ایشانرا عذابی دو بالا از آتش یعنی یکی

[illegible] اصل کافی

بسبب مشرک شدن دیگری بسبب مشرک بودن بعد از قول الله تعالی هرگاه که داخل آتش شدند جمعی
از کفار لعنت کردند پیشوایان خود را وقتی که جمع شدند در آتش همگی اصل برئ بعضهم من بعض و لعن
بعضهم بعضا یرید بعضهم ان یحج بعضا رجاء الفلج فیفلتوا من عظیم ما نزل بهم ولیس باوان
ولا باختیار ولا قبول معذرة ولاحین نجاة شرح بیزار شده بعض ایشان از بعضی ولعنت کرد
بعض ایشان بعضی را برملالی که بیخواهد بعض ایشان غالب شدن خود بعضی دیگر یا برای طمع تا خلاص شوند
از بزرگ عذابی که فرود آمد بایشان وحال آنکه اینست آن وقت وقت تکلیف و نه وقت قبول عذرخواهی
و نه هنگام نجات از عذابی بسبب توبه اصل والایات واشباههن مما نزل بمکة ولا یدخل الله
النار الا مشرکا شرح واین آیات وماننده‌ای که در بیان عذاب مشرکان وعدم عذاب غیر ایشان
است مثل قول الله تعالی در سوره زمر ان الله یغفر الذنوب جمیعا از جمله چیزهای است که نازل شده در مکه
برحالی که داخل نمیکرد الله تعالی در آتش جهنم مگر مشرک را اصل فلما اذن الله لمحمد صلی الله علیه وآله
فی الخروج من مکة الی المدینة بنی الاسلام علی خمس شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا صلی الله علیه وآله
عبده ورسوله واقام الصلوة وایتاء الزکوة وحج البیت وصیام شهر رمضان وانزل علیه
الحدود وقسمة الفرائض واخبره بالمعاصی التی اوجب الله علیها وبها النار لمن عمل بها
شرح پس چون رخصت داد الله تعالی برای محمد صلی الله علیه وآله در بیرون آمدن از مکه بسوی
مدینه بنا نهاده اسلام را بر پنج عبادت اول گواهی اینکه مستحق عبادتی نیست مگر الله تعالی
و اینکه محمد صلی الله علیه وآله بنده او و رسول اوست و دوم برپا داشتن نماز و سوم و ادای زکوة
و چهارم حج کعبه و پنجم روزه ماه رمضان مراد اینست که اول مبنای اسلام بود در مکه و چهار اخیر زیاده شد
در مبنای اسلام بودن تا هر که ترک کند معذب شود و این منافات ندارد با اینکه نماز مثلا در مکه نیز واجب شده
باشد مخفی نماند که ولایت داخل اول است چه انکار آن شرک است چنانچه ظاهر شد از آیت طسم ولعل
که در آیات مکیه مذکور شد و فرود آورد بر محمد حدها را در هر معصیتی و فرود آورد قسمت میراثها را و خبر داد او را
بگناهانی که لازم ساخت الله تعالی بر آنها و بسبب آنها آتش جهنم را برای کسی که عمل بآنها کند یعنی
اصرار و استخفاف کند و بی توبه وفات یابد اصل وانزل فی بیان القاتل ومن یقتل مؤمنا متعمدا
فجزاؤه جهنم خالدا فیها وغضب الله علیه ولعنه واعد له عذابا عظیما ولا یلعن الله مؤمنا
قال الله عز وجل ان الله لعن الکافرین واعد لهم سعیرا خالدین فیها ابدا لا یجدون ولیا
ولا نصیرا وکیف یکون فی المشیة وقد الحق به حین جزاه جهنم والغضب واللعنة وقد بین
ذلک من الملعونون فی کتابه شرح الخ بصیغه معلوم است ضمیر مستتر راجع بالله تعالی است
ومفعول ثانی محذوف است ضمیر به راجع بمفعول قال الله است ومی تواند بود که راجع بقاتل باشد و اکثر

نسخ والغضب بی واو است و از قلم کاتبان افتاده و قد بین استینافیت بیانی و قد الحق است مشار الیه ذلک مفعول الحق است که محذوف است یعنی و فرو فرستاده در بیان قاتل در سوره نساء که مدنیه است در هرکه کشد مومنی را دانسته یا بمعنی که باصرار باشد یا بمعنی که مقتول مستجمع شرائط ایمان که در آیات مدنیه است باشد و کشتن خطا باشد و یا علم بظاهر ایمان او باشد پس جزای آن کشنده جهنم است بر حالی که مقدر باشد که همیشگی باشد در آن و غضب کرد الله تعالی بر او و لعنت کرد او را و مهیا کرد برای او عذابی بزرگ را و لعنت نمی کند الله تعالی مومنی را بیان این آنکه الله تعالی گفت در سورهٔ احزاب که مدنیه است بدرستی که الله تعالی لعنت کرد کافران و مهیا کرد برای ایشان آتش افروخته را که مقدر باشد که باقی باشد در آن همیشه نیابند دوستی را و نه مددگاری را اگر گوئی لعنت کافر دلالت بر عدم لعنت غیر کافر نمیکند گوئیم تتمه این دلالت دارد بر اینکه لعن بر آن عدم اطاعت است چه گفته یوم تقلب وجوههم فی النار یقولون یا لیتنا اطعنا الله واطعنا الرسول و تتمه نقل شده برای اقتصار و امام علیه السلام اشارت باین سوال و جواب کرد و گفت و چون مهیا شد قاتل مومن از روی عمد داخل در مشیئتی که مذکور است در سورهٔ نساء که ان الله لا یغفر ان یشرک به ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء و حال آنکه الحاق کرده بآن قول که در سورهٔ احزاب است قولی دیگر یاد در وقتی که جزا داده کافر را جهنم و غضب و لعنت بتحقیق و بیان کرد آنچه لاحق شده که کیانند ملعونان در کتاب الله تعالی

اصل وانزل فی مال الیتیم من اکله ظلما ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم نارا وسیصلون سعیرا وذلک ان آکل مال الیتیم یجیء یوم القیمة والنار تلتهب فی بطنه حتی یخرج لهب النار من فیه یعرفه اهل الجمع انه آکل مال الیتیم **شرح** من اکله بدل اشتمال مال الیتیم است یعنی و فرو فرستاده در مال یتیم کسی که خورد آنرا بیجا در سورهٔ نساء بدرستی که آن جماعت که میخورند در شکمهای خود آتشی را ... در ملاقات میکنند آتشی افروخته را و بیان آنچه گفته یاکلون فی بطونهم نارا باشد اینست که خورنده مال یتیم می آید زبانه آتش از دهن او می شناسند او را اهل محشر که او خورنده مال یتیم است و از اینجا ظاهر میشود که فی بطونهم حال مقدره است از نارا بتقدیر باقیة فی بطونهم **اصل** وانزل فی الکیل ویل للمطففین ولم یجعل الویل لاحد حتی یسمیه کافرا قال الله عز وجل فویل للذین کفروا من مشهد یوم عظیم **شرح** اگر گوئی در مشهوره سورهٔ مطففین از سورهٔ مکیه شمرده میشود گوئیم از این اشکال دو جواب است اول اینکه چون سورهٔ مطففین آخر سوره مکیه است بنا بر روایتی که از صاحب مجمع البیان در تفسیر سورهٔ هل اتی در ترتیب نزول سوره قرآنیه نقل کرده میشود اند بود که بعد از اذن در خروج از مکه و پیش از خروج نازل شده باشد و لهذا امام علیه السلام گفت فلما اذن الله لمحمد صلی الله علیه وآله فی الخروج من مکة الی المدینة و نگفت فلما خرج محمد صلی الله علیه وآله من مکة الی المدینة دوم اینکه مکی بودن آن باعتبار این باشد که در راه نزد دخول مدینه نازل شده باشد علی بن ابراهیم در تفسیر آن

سوره گفته وفی روایة ابی الجارود عن ابی جعفر علیه السلام قال نزلت علی النبی صلی الله علیه وآله حین قدم المدینة وهم یومئذ اسوء الناس کیلا فاحسنوا بعد الکیل وگفته فاما الویل فبلغنا والله اعلم انها بئر فی جهنم المشهد ویوان چه آن محل شهود است یعنی وفرود آورد پیمانه بعد ازاذن الهی در خروج از مکه وای برای ناقص کنندگان پیمانه در وقت فروختن چیزی دیگر دانیده الله تعالی وای را برای هیچ یک گروهی که ظلم میکرده باشند او الکافریان این انکه گفته الله عز وجل در سوره مریم که مکیه است پس وای برای جمعی که کافر شدند باختلاف دیوان روزی که بزرگ است مراد اینست که اگر ویل مخصوص کافر نمی بود بالاتر از ویل آزاری می نبود برای کافر پس در مقام تهدید بیایست که آن بالاتر را ذکر کنند نه ویل را

اصل وانزل فی العهد ان الذین یشترون بعهد الله وایمانهم ثمنا قلیلا اولئک لا خلاق لهم فی الاخرة ولا یکلمهم الله ولا ینظر الیهم یوم القیمه ولا یزکیهم ولهم عذاب الیم والخلاق النصیب فمن لم یکن له نصیب فی الاخرة فبای شیء یدخل الجنة **شرح** وفرود آورد در پیمان در سوره آل عمران که مدنیه است بدرستی که جمعی که میخرند بوا گذشتن پیمانی که با الله تعالی کردند و واگذاشتن قسمهای خود قیمتی کم را که متاع دنیا باشد ایشان جمعی اند که خلاق نیست ایشان را در آخرت وسخن التفات نمی گوید با ایشان الله تعالی ونظر التفات نمیکند بسوی ایشان در روز قیامت وصالح نمی شمرد ایشانرا وایشانراست عذابی دردناک وخلاق یعنی نصیب ایشان است پس کسی که نباشد برای او نصیبی در آخرت پس بچه چیز داخل بهشت میشود **اصل** وانزل بالمدینة الزانی لا ینکح الا زانیة او مشرکة والزانیة لا ینکحها الا زان او مشرک وحرم ذلک علی المؤمنین فلم یسم الله الزانی مومنا ولا الزانیة مومنة وقال رسول الله صلی الله علیه واله لیس یمتری فیه اهل العلم انه قال لا یزنی الزانی حین یزنی وهو مومن فلا یسرق حین یسرق وهو مومن فانه اذا فعل ذلک خلع عنه الایمان کخلع القمیص **شرح** درین آیه چند احتمال است از آنجمله اینکه نکاح بمعنی جماع است ولا ینکح نهی بصورت خبر است ومراد حصر جواز جماع زانی زنی راست خواه بعقد دائم وخواه بعقد منقطع در جواز جماع زانیه یا مشرکه را ومراد بمشرکه اعم از مشرک صریح واهل ضلالت است چنانچه بیان شد در تفسیر آیت سوره انعم ولا ینکحها نیز نهی بصورت خبرست ومراد حصر جواز جماع کسی زانیه راست در جواز جماع زانی یا مشرک او را ومراد بمشرک اعم از صریح واهل ضلالت است وتجویز جماع مشرک زانیه را راجع بتجویز تمکین زانیه او را از جماع میشود چه کسی که قائل بصدق قرآن باشد قائل باشراک خود نمی شود وحرم ذلک علی المؤمنین بمنزله استثنا است ومشار الیه ذلک نکاح مذکور در ضمن لا ینکحها است بیان استثنا اینکه چون از ظاهر الزانیة لا ینکحها الا زان او مشرک اینست که بر هر مردی که زانی نباشد ومشرک نیز نباشد حرام است جماع زانیه خواه آن مرد مومن باشد وخواه مومن نباشد بسببی دیگر استثنا کرد تا معلوم شود که این نهی مخصوص مومن است واگر مشار الیه ذلک کل واحد آن

نکاح مذکور که در ضمن لاینکحها باشد و مومنین از قبیل تغلیب و شامل مومنان نیز باشند استثنا
از کل واحد از دو حصر خواہد بود و اولویه این نیز خواہد گردد که حرام بودن جماع زانی زنے را که زانیه نباشد و مشرکه
نیز نباشد عام نیست بلکه مخصوص جماع زنے است که زانیه نباشد و مشرکه نیز نباشد مومنه
باشد یا بمعنے که اصرار بر کبیره دیگر نکند ضمیر فیه راجع برسول است انه قال بفتح ہمزه بدل اشتمال ضمیر
فیه است وجمله لیس یمتری فیه اہل العلم انه قال معترضه است لایزنی تا آخر مقول وقال رسول
است حین یزنے برائے احتراز از زنائے بے اصرار است وہمچنین حین یسرق برائے
احتراز از سرقه بے اصرار است یعنی وفرود آورده در مدینه در سورۂ نور مرد زنا کننده سبے توبه
جماع نکند مگر زن زنا کننده را یا زن مشرکه را خواه بعقد دائم وخواه منقطع و زن زنا کننده سبے توبه
جماع نکند او را مگر مرد زنا کننده یا مرد مشرک وحرام کرده شد جماع زانیه بر مومنان خواه بعقد دائم
وخواه منقطع امام علیه السلام گفت پس نام نبرده الله تعالے زانی را مومن باینمعنی که زانی را
که غیر مومن نامیده والا تناقض در کلام الٰہی لازم می آید چه گفته جماع زانیه حلال است بزانی وحرام است
بر مومن و ازین لازم می آید که زانیه نیز غیر مومن باشد وگفت رسول الله شکی ندارند در رسول الله اہل علم
اینکه گفته زنا نمیکند زانی در وقتی که زنا میکند باصرار در حالی که او مومن باشد چه بدرستی که او وقتے که
کند آن را کنده میشود از او ایمان مانند کنده شدن پیراہن تا بعد از آن چه شود آیا پوشد آنرا یا نپوشد
اصلا اصل وانزل بالمدینة والذین یرمون المحصنات ثم لم یاتوا باربعة شہداء فاجلدوہم
ثمانین جلدة ولا تقبلوا لهم شهادة ابدا واولئك هم الفسقون الا الذين تابوا من بعد
ذلك واصلحوا فان الله غفور رحيم شرحه وفرود آورده در مدینه در سورۂ نور و آن جماعت که دشنام
بزنا میدہند زنانی را که مستوره اند بعد از آن نمی آورند چہار گواه را برای اثبات مدعای خود پس
تازیانه زنید ایشان را ہشتاد تازیانه وقبول مکنید برای ایشان گواہی را ہرگز و ایشان بغایت سرکشان
از فرمان الٰہی اند مگر جمعی که توبه کنند بعد از آن باینمعنی که اتصال توبه بآن شرط قبول نیست و خوب کنند
حال خود را باینمعنی که کبیره دیگر نکنند و اگر کرده باشند بعد از آن یا پیش از آن از جمیع آنہا نیز توبه کنند چه
بدرستے که الله تعالی بغایت بخشاننده رحم کننده است تا بیان مصلی نزا اگر گوئی اگر مراد باحصان
احصان واقعی است پس اشتراط عدم آتیان باربعة شہداء لغو مینماید و اگر مراد احصان ظاہری است
جہر از فسق را مطلقا خوب نمینماید چه میتواند بود که صادق باشد وگمان داشته باشد که چہار گواه با او
دیده اند گواہی خواہند داد و گواہی ندہند گوئیم مراد احصان ظاہر نیست و مراد بفسق نیز فسق
ظاہر نیست باینمعنی که ایشان محکوم علیہم بفسق اند اگرچه فاسقان واقعی نباشند مخفی نماند که واولئک
ہم الفسقون برای توضیح لا تقبلوا لہم شہادة است وعلیحده داخل در جزای شرط نیست پس

عطف خبر بر انشا نشده و پس الا الذین تابوا اگرچه استثنا از جمله و اولئک هم الفاسقون است لکن این حکم
بیان برای توضیح عدم قبول شهادة است استثنا متوجه آن نیز میکند و معنی اصل فجعله الله منافقا
متبنیا علی القرینة من ان لیس الایمان قال الله عزوجل افمن کان مومنا کمن کان فاسقا لا یستوون
وجعله الله منافقا قال الله عزوجل من اولیاء ابلیس قال الا ابلیس کان من الجن ففسق عن امر ربه
شرح پس بنابراینکه ایشان بغایت فاسقان شمرده بری کرده با چنانکه توبه از افترا بعنی بهمت بزنا
نکرده باشد از نیکه نامیده شود بایمان بیان این آنکه گفت الله عزوجل در سورهٔ الم سجده آیا پس آنکه
باشد مومن مانند کسی است که باشد فاسق برابر هم نیستند و ایضا گردانیده رامی را الله تعالی منافق
بیان این آنکه گفت الله عزوجل در سورهٔ توبه بدرستی که منافقان بغایت فاسقانند اگر گوئی اگر ضمیر فصل
در هم الفاسقون برای مبالغه است پس لازم نمی آید که هر که بغایت فاسق است منافق باشد چه موجبه کلیه
کنفسها منعکس نمی شود و اگر برای حصر است پس لازم می آید که کافری که کفر او صریح باشد فاسق نباشد گوئیم
برای مبالغه است و مراد بگردانیدن رامی منافق اینست که او را هم پیشه منافق کرده اگرچه منافق نباشد
حقیقة و ایضا گردانیده رامی را از نزدیکان و هم پیشگان ابلیس بیان این آنکه گفت در سورهٔ الکهف که ابلیس
که بود از جن پس سرکشی کرد از فرمان صاحب کل اختیار خود به ترک سجدهٔ آدم و می آید در باب صد و هفتاد
و هفتم که این استثنا متصل است اصل وجعله الله ملعونا فقال ان الذین یرمون المحصنات الغافلات
المومنات لعنوا فی الدنیا والاخرة ولهم عذاب عظیم یوم تشهد علیهم السنتهم وایدیهم وارجلهم
بما کانوا یعملون ولیست تشهد الجوارح علی مومن انما تشهد علی من حقت علیه کلمة العذاب
فاما المومن فیعطی کتابه بیمینه قال الله عزوجل فاما من اوتی [illegible] ه فاولئک یقرؤن
کتابهم ولا یظلمون فتیلا شرح در سوره بنی اسرائیل فامن اوتی کتابه است و در سورهٔ الحاقة و
سورهٔ الانشقاق فاما من اوتی کتابه بیمینه است اما تتمه موافق نیست پس این نقل بالمعنی است از هر سه
سوره یعنی و گردانید الله تعالی رامی بزنا را دور کرده شده از رحمت الهی بیان این آنکه الله تعالی گفت
برای بیان انتقام خود از رامی بی واسطه دیگری و برای جمعی از مومنان که غائبانه دشنام داده شوند برای
زجر جمعی که غائبانه دشنام دهند در سورهٔ نور بدرستی که آن جماعت که دشنام میدهند زنانی را که مستوره باشند
بایشان نرسد آن دشنام تا شکایت بامام عادل برند و انتقام از ایشان کشیده شود در دنیا بحد شرعی
و آن زنان بزیور ایمان آراسته باشند دور کرده شدند از رحمت الهی در دنیا و آخرت و ایشان راست
عذابی بزرگ در روزی که گواهی دهند بر ایشان زبانهای ایشان و دستهای ایشان و پاهای
ایشان بانچه میکردند در دنیا امام گفت و محال است که گواهی دهند اعضا بر مومن خبر این نیست که گواهی میدهند
بر کسی که ثابت و لازم شد بر او حکم الهی بعذاب فاما المومن پس داده میشود نامهٔ اعمال او بدست راست

او با یمعنی که اصلا نقصانی با و نمی رسد بیان این آنکه گفت الله عز وجل در سوره بنی اسرائیل و غیر آن لیس
اما کسی که داده شد کتاب خود و ناقص کرده نمی شوند اصلا حق بمقدار چیزی که در میان دو انگشت یا شده
می شود **اصل** وسورة النور انزلت بعد سورة النساء تصديق ذلك ان الله عز وجل
انزل عليه في سورة النساء واللاتي يأتين الفاحشة من نسائكم فاستشهدوا عليهن اربعة منكم
فان شهدوا فامسكوهن في البيوت حتى يتوفاهن الموت او يجعل الله لهن سبيلا والسبيل الذي
قال الله عز وجل سورة انزلناها وفرضناها وانزلنا فيها آيات بينات لعلكم تذكرون الزانية
والزاني فاجلدوا كل واحد منهما مائة جلدة ولا تاخذكم بهما رأفة في دين الله ان كنتم تؤمنون
بالله واليوم الآخر وليشهد عذابهما طائفة من المؤمنين **شرح** جواب اعتراض مقدر می است
که گویند مصر بر کبیره بی توبه هر چند که بعد از اذن در بیرون رفتن رسول علیه السلام از مکه باشد معذب مخلد
در جهنم نمی شود استدلال میکنند بر مدعای خود بآیت سوره نسا که در مدینه نازل شد که ان الله لا يغفر
ان يشرك به ويغفر ما دون ذلك لمن يشاء حاصل اعتراض اینست که آیاتی که شما استدلال بآنها کردید
شاید که منسوخ باشد بآیه سوره نسا اگر جمیع در مدینه نازل شده باشد حاصل جواب اینست که استدلال
بالجمله آیت است از غیر سوره نور و بعضی از سوره نور این توهم در غیر سوره نور میرود و اولا مادر آیات سوره
نور این توهم نمیرود و باین معلوم میشود ثانیا این توهم در غیر سوره نور نیز نمی رود چه سوره توبه بعد از سوره
نسا است و شما آیتی از سوره مدنیه غیر سوره نسا ندارید برای توهم نسخ و هیچیک از اهل اسلام قائل نشده
که آیت سوره نسا ناسخ وعید بر بعض کبائر غیر شرک باشد و ناسخ وعید بر بعضی دیگر نباشد مخفی نماند که
این گفتگو مبنی بر انیست [illegible] یک از آیات سوره نسا پیش از هر یک از آیات سوره نور نازل شده
باشد و ظاهر سورة انزلناها اینست که مجموع سوره نور یکدفعه نازل شده باشد و ظاهر قول الله تعا
در سوره توبه يحذر المنافقون ان تنزل عليهم سورة تنبئهم بما في قلوبهم و امثال این از آیات قرآن اینست که هر یک
از سور قرآنیه یکدفعه نازل شده باشد و اختلاف مشهور میان مفسران مخالفان است و تتمه تحقیق این
می آید در کتاب فضل القرآن در حدیث دوم باب پنجم که باب فی قرائة است یعنی و سوره نور فرستاده
شد بعد از سوره نسا و دلیل این آنکه الله تعالی عز وجل فرود آورد بر محمد علیه السلام در سوره نسا و زنانی که زنا
میکنند از جمله زنان شما پس گواه گیرید بر ایشان چهار کس از جمله شما را پس اگر گواهی دهند پس نگاه دارید آن
زنان را در خانها تا بازیافت کند ایشان را مرگ یا گرداند الله تعالی برای ایشان راهی از جمله سیاست و آن راه
آنست که گفته الله تعالی در سوره نور این سوره ایست که فرود فرستادیم در آن آیتهائی که محکمات است
تا شاید که شما بخاطر خود رسانید حق را هر کس که زن زنا کننده باشد و هر کس که مرد زنا کننده باشد پس تازیانه زنید
هر یک از آن دو را صد تازیانه و باید که فرا نگیرد شما را با ایشان رحمی در فرمان الله تعا اگر ایمان می آورید

[illegible]

تعالی در روز قیامت باید که شاهد و کنند عذاب آن دو طائفه از مومنان دوم **اصل**
عن ابی الصباح عن ابی جعفر علیه السلام قال قیل لامیر المومنین علیه السلام من شهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله صلی الله علیه وآله کان مومنا قال فاین فرائض الله قال وسمعته یقول کان علی علیه السلام یقول لو کان الایمان کلاما لم ینزل فیه صوم ولا صلاة ولا حلال ولا حرام **شرح** روایت است از ابو الصباح کنانی از امام محمد باقر علیه السلام گفت گفته شد امیر المومنین علیه السلام را که هر که گواهی دهد که مستحق عبادتی نیست مگر الله تعالی و اینکه محمد رسول است صلی الله علیه وآله میشود مومن امیر المومنین علیه السلام گفت پس کجاست چیزهائی که الله تعالی آنها را لازم ایمان کرده مثل اتیان بواجباتی که بیان شد در باب دعائم الاسلام و مثل اجتناب از کبائر معاصی راوی گفت و شنیدم از امام محمد باقر که میگفت علی علیه السلام میگفت اگر می بود ایمانی که باعث نجاتی از جهنم است کلامی خواه کلام لفظی مثل الفاظ شهادتین و خواه کلام نفسی مثل تصدیق بمضمون شهادتین و خواه مرکب از کلام لفظی و نفسی فرود نمی آمد در ایمان باینمعنی که جزء ایمان یا لازم ایمان نمی شد روزه و نه نمازی و نه امتیازی میان حلال و حرام باینمعنی که میان می بود که در یکه بود که در غیر شرک اوامر و نواهی الهی بیان حلال و حرام از قبیل محض موعظه و کلمات حکمت میبود و فرائض بدینه که عذاب بر مخالفت آنها مقرر شده نازل نمی شد **اصل**
قال قلت لابی جعفر علیه السلام ان عندنا قوما یقولون اذا شهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله صلی الله علیه وآله فهو مومن قال فلم یضربون الحدود ولم تقطع ایدیهم وما خلق الله عز وجل خلقا اکرم علی الله عز وجل من مومن لان الملائکة خدام المومنین وان جوار الله للمومنین وان الجنة للمومنین وان الحور العین للمومنین قال فما بال من جحد الفرائض کان کافرا **شرح** ظاهر اینست که آنقوم مرجئه باشند و مراد ایشان بمومن مومنی باشد که اکمل افراد در ایمان هم نرسد چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث دوم باب صد و دوم که باب ما امر النبی صلی الله علیه وآله بالنصیحة لائمة المسلمین واللزوم لجماعتهم ومنهم است یعنی راوی گفت و گفتم امام محمد باقر علیه السلام را بدرستی که نزد ما جمعی هستند که میگویند که اگر مکلف گواهی داد که مستحق عبادتی نیست مگر الله و اینکه محمد رسول الله است صلی الله علیه وآله پس او مومن کامل است امام گفت پس چرا زده میشوند جمعی که این دو گواهی میدهند حدها مثل حد زنا و مانند آن و چرا بریده میشود دستهای ایشان در دزدی و حرام گیری و حال آنکه نیافریده الله عز وجل آفریده را که گرامی باشد نزد الله تعالی عز وجل از مومنی که کامل باشد برای اینکه فرشتگان خدمتگاران آن مومنانند و اینکه قرب درگاه الهی برای مومنان است و اینکه بهشت بطفیل مومنان مخلوق شده و اینکه زنان سیاه چشم فراخ چشم بهشتی برای آن مومنان مخلوق شده اند بعد از آن امام علیه السلام گفت برای استدلال

دیگر پس چیست حال کسی که ترک کند بی عذر نماز یا زکوة یا حج یا روزه را کافر است چنانچه در احادیث
رسول علیه السلام منقول است یا مراد اینست که پس چیست حال کسی که جمیع فرائض را بجا آورد
مثل دعائم الاسلام واجتناب از کبائر دارد از فرائض نشمرد بلکه چنان شمرد که او امر و نواهی مکه بود میشود
کافر بسبب انکار محکمات قرآن **سوم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الایمان
فقال الایمان ان یطاع الله فلا یعصی **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از ایمان
باعث دخول بهشت گفت ایمان آنست که طاعت کرده شود الله تعالی در فرائض پس عصیان
کرده نشود باصرار بر کبائر

باب هیجدهم اصل باب فی ان الایمان مبثوث بجوارح البدن کلها

شرح با در بجوارح بمعنی فی است چنانچه در بعض نسخ بجای آن لام است یعنی این بابیست در بیان
آنکه ایمان باعث دخول جنت مرکب است واجزای آن پراگنده کرده شده است در اعضای بدن
در این باب هشت حدیث است **اول اصل** حدثنا ابو عمرو الزبیری عن ابی عبد الله علیه
السلام قال قلت له ایها العالم اخبرنی ای الاعمال افضل عند الله قال ما لا یقبل الله شیئا
الا به قلت وما هو قال الایمان بالله الذی لا اله الا هو اعلی الاعمال درجة واشرفها منزلة و
اسناها حظا قال قلت الا تخبرنی عن الایمان اقول هو وعمل ام قول بلا عمل فقال الایمان عمل
کله والقول بعض ذلك العمل بفرض من الله بین فی کتابه واضح نوره ثابتة حجته یشهد له
به الکتاب ویدعو الیه **شرح** الایمان مبتدا است اعلی خبر مبتدا است مراد سائل بقول علم
بربوبیت ورسالت وصدق جمیع ما جاء به الرسول است چنانچه بعض آنرا کلام نفسی میشمارند باعث
سوال اینست که سوال سابق از اعمال است واگر ایمان محض قول بایمعنی باشد چنانچه مذهب
مرجیه است یا مرکب از قول بایمعنی وعمل باشد چنانچه مذهب جمعی دیگر است جواب نامربوط میشود چه
علم از مقوله انفعال است نه فعل ومرکب از عمل وغیر عمل غیر عمل است وحاصل جواب اینست که ایمان
مرکب است از اعمال وقولی که جزو ایمان است بمعنی علم نیست بلکه بمعنی گفتار است بزبان پس ایمان
محض عمل است با در بفرض برای سببیت است ومدخول آن سبب علم است چنانچه در مسر استدلال
میباشد الفرض بفتح فا وسکون را وضاد بانقطه مصدر باب ضرب تکلیف بچیزی در قرآن یا وعید بعمله
بر ترک آن وحصه کردن چیزی و هر دو اینجا مناسب است بین مجرور است وواضح وثابتة مجرور ومرفوع
میشوانند بود وضمیر نوره وضمیر حجته راجع بفرض است ضمیر له راجع بالمبتدا است ضمیر به راجع بفرض است ضمیر مستتر
در یدعو راجع بکتاب است ضمیر الیه راجع بفرض است یعنی حکایت کرد ما را ابو عمرو که از اولاد زبیر بن العوام
۲۰۸ است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت گفتم او را ای دانا خبر ده مرا که کدام افعال

او عملی است نزد الله تعالی باعتبار ثواب آخرت گفت اگر قبول نمی کند الله تعالی چیزی را از عبادات را
مگر بسبب گفتم و چیست آن گفت ایمان بالله که هیچ عبادتی نیست مگر جمله بی اعمال است باعتبار
وجوب تر اعمال است باعتبار مکان و تابان تر اعمال است باعتبار ثواب راوی گفت گفتم آگاهی بخش
مرا از ایمان که آیا سخن است آن و عمل است بایمعنی که مرکب است از سخن و عمل یا سخن است بی عمل
جزو آن باشد پس گفت ایمان عمل است همگی و سخن جزو آن عمل است بدلیل ایجابی بعد از جانب الله تعالی
و تکلیف مردم بایمان کرده که آن ایجاب نمایانست در قرآن و ظاهر است روشنی آن ایجاب یا حاجت
برهان آن ایجاب گواهی میدهد برای الله تعالی آن ایجاب قرآن تا هر که مخالفت کند ملزم شود و میخواند
قرآن مردم را بسوی تصدیق بآن ایجاب مراد نیست که علم چون از مقوله انفعال است نه فعل مکلف
نمی تواند بود پس علم نه ایمان است و نه جزو ایمان چه ایمان مکلف بهاست و این اشارت است باینکه
تکلیف بمرکب اگرچه گاهی در ضمن تکلیف بجزو اخیر میباشد با تکلیف بمرکب بر دو قسم است اول تکلیف
اجمالی دوم تکلیف تفصیلی بکل و اجدا از اجزا و آنچه گفتیم در قسم اول مقصود است نه در قسم دوم و سخن
نیز در قسم دوم است چنانچه در تتمه حدیث مذکور میشود اگر گوئی آنچه فرض دل است شاید که مرکب از
علم و اقرار باشد گوئیم این نزاع لفظی است و مقصود اینست که آنچه متعلق بدل است محض علم نیست
چنانچه مرجئه خیال کرده اند و ما را مضایقه در اصطلاح نیست لیکن علم شرط کفر نیست و شرط کفر را جزو
ایمان شمردن ناخوش است | **اصل** قال قلت له جعلت فداك حق فهمت ان
للایمان حالات و درجات و طبقات و منازل فمنه التام المنتهی تمامه و منه الناقص
البین نقصانه و منه الراجح الزائد رجحانه قلت ان الایمان لیتم و ینقص و یزید قال نعم قلت
کیف ذلک قال لان الله تبارک و تعالی فرض الایمان علی جوارح ابن آدم و قسمه علیها و فرقه
فیها فلیس من جوارحه جارحة الا و قد وکلت من الایمان بغیر ما وکلت به اختها
مراد بحالات سه حالت است تمام و نقصان و رجحان و مراد بدرجات مراتب رجحان است چنانچه می آید و مراد
بدرجات الایمان و مراد بطبقات الایمان مراتب نقصان است بمعنی نبودن جزئی از اجزای ایمان بفعل آید و مراد
بتام این است که مشتمل بر جمیع اجزا باشد خواه زیادتیهائی که باعث کمال است با آن نباشد و خواه باشد المنتهی
بصیغه اسم مفعول است و میتواند بود که اسم فاعل باشد یعنی راوی گفت گفتم امام علیه السلام را بیان کن آن
فرض را برای من قربانت شوم تا فهم کنم آن را گفت برای ایمانی که تکلیف کرده الله تعالی مردم را بآن چند حالت
است و چندین مرتبه ترقی است و چندین مرتبه نقصان است و چندین مرتبه تمام است پس از جمله آن ایمانیست
که تمام اجزای او حاصل است و منتهای کمال حصول جمیع اجزای آنست باینمعنی که اصلا رجحان و کمالی دیگر
بآن ضم نشده و از جمله آن ایمان ایمانیست که نقصان دارد در اجزا و ظاهر است از قرآن که آن ناقص

اجزا راست پس ایمان معدوم است چه کل منتفی میشود بانتفاء جزو آن و آن جمله آن ایمان ایمانیست که رجحان دارد در قسم اول و زیادتی آن بر قسم اول باعتبار رجحان است نه باعتبار اجزای ایمان گفتم آیا در ستیکه ایمان هر آینه تام الاجزا میشود و ناقص الاجزا میشود و زائد بر تام الاجزا میشود گفت آری گفتم چون میشود آن مخفی نماند که استبعاد سائل مبنی بر شائبه توهم مذهب مرجیه است که ایمان علم باشد چه علم قابل شدت و ضعف نیست امام علیه السلام گفت برای اینکه الله تبارک و تعالی واجب و لازم کرده ایمان را برای اعضای فرزند آدم و قسمت کرده آنرا بر آن اعضا و متفرق کرده در آن اعضا باین روش که نیست از اعضای فرزند آدم هیچ عضوی مگر بر حالی که واداشته شده از جمله اجزای ایمان بغیر آنچه واداشته شده بآن شریک آن عضوست در جزو بدن بودن مجمل جوابی که بتفصیل مذکور میشود اینست که اگر جمیع اعضا بفرائض قیام نمودند و اکتفا کردند ایمان تام است و اگر چیزے از فرائض بفعل نیاید ایمان ناقص است و اگر جمیع اعضا بفرائض قیام نمودند و بعض اجزا یا جمیع اجزا بزیادتی نیز قیام نمودند مثل نوافل و مثل اجتناب از لمم و صغائر و مکروهات ایمان زائد است **اصل** فمنها قلبه الذی یعقل و یفقه و یفهم و هو امیر بدنه الذی لا ترد الجوارح و لا تصدر الا عن رایه و امره و منها عیناه اللتان یبصر بهما و اذناه اللتان یسمع بهما و یداه اللتان یبطش بهما و رجلاه اللتان یمشی بهما و فرجه الذی الباءة من قبله و لسانه الذی ینطق به و راسه الذی فیه وجهه فلیس من هذه جارحة الا و قد وکلت من الایمان بغیر ما وکلت به اختها بفرض من الله جل و عز ینطق به الکتاب لها و یشهد به علیها **شرح** مراد بعقل اینجا علم بقضایای ضروریه است و مراد بفقه اینجا مرکب از علم بقضایای ضروریه و ترتیب آنهاست بروشی که نتیجه از آنها حاصل شود و مراد بفهم علم بنتیجه است جمله ینطق به الکتاب نعت فرض است ضمیر به در دو جای آخر راجع بفرض است و ضمیر لها و علیها راجع بجارحه است و لام برای انتفاع است و علی برای اضرار است یعنی بیان این آنکه از جمله اعضا دل اوست که بآن میداند قضایای ضروریه را و ترتیب میدهد آنها را و میفهمد ترتیب آنها نتیجه آنها را و آن دل حاکم بدن اوست که شروع در کاری نمی کنند اعضا و فارغ از آن کار نمی شوند مگر از روی مصلحت دید دل و فرمان آن و از جمله اعضا دو چشم اوست که می بیند بآنها و دو گوش اوست که مے شنود بآنها و دو دست اوست که سخت مے گیرد چیزها را بآنها و دو پای اوست که راه میرود بآنها و آلت مردی و زنی اوست که جماع از جانب آن حاصل میشود و زبان اوست که سخن میگوید بآن و سر اوست که در آنست روی او و بیان این آنکه نیست از این اعضا عضوی مگر بر حالی که واداشته باشد از جمله اعضای ایمان بغیر آنچه واداشته شده بآن شریک آن بتعیین و لازم گردانیدنی که از جانب الله جل و عز است گویا مے شود در دنیا و آخرت بآن فرض قرآن برای آن جارحه اگر موافقت بآن فرض کند

صافی شرح اصول کافی

وگواهی میدهد دنیا و آخرت بآن فرض قرآن برای آن جارحه اگر فهمانند آن فرض کند **اصل** ففرض علی القلب غیر ما فرض علی السمع وفرض علی السمع غیر ما فرض علی العینین وفرض علی العینین غیر ما فرض علی اللسان وفرض علی اللسان غیر ما فرض علی الیدین وفرض علی الیدین غیر ما فرض علی الرجلین وفرض علی الرجلین غیر ما فرض علی الفرج وفرض علی الفرج غیر ما فرض علی الوجه **شرح** بیان این حکم واجب ولازم کرد بر قلب غیر آنچه لازم کرد بر آلت شنیدن ولازم کرد بر آلت شنیدن غیر آنچه را که لازم کرد بر زبان ولازم کرد بر زبان غیر آنچه را که لازم کرد بر دو دست ولازم کرد بر دو دست غیر آنچه را که لازم کرد بر دو پا ولازم کرد بر دو پا غیر آنچه را که لازم کرد بر آلت جماع ولازم کرد بر آلت جماع غیر آنچه را که لازم کرد بر روی **اصل** فاما ما فرض علی القلب من الایمان فالاقرار والمعرفة والعقد والرضا والتسلیم بان لا اله الا الله وحده لا شریک له الها واحدا لم یتخذ صاحبة ولا ولدا وان محمدا عبده ورسوله صلوات الله علیه وآله والاقرار بما جاء من عند الله من نبی او کتاب فذلک ما فرض الله علی القلب من الاقرار والمعرفة وهو عمله وهو قول الله عز وجل الا من اکره وقلبه مطمئن بالایمان ولکن من شرح بالکفر صدرا وقال الا بذکر الله تطمئن القلوب وقال الذین آمنوا بافواههم ولم تؤمن قلوبهم وقال وان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله فیغفر لمن یشاء ویعذب من یشاء فذلک ما فرض الله عز وجل علی القلب من الاقرار والمعرفة وهو عمله وهو رأس الایمان **شرح** آن متعلق باقرار است چه معطوفات بر آن از قبیل عطف تفسیری است تا کسی خیال نکند که مراد لفظ است یا مراد علم است الصاحبة مؤنث صاحب بمعنی زن یا شریک در مرتبه وجود چنانچه یهود وفلاسفه میگویند که فاعل یا عقل عاشر است وستاره تاسعه شریک اوست در مرتبه وجود وپس تانیث باعتبار اینست که ستاره مؤنث است الولد فرزند مستعار است یعنی چیزیکه صادر شود از کسی بی اختیار چنانچه یهود وفلاسفه چون قائلند بامتناع تخلف معلول از علت تامه میگویند صدور معلولات از فاعل ما بایجاب است در سوره نحل چنین است من کفر بالله من بعد ایمانه الا من اکره وقلبه مطمئن بالایمان ولکن من شرح بالکفر صدرا فعلیهم غضب من الله از جمله احتمالات این آیه اینست که من کفر مبتدا است الا بمعنی غیر است وصفت من کفر است واز کلام سیبویه ظاهر میشود که شرط نیست در موصوف الا که بمعنی غیر است جمع بودن ونکره بودن حقیقة یا در بالایمان بمعنی فی است چون الا بمعنی غیر است وغیر متضمن معنی لا است لکن در مقابله آن مذکور شده برای استدراک فعلیهم غضب خبر من کفر است در سوره مائده بجای الذین قالوا آمنا است ذکر الله عبادت از امام عالم بجمیع متشابهات قرآن است چنانچه می آید در اول کتاب فضل القرآن که نحن ذکر الله تعالی وموافق اینست آیه سوره زمر ثم تلین جلودهم وقلوبهم الی ذکر الله وبیان شد در شرح حدیث دوازدهم باب اول کتاب العقل یعنی پس بآنچه لازم کرد بر دل از جمله اجزای ایمان پس گردیدن

شناختن وبستن خود بر چیزی وراضی شدن وگردن نهادن است باینکه مستحق عبادتی نیست مگر الله تعالی
بهر حالی که بتنهائی است شریکی نیست او را در حکم معبود بودن است نگرفته برای خود همتائی ونه فرزندی واینکه
محمد بنده او ورسول اوست از پیش خود حکم نمی تواند کرد صلوات الله علیه وآله وگرویدن بهر چه آمده از نزد الله
تعالی از نبی واز کتاب یعنی اینکه هیچ زمانی خالی از شریعت نبی وکتابی که از جانب الله تعالی باشد نبوده
ونخواهد بود پس آنچه مذکور شد چیزیست که لازم کرده الله تعالی بر دل که آن گرویدن وشناختن است و
آن عمل دل است وآن مضمون قول الله تعالی است در سوره نحل هر که کافر شود بالله تعالی وغیر کسی باشد
که مجبور شده باشد بسبب تقیه ودل او ساکن وبرقرار باشد در ایمانی که پیشتر داشت یعنی جزئی از ایمان
که فرض دل است ولیکن کسی باشد که فراخ کرده باشد بکفر سینه را پس بر ایشانست غضبی از جانب
الله تعالی وگفت در سوره رعد آگاه باشید بوسیله امام عالم بجمیع متشابهات قرآن ولیس ساکن میشود
دلها در گرویدن بربوبیت رب العالمین اشارت باینست که جمعی که پیروی ائمه ضلالت خواهند
کرد دلهای ایشان مطمئن بگرویدن بربوبیت رب العالمین نمی شود وگفت در سوره مائده آن جماعت
که گفتند مومن شدیم بدهنهای خود ومومن نشده دلهای ایشان باینمعنی که آن جزء را از ایمان را که فرض
دل است نکردند وگفت در سوره بقره اگر اظهار کنید آنرا که در دلهای شماست مثل کفر ومثل
قصد معصیت یا اخفا کنید آنرا محاسبه میکند با شما الله تعالی در قیامت پس بخشاید گناه دل را برای هر که
میخواهد وعذاب میکند هر که را که میخواهد پس آنچه مذکور شد چیزیست که فرض کرده الله عز وجل بر دل
که گرویدن وشناختن باشد وآن عمل دلست وآن سر ایمان است باینمعنی که اول فرائض الهی آن عمل است

اصل وفرض الله علی اللسان القول والتعبیر عن القلب بما عقد علیه واقر به قال الله
عز وجل وقولوا للناس حسنا قال قولوا آمنا بالله وما انزل الینا وما انزل الیکم والهنا
والهکم واحد ونحن له مسلمون فهذا ما فرض الله تعالی علی اللسان وهو عمله **شرح**
در سوره عنکبوت بجای آمنا بالله وما انزل چنین است آمنا بالذی انزل ودر سوره بقره هست اما تتمه موافق نیست
یعنی وواجب ولازم کرد الله تعالی بر زبان سخن را وترجمان شدن از جانب دل بآنچه نسبت دل خود را بآن و
گرویده بآن گفت الله عز وجل در سوره بقره وگویند مردم را نیکی یعنی نصیحت در مقام امر بمعروف ونهی از منکر و
گفت گویند اهل کتاب را گرویدیم بالله تعالی وآنچه نازل ساخت بسوی ما وآنچه نازل ساخت بسوی شما
ومستحق عبادت ما ومستحق عبادت شما یکی است وما برای او گردن نهادگانیم پس این چیزیست که فرض کرده
الله تعالی بر زبان وآن عمل زبان است **اصل** وفرض علی السمع ان یتنزه عن الاستماع الی ما حرم الله
وان یعرض عما لا یحل مما نهی الله عز وجل عنه والاصغاء الی ما اسخط الله عز وجل فی ذلک وقد
نزل علیکم فی الکتاب ان اذا سمعتم آیات الله یکفر بها ویستهزء بها فلا تقعدوا معهم حتی یخوضوا

صافی شرح اصول کافی

فی حدیث غیره ثم استثنی الله عزوجل موضع النسیان فقال واما ینسینک الشیطان فلا تقعد بعد الذکری مع القوم الظالمین وقال فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین هداهم الله واولئک هم اولوا الالباب وقال عزوجل قد افلح المومنون الذین هم فی صلوتهم خاشعون والذین هم عن اللغو معرضون والذین هم للزکوة فاعلون وقال اذا سمعوا اللغو اعرضوا عنه وقال واذا مروا باللغو مروا کراما فهذا ما فرض الله علی السمع من الایمان ان لا یصغی الی ما لا یحل له وهو عمله وهو من الایمان

شرح الاصغا مجرور ومعطوف بر ادرما ست فا در فقال فی ذلک برای تعقیب است وماقبل فا اشارت است بتفسیر آیت سورهٔ انعام واذا رایت الذین یخوضون فی آیاتنا فاعرض عنهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره واما ینسینک الشیطان فلا تقعد بعد الذکری مع القوم الظالمین بیانش اینکه مراد به فاعرض عنهم این است که فاعرض عن الاصغا الی خوضهم پس در صورت قعود با ایشان جایز است وجلوس با ایشان جایز نیست بنابر اینکه فرق میان قعود وجلوس اینست که قعود نشستن است خواه با گوش انداختن بسخن کسی باشد وخواه نه وجلوس نشستن با معاشرت وگوش انداختن بسخن کسی است وحتی برای انتهای غایت جواز قعود است وما بعد حتی خارج است از حکم ما قبل باین معنی که بعد از خوض در حدیثی که غیر آنست قعود با ایشان نیز جایز نیست ومراد غیر ضد است مثل قول الله تعالی در سوره توبه ویستبدل قوما غیرکم وضمیر غیره راجع بمصدر یخوضون فی آیاتنا است ومراد بحدیث غیره ائمه اهل البیت است که ضد خوض در آیات الهی است چنانچه ظاهر میشود در حدیث دوازدهم باب صد وشصت وسوم که باب مجالسة اهل المعاصی است وما بعد فا برای بیان این است که آیه سوره نسا برای بیان اینست که مراد بخوض در آیات که در سوره انعام مذکور است انکار آنها واستهزا بآنها است پس فی در فی ذلک برای سببیت است ومشار الیه ذلک ما حرم الله وما سخط الله است که هر کدام عبارت از خوض در آیات الهی است وقد نزل علیکم فی الکتاب اشارت بآیه سورهٔ انعام است که مذکور شد وان مفسره وبعضی میگویند مخففه از مثقله است ومراد بآیات الله محکماتی است که در آنها نهی از اختلاف وخود رائی وپیروی ظن ودلالت بر وجوب امام مفترض الطاعة عالم بجمیع احکام الهی در هر زمانی میکند جمله یکفر بها حال از آیات الله است ضمیر معهم راجع باهل کفر واستهزا است که مفهوم میشود از کلام سابق حتی اینجا برای انتهای غایت نهی نیست بلکه برای انتهای غایت منهی عنه است ثم استثنی عطف بر فرض علی السمع است وثم برای تعجب است واشارت است باینکه این مانند استثنای منقطع است وبرای مبالغه در نهی وعموم آنست زیرا که در صورت نسیان تکلیف ساقط است چنانچه می آید در باب دویست و هشتم فا در فقال اینجا برای بیان است وقال عطف بر فقال فی ذلک است ومقصود بیان فرضی دیگر است وآن گوش نهادن بسخن راسخان در علم است در تفسیر متشابهات قرآن ومتشابه آن ومراد بالصلوة پیروی راسخان در علم است چنانچه گذشت در کتاب الحجه در حدیث سی وششم باب صد وهفتم که باب فیه نکت ونتف

من التنزیل فی الولایة است و مراد بلغو سخن غیر راسخان در علم است در تفسیر متشابهات و مانند آن و مراد
بزکوة نصیحت مردم است در امر به پیروی راسخان در علم و نهی از گوش انداختن بسخن غیر ایشان و
میتواند بود که و قال عطف بر فرض علی السمع باشد و مقصود بیان این باشد که مستحبات و مستحسنات نیز متعلق بسمع
شده و آنها سوای آن فرض است که مذکور شد و بنا بر این صلوة بمعنی نماز و لغو بمعنی مطلق سخن هرزه و زکوة بمعنی حصه
مال میتواند بود عباد سے باثبات یا موافق قرائت ابو عمر و است بروایت سوسی که در حالت وصل بفتح یا
خوانده و در حالت وقف باسکان یا خوانده و باقی باسقاط یا و اکتفا بکسره میخوانند مشار الیه فهذا مضمون ذوفرض
علی السمع تا کرا ما اسخط الله عز و جل است من در من الایمان برای تبعیض است ان لا بمعنی عطف بیان
هذا است تکرار من الایمان برای تاکید است یعنی و واجب و لازم کرد در سوره انعام بر آلت
شنیدن این را که خود نگاه دارد از گوش انداختن بسوی آنچه حرام کرده الله تعالی و این را که اعراض کند
از آنچه حلال نیست او را بهیچ وجه از وجوه از جمله چیزی که نهی کرده الله عز و جل از آن و اعراض کند از گوش
انداختن بسوی آنچه بغضب می آرد الله عز و جل را پس گفت برای بیان آن در سوره نسا در مذمت
جمعی که با کافران دوستی میکنند برای طلب عزت دنیا و تحقیق نازل ساخت الله تعالی بر شما در کتاب
خود در سوره انعام اینکه وقتی که شنیدید آیات محکمات کتاب الهی را بر حالی که انکار کرده میشود مضمون آنها
و استهزا کرده میشود بآنها بتاویل ناموجه و تخصیص نامعقول چنانچه متعارف علمای اهل ضلالت است
پس محض قعود مکنید با ایشان تا بجدی که انکار و استهزا کنند بحدیث ائمه معصومین از اهل البیت ع
که مصداق آن انکار و استهزا آیات الهی ست عجب آنکه استثنا کرد الله عز و جل در سوره انعام جاے
فراموشی را باین روش که گفت و اگر اینکه فراموش کار حکم الهی کند البته ترا شیطان پس منشین بعد
از یاد آوردن با جماعت ظالمان و گفت در سوره زمر پس مژده بندگان مرا که گوش می اندازند
باین قرآن باینمعنی که حرص در شنیدن آیات قرآن دارند پس پیش میدارند بهترین آنرا که آن بعض محکمات قرآن
است ایشانند آن جماعت که هدایت کرده ایشان را الله تعالی و ایشانند پس آن خردمندان که پیش از این
آیت مذکور اند در سوره زمر بیان این شد در شرح حدیث دوازدهم باب اول کتاب العقل و گفت
خدای عز و جل در سوره مومنون تحقیق بمطلب رسیدند مومنانی که ایشان در صلوة خود فروتنی کنندگانند
و جمعی اند که ایشان زکوة را بعمل آورندگانند و گفت در سوره قصص و وقتی که شنیدند سخن هرزه را اعراض
کردند از آن و گفت در سوره فرقان و وقتی که گذشتند بسخن هرزه گذشتند بر حالی که نا آلودگانند بگوش
انداختن بآن پس این چیزیست که فرض کرده الله تعالی بر آلت شنیدن از جمله اجزای ایمان اینکه گوش
نیندازد بسوی آنچه حلال او را آنچه مذکور شد اصل و فرض علی البصر ان لا ینظر الی ما حرم
الله علیه و ان یعرض عما نهی الله عنه مما لا یحل له و هو عمله و هو من الایمان فقال تبارک و تعالی قل

صافی شرح اصول کافی

مومنین یغضوا من ابصارهم ویحفظوا فروجهم فنهاهم عن ان ینظروا الی عوراتهم وان ینظر المرء
الی فرج اخیه ویحفظ فرجه ان ینظر الیه وقال وقل للمومنات یغضضن من ابصارهن ویحفظن
فروجهن من ان ینظر احداهن الی فرج اختها وتحفظ فرجها من ان ینظر الیها وقال کل شیء
فی القرآن من حفظ الفرج فهو من الزنا الا هذه الایة فانها من النظر ثم نظم ما فرض علی القلب
واللسان والسمع والبصر فی آیة اخری فقال وما کنتم تستترون ان یشهد علیکم سمعکم و
لا ابصارکم ولا جلودکم یعنی بالجلود الفروج والافخاذ وقال ولا تقف ما لیس لک به علم ان السمع و
البصر والفواد کل اولئک کان عنه مسئولا فهذا ما فرض الله علی العینین من غض البصر عما
حرم الله وهو عملهما وهو من الایمان شرح مفعول قل محذوف است بتقدیر قل اتعلم سے
ابوعبیده یغضوا جواب امر است مفعول قول نیست ومذهب فراء آنست که یغضوا مفعول قول
است وبتقدیر لیغضوا است وبراین مذهب تغلیب حال وقوع امر بر حال وقوع مامور به شده الا
میگفت غضوا من ابصارکم العورة آنچه پوشانیدنی باشد ومراد اینجا زن بیگانه است اخیه بفتح همزه و
کسر خا وسکون یای دو نقطه در پائین است والتفاء بذکر آن برای آنست که حکم فرج اخت ودیگران نیز
معلوم میشود بطریق اولی ویحفظ بصیغه مضارع معلوم غائب مرفوع است ولیکن که بصورت خبر
مستعمل شده وینظر بصیغه غائب معلوم است وضمیر مستتر راجع باخیه است من ان ینظر متعلق بیحفظ است
اختها بضم همزه وسکون خا وتای دو نقطه در بالا است والتفاء بذکر آن برای آنست که حکم فرج ام ودیگران
نیز معلوم میشود بطریق اولی وتحفظ بصیغه مضارع معلوم غائبه امر بصورت خبر است تنظر بصیغه غائب
معلوم است وضمیر مستتر راجع باختها ست تانیث ضمیر که راجع بفرج است باعتبار مضاف الیه است
ثم در ثم برای تراخی مرتبه است چه ما قبل آن از سوره مدنیه است وما بعد آن دو آیت از دو سوره مکیه
است واول آن دو آیه متعلق بمشرکانیست که بپیروی فتوای ائمه ضلالت کردند که شرک است وآنها
حرامهای متعلق بجوارح را حلال شمردند پس آن افعال جوارح شرک است محض کبیره نیست الاستتار
پرده برخود پوشانیدن بترک گفتگوی چیزی از اعمال خود در مجالس ان یشهد بتقدیر من ان یشهد است
وظرف متعلق بتستترون است بتضمین معنی خوف پس لفظ تستترون اشارت بفرض دل وفرض زبان
است بیان آیت ولا تقف شده در شرح حدیث اول باب هفدهم یعنی وواجب ولازم کرد بر چشم این را
که نگاه کنند بسوی آنچه حرام کرد الله تعالی از آن واین را که اعراض کنند از آنچه نهی بجد کرد الله تعالی از آن از جمله
چیزهای که حلال نیست او را وآن عمل چشم است وآن از جمله اجزای ایمان است بیان این آنکه گفت
تبارک وتعالی در سوره نور بگو برای مومنان وعید مر آنچنم پوشانند بعض چشمهای خود را باین معنی که
ترک کنند بعض چشم زدنهای خود را ونگاهدارند فرجهای خود را از نگاه دیگران بیان این آنکه نهی بجد کرد

ايشان را از اينكه نگاه كنند بسوى زنان بيگانهٔ ايشان و از اينكه نگاه كند مرد بسوى فرج برادرش و ميبايد
كه حفظ كند فرج خود را از اينكه نظر كند برادرش بسوى آن و گفت در سورهٔ نور و بگو براى زنان مؤمنه
وعيد مرا بجنبنم تا پوشانند بعض چشم زدنهاى خود را و نگاهدارند فرجهاى خود را از ديگران مراد پوشانيدن
چشم است از اينكه نگاه كند يكى از زنان بسوى فرج خواهرش ولى بايد كه نگاه دارد فرج خود را از اينكه
نگاه كند خواهرش بسوى آن و امام عليه السلام گفت هر آيتى كه در قرآن است از جمله امر نگاهداشتن
از زناست مگر اين آيه چه آن نگاهداشتن از نگاه ديگران است با وجود در رشته كشيده الله تعالى آنچه كه
واجب و لازم كرده بر دل و زبان و آلت شنيدن و چشم در آيتى ديگر بيان اين آنكه گفته در سورهٔ حم
فصلت و نبوديد كه ساكت زبان و ترسان باشيد از اينكه گواهى دهد بر شما آلت شنيدن شما و نه
چشمهاى شما و نه پوستهاى شما مراد اينست كه فتواهاى را كه از روى تصديق دل شما بائمهٔ ضلالت
بود بزبان مى آورديد در مجالس با كمال شوق باجتهاد و بنا بر آن تجويز ميكرديد جراحهاى را كه متعلق
بسمع و بصر و جلد است و عمل مى آورديد آنها را و آن عملها درين هنگام شرك است امام گفت مراد بجلود
فرجها و رانهاست كه از مردو زنان در وقت جماع حرام با هم ملاقات كرده اند بفتواى اهل ضلالت و گفت در
سورهٔ بنى اسرائيل كه صاحب صنعت علم قيافه مباش بگفتگو در آن باب مادامى كه نيست ترا السبب آن
صنعت علمى بنتيجهٔ آن بدرستى كه آلت شنيدن و چشم و دل مجموع آنها در شرائع اولو العزم سابق بوده از قطعيات
شده باين معنى كه هر يك معذب بوده بر كبيره كه نسبت بآن وارد و در آن صنعت كه مذكور شد چنانچه مى آيد در
حديث دوم اين باب و در مدينه عود خواهد كرد پس اينست آنچه واجب و لازم كرده الله تعالى بر دو چشم كه پوشانيدن
چشم باشد از آنچه حرام كرده الله تعالى و آن عمل دو چشم است و آن از جملهٔ اجزاى ايمان است **اصل**
و فرض على اليدين ان لا يبطش بهما الى ما حرم الله و ان يبطش بهما الى ما امر الله عز و جل و فرض
عليهما من الصدقة و صلة الرحم و الجهاد فى سبيل الله و الطهور للصلوة فقال يا ايها الذين
امنوا اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم و ايديكم الى المرافق و امسحوا برؤسكم و ارجلكم
الى الكعبين و قال فاذا لقيتم الذين كفروا فضرب الرقاب حتى اذا اثخنتموهم فشدوا الوثاق فاما
منا بعد و اما فداء حتى تضع الحرب اوزارها فهذا ما فرض الله على اليدين لان الضرب من علاجهما
شرح يبطش بصيغهٔ مضارع مجهول باب نصر و ضرب است البطش جنبانيدن دست با دعا براى آلتست
و بهما نائب فاعل است المرافق ظرف مستقر است و حال است از ايديكم بتقدير منتهية الى المرافق ليس بجاى
آن من المرافق نيز ميتوان گفت چنانچه مى آيد در كتاب الطهارة در حديث پنجم باب بيديهم كه باب حد الوجه
الذى يغسل و الذراعين و كيف الغسل است و در شرح آن تفصيل ميكنيم كه ممكن نيست تواند بود كه ظرف لغو و
متعلق باغسلوا باشد و مجمل اينكه ادخال باء در ممسوح و ترك آن در مغسول دلالت ميكند بر اينكه

صافى شرح اصول كافى

مغسول جمیع وجه و دو دست و ممسوح بعض پاهای و دو پا ست بغسل مجموع و منکر بنفسه و منتهی
شود برفق و حال آنکه الی اگر ظرف لغو و متعلق بفعلی شود که ممنوع داشته باشد لازم است آن فعل نسبت بمفعول
منکر شود و منتهی شود بمدخول الی چنانچه ابن هشام که از علماء نحو است در باب پنجم کتاب مغنی اللبیب
نقل کرده و تصحیح آن کرده و ذکر مرافق بعنوان جمع و کعبین بعنوان تثنیه افاده این میکند که در هر دستی یک
مرفق است و در هر پای دو کعب است و چون اصل کعب در لغت عرب بمعنی برآمده است پس مراد
بکعبین دو برآمدگی است که در بالای پاست که در مفصل ساق و قدم میباشد در آدمی و گوسفند و گاو و
شتر و بانچه از گوسفند است قمار بازی میکنند یا مراد دو قاپ پاست که برآمده است در دو پهلوی پا و بیان
این می آید در کتاب الطهارة در شرح حدیث پنجم باب هفدهم که باب صفة الوضوء است ضرب مفعول فعل
محذوف است بتقدیر فالزموا ضرب یعنی پس لازم شمرید و مضاف الیه آن محذوف است بتقدیر بعد ضرب
الرقاب تا اشارت باشد بوجوب ضرب رقاب قبل از انقضای حرب و اشارت باشد بتخییر میان ضرب
رقاب و من و فدا بعد از انقضای حرب حتی برای تعلیل است یعنی و واجب و لازم کرده بر دو دست این
را که جنبانیده نشوند بسوی آنچه حرام کرده الله تعالی و این را که جنبانیده شوند بسوی آنچه امر کرده الله عز و جل
و واجب و لازم کرد بر آنها از جمله صدقه و پیوند خویش و جهاد در راه الله تعالی و وضو برای نمازها بیان
این آنکه گفت در سوره مائده ای جمعی که مومن شده اید وقتی که برخیزید بسوی نماز پس بشوئید مجموع روهای
خود را و مجموع دستهای خود را در حالی که آن دستها منتهی است بسوی آرنجها و مسح کنید بعض
سرهای خود را و بعض پاهای خود را تا دو برآمدگی و گفت در سوره محمد صلی الله علیه و آله پس وقتی که برخورید
در معرکه جنگ جمعی را که کافر شدند پس ملازم باشید زدن گردنهای ایشان را تا وقتی که شکست دادید
ایشان را و اسیر کردید پس محکم ببندید بند را که نتوانند گریخت پس یا ملازم باشید بخشایش را بعد از زدن گردنها
یا فدا کردن ایشان را با سیران مسلمانان و مال هر کدام که مصلحت دانید تا واگذارند آلات جنگ خود را
بانمعنی که مغلوب بالکلیه شوند و دیگر آرزوی جنگ نداشته باشند اصل و فرض علی الرجلین ان لا یمشی
بهما الی شیء من معاصی الله و فرض علیهما المشی الی ما یرضی الله عز و جل فقال و لا تمش فی الارض
مرحا انك لن تخرق الارض و لن تبلغ الجبال طولا و قال واقصد فی مشیك واغضض من صوتك ان
انکر الاصوات لصوت الحمیر و قال فیما شهدت الایدی و الارجل علی انفسهما و علی اربابهما
من تضییعهما لما امر الله عز و جل و فرضه علیهما الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیهم و تشهد ارجلهم
بما کانوا یکسبون فهذا ایضا مما فرض الله علی الیدین و علی الرجلین و هو عملهما من الایمان شرح فرض
بصیغه مجهول است و باء بهما برای آلت است و ظرف نائب فاعل است یعنی و واجب و لازم کرده شد بر دو پا که
حرکت داده نشوند بسوی چیزی از معصیتهای الله تعالی و واجب و لازم کرده شد بر آنها رفتن را بسوی آنچه راضی کند الله عز و جل را

واز غضب باز دار و بیان این آنکه گفت در سوره بنی اسرائیل ومرو در زمین از روی تکبر و بدمستی که تو نخواهی شگافت زمین را و نخواهی رسید بکوهها باعتبار بلندی وگفت در سوره لقمان ومیانه گزین باش در رفتار خود وبپوشان بعض آواز خود را بدرستی که ناخوش تر آوازها هر آینه آواز خران است که چند آنکه زور شان میرسد آواز شان بلند است وگفت در آنچه شهادت دادند در روز قیامت دستها و پاها بر خود شان و بر صاحبان شان بسبب ضائع گذاشتن آنها آنکه امر کرد الله عز وجل بآن و فرض کرد آنرا بر آنها در سوره یس امروز مهر می نهیم بر دهنهای ایشان و سخن مے گوید با ما دستهای ایشان و گواهی مے دهد پاهای ایشان بآنچه میکردند تشبیه دستها بمدعیان شده و تشبیه پاها بگواهان بر طبق دعوای دیگر شده چنانچه گوید کسی نزد حاکم که فلانکس بر من چنین ظلمی کرده و دیگرے که حاضر باشد گوید که این مدعی راست می گوید چه آنکس نیز بر من ظلمی کرده پس این نیز که بیان احوال قیامت است از جمله چیزهائی که فرض کرده الله تعالے بر دو دست و بر دو پا بمعنی که برای بیان آن فرض است در دنیا و آن فرض عمل آن دو است و آن از جمله اجزای ایمان است **اصل** وفرض على الوجه السجود له بالليل والنهار في مواقيت الصلوة فقال يا ايها الذين آمنوا اركعوا واسجدوا واعبدوا ربكم وافعلوا الخير لعلكم تفلحون وهذه فريضة جامعة على الوجه واليدين والرجلين وقال في موضع آخر وان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا **شرح** ما يتعلق بفريضة است موضع آخر عبارت است از سوره جن و این اشارت است باینکه مراد بمساجد اعضای سجده است موافق آنچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث هفتم باب سیم از باب افتتاح الصلوة است و این منافات ندارد با تفسیری که گذشت در حدیث شصت و پنجم باب صد و نهم کتاب الحجة که مراد بمساجد اوصیا علیهم السلام است زیرا که معانی قرآن بسیار است یعنی و واجب و لازم کرد بر رو سجده را برای الله تعالی در شب و روز در اوقات نماز و بیان این آنکه گفت در سوره حج ای جمعی که مومن شده اند رکوع کنید و سجده کنید و عبادت کنید صاحب کل اختیار خود را و بجا آورید بهتر را تا شاید که شما بمطلب خود رسیده باشید و این واجب و لازم کرده شده ایست که جمع کننده فرائض است بر رو و دو دست و دو پا چه سجودی همه آنها صحیح نیست وگفته در سوره جن و اینکه آلات سجده برای الله تعالی است پس مخوانید با الله تعالی هیچ یک را **اصل** وقال فيما فرض على الجوارح من الطهور والصلوة بها وذلك ان الله عز وجل لما صرف نبيه صلى الله عليه وآله الى الكعبة عن بيت المقدس فانزل الله عز وجل وما كان الله ليضيع ايمانكم ان الله بالناس لرؤف رحيم فسمى الصلوة ايمانا **شرح** مفعول قال محذوف است و دلالت بر آن میکند فنزل تا آخر و ذکر فا در جواب لما از تصرف کاتبان است یعنی وگفت الله تعالی سخنی در آنچه فرض کرده بر اعضا که طهارت و نماز بآن باشد و بیان این آنکه الله عز وجل چون گردانید نبی خود را صلی الله علیه وآله بسوے کعبه از بیت المقدس

نازل ساخت الله عز وجل در سوره بقره و نبود الله تعالی برای اینکه ضایع کند یعنی که محال است که ضایع کند ایمان شما را بدرستی که الله تعالی بمردم هر آئینه مشفق و مهربان است پس نامید نماز را ایمان از قبیل تسمیه مصداق و معیار چیزی باسم آنچیز زیرا که حقیقت نماز مشتمل است بر تصدیق بامامت امام مفترض الطاعة عالم بجمیع احکام الهی در هر زمان خواه رسول و خواه وصی و لهذا در این شریعت خاتمه آن درود بر محمد و آل محمد و سلام بر ایشان است و توضیح این شد در کتاب الحجة در حدیث سی و هشتم باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایة و می آید در اول کتاب فضل القرآن که فمن یعرف الصلوة فقد ادی حقها **اصل** فمن لقی الله عز وجل حافظاً لجوارحه موفیاً کل جارحة من جوارحه ما فرض الله عز وجل علیها لقی الله عز وجل مستکملاً لایمانه وهو من اهل الجنة ومن خان فی شیء منها او تعدی مما امر الله عز وجل فیها لقی الله عز وجل ناقص الایمان **شرح** پس هر که برخورد در وقت مرگ و قیامت الله عز وجل را بر حالی که نگاهدار باشد اعضای خود را از اصرار بر کبائر گناهان بی توبه و تمام دهنده باشد هر عضوی از اعضای خود را آنچه واجب و لازم کرده الله عز وجل را بر حالی که تمام کننده باشد ایمان خود را و او از اهل بهشت است و هر که خیانت کند در چیزی از اعضا بارتکاب کبیره بی توبه یا درگذرد آن عضو از حدی که امر آن کرده الله عز وجل در آن اعضا مثل نماز برخورده الله تعالی را بی بعض اجزای ایمان و کل منتفی میشود بجزء **اصل** قلت قد فهمت نقصان الایمان وتمامه فمن این جاءت زیادته فقال قول الله عز وجل واذا ما انزلت سورة فمنهم من یقول ایکم زادته هذه ایماناً فاما الذین آمنوا فزادتهم ایماناً وهم یستبشرون واما الذین فی قلوبهم مرض فزادتهم رجساً الی رجسهم وقال نحن نقص علیک نبأهم بالحق انهم فتیة آمنوا بربهم وزدناهم هدی **شرح** گفتم پس تحقیق فهمیدم کمی بعض اجزای ایمان را و تمام اجزا بودن ایمان را پس از کجا آمد زیاد شدن ایمان پس گفت از قول الله عز وجل در سوره توبه و چون نازل کرده شود سوره پس از جمله منافقان است اینکه میگوید کدام شما زیاد کرد او را این سوره باعتبار ایمان پس اما جمعی که مومن شدند پس زیاد کرد سوره ایشان را باعتبار ایمان و ایشان خوشحالی میکنند بنزول سوره و اما جمعی که در دل ایشان مرض نفاق است پس زیاد کرد سوره ایشان را باعتبار نجاست نفاقی که منضم شود بنجاست نفاق ایشان و گفت در سوره کهف ما میخوانیم بر تو حکایت اصحاب الکهف بحق بدرستی که ایشان جوانانی بودند که گرویدند بصاحب کل اختیار خود و زیاد کردیم ایشان را باعتبار ایمان **اصل** ولو کان کله واحداً لا زیادة فیه ولا نقصان لم یکن لاحد منهم فضل علی الآخر ولاستوت النعم فیه ولاستوی الناس وبطل التفضیل ولکن بتمام الایمان دخل المؤمنون الجنة وبالزیادة فی الایمان تفاضل المؤمنون بالدرجات عند الله وبالنقصان دخل المفرطون النار **شرح** و اگر میبود جمیع افراد ایمان یکی باین روش که نباشد زیادتی در ایمان و نه کمی کمی بود برای

هیچیک از مکلفان رجحانی بر دیگری و هرآئینه برابر میشد توفیقهای الهی در ایمان و هرآئینه برابر می شدند مردم در خوبی و بدی و برطرف میشد ترجیح بعضی بر بعضی ولیکن بتمام شدن ایمان داخل شدند در بهشت و بزیاد بودن در ایمان رجحانی بریکدیگر یافتند مومنان بمراتب عالی نزد الله تعالی و بکمی بعض اجزای ایمان داخل شدند اهل تقصیر در آتش جهنم **دوم اصل** قال لی ابو عبد الله علیه السلام ان السمع والبصر والفواد کل اولئک کان عنه مسئولا قال یسال السمع عما سمع والبصر عما نظر الیه والفواد عما عقد علیه **شرح** گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام از سوره بنی اسرائیل بدرستی که آلت شنیدن چشم و دل جمیع آنها بوده در شرائع اولوالعزم سابق از صاحب صنعت علم قیافه بودن که باعث بآنچه حکم بسبب آن میکنند نمی شود پرسیده شده امام گفت برای بیان این که هریکی از آلات سه چیزی پرسیده میشود از اجزای صنعت علم قیافه پرسیده میشود آلت شنیدن از آنچه شنید از استاد خود در وقت تعلم علم قیافه یا شنید از طفلی که حکم در نسب او میکند باستنباط از او و پرسیده میشود چشم از آنچه نگاه کرد بسوی آن مثل صورت طفلی که حکم در نسب او میکند باستنباط از صورت او و پرسیده میشود دل از آنچه بستگی بهم رسانیده بر آن مثل بکار آمدنی بودن مسائل علم قیافه بیان این آیت شد بتفصیل در شرح حدیث اول باب هفدهم **سوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالته عن الایمان فقال شهادة ان لا اله الا الله والاقرار بما جاء من عند الله وما استقر فی القلوب والتصدیق بذلک قال قلت الشهادة الیست عملا قال بلی قلت العمل من الایمان قال نعم الایمان لا یکون الا بعمل والعمل منه ولا یثبت الایمان الا بعمل **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از ایمانی که باعث دخول بهشت است پس گفت گواهی زبان که مستحق عبادتی نیست مگر الله تعالی و قرار دادن خاطر خود بآنچه آمده از جانب الله تعالی باتیان بفرائض و اجتناب از کبائر مگر مثل لمم چنانچه می آید در باب اللمم و آنچه مستحکم شده در باطن دلها که گرویدنست بآنچه مذکور شد توضیح این شد در حدیث پنجم باب پانزدهم راوی گفت گفتم گواهی زبان آیا نیست فعلی از افعال جوارح گفت بلی گفتم آیا فعل جوارح غیر دل جزء ایمان است که باعث بهشت است امام گفت آری ایمان باعث نمیباشد مگر بعمل جوارح و عمل جوارح جزء ایمانی است که باعث بهشت است مراد اینست که آن محض دل که بسیط است نیست بلکه مرکب است از اعمال جمیع اعضا و ثابت نمی شود ایمانی که متعلق بدل است مگر بعمل جوارح مراد اینست که نزاع در اینکه عمل جوارح غیر دل جزء ایمان باعث بهشت است یا نه مانند نزاع لفظ است زیرا که آنچه متعلق بدل است و باعث بهشت است علم بصدق رسول که قابل زیاده و نقصان نمی باشد نیست چه آن از مقوله انفعال است و تکلیف متعلق بآن نمی شود بلکه گرویدن و طوع دل است که قابل زیاده و نقصان است و ثبوت آن و تفاوت آن بعمل جوارح و تفاوت آنها محال است پس بهتر اینست

مطابق شرح اصول کافی

که جزء مستعمل فیه یا موضوع له لفظ ایمان کنیم عمل جوارح است یعنی اتیان بفرائض گرچه غیر اجتناب از مانند لمم و اجتناب از صغائر با ابا و ارتکاب جنانکه مذکور شد در حدیث دوم باب الکفر تا مذهب حق مشتبه نشود بمذهب مرجیه ایمان را محض علم بصدق رسول یا جاری مجرای محض علم میشمارند و لفظ تصدیق و اقرار و اذعان و امثال آنها را بر آن علم اطلاق میکنند و لهذا مشتبه شده بفخر رازی و امثال او چنانچه گفته در محصل مسئلة الایمان عندنا لا یزید ولا ینقص لانه لما کان اسما لتصدیق الرسول فی کل ما علم بالضرورة مجیئه به وهذا لا یقبل التفاوت فمسمی الایمان لا یقبل الزیادة والنقصان وعند المعتزلة لما کان اسما لاداء العبادات کان قابلا لهما وعند السلف لما کان اسما للاقرار والاعتقاد والعمل فکذلک والبحث لفظی ولکل واحد من الفرق نصوص والتوفیق ان یقال الاعمال من ثمرات التصدیق فما دل علی ان الایمان لا یقبل الزیادة والنقصان کان مصروفا الی اصل الایمان وما دل علی کونه قابلا لهما فهو مصروف الی الایمان الکامل **چهارم**

اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له ما الاسلام فقال دین الله اسمه الاسلام وهو دین الله قبل ان تکونوا حیث کنتم وبعد ان تکونوا فمن اقر بدین الله فهو مسلم ومن عمل بما امر الله عز وجل به فهو مؤمن **شرح** اسلام بمعنی نفی شریک است از الله تعالی بظاهر دل و آن بر دو مرتبه است اول آنچه بی موافقت باطن دل است و آن خون و مال محفوظ میماند و آن مرتبه را اعراب نیز داشته اند چنانچه گفته در سوره حجرات قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا و بیان شد در باب چهاردهم آن مرتبه حاصل میشود بدین الله یعنی عبادت الله تعالی بصلوة و زکوة و حج و صوم که مذکور شد در حدیث سوم باب دوازدهم دوم آنچه با موافقت باطن دل است و این مرتبه حاصل نمی شود مگر بجمع میان دین الله و ولایت که مذکور شد در حدیث سوم باب دوازدهم و زیاد کردن اسمه برای اشارت باین است که اشتراک اسلام میان مرتبه اول و دوم تشبیه باشتراک لفظی است چه مرتبه اول باعث ثواب در عملی از اعمال صاحبش نیست و دوم باعث ثوابیست و ضمیرها ما در بما امر موصول است و برای عموم است پس مراد جمیع چیزهاست که مذکور شد امر بصیغه ماضی معلوم باب نصر است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت گفتم او را چیست اسلام پس گفت دین الله تعالی نام آن اسلام است و آن اسلام دین الله تعالی است پیش از بودن شما که آنجا شدید و بعد از بودن شما آنجا باینمعنی که عبادتی است که قدر مشترک است میان عبادتی که اعتقاد بوجود امام مفترض الطاعة در هر زمان خواه رسول و خواه وصی رسول داخل آن نشده و میان عبادتی که آن اعتقاد داخل آن شده پس هر که اقرار کند باین دین قدر مشترک پس او مسلم است و هر که عمل کند بجمیع آنچه امر کرده الله عز و جل بآن پس او مؤمن است **پنجم**

اصل کنت عند ابی جعفر علیه السلام فقال له سلام ان خیثمة بن ابی خیثمة یحدثنا عنک انه سالک عن الاسلام فقلت ان الاسلام من استقبل قبلتنا وشهد شهادتنا ونسک نسکنا و

ولینا وعادی عدونا فهو مسلم فقال صدق خیثمة قلت وسالته عن الایمان فقلت الایمان بالله والتصدیق بکتاب الله تعالی وان لا یعصی الله فقال صدق خیثمة **شرح** سلام مرویست از اصحاب امام محمد باقر علیه السلام خیثمه بفتح خای بانقطه وسکون یای دو نقطه در پایین وفتح ثای سه نقطه است النسک بفتح وضم وکسر نون وسکون سین بی نقطه وبضم نون وضم سین مصدر باب نصر وضرب عبادت ونصب آن بمفعول مطلق است فهو مسلم بجای عائد اسم آن است چه بمعنی فهو صاحب آن است نظیر الحاقة ما الحاقة الایمان در اول لازم است ودر دوم متعدی بمفعول بواسطه است پس تعریف مشتمل بر دور نیست **یعنی** بودم نزد امام محمد باقر علیه السلام پس گفت او را سلام که بدرستی که خیثمه بن ابی خیثمه حکایت میکند ما را از تو که او پرسیده ترا از معنی اسلام که باعث حفظ خون ومال است پس گفتی که بدرستی که اسلام چیزیست که هر که رو کند در نماز بقبله که کعبه ماست وگواهی دهد چنانچه ما اهل قبله گواهی میدهیم بکلمه شهادتین وعبادت کند عبادت ما اهل قبله بانمعنی که نماز وزکوة وروزه وحج وجهاد بجا آورد ودوست دارد دوست ما اهل قبله را ودشمن دارد دشمن ما اهل قبله را بانمعنی که آنچه مذکور شد از روی نفاق نباشد پس او صاحب آن اسلام است پس امام علیه السلام گفت راست گفت خیثمه گفتم وخیثمه پرسید ترا از معنی ایمان که باعث دخول بهشت است پس گفتی گرویدن بربوبیت الله تعالی وگرویدن بکتاب الله تعالی که مشتمل بر حکمتهاست که در آنها نهی از پیروی ظن ولیه ضلالت وامر باقتدای ائمه هدی است واینکه عصیان کرده نشوند الله تعالی را بترک فریضه یا بفعل کبیره بعنوان امر پس گفت راست گفت خیثمه **ششم اصل** سالت اباعبدالله علیه السلام عن الایمان فقال شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله قال قلت الیس هذا عمل قال بلی قلت فالعمل من الایمان قال لا یثبت له الایمان الا بالعمل والعمل منه **شرح** مضمون این حدیث موافق حدیث سوم است عمل بهر فع از تصرف کاتبان مینماید اگرچه ممکن است که هذا مبتدا باشد وعمل خبر مبتدا باشد واسم لیس ضمیر شان مستتر در آن باشد یا مبنی بر لغت تمیم باشد که چون نفی در لیس منتقض شود حمل لیس بر ما میکنند در اهمال چه اینجا نفی در لیس منتقض است باستفهام انکاری

هفتم اصل سال رجل العالم علیه السلام فقال ایها العالم اخبرنی ای الاعمال افضل عند الله قال ما لا یقبل عملا الا به فقال وما ذلک قال الایمان بالله الذی هو اعلی الاعمال درجة واسناها حظا واشرفها منزلة قلت اخبرنی عن الایمان اقول وعمل ام قول بلا عمل قال الایمان عمل کله والقول بعض ذلک العمل بفرض من الله بینه فی کتابه واضح نوره ثابتة حجته یشهد بها الکتاب ویدعوا الیه قلت صف لی ذلک حتی افهمه فقال ان للایمان حالات ودرجات وطبقات ومنازل فمنه التام المنتهی تمامه ومنه الناقص المنتهی نقصه ومنه الزائد الراجح زیادته قلت وان الایمان لیتم ویزید وینقص قال نعم قلت وکیف ذلک قال ان الله تبارک وتعالی فرض الایمان علی جوارح بنی آدم وقسمه

شافی شرح اصول کافی

علیها فلیس من جوارحهم جارحة الا وقد وکلت من الایمان بغیر ما وکلت به اختها فمنها قلبه الذی به یعقل ویفقه ویفهم وهو امیر بدنه الذی لا ترد الجوارح ولا تصدر الا عن رایه وامره ومنها یداه اللتان یبطش بهما ورجلاه اللتان یمشی بهما وفرجه الذی الباه من قبله ولسانه الذی ینطق به الکتاب ویشهد به علیها وعیناه اللتان یبصر بهما واذناه اللتان یسمع بهما وفرض علی القلب غیر ما فرض علی اللسان وفرض علی اللسان غیر ما فرض علی العینین وفرض علی العینین غیر ما فرض علی السمع وفرض علی السمع غیر ما فرض علی الیدین وفرض علی الیدین غیر ما فرض علی الرجلین وفرض علی الرجلین غیر ما فرض علی الفرج وفرض علی الفرج غیر ما فرض علی الوجه فاما ما فرض علی القلب من الایمان فالاقرار والمعرفة والتصدیق والتسلیم والعقد والرضا بان لا اله الا الله وحده لا شریک له واحدا صمدا لم یتخذ صاحبة ولا ولدا وان محمدا عبده ورسوله

شرح مضمون این بعض مضمون حدیث اول این باب است وبعض فقرات این سقیم است چنانچه ظاهر میشود از رجوع بحدیث اول مثلا بجای الذی هو چنین میباید الذی لا اله الا هو وبجای بنیه چنین میباید وبجای النقصانه چنین می باید البین نقصانه وبجای لا تورد ولا تردع باید وبجای ولسانه الذی ینطق به الکتاب چنین میباید ولسانه الذی ینطق به وراسه الذی وجهه فیه فلیس من هذه جارحة الا وقد وکلت من الایمان بغیر ما وکلت به اختها بفرض من الله جل وعز ینطق به الکتاب

هشتم اصل

سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول وساله رجل عن قول المرجئة فی الکفر والایمان وقال انهم یحتجون علینا ویقولون کما ان الکافر عندنا هو الکافر عند الله فکذلک نجد المومن اذا اقر بایمانه انه عند الله مومن فقال سبحان الله وکیف یستوی هذان والکفر اقرار من العبد فلا یکلف بعد اقراره ببینة والایمان دعوی لا یجوز الا ببینة وبینته عمله فاذا اتفقا فالعبد عند الله مومن والکفر موجود بکل جهة من هذه الجهات الثلث من نیة او قول او عمل والاحکام تجری علی القول والعمل فما اکثر من یشهد له المومنون بالایمان تجری علیه احکام المومنین وهو عند الله کافر وقد اصاب من اجری علیه احکام المومنین بظاهر قوله وعمله

شرح مفعول یقول سبحان الله تا آخر است وذکر فقال برای تکرار بسبب طول فاصله است المرجئة بضم میم وسکون رای بی نقطه وکسر جیم وهمزه جمعی که تاخیر میکنند اعمال را از ایمان باینمعنی که ایمان را محض علم بصدق جمیع ما جاء به الرسول وآنچه لازم آن علم است میشمرند وکفر را محض جهل بصدق جمیع ما جاء به الرسول وآنچه لازم اوست میشمرند وگاهی بجای همزه یای دو نقطه در پائین مخففه میباشد بمعنی جمعی که امیدوار میکنند مردم را باظهار اینکه ضرر نمیرساند با ایمان دل هیچ معصیتی چنانچه نفع نمیرساند با کفر دل هیچ طاعتی وطائفه مشهوره بارجا بهردو قائلند ولهذا میگویند ایمان افسق فساق با ایمان جبرئیل ومیکائیل مساویست

در شده و ضعف چنانچه بیان شد در کتاب الحجة در حدیث دوم باب صد و دوم که باب ما امر النبی صلی الله علیه و آله بالنصیحة لائمة المسلمین است فی الکفر متعلق بیقول است والکفر اقرار یعنی والکفر شبیه باقرار است والایمان دعوی یعنی والایمان شبیه بدعوی است تجری هر دو جا بصیغه مضارع مجهول باب افعال است و میتواند بود که بصیغه معلوم باب ضرب باشد ما اکثر صیغه تعجب است و تجری عطف تفسیر است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت بر حالی که پرسید او را مردی از قول مرجیه در کفر و ایمان که میگویند از مقوله انفعال و عدم انفعال است کفر محض عمل دلست بصدق رسول و آنچه لازم آن عمل است و آن مرد گفت بر رسمی که مرجیه استدلال میکنند برای غالب شدن برما که میگوئیم کفر و ایمان از مقوله فعل است نه انفعال و کفر تکذیب دلست رسول را و آنچه لازم این تکذیب است و ایمان تصدیق یعنی گرویدن و گردن نهادن دل است برای رسول و آنچه لازم این تصدیق است از افعال و تروک که متعلق بلسان و سائر جوارح است و داخل ما جاء به الرسول است و هر یک از کفر و ایمان باعلم دلست بصدق جمیع ما جاء به الرسول و هر چه گویند در استدلال لا یمنعانکه کافر نزد ما او کافر است نزد الله نیز باین معنی که هر که اقرار کند بکفر دل او هیچ طاعتی فائده او نمی کند و الله تعالی او را مخلد در جهنم میکند پس همچنان میبایم مومن را وقتیکه اقرار کند بایمانی که در دل دارد که او نیز نزد الله تعالی نیز مومن باشد باینمعنی که ضرر نکند او را هیچ معصیتی و داخل بهشت شود مراد شان اینست که ازین قیاس ظاهر میشود که هیچ ترک فریضه و فعل کبیره خواه با اصرار و خواه بی اصرار ضرر بایمان متعلق بدل نمیرساند و ازین ظاهر میشود که ایمان متعلق بدل محض علم و لازم آنست و الا ضرر میرساند پس امام علیه السلام گفت سبحان الله از روی تعجب ازینکه آن مرد چون عاجز شده از جواب آن شبهه که با وجود آنکه قیاس است و قیاس مستند کسی نمی شود فارق ظاهر نیز دارد یا تعجب ازینکه مرجیه چون باین شبهه ضعیف استدلال کردند چون برابر میشوند این دو چیز که ایمان و کفر باشد و حال آنکه آنچه عنوان کفر است شبیه باقرار است از بنده که مدعی علیه باشد باین روش که تحلیف کرده نمیشود بعد از اقرار و گواهی بر مضمونی که اقرار کرده و اگر گواهان بر نقیض آن گواهی دهند فائده ندارد و آنچه عنوان ایمان است شبیه بدعوی است روا نیست مگر بگواهی و گواه آن عمل جوارح اوست و تصدیق دل اوست که معلوم غیر الله تعالی نمی شود مگر بوحی پس چون متفق شدند با قرار زبانی عمل جوارح و تصدیق پس بنده نزد الله تعالی مومن است و کفر هم میرسد بهر راهی ازین سه راه که یکی عدم تصدیق دل است دیگری عدم اقرار زبان است دیگری عدم عمل جوارح که لازم تصدیق دل است مثل اصرار بر ترک فریضه یا اصرار بر فعل کبیره **مخفی نماند** که ازینجا ظاهر میشود که ایمان مرکب است حقیقة اگر عبادت باشد از مجموعه آنچه متعلق بدل است و آنچه متعلق بزبان است و آنچه متعلق بجوارح است لازم آنست

صافی شرح اصول کافی

منه

و دائم نیز نمی‌باشد و حکم جزء آخیری باشد و کفر عدم ایمان است و عدم مرکب ثابت میشود بعدم مرکب از اجزاء
پس شاید کفر بسیط است و شاید ایمان مرکب است و اکثر کسے که شک میکند تقیت و تفقّه و تهلکه
و امثال آنها است باری میشود باقرار زبانی و عمل ظاهری اما معلوم علانی دلی دلی میشود و تصدیق دل
معلوم نمی شود پس چه بسیار است آنکه گواهی میدهند برای او مومنان با ایمان باینمعنی که جاری
کرده نمیشود براو احکام مومنان و حال آنکه او نزد الله تعالی کافر است بعدم تصدیق دل بتحقیق درست
کرده کسے که جاری ساخته براو احکام مومنان بظاهر قول او و بظاهر عمل او دیده علم بعمل دل او داخل
علم غیب است اگر شرط اجرای احکام میبود هیچکس زکوة نمیداد و غیره

باب نوزدهم اصل باب السبق الی الایمان

شرح این باب بیان اینست زینتی گرفتن کمذکور است در سوره حدید که سابقوا الی المغفرة و در سوره
واقعه که والسابقون السابقون و در سوره توبه والسابقون الاولون هست و در کمیت تا طرفه
ابطال خیال محال مخالفان که ابوبکر را در آیت سوره توبه داخل شمرده اند درین باب یک حدیث است

اصل حدثنا ابو عمرو الزبیری عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له ان للایمان
درجات و منازل یتفاضل المؤمنون فیها عند الله قال نعم قلت صفه لی رحمك الله حتی
افهمه قال ان الله سبق بین المؤمنین کما یسبق بین الخیل یوم الرهان ثم فضلهم علی
درجاتهم فی السبق الیه فجعل کل امرء منهم علی درجة سبقه لا ینقصه فیها من حقه ولا
یتقدم مسبوق سابقا ولا مفضول فاضلا شرح ظاهر اینست که این حدیث تتمه حدیث اول باب
سابق باشد جدا شده بعنوانی علیحده برای دلالت بر مطلبی علیحده که جدا است مراد بدرجات مراتب ترحسب
ایمان است و مراد بمنازل مراتب تنزل ایمان ضمیر فیها راجع بدرجات و منازل است ان الله تا او یتوخر
فیها من فدم الله ذکر مثالیست برای تفاضل و مثالهای دیگر نیز مذکور مے شود بعد از این مفاوضه
سوال و جواب سبق بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است یسبق بصیغه مضارع مجهول باب تفعیل است
التسبیق تعیین منتهای دگر وی درمیان جمعی که در میانند تا هرکدام که سابق شود بسوے آن منتها حصه
از آن گرو را بقدر مرتبه سابق شدن خود متصرف شود مراد بمنتهے اینجا ایمان است و مراد بگروه بهشت
است و مراد بمیدان میدان جهاد و زهد است الرهان بکسر راء مصدر باب مفاعله گرو بندی دو کس
باهم و جمع رهن گروها و هردو اینجا مناسب است السبق بفتح سین و سکون باء پیشی گرفتن ضمیر الیه
راجع بمنتها است که مذکور است در ضمن سبق بتشدید ولا مفضول فاضلا اشارت جواب سوال است
تا کسے نگوید که اگر سابق در میدان جهاد مقدم بر مسبوق در آن میدان باشد لازم مے آید
تقدیم مفضول بر فاضل چه محتمل است که بعض مسبوقان از جهات بسیار بعض دیگر افضل باشد

از بعض سابقان برونی که مجموع فضائل ایشان اقوی از مجموع فضائل بعض سابقان باشد
و حاصل دفع اینست که الله تعالی دانسته که هیچ فضیلتی بعد از ایمان در این امت برابر با سبق نمیکند
پس این احتمال باطل است **یعنی** حکایت کرد ما را ابو عمرو زبیری از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
گفتم او را بدرستی که ایمان را چندین مرتبه ترقی است و چندین مرتبه تنزل است طلب زیادتی بر هم میکنند
مومنان در آن درجات و منازل نزد الله تعالی گفت آری بیان کن آن را برای من
رحمت کناد ترا الله تعالی تا فهم آن را گفت بدرستی که الله تعالی منتهائی که ایمان باشد دگرو یکه بهشت باشد
گذاشته میان مومنان در میدان جهاد با مشرکان تا هر کدام که سابق بسوی منتها که ایمانست شود حصه
خود را از بهشت متصرف شود چنانچه منتهی دگرو گذاشته می شود میان سواران اسبان در روز گرو بندی
سواران با هم در میدان غیر جهاد بعد از ان ترجیح داد آن مومنان را بعضی بر بعضی بر قدر مراتب
ایشان در پیشی گرفتن او کم نمیدهد او را در آن درجه او بعض حق او و مقدم نمی شود در ثواب
پس مانده در میدان جهاد پیشی گرفته را و نه کم درجه بسیار درجه را **اصل** تفاضل بذلک اوائل
هذه الامة و اواخرها ولو لم یکن للسابق الی الایمان فضل علی المسبوق اذن للحق اخر هذه الامة
اولها نعم و تقدموهم اذا لم یکن لمن سبق الی الایمان الفضل علی من ابطأ عنه ولکن بدرجات
الایمان قدم الله السابقین و بالابطاء عن الایمان اخر الله المقصرین لانا نجد من المومنین من
الاخرین من هو اکثر عملا من الاولین و اکثرهم صلوة و صوما و حجا و زکاة و جهادا و انفاقا
ولو لم یکن سوابق یفضل بها المومنون بعضهم بعضا عند الله لکان الاخرون بکثرة العمل
مقدمین علی الاولین ولکن ابی الله عز و جل ان یدرک اخر درجات الایمان اولها و یقدم
فیها من اخر الله او یوخر فیها من قدم الله **شرح** تفاضل بصیغه ماضی باب تفاعل استیناف
بیانی است التفاضل بغایت غالب بودن در فضیلت مشار الیه ذلک سبق بسکون با واست
مراد با وائل امیر المومنین و حمزه بن المطلب و عبیده بن الحارث بن عبد المطلب است که غزوهٔ بدر که
اول غزوات رسول علیه السلام است اول کسی که بمیدان جهاد شتافت ایشان بودند امیر المومنین
در مقابل ولید بن عتبه بن ربیعه در آمد و شمشیری بر دوش راست او زد که از زیر بغل او در آمد و حمزه در
مقابل شیبه بن ربیعه در آمد و بر هم چسپیدند و هیچکدام غالب نمی شدند امیر المومنین حمزه را گفت سر
خود را پائین کن چون چنان کرد شمشیری زد که نصف سر شیبه جدا شد و عبیده در مقابله عتبه بن
ربیعه در آمد و هر کدام بر دیگری زخمی زد و عتبه را حیاتی باقی بود امیر المومنین کار او را باتمام
رسانید و عبیده بجنت خرامید مراد بهذه الامة اصحاب رسول است صلی الله علیه و آله
که در غزوات حاضر میشدند و مراد با واخرها تغافل کنندگان اند در آن روز که در دنبال لشکر بودند و آخرها

مطابق شرح اصول کافی

مفعول تفاضل است ودر بعض نسخ بی واو است وبدون تقدیر عطف بر فاعل است وتفاضل برای
محض مبالغہ نیست بلکہ برای اشتراک است نعم تاکید اللحق است وتقدیم عطف بر نعم است پس قولہ
بود کہ عطف بر لحق باشد وحاصل هر دو یکی است اذا لم یکن ظرف نعم وتقدیم موهم است واشارت
است بانکہ لحوق وتقدم در صورتی لازم سے آید کہ سابقان سوای بودن فضیلتی دیگر داشتہ باشند
پس مراد بالفضل فضیلت غیر سابق بودن است مثل کثرۃ صلوۃ وصوم ولکن احتجاب از نعم تقدم موهم
اذا لم یکن تا آخر است مراد بدرجات الایمان درجاتیست کہ باعتبار سابق بودنست وبس چنانچہ
مفروض است بقول او کہ واذا لم یکن تا آخر لا نجد دلیل ولکن تا آخر است ابطال اینکہ تقدیم
سابقین باعتبار درجاتی باشد کہ با قطع نظر از سابق بودن است مراد بالاولین بعض الاولین است
کہ عبیدہ باشد چہ او در غزوۂ بدر کشتہ شدہ وبعض آخرین عمر دراز یافتند وآن باعث کثرۃ صلوۃ وصوم
ومانند آنہا شدہ میتواند بود کہ سائل حمزہ نیز باشد چہ او یکسال بعد از غزوۂ بدر در غزوہ احد کشتہ شد
السوابق جمع سابقہ بمعنی سبقت یفضل بصیغہ مضارع معلوم باب نصر است واز قبیل مبالغہ است
ولہذا متعدی بمفعول بہ شدہ چہ اگرچہ در اصل از باب نصر وعلم بودہ اما آن وقت لازم بودہ وہر بابے
از ثلاثی مجرد صحیح کہ از ان قصد مبالغہ کنند نقل آن بباب نصر میکنند حقیقۃ یا حکما ومتعدی می شود
ہر چند کہ در اصل لازم باشد یعنی بیان این آنکہ بغایت غالب در فضیلت شدند پیش جنگان این اصحاب
رسول کہ در سورۂ توبہ مذکور اند پس ماندگان اصحاب را اگرچہ بود برای سابق بسوی ایمان در رسید ان
جاہد زیادتی در ایمان بر پس ماندہ درین ہنگام ہر آئینہ دریافت در فضیلت پس ماندہ این اصحاب
پیش جنگ ایشان را آری ہر آئینہ دریافتند و ہر آئینہ مقدم مے شدند پس ماندگان بر پیش
جنگان در صورتی کہ نباشد برای کسے کہ در میدان جہاد سبقت بسوے ایمان گرفتہ فضیلتے
دیگر بر کسے کہ کاہلے کرد آن سبقت را بسوی ایمان ولیکن بسبب درجات ایمان کہ لازم سابق بودن
است مقدم داشتہ اللہ تعالی در سورہ توبہ سابقان را وکاہلی از سبقت بسوی ایمان موخر داشتہ
اللہ تعالی اہل تقصیر با دلیل برانیکہ تقدیم وتاخیر بمحض درجات لازم سبقت وبمحض کاسبے اینست
کہ مامی بابیم از جملہ مومنان از جملہ پس ماندگان روز بدر کسی را کہ او بیشتر است باعتبار عملے دیگر غیر
سبقت بجہاد از پیش جنگان وبیشتر است از ایشان باعتبار نماز وروزہ وحج وزکوۃ وجہاد وتصدق واگر
نمی بود سبقتہای روز بدر کہ غالب میشوند آنہا مومنان مجاہدان آن روز بعض ایشان بعضے دیگر
را نزد اللہ تعالی ہر آئینہ می بودند بعض پس ماندگان آن روز بسبب بسیارے عمل مقدمان در
ثواب بر پیش جنگان آن روز ولیکن امتناع کردہ اللہ تعالی در آیۂ سورۂ توبہ کہ والسابقون الاولون
تا آخر از انکہ دریابد اہل آخر درجات ایمان در رسد برید اہل اول آن درجات را ومقدم داشتہ شود

در آن درجات کسے که موخر داشته الله تعالی او را آیه سوره توبه اشارت است بتصریح الله تعالی
برعایت تقدیم و تاخیر در سوره توبه که الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله باموالهم و انفسهم اعظم
درجة عند الله و مذکور مے شود در این حدیث **اصل** قلت اخبرنی عما ندب الله عز وجل
المومنون الیه من استباق الایمان فقال قول الله عز وجل سابقوا الی مغفرة من ربکم وجنة
عرضها کعرض السماء والارض اعدت للذین آمنوا بالله ورسله وقال والسابقون السابقون
اولئک المقربون وقال السابقون الاولون من المهاجرین والانصار والذین اتبعوهم باحسان
رضی الله عنهم ورضوا عنه فبدأ بالمهاجرین الاولین علی درجة سبقهم ثم ثنی بالانصار
ثم ثلث بالتابعین لهم باحسان فوضع کل قوم علی قدر درجاتهم ومنازلهم عنده
شرح گفتم خبر ده مرا از آنچه خوانده الله عز وجل مومنان را بسوے آن که پیشی گیرید بر هم بسوی آمرزشی
که از جانب صاحب کل اختیار شما است یعنی ایمانے که باعث آمرزش گناهان است در غیر معصوم
و باعث آمرزش گناهان پیروان است در معصوم و بسوی بهشتے که فراخی آن میان مانند فراخے
آسمان و زمین است مهیا شده برای جمعی که گرویدند بالله تعالی و رسولان او و گفت در سوره واقعه
که سابق اند بسوی ایمان قبل پیش جنگان روز بدر از جمله مهاجران سابقان ایشان اند مقربان درگاه
الهی و گفت در سوره توبه که مدنیه است و پیشی گرفتگان بسوے ایمان جمعی اند که پیش جنگ اند
در روز بدر از جمله مهاجران که امیر المومنین ع و حمزه ع و عبیده ع باشند و جمعی که در آن روز انصار اند و
جمعے که از پی آن پیش جنگان و انصار جهاد کردند در روز بدر و بعنوان خوب یا آوردند جهاد را
بیان این آنکه راضے شد الله تعالے از ایشان و راضی شدند ایشان از الله پس ابتدا کرد الله
تعالی بذکر مهاجران که اول بجهاد رفتند بنا بر درجه سابق بودن ایشان بسوی ایمان بعد از آن ثنی کرد
بذکر انصار بعد از آن مثلث کرد بذکر پیروان ایشان بخوبی پس گذاشت الله تعالی هر جماعتے
از این سه جماعت سابقان را بر مرتبه و مقدار مراتب ترقی ایمان ایشان نزد الله تعالی مخفی نماند
که این تقریر مبنی بر اینست که در آیت توبه السابقون مبتدا باشد و الاولون خبر مبتدا باشد و عطف
بر الاولون باشد چنانچه موافق بعض قرات و ظاهر این حدیث است چه گفت ثم ثنی بالانصار
الاولین والذین نیز عطف بر الاولون باشد و بنا بر قرات مشهور که الانصار مجرور است عطف
بر المهاجرین است و مفسرین احتمالات دیگر نیز در ترکیب این دو آیه گفتند **اصل** ثم ذکر
ما فضل الله عز وجل اولیاء و بعضهم علی بعض فقال عز وجل تلک الرسل فضلنا بعضهم
علی بعض منهم من کلم الله ورفع بعضهم فوق بعض درجات الی آخر الآیة وقال
ولقد فضلنا بعض النبیین علی بعض **شرح** ثم برا سے تراخی مرتبه است چه نزول سوره

بفو پیش از نزول سوره حدید و سوره توبه است پس اشارت است بآنکه این تفصیل باعتبار مسابقت و بیان بهاد نیست لفظ فوق بعض درجها صفت نیست بلکه بیت دوم است تفصیل بیان معنی باشد چه در سوره بقره مذکور است تمه آیت اینست وآتینا عیسی ابن مریم البینات وایدناه بروح القدس ولو شاء الله ما اقتتل الذین من بعدهم من بعد ما جاءتهم البینات ولکن اختلفوا فمنهم من آمن ومنهم من کفر ولو شاء الله ما اقتتلوا ولکن الله یفعل ما یرید بعد از آن ذکر کرد آنچه باکه ترجیح داد الله عز وجل بآن ائمه خود را بعضی بر بعضی دیگر میدان جهاد با مشرکان باین روش که گفت در سوره بقره این رسولان که ذکر شدند که داود وامثال او باشند ترجیح دادیم بعض ایشان را بر بعضی از ایشان رسولان کسی که سخن گفت الله تعالی با ایشان مثل موسی در طور و محمد در معراج و برداشت بعض از جمیع را بالای بعضی دیگر چندین درجه باینکه ترجیح مخصوص یک درجه دو درجه نیست تا آخر آیت و گفت در سوره بنی اسرائیل و هر آئینه بتحقیق ترجیح دادیم بعض انبیا را بر بعضی اصل وقال انظر کیف فضلنا بعضهم علی بعض وللآخرة اکبر درجات واکبر تفضیلا وقال هم درجات عند الله وقال یؤت کل ذی فضل فضله وقال الذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبیل الله باموالهم وانفسهم اعظم درجة عند الله وقال فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما درجات منه ومغفرة ورحمة وقال لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئک اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد وقاتلوا وقال یرفع الله الذین آمنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات شرح این فقرات تا آخر حدیث عطف است بر ثم ذکره برتفاضل چه اینها مخصوص اولیا نیست بلکه در مطلق مومنان است یعنی گفت در سوره بنی اسرائیل نظر کن که چون ترجیح دادیم بعض مردم را در دنیا بر بعض در رزق و شکل و مانند آنها و هر آئینه آخرت بزرگتر است باعتبار درجات که برای مومنان است و بزرگتر است باعتبار ترجیح بعض مومنان بر بعضی در آن درجات و گفت در سوره آل عمران ایشان درجات اند نزد الله تعالی و گذشت در حدیث هشتاد و چهارم باب صد و هفتم کتاب الحجه که مراد اینست که ائمه علیهم السلام باعث درجات مومنانند در هر طاعت درجه ایست در آخرت برای مومنان و گفت در سوره هود تا دهد الله تعالی هر صاحب رجحانی در ایمان را ثواب رجحان او و گفت در سوره توبه آن جماعت که مومن شدند و مهاجرت از مکه بمدینه کردند و جهاد کردند در راه الله تعالی بمالهای خود و تنهای خود بزرگتر اند باعتبار درجه نزد الله تعالی و گفت در سوره نسا ترجیح داد الله تعالی جهاد کنندگان را بر نشستگان باعتبار ثواب عظیم که درجات است از جانب او و بخشایش است و رحمت است و گفت در سوره حدید برابر نمی شود از جمله شما کسی که خرج کرد پیش از فتح مکه و جهاد کرد ایشان بزرگتر اند باعتبار درجه

از آنجماعت که خرج کردند بعد از فتح و جهاد کردند و گفت در سورهٔ حج او له بلند مرتبه کند الله تعالی آنجماعت را که مومن شدند از جمله شما و آنجماعت را که داده اند علم باعتبار درجات آخرت **اصل** وقال ذلك بانهم لا یصیبهم ظمأ ولا نصب ولا مخمصة فی سبیل الله ولا یطئون موطئا یغیظ الکفار ولا ینالون من عدو نیلا الا کتب لهم عمل صالح وقال وما تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عند الله وقال فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره فهذا ذکر درجات الایمان ومنازل عند الله عزوجل **شرح** و گفت در سوره توبه ان قبح تخلف اهل مدینه و اعراب از رسول و قبح ترجیح ایشان زندگی خود را بر زندگی رسول علیه السلام بسبب اینست که نمی رسد ایشانرا در رفاقت رسول علیه السلام در جهاد ها تشنگی و تعبی و نه گرسنگی در راه الله تعالی و پا نمی گذارند هیچ جا قدمی را که بخشم آورد کفار را و نمی یابند مدعای خود را از دشمنی مثل کشتن و اسیر کردن و غارت کردن و ترسانیدن مگر آنکه نوشته می شود برای ایشان در نامه اعمال ایشان بسبب عملی که صالح باشد و گفت در سوره مزمل و آنچه پیش فرستید بآخرت برای خود از جمله نیکی می یابید آنرا نزد الله تعالی در آخرت و گفت در سوره زلزال هر که کند بوزن مورچه کوچکی نیکی می بیند آنرا و هر که کند بوزن مورچه کوچکی بدی می بیند آنرا توضیح این آیه می آید در کتاب فضل القرآن در شرح حدیث بیست و چهارم باب سیزدهم که باب فضل القرآن است پس اینست که گفتیم ترقیهای ایمان و منزلهای ایمان نزد الله تعالی عزوجل

باب بستم اصل باب درجات الایمان

شرح این باب اقسام ترقیهای ایمان است درین باب دو حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله عزوجل وضع الایمان علی سبعة اسهم علی البر والصدق واليقين والرضا والوفاء والعلم والحلم ثم قسم ذلك بين الناس فمن جعل فيه هذه السبعة الاسهم فهو كامل محتمل وقسم لبعض الناس السهم ولبعض السهمين ولبعض الثلثة حتى انتهوا الى سبعة ثم قال لا تحملوا على صاحب السهم سهمين ولا على صاحب السهمين ثلثة فتبهضوهم ثم قال كذلك حتى انتهى الى سبعة **شرح** البر بکسر بای یک نقطه و تشدید رای بی نقطه نیکی که در آن زیادتی ثواب آخرت باشد مثل تصدقات مستحبه و نمازهای نافله و مانند آنها الصدق راست گوئی برعایت احتیاط و ترک سهل انگاری الیقین اطمینان خاطر بوعدهٔ الهی به ثواب بر طاعات و صبر از معاصی و بر نکرده طبع الرضا راضی بودن بقضای الهی در خیر و شر و مراد اینجا قبول آنست بجان و دل مثل اینکه اگر جمیع دنیا لقمه شود و در دهن سگی باشد نگوید که این برای آن سگ زیاده است الوفا بفتح و کسر داو مدد دادن هر کسی راحق او از تعظیم و مانند آن تمام العلم دانش و مراد عبرت

رفتن است از انتقالات احوالات اهل دنیا کیفیات وموت وصعود ونزول الحلم بکسر حاء بی نقطه و
سکون لام بردباری وخردمندی المتحمل بصیغه اسم فاعل باب افتعال مبالغه حامل بغایت بردا زنده
ایمان خود بمعنی کسی که ایمان رفیع بغایت مستحکم است اگر ستونها علی صعقبا کنیم لاتحملوا بصیغه نهی
باب تفعیل است بتصحیح بیای یکنقطه بها و ضاد با نقطه وگاهی بغاء با نقطه نیز پیدا شده
چنانچه در بعض نسخ است بصیغه مضارع جمع مذکر مخاطب باب منع یا باب افعال است البهض
والابهاض بار کسی را بغایت سنگین کردن تاحدی که عاجز شود یعنی روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستیکه الله عزوجل گذاشت ایمان را بر هفت حصه کمال مانند هفت ستون
که اگر جمیع آنها یا بعض آنها باشد لبته مرتبه است والا پست ونزدیک افتاده است وغالب آنست که
ضائع میشود وگذاشت بر نیکی وراستگوئی واطمینان خاطر ورضی بودن وتمام دادن حقوق وعبرت
وبردباری بعد ازان حصه کرد آنچه را که مذکور شد میان مردم پس هرکه گردانید بقضا وقدر خود را برای
بعض مردم یک حصه را وبرای بعضی دو حصه را و برای بعضی سه حصه را تا رسید بسوی
هفت حصه و بعد ازان گفت بار مکنید بر صاحب یک حصه بار های دو حصه را ونه بر صاحب دو حصه
بار های سه حصه را تا عاجز کنید ایشان را بعد ازان امام علیه السلام گفت همچنانچه مذکور شد تا رسید امام
علیه السلام بسوی هفت حصه دوم **اصل** بعثنی ابو عبدالله علیه السلام فی حاجة
وهو بالحیرة انا وجماعة من موالیه قال فانطلقنا فیها ثم رجعنا مغتمین قال وکان فراشی
فی الحائر الذی کنا فیه نزولا فجئت وانا بحال فرمیت بنفسی فبینا انا کذلک اذ انا بابی
عبدالله علیه السلام قد اقبل قال فقال قد اتیناک او قال جئناک فاستویت جالسا وجلس علی
صدر فراشی فسألنی عما بعثنی له فاخبرته فحمد الله شرح حیرة بکسر حاء بی نقطه وسکون یای
دو نقطه در پائین ورای بی نقطه شهریست نزدیک کوفه انا تاکید ضمیر منصوب در بعثنی نیست وتاکید
ضمیر متصل منصوب یا مجرور بضمیر منفصل مرفوع جائز است چنانچه حاتم طائی گفته هذا فزدی انه واو در
وجماعة برای عطف بر ضمیر منصوب در بعثنی است یا بمعنی مع است الحائر بجای بی نقطه والف
وهمزه ورای بی نقطه بستان النزول جمع نازل فرود آمدگان مراد بحال کوفت است وتنوین برای
تعظیم است یعنی فرستاد مرا امام جعفر صادق علیه السلام برای حاجتی وا و در حیره بود مرا وجماعتی
از غلامان خود را راوی گفت پس روانه شدیم برای آن حاجت بعد ازان برگشتیم کار ساختگان راوی گفت
بود رخت خواب من در بوستانی در حیره که پیش ازین حرکت بودیم در آنجا فرود آمدگان پس آمدیم بحالی
که من با کوفت طرفه بودم پس انداختم خود را پس میان اینکه من چنان بودم ناگاه نظر من با امام جعفر
صادق علیه السلام افتاد که آمد راوی گفت پس امام علیه السلام گفت بتحقیق آمدیم نزد تو یا بمعنی که

چون تو مانعی داشتی از آمدن نزد ما خود آمدیم یا گفت بجای آنیاک که مبناک و هر دو بیک معنی است پس راست شدم نشسته و نشست بر بالای سر رخت خواب من پس پرسید مرا از احوال حاجتی که فرستاده بود مرا بسوی آن پس خبر کردم او را که این کار چون ساخته شد پس حمد کرد الله تعالی را می توان که کار سے باشد با منصور دوانیقی که در بغداد بوده باشد مثل رخصت عود بمدینه **اصل** ثم جری ذکر قوم فقلت جعلت فداک انا نبرأ منهم انهم لا یقولون ما نقول قال فقال یتولونا ولا یقولون ما تقولون تبرؤن منهم قال قلت لا نعم قال فهو ذا عندنا ما لیس عندکم فینبغی لنا ان نبرأ منکم قال قلت لا جعلت فداک قال وهو ذا عند الله ما لیس عندنا افتراه اطرحنا قال قلت لا والله جعلت فداک ما نفعل قال فتولوهم ولا تبرؤا منهم **شرح** انقول بصیغه متکلم مع الغیر عبارت از تکبیرات و دعوات قنوت و تعقیب و امثال آنها از فضائل نماز و مانند آنهاست یتولون بتخفیف نون بتقدیر استفهام است و در اصل یتولوننا بوده یک نون ساقط شده **یعنی** بعد از آن گذشت یاد جمعی از شیعه امامیه پس گفتم قربانت شوم بدرستی که ما دوری میکنیم از ایشان بدرستی که ایشان نمی گویند در نماز و مانند آن آنچه را که ما می گوئیم باینمعنی که کمتر می گویند یا اکتفا باقل واجب می کنند با وجود گفت پس امام عم گفت آیا امام خود میدانند ما را و نمیگویند آنچه را که شما میگوئید دوری میکنید از ایشان راوی گفت گفتم آرے گفت اینکه پس نزد ما چیزی هست که نیست نزد شما باینمعنی که چیزی از آداب هست که ما بجا می آوریم و شما بجا نمی آورید پس آیا سزاوار است ما را که دوری کنیم از شما راوی گفت گفتم نه قربانت شوم گفت اینکه نزد الله تعالی هست از تدبیر علم و رزق خلائق خواه مطیعان و خواه عاصیان و مانند آنها چیزی که نیست نزد ما پس آیا می بینی الله تعالی ما که انداخته باشد ما را از درجه اعتبار راوی گفت گفتم نه بخدا قسم قربانت شوم چه باید کرد گفت پس دوست خود گیرید ایشان را و دوری مکنید از ایشان **اصل** ان من المسلمین من لهم سهم ومنهم من له سهمان ومنهم من له ثلثة اسهم ومنهم من له اربعة اسهم ومنهم من له خمسة اسهم ومنهم من له ستة اسهم ومنهم من له سبعة اسهم فلیس ینبغی ان یحمل صاحب السهم علی ما علیه صاحب السهمین ولا صاحب السهمین علی ما علیه صاحب الثلثة ولا صاحب الثلثة علی ما علیه صاحب الاربعة ولا صاحب الاربعة علی ما علیه صاحب الخمسة ولا صاحب الخمسة علی ما علیه صاحب الستة ولا صاحب الستة علی ما علیه صاحب السبعة **شرح** یحمل بصیغه مضارع غائب مجهول باب ضرب است **یعنی** بدرستی که از مسلمانان کسی است که او را یک حصه از فضیلت ایمان هست و از ایشان کسی است که او را دو حصه هست و از ایشان کسی است که او را سه حصه هست و از ایشان کسے است که او را چهار حصه هست و از ایشان کسے است که او را پنج حصه هست و از ایشان کسی است که او را شش حصه

و از ایشان کسی است که او را هفت حصه هست پس سزاوار نیست که وا داشته شود صاحب یک حصه بر آنچه
بر آن است صاحب دو حصه و نه صاحب دو حصه بر آنچه بر آن است صاحب سه حصه و نه صاحب سه حصه بر آنچه
بر آن است صاحب چهار حصه و نه صاحب چهار حصه بر آنچه بر آن است صاحب پنج حصه و نه صاحب پنج حصه
بر آنچه بر آن است صاحب شش حصه و نه صاحب شش حصه بر آنچه بر آن است صاحب هفت حصه **اصل**
وساضرب لك مثلا ان رجلا كان له جار وكان نصرانيا فدعاه الى الاسلام وزينه له فاجابه
فاتاه سحيرا فقرع عليه الباب فقال له من هذا قال انا فلان قال وما حاجتك فقال توضّ
والبس ثوبيك ومر بنا الى الصلوة قال فتوضأ ولبس ثوبيه وخرج معه **شرح** سحیر بضم سین
بی نقطه تصغیر سحر یعنی نصف آخر شب یا سدس آخر شب است و تصغیر افاده این میکند که اندکی از سحر
گذشته بود توض بحذف همزه یعنی بر این است که توضیت لغتی است در توضأت و این عبارت از قبیل عبارات
عادت عرب است و در وقت خواب کنده میشود یعنی دزدو باشد که نم برای تو شغلی هست که
مردی بود او را همسایه و آن همسایه بود ترسا پس خواند همسایه را بسوی اسلام و خوشنما کرد اسلام را برای
او پس قبول کرد سخن او را پس آمد نزد همسایه سحرگاهی پس کوفت در خانه او را پس گفت او کیستی گفت منم فلان
گفت چه کار داری پس گفت او را وضو بساز و بپوش دو جامهٔ خود را و بیا با ما بسوی نماز در مسجد امام گفت
پس وضو ساخت و پوشید دو جامهٔ خود را و بیرون آمد با او **اصل** قال فصليا ما شاء الله ثم
صليا الفجر ثم مكثا حتى اصبحا فقام الذى كان نصرانيا يريد منزله فقال له الرجل اين
تذهب النهار قصير والذى بينك وبين الظهر قليل قال فجلس معه الى ان صلى الظهر ثم قال
وما بين الظهر والعصر قليل فاحتبسه حتى صلى العصر قال ثم قام واراد ان ينصرف الى منزله
فقال له ان هذا آخر النهار واقل من اوله فاحتبسه حتى صلى المغرب ثم اراد ان ينصرف الى
منزله فقال له انما بقيت صلوة واحدة قال فمكث حتى صلى العشاء الآخرة ثم تفرقا **شرح**
الاصباح داخل شدن در وقت طلوع آفتاب العشا بکسر عین بی نقطه مدة تاریکی شب و آن بر دو قسم است یکی
تاریکی اول و آن در وقت غروب آفتاب است دیگر تاریکی آخر و آن در وقت غروب شفق مغرب است
و بعضی گفته اند در وقت غروب بیاض مغرب است یعنی امام علیه السلام گفت پس نماز کردند آنقدر که خدا
خواست یعنی اینکه بسیار نماز کردند بعد از آن نماز فجر کردند بعد از آن درنگ کردند تا بوقت طلوع آفتاب
رسیدند پس برخاست آنکه بود ترسا و میخواست که بخانهٔ خود رود پس گفت او را آن مرد کجا میروی
روز کوتاه است و آنچه میان تو و میان ظهر است اندک وقتی است امام گفت پس نشست با او تا آنکه گذارد
نماز ظهر را بعد از آن گفت و آنچه میان ظهر و عصر است اندک زمانی است پس نگاه داشت او را تا آنکه گذارد نماز عصر را امام گفت
بعد از آن برخاست و خواست که برگردد پس گفت او را بدرستی که این آخر روز است و کمتر از اول روز است

اصول کافی

که میان طلوع آفتاب و ظهر باشد پس نگاه داشت او را تا گذارد نماز شام بعد از آن برخاست که برود بسوی خانهٔ خود پس گفت او را که جز این نیست که باقی ماند یک نماز امام گفت پس درنگ کرد تا گذارد نماز تاریکی آخر را بعد از آن از هم جدا شدند **اصل** فلما کان سحرا غدا علیه فضرب علیه الباب فقال من هذا قال انا فلان قال وما حاجتك قال توضأ والبس ثوبيك واخرج بنا فصل قال اطلب لهذا الدين من هو افرغ مني وانا انسان مسكين وعلي عيال فقال ابو عبد الله عليه السلام ادخله في شيء اخرجه منه او قال ادخله في مثل هذا واخرجه من مثل هذا **شرح** پس چون شد جهان در سحرگه زود رفت بر سر او پس زد در خانهٔ او را پس گفت کیست این گفت فلانم گفت چه کار داری گفت وضو بساز و بپوش دو جامهٔ خود را و بیرون بیا با ما پس نماز گذار پس گفت طلب کن برای این دین کسی را که او بیکارتر باشد از من و من مردیم بیچاره و بر من عیال است پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام داخل ساخت او را در عملی که بیرون کرد آن عمل او را از اسلام یا امام گفت داخل کرد او را در چنین کاری که الله تعالی واجب نکرده بر کسی بلکه حرام کرده بر مانند او از عیالی یا بان و بیرون کرد او را از چنین دینی و حاصل هر دو یکی است

باب بیست و یکم اصل باب آخر منه

شرح این بابی دیگر است از قبیل باب سابق فرق اینست که سابق تقسیم درجات ایمان بهفت است و اینجا بیشتر یا کمتر است و حاصل همه یکیست مثلا اگر هر یک از هفت سهم سابق را هفت جزو کنیم چهل و نه جزو میشود و هر یک از چهل و نه جزو را ده عشر کنیم چهارصد و نود عشر می شود در این باب چهار حدیث است **اول اصل** سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول لو علم الناس كيف خلق الله تبارك وتعالى هذا الخلق لم يلم احد احدا فقلت اصلحك الله وكيف ذلك فقال ان الله تبارك وتعالى خلق اجزاء بلغ بها تسعة واربعين جزءا ثم جعل الاجزاء اعشارا فجعل الجزء عشرة اعشار ثم قسمه بين الخلق فجعل في رجل عشر جزء وفي آخر عشري جزء حتى بلغ به جزءا تاما وفي آخر جزءا وعشر جزء وآخر جزءا وعشري جزء وآخر جزءا وثلاثة اعشار جزء حتى بلغ به جزئين تامين ثم بحساب ذلك حتى بلغ بارفعهم تسعة واربعين جزءا **شرح** مراد بهذا الخلق مومنان است و مراد بلوم سرزنش و تعییر ترک فرائض و فعل کبائر و مانند آنها است چه بیان قائم است بر حسن لوم عاصی و ایضا آنچه در بیان قبح لوم گفته از فضائل است نه از فرائض فاء فجعل العشر برای بیان است تا کسی خیال نکند که مراد اینست که اجزا را اعشار مرتبه بالاتر از آن اجزا کرد با در به برای تعدیه است و ضمیر راجع برجل مطلق است که مفهوم میشود در ضمن جل و راجع برجل و با آخر نیست چه معنی مختل میشود یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت اگر بدانستند مردم که چون آفرید الله تبارک وتعالی

این مومنان را ملامت میکرد و هیچیک را از مومنان بترک فضیلتی از فضایل نزاند و بر اصل ایمان پس تقصیری کارها را او
و الله تعالی و چون است این سخن گفتی پس گفت بدرستیکه الله تبارک و تعالی ترا یه جزء نیه دا لرسانید
عدد آنها با هیچیل و نه جزء باینمعنی که هر سهم را از هفت سهم که در حدیث اول باب سابق ذکر شده هفت جزو کرد
بعد از ان کرد آن جزوها را عشرها باین روش که کرد هر جزوی از هیچیل و نه جزء را ده عشر که مجموع صد و نود شش
شود بعد از ان قسمت کرد آنرا میان مومنان باین روش که کرد در مومنی عشر جزوی و در دیگری
دو عشر جزوی تا رسانید مومن را بجزوی تمام و کرد در دیگری جزوی و عشر جزوی و در دیگری
جزوی و سه عشر جزوی تا رسانید مومن را بدو جزو تمام بعد از ان بحساب آنست که مذکور شده
تا رسانید بلند مرتبه تر مومنان را بچهل و نه جزو **اصل** لمن لم یجعل فیه الا عشر جزء لم یقدر علی ان
یکون مثل صاحب العشرین وکذلک صاحب العشرین لا یکون مثل صاحب الثلثة الاعشار
وکذلک من تم له جزء لا یقدر علی ان یکون مثل صاحب الجزئین ولو علم الناس ان الله عز وجل
خلق هذا الخلق علی هذا لم یلم احد احدا **شرح** پس کسی که نکرده الله تعالی در او مگر عشر جزوی
قدرت ندارد باینمعنی که وسعت در قدرت ندارد بر اینکه مثل صاحب دو عشر باشد و همچنین صاحب دو عشر
نمی باشد مثل صاحب سه عشر و همچنان کسی که تمام شد برای او جزوی وسعت در قدرت نباشد بر این
که باشد مثل صاحب دو جزو و اگر میدانستند مردم که الله عز وجل آفریده این مومنان را بر این ترتیب که گفتیم
ملامت نکردی هیچ مومنی دیگری را که پائین تر از وست **دوم اصل** عن عبد العزیز القراطیسی قال
قال لی ابو عبد الله علیه السلام الایمان عشر درجات بمنزلة السلم یصعد منه مرقاة بعد مرقاة
فلا یقولن صاحب الاثنین لصاحب الواحد لست علی شیء حتی ینتهی الی العاشرة فلا تسقط من هو
دونک فیسقطک من هو فوقک واذا رأیت من هو اسفل منک بدرجة فارفعه الیک برفق ولا
تحملن علیه ما لا یطیق فتکسره فان من کسر مومنا فعلیه جبره **شرح** یصعد بصیغه مجهول باب علم است
منه نائب فاعل است و من بمعنی فی است و ضمیر راجع بالسلم است مرقاة بفتح قاف و کسر میم اسم مکان یا اسم
آلت است بمعنی پله نردبان و منصوب است بظرف مکان حتی تا العاشرة کلام راوی است که در بیان
کلام امام علیه السلام در آمده پس ظاهر اینست که انتهی میباید بجای ینتهی تا ضمیر راجع بامام باشد لا تحملن بصیغه
نهی باب ضرب است الجبر بفتح جیم و سکون بای یک نقطه و رای بی نقطه مصدر باب نصر شکسته بستن
یعنی روایت است از عبد العزیز کاغذ فروش گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام ای عبد العزیز
بدرستیکه ایمان را ده مرتبه ترقی است مانند نردبان بالا رفته میشود در آن نردبان در پله بعد از پله دیگر
پس باید که نگوید البته صاحب دو مرتبه صاحب یک مرتبه را که نیستی بر چیزی که اعتبار داشته باشد
تا آنکه امام علیه السلام رسید بسوی مرتبه دهم پس میندازد از اعتبار کسی را که او پائین تست تا اندازد

تا آنکه بالای تست و چون دیدی کسی را که او پایین تر است از تو یک مرتبه پس بردار او را بسوی خود باهستگی
نه بعنف اینکه اگر سواد نداشته باشد او را صاحب سواد کنی و بار مکن البته بر او چیزی که طاقت ندارد تا
شکست دهی ایمان او را چه بدرستی که هر که شکست داد ایمان مومنی را پس لازم است بر او تلافی
شکست او و آن کمتر میسر میشود **سوم اصل** قال ابو جعفر علیه السلام ان المومنین علی منازل
منهم علی واحدة ومنهم علی اثنتین ومنهم علی ثلث ومنهم علی اربع ومنهم علی خمس ومنهم علی ست
ومنهم علی سبع فلو ذهبت تحمل علی صاحب الواحدة ثنتین لم یقو وعلی صاحب الثنتین ثلثا لم
یقو وعلی صاحب الثلث اربعا لم یقو وعلی صاحب الاربع خمسا لم یقو علی صاحب الخمس ستا لم
یقو وعلی صاحب الست سبعا لم یقو وعلی هذه الدرجات **شرح** مراد بمنازل اینجا درجاتست الدرجات
مبتدا است وعلی هذه خبر مبتدا است که مقدم شده و مراد بدرجات درجات هر کدام از هفت مرتبه است چنانچه
در حدیث اول این باب ظاهر شد که هر کدام از هفت سهم هفتاد حصه میشود یا مراد سه درجه دیگر است چنانچه
در حدیث دوم مذکور شد **یعنی** گفت امام محمد باقر علیه السلام بدرستی که مومنان بر چند مرتبه ترقیند
بعض ایشان بر یک مرتبه است و بعض ایشان بر دو مرتبه است و بعض ایشان بر سه مرتبه است و بعض
ایشان بر چهار مرتبه است و بعض ایشان بر پنج مرتبه است و بعض ایشان بر شش مرتبه است و بعض
ایشان بر هفت مرتبه است پس اگر روی که بار کنی بر صاحب یک مرتبه بار دو مرتبه را تاب نمی آورد و اگر بار کنی
بر صاحب دو مرتبه بار سه مرتبه را تاب نمی آورد و اگر بار کنی بر صاحب سه مرتبه بار چهار مرتبه را تاب نمی آورد
و اگر بار کنی بر صاحب چهار مرتبه بار پنج مرتبه را تاب نمی آورد و اگر بار کنی بر صاحب پنج مرتبه بار شش مرتبه را
تاب نمی آورد و اگر بار کنی بر صاحب شش مرتبه بار هفت مرتبه را تاب نمی آورد و برین قیاس است درجاتی
که مذکور کردیم **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما انتم والبراءة یبرء بعضکم من
بعض ان المومنین بعضهم افضل من بعض وبعضهم اکثر صلوة من بعض وبعضهم انفذ بصرا من بعض
وهی الدرجات **شرح** ما استفهامیه و خبر مبتدا است انتم مبتدا است والبراءة مرفوع است بنا بر این واو
برای عطف است و استفهام برای افاده اینست که اگر بکنه خود وا رسید و بکنه دوری از هم وا رسیده بغایت نفرت
از دوری میکنید بنابر تقدیر استفهام انکاریست **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چه
چیز است شما و دوری کردن از هم باین معنی که شما کجا و دوری از هم کجا آیا دوری میکنید بعض شما شیعهٔ امامیه
از بعضی بدرستی که مومنان بعض ایشان فاضل تر است از بعضی و بعض ایشان بیشتر است باعتبار
نماز از بعضی و بعض ایشان گذراتر است باعتبار فهم از بعضی و آنها درجات ایمانست مناسب
است باینکه اگر کسی بعد از رعایت شروط ایمان لغزشی کند در رعایت آداب یا ترک بعض نوافل کند
یا در مسئله از مسائل غلط کرده باشد برای کمی فهم سند در بایدش داشت و بمحض آن دوری نباید کرد از او

صافی شرح اصول کافی

باب بست ودوم اصل باب نسبة الاسلام

شرح النسبة بکسر نون وسکون سین مصدر باب نصر وضرب بیان نسب چیزی چنانچه سوره اخلاص را نسبة الرب مینامند الاسلام نفی شریک در ربوبیت از الله تعالی یعنی این باب تمیل حقیقت اسلام است ودرین باب سه حدیث است **اول اصل** قال امیر المؤمنین علیه السلام لانسبن الاسلام نسبة لم ینسبه احد قبلی ولا ینسبه احد بعدی الا بمثل ذلک ان الاسلام هو التسلیم والتسلیم هو الیقین والیقین هو التصدیق والتصدیق هو الاقرار والاقرار هو العمل والعمل هو الاداء ان المؤمن لم یاخذ دینه عن رأیه ولکن اتاه من ربه فاخذه ان المؤمن یری یقینه فی عمله والکافر یری انکاره فی عمله فو الذی نفسی بیده ما عرفوا امرهم فاعتبروا انکار الکافرین والمنافقین باعمالهم الخبیثة **شرح** بیان تفصیل حقیقت اسلام باین روش تفسیر قول الله تعالی است در سوره آل عمران ان الدین عند الله الاسلام واین منافات ندارد باینکه ظاهر اسلام که باعث حفظ خون و مال است و باعث ثواب نیست مشترک باشد میان فرقه ناجیه و فرق هالکه الا استثناء از مرد جمله است و مراد باحدی یکی از اهل حق است وممکن است بود که استثنا از جمله دوم باشد و مراد باحدی از اهل حق این امت باشد واشارت باشد باینکه کسی غیر من این را از رسول علیه السلام نشنید ام ابلغ نمود و دال مفتوحه و ما اسم تادیه که مصدر باب تفعیل است بمعنی رسانیدن و مراد اینجا ترک پیروی ظن است در عمل بقرینه استیناف بیانی در ان المؤمن تا آخر یعنی گفت امیر المؤمنین علیه السلام هر آینه بیان تفصیلی میکنم البته حقیقت نفی شریک از الله تعالی را بیانی که بیان نکرده آن نفی شریک را هیچیک از اهل حق غیر از من و بیان نخواهد کرد آن نفی شریک را هیچیک از اهل حق بعد از من مگر مانند آنچه من بیان میکنم بدرستی که نفی شریک حقیقتی ندارد مگر با قبول قول رسول و قبول قول رسول حقیقتی ندارد مگر با اطمینان خاطر بر گفته رسول بی آنکه اضطرابی باشد چنانچه گفته در سوره نسا ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت واطمینان خاطر حقیقتی ندارد مگر با راستگو شمردن خدا و رسول در وعید چنانچه راستگو شمرده میشوند در وعد باین معنی که وعید او را محض تهدید و از قبیل انشا نشمرند و خود را بازی ندهند بقول شاعر که گفته وانی اذا وعدته لمخلف میعادی ومنجز موعدی و متنبه شوند بقول الله تعالی وبدا لهم من الله ما لم یکونوا یحتسبون وبدا لهم سیئات ما کسبوا وحاق بهم ما کانوا به یستهزؤن و راستگو شمردن در وعید حقیقتی ندارد مگر با قرار دادن خاطر خود بر آن و قرار دادن خاطر بران حقیقتی ندارد مگر با عمل بمقتضای اوامر و نواهی و عمل تابع حقیقتی ندارد مگر با رسانیدن سند آن عمل بصاحب شرع باین معنی که معرفت بکار خود داشته باشد که البته از صاحب شرع ماخوذ است و بظن و رای خود نیست بیان وجوب اداء اینکه مؤمن نگرفته فرمان الهی را که متعلق است باو از ظن خود ولیکن آمده آن فرمان نزد او از جانب صاحب کل اختیار او پس فرا گرفته

آنرا بعلم یقینی بحکم واقعی یا بعلم یقینی بوجوب عمل بمقتضای خبر واحد جامع شروط ومانند آن بی استعمال ظن
ورای خود بدرستی که مومن دیده میشود اطمینان خاطر او بقول خدا و رسول در علش چون از روی
رالیست وکافر دیده میشود انکار او قول خدا و رسول را در علش چون از روی رالیست بیان این آنکه قسم
بخدائی که جان من بدست قدرت اوست که نشناختند بعلم یقینی آنجماعت اصحاب که دیگر برا بر اهل البیت
مقدم کردند کار دین خود را باینمعنی که کار دین را حواله برای واجتهاد کردند پس بفکر در یا بید انکار کافران ما
ترک فرائض وارتکاب کبائر میکنند وانکار منافقان که آنها را امنکیمند اما حواله برای میکنند از علمای
ایشان که نا پاکست باین روش که مخالف محکمات کتاب الهیست که در آنها وعید بر کبائر هست ونهی از متابعت
وخودرائی وپیروی ظن هست **دوم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله الاسلام عریان فلباسه
الحیاء وزینته الوفاء ومروته العمل الصالح وعماده الورع لکل شئ اساس واساس الاسلام حبنا
اهل البیت **شرح** المروة بفتح میم وضم رای بی نقطه وسکون واو وهمزه وگاهی همزه منقلب بواو میشود
با تشدید انسانیت **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله نفی شریک از الله تعالی مانند شخصی است
برهنه پس پوشش آن شرم است وآرایش آن وادن حق هر کس است بتمام وانسانیت آن عمل صحیح است
وعصای آن پرهیز از معاصی است وبرای هر چیزی بنیادی است وبنیاد اسلام دوستی با ما اهل بیت است
یعنی دوستی من ودوستی اوصیای من که اهل بیت رسولیم **سوم اصل** قال رسول الله صلی الله
علیه وآله ان الله خالق الاسلام فجعل له عرصة وجعل له نورا وجعل له حصنا وجعل له ناصرا فاما
عرصته فالقرآن واما نوره فالحکمة واما حصنه فالمعروف واما انصاره فانا واهل بیتی
وشیعتنا فاحبوا اهل بیتی وشیعتهم وانصارهم **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله
بدرستی که الله تعالی آفرید نفی شریک از خود را بمنزلهٔ خانه پس کرد برای آن فضائی وکرد برای آن روشنی
وکرد برای آن حصاری که بیگانه داخل نشود وکرد برای آن مددگاری که دشمن بران غالب نشود
پس اما فضای اسلام پس قرآن است واما روشنی اسلام پس خردمندی وزیرکی است باین روش که
اول از پی محکمات قرآن روند تا متشابهات معلوم شود واما حصار اسلام پس آنست که در شریعت متعارف
بوده که ترک اختلاف وخودرائی وپیروی ظن باشد واما مددگاران اسلام پس منم واهل بیت من وملازمان
درخانهٔ ایشان **مخفی نماند** که چون در زمان رسول اکثر شیعهٔ اهل بیت ممتاز نشده بوده اند از غیر ایشان امر
شد بمحبت غائبانه چنانچه درین زمان چون ملازمان امام علیه السلام حاضر نیستند مومنان دیگر مامور اند
بمحبت غائبانه سلمان ومقداد وابوذر وشهدای کربلا وامثال ایشان از ملازمان ائمه علیهم السلام
اصل فانه لما اسری بی الی السماء الدنیا فنسبنی جبرئیل لاهل السماء استودع الله حبی وحب
اهل بیتی وشیعتهم فی قلوب الملائکة فهو عندهم ودیعة الی یوم القیمة ثم اهبط بی الی الارض

اصول کافی

تسبیح لاهل الارض فاستودع الله حبی وحب اهل بیتی وشیعتهم فی قلوب مومنی امتی فمومنو
امتی یحفظون ودیعتی الی یوم القیمة الا فلوان الرجل من امتی عبد الله عز وجل عمره ایام الدنیا
ولقی الله عز وجل مبغضا لاهل بیتی وشیعتی ما فرج الله عز وجل صدره الا عن نفاق شرح
الدنیا مونث ادنی نیست برتبه تر مراد جمیع آسمانهاے جسمانی است اشارت است باینکه سماء علیا عرش
الهی است که محل دیوان اوست در خلائق و آن آسمان روحانی است که قرآن باشد درین امت و
اشارت است باینکه در قول الله تعالی در سوره صافات انا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب وحفظا من
کل شیطان مارد و در سورة الملک ولقد زینا السماء الدنیا بمصابیح وجعلناها رجوما للشیاطین مراد فلک قمر
نیست چه ذکر آن بر تقدیری که غلط نباشد لغو خواهد بود بلکه مراد آسمانهای جسمانیه است فتسبح لاهل الارض
اشارت است باینکه نماز پنجگانه در شب معراج واجب شد و جبرئیل تعلیم اجزاء و شروط آن کرد که از جمله آنها
صلواة بر آل محمد است در تشهد و ازین صریح میشود که غیر ایشان اگر کسی خلیفه حق میبود صلوة براو ضرور تر بود
یا اشارت است ببعض آیات قرآن مثل آیه آل عمران وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات
او قتل انقلبتم علی اعقابکم ومثل آیت سوره نحل وسوره انبیاء فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون یعنی
چه بد بختی کردند این است که چون در شب معراج برده شدم بسوی آسمان جسمانی پس بیان تفصیلی احوال
من کرد جبرئیل برای اهل آسمان بامانت گذاشت الله تعالے دوستی مرا و دوستی اهل بیت مرو خواص
ایشان را در دلهای مومنان ملائکه پس آن دوستی نزد ملائکه امانت است تا روز قیامت بعد از ان
فرود آورد مرا پس بیان تفصیلی احوال من کرد برای اهل زمین پس بامانت گذاشت الله تعالی دوستی مرا
و دوستی اهل بیت مرا و خواص ایشانرا در دلهای مومنان امت من پس مومنان امت من نگاه میدارند
مرا تا روز قیامت جمعی بعد ازیشان آگاه باشید پس اگر اینکه مردی از امت من عبادت کند الله تعالے
عز وجل را در عمر خود در ایام دنیا بعد از ان ملاقات کند در دم مرگ یا در قیامت الله عز وجل را در حالیکه
دشمن اهل بیت من و خواص من باشد نمی شکافد الله عز وجل دل او را در قبر یا در قیامت در آتش دوزخ
مگر از نفاق باین معنی که در دل او هیچ چیز غیر نفاق نیست

باب بیست وسوم اصل باب

شرح این باب از تتمه باب سابق است فرق اینست که درین باب بیان نسبت ایمان است و در باب
سابق بیان نسبت اسلام است و چون ایمان حقیقت اسلام است پس هرچه نسبت ایمان است
نسبت اسلام نیز هست درین باب چهار حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
قال ینبغی للمومن ان یکون فیه ثمان خصال وقورا عند الهزاهز صبورا عند البلاء شکورا عند الرخاء
قانعا بما رزقه الله لا یظلم الاعداء ولا یتحامل للاصدقاء بدنه منه فی تعب والناس منه

فی ساحة ان العلم خلیل المومن والحلم وزیره والعقل امیر جنوده والرفق اخوه والبر والده **شرح**
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت سزاوارست برای مومن اینکه باشد در او هشت خصلت
اول بغایت باتمکین باشد نزد بغایت مضطرب کنندها دوم بغایت صبر کننده باشد نزد محنت سوم بغایت
شکر گذار باشد نزد راحت چهارم قناعت کننده باشد بآنچه روزی کرده او را الله تعالی پنجم ظلم نکند دشمنان را
بجای دیگران ششم ساختگی در گفتگو نکند برای دوستان بجای دیگران هفتم بدن او از او در آزار باشد
در عبادت و مدد مومنان اهل حاجت هشتم مردم مومن از او در استراحت باشد بدرستی که دانش
امام حق و مسائل دین دوست در روستے مومن است و بردباری و مددگاری اوست و خردمندی سالار
لشکرهای صفات حمیده اوست چنانچه بیان شد در حدیث چهاردهم باب اول کتاب العقل و هموارگی
با مردم پدر اوست و نیکی با مردم برادر اوست **دوم اصل** قال امیر المومنین صلوات الله علیه
الایمان له ارکان اربعة التوکل علی الله وتفویض الامر الی الله والرضا بقضاء الله والتسلیم
لامر الله عز وجل **شرح** گفت امیر المومنین صلوات الله علیه ایمان را چهار رکن است اول اعتماد بر الله
تعالے در دفع ضرر و جلب نفع دوم واگذاشتن امارت اولی الامر و سائر احکام دین بسوی الله تعالی
سوم راضی شدن بحکم قضا و قدر الله تعالے در نفع و ضرر چهارم قبول کردن امارت که الله تعالی
داده باولی الامر **سوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال انکم لا تکونوا صالحین
حتی تعرفوا ولا تعرفون حتی تصدقوا ولا تصدقون حتی تسلموا ابوابا اربعة لا یصلح اولها
الا باخرها ضل اصحاب الثلثة وتاهوا تیها بعیدا ان الله تبارک وتعالی لا یقبل الا العمل الصالح
ولا یتقبل الله الا بالوفاء بالشروط والعهود من وفی لله بشرطه واستکمل ما وصف فی
عهده نال ما عنده واستکمل وعده ان الله عز وجل اخبر العباد بطریق الهدی وشرع
لهم فیها المنار واخبرهم کیف یسلکون فقال وانی لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحا
ثم اهتدی وقال انما یتقبل الله من المتقین فمن اتقی عز وجل فیما امره لقی الله عز وجل مومنا
بما جاء به محمد صلی الله علیه واله **شرح** این حدیث گذشت باندک تغیرے در حدیث ششم
باب هفتم کتاب الحجة و در اینجا نیز بیان مے کنیم **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت بدرستی که شما نمی باشید اهل صلاحیت دخول جنت مگر اینکه بشناسید الله تعالی را و نمی شناسید او را
مگر اینکه راست گو شمرید رسول او را و راست نمی شمرید مگر اینکه قبول کنید چهار در مغفرت را که اصلاح نمیکند
کسے را اول آنها که هر یک از توبه ایمان عمل صالح است مگر با آخر آنها که هر یک از ایمان و عمل صالح و
اهتدا است گمراه شدند جمعی که سه را پسندیدند و چهارم را واگذاشتند و سرگردان شدند سرگردانیے
دور از راست از راه طعن است بر جمعی که خود را از جمله شیعه امامیه میشمارند و خود رائی مے کنند در بعض

عبادات خود بیان این آنکه بدرستی که الله تبارک و تعالی معرفت قبول نمی کند کسی عملی را مگر در جمیع ارکان و اجزا و شرائط آن موافق امر او باشد و قبول نمی کند الله تعالی آن عمل را مگر بوسیله وفا بشرطهای آن و مغفرت و بیان ماسوای آن در محکمات قرآن که در آنها امر فرموده به پیروی اهل علم نه اینکه از پیروی ظن و خودرائی و اختلاف و هر که وفا کرد بعهدهای الله تعالی بشرطهای او و تمام بجا آورد آنچه را که بیان کرده در محکم کتاب او دریافت ثواب کند نزد او بهشت و تمام دریافت وعده او را بمغفرت و بهشت بیان این آنکه بدرستی که الله عزوجل داده بندگان راههای راستی که آیاتی باشند از قرآن که در آنها نهی از پیروی ظن هست و بغایت بلند و نمایان کرد الله تعالی برای بندگان در آن راههای راستی مثل را یعنی که محکم کرد آن آیات را و لکثرت محکمات بدلیست که بر همه ایشان ظاهر است اگر چه بعضی مکابره کنند و الله تعالی خبر داد بندگان را که چون میرفته باشند در آن راههای راستی اشارت است بقول الله تعالی در سوره آل عمران منه آیات محکمات هن ام الکتاب از جمله قرآن آیتهای صحیح غیر منسوخ است که آنها در قرآن است یعنی که بوسیله نهی از پیروی ظن که در آنها است ائمه هدی معلوم میشوند و از ایشان باقی قرآن را معلوم میتوان کرد بقول الله تعالی در سوره مائده قد جاءکم من الله نور و کتاب مبین یهدی به الله من اتبع رضوانه سبل السلام تحقیق آمد شما را از جانب الله تعالی روشنی و چیزی از قرآن که محکم و بغایت واضح است راه مینماید بآن الله تعالی کسی را که تابع رضای او شده راههای سلامتی از ضلالت و عذاب جهنم پس از آن گفت در سوره طه و بدرستی که من هر آینه آمرزگارم گناهان کبائر را برای کسی که روگردان شد از طاغوت و گروید بربوبیت الله تعالی و رسالت رسول و محکمات کتاب الهی بترک اصرار بر کبیره و عملی کرد که عمده اعمال صالحه است یعنی که اعتراف بامام عالم خواه رسول و خواه وصی او کرد مثل اعتراف بولایت اهل البیت چنانچه گذشت در حدیث هشتاد و پنجم باب صد و هفتم کتاب الحجه که باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایة است بعد از آن تا آخر عمر بوسیله آیات آن امام راه یافت بمسائل عباداتی که میکند یعنی که سوال کرد بی واسطه یا بواسطه گفت در سوره مائده جز این نیست که قبول عبادت میکند الله تعالی از پرهیزکاران عذاب الهی بترک پیروی ظن و خودرائی در عبادتی از عبادات خود چه آن شرک است پس هر که پرهیز کرد عذاب الله عزوجل را در آنچه امر کرده الله تعالی او را از عبادات مثل نماز و زکوة و حج و روزه و جهاد یعنی که در مسائل متعلقه بآنها اهتدا را منظور داشت ملاقات کرد در وقت مرگ و قیامت الله عزوجل را بر حالی که گرویده باشد آنچه آورده آنرا محمد صلی الله علیه و آله هر چند که در آنچه نهی کرده پرهیزگاری نکرده باشد مثل کسی که کبیره کرده باشد بی اصرار زیرا که قابل شفاعت نیست چنانچه می آید در باب الظلم

اصل هیهات هیهات فات قوم وماتوا قبل ان

یهتدوا وظنوا انهم آمنوا واشرکوا من حیث لا یعلمون انه من اتی البیوت من ابوابها اهتدی ومن اخذ فی غیرها سلك طریق الردی وصل الله طاعة ولی امره بطاعة رسوله وطاعة

رسوله بطاعته فمن ترك طاعة ولاة الامر لا یطع الله ولا رسوله وهو الاقرار بما نزل من عند الله
خذوا زینتکم عند کل مسجد والتمسوا البیوت التی اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمه فقد خبرکم عنهم
رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله واقام الصلوة وایتاء الزکوة یخافون یوما تتقلب فیه
القلوب والابصار **شرح** درراست و درست خیال جمعی که خود را از شیعه امامیه میشمرند مع هذا
خود رائی میکنند در بعضی عبادات خود بیان این آنکه رفتند جمعی و مردند پیش از آنکه راه یابند باطاعت ائمه
هدی و گمان کردند که ایمان ایشان قبول شد و حال آنکه مشرک شدند از جائی که نمیدانند باینمعنی که
خود رائی در عبادات شرکست بدستی که شان اینست که هر که آمد خانهای علم و رحمت الهی را که ائمه هدی
باشند از راههای آنها چنانچه گذشت در حدیث پنجم باب سیزدهم که ویکون جمیع اعماله بدلالته الیه بحق رسید و
هر که رفت در غیر آن راهها رفت در راه هلاکت و جهنم بیان این آنکه پیوند کرده الله تعالی اطاعت امام
خود و اطاعت رسول خود را باطاعت خود باینمعنی که در آیت سوره نسا یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله
واطیعوا الرسول واولی الامر منکم امر باطاعت خودش تقریب امر باطاعت رسول است و امر باطاعت
رسول تقریب امر باطاعت ولی امر است چه امر الهی در قرآن مومنان را باطاعت خود با اطاعت رسول
خود مطلقا یا تعیین خصوصیت ماموربه لغو میناید پس هر که ترک کرد اطاعت صاحبان امارت را اطاعت نکرد
الله تعالی و نه رسول او را و از اطاعت صاحبان امارت است اقرار بانچه فرود آمد از نزد الله
تعالی در محکمات قرآن که در آن منع از اختلاف و خود رائی و پیروی ظن هست فرا گیرید آرایش
خود را یا لباس تقوی نزد هر امامی که اطاعت او مصداق فرض خلایق برای الله تعالی است
مخفی نماند که این اقتباس از سوره اعراف است و موافق است بانچه گفته در سوره الجن که وان المساجد
لله فلا تدعوا مع الله احدا بیان شد در حدیث شصت و پنجم باب صد و هفتم کتاب الحجة و می آید در کتاب الصلوة
در حدیث ششم باب هفتاد و دوم که باب تهیة الامام للجمعة وخطبته والانصات است که عن ابی عبد الله علیه السلام
فی قول الله عز وجل خذوا زینتکم عند کل مسجد قال فی العیدین والجمعة و بیان میشود و طلب کنید خانه های
نور و رحمت الهی را که قرار داده الله تعالی که برداشته شوند بپایهٔ بلند امامت و بیاد آورده شود بوسیله
ایشان نام او که رب العالمین است چه خبر داده الله تعالی شما را در سوره نور که آن خانه های مردانی اند
که غافل نمیکند ایشان را خرید و نه فروخت از یاد الله تعالی و از راست داشتن نماز و دادن زکوة میترسند
بعذاب روزی را که از جای خود میگردد در آن روز دلها و دیده ها **مخفی نماند** که در سوره نور چنین است
فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمه یسبح له فیها بالغدو والآصال رجال لا تلهیهم و ظاهر این حدیث
اینست که فی بیوت خبر مبتدای محذوف است بتقدیر نوره فی بیوت و اینکه قرائت ابن عامر و روایت
بکر از عاصم که یسبح را بصیغه مجهول خوانده اند و وقف بر الآصال کرده اند بهتر است و این که بنا بر این

قرارت رجال خبر مبتدای محذوف است بتقدیر البیوت رجال نه فاعل فعل محذوف که دلالت میکند بر این تسبیح چه حذف فاعل مبنی بر اراده اختصار است وذکر آن اگر چه در جمله دیگر باشد منافی آنست ونظایر پس التزام آن بیضرورت خوب نیست **اصل** ان الله قد استخلص الرسل لامره ثم استخلصهم مصدقین لذلک فی نذره فقال وان من امة الا خلا فیها نذیر تاه من جهل واهتدی من ابصر وعقل ان الله عزوجل یقول فانها لا تعمی الابصار ولکن تعمی القلوب التی فی الصدور وکیف یهتدی من لم یبصر وکیف یبصر من لم یتدبر اتبعوا رسول الله صلی الله علیه وآله واقروا بما نزل من عند الله واتبعوا آثار الهدی فانهم علامات الامانة والتقی واعلموا انه لو انکر رجل عیسی ابن مریم علیه السلام واقر بمن سواه من الرسل لم یومن اقتصوا الطریق بالتماس المنار والتمسوا من وراء الحجب الآثار تستکملوا امر دینکم وتومنوا بالله ربکم **شرح** الاستخلاص خالص شمردن وخالص کردن ومرد اینجا مناسب است واشارتست بقول الله تعالی در سوره ص بعد از ذکر داود وسلیمان وایوب واذکر عبادنا ابراهیم واسحق ویعقوب اولی الایدی والابصار انا اخلصناهم بخالصة ذکری الدار تا قول او که وکل من الاخیار مذکور ساز بندگان ما ابراهیم واسحق ویعقوب را که صاحبان قوتها در فرمان برداری وبصیرتها در مسائل که احتیاج بدانستن آنها میشود بودند بیان این آنکه بدرستیکه ما خالص کردیم ایشان را برای صفتی که خالص است از غش آن صفت بیاد انداختن آخرت است بعذاب جهنم برای خود را یان که فائده امامت است لامره متعلق باستخلص است اشارت است بانکه مراد بذکری الدار امارت است ظاهر تمام اینست که نزول سوره فاطر بعد از نزول سوره ص باشد استخلصهم اشارت باین است که خلود در سوره فاطر وخلوص در سوره ص بیک معنیست مصدقین بصاد بی نقطه ودال بی نقطه وفا بصیغه اسم مفعول باب افعال است الاصداف برگردانیدن کسی ومراد اینجا ترک تصریح بخصوص جمعی است در سخنی که شامل ایشان نیز باشد بعد از آنکه تصریح علیحده بایشان شده باشد لذلک متعلق باستخلصهم است یعنی بدرستی که الله تعالی خالص شمرده رسولان را برای امامت خود بایمعنی که امامت بغایت عمده است بعد از آن خالص شمرده رسولان را برجالی که مذکور صریحا نباشد برای آن امامت در میان نذیر آن الهی باین روش که گفته در سوره فاطر ونبوده هیچ امتی مگر آنکه خالص شده در آن امامت امامی که یاد آن دارنده عذاب آخرت باشد خواه رسول وخواه وصی رسول حیران شد آنکه ناخردمندی کرد واطاعت ائمه هدی کرد هر که حق را دید خردمندی کرد بیان این آنکه بدرستیکه الله عزوجل بعد از وعده نصرت ائمه هدی در آخرکار واشارت بتکذیب جماعت اصحاب قول رسول را در وصی او وتسلی کردن او در آن میگوید در سوره حج بیان این آنکه بدرستیکه حال وقصه اینست که بعد از تو کور نخواهد شد چشمهای ایشان ولیکن کور خواهد شد دلهای ایشان که در سینه هاست بایمعنی که

دیده و دانسته گمراه میشوند و چون اطاعت ائمه هدی میکنند کسے که کور دل شده و چون بینا دل مے شود کسی که تفکر کند در محکمات قرآن در ما بعث کا نخسران تابع شوید رسول الله صلی الله علیه وآله دا اقرار کنید بانچه فرود آمده از نزد الله تعالی و تابع باشید باقیماندگان را بدرستے که اوصیای رسول باشند چه بدرستی که ایشان علامتهای ترک خیانت و علامتهای تقوی اند یا بمعنی که اطاعت ایشان علامت ایمان و پرهیز از عذاب آخرت است و بدانید که شان اینست که اگر منکر شود مردی عیسے بن مریم علیه السلام را و اقرار کند بجمیع غیر او از رسولان مومن نشده اشارت باینست که هرکدام از ائمه هدی را که منکر شود از ایمان بدر میرود چه تجویز خلو یکدم از ایام عالم بجمیع احکام منافی تصدیق ربوبیت الهی است و از رسید احوال دین خود را بطلب مشتغل بمحکمات قرآن و طلب کنید بعد از رسولان باقیماندگان از رسولان را که اوصیای ایشان باشند تا کامل کرده باشید کار دین خود را و گرویده باشید بالله تعالی که صاحب کل اختیار شما است **چهارم اصل** رفع الی رسول الله صلی الله علیه وآله قوم فی بعض غزواته فقال من القوم فقالوا مومنون یا رسول الله قال وما بلغ من ایمانکم قالوا الصبر عند البلاء و الشکر عند الرخاء و الرضاء بالقضاء فقال رسول الله صلی الله علیه وآله حلماء علماء کادوا من الفقه ان یکونوا انبیاء ان کنتم کما تصفون فلا تبنوا ما لا تسکنون ولا تجمعوا ما لا تأکلون و اتقوا الله الذی الیه ترجعون. **شرح** رفع برای بے نقطه و فا و عین بے نقطه بصیغه ماضی معلوم باب منع است الرفع بلند کردن آواز و مانند آن و تند راندن شتر و هر دو اینجا مناسب است و اول مناسب تر است با آنچه مے آید در حدیث اول باب بست و هفتم بلغ بباے یک نقطه و غین با نقطه بصیغه ماضی معلوم باب نصر است البلوغ کامل شدن من برای تبعیض است و میتواند بود که بلوغ بمعنے رسیدن باشد و بلغ بتقدیر لتکلم باشد و من برای سببیت باشد حلما خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هم حلما یعنی آواز بسلام بلند کردند یا تند راندند شتران خود را بسوے رسول الله صلی الله علیه وآله جمعی در بعض جهادهای او پس گفت کیانند این جماعت پس گفتند ما مومنانیم اے رسول الله صلی الله علیه وآله رسول علیه السلام گفت و چه چیز کامل شده از جمله اجزای ایمان شما گفتند صبر نزد محنت و شکر نزد راحت و راضی بودن بقضای الهی پس گفت رسول الله صلی الله علیه وآله ایشان عاقلانند و دانایانند نزدیک اند از فهمیدگی که باشند انبیا چنانچه بیان کردند پس بنا مکنید خانه را که زیاد از قدر حاجت شما باشد و جمع مکنید چیزے را که زیاد از نفقه شما و عیال شما باشد و پرهیز کنید عذاب الله تعالی را که بسوی او برگردانیده میشوید در دم مرگ یا قیامت

باب بست و چهارم اصل باب

شرح این باب از تتمه دو باب سابق است چه درین باب هریک از نسبت اسلام و نسبت ایمان مذکور است

صریحا درین باب یک حدیث است **اصل** عن جابر عن ابی جعفر علیه السلام وما سمعته من الاصبغ بن نباتة قال خطبنا امیر المومنین علیه السلام فی داره وقال فی القصر ونحن مجتمعون ثم امر صلوات الله علیه فکتب فی کتاب وقرئ علی الناس وروی غیره ان ابن الکواء سال امیر المومنین علیه السلام عن صفة الاسلام والایمان والکفر والنفاق فقال **شرح** روایت است از جابر جعفی از امام محمد باقر علیه السلام و بسندهای بسیار که غیر اند از اصبغ بن نباته گفت خطبه خواند امیر المومنین علیه السلام در خانه خود و با اصبغ گفت باعتبار بعض از سندها که در کوشک یعنی خلوتخانه و ما جماعت شیعه اجتماع شده بودیم بعد از خطبه امر کرد امیر المومنین علیه السلام پس نوشته شد این خطبه در کتابی و خوانده شد بر مردمی که حاضر نبودند برای کثرت فواید این خطبه و روایت کرد غیر اصبغ که عبد الله ابن الکوا پرسید امیر المومنین علیه السلام را از احوال اسلام که نفی شریک در ربوبیت الله تعالی است و ایمان که صاحب امن از عذاب آخرت بودن است و کفر که انکار حق است و نفاق که اظهار اسلام و در دل گرفتن شرک است پس گفت **اصل** اما بعد فان الله تبارک وتعالی شرع الاسلام وسهل شرائعه لمن ورده واعز ارکانه لمن حاربه وجعله عزا لمن تولاه وسلما لمن دخله وهدی لمن ائتم به وزینة لمن تجلله وعذرا لمن انتحله وعروة لمن اعتصم به وحبلا لمن استمسک به وبرهانا لمن تکلم به ونورا لمن استضاء به وشاهدا لمن خاصم به وفلجا لمن حاج به وعلما لمن وعاه **شرح** این فقرات برای بیان رفعت شان اسلام است **یعنی** اما بعد از حمد و صلوة پس بدرستی که الله تبارک و تعالی آنچیزی واضح قرار داد اسلام را و آسان کرد موضع آبخوردن آن آنرا برای کسیکه بطلب آب آمد نزد آن باینمعنی که احکامی که الله تعالی در حلال و حرام و مانند آنها در اسلام قرار داده بغایت آسان کرده راه علم بآنها و عمل بآنها را باعتبار اینکه صریح کرده در محکمات بسیار سخنان آنها پیش خود را یان و امر را بطلب علم از اهل علم که اهل بیت رسول اند و مردمی که از پی ائمه اهل ظن و اختلاف رفتند و جمعی که میروند مانع مردم شدند از سلوک آن راه و پوشانیدند آن را و پس سببی در راه نیست بجز بست درین پیرایان است و مستحکم کرد قواعد آنرا که وجوب تصدیق رسول و کتاب و وصی باشد برای هر که مخالفت کرد آنرا باینمعنی که رخنه در آنها نمی تواند کرد یا مراد اینست که کمیاب و مشکل کرد شرائع آنرا برای کسی که مخالفت کرد آنرا چنانچه مجرب است که خود رایان بدقائق فکر خود بعلم مسائل آن نمیرسند و گردانید اسلام را عزتی برای کسی که دوست خود گرفت اسلام را و صلحی که خون و مال آن محفوظ میماند برای کسی که داخل آن شد بحسب ظاهر مانند کسی که بکنار زمینی رود در میان آن و بنماید دراه یا ستفتی برای کسی که اقتدا کرد بآن و خود رائی نکرد و آرایشی برای کسی که لباس خود کرد آنرا و کرمی که در دنیا پیش رود در حفظ خون و مال برای کسی که بساختگی بر خود بست آنرا و دستهٔ بهشت برای کسی که نگاهداشت خود را از طاغوت بسبب آن و سررشتهٔ راه بهشت برای کسی که چسپید بآن و دلیل واضح بر حقیت

و بطلان برای کسی که سخن گفت در فتوی و قضایا و باحکام آن بایمعنی که واضح میشود از زمان اسلام که اگر سخن او از روی علم است حق است و اگر از روی خود رائی است باطل است و شرکت با الله تعالی در حکمت و روشنی برای کسی که طلب روشنی کند بایمعنی که زود معلوم او میشود که امام کیست و میرسد بامامی که حلال مشکلات است و گواهی یقینی برای کسی که جهاد کند با مشرکان که منکر اسلامند صریحا چه نفی شریک در ربوبیت معلوم همه اطفال است و هرکه منکر آن میشود پیش خود شرمنده است و ظفری برای مومنی که حجت خود گیرد بر پیروان ائمه ضلالت بانچه پیروی ظن مخالف اصل اسلام است و نهایت مرتبه ائمه ضلالت خودرائی است و دانستنی برای کسی که خوب در خاطر خود قرار دهد آنرا چه لاعلاج در مشکلات سوال اهل الذکر خواهد کرد بیواسطه یا بواسطه و وسعت در علم بهم خواهد رسانید **اصل** وحدیثا لمن روی وحکما لمن فهم وعلما لمن حرب ولباسا لمن تدبر وفهما لمن تفطن ویقینا لمن عقل وبصیرة لمن عزم وآیة لمن توسم وعبرة لمن اتعظ ونجاة لمن صدق وتورة لمن اصلح وزلفی لمن اقترب وثقة لمن توکل ورجاء لمن فوض وسعة لمن احسن وخیرا لمن سارع وجنة لمن صبر ولباسا لمن اتقی وظهیرا لمن رشد وکهفا لمن امن وامنة لمن اسلم وروحا لمن صدق وغنی لمن قنع فذلک الحق سبیله الهدی ومأثرته المجد وصفته الحسنی **شرح** این فقرات برای بیان وسعت شرائع اسلام است بحیثیتی که در هیچ باب احتیاج بکتب فلاسفه و مانند آنها که در حکمت عملی یا نظری نوشته شده نیست چه هرچه بکار آمدنی است داخل شرائع الاسلام وصریح است در کتاب الهی وسنت رسول وهرچه ماخوذ از غیر آنها است بکار نیامدنی است ولهذا تفریع کرده در آخر فذلک الحق و اشارت کرده بقول الله تعالی در سوره رعد افمن یعلم انما انزل الیک من ربک الحق کمن هو اعمی انما یتذکر اولوا الالباب آیا پس کسی که میداند که آنچه فرستاده شده بسوی تو از جانب صاحب کل اختیار تو بکار آمدنی است پس مانند کسی است که او کور باطن است و نمی‌فهمد انحصار این نیست که تفکر این افتند صاحبان خرد **یعنی** و الله تعالی گردانید اسلام را نقل حکایتی برای کسی که نقل حکایت کرد بایمعنی که هیچ نقلی بغیر نقل شرائع اسلام بکار نمی آید و بر این قیاس است نظائر این عبارت و دیوانی از روی حکمت برای کسی که دیوان کرد و خردمندی برای کسی که عاقبت اندیشی و تجربه نیک وبدکارهای دنیا کرد و لباس عافیتی از ضرر عاقبت برای کسی که عاقبت اندیشی کرد و فهمیدگی برای کسی که زیرکی کرد و اطمینان خاطری برای کسی که خردمندی کرد برای تحصیل اطمینان خاطر و دیده وری برای کسی که میانه روی کرد بی افراط و تفریط و علامت استنباطی برای کسی که استنباط از علامات کرد و عبرت گرفتنی برای کسی که نصیحت را قبول کرد و نجاتی از ضرر برای کسی که راست گفت تا نجات یابد چنانچه در حدیث است که من صدق نجا و آهستگی برای کسی که باهستگی کارهای خود را از فساد نگاهداشت و نزدیکی بدرگاه الهی برای کسی که نزدیک شد و اعتمادی بر الله برای کسی که اعتماد بر او کرد

ذرا می بیشی برای کسی که برای طلب فراخ عیش کار خود را باامر تعالی واگذاشت و گردی بجاست کسی که
کرونیکو دابرد و خبردار شدنی برای کسی که برزدی خبرد رشد و بسیری برای کسی که پا قائم کرد در برابر مبانعه
و مجلس بحث و زدی برای کسی که نگاه داشت خود را از ضرر مخالف خود در مجلس درس و مانند آن و مددگاری
برای کسی که در راه حق مستقیم شد دنیا سپر برای کسی که ایمن شد از ضرر دنیا و آخرت و یک ایمن
شدنی که ایمنی دنیا باشد برای کسی که داخل در ظاهر اسلام شد مثل اعراب که در حق ایشان
گفته در سوره حجرات ولکن قولوا اسلمنا و زندگی در آخرت برای کسی که تصدیق باطن اسلام کرد و
بی نیازی برای کسی که در طلب علم شرایع اسلام کرد پس آن اسلام است و بس بکار آمدنی چه راه گشت
و بس راستی و شرف آنست و بس بزرگی دنیا و آخرت و حال آنست بس بهترین حالها اصل و هو ابلج
المنهاج مشرق المنار ذکی المصباح رفیع الغایة یسیر المضمار جامع الحلبة سریع السبقة الیم النقمة
کامل العدة کریم الفرسان شرح اضافه درین فقرات از قبیل اضافه مشتق بفاعل است پس اضافه
لفظی است و در حکم انفصال است رفیع برای بی نقطه و نه و عین بی نقطه فعیل بمعنی مفعول است
بمعنی شایان کرده شده الحلبة بفتح حای بی نقطه و سکون لام و بای یک نقطه جمعی که بجهة مسابقت
در میدان بر سر گرد آیند تا هرکدام که سبقت گرفته باشد نصیب خود را صاحب کند و هرکدام که نرسیده باشد
در پیه را داکند و بر جمعی که هنوز در میدان اند نیز اطلاق میکنند العدة بضم عین بی نقطه زاد مسافر یعنی اسلام
پس بغایت روشن است راه آن تابان است محل روشنی آن بغایت افروخته است چراغ آن شایان
کرده شده است آخر آن کم است میدان آن جمع کننده خلق بسیار است اهل گرو آن شتابان است گرو
آن در دناک است انتقام آن تمام است ناطق گرامی اند سواران آن اصل فالایمان منهاجه
والصالحات مناره والفقه مصابیحه والدنیا مضماره والموت غایته والقیمة حلبته
والجنة سبقته والنار نقمته والتقوی عدته والمحسنون فرسانه شرح بیان این که گزیدن ربوبیت
رب العالمین و بانچه نازل شد بر رسول علیه السلام راه واضح آنست و اعمال صالحه محل روشنی است
و علم بمسائل دین چراغهای آنست و دنیا میدان آنست و مرگ آخر آن است و اهل قیامت جماعت
گرد آیند و بهشت گرو آنست و آتش جهنم انتقام آنست و پرهیز عذاب الهی زاد آنست و نیکوکاران
سواران میدان آنند اصل فبالایمان یستدل علی الصالحات وبالصالحات یعمر الفقه وبالفقه
یرهب الموت وبالموت یختم الدنیا وبالدنیا تحوز القیمة وبالقیمة تزلف الجنة والجنة حسرة
اهل النار والنار موعظة المتقین والتقوی سنخ الایمان شرح بیان این که بایمان استدلال
کرده میشود بر اعمال صالحه باینمعنی که هرکه ایمان بخدا و رسول دارد به مدد آن میتواند دانست که اعمال صالحه
سوالهای اهل الذکر است در مشکلات و آنها مبنی بر ولایت اهل البیت است و آن اصل اعمال

صالحاً است چنانچه گفته در سوره طه ومن آمن وعمل صالحا و بیان شد در حدیث سوم باب سابق و بوسیلۂ اعمال صالحه نمو میشود علم مسائل دین باین معنی که هر که آن اعمال صالحه را کند راه می یابد بحق و هر مشکلی و علم او بسیار میشود چنانچه گفته در سوره طه وعمل صالحا ثم اهتدی و بوسیلۂ دانش مسائل دین ترسیده میشود مرگ باین معنی که زاد سفر آخرت که تقوی و ترس عذاب الٰهی است بعد از مرگ باشد حاصل مے شود چنانچه گفته در سوره فاطر انما یخشی الله من عباده العلماء و بمرگ آخر کرده مے شود کار دنیا و بوسیلۂ دنیا و اعمال خلائق در آن جمع مے کند قیامت خلائق را پس حلیه مے شود دنیا بقیامت نزدیک کرده مے شود بهشت برای اهل تقوے چنانچه گفته در سورهٔ شعرا وازلفت الجنة للمتقین و بهشت حسرت اهل آتش است و آتش نصیحت است در دنیا برای اهل تقوی و تقوی اصل ایمانست

باب بست و پنجم اصل باب صفة الایمان

شرح این باب بیان حال ایمان است و درین باب یک حدیث است ۱ اصل سئل امیر المومنین علیه السلام عن الایمان فقال ان الله عز وجل جعل الایمان علی اربع دعائم علی الصبر والیقین والعدل والجهاد شرح پرسیده شد امیر المؤمنین علیه السلام از حال ایمان پس گفت بدرستیکه الله عز وجل کرد ایمان را بر بالاے چهار ستون بر بالاے صبر و کمال قرار خاطر بر وعید الٰهی و عدالت و جهاد در راه الله تعالے اصل فالصبر من ذلک علی اربع شعب علی الشوق والاشفاق والزهد

صافی شرح اصول کافی

والترقب فمن اشتاق الی الجنة سلا عن الشهوات ومن اشفق من النار رجع عن المحرمات ومن زهد فی الدنیا هانت علیه المصیبات ومن راقب الموت سارع الی الخیرات شرح پس صبر از جمله آن چهار ستون بر چهار حصه است بر اشتیاق و ترس و بی رغبتی در دنیا و انتظار بیان این آنکه هر که مشتاق شد بسوی بهشت فرسند و روگردان شد از خواهشهای نفس و هر که ترسید از آتش جهنم برگشت از حرامها و هر که بے رغبت شد در دنیا سهل گذشت بر او مصیبتها و هر که انتظار کشید مرگ را شتاب کرد در عبادات بصبر بر مشقتهاے آنها اصل والیقین علی اربع شعب تبصرة الفطنة وتاول الحکمة ومعرفة العبرة وسنة الاولین فمن ابصر الفطنة عرف الحکمة ومن تاول الحکمة عرف العبرة ومن عرف العبرة عرف السنة ومن عرف السنة فکانما کان من الاولین واهتدی للتی هی اقوم ونظر الی من نجا بما نجا ومن هلك بما هلك وانما اهلك الله بمعصیته وانجی من انجی بطاعته شرح التبصرة بفتح تاے دو نقطه در بالا و سکون باے یک نقطه و کسر صاد بے نقطه و راے بی نقطه مصدر باب تفعیل والابصار مصدر باب افعال بینا کردن التاول مصدر باب تفعل فکر در چیزے الحکمة بکسر حاے بی نقطه و سکون کاف سخنی که برای منع از چیزے باشد که نهی از ان شده باشد سابقا مثل نقل حکایت با امم سابقه العبرة بکسر عین عذابی یا نجاتی که واقع شده باشد براے کسے و از ان دیگران حال خود را

استنباطاتی که کرده است و ترس الهی و عذاب و نجات و غیر آن یا به اعتبار عصیان و اطاعت و در این فقره اگر مخصوص یکی باشد طرف گیری ظاهر می شود و باید دانست که براے سببیت است و یا استغراقیه است و اثبات الف آن با حرف جر شاذ است و می تواند بود که براے مصاحبت و یا مصاحبت باشد یعنی و کمال اقرار خاطر به وعید الهی بر چهار حصه است اول بینا کردن زیرکی یعنی کار فرمودن زیرکی خود بملاحظه معانی محکمات قرآن دوم فکر در موعظه الهی که در نقل احوال امم انبیاے سابق کرده سیم شناخت موعظه عذاب و نجات که بر عاصی و مطیع آمده چهارم شناخت اینکه عذاب و نجات و وعید و بشارت الهی است که در آمدن نیز مثل آن در دنیا یا آخرت میشود و بیان این آنکه هر که بینا کرد زیرکی را شناخت موعظه الهی را و هر که فکر کرد در موعظه شناخت عذاب و اطاعت سابقین را و هر که شناخت آنرا شناخت وعید الهی را پس گویا که خود بود و با سابقان یعنی که دانست که فرقی میان سابقین و لاحقین نیست در وعید الهی و راه یافت بملتی که مستقیم تر است که ملت اسلام باشد و گویا که نگاه کرده بسوی آنکه نجات یافت که چه چیز نجات یافت مثل قوم یونس و نگاه کرد بسوی آنکه هلاک شد و جز این نیست که هلاک کرده الله تعالى کسی را که هلاک کرد بمخالفت او وعید الهی را و نجات داد کسی را که نجات داد باطاعت او وعید را

اصل والعدل على أربع شعب على غائص الفهم وغمرة العلم وزهرة الحكم وروضة الحلم فمن فهم فسر جميع العلم ومن علم عرف شرائع الحكم ومن حلم لم يفرط في أمره وعاش في الناس حميدا

شرح علم در جميع العلم بمعنى معلوم است ماخوذ از علم بمعنی مستحکم کردن کاری و مراد محکم قرآن است که در تفسیر آن احتیاج بتعلیم کسی نیست یعنی و عدالت بر چهار حصه است اول فرو رفتن در دقائق از جمله فهم دوم بسیار از جمله علم سوم نازل مانند شگوفه و از جمله دیوان میان خلائق بتطبیق خصوصیات تفصیلیه بر قواعد کلیه معلومه چه احتیاج بتاریک بینی دارد چهارم خوشنما مانند بوستان از جمله آهستگی مثل ملاحظه اینکه مبادا مانعی از تعجیل حکم در شخصی باشد مثل آبستنی در زنی که زنا کرده باشد چه صبر باید کرد تا وضع حمل او شود و مثل ملاحظه اینکه مبادا ظلمی بر کسی شود در معاملات با مردم بیان این آنکه هر که فهمیدگی بهم رسانید تفسیر کرد جمیع محکمات قرآن را و تمیز کرد آنها را از متشابهات و هر که دانست مشکلات را شناخت آبخورهای دیوان را یعنی که دانست که دیوان هر قضیه از کجا آب میخورد و بر کدام قاعده مترتب میشود و هر که آهستگی کرد در دیوان افراط نکرد در کار خود و زندگی کرد در مردم بر حالی که پسندیده خصال است

اصل والجهاد على أربع شعب على الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر والصدق في المواطن وشنآن الفاسقين فمن أمر بالمعروف شد ظهر المؤمن ومن نهى عن المنكر أرغم أنف المنافق وأمن كيده ومن صدق في المواطن قضى الذي عليه ومن شنئ الفاسقين غضب لله ومن غضب لله غضب الله له فذلك الإيمان ودعائمه وشعبه شرح المعروف مقبول نزد کسی المنکر مردود نزد کسی و مراد اینجا مقبول

پیروی علم و بیشکر پیروی ظن است الشنان بفتح شین بانقطه و فتح و سکون نون و همزه و الف مصدر باب منع و علم دشمنی یعنی جهاد بر چهار حصه است اول بر امر خلائق به پیروی علم که مقبول است در جمیع محکمات کتابهای الهی خصوصا قرآن و مقبول است در عقل جمیع عقلا دوم بر نهی خلائق از پیروی ظن که مردود است در محکمات و در عقول خلائق چه اگر کسے امروز حکمی کند و فردا بر نقیض آن حکم کند بغایت قبیح است اگرچه اهل ضلالت بمکابره آنرا قبیح نمے شمارند بلکه داخل کمال خود مے شمارند سوم بر راست گفتن در جمیع مواضع کلام که جهاد نفس است چهارم بر دشمنی سرکشان از حکم الهی یعنی امر ایشان بفرائض و واجبات و نهی ایشان از کبائر و محرمات و آن چهار قسم دارد اول بدست دوم بزبان سوم به ترش روئے چهارم بکدورت دل پس هر که امر کرد بقبول جمیع کتب الهی مستحکم کرد پشت مومن را و هر که نهی کرد از مردود در محکمات کتب الهی بخاک مالید بینی منافق را مراد بمنافق کسے است که خود را از اهل ایمان میشمرد و از اهل ایمان نیست مثل ائمه ضلالت و تابعان ایشان و مراد اینست که محکماتی که در آنها نهی از پیروی ظن هست براهینے بغایت قویست برای مومنان و اگر منافقان چیزی در مقابل گویند مکابره میکنند و پیش خود شرمنده اند و این مشوید از مکر شبهات ایشان مثل روایاتی که وضع کرده اند در مدح ائمه ضلالت ؛ هر که راست گفت در جمیع مواضع بجا آورد آنرا که براو است باینمعنی که البته حکم از روی ظن نمی کنند تا مبادا که در فرع باشد و هر که دشمنی کرد با فاسقان غضب کرده کسے را بدست یا بزبان برای الله تعالی و هر که غضب کرد کسے را بدست یا بزبان یا ترش روئی یا بکدورت دل برای رضای الله تعالی و هر که غضب کرد کسی را بدست یا زبان برای الله تعالی غضب کرد الله تعالی دشمنان او را برای او پس آنست که مذکور شد ایمان و ستونهای ایمان و حصه های ایمان

باب بست و ششم اصل باب فضل الایمان علی الاسلام والیقین علی الایمان

شرح این باب بیان زیادتی ایمان است بر اسلام و زیادتی کمال قرار خاطر بر ایمان درین باب شش حدیث است اول اصل عن جابر قال قال لی ابوعبد الله علیه السلام یا اخا جعفی ان الایمان افضل من الاسلام وان الیقین افضل من الایمان وما من شیٔ اعز من الیقین شرح جعفی بضم جیم و سکون عین بی نقطه و فا بدر قبیله الیست از یمن و لفظ منسوب موافق لفظ منسوب الیه است یعنی روایت است از جابر جعفی گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام ای مددگار جمعی که جعفی اند بدرستی که ایمان زیادتر است از اسلام اشارت است باینکه جمعی که بعد از رسول علیه السلام مومن شدند بمعرفت وصی افضلند از جمعی که در زمان رسول وفات یافتند بمعرفت وصی چنانچه بیان شد در حدیث دوم باب هشتاد و ششم کتاب الحجه که باب نادر فی حال الغیبة است و مراد اینست که جمعی بیشتر وفات یافتند بعقبه و فتنه رسیدند هنوز چنانچه گفته در سورة البلد فلا اقتحم العقبة و بیان شد در حدیث چهل و نهم و هشتاد و هشتم باب

صد و هفتم کتاب الحجة در باب ذکر ... سخن ... است و گفته ... حکایت الم احسب
الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا وهم لا یفتنون چه اشارت است بآنکه اشتراک لفظ ایمان میان اول و
دوم شبیه باشتراک لفظی است و جهتی که کمال قرار خاطر بوعده و وعید این دو قسم که ترک مکروهات
و صغائر کنند تا مبادا که در کبیره داخل شوند افضل است از ایمان و نیست هیچ چیز کمیاب تر از کمال قرار خاطر
دوم اصل عن ابی الحسن علیه السلام قال سمعته یقول الایمان فوق الاسلام بدرجة والتقوی
فوق الایمان بدرجة والیقین فوق التقوی بدرجة وما قسم فی الناس شیء اقل من الیقین
شرح التقوی ترس عذاب الهی و آن چهار مرتبه دارد اول عدم اصرار بر ترک فریضه و فعل کبیره
دوم فعل فرائض و ترک کبائر مگر لمم سوم فعل فرائض و ترک کبائر مطلقا چهارم فعل فرائض و ترک کبائر
مطلقا و ترک صغائر و مراد اینجا مرتبه دوم و سوم است بقرینه آنچه گذشت در حدیث اول باب هفدهم
که مرتبه اول لازم ایمان است و مرتبه رابع یقین است الیقین کمال قرار خاطر بوعده و وعید الهی و آن
دو مرتبه دارد اول ادنی و او آنست که مذکور شد در حدیث اول باب سابق و دوم اعلی و آن
مراد است اینجا یعنی روایت است از امام موسی کاظم علیه السلام راوی گفت شنیدم از او که میگفت
ایمان بالای اسلام است بیک مرتبه و ترس عذاب الهی بالای ایمان است بیک مرتبه و کمال قرار خاطر
بر ایمان و بر وعده و وعید بترک صغائر بالای ترس الهی است بیک مرتبه و قسمت کرده نشده در مردم چیزی
کمتر از کمال قرار خاطر یعنی که اهل آن صفت بغایت کمند سوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام
یقول ان الله فضل الایمان علی الاسلام بدرجة کما فضل الکعبة علی المسجد الحرام شرح
شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که میگفت بدرستی که الله تعالی زیاده کرد شرف ایمان را بر اسلام
بیک درجه چنانچه زیاد کرد کعبه را بر مسجد حرام چهارم اصل عن ابی بصیر قال قال لی ابو
عبد الله علیه السلام یا ابا محمد الاسلام درجة قلت نعم قال والایمان علی الاسلام درجة
قال قلت نعم والتقوی علی الایمان درجة قال قلت نعم قال والیقین علی التقوی درجة قال
قلت نعم قال فما اوتی الناس اقل من الیقین شرح نعم چنانچه در جواب استفهام واقع میشود
در جواب خبر نیز واقع میشود و اینجا از قبیل دوم است و مضمون این موافق حدیث دوم است اصل
و انما تمسکتم بادنی الاسلام فایاکم ان ینفلت من ایدیکم شرح اضافه در ادنی الاسلام از قبیل
اضافه افعل التفضیل است بچیزی که از آن خارج است مثل یوسف احسن اخوته الانفلات بفاء
تا سه دو نقطه در بالا مصدر باب انفعال والتفلت مصدر باب تفعل بیرون جستن ناگاه
یعنی و جز این نیست که شما دست زدید نزد شیعه ایمان که اسلام باشد مراد نیست که تقوی و یقین
مراد باشد پس نگاه دارید خود تان را نیز از اینکه آن نیز ناگاه بیرون رود از دست شما اشارت بآیه است

هر کسے که تقوے ویقین ندارد ایمان او خطر دارد **پنجم اصل** سألت ابا الحسن الرضا علیه السلام عن الایمان والاسلام فقال قال ابو جعفر علیه السلام انما هو الاسلام والایمان فوقه بدرجة والتقوی فوق الایمان بدرجة والیقین فوق التقوی بدرجة ولم یقسم بین الناس شیء اقل من الیقین **شرح** ضمیر انما هو الاسلام راجع بدین الهی است چنانچه گفته در سوره آل عمران ان الدین عند الله الاسلام و بیان شد در حدیث چهارم باب هجدهم که اسلام مکلف به در زمان رسول است باینمعنی که جز این نیست که واجب بر مردم در زمان رسول اسلام بود ومضمون این موافق حدیث دوم است **اصل** قال قلت فای الشیء الیقین قال التوکل علی الله والتسلیم لله والرضا بقضاء الله والتفویض الی الله قلت فما تفسیر ذلک قال هکذا قال ابو جعفر علیه السلام **شرح** راوے گفت گفتم پس چیست معنی یقین گفت اعتماد بر الله تعالی در دفع ضرر وجلب نفع وقبول کردن امارتے که داده الله تعالی باولی الامر وراضی شدن بقضا وقدر الله تعالی در نفع وضرر وواگذاشتن امارت اولی الامر وسائر احکام بسوی الله تعالی باینمعنی که کسی که کمال قرار خاطر دارد که اینها را داشته باشد گفتم پس چیست تفسیر یقین باینمعنی که آیا این تفسیر که کردی مصداق کمال قرار خاطر را از پیش خود است یا مسموع از دیگرے است گفت همچنین گفت در تفسیر یقین امام محمد باقر علیه السلام **ششم اصل** عن الرضا علیه السلام قال الایمان فوق الاسلام بدرجة والتقوی فوق الایمان بدرجة والیقین فوق التقوی بدرجة ولم یقسم بین العباد شیء اقل من الیقین **شرح** مضمون این موافق حدیث دوم است

باب بست وهفتم اصل باب حقیقة الایمان والیقین

شرح این باب بیان علامت ایمان وعلامت کمال قرار خاطر بایمان است در این باب چهار حدیث است **اول اصل** بینا رسول الله صلی الله علیه وآله فی بعض اسفاره اذ لقیه رکب فقالوا السلام علیک یا رسول الله فقال ما انتم فقالوا نحن مومنون یا رسول الله قال فما حقیقة ایمانکم قالوا الرضا بقضاء الله والتفویض الی الله والتسلیم لامر الله تعالی فقال رسول الله صلی الله علیه وآله علماء حکماء کادوا ان یکونوا من الحکمة انبیاء فان کنتم صادقین فلا تبنوا ما لا تسکنون ولا تجمعوا ما لا تاکلون واتقوا الله الذی الیه ترجعون **شرح** الرکب بفتح راے بی نقطه وسکون کاف وبای یکنقطه سواران شتر از ده تا بیشتر وگاهے بر سواران اسب نیز اطلاق میکنند مضمون این موافق حدیث چهارم باب بست وسوم است **دوم اصل** ان رسول الله صلی الله علیه واله وسلم صلی بالناس الصبح فنظر الی شاب فی المسجد وهو یخفق ویهوی برأسه مصفرا لونه قد نحف جسمه وغارت عیناه فی رأسه فقال له رسول الله صلی الله علیه واله کیف اصبحت یا فلان قال اصبحت یا رسول الله موقنا فعجب رسول الله صلی الله علیه

صافی شرح اصول الکافی

عن قوله وقال ان لکل یقین حقیقة فما حقیقة یقینک فقال ان یقینی یا رسول الله هو الذی
احزننی واسهر لیلی واظمأ هواجری فعرفت نفسی عن الدنیا وما فیها حتی کانی انظر الی عرش ربی
وقد نصب للحساب وحشر الخلائق لذلک وانا فیهم وکانی انظر الی اهل الجنة یتنعمون فی الجنة
ویتعارفون علی الارائک متکئون وکانی انظر الی اهل النار وهم فیها معذبون مصطرخون
وکانی الآن اسمع زفیر النار یدور فی مسامعی **شرح** بدرستی که رسول الله تعالی گذارد با مردم
نماز صبح را پس نگاه کرد بسوی جوانی در مسجد و آنجوان چرت میزد و فرو دی آورد سرش را از بیداری شب بحالی
که زرد بود رنگ او بتحقیق لاغر شده بود بدن او و فرو رفته بود چشم او در سر او پس گفت او را رسول الله
صلی الله علیه وآله چه حال گردیدی ای فلان گفت گردیدم ای رسول الله صاحب یقین
پس تعجب کرد رسول الله صلی الله علیه وآله از سخن او و گفت بدرستی که برای هر یقینی علامتی است
پس چیست علامت یقین تو پس جوان گفت بدرستی که یقین من ای رسول الله آنست که غم آخرت
انداخته مرا و بیدار کرده شب مرا یعنی که مرا بیدار کرده در شب و تشنه کرده ساعات بغایت گرم روز مرا
یعنی که مرا در تابستان روزه دار کرده پس نفرت کرد دل من از دنیا و آنچه در آنست تا آنکه گویا که من نگاه
میکنم بسوی تخت بادشاهی صاحب کل اختیار من که کتاب الٰهی باشد که میزان اعمال خلائق است
بر جائی که واداشته شده در قیامت برای حساب که هر عملی که موافق آنست مقبول شود والا مردود شود
و برانگیخته شدند مخلوقان برای آن حساب و من در میان ایشانم و گویا که من نگاه میکنم بسوی اهل
بهشت که تنعم میکنند در بهشت و باهم آشنائی میکنند بر کرسیها تکیه کنندگان چنانچه گفته در سوره یس هم
وازواجهم فی ظلال علی الارائک متکئون و گویا که من نگاه میکنم بسوی اهل جهنم و ایشان در آنجا معذبانند
فریاد زنندگان اند و گویا که من الحال میشنوم آواز زبانه کشیدن آتش جهنم را که می پیچد در گوشهای من

اصل فقال رسول الله صلی الله علیه وآله لاصحابه هذا عبد نور الله قلبه بالایمان
ثم قال له الزم ما انت علیه فقال الشاب ادع الله لی یا رسول الله ان ارزق الشهادة
معک فدعا له رسول الله صلی الله علیه وآله فلم یلبث ان خرج فی بعض غزوات النبی صلی
الله علیه وآله فاستشهد بعد تسعة نفر وکان هو العاشر **شرح** پس گفت رسول الله صلی الله
علیه وآله اصحاب خود را این بنده ایست که روشن کرده الله تعالی بتوفیق خود دل او را بسبب ایمان
پس گفت او را حفظ کن آنچه را که بر آن هستی پس گفت آن جوان دعا کن الله تعالی را برای من ای رسول الله
که روزی کرده شوم شهادت را در خدمت تو پس دعا کرد برای او رسول الله صلی الله علیه وآله پس
شهید شد بعد از نه نفر و او بود دهم **سوم اصل** عن عبد الله بن مسکان عن ابی بصیر عن
ابی عبد الله ع قال استقبل رسول الله صلی الله علیه وآله حارثة بن مالک ابن النعمان الانصاری

[illegible]

فقال له کیف انت یا حارثة ابن مالک فقال یا رسول الله مومن حقا فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله ان لکل شیء حقیقة فما حقیقة قولك فقال یا رسول الله صلی الله علیه و آله عرفت نفسی عن الدنیا فاسهرت لیلی واظمأت هواجری وکانی انظر الی عرش ربی وضع للحساب وکانی انظر الی اهل الجنة یتزاورون فی الجنة وکانی اسمع عواء اهل النار فی النار **شرح** العواء بفتح عین بنقطه ومد مصدر باب ضرب آواز کشیدن سگ و مانند آن و بکسر عین مصدر باب مفاعله هم آواز شدن سگان **یعنی** روایت است از عبدالله ابن مسکان از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام که روبرو برخورد رسول الله صلی الله علیه و آله حارثه انصاری را پس گفت او را چون تو ای حارثه بن مالک پس گفت ای رسول مومن حقا پس گفت او را بدرستی که هر چیزی علامتی هست پس چیست علامت صدق سخن تو پس گفت ای رسول الله نفرت کرد دل من از دنیا پس بیدار کردم شب خود را و تشنه کردم اوقات شدت گرمای روز خود را و گویا که من نگاه میکنم بسوی اهل بهشت که باهم آشنائی میکنند در بهشت و گویا که من میشنوم زوزهٔ اهل جهنم را در جهنم **اصل** فقال رسول الله صلی الله علیه و آله عبد نور الله قلبه ابصرت فاثبت فقال یا رسول الله ادع الله لی ان یرزقنی الشهادة فلم یلبث الا ایاما حتی بعث رسول الله صلی الله علیه و آله سریة فبعثه فیها فقاتل فقتل تسعة او ثمانیة ثم قتل وفی روایة القاسم بن یزید عن ابی بصیر قال استشهد مع جعفر بن ابی طالب بعد تسعة نفر وکان هو العاشر **شرح** پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله این بنده ایست که روشن کرد الله تعالی دل او را بینا شدی پس ثابت قدم باش پس حارثه گفت ای رسول الله دعا کن الله تعالی را برای من اینکه روزی کند مرا شهادت در خدمت تو پس گفت خدایا روزی کن حارثه را شهادت پس درنگ نکرد مگر چند روزی تا آنکه فرستاد رسول الله صلی الله علیه و آله برای جهاد طائفه از لشکر را پس فرستاد حارثه را در ایشان پس جنگ کرد پس کشت نه کس را یا هشت کس را شک از راویست بعد از ان کشته شد و در روایت قاسم بن یزید از ابو بصیر بجای بعث تا آخر گفت شهید شد حارثه با جعفر طیار بعد از کشته شدن نه نفر و بود او دهم **چهارم اصل** قال امیر المومنین صلوات الله علیه ان علی کل حق حقیقة وعلی کل ثواب نورا **شرح** الحق بکار آمدنی و مراد اینجا ایمان است چه بازخواست آن میشود در قیامت و مراد به ثواب عمل صالح است **یعنی** گفت امیر المومنین صلوات الله علیه بدرستی که بر سر ایمانی علامتی است که عمل صالح باشد و بر سر هر عمل صالحی برهانی روشن است از محکمات کتاب الهی که در آنها امر باتباع اهل علم و سوال ایشان از مسائل مجهوله در نماز و روزه و مانند آنها و نهی از اتباع اهل اختلاف و خود رایان است انچه گذشت در باب آخر کتاب العقل و تتمه آن این بود فما وافق کتاب الله فخذوه وما خالف کتاب الله فدعوه

باب بست و هشتم اصل باب التفکر

شرح این باب بیان فضیلت فکر در کار الهی و در قدرت الهی است و این باب پنج حدیث است اول اصل
کان امیر المومنین صلوات الله علیه یقول نبه بالتفکر قلبک و جاف عن اللیل جنبک و اتق الله ربک
شرح امیر المومنین صلوات الله علیه میگفت بیدار کن بفکر در یاد الله تعالی و قدرت او دل خود را و خالی
کن از بستر شب پهلوی خود را برای نماز شب و پرهیز کن عذاب صاحب کل اختیار خود را و اجتناب کن محارم
دوم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عما یروی الناس تفکر ساعة خیر من قیام لیلة قلت
کیف یتفکر قال یمر بالخربة او بالدار فیقول این ساکنوک این بانوک ما لک لا تتکلمین شرح یمر تا آخر
ذکر مثال است و منحصر در آن نیست الخربة بفتح خاء با نقطه و کسر راء بی نقطه و بای یک نقطه زمینی
که ویرانی در آن شده باشد این ساکنوک ناظر است بالخربة این بانوک ناظر است بالدار پس در کلام لف
و نشر مرتب است و مالک لا تتکلمین متعلق به هر دو است و می تواند بود که او برای شک راوی باشد
پس مراد بالخربة و بالدار یکی خواهد بود و لف و نشر نخواهد بود و نفی تکلم کنایت است از نفی استماع دیگر است
از قبیل ذکر لازم و اراده ملزوم چه اگر کسی گوش سخن کسی نکند آنکس ساکت می شود و میتواند بود
که استفهام انکاری باشد و افاده این کند که بزبان فصیح که زبان حال است در گفتگو است اگر چه با تو گوش
نمی کنند یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از آنچه روایت می کنند مردم که فکر یکساعت
بهتر است از برخاستن بفکر از نه در یک شب گفتم چون فکر می کند گفت مثل اینکه می گذرد بزمینی
که ویران است یا بسرائی آبادان که جمعی بنای آن کرده اند و مرده اند و جمعی دیگر در آن ساکنند پس میگوید
بزبان حال یا بزبان قال نیز کجا اند جمعی که ساکن تو بودند ای خرابه کجا اند جمعی که عمارت تو کردند ای
آباد چیست ترا که سخن نمیگوئی یا یعنی که چیست مردم را که سخن ترا بزبان حال نمی فهمند سوم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال افضل العبادة ادمان التفکر فی الله و فی قدرته شرح و فی قدرته
از قبیل عطف تفسیر است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت فاضل تر عبادت مستمر
داشتن فکر است در یاد الله تعالی و در قدرت الله تعالی که این دنیا را عبث نساخته و آخرتی
خواهد داشت چنانچه گفته در سوره آل عمران و یتفکرون فی خلق السموات و الارض ربنا ما خلقت هذا باطلا
چهارم اصل سمعت ابا الحسن الرضا علیه السلام یقول لیس العبادة کثرة الصلوة و الصوم
انما العبادة التفکر فی امر الله عز و جل شرح شنیدم از امام رضا علیه السلام که می گفت نیست
عبادت الهی بسیاری نماز و روزه جز این نیست که عبادت فکر در کار الله عز و جل است مراد این است
که اگر نماز و روزه بی فکر در صحت و فساد آن بعرض بر محکمات قرآن باشد باطل است خواه بسیار و خواه کم
و اگر با فکر باشد صحیح است خواه بسیار و خواه کم چنانچه بیان شد در حدیث چهارم باب سابق پنجم اصل

قال امیر المومنین علیه السلام التفکر یدعوا الی البر والعمل به **شرح** گفت امیر المومنین علیه السلام فکر دکار الهی میخواند صاحبش را بسوی تمیز نیک از بد و بسوی عمل به نیک

باب بست و نهم اصل باب المکارم

شرح المکارم جمع مکرمة بفتح میم و سکون کاف و ضم رای بی‌نقطه صفاتی که شرف دارد و بغایت خوشنما است **یعنی** این باب بیان خصال حمیده است و درین باب هفت حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال المکارم عشر فان استطعت ان تکون فیک فلیکن فانها تکون فی الرجل ولا تکون فی ولده وتکون فی ولده ولا تکون فی ابیه وتکون فی العبد ولا تکون فی الحر قیل وما هن قال صدق البأس و صدق اللسان و اداء الامانة وصلة الرحم واقراء الضیف واطعام السائل والمکافات علی الصنائع والتذمم للجار والتذمم للصاحب ورأسهن الحیاء **شرح** البأس بفتح بای یک نقطه و سکون همزه و سین بی‌نقطه مصدر باب حسن دلیری الاقراء مصدر باب افعال از معتل یای ضیافت کردن و باب افعال برای تعریض میباشد مثل اباع البعیر المکافاة بفتح همزه برابری کردن با کسی التذمم بذال با نقطه و فاکر بضا منی خواه ضامنی لفظی مثل وعده و خواه معنوی مثل همسایگی و رفاقت سفر و مانند آن و اصل الجیر را در ذمت خود قرار دادن است الجار همسایه و پناه آورنده **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق ع گفت خصالی که خوشنما است در دنیا از مومن و کافر ده خصلت است پس اگر استطاعت داشته باشی که چنانکنی باشد آنها در تو پس باید که باشد باین معنی که آنها پس تحقیق که آنها کسی میباشد مرضی از تو نیست پس تحقیق که آنها میباشد در مرد و نمیباشد در پسرش و میباشد در پسری و نمی باشد در پدرش و میباشد در غلامی و نمی باشد در آزادی گفته شد چیست آنها گفت اول راستی دلیری در کارها باین معنی که بحد تهور و لاف نرسیده باشد چه چنانچه جبن و سهل انکاری مذموم است آنها نیز مذموم است دوم راستی زبان سوم رسانیدن امانت بصاحبش چهارم پیوند نمودن خویش پنجم تمهید مهمانداری کسی که وارد شود بخانه شخصی یا خواه وارد و خواه مطلوب باشد ششم طعام دادن طلبکار هفتم عوض کردن بر نیکیها هشتم پناه دادن همسایه و پناه آورنده نهم پناه دادن رفیق در سفر مانند آن دهم شرم که سردار آن صفات است **دوم اصل** عن عبد الله بن مسکان عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله عز وجل خص رسله بمکارم الاخلاق فامتحنوا انفسکم فان کانت فیکم فاحمدوا الله واعلموا ان ذلک من خیر وان لا تکن فیکم فاسئلوا الله وارغبوا الیه فیها قال فذکر عشرة الیقین والقناعة والصبر والشکر والحلم وحسن الخلق والسخاء والغیرة والشجاعة والمروة قال وروی بعضهم بعد هذه الخصال العشر وزاد فیها الصدق واداء الامانة **شرح** بعد مبنی بر ضم است هذه مفعول روی است الخصال منصوب است **یعنی** روایت است از عبد الله بن مسکان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که الله عز وجل سرفراز کرد

بسوالان خود را به نیکو لیها از جمله صفاتی که عادت سے شود پس بیازمائید خود تا نرا پس اگر باشند در شما پس ستائش کنید الله تعالی را و بدانید که بسبب آن توفیق است یا بسبب اینست که الله تعالی ارادۀ خیر با شما دارد یا از جملۀ خیر است و اگر نباشد در شما پس دعا کنید الله تعالی را و متوجه شوید بسوی او برای آن صفات عبد الله گفت پس امام علیه السلام مذکور کرد ده صفت را اول کمال قرار خاطر بر ایمان دوم قناعت بانچه باشد سوم صبر بر تنگیها چهارم شکر بر وسعت حال پنجم بردباری ششم خوش خوئی هفتم کرم هشتم غیرت بفتح غین با نقطه یعنی رشک خوردن بر سر زن و مانند آن نهم شجاعت دهم انسانیت عبد الله گفت در روایت کرد بعض اهل مجلس بعد از انقضای مجلس این ده خصلت را و زیاده کرد در آنها راستی و امانت رسانیدن را یعنی اگر گفت امام علیه السلام دوازده خصلت گفت و تو ده خصلت را شنیدی یا بخاطر نداری سوم اصل

عن ابی عبد الله علیه السلام قال انا لنحب من کان عاقلا فهما فقیها حلیما مداریا صبورا صدوقا وفیا ان الله عز وجل خص الانبیاء بمکارم الاخلاق فمن کانت فیه فلیحمد الله علی ذلک ومن لم یکن فیه فلیتضرع الی الله عز وجل ولیسئله ایاها قال قلت جعلت فداک وما هن قال هن الورع والقناعة والصبر والشکر والحلم والحیاء والسخاء والشجاعة والغیرة والبر وصدق الحدیث واداء الامانة شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که ما اهل بیت رسول علیه السلام هر آئینه دوست میداریم کسی را که باشد خردمند صاحب فهمیدگی که فرق کند میان محکمات و متشابهات و انکسے مسائل دین بردبارے نرمی کننده در معاشرت هم صحبتان بغایت صبر کننده بغایت راست گو وفا کننده بعهد بدرستی که الله عز وجل سرفراز کرد انبیا را بخوشیها از جمله عادتها پس هر که باشد آنها در او پس باید که ستائش کند الله تعالی را و هر که نباشد در او پس باید که زاری کند بسوی الله تعالی و بخواهد از او آنها را وی گفت گفتم قربانت شوم چیست آنها یعنی که چیست تتمه آنها سوای آنچه گفتی گفت و آنها پرهیزگاری و قناعت و صبر و شکر و بردباری و شرم و کرم و شجاعت و غیرت و خوشخوئی و راستی سخن و رسانیدن امانت است چهارم اصل

عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله عز وجل ارتضی لکم الاسلام دینا فاحسنوا صحبته بالسخاء وحسن الخلق شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که الله عز وجل راضی شده برای شما که قبول وصایت اوصیای رسول کردید اسلام را باعث ثواب آخرت چنانچه گفته در سوره مائده ورضیت لکم الاسلام دینا اشارت است باینکه اسلام برای دیگران باعث آخرت نیست چنانچه گذشت در باب چهاردهم پس نیکو کنید همراهی اسلام را بکرم و خوشخوئی پنجم اصل قال امیر المومنین علیه السلام الایمان اربعة ارکان الرضا بقضاء الله والتوکل علی الله وتفویض الامر الی الله والتسلیم لامر الله شرح گفت امیر المومنین علیه السلام ایمان چهار اصل است اول راضی بودن بقضا و قدر الله تعالی در نفع و ضرر دوم اعتماد بر الله تعالی یعنی قرار دادن خاطر بر اینکه هرچه الله تقدیر میکند

درحق مومن برای نفع مومن وکار رساننده دست چنانچه گفت درسوره توبه قل لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا هو مولنا وعلی الله فلیتوکل المومنون سوم واگذاشتن کار عهده خود را در افعال وترک بسوی الله تعالی مثل ترک خودرائی در احکام حلال وحرام چهارم گردن نهادن برای کار عهده الله تعالی برای تشخیص حلال وحرام کردن مثل ارسال رسول وتعیین اولی الامر **ششم اصل** عن عبد الله ابن سنان عن رجل من بنی هاشم قال اربع من کن فیه کمل اسلامه ولو کان من قرنه الی قدمه خطایا لم تنقصه الصدق والحیاء وحسن الخلق والشکر **شرح** عبد الله ابن سنان از راویان امام جعفر صادق علیه السلام و امام موسی کاظم علیه السلام است وبرای شدت تقیه نام نبرده **یعنی** روایت است از عبد الله سنان از مردی از بنی هاشم گفت چهار صفت است هرکه باشد آنها در او کامل می شود اسلام او با ایمنی که باعث ثواب آخرت او می شود وتوفیق توبه از گناهانی که مانع ثواب است واگر باشد از فرق سرش تا قدم او گناهانی ضرر نمی رساند او را آن صفات راستی وشرم وخوش خوئی وشکر است **هفتم اصل** عن جابر ابن عبد الله قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله الا اخبرکم بخیر رجالکم قلت بلی یا رسول الله قال ان من خیر رجالکم التقی السمح الکفین النقی الطرفین البر بوالدیه ولا یلجی عیاله الی غیره **شرح** روایتست از جابر بن عبد الله گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله آیا خبردار نکنم شما را به بهتر مردان شما گفتم بلی خبردار کن ای رسول الله گفت بدرستی که از جملهٔ بهتر مردان شما پرهیزگار پاکیزه روزگاریست که دو دست دهنده دارد وپاکیزه است از خوردن حرام وخون او و از جماع حرام آلت جماع او نیکوئی میکند با پدر ومادر خود مضطر نمیکند عیال خود را باینکه طلب نفقه کنند از غیر او

باب سی ام اصل باب فضل الیقین

شرح این باب بیان فضیلت کمال قرار دادن خاطر بر ایمان است درینباب یازده حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لیس شیء الا وله حد قال قلت جعلت فداك فما حد التوکل قال الیقین قلت فما حد الیقین قال ان لا تخاف مع الله شیئا **شرح** روایت است از امام جعفر صادق گفت نیست هیچ چیز مگر آنکه برای آن علامتی هست که بآن ممتاز میشود از غیر راوی گفت گفتم قربانت شوم پس چیست اعتماد بر الله تعالی گفت کمال قرار دادن خاطر گفت اینکه نترسی با تحصیل رضای الله تعالی از هیچ چیز مراد اینست که با اطاعت اوامر ونواهی الهی مثل امر بوجوب تقیه ودفع ضرر بشروط مقرره دینی از القای نفس در تهلکه ومانند آنها دیگر هرچه بر سر کسی آید خیر او در آنست پس نباید ترسید **دوم اصل** عن ابی عبد الله ع قال من صحة یقین المرء المسلم ان لا یرضی الناس بسخط الله ولا یلومهم علی ما لم یوته الله فان الرزق لا یسوقه حرص حریص ولا یرده کراهة کاره ولو ان احدکم فر من رزقه کما یفر من الموت لادرکه رزقه کما یدرکه الموت ثم قال ان الله بعدله وقسطه جعل الروح والراحة فی الیقین والرضا

و جعل الهم والحزن فی الشک والسخط **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت از عجب عجایب
بودن کمال قرار خاطر مر مسلم برایمان بالله تعالی اینست که راضی نکند مردم را بچیزی که باعث غضب الهی شود
و تقصیر شمرد مردم را بچیزی که نداده باو الله تعالی و بدیگری داده چه بدرستی که رزق را نمی کشد بسوی
کسی حرص صاحب حرص و بر نمیگرداند از انجا خواستن نخواهنده و مراد اینست که در طلب رزق اکتفا بحد شرعی میباید
کرد و حرص خوب نیست و اگر اینکه کسی از شما گریزد از رزق خود چنانچه میگریزد از مرگ هر آینه دریابد او را
رزق چنانچه دریابد او را مرگ بعد از آن امام گفت بدرستی که الله بکمال عدالت خود گردانیده راحت و راحت را
در کمال قرار خاطر بر ایمان و در رضا بقضا و قدر الهی و گردانیده غم و اندوه را در اضطراب خاطر و ناراضی بودن
بقضا و قدر **سوم اصل** سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول ان العمل الدائم القلیل علی الیقین
افضل من العمل الکثیر علی غیر یقین **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت بدرستی که عبادت
مستمر کم که مبنی بر کمال قرار خاطر باشد فاضلتر است نزد الله تعالی از عبادت بسیار که مبنی بر غیر کمال قرار خاطر
باشد **چهارم اصل** قال امیر المومنین علیه السلام علی المنبر لا یجد واحد طعم الایمان حتی
یعلم ان ما اصابه لم یکن لیخطئه وما اخطاه لم یکن لیصیبه **شرح** مراد بعلم قرار خاطر بر معلوم است
چنانچه گفته در سوره روم ولکن اکثر الناس لا یعلمون منیبین الیه گفت امیر المومنین صلوات الله علیه بر منبر
نمییابد هیچیک لذت ایمان را تا آنکه داند که داند آنچه رسید باو بی اختیار و خوب نبود باعتبار حکمت و مصلحت
الهی اینکه رسید باو **پنجم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال ان امیر المومنین صلوات الله
علیه جلس الی حائط مائل یقضی بین الناس فقال بعضهم لا تقعد تحت هذا الحائط فانه معور
فقال امیر المومنین علیه السلام حرس امرأ اجله فلما قام سقط الحائط قال وکان امیر المومنین ع
مما یفعل هذا واشباهه وهذا الیقین **شرح** المعور بعین مهمله و واو مفتوحه بصیغه اسم مفعول باب
تفعیل در عرصه ضایع شدن در آورده شده و بصیغه اسم فاعل باب افعال یا باب افعلال عیب ناک
امرا بعنوان نکره در عموم مستعمل شده چه این فقره جاری مجرای مثل است مانند انجز حر ما وعد یعنی اینکه
وفا میکند مرد آزاد مردی آنچه وعده کرده **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستیکه
امیر المومنین صلوات الله علیه نشست بسوی دیواری که میل داده بود دیوان میکرد میان مردم پس گفت
بعض حاضران منشین زیر این دیوار چه آن در عرصه خرابی در آورده شده است پس گفت امیر المومنین
علیه السلام پاسبانی میکند هر مرد را اجلش پس چون برخاست افتاد دیوار امام ع گفت و بود امیر المومنین ع
از جمله که میکنند این سبب بی پروائی و مانند آن و اینست کمال قرار خاطر بر ایمان مراد اینست که اهل یقین
مبالغه در احتیاط و در گریز از مرگ نمیکنند بلکه اکتفا بحد واجب و مستحب میکنند چه میدانند اگر بی اختیار
ایشان چیزی سبب مرگ ایشان شود عین رسیدن بمطلب است و مع هذا پاسبان اجل موکل است

چنانچہ عجائب بسیار مشاہدہ مے شود ازان بابانی **ششم اصل** سألت اباعبد الله علیه السلام عن قول الله عز وجل واما الجدار فکان لغلامین یتیمین فی المدینة وکان تحته کنز لهما فقال اما انه ما کان ذهبا ولا فضة وانما کان اربع کلمات لا اله الا انا من ایقن بالموت لم یضحك سنه ومن ایقن بالحساب لم یفرح قلبه ومن ایقن بالقدر لم یخش الا الله **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول الله عز وجل در حکایت کلام خضر با موسے علیه السلام در سورہ کہف واما دیوارے کہ راست کردم پس بود از آن دو پسر یتیم در شہر و بود در زیر دیوار گنجی از ان دو پسر پس امام علیه السلام گفت آگاہ باش بدرستیکہ آن گنج نبود طلا و نہ نقرہ و جزاین نیست کہ بود چہار کلمہ کہ الله تعالے با نبیا وحی کردہ و سفارش محافظت آنہا کردہ اول اینکہ نیست مستحق عبادتی مگر من دوم اینکہ ہر کہ کمال قرار خاطر بمرگ دارد نمے خندد از شادی دنیا دندان او نسبت خندہ بدندان مجاز است واحتراز است از تبسم چہ دران دندان ظاہر نمے شود سوم اینکہ ہر کہ کمال قرار خاطر بحساب دیوان بزرگ قیامت دارد شاد نمے شود دل او از ما سلے و نعمتے کہ بتصرف او آید چہارم اینکہ ہر کہ کمال خاطر دارد باینکہ کہ بمقتضاے حکمت الٰہی است در تدبیر حوادث عالم نمی ترسد مگر از عذاب الٰہی باین معنے کہ میداند کہ ہر مصیبتے باقتضاے حکمت و مبنے بر ارادہ عوضے است پس ترس او منحصر مے شود در ترس بر افعال اختیار خود در مخالفت او امر و نواہیے چہ غیر آن ہر چہ واقع شود بی اختیار خیر او دران است **ہفتم اصل** کان امیر المومنین علیه السلام یقول لا یجد عبد طعم الایمان حتے یعلم ان ما اصابه لم یکن لیخطئه وان ما اخطأه لم یکن لیصیبه وان الضار النافع هو الله عز وجل **شرح** مضمون اول این موافق حدیث چہارم است و آخرش اینست در اینکہ ضرر رسانندہ منحصر است در الله تعالے عز وجل باین معنے کہ ضررے کہ مومن ازان گریزان است ضرر الله تعالی است و لغزش سلیمانہ بسبب افعال اختیاریہ ایشان و باقی ضرر و نفع زائل است و مع ہذا عوض دارد و دوم حساب دارد پس در نظر تحقیق ضرر و نفع نیست **ہشتم اصل** عن سعید بن قیس الهمدانی قال نظرت یوما فے الحرب الی رجل علیه ثوبان فحرکت فرسی فاذا هو امیر المومنین علیه السلام فقلت یا امیر المومنین فی مثل هذا الموضع قال نعم یا سعید بن قیس انه لیس من عبد الا وله من الله حافظ و واقیة معه ملکان یحفظانه من ان یسقط من راس جبل او یقع فی بئر فاذا نزل القضاء خلیا بینه وبین کل شیء **شرح** ثوبان عبارت از دو جامہ متعارف عرب است در غیر روز جنگ چنانچہ گذشت در حدیث دوم باب بستم مراد اینست کہ زرہ و مانند آن از لباس جنگ نداشت در معرکہ جہاد و با دلیران صف شکن مبارزت مے کرد تا در واقیہ براے نقل با سمیت است چہ مراد نگاہدارندہ از خصوص مرکب است یعنی روایت است از سعید بن قیس ہمدانی بسکون میم و دال بی نقطہ گفت نگاہ کردم روزے در میدان جنگ بسوے مردی کہ بر او بود دو جامہ پس تند کردم اسب خود را تا ملاحظہ کنم کہ کیست پس ناگاہ او

امیر المومنین علیه السلام بود پس گفتم ای امیر المومنین آیا دین قسم جامه نمی پوشی در جنگ میان سپاه گفت ای سعید بن قیس بدرستیکه شان اینست که نیست هیچ بنده مگر با او از جانب الله تعالی نگاهبانان از آزار و نگاهداری از مرگ هست بیان اینکه با او دو فرشته اند که نگاه میدارند او را یک وقت از مرگ و یا فرو افتند در چاهی مثلا چون فرود آید حکم الهی آزار و یا مرگ او وا میگذارند میان آنکس و میان هر چیزی که آزارش یا سر آمدن اجلش بآن باشد مراد همان است که در شرح حدیث پنجم گذشت لهم

اصل عن علی بن اسباط قال سمعت ابا الحسن الرضا علیه السلام یقول کان فی الکنز الذی قال الله عز وجل وکان تحته کنز لهما کان فیه بسم الله الرحمن الرحیم عجبت لمن ایقن بالموت کیف یفرح وعجبت لمن ایقن بالقدر کیف یحزن وعجبت لمن رای الدنیا وتقلبها باهلها کیف یرکن الیها وینبغی لمن عقل عن الله ان لا یتهم الله فی قضائه ولا یستبطئه فی رزقه فقلت جعلت فداک ارید ان اکتبه قال فضرب والله یده الی الدواة لیضعها بین یدی فتناولت یده فقبلتها واخذت الدواة فکتبته کان فیه **شرح** تکرار کان فی الکنز است مضمون این فقرات با مضمون آنچه مذکور شد در حدیث ششم موافق است و هر دو نقل بالمعنی است چه عبارات آنچه در گنج بود عربی نبود و پس منافات ندارد با حصر مفهوم از آنها در حدیث ششم نسبت تعجب بالله تعالی از قبیل مجاز است و مراد اخبار از عدم وقوع یا عدم وقوع است **یعنی** روایت است از علی بن اسباط گفت شنیدم از امام رضا علیه السلام که میگفت بود در گنجی که گفته الله عز وجل در سوره کهف که بود در زیر آن دیوار گنجی برای دو پسر در آن گنج اینکه ابتدا میکنم بنام الله که مدبر کل عالم مهربان بمومنان است تعجب کردم برای کسیکه کمال قرار داد خاطر خود را بمرگ دارد که چون شاد میشود و خنده میکند و تعجب کردم برای کسیکه کمال قرار داد خود را باندازه که مقتضای حکمت الهی است در تدبیر حوادث چون اندوهگین میشود از مصائب و تعجب کردم برای کسیکه دید دنیا را و گردانیدن آن اهل خود را از حالی بحالی که ضد آن است با وجود انتظار حساب قیامت بر احوال سابقه چون میل میکند بسوی دنیا و ثابت دست میشود از مال دنیا و سزاوار است برای کسیکه فهمید از جانب الله تعالی مواعظ و نصایح آن را خواه قولی مثل آنچه در قرآن است و خواه فعلی مثل آنچه در تقلب زمان است اینکه تهمت زده نکند الله تعالی را در قضا و قدر او یا زده شدت در مصائب و کاهل نشمرد الله تعالی را در دادن رزق خود چه این منافات دارد با رضا بقضا مخفی نماند که مذموم بودن ترک رضا بقضا منافات ندارد با حسن دعا در طلب وسعت رزق اگر تنگی باشد بلکه رضا بقضا شرط ضمان اجابت دعاست چنانچه می آید در حدیث یازدهم باب آینده و گاهی مصلحت تنگی رزق دعای وسعت است چنانچه گذشت در حدیث دوم باب سوم پس گفتم امام را قربانت شوم میخواهم که بنویسم آن را گفتی علی بن اسباط گفت پس زد دست متوجه ساخت بخدا قسم دست خود را بسوی دوات تا گذارد آن را نزد من پس

گرفتم دست او را پس بوسیدم آنرا و فرا گرفتم دوات را پس نوشتم آنرا **دهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان قنبر غلام علی علیه السلام یحب علیا علیه السلام حبا شدیدا فاذا خرج علی صلوات الله علیه خرج علی اثره بالسیف فرآه ذات لیلة فقال یا قنبر ما لک قال جئت لامشی خلفک یا امیر المؤمنین قال ویحک امن اهل السماء تحرسنی ام من اهل الارض فقال لا بل من اهل الارض فقال ان اهل الارض لا یستطیعون لی شیئا الا باذن الله من السماء فارجع فرجع **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت حال قنبر غلام علی علیه السلام این بود که دوست میداشت علی علیه السلام را دوستی بغایت چون بیرون میرفت علی صلوات الله علیه شبها تنها برای وا رسیدن بفقرا بر وشی که مطلع نشوند بیرون میرفت قنبر بر عقب او با شمشیر پس دید او را درمیان شبی پس گفت ای قنبر چیست ترا باینمعنی که چه حاجت داری گفت آمدم تا راه روم در عقب تو برای پاسبانی ای امیر المؤمنین گفت عجب کاری کردی آیا از ترس ضرر اهل آسمان پاسبانی میکنی یا از ترس ضرر اهل زمین پس قنبر گفت از اهل آسمان نه بلکه از اهل زمین پس گفت بدرستی که کل اهل زمین یارای آن ندارند که در برابر من درآیند و ضرری بمن توانند رسانید مگر بخواست الله تعالی از آسمان پس برگرد پس برگشت مراد همان است که در شرح حدیث پنجم گذشت و نسبت خواست الهی بآسمان باعتبار اینست که قرآن را جبرئیل از آسمان آورده و اگر خواستی درین شبها باشد در قرآن مذکور خواهد بود چه در قرآن تبیان کل شیء است **یازدهم اصل** قیل للرضا علیه السلام انک تتکلم بهذا الکلام والسیف یقطر دما فقال ان لله وادیا من ذهب حماه باضعف خلقه النمل فلو رامه البخاتی لم تصل الیه **شرح** مراد بهذا الکلام اظهار امامت است چنانچه بیان شد در حدیث دوم مولد ابی الحسن الرضا علیه السلام در کتاب الحجة یقطر بصیغه معلوم باب نصر است و ما تمیز است و میتواند بود که یقطر از باب افعال یا تفعیل باشد و دما مفعول به باشد یعنی گفته شد امام رضا علیه السلام را بدرستی که تو سخن میگوئی باین قسم سخن و حال آنکه شمشیر هارون الرشید میچکد خون آن پس گفت بدرستی که الله تعالی وادی ای از زر البته نظاهگاه داری کرده آنرا بضعیف‌ترین مخلوقان خود که مورچه است پس اگر قصد کنند آنرا شتران دو کوهانه نمی توانند رسید بسوی آن مراد همان است که در شرح حدیث پنجم گذشت

باب سی و یکم اصل باب الرضاء بالقضاء

شرح این باب بیان فضیلت راضی بودن بتدبیر الهی است در نفع و ضرر درین باب سیزده حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال راس طاعة الله الصبر والرضا عن الله فیما احب العبد او کره ولا یرضی عبد عن الله فیما احب او کره الا کان خیرا له فیما احب او کره **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت فرمان برداری الله تعالی صبر بر مشقت

و راضی بودن است از الله تعالی در آنچه دوست داشت یعنی بنده یا نفرت کرد و راضی نمیشود بنده از الله تعالی در
و آنچه دوست داشت طبع و یا کراهت کرد مگر آنکه شد از الله تعالی با قضا و قدر بهتر برای او در آنچه دوست داشت
طبع او یا کراهت کرد **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان اعلم الناس بالله ارضاهم
بقضاء الله عز وجل **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستیکه دانا ترین مردم
بالله تعالی راضی ترایشان است بقضا و قدر الله عز وجل در نفع و ضرر **سوم اصل** عن علی بن الحسین
علیهما السلام قال الصبر والرضا عن الله رأس طاعة الله ومن صبر و رضی عن الله
فیما قضی علیه فیما احب او کره لم یقض الله عز وجل له فیما احب او کره الا ما هو خیر له **شرح**
روایت است از امام زین العابدین علیه السلام گفت صبر بر مشقت و راضی بودن از الله تعالی سر
فرمانبرداری الله تعالی است و هر که صبر کند و راضی شود از الله تعالی در آنچه قضا و قدر کرد بر او در آنچه
دوست داشت طبع او یا کراهت کرد قضا و قدر نمی کند الله عز وجل برای او در محبوب او یا مکروه
او مگر آنچه که بهتر است برای او **چهارم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال قال رسول الله
صلی الله علیه وآله قال الله عز وجل ان من عبادی المؤمنین عبادا لا یصلح لهم امر دینهم الا بالغنی
والسعة والصحة فی البدن فابلوهم بالغنی والسعة وصحة البدن فیصلح علیهم امر دینهم وان من عبادی
المؤمنین لعبادا لا یصلح لهم امر دینهم الا بالفاقة والمسکنة والسقم فی ابدانهم فابلوهم بالفاقة
والمسکنة والسقم فیصلح علیهم امر دینهم وانا اعلم بما یصلح علیه امر دین عبادی المؤمنین
شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که گفت
الله عز وجل در حدیث قدسی بدرستیکه از جملهٔ بندگان من که مومنانند بندگانی اند که خوب نمیشود
برای ایشان کار عبادت ایشان مگر به بی نیازی و وسعت مال و صحت در بدن پس معامله میکنم
با ایشان به سبب بی نیازی و وسعت مال و صحت در بدن پس خوب میشود بنابر آن معامله کار عبادت
ایشان و بدرستی که از جملهٔ بندگان من که مومنانند هر آینه بندگانی اند که خوب نمی شود برای ایشان
کار عبادت ایشان مگر بحاجت و تنگی مال و بیماری در بدنهای ایشان پس معامله میکنم با ایشان
بحاجت و تنگی و بیماری پس خوب میشود بنابر آن معامله کار عبادت ایشان و من داناترم بآنچه
خوب میشود بنابر آن کار عبادت بندگان من که مومنانند **اصل** وان من عبادی المؤمنین لمن
یجتهد فی عبادتی فیقوم من رقاده ولذیذ وساده فیتجهد فی اللیالی فیتعب نفسه فی عبادتی
فیضربه بالنعاس اللیلة واللیلتین نظرا منی له وابقاء علیه فینام حتی یصبح فیقوم وهو ماقت
لنفسه زار علیها ولو اخلی بینه وبین ما یرید من عبادتی لدخله العجب من ذلک فیصیره
العجب الی الفتنة باعماله فیاتیه من ذلک ما فیه هلاکه لعجبه باعماله ورضاه عن نفسه حتی یظن

انه قد فاق العابدین وجاز فی عبادته حد التقصیر فتباعد منی عند ذلک وهو یظن انه یتقرب الی
شرح و بد رستی که از جملهٔ بندگان من که مومنانند هر آئینه کسی است که جد وجهد می کند در عبادت من
پس بر میخیزد از خواب شب خود و خوش آینده بستر خود پس جد وجهد می کند برای رضای من در شبها
پس آزار می کند خودش را در عبادت من پس می زنم راه او را به پینکی یک شب و دو شب
بسبب رحمی که از جانب من برای اوست و بسبب باقی داشتن قوت او برای او پس میخوابد تا آنکه بصبح
میرسد پس بر میخیزد بر حالی که او ناخوش شمرنده است خود را سرزنش کننده است بر خود و اگر وا میگذارم
میان او و میان آنچه میخواهد از عبادت من هر آئینه داخل میشود او را خود پسندی بسبب آن پس میگرداند
او را خود پسندی بسوی فریفته شدن بعملهای خود پس می آید بر سر او بسبب آن کاری که در آنست
جهنمی بودن او بسبب خود پسندی او بواسطهٔ عملهای او و راضی شدن او از خودش تا بحدی که گمان میکند
که او بتحقیق بالای جمیع عبادت کنندگان شده و گذشته در عبادت خود از حد تقصیر پس روز بروز دور
میشود از من نزد آن خیال و حال آنکه گمان میکند که او نزدیک می شود بسوی من **اصل** فلا یتکل
العاملون علی اعمالهم التی یعملونها لثوابی فانهم لو اجتهدوا واتعبوا انفسهم اعمارهم فی
عبادتی کانوا مقصرین غیر بالغین فی عبادتهم کنه عبادتی فیما یطلبون عندی من کرامتی
والنعیم فی جناتی ورفیع درجاتی العلی فی جواری ولکن فبرحمتی فلیثقوا وبفضلی فلیفرحوا والی حسن
الظن بی فلیطمئنوا فان رحمتی عند ذلک تدارکهم ومنی یبلغهم رضوانی ومغفرتی یلبسهم عفوی فانی
انا الله الرحمن الرحیم وبذلک تسمیت **شرح** پس باید که اعتماد نکنند کارکنان بر کارهای خود شان که
میکنند آنها را برای طلب ثواب من چه بدرستی که ایشان اگر جد وجهد کنند و آزار کنند خود شان را در جمیع عمرهای
خود شان در عبادت من میباشند اهل تقصیر نارسیدگان در عبادت ایشان لائق عبادت مراد در جنب
آنچه می طلبند نزد من که عزیز بودن نزد منست و نعم در بهشتهای منست و بلند مراتب نزد منست
که از مراتب بلند ترهای مرتبت شرف است در پناه من ولیکن پس برحمت من پس باید که اعتماد کنند و بتفضیل
من پس باید که خوشحال شوند و بسوی خوش گمانی به بخشایش من پس باید که قرار خاطر دهند
مراد طلب محض ثقه و فرح و اطمینان نیست بلکه مراد طلب خلط آنها بضد آنها است باعتبار
جهتین تا توسط حاصل شود چه بدرستی که رحمت من نزد آن در می یابد ایشان را و بخشش من میرساند
ایشان را برضای من و پوشانیدن من می پوشاند ایشان را لباس بخشایش چه بدرستی که من که منم
آن مستحق عبادت مشهورم بمدبر کل عالم مهربان بمومنانم و باینچه مذکور شد نام نهاده ام خود را **پنجم اصل**
عن ابی الحسن الاول علیه السلام قال ینبغی لمن عقل عن الله ان لا یستبطئه فی رزقه
ولا یتهمه فی قضائه **شرح** مضمون این گذشت در حدیث نهم باب سی ام **ششم اصل** قال

صافی شرح اصول کافی

ابی عبد الله علیه السلام قال قال الله عزوجل عبدی المومن لا اصرفه فی شیٔ الا جعلته خیرا له فلیرض بقضائی ولیصبر علی بلائی ولیشکر نعمائی اکتبه یا محمد من الصدیقین عندی **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که گفت الله عزوجل در خطاب رسول علیه السلام در حدیث قدسی بندهٔ من که مومن است نمیگردانم او را در چیزی مگر آنکه گردانیده ام آن را بهتر برای او پس باید که راضی شود بقضا و قدر من و باید که صبر کند بر آزار من و باید که شکر کند نعمت مرا تا نویسم او را ای محمد از جملهٔ ثابت راست گویان در دعوی ایمان نزد من **هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال انه فیما اوحی الله عزوجل الی موسی بن عمران یا موسی بن عمران ما خلقت خلقا احب الی من عبدی المومن وانی انما ابتلیه لما هو خیر له وازوی عنه لما هو خیر له وانا اعلم بما یصلح علیه عبدی فلیصبر علی بلائی ولیشکر نعمائی ولیرض بقضائی اکتبه فی الصدیقین عندی اذا عمل برضائی واطاع امری **شرح** الرضا آنچه مصدر باب مفاعله راضی بودن از کسی در حالی که آنکس نیز راضی باشد و مراد اینجا باعث آنست و میتواند بود که مراد همان باشد و یا بمعنی لام باشد **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که در آنچه وحی کرد الله عزوجل بسوی موسی بن عمران این بود که ای موسی بن عمران نیافریدم آفریده را که محبوب تر باشد بسوی من از بندهٔ من که مومن است و بدرستی که من خبر این نیست که آزمایش میدهم او را بسبب چیزی که آن بهتر است برای او و من داناترم بآنچه خوب میشوم بنابر آن بندهٔ من پس باید که صبر کند بر آزار من و باید که شکر کند نعمت مرا و باید که راضی شود بقضا و قدر من تا نویسم نام او را در میان جمعی که بغایت راست گویان اند در دعوی ایمان نزد من چون عمل کند باعث رضای من و طاعت کند فرمان مرا **هشتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال عجبت للمرء المسلم لا یقضی الله علیه بقضاء الا کان خیرا له ان قرض بالمقاریض کان خیرا له وان ملک مشارق الارض ومغاربها کان خیرا له **شرح** مراد بمسلم اینجا خالص کنندهٔ عبادت خود است ملک بصیغهٔ ماضی مجهول باب تفعیل است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت تعجب کردم از مرد مخلص زیرا که قضا و قدر نمیکند الله تعالی بر او هیچ نوع قضا و قدر مگر آنکه باشد بهتر برای او و اگر پاره پاره کرده شود بمقراضها میشود بهتر برای او و اگر داده شود پادشاهی کل روی زمین از جانبی که آفتاب بدر می آید تا جائیکه فرو میرود میشود بهتر برای او **نهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال احق خلق الله ان یسلم لما قضی الله عزوجل من عرف الله عزوجل ومن رضی بالقضاء اتی علیه القضاء وعظم الله اجره ومن سخط القضاء مضی علیه القضاء واحبط الله اجره **شرح** ان بفتح همزه بتقدیر بان است یسلم بصیغهٔ معلوم باب افعال یا تفعیل است الاسلام گردن نهادن التسلیم راضی شدن مراد بما قضی الله مصیبت است الاجر مزد برای عمل اختیاری و مراد اینجا عوض است بنابر اینکه ضمیر اجره راجع بقضا باشد چه قضا باعتبار

مطابق با اصل کافی

میتواند بود که رجل از ملائکه باشد و برای تحدیث و تسلی فرستاده شده باشد چنانچه بیان شد در باب پنجاه و چهارم کتاب الحجه و میتواند بود که خضر یا الیاس باشد ذکر خزین یا کئیب برای مبالغه است پس دلالت نمیکند بلکه برای آخرت غمگین نباید بود اصلا فان رزق الله جزای شرط محذوف است و درمدخول آن اقامت دلیل در مقام مدلول شده تقدیر ان کان سعی الدنیا فلا تحزن بهذا الحزن لان رزق الله تا آخره وهمین قیاس است فان فو عارستیعنی روایت است از امام زین العابدین صلوات الله علیه گفت بیرون آمدم از خانه خود در مدینه رسول علیه السلام تا رسیدم بسوی این دیوار پس تکیه کردم بران دیوار پس ناگاه مردی که بر او دو جامه سفید بود نگاه می کرد در برابر روی من بعد از ان گفت مرا ای علی ابن الحسین چرا می بینم ترا دلگیر بغایت دلگیر آیا برای دنیاست پس رزق الله تعالی حاضر است برای صالح و فاسق گفتم بر این غمگین نمیشوم و بدرستیکه آن هر آینه چنان است که میگوئی گفت پس آیا برای آخرت است پس ثواب آخرت وعده الیست است که حکم میکند در ان پادشاهی غالب گفت تو ما شک از برای است گفتم برای این غمگین نمیشوم و بدرستیکه هر آئینه چنان است که میگوئی اصل

فقال مم حزنك قلت مما نتخوف من فتنة ابن الزبير وما فيه الناس قال فضحك ثم قال يا علي ابن الحسين هل رايت احدا دعا الله فلم يجبه قلت لا قال فهل رايت احدا سال الله فلم يعطه قلت لا ثم غاب عنی شرح ما در مما موصوله است و عائد منصوب است بتقدیر نتخوفه من بیانیه است الفتنة بکسر فا آزار کردن مردم را عبدالله بن زبیر دشمن امیر المومنین و اولاد او و شیعه ایشان بود و در مکه دعوی خلافت و شروع در آزار شیعه کرد دلیل کمال عداوت و شقاوت او آنکه وقتی که امام علیه السلام نفرین بر او کرد و مغلوب شد بکعبه پناه برد و الله تعالی او را پناه نداد بلکه تمکین کرد حجاج بن یوسف را کعبه را بمنجنیق خراب کرد و او را کشته بر دار کرد تا آنکه در وقتیکه برد در کعبه بیتها بود آنرا از اصحاب الفیل پناه داد و سر آن نیست که امام زمان نزد الله تعالی عزیزتر از کعبه است و آنچه بر سر بعض ائمه علیهم السلام آمده برضای خودشان است چنانچه بیان شد در حدیث چهارم باب چهل و ششم کتاب الحجه که باب ان الائمة علیهم السلام یعلمون علم ما کان و ما یکون است ما در ما فیه موصوله است و عطف بر ما در مما است مراد بالناس شیعه است اهد بعموم است و میتواند بود که مراد خصوص اهل البیت باشد یعنی پس گفت از چیست غم تو گفتم از اینکه میترسم آزار کردن پسر زبیر مردم را یا از آن آزاری که در اوست شیعه امام گفت پس آن مرد خنده کرد برای تعجب از علم علی ابن الحسین یا برای اظهار سهولت این واقعه و تسلی امام علیه السلام بعد از ان گفت ای علی ابن الحسین آیا دیدی هیچیک از مردم یا از اهل بیت خود را که دعا کرد الله تعالی را برای دفع ضرری پس الله تعالی مستجاب نکرد دعای او را گفتم نه گفت پس آیا دیدی هیچیک را که اعتماد کرد بر الله تعالی پس الله تعالی مهم سازی او نکرد گفتم نه گفت پس آیا دیدی هیچیک را که طلب کرد از الله تعالی

اصول کافی

نعمتی را پس الله تعالی نداد او را بکار برای شیء غمگین بوده و نخواست نفرین کند و آن هم داشت بنفرین کرد **سوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الغنی والعز یجولان فاذا ظفرا بموضع التوکل اوطنا **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستیکه بی نیازی و عزت سیر میکنند در میان خلائق پس چون یافتند جای اعتماد بر الله تعالی را وطن خود میکنند آنجا **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ایما عبد قبل ما یحب الله عز وجل اقبل الله قبل ما یحب ومن اعتصم بالله عصمه الله ومن قبل اقبل الله قبله وعصمه لم یبال لو سقطت السماء علی الارض او کانت نازلة نزلت علی اهل الارض فشملتهم بلیة کان فی حزب الله بالتقوی من کل بلیة الیس الله عز وجل یقول ان المتقین فی مقام امین **شرح** روایت است از امام جعفر صادق گفت هر بنده که رو آورد بجانب آنچه دوست میدارد آنرا الله عز وجل روی آورد الله تعالی بجانب آنچه دوست میدارد او و هر که پناه برد بالله تعالی پناه داد او را الله تعالی و هر که روی آورد الله تعالی بجانب محبوب او و پناه داد او را باکی ندارد و هیچ خبر بیان این آنکه اگر افتد آسمان بر زمین یا شود واقعه که فرود آید بر کل اهل زمین پس احاطه کند کل اهل زمین را بلائی می باشد آنکس در لشکر الله تعالی باین معنی که محفوظ باشد بسبب تقوی از هر بلائی آیا نیست اینکه الله عز وجل میگوید در سوره دخان بدرستی که متقیان در جائی اند که ایمن است از بلا **پنجم اصل** عن ابی الحسن الاول علیه السلام قال سألته عن قول الله عز وجل ومن یتوکل علی الله فهو حسبه فقال التوکل علی الله درجات منها ان تتوکل علی الله فی امورک کلها فما فعل بک کنت عنه راضیا تعلم انه لا یالوک خیرا وفضلا وتعلم ان الحکم فی ذلک له فتوکل علی الله بتفویض ذلک الیه وثق به فیها وفی غیرها **شرح** روایت است از امام موسی کاظم راوی گفت پرسیدم او را از قول الله عز وجل در سوره طلاق و هر که اعتماد کند بر الله تعالی پس او بس است برای او در مهم سازی پس امام علیه السلام گفت اعتماد بر الله تعالی چندین مرتبه است از انجمله اینست که اعتماد کنی بر الله تعالی در کارهای خود همگی آنها باین روش که هر چه کرده باشد با تو باشی از و راضی بر حالی که دانی که بتقصیر و انمی گیرد از تو بهتری و تفضل خود را و دانی که قضا و قدر در آنچه بر سر تو آمده از جانب الله تعالی است پس اعتماد کن بر الله تعالی بواگذاشتن آنچه بر سر تو آمده بسوی الله تعالی یا بسوی حکم الله تعالی و خاطر جمع باش بالله تعالی یا بحکم الله تعالی در کارهای خود و در کارهای غیر خود مثل کارهای منسوبان و سائر خلائق **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال من اعطی ثلثا لم یمنع ثلثا من اعطی الدعاء اعطی الاجابة ومن اعطی الشکر اعطی الزیادة ومن اعطی التوکل اعطی الکفایة ثم قال اتلوت کتاب الله عز وجل ومن یتوکل علی الله فهو حسبه وقال ولئن شکرتم لازیدنکم وقال ادعونی استجب لکم **شرح** روایت است از امام جعفر صادق

مااز عامہ اول

گفت هر که داده شد سه چیز باز داشته نمی شود از سه چیز بیان این آنکه هر که داده شد توفیق دعا در حاجات داده شد
استجابت دعا و هر که داده شد توفیق شکر نعمت الله تعالی داده شد زیاد کردن نعمت و هر که داده شد توفیق اعتماد
بر الله تعالی داده شد مهم سازی بعد از ان گفت آیا خوانده کتاب الله عز و جل یا در سورهٔ طلاق و هر که
اعتماد کند بر الله تعالی پس او بس است برای او در مهم سازی و گفته در سوره ابراهیم هر آئینه اگر شکر
کنید هر آئینه زیاده می کنم البته نعمت شما را و گفته در سوره مومن دعا کنید مرا تا مستجاب کنم برای شما

هفتم اصل عن الحسین بن علوان قال کنا فی مجلس نطلب فیه العلم وقد نفدت
نفقتی فی بعض الاسفار فقال لی بعض اصحابنا من تؤمل لما قد نزل بک فقلت فلانا فقال
اذا والله لا تسعف حاجتک ولا یبلغک املک ولا ینجح طلبتک قلت ما علمک رحمک الله

شرح روایت است از حسین بن علوان که از علمای مخالفان است گفت بودیم در مجلسی که طلب علم میکردیم
در ان یعنی مجلس درس و تحقیق آخر شده بود خرج من در بعض سفرها که برای طلب علم کرده بودم تا
آنجا رسیده بودم پس گفت مرا بعض یاران ما که شریک در طلب علم بودند اگر امید میداری برای افلاس
که تحقیق فرود آمده بتو پس گفتم فلان مرد بزرگ را پس گفت درین هنگام قسم بخدا که بر نمی آورد حاجت
و نمی رساند ترا بآرزو تو و به مطلوب تو گفتم چیست علم تو رحمت کناد ترا الله تعالی بآنچه

گفتی ... **اصل** قال ان ابا عبد الله علیه السلام حدثنی انه قرأ فی بعض
الکتب ان الله تبارک وتعالی یقول وعزتی وجلالی ومجدی وارتفاعی علی عرشی لاقطعن
امل کل مؤمل من الناس غیری بالیاس ولاکسونه ثوب المذلة عند الناس ولانحینه من قربی ولا
بعدنه من فضلی ایؤمل غیری فی الشدائد والشدائد بیدی ویرجو غیری ویقرع
بالفکر باب غیری وبیدی مفاتیح الابواب وهی مغلقة وبابی مفتوح لمن دعانی **شرح** گفت
بدرستیکه امام جعفر صادق علیه السلام حکایت کرد مرا که او خوانده در بعض کتابهای آسمانی که الله تبارک
و تعالی میگوید قسم بعزت خودم و بلند مرتبگی خودم و بزرگی خودم و تسلط من بر دیوان حکومت خودم
که هر آئینه می برم البته آرزوی هر آرزومندی را که آرزومند شد غیر مرا بنا امیدی و هر آئینه میپوشانم البته او را
جامهٔ خواری نزد مردم و هر آئینه بر کنار میکنم البته او را از نزدیکی خودم و هر آئینه دور میکنم البته او را
از تفضل خودم آیا آرزومند ... در سختیها و حال آنکه بدست قدرت منست کلیدهای درها بر حالی که آنها
بسته باشد ... است برای هر که دعا کند مرا **اصل** فمن ذا الذی املنی لنوائبه
فقطعته دونها ومن ذا الذی رجانی لعظیمة فقطعت رجاءه منی جعلت امال عبادی
عندی محفوظة فلم یرضوا بحفظی وملأت سمواتی ممن لا یمل من تسبیحی وامرتهم ان لا یغلقوا
الابواب بینی وبین عبادی فلم یثقوا بقولی الم یعلم من طرقته نائبة من نوائبی انه لا یملک کشفها

احد غيرى الامن بعد اذنى فمالى اراه لاهيا عنى **شرح** پس كيست اينكه آرزو كرده است مرا براى مصيبتهاى
خود پس بريدم اورا از خود م پيش از آن مصيبتها يعنى كه همراهى او نكردم براى دفع آنها وكيست اينكه اميدوار شد
مرا براى بلائى بزرگى پس بريدم اميد او را از من يعنى ورنجا نيدم او را آنند و باى بندگان
خود را نگاه داشته شده باين معنى كه ايشان را در دنيا بعض آرزو ها ندادم براى حكمتى كه ذخيره محفوظ
باشد براى آخرت پس راضى نشدند نگاه داشتن من باين معنى كه آن ندادن را حمل بر تقصير و يا عجز من
كردند وتعجيل در طلب كردند از در خانه ديگران و پر كردم آسمانهاى خود را از فرشتگان كه ملال ندارند
از تسبيح من و امر كردم ايشان را كه نبندند درها را ميان من و ميان بندگان من باين معنى كه امر كردم فرشتگان
را بدوستى مومنان وطلب آمرزش لغزشهاى ايشان تا آنچه ذخيره شده عائد ايشان شود چنانچه يادشاهى
از كمال مهربانى امر كند مقربان خود را بشفاعت گناهكار رسد تا از ملازمت و مواجب محروم نشود پس
خاطر جمع نشدند بندگان من بگفتن من كه آنچه ندادم ذخيره است وآنچه باز گرفتم براى حكمت طلب دعا
است و بدست منست كليدهاى درهاى بسته آيا نداند آنكه بر سر او آمد مصيبتى از مصيبتهاى
كه بقضا و قدر من است اين را كه شان اينست كه توانائى برطرف كردن آن ندارد هيچيك غير من مگر بعد
از رخصت من بقضا و قدر پس چراست بينم آن بنده را كه مصيبت بر سر او آمده غافل از من **اصل**
اعطيته بجودى مالم يسالنى ثم انتزعته عنه فلم يسالنى رده و سال غيرى افيرانى ابداء بالعطاء
قبل المسئلة ثم اسئل فلا اجيب سائلى ابخيل انا فيبخلنى عبدى او ليس الجود والكرم لى او ليس
العفو والرحمة بيدى او ليس انا محل الامال فمن يقطعها دونى افلا يخشى المؤملون ان يؤملوا
غيرى **شرح** دادم آن بنده را كه مصيبتى بر سر او آمده بجنس خود نعمتى را كه نطلبيده بود مثل صحت
چشم و مانند آن بعد از آن كندم آن را از او براى حكمتى پس نطلبيد از من برگردانيدن آن را و طلبيد
از غير من آيا پس گمان ميكند مرا كه ابتدا ميكنم ببخشش پيش از طلب بعد از آن طلب كرده ميشوم پس مستجاب
نميكنم طلب طلبگار خود را آيا بخيلم من تا انسست بخل دهد مرا بنده من يا نيست اينكه بخشش وكرم از منست و عفو
هست من داده ام يا نيست اينكه بخشايش و مهربانى بدست قضا و قدر منست يا نيست اينكه من جاى
آرزوهاى خلائقم پس كه ميبرد آرزوها را پيش از من يا بمعنى اينكه پس آرزوهائى كه بدر خانه ديگران ميروند
و ساخته نميشود آنها را بريده غير من آيا پس نميترسند آرزومندان از اينكه آرزو كنند از غير من يا بمعنى
چرا انديشه از نا اميدى دنيا و عذاب آخرت نمى كنند **اصل** فلوان سمواتى واهل ارضى اموا جميعا
ثم اعطيت كل واحد منهم مثل ما امل الجميع ما انتقص من ملكى مثل عضو ذرة وكيف ينقص ملك
انا قيمه فيا بؤسا للقانطين من رحمتى ويا بؤسا لمن عصانى ولم يراقبنى **شرح** نصب بؤسا
براى اينست كه منادای نكره است وندا اينجا مجاز است بمعنى اينكه آن شخص جاى آن مستحق آنست

یعنی بیان این آنکه اگر آنکه اهل آسمانهای من واهل زمین من آرزو کنند همگی یکدفعه بعد از آن دهم هریک از ایشان را مثل آنچه آرزو کردند جمیع ایشان کم نمیشود از پادشاهی من باندازه عضو موریچه که ضد آن بودن یکدانه [illegible] است چون کم میشود ملکی که صاحب آنم اشارت بانیست که کسیکه مقدورات او غیر متناهی باشد محال است که از مقدورات او چیزی کم شود چه زیاد و نقصان از خواص متناهی است پس ای زشتی برای ناامیدان از رحمت من وای زشتی برای کسی که مخالفت من کردنباشد ربوبیت و اوامر و نواهی مرا هشتم اصل سعید بن عبد الرحمن قال کنت مع موسی بن عبد الله بینبع وقد نفدت نفقتی فی بعض الاسفار فقال لی بعض ولد الحسین علیه السلام من تومل لما قد نزل بك فقلت موسی بن عبد الله فقال اذا لا یقضی حاجتك ثم لا تنجح طلبتك قلت ولم ذاك قال لانی قد وجدت فی بعض کتب ابائی ان الله عز وجل یقول ثم ذکر مثله فقلت یا ابن رسول الله امل علی فاملاه علی فقلت لا والله ما اساله حاجة بعدها شرح احوال موسی بن عبد الله مذکور شد در حدیث هفدهم باب هشتادم کتاب الحجه ینبع بفتح یای دو نقطه در پایین و سکون و ضم بای یک نقطه و عین بی نقطه موضعیست بسیار چشمه و زراعات و باغات میان آن و مدینه چهار مرحله است بر سر راه حاج مصر لا یقضی بصیغه غائب معلوم باب ضرب است فاعل آن ضمیر مستتر راجع بموسی است حاجتك مفعول آنست ثم بضم تای سه نقطه حرف عطف است لا تنجح بصیغه غائب یا غائبه مجهول باب افعال است طلبتك نائب فاعل است و میتواند بود که لا یقضی بصیغه مجهول باشد و حاجتك نائب فاعل باشد ثم بفتح تا ظرف لا یقضی باشد و لا ینجح بصیغه مضارع معلوم و ضمیر راجع بموسی استیناف بیانی باشد و طلبتك مفعول لا ینجح باشد ثم ذکر مثله کلام مصنف است برای اختصار ضمیر بعدها راجع بنصیحت است که اذا لا یقضی تا آخر باشد و میتواند بود که راجع بمرجع ضمیر املاه باشد باعتبار اینکه موعظه است یعنی روایت است از سعید بن عبد الرحمن گفت بودم با موسی ابن عبد الله در ینبع تا آخر شد خرج من در بعض سفرها پس گفت مرا بعض اولاد امام حسین علیه السلام اگر آرزو میداری برای افلاسی که بتحقیق فرود آمد بتو پس گفتم موسی بن عبد الله را پس گفت درین هنگام برنمی آورد حاجت ترا بعد از آن برآورده نمیشود آنچه مطلوب تو است اصلا گفتم و برای چه گفتی این سخن را گفت برای اینکه من بتحقیق یافتم در بعض کتابهای پدران خود که الله عز وجل میگوید بعد از آن ذکر کرد سعید مثل آنچه که در حدیث هفتم [illegible] باب گذشت پس گفتم یا ابن رسول الله این سخن را بخوان بر من تا بنویسم پس خواند آن را بر من تا نوشتم پس گفتم نه بخدا قسم که نمی طلبم از موسی حاجتی را بعد از آن نصیحت که کردی

باب سی و سوم اصل باب الخوف والرجاء

شرح این باب بیان فضیلت ترس عذاب الهی و امید رحمت الهی است درین باب سیزده حدیث است

اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له ما کان فی وصیة لقمان قال کان فیها

مطابق سی [illegible] اصول کافی

الاعاجیب ما کان فیها قال لابنه خف الله عز وجل خیفة لو جئته ببر الثقلین لعذبک وارج الله رجاء لو جئته بذنوب الثقلین لرحمک ثم قال ابو عبد الله علیه السلام کان ابی علیه السلام یقول انه لیس من عبد مومن الا وفی قلبه نوران نور خیفة ونور رجاء لو وزن هذا لم یزد علی هذا ولو وزن هذا لم یزد علی هذا **شرح** الاعاجیب جمع اعجوبه بضم همزه وسکون عین بی نقطه وجیم بنهایت خوش آیند باشد **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت گفتم او را چه بود در سفارش لقمان پسرش را گفت بود در آن سفارشها بنهایت خوش آینده وبود خوش آینده تر آنچه در ان بود اینکه گفت پسرش را بترس از الله تعالی ترسی که در خاطر خود قرار دهی که اگر آوری نزد او در روز قیامت نیکی جن وانس را هر آئینه عذاب کند ترا بسبب چیزی که تو ازان غافل باشی وجمیع اعمال ترا باطل کرده باشد مثل خود پسندی وامیدوار باش الله تعالی را امیدواری که در خاطر خود قرار دهی که اگر آوری نزد او گناهان جن وانس را هر آئینه رحمت کند ترا بسبب چیزی که ازان غافل باشی وباعث مغفرت جمیع گناهان شده باشد مانند آنچه می آید در حدیث هشتم این باب بعد ازان گفت امام جعفر صادق علیه السلام که پدرم علیه السلام می گفت بدرستی که نیست هیچ بنده مومنی مگر آنکه در دل او دو روشنی هست یکی روشنی ترس عذاب الهی که او دلالت بر ترک معاصی میکند و دیگری روشنی امید رحمت الهی که او دلالت بر رغبت در طاعات وترک ناامیدی میکند اگر سنجیده شود اول تا شاید که بر دوم زیاد آید زیاد نمی آید بر دوم واگر سنجیده شود دوم تا شاید که بر اول زیاد آید زیاد نمی آید بر اول **دوم اصل** عن اسحاق ابن عمار قال قال ابو عبد الله علیه السلام یا اسحق خف الله کانک تراه وان کنت لا تراه فانه یراک وان کنت لا تری فقد کفرت وان کنت تعلم انه یراک ثم برزت له بالمعصیة فقد جعلته من اهون الناظرین علیک **شرح** وان کنت لا تراه وصلیه است فا در فانه برای بیان است ومیتواند بود که ان شرطیه باشد وفا جزائیه باشد علیک متعلق باهون است **یعنی** روایت است از اسحق بن عمار گفت که گفت امام جعفر صادق ع ای اسحاق بترس از الله تعالی چنانچه گویا که تو می بینی او را هر چند که نمی بینی تو او را چه بدرستی که او می بیند ترا واگر خیال میکرده باشی که او نمی بیند ترا پس بتحقیق کافر میشوی واگر میدانسته باشی که او می بیند ترا بعد ازان در برابر میدان جنگ او در آئی بسبب معصیت پس بتحقیق گردانیدی او را از جمله سهل تر بینندگان برخودت چه اگر کسی دیگر از او ترسی یا شرمی داشته باشی نگاه کند ترک معصیت کنی **سوم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول من خاف الله اخاف الله منه کل شیء ومن لم یخف الله اخافه الله من کل شیء **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت هر که ترسید از الله تعالی ترسانید الله تعالی از او هر چیز را وهر که نترسید از الله تعالی بترسانید او را الله تعالی از هر چیز **چهارم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام من عرف الله خاف الله ومن خاف الله

خفت نفسه عن الدنیا **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام هر که شناخت الله تعالی را که رب العالمین است و خلق آسمانها و زمینها و انس و جن را بازیچه نکرده بلکه برای تکلیف و جزای عمل کرده ترسید از الله تعالی و هر که ترسید از الله تعالی راگذشت کرد دل او از تعلق بدنیا

پنجم اصل

عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له قوم یعملون بالمعاصی و یقولون نرجو فلا یزالون کذلک حتی یاتیهم الموت فقال هؤلاء قوم یترجحون فی الامانی کذبوا لیسوا براجین ان من رجا شیئاً طلبه و من خاف من شیء هرب منه **شرح** یترجحون برای بنقطه و جیم و حای بنقطه بصیغه مضارع معلوم باب تفعیل است الترجح حرکت بهر جانبی مثل چریدن چارپا و یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت گفتم او را جمعی میکنند انواع معصیت را بایمعنی که اصرار میکنند بر کبائر و میگویند امید شفاعت و رحمت میداریم پس همیشه میباشند چنان تا آنکه می آید بر سر ایشان مرگ آیا چه حال دارند پس گفت ایشان جمعی اند که میچرند در آرزوها دروغ گفتند نیستند امیدواران شفاعت و رحمت بیان این آنکه هر که امیدوار شد چیزی را طلب کرد آنرا باعمالی که وسیله آن باشد و هر که ترسید از چیزی گریخت از آن بترک اعمالی که باعث آنست اشارت است بآنکه نه رجا دارند و نه خوف

ششم اصل

قلت لابی عبد الله علیه السلام ان قوما من موالیک یلمون بالمعاصی و یقولون نرجو فقال کذبوا لیسوا لنا بموال اولئک قوم ترجحت بهم الامانی من رجا شیئاً عمل له و من خاف من شیء هرب منه **شرح** یلمون بصیغه مضارع معلوم مضاعف باب نصر است اللمم تجاوز از حد مثل و یاکلون التراث اکلا لما ترجحت بجیم و حای بی نقطه است یا در هم برآمد یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را بدرستی که جمعی از شیعه تو تجاوز از حد میکنند بارتکاب معصیتها بایمعنی که اصرار بر کبیره میکنند و میگویند امید شفاعت و رحمت میداریم پس گفت دروغ گفتند نیستند برای ما شیعه ایشان جمعی اند که چرانیده ایشانرا آرزوها بیان این آنکه هر که امیدوار شد چیزی را عمل کرد برای آن و هر که ترسید از چیزی گریخت از آن

هفتم اصل

قال ابو عبد الله علیه السلام ان من العبادة شدة الخوف من الله عز و جل یقول الله عز و جل انما یخشی الله من عباده العلماء وقال جل ثناؤه فلا تخشوا الناس واخشون وقال تبارک و تعالی و من یتق الله یجعل له مخرجا وقال ابو عبد الله علیه السلام ان حب الشرف والذکر لا یکونان فی قلب الخائف الراهب **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام بدرستی که از جمله ارکان عبادت الله تعالی بسیاری ترس از عذاب الله عز و جل است در آن عبادت روا است بر جمعی که میگویند عبادت از روی ترس خوب نیست و استدلال بر آن میکنند بروایتی چند مثل انچه می آید در حدیث پنجم باب چهل و دوم و حقیقت آنها را نفهمیده اند و آنچه از آنها فهمیده اند خلاف قرآن است بیان این آنکه برای طلب ترس در عبادت میگوید الله عز و جل در سوره فاطر جز این نیست که میترسند از عذاب الهی جمعی که میدانند که الله تعالی رب العالمین است

وخلق آسمانها وزمین وانس وجن را بباطل نکرده بلکه برای جزای عمل است وامی بیند ایشان را ومیشنود
آنچه را که میگویند ومیداند آنچه را که میکنند از خیر وشر مراد علمی است که باعث عمل میشود چنانچه گذشت درحدیث
دوم باب ششم کتاب العقل وگفت جل شناؤه در سورهٔ مائده پس مترسید از مردم در وقتی که اراده راضی کردن
مخلوق بسخط خالق کنید وبترسید از من گفت تبارک وتعالی در سورهٔ طلاق وهر که بترسد از الله تعالی میگرداند
الله تعالی برای او راه بدر روی از ضررهای که در گمان خلائق نیست راوی گفت وگفت امام صلوات الله علیه
بدرستی که دوستی بزرگی دنیا وآوازه نمیباشد در دل ترسان پرهیزگار آنرا اشارت است باینکه بعضی از ترس
از غرقی وگم آوازگی یا اختلاف اختلاط یا فساق میکنند وآنرا تقیه نام میکنند واینها اهل ترس از مخلوق است
ومنافی ترس الهی نیست یا اشارت است باینکه دوستی عزت دنیا وآوازه با امر ونهی خلائق وفتوی در مسائل
مشکله نمیباشد وآن منافی ترس الهی است **هشتم اصل** عن علی بن الحسین علیهما السلام قال ان رجلا
رکب البحر باهله فکسر بهم فلم ینج ممن کان فی السفینة الا امرأة الرجل فانها نجت علی لوح من الواح
السفینة حتی الجأت الی جزیرة من جزائر البحر وکان فی تلک الجزیرة رجل یقطع الطریق ولم یدع لله حرمة
الا انتهکها فلم یعلم الا والمرأة قائمة علی راسه فرفع راسه الیها فقال انسیة ام جنیة فقالت انسیة
فلم یکلمها کلمة حتی جلس منها مجلس الرجل من اهله **شرح** البحر مفعول به است یا مفعول فیه است بتقدیر
رکب سفینة فی البحر وحاصل هر دو یکی است کسر بصیغه ماضی مجهول باب ضرب یا باب تفعیل است بهم نائب
فاعل است **یعنی** روایت است از امام زین العابدین علیه السلام گفت بدرستی که مردی سوار شد
دریا را با مردم خانه خود پس کشتی ایشان شکسته شد پس نجات از هلاکت نیافت از جمله آنکه بود در کشتی مگر زن آن مرد
بیان این آنکه بدرستی که او نجات یافت بر بالای تخته از تخته های کشتی تا آنکه ناچار انداخته شد بموجه دریا بسوی
جزیره از جزیره هاے دریا وبود در آن جزیره مردی که راه زنی میکرد ونگذاشته بود برای الله تعالی عزتی را
مگر آنکه شکسته بود آنرا پس خبردار نشد از این واقعه مگر بر حالی که آن زن ایستاده بود بر سرا وقتی که سر در پیش
افگنده بود ودر فکری بود پس برداشت سر خود را بسوی آن زن پس گفت آیا انسانی تو میانی یا از جنیان
پس گفت از آدمیانم پس سخن نگفت با او بیک کلمه که سوال از احوال دیگر او باشد تا انداخت او را از دست
درجای از او که جای مردم است از جاهای سرزنش در وقت جماع **اصل** فلما ان هم بها اضطربت فقال لها
مالک تضطربین فقال افرق من هذا واومأت بیدها الی السماء قال فصنعت من هذا شیئا
قالت لا وعزته قال فانت تفرقین هذا الفرق ولم تصنعی من هذا شیئا وانما استکرهتک استکراها
فانا والله اولی بهذا الفرق والخوف واحق منک قال فقام ولم یحدث شیئا ورجع الی اهله
ولیس له همة الا التوبة والمراجعة **شرح** الفرق بفتح فاء وفتح راء بی نقطه مصدر باب
علم اضطراب از روی ترس **یعنی** پس چون که قصد کرد که جماع کند با او جان دم اعضای آن زن لرزیدن گرفت

پس گفت اورا چیست ترا که میلرزی پس آن زن گفت میترسم ازاین واشارت کرد بدست خود بسوی
آسمان ومراد اینست که از صاحب این کارخانه میترسم آن مرد گفت پس آیا هرگز کردی باختیار خود ازین
عمل چیزی گفت نه قسم بعزت صاحب اینکارخانه مرد گفت پس میترسی اینقسم ترس وحال آنکه نکردی
باختیار خود ازین عمل چیزی وجزاین نیست که من جبر کردم ترا نوعی عظیم از جبر پس من بخدا قسم که سزاوارترم
باین اضطراب وترس ولائق ترم بآن از تو امام گفت پس برخاست وکاری نکرد وبرگشت بسوی وطن
خود برحالی که نبود اورا در دل چیزی سوای پشیمانی و بازگشت بسوی الله تعالی **اصل** فبينما
هو يمشي اذ صاحبه راهب يمشي في الطريق فحميت عليهما الشمس فقال الراهب للشاب ادع
الله يظلنا بغمامة فقد حميت علينا الشمس فقال الشاب ما اعلم لي عند ربي حسنة فاتجاسر
على ان اسأله شيئا قال فادعو وانا او تؤمن كنت قال نعم فاقبل الراهب يدعوا والشاب يؤمن فما
كان باسرع من اظلهما غمامة **شرح** حميت بصيغه ماضی معلوم معتل اللام واوی ویائی باب علم
است المحمود الحمی بفتح حاء بی نقطه وسکون میم بغایت نرم شدن چیزی اتجاسر بجیم وسین بی نقطه و
رای بنقطه بصیغه مضارع متکلم وحده از باب تفاعل منصوب است فادعو بتقدیر استفهام است و
میتواند بود که خبر بمعنی امر باشد باعتبار معطوف بر آنکه تؤمن باشد وتؤمن بهمزه بصیغه مضارع باب تفعیل است
اسم کان ضمیر مستتر راجع بشئ است که مذکور است یا در حکم مذکور است باعتبار اینکه در خاطر است **یعنی**
پس درمیان اینکه او میرفت بسوی وطن ناگاه برخورد او را پرهیزگاری که بر دین عیسی بود ودران زمان منسوخ
نشده بود میرفت در آن راه پس بغایت گرم شد بران دو رفیق آفتاب پس گفت پرهیزگار جوان را
دعا کن الله تعالی را تا سایه کند ما را بابری چه تحقیق بغایت گرم شد برما آفتاب پس گفت آنجوان نمیدانم
برای خود نزد صاحب کل اختیار خود عملی را که خوب باشد تا جرأت کنم بر طلب چیزی ازاو پرهیزگار گفت
پس دعا میکنم من وآمین میگوئی تو گفت آری پس روبقبله آورد پرهیزگار دعا میکرد وآنجوان آمین
میگفت پس نگذشت هیچ چیز زود تر از اینکه سایه کرد ایشان را ابری **اصل** فمشيا تحتها مليا من
النهار ثم تفرقت الجادة جادتين فاخذ الشاب في واحدة واخذ الراهب في واحدة فاذا الغمامة
مع الشاب فقال الراهب انت خير مني لك استجيب ولم يستجب لي فاخبرني ما قصتك فاخبره
بخبر المرأة فقال غفر الله لك ما مضى حيث دخلك الخوف فانظر كيف تكون فيما تستقبل
شرح المليّ بفتح میم وکسر لام وتشدید یای دو نقطه در پایان ساعت دراز از روز **یعنی** پس رفتند
زیر آن ابر زمانی دراز از روز بعد از آن از راه دو شد پس شروع کرد آنجوان در یکی وشروع کرد آن
پرهیزگار در یکی دیگر پس ناگاه آن ابر با جوان شد پس گفت پرهیزگار تو بهتری از من برای تو مستجاب شد
دعا ومستجاب نشد برای من پس خبر کن مرا که چیست سرگذشت تو پس خبر کرد اورا بحکایت آن زن پس

بیان تشریح اصل اول

پرهیزکار گفت بتفضیل خود پوشانید الله تعالی براے تو آنچه را که در سابق کرده از گناهان و تا کی آید اجل تو شدید ترس عذاب الهی پس باخبر باش که چون مے باشی در زمانے کہ رو بان دارے

نهم اصل

سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان مما حفظ من خطب النبی صلی الله علیه واله انه قال ایها الناس ان لکم معالم فانتهوا الی معالمکم وان لکم نهایة فانتهوا الی نهایتکم الا ان المومن یعمل بین مخافتین بین اجل قد مضی لا یدری ما الله صانع فیه وبین اجل قد بقی لا یدری ما الله قاض فیه فلیاخذ العبد المومن من نفسه لنفسه ومن دنیاه لاخرته وفی الشیبة قبل الکبر وفی الحیوة قبل الممات فوالذی نفس محمد بیده ما بعد الدنیا من مستعتب وما بعدها من دار الا الجنة او النار شرح المعالم جمع معلم بفتح میم وسکون عین بی نقطه وفتح لام جاهای علم ومراد اینجا محکمات قرآنست که در آنها نهی از اختلاف وخود رائی وپیروے ظن هست و از آنها معلوم مے شود امام عالم بجمیع احکام الهی وجمیع معانی متشابهات النهایة بکسر نون نشانی بلند که در لشکرگاه میباشد تا هر راه گم کرده بجای آن رود ومراد اینجا امام حلال مشکلات است ذکر معالم بصیغه منتهای جموع ونهایة بصیغه مفرد اشارت باینست که در یک زمان دو امام محال است وبراهین امامت امام حق بغایت بسیار هست مخافة اسم مکان برای کثرت است یعنی جای بسیار هولناک الشیبة بفتح شین با نقطه وکسر ای یک نقطه وسکون یای دو نقطه در پائین وبای یک نقطه مصدر باب ضرب از مضاعف جوانی الکبر بکسر کاف وفتح بای یک نقطه و رای بی نقطه پیری المستعتب بفتح تا مصدر میمی باب استفعال طلب خوشنودی کسی بعد خواهی و تلافی گذشته وخوشنود شدن از کسی بعد از ناخوشنودی وهر دو اینجا مناسب است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق ع که می گفت بدرستیکه از جمله آنچه حفظ کرده شده از خطبه های نبی صلی الله علیه وآله اینست که او گفت ای مردم بدرستی که شما را براهین وآیات بینات که بیرون میبرد شما را از ظلمات جهل بسوی نور علم هست پس بعد از من روانه شوید تا رسید بسوی آن آیات بینات خود وبدرستی که شما را امامی بلند مرتبه که از نا عدای خود بغایت ممتاز باشد مانند علم در لشکرگاه هست پس بعد از من روانه شوید تا رسید بسوی امام خود آگاه باشید بدرستی که مومن کار میکند میان دو جای ترس بسیار مدتی از عمر که بتحقیق گذشته نمیداند که چه چیز الله تعالے خواهد کرد در آن آیا قبول طاعات ومغفرت معاصی یا رد طاعات واظهار معاصی خصوصا معصیتے که در آن سهل انگاری شده باشد واز خیال بدر رفته باشد ومیان مدتی از عمر که بتحقیق مانده و نمے داند که چه چیز الله تعالے قضا وقدر خواهد کرد در آن با ایمان یا کفر و یا طاعت یا معصیت پس باید که فراگیرد بنده مومن از جان خود را برای حسرت جان خود باینمعنی که بعبادات بدنیه خود را ریاضت دهد برای سعادت خود و فراگیرد از مال دنیای خود برای ذخیرهٔ آخرت خود و در جوانی نیکار کند پیش از پیری و اگر در ان وقت نکرده باشد در زندگی کند پیش از مردن چه قسم بآنکه جان محمد در قبضهٔ قدرت اوست که نیست بعد از رفتن از دنیا

هیچ عذرخواستنی تلافی گذشته ونیست بعد از دنیا هیچ خانه مگر بهشت یا جهنم **دهم اصل** عن
ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عزوجل ولمن خاف مقام ربه جنتان قال من علم ان الله
یراه ویسمع ما یقول ویعلم ما یعمله من خیر او شر فیحجزه ذلک عن القبیح من الاعمال فذلک الذی
خاف مقام ربه ونهی النفس عن الهوی **شرح** المقام بفتح میم مصدر میمی ایستادن ومراد اینجا واسیدن
است باحوال وافعال هرکس دنیا واضافه آن بفاعل است چنانچه گفته در سوره رعد افمن هو قائم علی
کل نفس بما کسبت در تفسیر جنتان احتمالات بسیار گفته شده ومیتواند بود که یکی عبارت از بهشت دنیا
باشد وآن مقام رضا بقضاء الهی است که حاصل میشود از پیروی معالم ونهایت که مذکور شد در حدیث
سابق ودیگری عبارت از بهشت آخرت باشد که جزای رضا وپیروی معالم ونهایة است و هر میوه که در یکی
از آن دو بهشت هست نظیر آن در دیگری هست مثل اینکه در میان میوه های بهشت آخرت حوریان
چشم پوشیده از غیر هستند بازای میوه عفت چشم پوشیده در بهشت دنیا از نگاه بزنان غیر وباین اشارت
شده در سوره بقره قالوا هذا الذی رزقنا من قبل ونظیر این آنکه کفار را دو عذاب است یکی در دنیا
که عذاب خودرائی ووقوع در شبهات باشد ودیگری در آخرت چنانچه گفته در سوره رعد لهم عذاب
فی الحیوة الدنیا ولعذاب الآخرة اشق ونهی النفس عن الهوی اشارت است بمناسبت در معنی
میان این آیت وآیه سوره والنازعات که واما من خاف مقام ربه ونهی النفس عن الهوی فان الجنة
هی الماوی زیرا که دلالت میکند بر اینکه غیر بهشت ماوائی برای خائف نیست نه در دنیا ونه در آخرت مطابق نسخ اصول کافی
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عزوجل در سوره رحمن و برای کسی است
که ترسید از واسیدن صاحب کل اختیار دو بهشت است امام گفت هرکه دانست که الله تعالی می بیند
او را الله تعالی میشنود آنچه را که میگوید و الله تعالی میداند پس مانع میشود او را آن دانستن از هر که مذکور شد
از معصیت از جمله اعمال پس آنکس است که ترسید از واسیدن صاحب کل اختیار خود وباز داشت نفس
خود را از خودرائی وخواهش از پیش خود بی آنکه معلوم باشد که فرمان الله تعالی ورسول تعلق بآن
گرفته **یازدهم اصل** سمعت اباعبد الله علیه السلام یقول لا یکون المؤمن مؤمنا
حتی یکون خائفا راجیا ولا یکون خائفا راجیا حتی یکون عاملا لما یخاف ویرجوا **شرح**
شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت نمی باشد مومن آراسته بصفت ایمان مگر اینکه باشد ترسان
عذاب الهی واسیدوار رحمت الهی ونمی باشد ترسان امیدوار مگر اینکه باشد عمل کننده برای گریز از آنچه میترسید
وادراک آنچه امید میدارد **دوازدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال المؤمن بین
مخافتین ذنب قد مضی لا یدری ما صنع الله فیه وعمر قد بقی لا یدری ما یکتسب
فیه من المهالک فهو لا یصبح الا خائفا ولا یصلحه الا الخوف **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه

گفت مومن در میان دو جای ترس است یکی گناهی که بتحقیق گذشته نمیداند که چه کرده است خدا تعالی در آن و دیگری عمری که بتحقیق مانده نمیداند که چه خواهد کرد در آن از جمله افعالی که جای هلاکت است پس مومن نمی باشد مگر ترسان عذاب الهی و با صلاح نمی آورد کار آخرت او را مگر ترس اشارت است باینکه تحصیل رجا آسان است نسبت بتحصیل خوف **سیزدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان ابی علیه السلام یقول انه لیس من عبد مومن الا فی قلبه نوران نور خیفة و نور رجاء لو وزن هذا لم یزد علی هذا **شرح** این گذشت در حدیث اول این باب

باب سی و چهارم اصل باب حسن الظن بالله عزوجل

شرح مراد بظن اینجا معنی اصطلاحی متکلمین نیست و آن اعتقادیست که قسیم علم است چه آن مثل علم از قبیل انفعال است نه فعل پس تکلیف تعلق بلکه مراد قرار دادن خاطر است بر آنچه معلوم یا مانند معلوم است بعمل بمقتضای آن و آنرا حسن ظن می نامند و بیان می شود در حدیث چهارم این باب یا بر ضد چیزی معلوم یا مانند معلوم است بعمل بخلاف مقتضای آن و آنرا سوء ظن می نامند چنانچه الله تعالی گفته در سوره حجرات ان بعض الظن اثم یعنی این باب بیان فضیلت خوش گمانی بالله تعالی است و درین باب چهار حدیث است **اول اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله قال الله تبارک و تعالی لا یتکل العاملون علی اعمالهم التی یعملون لثوابی فانهم لو اجتهدوا و اتعبوا انفسهم اعمارهم فی عبادتی کانوا مقصرین غیر بالغین فی عبادتهم کنه عبادتی فیما یطلبون عندی من کرامتی و النعیم فی جناتی و رفیع الدرجات العلی فی جواری ولکن برحمتی فلیثقوا و بفضلی فلیرجوا و الی حسن الظن بی فلیطمئنوا فان رحمتی عند ذلک تدرکهم و منی یبلغهم رضوانی و مغفرتی تلبسهم عفوی فانی انا الله الرحمن الرحیم و بذلک تسمیت **شرح** مضمون این گذشت در حدیث چهارم باب سی و یکم **دوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال وجدنا فی کتاب علی علیه السلام ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال و هو علی منبره والذی لا اله الا هو ما اعطی مومن قط خیر الدنیا و الآخرة الا بحسن ظنه بالله و رجائه له و حسن خلقه و الکف عن اغتیاب المومنین والذی لا اله الا هو لا یعذب الله مومنا بعد التوبة و الاستغفار الا بسوء ظنه بالله و تقصیره من رجائه و سوء خلقه و اغتیابه للمومنین **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت یافتیم در کتاب علی علیه السلام که بخط خود در آن نوشته آنچه را که رسول علیه السلام شنیده از رسول الله صلی الله علیه و آله گفت در حالی که بر بالای منبر خود در مسجد مدینه بود قسم بآنکه نیست مستحق عبادتی مگر او که داده نشده مومنی هرگز خیر دنیا و آخرت که عبارت از بهشتان است که مذکور شد در حدیث دهم باب سابق مگر بخوش گمانی او با الله تعالی و خوش امیدی او با الله تعالی و خوش خوئی او با مردم در حضور و غیبت

ایشان و بازداشتن خود از بدگوئی در حق مومنان در غائبانهٔ ایشان و قسم آنکه مستحق عبادتی نیست مگر او که عذاب نمی کند الله تعالی مومنی را بعد از پشیمانی و طلب مغفرت گناهان مگر بیکی از چهار چیز اول بدگمانی او با الله تعالی بگمان اینکه نمی آمرزد بعض تائبان را دوم کوتاه کردنی که از جانب امید او باشد یعنی کوتاه کردن او امید خود را به رحمت الله تعالی برای تائبان وارد سوم بدخوئی او با مردم در حاضرانه یا غائبانه یعنی ترک ملائمت و نصیحت کسی که مرتکب اعمال قبیحه شود چهارم بدگوئی او برای مومنان در غائبانه اشارت است باینکه ارتکاب آنها با وجود توبه از گناهان گذشته متعارف است میان مردمی که خود را صالح میدانند بمجرد ترک زنا و خمر و قمار و مانند آن **اصل** والذی لا اله الا هو لا یحسن ظن عبد مومن الا کان الله عند ظن عبده المومن لان الله کریم بیده الخیرات یستحیی ان یکون عبده المومن قد احسن به الظن ثم یخلف ظنه و رجاءه فاحسنوا بالله الظن وارغبوا الیه **شرح** و قسم آنکه نیست مستحق عبادتی مگر او که خوب نمیشود گمان بندهٔ مومن با الله تعالی در کارسازی دنیا و آخرت مگر آنکه باشد الله تعالی موافق گمان بندهٔ مومن خود چه بدرستی که الله تعالی صاحب کرم است بدست قدرت اوست خوبیها شرم میکند که بندهٔ مومن او بتحقیق نیکو کرده باشد با او گمان را بعد از آن او مخالفت کند گمان بندهٔ مومن را و امیدوار پس نیکو کنید با الله تعالی گمان خود را و رغبت کنید بسوی او در عرض حاجات دنیا و آخرت **سوم اصل** عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال احسن الظن بالله عز و جل یقول انا عند ظن عبدی المومن ان خیرا فخیرا وان شرا فشرا **شرح** روایت است از امام رضا علیه السلام گفت نیکو کن گمان خود را با الله تعالی در مصائب و در مهم سازی دنیا و آخرت چه بدرستی که الله عز و جل میگوید در حدیث قدسی من موافق گمان بندهٔ مومن خودم که بمن دارد اگر گمان دارد در مصیبتی که بر سر او آید این را که من خوبی او را ازان خواسته ام پس خوبی او را ازان میکنم و اگر گمان دارد که بد او را خواسته ام پس بد او در آن میکنم و اگر گمان مهم سازی من دارد بعرض حاجت خود بمن پس مهم سازی او میکنم و اگر گمان واگذاشتن من دارد بعرض حاجت خود بدیگران پس وا میگذارم او را **چهارم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول حسن الظن بالله ان لا ترجو الا الله ولا تخاف الا ذنبک **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت خوش گمانی با الله تعالی اینست که امیدوار نباشی در مهم سازی خود در دنیا و آخرت مگر الله تعالی را تا بقضا و قدر مهم سازی کند و نترسی از ضرری در دنیا و آخرت مگر بسبب گناه خود مثل بدگمانی با الله تعالی و مانند آن

باب سی و پنجم اصل باب الاعتراف بالتقصیر

مقدمه اینباب بیان مذمت ترک اعتراف خود بکوتاهی در عبادت لائق الله تعالی است درین باب چهار حدیث است **اول اصل** عن ابی الحسن موسی علیه السلام قال قال لبعض ولده یا بنی علیک

در اصول کافی

بالجد لا یخرجن نفسك من حد التقصیر فی عبادة الله عز وجل وطاعته فان الله لا یعبد
حق عبادته **شرح** روایت است از امام موسی کاظم علیه السلام راوی گفت که گفت بعض فرزندان
خود را ای پسرك من بر تو باد که سعی در عبادت کنی بیرون مکن البته خود ترا از مرتبه تقصیر در عبادت الله عز وجل
و فرمان برداری او باینمعنی که قرار خاطر بر بیرون رفتن مده چه بدرستی که الله تعالے عبادت کرده نمیشود
چنانچه باید پس اگر میسر باشد زیاد کردن و لکن بخیال اینکه شکر نعمت او چنانچه باید بجا آمده کمال
سفاهت است **دوم اصل** عن جابر قال قال لی ابو جعفر علیه السلام یا جابر لا اخرجك
الله من النقص والتقصیر **شرح** روایت است از جابر جعفی گفت که گفت مرا امام محمد باقر علیه السلام
ای جابر بیرون مکناد ترا الله تعالی از مرتبه اعتراف بنقصان و کوتاهی در عبادت باینمعنی که ترک اعتراف
ایشان شقاوت است **سوم اصل** سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول ان رجلا فی
بنی اسرائیل عبد الله اربعین سنة ثم قرب قربانا فلم یقبل منه فقال لنفسه ما اتیت الا منك وما
الذنب الا لك قال فاوحی الله تبارك وتعالی الیه ذمك لنفسك افضل من عبادتك اربعین سنة **شرح**
قرب بصیغه معلوم باب تفعیل است قربانا مفعول به است فلم یقبل بصیغه مجهول است علامت قبول قربان
در بنی اسرائیل آمدن آتشی از آسمان و خوردن آن قربان بود و اتیت بصیغه مجهول مخاطب یا متکلم است
یعنی شنیدم از امام رضا علیه السلام یا امام موسی کاظم علیه السلام میگفت بدرستی که مردی در بنی
اسرائیل عبادت کرد الله تعالی را چهل سال بعد از ان قربان کرد قربانی را پس مقبول نشد از او پس گفت
خودش را که بلا بر سر تو نیامد مگر از تو و نیست گناه مگر ترا باعتبار خودپسندی امام گفت پس وحی کرد الله تعالی
بسوی او بتوسط رسول آن زمان که سرزنش تو خود ترا افضل است از عبادت چهل سال **چہارم اصل**
عن الفضل بن یونس عن ابی الحسن علیه السلام قال قال اکثر ان تقول اللهم لا تجعلنی من
المعارین ولا تخرجنی من التقصیر قلت اما المعارون فقد عرفت ان الرجل یعار الدین ثم یخرج
منه فما معنی لا تخرجنی من التقصیر فقال کل عمل ترید الله عز وجل فکن فیه مقصرا عند نفسك
فان الناس کلهم فی اعمالهم فیما بینهم وبین الله مقصرون الا من عصمه الله عز وجل **شرح** روایت است
از فضل بن یونس از امام موسی کاظم علیه السلام راوی گفت که گفت بسیار بجا آور این را که گوئی خدایا مگردان
مرا از جماعتی که بعاریت داده شدگان ایمانند و بیرون مکن مرا از کوتاهی در عبادت گفتم آیا بعاریت
داده شدگان پس بتحقیق شناختم معنی آنرا بدرستی که مرد بعاریت داده میشود دین حق بعد از ان بیرون
میرود پس چیست معنی اینکه بیرون مکن مرا از کوتاهی پس امام گفت هر عملی که قصد کنی بآن الله عز وجل
پس باش در ان صاحب تقصیر در دل خود باینمعنی که خودپسندی مکن چه بدرستی که مردم همگی در عبادت
خود در میان ایشان و میان الله تعالی صاحبان تقصیر اند مگر کسیکه نگاهداشت او را الله عز وجل از تقصیر

بسبب اعتراف بتقصیر شل انبیا واوصیا مخفی نماند که میتوانند بود که این سفارش برای اتمام حجت باشد
چه فضل بن یونس بعد از وفات امام علیه السلام واقفی شد و فضل وصی را قبول نکرد

باب سی وششم اصل باب الطاعة والتقوی

شرح این باب بیان فضیلت فرمان برداری الله تعالی و پرهیزگاری از عذاب آخرت است و درین باب هشت حدیث است **اول اصل** عن ابی جعفر؏ قال لا یذهب بکم المذاهب فوالله ما شیعتنا الا من اطاع الله عزوجل **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت باید که از مذهب حق بیرون نبرد شما را از مذهب های باطل که خیال های خام است چه قسم با الله تعالی که نیست شیعه ما مگر کسیکه فرمانبرداری کرد الله عزوجل را **دوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال خطب رسول الله صلی الله وآله فی حجة الوداع فقال یا ایها الناس والله ما من شیٔ یقربکم من الجنة ویباعدکم من النار الا وقد امرتکم به وما من شیٔ یقربکم من النار ویباعدکم من الجنة الا وقد نهیتکم عنه الا وان الروح الامین نفث فی روعی انه لن تموت نفس حتی تستکمل رزقها فاتقوا الله واجملوا فی الطلب ولا یحمل احدکم استبطأ شیٔ من الرزق ان یطلبه بغیر حله فانه لا یدرک ما عند الله الا بطاعته **شرح** النفث بنون وفا و ثای سه نقطه دمیدن و مراد اینجا وحی است الروع بضم رای بی نقطه و سکون واو و عین بی نقطه دل الاجمال بجیم مصدر باب افعال آهستگی باعتدال در طلب چیزی بی افراط و تفریط یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت خطبه گفت رسول الله صلی الله علیه وآله در حجی که آخر حجهای او بود باین روش که گفت ای مردم قسم با الله تعالی که نیست هیچ چیز که نزدیک میکند شما را به بهشت و دور میکند شما را از آتش جهنم مگر بر حالی که امر کردم شما را بآن و نیست هیچ چیز که نزدیک میکند شما را با آتش و دور میکند شما را از بهشت مگر بر حالی که نهی کردم شما را از آن آگاه باشید و بدرستی که جبرئیل بوحی رسید در دل من که شأن اینست اصلا نمی میرد جانداری مگر آنکه تمام دریابد رزق خود را پس پرهیز کنید از عذاب الهی و توسط میان افراط و تفریط کنید در طلب رزق و باید که واندارد یکی از شما را دیر شمردن آمدن چیزی از رزق بر طلب آن بوسیله حرام چه شأن اینست که دریافته نمی شود آنچه نزد الله تعالی است از نفع آخرت و دنیا مگر بفرمان برداری او و اگر گوئی چه فرق است میان رزق و غیر آن و حال آنکه آنچه بقضا و قدر الهی متعلق است تا تمام نشود مرگ نمی آید گوئیم فرق اینست که الله تعالی رزق را ضامن شده باین معنی که اسباب تحصیل آن را بغایت آسان کرده مادام که معصیتی از بندگان که موجب حبس یا قحط است نباشد و ایضا بسیار سعی کم رزق و کم سعی بسیار رزق و عاقل بیمال و احمق مالدار بسیار آفریده و نظیر اینست پاسبانی اجل که بیان شد در حدیث پنجم باب سی ام و لهذا اکثر کتب در باب رزق و باب پاسبانی اجل مشابه میشود و اینها دلیل وجوب ترک حرص در طلب مال و در گریز از مرگ است بخلاف حرص در طلب طاعت و در

گریز از معصیت و مانند آنها سوم **اصل** عن جابر عن ابی جعفر علیه السلام قال قال لی یا جابر ایکتفی من ینتحل التشیع ان یقول بحبنا اهل البیت فوالله ما شیعتنا الا من اتقی الله واطاعه وما کانوا یعرفون یا جابر الا بالتواضع والتخشع والامانة وکثرة ذکر الله والصوم والصلوة والبر بالوالدین والتعاهد للجیران من الفقراء واهل المسکنة والغارمین والایتام وصدق الحدیث وتلاوة القرآن وکف الالسن عن الناس الا من خیر وکانوا امناء عشائرهم فی الاشیاء **شرح** روایت است از جابر جعفی از امام محمد باقر علیه السلام که گفت مرا ای جابر آیا اکتفا میکند کسی که بر خود می بندد شیعه بودن را باینکه بگوید بدوستی ما اهلبیت رسول علیه السلام یعنی که این کافی نیست برای کسی بیان این آنکه قسم بالله تعالی نیست شیعه ما مگر کسی که پرهیز کرد از عذاب الله تعالی بترک معاصی و فرمان برداری کرد او را بالفعل فرائض و شیعه ما شناخته نمیشدند بصفت تقوی و اطاعت یا بصفت شیعه بودن در زمان سابق ای جابر مگر بفروتنی و بفروخوابانیدن چشم و آواز و بترک خیانت و به بسیاری یاد الله تعالی و بسیاری نماز و روزه و بسیاری نیکوئی با مادر و پدر و بوارسیدن نزدیکان یا پناه آورندگان از جمله فقیران و مسکینان و قرض داران و یتیمان و براستی سخن و بخواندن قرآن و باز داشتن زبانها از گفتگو در حق مردم مگر از روی خوبی و بودند شیعه ما امینان در میان خویشان و آشنایان خودشان **اصل** قال جابر فقلت یا ابن رسول الله ما نعرف الیوم احدا بهذه الصفة فقال یا جابر لا تذهبن بک المذاهب حسب الرجل ان یقول احب علیا واتولاه ثم لا یکون مع ذلک فعالا فلو قال انی احب رسول الله فرسول الله صلی الله علیه واله خیر من علی ثم لا یتبع سیرته ولا یعمل بسنته ما نفعه حبه ایاه شیئا فاتقوا الله واعملوا لما عند الله لیس بین الله وبین احد قرابة احب العباد الی الله عز وجل اتقاهم واعملهم بطاعته **شرح** حسب بتقدیر استفهام انکاری است فرسول الله معطوف بر واجب و داخل مقول قول است یعنی گفت جابر پس گفتم ای پسر رسول الله نمی شناسم امروز هیچ یک از شیعه را باین صفت که گفتی مرادش استبعاد است پس گفت ای جابر باید که انداخته نبرد ترا خیالهای خام که مردم آنها را راههای خود ساخته اند آیا همین بس است مرد را که گوید دوست میدارم علی را و امام خود میدانم او را بعد از آن نباشد با آن دعوی دوستی و تصدیق امامت بغایت کارکننده بمقتضای آن مراد نیست که بس نیست بیان این آنکه اگر مخالف شما گوید که برستی که من دوست میدارم رسول الله را برای نجات آخرت خود چه رسول الله بهتر است از علی بعد از آن تابع نشود راه او را و عمل نکند بروش او نفع نمیرساند او را دوستی او رسول الله را اصلا مراد این است که شما در وقت درماندگی میگوئید یا علی و مخالفان میگویند یا رسول الله پس اگر استمداد بعلی با وجود مخالفت او نفع کند استمداد برسول الله بطریق اولی نافع خواهد بود و حال آنکه مخالفان را اصلا نفع نمیرساند چه دوستی رسول پیروی او در احکام او و وصی او است پس پرهیز از عذاب الله تعالی کنید و عمل کنید

علامات اهل ایمان

برای ثوابی که نزد الله تعالی است نیست میان الله تعالی و میان هیچیک خویشی تا طرف یکی از شما را گیرد و دشمن
دیگر آنرا و اگذارد محبوب تر بندگان بسوی الله عز و جل کسی است که پرهیزگار تر ایشان است از منهی عنه
و عمل کننده تر ایشان است بمامور به اشارت است بآیهٔ سورهٔ حجرات ان اکرمکم عند الله اتقاکم **اصل**
یا جابر والله ما یتقرب الی الله تبارک وتعالی الا بالطاعة وما معنا براءة من النار ولا علی الله
لاحد من حجة من کان لله مطیعا فهو لنا ولی ومن کان لله عاصیا فهو لنا عدو وما تنال
ولایتنا الا بالعمل والورع **شرح** ای جابر قسم بالله تعالی که نزدیکی حاصل نمی شود بسوی الله تبارک و تعالی
مگر بفرمان برداری و نیست با ما براءتی از آتش دوزخ تا بی اطاعت به بهشت رویم بخواهش خود و بهر که خواهیم
دهیم و نیست بر الله تعالی برای کسی غلبه بسبب حجتی مثل اینکه اهل عذاب امم سابقه گویند ما را چون از جمله
اولاد رسول آخر الزمان یا از جملهٔ امت او نکردی عذاب کردی و جمعی با وجود شرکت ایشان با ما در گناهان
چون از اولاد یا امت او کردی بخشیدی و این ظلم است چه از اولاد یا امت باختیار ما نبود میان این آنکه و
هر که شد الله تعالی را فرمان بردار پس او ما را دوست است و در یافته نمی شود دوستی ما مگر بعمل الطاعات
و پرهیز از معاصی حاصل اینست که هر که دوستی او واقعی است توفیق توبه و اطاعت می یابد و هر که
دوستی او ساختگی است توفیق نمی یابد پس منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث دوم باب هشتاد و نهم
و حدیث چهل و نهم هشتاد و هشتم باب صد و هفتم کتاب الحجة که شیعهٔ امامیه بیرون می آیند از ظلمات
بسوی نور رونق رقبه خود کرده اند **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا کان
یوم القیمة یقوم عنق من الناس فیاتون باب الجنة فیضربونه فیقال لهم من انتم فیقولون نحن
اهل الصبر فیقال لهم علی ما صبرتم فیقولون کنا نصبر علی طاعة الله ونصبر عن معاصی الله
فیقول الله عز وجل صدقوا ادخلوهم الجنة وهو قول الله عز وجل انما یوفی الصابرون اجرهم
بغیر حساب **شرح** العنق بضم عین بی نقطه و سکون و ضم و فتح نون جماعتی از مردم و بزرگان و هر دو
اینجا مناسب است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون شود روز قیامت
برخیزند جماعتی از مردم از قبرهای خود پس می آیند بدر بهشت بی انتظار حساب پس میکوبند در را پس
گفته می شود ایشان را کیانید شما پس میگویند ما اهل صبریم پس گفته میشود ایشان را بر چه چیز صبر کردید پس
میگویند صبر میکردیم بر فرمان برداری الله تعالی در واجبات خود را نگاه میداشتیم از معصیتهای الله تعالی
پس وحی میکند الله عز وجل بموکلان بهشت از ملائکه که راست گفته اند داخل کنید ایشان را در بهشت
و آن مضمون قول الله عز وجل است در سوره زمر جز این نیست که بتمام داده میشوند صاحب آن
صبر مزد خود بیحساب **پنجم اصل** کان امیر المومنین علیه السلام یقول لا یقل عمل مع تقوی
وکیف یقل ما یتقبل **شرح** میگفت امیر المومنین علیه السلام کم نیست عملی با پرهیز از عذاب الهی

صافی شرح اصول کافی

بفعل فرائض و ترک معاصی و چون کم میشود عملی که مقبول درگاه الهی میشود و بهشت جزای آن میشود و
بشارت است بقول الله تعالی در سوره مائده انما یتقبل الله من المتقین **ششم اصل** عن ابی جعفر
قال یا معشر الشیعة شیعة آل محمد کونوا النمرقة الوسطی یرجع الیکم الغالی و یلحق بکم التالی فقال له رجل
من الانصار یقال له سعید جعلت فداک ما الغالی قال قوم یقولون فینا ما لا نقوله فی انفسنا فلیس
اولئک منا و لسنا منهم قال فما التالی قال المرتاد یرید الخیر یبلغه الخیر یوجر علیه **شرح**
نمرقه بضم نون و سکون میم و ضم رای بی نقطه و بکسر میم و را و بفتح نون و را، پارچه رنگین که برای زینت بر بالای
زین شتری که منظور اهل قافله است میپوشانند تا مردم بآن براه روند و اینجا استعاره شده برای مقتدای
مطلق و میتواند بود که استعاره برای امام باشد و مراد اهل نمرقه باشد الوسطی مونث اوسط میانه و مراد میانه
در سیر است مراد اینست که نه با تعجیل باشند و نه با کاهلی یا مراد میانه در قافله است چه هرگاه قافله بسیار
باشد شتر نمرقه میپوشانند یکی پیش و یکی میانه و یکی دنبال تا اهل قافله سه دسته شوند جمله یرید الخیر صفت
المرتاد است چه الف لام آن برای عهد ذهنی است و در حکم نکره است جمله یبلغه الخیر استیناف بیانی
است جمله یوجر علیه استیناف بیانی استیناف اول است و اشارت است باینکه این قسم ابتدای طلب
والتقا بعمل صالح می کند چنانچه بیان شد در حدیث باب بست و سوم یعنی روایت است از امام محمد باقر
گفت ای گروه شیعه شیعه آل محمد باشید طائفه که مقتدای میانه اند بیان این آنکه برمیگردد بسوی شما تجاوز
کننده از حد و میرسد بشما پس مانده پس گفت او را مردی از اهل مدینه که گفته میشد او را سعید قربانت شوم
چیست معنی تجاوز کننده گفت جمعی که میگویند در حق ما چیزی را که نمی گوئیم آن را در حق خود مثل علم بغیب که
مخصوص الله تعالی است پس نیستند آن طائفه از ما و نیستیم از ایشان آنمرد گفت پس چیست معنی
پس مانده گفت جوینده که میجوید عمل صالح یا که استنباط علم با امام حق از محکمات قرآن باشد چنانچه بیان شد
در شرح حدیث سوم باب بست و سوم بیان حال او آنکه میرسد باو عمل صالح چه جوینده یابنده است بیان
این آنکه مزد داده می شود برآن عمل صالح اشارت است باینکه هدایت تالی که جوینده حق باشد آسان تر
است از برگردانیدن غالی **اصل** ثم اقبل علینا فقال والله ما معنا من الله براءة و لا بیننا و بین الله
قرابة و لا لنا علی الله حجة و لا نتقرب الی الله الا بالطاعة فمن کان منکم مطیعا لله تنفعه ولایتنا و من
کان منکم عاصیا لله لم تنفعه ولایتنا ویحکم لا تغتروا ویحکم لا تغتروا **شرح** بعد از آن که فارغ شد
از جواب سوال آن مرد رو آورد بر ما پس گفت قسم بالله تعالی که نیست با ما از جانب الله تعالی
براتی که هر چه خواهیم کنیم و بهشت رویم و نیست میان ما و میان الله تعالی خویشی با معنی که خویش
نیستیم تا طرف ما را گیرد یا بمعنی که خویشی ما با رسول وسیله تقرب نیست بلکه تابع تقرب است
چنانچه تحقیق نظر آن شد در باب اول و نیست برای ما با الله تعالی حجتی بسبب خویشی رسول و نه حکم

بسوی رحمت الٰہی اللہ تعالیٰ بعدم اصرار بر ترک فریضہ یا فعل کبیرہ فائدہ میرساند اورا دوستی ما در صغائر
و مانند آنہا و ہر کہ باشد از جملۂ شما نافرمان بردار برای اللہ تعالیٰ باصرار بر کبیرہ یا ترک فریضہ فائدہ نمی
ورا دوستی ما در صغائر ای بزہ شما بازی مخورید از شیطان ای بزہ شما بازی مخورید از شیطان

ہفتم اصل کنت عند ابی عبد اللہ علیہ السلام فذکرنا الاعمال فقلت انا ما اضعف عملی
فقال مہ استغفر اللہ ثم قال لی ان قلیل العمل مع التقوی خیر من کثیر بلا تقوی قلت کیف یکون
کثیر بلا تقوی قال نعم مثل الرجل یطعم طعامہ ویرفق جیرانہ ویوطئ رحلہ فاذا ارتفع لہ
الباب من الحرام دخل فیہ فہذا العمل بلا تقوی ویکون الآخر لیس عندہ فاذا ارتفع
لہ الباب من الحرام لم یدخل فیہ **شرح** ما اضعف بصیغہ ماضی معلوم باب افعال بصیغہ تعجب
است ومیتواند بود کہ بصیغہ مضارع معلوم متکلم باشد وما نافیہ باشد بمعنی کہ ضعیف نمی شمرم عمل خود
برای اینکہ بسیار عمل صالح میکنم یرفق برای بی نقطہ و فا بصیغہ معلوم مضارع باب افعال یا باب
نصر است الارفاق والرفق براحت انداختن کسے را الرحل بفتح رای بی نقطہ و سکون حای بی نقطہ منزل
یعنی بودم نزد امام جعفر صادق ع پس مذکور کردیم اعمال صالحہ شیعہ را کہ بعضی بسیار میکنند و بعضی
کم میکنند پس گفتم من بغایت است عمل اکتفا بواجبات میکنم پس امام گفت این را مگو استغفار اللہ تمام
کن ازین سخن باعتبار اینکہ از قبیل فتوی بغیر معلوم است نہ از قبیل شکست نفس و اعتراف بتقصیر کہ مذکور
شد در باب سی و پنجم بعد از ان گفت مرا بدرستی کہ کم از جملۂ عمل کہ با ترس الٰہی باشد بہتر است از بسیاری کہ بی ترس
الٰہی باشد گفتم چون میباشد بسیار بی ترس گفت آری میباشد مثل مردی کہ میخوراند طعام خود را بمسکین و یتیم
و اسیر و براحت میدارد ہمسایگان او بمنزل خود میطلبد مہمانان پس چون نمودار شود برای او دری
از حرام داخل می شود در سود او معاملہ و مانند آن در ان پس این عمل بسیار بے ترس الٰہی است
وسے باشد دیگری کہ نیست نزد او این عمل بسیار پس چون نمودار شود برای او دری از حرام
داخل نمی شود در آن **ہشتم اصل** سمعت ابا عبد اللہ علیہ السلام یقول ما نقل اللہ عز وجل
عبدا من ذل المعاصی الی عز التقوی الا اغناہ من غیر مال واعزہ من غیر عشیرۃ وآنسہ
من غیر بشر **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیہ السلام کہ میگفت نقل نکرد اللہ عز وجل بتوفیق
خود بندہ را از خواری گناہان بسوی عزت پرہیزگاری مگر آنکہ بے نیاز کرد او را بے مالی و عزیز کرد
او را بی خویشانی و از وحشت بدر آورد او را بی انسانی کہ انیس او باشد مراد اینست کہ متقی راضی
بقضا احتیاج ندارد بانہا نہ اینکہ البتہ بی اینہا میباشد

مطابق نسخ اصول کافی

باب سی و ہفتم اصل باب الورع

شرح این باب بیان فضیلت پرہیزگاری از معاصی است درین باب یازدہ حدیث است

اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له انی لا القاک الا فی السنین فاخبرنی بشیء اخذ به فقال اوصیک بتقوی الله والورع والاجتهاد واعلم انه لا ینفع اجتهاد لا ورع فیه
شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت گفتم او را بدرستی که من نمی بینم ترا مگر در هر سال یکبار پس خبر ده مرا بچیزی که عمل کنم بآن پس گفت سفارش میکنم ترا بترس از الله تعالی و پرهیزگاری و جد در فعل طاعات و بدانکه فائده نمیکند جد در طاعتی که پرهیزگاری نیست در آن دوم
اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول اتقوا الله وصونوا دینکم بالورع شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت بترسید از عذاب الله تعالی و نگاه دارید ایمان خود را به پرهیز از معاصی سوم اصل وعظنا ابو عبد الله علیه السلام فامر و زهد ثم قال علیکم بالورع فانه لا ینال ما عند الله الا بالورع شرح نصیحت کرد ما را امام جعفر صادق علیه السلام باین روش که امر کرد بطاعات و نهی کرد از رغبت بدنیا بعد از آن گفت بر شما باد کمال پرهیزگاری از معاصی چه بدرستی که دریافته نمی شود ثواب آخرت مگر به پرهیزگاری چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا ینفع اجتهاد لا ورع فیه شرح این گذشت در حدیث اول پنجم اصل قال ابو جعفر علیه السلام ان اشد العبادة الورع شرح گفت امام محمد باقر علیه السلام که مشکلتر عبادت پرهیزگاری از معاصی است ششم اصل قال ابو الصباح الکنانی لابی عبد الله علیه السلام ما نلقی من الناس فیک فقال ابو عبد الله علیه السلام وما الذی تلقی من الناس فی فقال لا یزال یکون بیننا وبین الرجل الکلام فیقول جعفری خبیث فقال یعیرکم الناس بی فقال له ابو الصباح نعم قال فقال ما اقل والله من یتبع جعفرا منکم انما اصحابی من اشتد ورعه وعمل لخالقه ورجا ثوابه هؤلاء اصحابی
شرح گفت ابو الصباح کنانی امام جعفر صادق ع را که چه آزارها میکشیم از مردم بوسیلهٔ تو پس گفت همیشه می باشد میان ما و میان مردی از مخالفان گفتگو در مذهب و مانند آن پس بعنوان طعن میگوید جعفری پلید پس امام علیه السلام برای بیان اینکه شما این آزار را بوسیلهٔ خود میکشید زیرا که باعث طعن اینست که از اکثر شما حرامهای صریح صادر میشود و آنرا مخالفان علامت شیعه بودن میکشند چه کمست کسیکه پیروی جعفر میکند از جملهٔ شما بیان این آنکه جز این نیست که یاران من جمعی اند که بکمال رسید پرهیزگاری ایشان از معاصی و عمل کردند برای آفریدگار خود و امیدوار شدند ثواب او را این جماعت یاران من اند
هفتم اصل عن ابی جعفر ع قال قال الله عز وجل یا ابن آدم اجتنب ما حرمت علیک تکن من اورع الناس شرح افعل التفضیل در اورع یا باعتبار اینست که مراد بما حرمت اعم از کبائر و صغائر است یا باعتبار اینست که در لغت کسی را که اجتناب از بعض کبائر یا اکثر کبائر کند صاحب ورع مینامند اگرچه ناجی نباشد یعنی روایت است از امام محمد باقر ع که گفت الله عز وجل در حدیث قدسی

ای فرزند آدم اجتناب کن آنچه را که حرام کرده بر تو تا باشی از جملهٔ پرهیزگارترمردم باب یعنی که کثرت عمل بدخلی
ندارد هشتم اصل سالت اباعبدالله علیه السلام عن الورع من الناس فقال الذی
یتورع عن محارم الله عز وجل شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از کسیکه ثابت قدم در پرهیزگاری
است از جملهٔ مردم پس گفت کسیکه مبالغه کند در پرهیزگاری از حرامهای الله عز وجل باب یعنی که کثرت
عمل بدخلی ندارد نهم اصل سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول علیکم بتقوی الله والورع
والاجتهاد وصدق الحدیث واداء الامانة وحسن الخلق وحسن الجوار وکونوا دعاة الی انفسکم بغیر
السنتکم وکونوا زینا ولا تکونوا شینا وعلیکم بطول الرکوع والسجود فان احدکم اذا طال الرکوع والسجود
هتف ابلیس من خلفه وقال یا ویله اطاع وعصیت وسجد وابیت شرح شنیدم از امام
جعفر صادق علیه السلام که میگفت بر شما باد ترس عذاب الله تعالی وکمال پرهیزگاری وجد در عبادت
وراستی گفتار وترک خیانت وخوشخوئی وخوش همسائگی وباشید خوانندگان مردم بسوی دین خود بے
زبانهای خود باب یعنی که برهان دین شما بغایت ظاهر است لیکن معاصی شما مانع رغبت مردم در دین
شما است پس ترک معاصی وفعل فرائض کنید تا مانع برطرف شود وباشید زینت برای ائمه خود بفعل
فرائض وترک معاصی ومباشید ننگ ائمه خود بفعل معاصی وترک فرائض و بر شما باد درازی رکوع وسجود را
پس بتحقیق که یکی از شما وقتیکه طول میدهد رکوع را فریاد میزند ابلیس در عقب او ومیگوید ای وای ابلیس اطاعت کرد
این مرد ومن عصیان کردم وسجده کرد وامتناع از سجده کردم اشارت باینست که طول سجود علامت قبول سجود است صافی شرح اصول کافی
وضم رکوع برای ترغیب در موافقت رکوع با سجود است وخلفه اشارت باینست که ابلیس بکسی که صاحب طول
رکوع وسجود باشد نمیرسد تا اخلال او کند یا ویله چهار احتمال دارد اول اینکه کلام ابلیس باشد وویل منادے
باشد بمعنی حلول شر وضمیر غائب راجع براکع یا ساجد باشد ومرادش از روی جهنمی شدن او باشد دوم اینکه
کلام ابلیس باشد ومنادی محذوف باشد وویل بمعنی فضیحت باشد ومنصوب بفعل محذوف باشد بتقدیر
یا قوم احضروا ویله وضمیر غائب بجای ضمیر متکلم باشد بعنوان نقل بالمعنی براے امتناع از نسبت ویل بخود
بحسب ظاهر سوم اینکه کلام امام باشد وویل منادی باشد بمعنی هلاک وضمیر غائب راجع بابلیس باشد
وجمله معترضه باشد چهارم اینکه کلام امام باشد ومنادی محذوف باشد وضمیر راجع بابلیس باشد ظاهر اطاع تا آخر
اینست که سجدهٔ ملائکه برای آدم بمعنی سجده برای الله تعالے است به شکرانه وجود آدم یا رو بآدم
چنانچه آدمے در نماز بکعبه سجده میکند دهم اصل کنت عند ابی عبدالله علیه السلام فدخل
عیسے بن عبدالله القمی فرحب به وقربه مجلسه ثم قال یا عیسے بن عبدالله لیس منا ولا کرامة من کان
فی مصر فیه مائة الف او یزیدون وکان فی ذلك المصر احد اورع منه شرح ولا کرامة
جملهٔ معترضه است یعنی بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس داخل مجلس شد عیسی بن عبدالله

می پس مرد با گفت باو و نزد کسی خود نشانید او را پس آن گفت ای عیسی بن عبد الله نیست از مخصوصان ما و
عزتی نیست او را مگر کسیکه باشد در شهری که در آن صد هزار کس از مخالفان یا بیشتر باشد و باشد در آن شهر کسی
از مخالفان پرهیزگارتر از او اشارت بانیست که این قسم کسی باعث زبان درازی مخالفان می شود و آلت
خود رابی عزت در نظر مخالفان می کند پس از خواص ما نیست **یازدهم** اصل قلت لابی عبد الله ع
اوصینی قال اوصیک بتقوی الله والورع والاجتهاد واعلم انه لا ینفع اجتهاد لا ورع فیه
شرح مضمون این موافق حدیث اول است **دوازدهم** اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال اعینونا بالورع فانه من لقی الله عز وجل یقول من یطع الله والرسول فاولئک مع الذین انعم الله
علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن اولئک رفیقا فمنا النبی ومنا
الصدیق والشهداء والصالحون **شرح** والرسول نقل بالمعنی است چه در سورهٔ نسا والرسول
است و میتواند بود که تغییر برای این باشد که اشارت بآیت سورهٔ نور نیز شود چه در سورهٔ نور چنین است ومن
یطع الله ورسوله ویخش الله ویتقه فاولئک هم الفائزون **یعنی** روایت است از امام محمد باقر که
گفت مدد کنید ما را در دفع طعن مخالفان از ما به پرهیزگاری چه بدرستی که شان اینست که هر که ملاقات
کرد الله عز وجل را در قیامت یا دم مرگ یا وقت عبادت در دنیا از جملهٔ شما با پرهیزگاری از معاصی شفیع
برای او نزد الله تعالی گشادی از جانب او بیان این آنکه بدرستی که الله عز وجل میگوید در سورهٔ
نسا هر که اطاعت کند الله ورسول او را به پرهیز از گناهان پس ایشانند که در آخرت با جمعی اند
که نعمت تفضیل برابنای جنس ایشان کرده الله تعالی برایشان از جملهٔ انبیا و از جملهٔ اوصیای انبیا
و از جملهٔ شهدا در معرکهٔ جهاد و از جملهٔ صالحان و خوبند آن مطیعان باعتبار رفیق ایشان در دنیا که فضل
الهی و رضا بقضا داد باشد چنانچه بیان شد در تفسیر قول الله تعالی در سورهٔ الرحمن ولمن خاف مقام
ربه جنتان در شرح حدیث دهم باب سی و سوم بیان این آنکه از جملهٔ ما بنی عبد مطلب است نبی که
افضل انبیا است مراد محمد علیه السلام است و از جملهٔ ماست صدیقی که افضل صدیقین است مراد امیر المؤمنین
علیه السلام وحسن وحسین تا مهدی علیهم السلام است و از جملهٔ ماست چند شهید که افضل شهیدانند مراد حمزه
وجعفر وعبیده وامثال ایشان است و از جملهٔ ماست چند صالح که افضل صالحانند مراد شیعهٔ امامیه
از اولاد رسول علیه السلام است و بعض اینها ظاهر شد در حدیث سی و نهم مولد النبی صلی الله علیه و
آله و وفاته در کتاب الحجة **سیزدهم** اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال انا لا نعد
الرجل مؤمنا حتی یکون لجمیع امرنا متبعا مریدا الا وان من اتباع امرنا وارادته الورع فتزینوا
به یرحمکم الله وکیدوا اعداءنا به ینعشکم الله **شرح** یرحمکم مرفوع است یا جملهٔ دعائیه
باشد مجزوم و جواب امر است کیدوا بیا و کاف بی نقطه و دال بی نقطه بصیغهٔ امر حاضر باب تفعیل است التکبید

کسی را بمشقت اندازند یعنی متکلم بنون وعین بی نقطه وشین بالنقطه بصیغه مضارع معلوم غائب باب منع یا باب افعال یا باب تفعیل مرفوع یا مجزوم است النعش والانعاش والتعیش بلند مرتبه وخوشحال کردن یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که ما صاحب نبی کلیم مرد را مومن تا آنکه باشد جمیع فرمان ما را فرمان بردار خواهان آگاه باش بدرستی که ایجد فرمان برداری فرمان ما و خواهش آن پرهیزگاری است پس آراسته شوید بآن رحمت کناد شما را الله تعالی و منکوب کنید دشمنان ما را بآن بلند مرتبه کناد شما را الله تعالی **چهاردهم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام کونوا دعاة للناس بغیر السنتکم لیروا منکم الورع والاجتهاد والصلوة والخیر فان ذلک داعیة **شرح** این مضمون می آید در حدیث دهم باب پنجاه ویکم و در آنجا بجای الصلوة الصدق است و آن بهتر است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام باشید خوانندگان مردم را بدین خود بی زبانهای شما بیان این آنکه باید که ببینند از شما پرهیزگاری از معاصی را وجد در طاعات را و نماز را و زکوة را چه بدرستی که آنچه مذکور شد خواننده مخالفان است بدین حق بیکار فرمودن زبان اشارت باین است که برهان دین حق بغایت واضح است از محکمات قرآن لیکن قبائح شما مانع مخالفان است از دخول در دین حق بیکار فرمودن زبان واگر کار فرمودن زبان بی ورع واجتهاد باشد مخالفان را بجد ترسے کند در مذهب باطل **پانزدهم اصل** عن ابی الحسن الاول علیه السلام قال کثیرا ما کنت اسمع ابی یقول لیس من شیعتنا من لا تتحدث المخدرات بورعه فی خدورهن ولیس من اولیائنا من هو فی قریة فیها عشرة آلاف رجل فیهم خلق الله اورع منه **شرح** روایت است از امام موسی کاظم علیه السلام گفت بغایت بسیاری شنیدم از پدرم که میگفت نیست از شیعه ما کسے که در میان مخالفان باشد و مشهور نباشد و گفتگو نکنند زنان پرده نشین پرهیزگاری او در پرده هاے خود و نیست از دوستان ما کسے که در محلہ باشد که در آن ده هزار مرد از مخالفان باشد که در ایشان مخلوقے باشد الله تعالی را که پرهیزگارتر از او باشد

باب سی وهشتم اصل باب العفة

شرح این باب بیان فضیلت خودداری از نالائق است درین باب هشت حدیث است **اول اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال ما عبد الله بشیء افضل من عفة بطن وفرج **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت عبادت کرده نشد الله تعالی بچیزی که بهتر باشد از نگاهداری شکم و فرج از حرام و نالائق اگر گوئی این منافی بعضی احادیث است مثل آنچه گذشت در حدیث اول باب بست وچهارم کتاب التوحید که ما عبد الله بشیء مثل البداء گوئیم میتواند بود که آنچه گذشت در عبادات قلبیه یا ملتفتا باشد و این در عبادات متعلقه بجوارح بدنیه باشد و ایضا میتواند بود که فضلیت

مختلف شود باختلاف انواع دا زبون مخاطبان منظور باشد این رعایت مطابقه بمقتضای مقام باشد
مثل اینکه اگر بر مخاطبان اقراسبها آسان تر باشد و مخالفت نکرده باشند تاکید زغفت نمود واگر مخالفت
آسان تر باشد و مخالفت نکرده باشند تاکید بالقرابیها شود که ادعی مے شود بانها بالم مفترض الطاعة
و ترک پیروی ظن در عبادت چنانچه مے آید در کتاب الروضه در ذیل حدیث ابی بصیر مع المرأة که
قال ابوعبدالله علیه السلام لعباد بن کثیر البصری الصوفی ویحک یا عباد غرک ان عف بطنک و
فرجک ان الله عز وجل یقول فی کتابه یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وقولوا قولا سدیدا یصلح لکم اعمالکم الخ
حدیث که مضمون آن موافق حدیث سوم باب بست و سوم است **دوم اصل** قال ابوجعفر
علیه السلام ان افضل العبادة عفة البطن والفرج **شرح** مضمون این موافق اول است
سوم اصل کان امیرالمومنین صلوات الله علیه یقول العبادة العفاف **شرح** این نیز موافق
اول است **چهارم اصل** قال رجل لابی جعفر علیه السلام انی ضعیف العمل قلیل الصیام
ولکنی ارجو ان لا آکل الا حلالا قال فقال له ای الاجتهاد افضل من عفة بطن و فرج
شرح گفت مردی امام محمد باقر علیه السلام را بدرستے که من سست عملم کم روزه ام ولیکن من امیدوارم
که نمی خورده باشم مگر حلال را باینمعنے که سعی بسیار برا ے آن میکنم یا اجتناب از محل شبهه مے کنم
راوی گفت پس امام گفت او را کدام جد و جهد در عبادت بهتر است از نگاهداشتن شکم و فرج از حرام
و نالائق **پنجم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله اکثر ما تلج به امتی النار الاجوفان البطن
والفرج **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله بیشتر وسیله که داخل مے شوند بان بسیله
است من در آتش جهنم دو میان خالیست یکی شکم و دیگرے فرج **ششم اصل** قال رسول الله
صلی الله علیه واله ثلث اخافهن علی امتی من بعدی الضلالة بعد المعرفة ومضلات الفتن
وشهوة البطن والفرج **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که سه چیز است که مے ترسم از ضرر آنها
بر امت من بعد از من اول گمراه شدن بعد از شناختن ربوبیت رب العالمین اشارت است بایه سوره
آل عمران ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و بیان شد در حدیث دوازدهم باب اول کتاب العقل دوم
گمراه کننده های امتحانها مثل طول ایام رواج دکان خلفا ے ضلالت سوم میل شکم و فرج بجانب
لذاتی که شبهناک و حرام است **هفتم اصل** سمعت اباجعفر علیه السلام یقول ما من عبادة
افضل من عفة بطن و فرج **شرح** مضمون این موافق اول است **هشتم اصل** عن
ابی جعفر علیه السلام قال ما من عبادة افضل عند الله جل و عز من عفة بطن و فرج
شرح مضمون این نیز موافق اول است

باب سی و نهم اصل باب اجتناب المحارم

شرح این باب بیان فضیلت دوری از حرامهاست و درین باب شش حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل ولمن خاف مقام ربه جنتان قال من علم ان الله عز وجل یراه ویسمع ما یقوله ویعلمه من خیر او شر فیحجزه ذلک عن القبیح من الاعمال فذلک الذی خاف مقام ربه ونهی النفس عن الهوی شرح این مضمون گذشت در حدیث دهم باب سی وسوم ودر آنجا بجای ویفعله چنین بود ویعلم ما یعمله وچنین بهتر است **دوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال کل عین باکیة یوم القیمة غیر ثلث عین سهرت فی سبیل الله وعین فاضت من خشیة الله وعین غضت عن محارم الله شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت هر چشمی گریان است در روز قیامت مگر سه چشم اول چشمی که بیداری کشیده باشد در عبادت الله تعالی و دوم چشمی که اشک داده باشد از ترس عذاب الله تعالی وسوم چشمی که پوشیده شده باشد از حرامهاے الله تعالی **سوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال فیما ناجی الله عز وجل به موسی یا موسی ما تقرب الی المتقربون بمثل الورع عن محارمی فانی ابیحهم جنات عدن لا اشرک معهم احدا شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت در میان گفتگوهاے الله تعالی عز وجل با موسی بی واسطهٔ دیگرے این بود که ای موسی نزدیک بسوی رحمت من نمی شوند طالبان نزدیکی بچیزی که مثل پرهیزگاری از حرامهاے من باشد چه بدرستیکه من مباح می کنم برای اهل پرهیز از حرامها بهشتهای اقامت وخلود. اشریک نمی کنم با ایشان هیچیک را باین معنے که بهریک بهشتی که مخصوص او باشد میدهم بمناسبت اینکه غرق الهی را نشکسته مخفی نماند که نظیر سوال وجوابے که در شرح حدیث اول باب سابق مذکور شد در اینجا نیز مناسب است ومراد اینست که کثرت عمل بر دستے ندارد **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال من اشد ما فرض الله علی خلقه ذکر الله کثیرا ثم قال لا اعنی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر وان کان منه ولکن ذکر الله عند ما احل وحرم فان کان طاعة عمل بها وان کان معصیة ترکها شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام از جملهٔ مشکل ترانچه واجب ولازم کرده الله تعالے بر مخلوقان خود یاد الله تعالے است بسیار بعد از ان گفت مراد من تسبیحات اربعه نیست اگرچه آن از جملهٔ ذکر است ولیکن اراده می کنم یاد الله تعالے را نزد برخوردن چیزے که حلال کرده وحرام کرده باین روش که اگر باشد طاعت عمل کند آن برای شوق ثواب الهی واگر باشد معصیت ترک کند براے ترس عذاب الهی مراد نیست که ذکر مشکل اینست نه ذکر زبانی **پنجم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله عز وجل وقدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا قال اما والله ان کانت اعمالهم اشد بیاضا من القباطی ولکن کانوا اذا عرض لهم حرام لم یدعوه شرح

ان بکسر همزه و سکون نون مخففه از مشدده است واسم او ضمیر شان است و نافیه و مخففه ذکر نیست بنا بر قیام قرینه بر تعیین آن
اینجا نافیه نیست القباطی بفتح قاف و بای یک نقطه والف و کسر طای بی نقطه و تشدید یای دو نقطه
در پایین و بفتح طا و آخرش الف جمع قبطی بضم قاف و سکون با و کسر طا و تشدید یا جامه سفید که منسوب
است بقبط بکسر قاف و سکون با بمعنی اهل مصر یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول
الله عز و جل در سوره فرقان که و آمدیم بسوی آنچه کردند مجرمان از جمله عبادات پس کردیم آنرا غبار پراکنده
کرده شده امام گفت آگاه باشید قسم بالله تعالی که شان اینست که بود عبادات ایشان سفیدتر
از پارچه های سفید مصری ولیکن چون پیش می آمد ایشان را حرامی ترک نمیکردند آنرا مراد نیست
که این آیه مخصوص بت پرستان ظاهری نیست بلکه مضمون این با آیت سوره مائده انما یتقبل الله من المتقین
یکی است **ششم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله من ترك معصية لله مخافة
الله تبارك وتعالى ارضاه الله يوم القيمة **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله هر که
ترک کند مخالفت الله تعالی را برای ترس عذاب الله تبارک و تعالی راضی میسازد او را الله تعالی
در روز قیامت باین معنی که هیچ حاجتی در دل او نمیماند

باب چهلم اصل باب اداء الفرائض

شرح این باب بیان فضیلت بجا آوردن چیزی چند است که واجب و لازم است خواه وجودی باشد
مثل فعل نماز یومیه و خواه عدمی مثل ترک کبائر درین باب پنج حدیث است **اول اصل** قال علی
ابن الحسین علیهما السلام من عمل بما افترض الله علیه فهو من خیر الناس **شرح**
گفت امام زین العابدین علیه السلام هر که عمل کند بهرچه واجب و لازم کرده الله تعالی بر او مثل فعل نماز
و ترک زنا و مانند آنها پس او از جمله بهتر مردم است خواه کثرت عبادت داشته باشد و خواه نه **دوم**
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز و جل اصبروا وصابروا ورابطوا قال
اصبروا علی الفرائض **شرح** این می آید در حدیث سوم این باب **سوم اصل** عن حماد بن
عیسی عن ابی السفاتج عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز و جل اصبروا وصابروا
ورابطوا قال اصبروا علی الفرائض وصابروا علی المصائب ورابطوا علی الائمة علیهم السلام
وفی روایة ابن محبوب عن ابی السفاتج واتقوا الله ربکم فیما افترض علیکم **شرح** صابروا برای مبالغه
است زیرا که اصل باب مفاعله میان دو کس است و هر فعلی که میان دو کس باشد در اکثر آن مبالغه
میشود و رابطوا آیه برای مبالغه است و میتواند بود که میان دو کس باشد چه دشمن نیز مثل آن
می کند **یعنی** روایت است از حماد بن عیسی از ابو السفاتج از امام جعفر صادق علیه السلام
در قول الله عز و جل در آخر سوره آل عمران یا ایها الذین آمنوا اصبروا وصابروا ورابطوا و اتقوا الله

لعلکم تفلحون ای جمعی که مومن شدند صبر کنید ولغایت صبر کنید ولغایت محبوس کنید خود را وبترسید از عذاب الٰهی تا شاید که بمطلب میرسیده باشید امام گفت مراد اینست که صبر کنید بر ادای فرایض خواه وجودی وخواه عدمی ولغایت صبر کنید بر مصیبتها برضا بقضای الٰهی ولغایت محبوس کنید خود را بر فرمانبردار ائمه ضلالت و در روایة حسن ابن محبوب از ابو السفاتج این تتمه هست وبترسید از عذاب الله تعالی که صاحب کل اختیار شما است وآنچه بغایت واجب ولازم کرده بر شما **چهارم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله اعمل بفرائض الله تکن اتقی الناس **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله عمل کن بچیزی چند که واجب ولازم کرده الله تعالی خواه وجودی مثل نماز وروزه وخواه عدمی مثل ترک کبایر تا شوی پرهیزگاری ترمردم باینمعنی که از همه پرهیزگارتر شوی چنانچه بیان شد در حدیث هفتم باب سی وهفتم **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال الله تبارك وتعالی ما تحبب الی عبدی باحب مما افترضت علیه **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت الله تبارک وتعالی در حدیث قدسی طلب محبوب بودن نکرد بسوی من بنده من بوسیله که محبوب تر از چیزی باشد که واجب ولازم کردم بر او خواه فعل باشد وخواه ترک مراد اینست که ثواب یک فعل واجب یا یک ترک حرام بیشتر از ثواب جمیع فعل مستحبات وترک مکروهاتست

باب چهل ویکم اصل باب استواء العمل والمداومة علیه

شرح این باب بیان فضیلت برای عبادت بمعنی ترک میان افراط وتفریط باعتبار اختلاف ایشان وفضیلت استمرار بر عبادت است درین باب شش حدیث است **اول اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام اذا کان الرجل علی عمل فلیدم علیه سنة ثم یتحول عنه ان شاء الی غیره وذلك ان لیلة القدر تکون فیها فی عامه ذلك ما شاء الله ان تکون **شرح** مراد بلیلة القدر شب انزال قرآن است تکون بر وجه موئث است وضمیر مستتر راجع بلیلة القدر است ضمیر فیها راجع بسنة است فی عامه متعلق به تکون است یا متعلق به فیها است ومراد بعامه مجموع است مشار الیه ذلك مصدر فلیدم ومراد زمان دوام است ما شاء الله بدل بعض است از عامه وذکر این برای آنست که اگر شروع در آن عمل در شب قدر است پس شب قدر در اول دوام اوست واگر در شب بعد از آن است پس شب قدر در آخر دوام است وبراین قیاس است شروع در اوقات دیگر **یعنی** گفت امام جعفر صادق ع چون باشد مردی بر عبادتی مثل نماز شب پس باید که مستمر ماند بر آن عبادت یکسال بعد از آن ترک میکند آنرا اگر خواهد وبسوی غیر آن متوجه میشود خواه عبادتی دیگر وخواه کار دنیا وآن برای اینست که شب قدر میباشد در آن سال در مجموع من حیث المجموع زمان دوام او در همه وقت که خواست الله تعالی که باشد لیلة القدر در آن وقت مراد اینست که سال عمده است در نظر الله تعالی

دیگای مجموع عمر است ولهذا در هر سالی شب قدرے که بهتر از هزار ماه می باشد خواه در اول آن وخواه در میان آن وخواه در آخر آن **دوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال قال احب الاعمال الی الله عز وجل مادام علیه العبد وان قل **شرح** . روایت است از امام محمد باقر علیه السلام روای می گفت که گفت محبوب‌تر اعمال صالحه بسوے الله عز وجل عملی است که مستمر باشد بران بنده تا وقت مردن هر چند که کم باشد مراد اینست که ثواب عمل که مستمر تا آخر عمر باشد بیشتر است از ثواب عمل بسیار که مستمر نباشد تا آخر عمر **سوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال ما من شئ احب الی الله عز وجل من عمل یداوم علیه وان قل **شرح** یداوم بصیغه مضارع مجهول باب مفاعلة است ومضمون این موافق سابق است **چهارم اصل** کان علی بن الحسین صلوات الله علیه یقول انی لاحب ان اداوم علی العمل وان قل **شرح** اداوم بصیغه مضارع متکلم باب نصر است ودر بعض نسخ از باب مفاعلة است مضمون این نیز موافق سابق است **پنجم اصل** کان علی بن الحسین یقول انی لاحب ان اقدم علی ربی وعملی مستو **شرح** اقدم بصیغه معلوم متکلم باب فعال است یعنی امام زین العابدین ع گفت بدرستے که من هر آئینه دوست می دارم که روا اورم . ورود مرگ یا قیامت بر صاحب عمل اختیار خود وعبادت من از اول عمر تا آخر بیک روش باشد باین معنی که در آخر کمتر از اول نباشد اشارت است بقول الله تعالی در سوره بقره واتوا به متشابهات وداده شدند رزق بهشت مستوی بی تفاوت بحسب ایام یا بحسب اجزاء رزق در خوبی وبدی بنا بر اینکه عمل ایشان در دنیا مستوی بوده **ششم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام ایاک ان تفرض علی نفسک فریضة فتفارقها اثنی عشر هلالا **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام نگاه دار خود را ازانکه مقرر کنی در خاطر خود بر خود عبادتی مقرری را که همیشه خواهم کرد پس جدا شوی ازان عبادت در اثنای دوازده ماه هلالی مراد صورت نذر بحسب لفظ ومانند آن نیست والا اختصاص بدوازده ماه نمی داشت بلکه مراد قرار خاطر است ومکروه است مخالفت نذرے که بلفظ در نیاید

باب چهل ودوم اصل باب العبادة

شرح این باب بیان فضیلت بندگی الله تعالی است درین باب هفت حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال فی التوریة مکتوب یا بن ادم تفرغ لعبادتی املا قلبک غنی واکلک الی طلبک وعلی ان اسد فاقتک واملا قلبک خوفا منی وان لا تفرغ لعبادتی املا قلبک شغلا بالدنیا ثم لا اسد فاقتک واکلک الی طلبک **شرح** تفرغ بفاء وراء مهمله وغین با نقطه بصیغه امر حاضر باب تفعیل است التفرغ بمشقت خود را فارغ کردن از شغلی لام در لعبادتی بمعنی فی است یا برای تعلیل است واو در وعلی حالیه است وعلی بتشدید یای مفتوحه است ومیتواند بود

کرد واو عاطفه والی بالف باشد وبحسب معنی معطوف بر املاء باشد چه آن اگرچه مجزوم وجواب امر است لیکن بمعنی علی ان املا است لا اشده لکان مجزوم است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت در توریت نوشته است که ای فرزند آدم بسعی فارغ کن دل خود را از شغل دنیا در وقت عبادت من تا پر کنم دل ترا از بی نیازی از مخلوقین وتا وا گذارم کار ترا در رزق ومانند آن بسعی خودت وبر منست که بندم راه حاجت ترا بخلائق وپر کنم دل ترا از ترسیدن مشغولی بعد از ان نه بندم راه حاجت ترا بخلائق وا گذارم ترا بسعی خودت که تا وقت مردن در تعب وآزار عبث باشی **دوم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام قال الله تبارک وتعالی یا عبادی الصدیقین تنعموا بعبادتی فی الدنیا فانکم تتنعمون بها فی الآخرة **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که گفت الله تبارک وتعالی ای بندگان من که بغایت راست گویان در دعوی ایمانند استراحت کنید به بندگی من در دنیا چه بدرستی که استراحت میکنید بآن در آخرت اشارت است باینکه برای مومن متقی دو بهشت است چنانچه بیان شد در حدیث دهم باب سی وسوم **سوم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله افضل الناس من عشق العبادة فعانقها واحبها بقلبه وباشرها بجسده وتفرغ لها فهو لا یبالی علی ما اصبح من الدنیا علی عسر ام علی یسر **شرح** باعث عشق کمال شدت خوف وکمال شدت رجا است **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله فاضلتر مردم کسی است که بغایت دوست داشت عبادت را پس دست در گردن آن شد ودوست داشت آنرا بدل خود ومباشر آن شد به بدن خود وخود از کارهای منافی آن وفارغ کرد برای آن پس او باکی ندارد که بر چه حال گردیده از دنیا آیا بر تنگدستی یا بر فراخ حالی باینمعنی که از تنگی آزرده نیست واز دارائی خوشحال نیست پس در فکر هیچکدام نیست مگر بقدر واجب ومستحب شرعی **چهارم اصل** قال عیسی ابن عبد الله لابی عبد الله علیه السلام جعلت فداک ما العبادة قال حسن النیة بالطاعة من الوجوه التی یطاع الله منها اما انک یا عیسی لا تکون مومنا حتی تعرف الناسخ من المنسوخ قال فقال قلت جعلت فداک وما معرفة الناسخ من المنسوخ قال فقال الیس تکون مع الامام موطنا نفسک علی حسن النیة فی طاعته فیمضی ذلک الامام ویاتی امام آخر فتوطن نفسک علی حسن النیة فی طاعته قال قلت نعم قال هذا معرفة الناسخ من المنسوخ **شرح** الف لام الناسخ والمنسوخ برای عهد خارجی است اشارت است بآنچه مذکور است در سوره بقره ما ننسخ من آیة واشارت است باینکه مراد به آیه امام است **یعنی** گفت عیسی بن عبد الله امام جعفر صادق ع را قربانت شوم چیست عبادت صحیح باینمعنی که شرط صحت کدام است گفت خوبی قصد بسبب فرمانبرداری دل از راههائی که فرمان برده میشود الله تعالی از ان راهها باینمعنی که خالص باشد از اقسام شرک مثل ریا ومثل اقتدا بائمه ضلالت ومثل خود رائی

ان بکسر همزه و سکون نون مخففه از مثقله است و لام فارقه میان نافیه و مخففه مذکور نیست برای قیام قرینه بر اینکه آن اینجا نافیه نیست القباطی بفتح قاف و بای یک نقطه و الف و کسر طاء بی نقطه و تشدید یای دو نقطه در پائین و بفتح طا و آخرش الف جمع قبطی بضم قاف و سکون با و کسر طا و تشدید یا جامه سفید که منسوب است بقبط بکسر قاف و سکون با بمعنی اهل مصر یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول الله عز و جل در سوره فرقان که و آمدیم بسوی آنچه کردند مردمان از جمله عبادات پس کردیم آنرا غبار پراگنده کرده شده امام گفت آگاه باشید قسم بالله تعالی که شان اینست که بود عبادات ایشان سفیدتر از پارچه های سفید مصری ولیکن چون پیش می آمد ایشان را حرامی ترک نمیکردند آنرا مراد اینست که این آیه مخصوص بت پرستان ظاهر نیست بلکه مضمون این با آیت سوره مائده انما یتقبل الله من المتقین یکی است ششم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله من ترک معصیة لله مخافة الله تبارک و تعالی ارضاه الله یوم القیمة شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر که ترک کند مخالفت الله تعالی را برای ترس عذاب الله تبارک و تعالی راضی میسازد او را الله تعالی در روز قیامت باین معنی که هیچ حاجتی در دل او نمیماند

باب چهلم اصل باب اداء الفرائض

شرح این باب بیان فضیلت بجا آوردن چیزی چند است که واجب و لازم است خواه وجودی باشد مثل فعل نماز یومیه و خواه عدمی مثل ترک کبائر در این باب پنج حدیث است اول اصل قال علی ابن الحسین علیهما السلام من عمل بما افترض الله علیه فهو من خیر الناس شرح گفت امام زین العابدین علیه السلام هر که عمل کند بهرچه واجب و لازم کرده الله تعالی بر او مثل فعل نماز و ترک زنا و مانند آنها پس او از جمله بهتر مردم است خواه کثرت عبادت داشته باشد و خواه نه دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز و جل اصبروا و صابروا و رابطوا قال اصبروا علی الفرائض شرح این می آید در حدیث سوم این باب سوم اصل عن حماد بن عیسی عن ابی السفاتج عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز و جل اصبروا و صابروا و رابطوا قال اصبروا علی الفرائض و صابروا علی المصائب و رابطوا علی الائمة علیهم السلام و فی روایة ابن محبوب عن ابی السفاتج و اتقوا الله ربکم فیما افترض علیکم شرح صابروا برای مبالغه است زیرا که اصل باب مفاعله میان دو کس است و هر فعلی که میان دو کس باشد در اکثر آن مبالغه میشود و رابطوا آیه برای مبالغه است و میتواند بود که میان دو کس باشد چه دشمن نیز مثل آن می کند یعنی روایت است از حماد بن عیسی از ابو السفاتج از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز و جل در آخر سوره آل عمران یا ایها الذین آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم

بعلکم تفلحون ای جمعی که مومن شدند صبر کنید ولغایت صبر کنید ولغایت محبوس کنید خود را و بترسید از عذاب الٰهی تا شاید که بمطلب میرسیده باشید امام گفت مراد اینست که صبر کنید بر ادای فرائض خواه وجودی وخواه عدمی ولغایت صبر کنید بر مصیبتها برضا بقضای الٰهی ولغایت محبوس کنید خود را بر فرمانبرداری ائمه ضلالت و در روایت حسن ابن محبوب از ابیه السفاتج این تتمه هست و بترسید از عذاب الله تعالی که صاحب کل اختیار شماست در آنچه لغایت واجب ولازم کرده بر شما **چهارم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله اعمل بفرائض الله تکن اتقی الناس **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله عمل کن بچیزی چند که واجب ولازم کرده الله تعالی خواه وجودی مثل نماز و روزه وخواه عدمی مثل ترک کبائر تا شوی پرهیزگاری ترمردم باینمعنی که از پرهیزگارتر شوی چنانچه بیان شد در حدیث هفتم باب سی وهفتم **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال الله تبارك وتعالی ما تحبب الی عبدی باحب مما افترضت علیه **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت الله تبارک وتعالی در حدیث قدسی طلب محبوب بودن نکرد بسوی من بنده من بوسیله که محبوب تر از چیزی باشد که واجب ولازم کرد بر او خواه فعل باشد وخواه ترک مراد اینست که ثواب یک فعل واجب یا یک ترک حرام بیشتر از ثواب جمیع فعل مستحبات وترک مکروهات است

باب چهل ویکم اصل باب استواء العمل والمداومة علیه

شرح این باب بیان فضیلت برای عبادت بمعنی ترک جمع میان افراط وتفریط باعتبار اختلاف ایشان وفضیلت استمرار بر عبادت است درین باب شش حدیث است **اول اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام اذا کان الرجل علی عمل فلیدم علیه سنة ثم یتحول عنه ان شاء الی غیره وذلك ان لیلة القدر تکون فیها فی عامه ذلك ما شاء الله ان تکون **شرح** مراد بلیلة القدر شب انزال قرآن است تکون هر دو جا مونث است وضمیر مستتر راجع بلیلة القدر است ضمیر فیها راجع بسنة است فی عامه متعلق به تکون است یا متعلق به فیها است ومراد بعامه مجموع است مشار الیه ذلك مصدر فلیدم ومراد زمان دوام است ما شاء الله بدل بعض است از عامه وذکر این برای آنست که اگر شروع در آن عمل در شب قدر است پس شب قدر در اول دوام اوست واگر در شب بعد از آن است پس شب قدر در آخر دوام است وبراین قیاس است شروع در اوقات دیگر **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام چون باشد مردی بر عبادتی مثل نماز شب پس باید که مستمر ماند بر آن عبادت یکسال بعد از آن ترک میکند آنرا اگر خواهد وبسوی غیر آن متوجه میشود خواه عبادتی دیگر وخواه کار دنیا وآن برای اینست که شب قدر میباشد در آن سال مجموع من حیث المجموع زمان دوام او در همه وقت که خواست الله تعالی که باشد لیلة القدر در آن وقت مراد اینست که سال عمده است در نظر الله تعالی

دیگای مجموع عمر است ولهذا در هر سالی شب قدرے که بهتر از هزار ماه می باشد خواه در اول آن وخواه در میان آن وخواه در آخر آن **دوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال قال احب الاعمال الی الله عز وجل مادام علیه العبد وان قل **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت که گفت محبوب تر اعمال صالحه بسوے الله عز وجل عملی است که مستمر باشد بران بنده تا وقت مردن هر چند که کم باشد مراد اینست که ثواب عمل که مستمر تا آخر عمر باشد بیشتر است از ثواب عمل بسیار که مستمر نباشد تا آخر عمر **سوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال ما من شیء احب الی الله عز وجل من عمل یداوم علیه وان قل **شرح** یداوم بصیغه مضارع مجهول باب مفاعلة است ومضمون این موافق سابق است **چهارم اصل** کان علی بن الحسین صلوات الله علیه یقول انی لاحب ان ادوم علی العمل وان قل **شرح** ادوم بصیغه مضارع متکلم باب نصر است ودر بعض نسخ از باب مفاعلة است مضمون این نیز موافق سابق است **پنجم اصل** کان علی بن الحسین یقول انی لاحب ان اقدم علی ربی وعملی مستو **شرح** اقدم بصیغه معلوم متکلم باب افعال است **یعنی** امام زین العابدین علیه السلام گفت بدرستے که من هر آئینه دوست می دارم که روا دارم وردم مرگ یا قیامت بر صاحب کل اختیار خود وعبادت من از اول عمر تا آخر بیک روش باشد باینمعنی که در آخر کمتر از اول نباشد اشارت است بقول الله تعالی در سوره بقره واتوا به متشابهات وداده شدند رزق بهشت مستوی بی تفاوت بحسب ایام یا بحسب اجزا رزق در خوبی وبهی بنابر اینکه عمل ایشان در دنیا مستوی بوده **ششم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام ایاک ان تفرض علی نفسک فریضة فتفارقها اثنی عشر هلالا **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام نگاه بدار خود را از اینکه مقرر کنی در خاطر خود بر خود عبادتی مقرری را که همیشه خواهم کرد پس جدا شوی از آن عبادت در اثنای دوازده ماه هلالی مراد صورت نذر بحسب لفظ ومانند آن نیست والا اختصاص بدوازده ماه نمیداشت بلکه مراد قرار خاطر است ومکروه است مخالفت نذرے که بلفظ در نیاید

باب چهل ودوم اصل باب العبادة

شرح این باب بیان فضیلت بندگی الله تعالی است درین باب هفت حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال فی التوراة مکتوب یا ابن ادم تفرغ لعبادتی املاء قلبک غنی واکلک الی طلبک وعلی ان اسد فاقتک واملأ قلبک خوفا منی وان لا تفرغ لعبادتی املأ قلبک شغلا بالدنیا ثم لا اسد فاقتک واکلک الی طلبک **شرح** تفرغ بفاء وراء مشدده وغین با نقطه بصیغه امر حاضر باب تفعل است التفرغ بمشقت خود را فارغ کردن از شغلی ام در لعبادتی بمعنی فی است یا برای تعلیل است واو در وعلی حالیه است وعلی بتشدید یای مفتوحه است ومیتواند بود

كه واو عاطفه والى بالف باشد و بحسب معنى معطوف بر املاء باشد چه آن اگرچه مجزوم و جواب امر است ليكن
بمعنى على ان املا است لا اشد ذاكلاك مجزوم است ~~~~ اينى روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام
گفت در توريت نوشته است كه اى فرزند آدم بسعى فارغ كن دل خود را از شغل دنيا در وقت عبادت من
تا پر كنم دل ترا از بى نيازى از مخلوقين وتلو اگذارم كار ترا در رزق و مانند آن بسعى خودت و بر منست كه بندم
راه حاجت ترا بخلائق و پر كنم دل ترا از ترسى مشغولى بعد از ان نه بندم راه حاجت ترا بخلائق و اگذارم
ترا بسعى خودت كه تا وقت مردن در تعب و از از عبث باشى **دوم اصل** قال ابو عبد الله
عليه السلام قال الله تبارك وتعالى يا عبادى الصديقين تنعموا بعبادتى فى الدنيا
فانكم تتنعمون بها فى الاخرة **شرح** گفت امام جعفر صادق عليه السلام كه گفت الله تبارك وتعالى
اى بندگان من كه بغايت راست گويان در دعوى ايمانند استراحت كنيد به بندگى من در دنيا چه بدرستى
كه استراحت ميكنيد بآن در آخرت اشارت است باينكه براى مومن متقى دو بهشت است چنانچه
بيان شد در حديث دهم باب سى و سوم **سوم اصل** قال رسول الله صلى الله عليه وآله افضل
الناس من عشق العبادة فعانقها واحبها بقلبه وباشرها بجسده وتفرغ لها فهو لا يبالى
على ما اصبح من الدنيا على عسر ام على يسر **شرح** باعث عشق كمال شدت خوف و كمال شدت
رجا است يعنى گفت رسول الله صلى الله عليه وآله فاضلتر مردم كسى است كه بغايت دوست داشت
عبادت را پس دست در گردن آن شد و دوست داشت آنرا بدل خود و مباشر آن شد به بدن خود و خود
از كارهاى منافى آن و فارغ كرد براى آن پس او باكى ندارد كه بر چه حال گرديده از دنيا آيا بر تنگدستى يا بر فراخ
حالى باينمعنى كه از تنگى آزرده نيست و از دارائى خوش حالى نيست پس در فكر هيچكدام نيست مگر بقدر
واجب و مستحب شرعى **چهارم اصل** قال عيسى ابن عبد الله لابى عبد الله عليه السلام
جعلت فداك ما العبادة قال حسن النية بالطاعة من الوجوه التى يطاع الله منها اما انك
يا عيسى لا تكون مومنا حتى تعرف الناسخ من المنسوخ قال فقال قلت جعلت فداك وما معرفة
الناسخ من المنسوخ قال فقال اليس تكون مع الامام موطنا نفسك على حسن النية
فى طاعته فيمضى ذلك الامام ويأتى امام آخر فتوطن نفسك على حسن النية فى
طاعته قال قلت نعم قال هذا معرفة الناسخ من المنسوخ **شرح** الف لام الناسخ والمنسوخ براى
عهد خارجى است اشارت است بآنچه مذكور است در سوره بقره ما ننسخ من آية و اشارت است باينكه مراد
به آيه امام است يعنى گفت عيسى بن عبد الله امام جعفر صادق ع را قربانت شوم چيست عبادت صحيح باينمعنى كه
شرط صحت كدام است گفت خوبى قصد بسبب فرمانبردارى دل از راههائى كه فرمان برده ميشود الله تعالى
از ان راهها باينمعنى كه خالص باشد از اقسام شرك مثل ريا و مثل اقتدا بائمه ضلالت و مثل خود راى ...

خواه در اصل عمل بغیر واحد شد خواه در عمل نیکی اند و چیز شایع چنانچه بیان شده خطبه مصنف که بایما
انفدتم من باب التسلیم و سحکم و خواه دعنان ملصاق آلاه باش به ستی که تو ای عیسی نباشی مومن
آشنا سی بطرف کننده را ممتاز از بطرف کرده شده عیسی گفت گفتم قربانت شوم وچیست شناخت بطرف
کننده ممتاز از بطرف کرده شده پس امام گفت آیا نیست اینکه میباشی با امام قرار داده خاطر خود را
بر خوبی قصد در اطاعت آن امام پس میرود آن امام بجای او امامی دیگر پس قرار میدهی
خاطر خود را بر خوبی قصد در اطاعت او عیسی گفت گفتم آری امام گفت این شناخت بطرف کننده است
ممتاز از بطرف کرده شده **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان العباد ثلثة قوم
عبدوا الله عز وجل خوفا فتلك عبادة العبيد وقوم عبدوا الله تبارك وتعالى طلب الثواب
فتلك عبادة الاجراء وقوم عبدوا الله عز وجل حبا له فتلك عبادة الاحرار وهي افضل العبادة
شرح العباد بضم عین بی نقطه و تشدید بای یک نقطه جمع عابد مشار الیه تلک مصدر عبدوا است العبید
بفتح عین بی نقطه وکسر بای یک نقطه جمع عبد طلب منصوب است بر مفعول له الاجراء بضم همزه
فتح جیم و رای بی نقطه و مد جمع اجیر یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستیکه
عبادت کنندگان الله تعالی سه قسمند اول جمعی که عبادت کردند الله عز وجل را برای ترس غضب خواه
ترس محض باشد خواه ترس غالب بر امید باشد بیان این قسم اینکه عبادت از قبیل فرمان برداری
غلامان است در کاری که آقایان فرمایند چه خیال میکنند که اگر کنند و اگر نه کنند نفقه و کسوه هست اگرچه
تفاوتی در قدر آنها باشد لیکن در صورت نکردن شلاق هست و در صورت کردن نیست دوم جمعی
که عبادت کردند الله تبارک و تعالی را برای طلب مزد آخرت خواه محض طلب مزد خواه غالب
بر ترس باشد بیان این قسم اینکه آن عبادت از قبیل عبادت بکرایه گرفتگان است سوم جمعی که ما عدای
دو قسم مذکور اند ترس و امید در ایشان برابر است پس عبادت ایشان را برای محبت الله تعالی
و منت عبادت او خواهد بود خواه محبت غالب بر هر یک از ترس و امید باشد و خواه مساوی و خواه
مغلوب بیان حال این قسم آنکه این عبادت آزادمردان است و آن فاضلتر اقسام عبادت است
مخفی نماند که بنا بر این تقریر حصر در اقسام ثلثه صحیح میشود و منافات برطرف میشود میان این حدیث و
میان احادیثی که گذشت در باب الخوف والرجاء و آیاتی که صریح است در عبادت اولیاء از برای
خوف و مراد خوفیست که مساوی رجا باشد مثل انا نخاف من ربنا یوما عبوسا قمطریرا و جمعی از این تقریر غافل
شده خیال کردند که دلالت میکند بر اینکه عبادت خالص آنست که با آن خوف و رجا نباشد و محض محبت باشد
و جمعی مبالغه را که از حد گذرانیده و حکم ببطلان عبادت با خوف و رجا کرده اند **ششم اصل** قال رسول
الله صلى الله عليه وآله ما اقبح الفقر بعد الغنى واقبح الخطيئة بعد المسكنة واقبح من ذلك العابد لله

فی یدع عبادته شرح ما اقبح صیغهٔ تعجب است الفقر حاجتمندی و مراد اینجا حاجتمندانه زیستن است واقبح بصیغهٔ ماضی باب افعال بتقدیر ما اقبح است الخطیة بفتح خای بی‌نقطه و کسر طای بانقطه و تشدید یای دونقطه در پایین بی نیازانه زیستن در اخراجات ونفقهٔ عیال واقبح بصیغهٔ افعل التفضیل مرفوع است تا خبر العابد باشد ومیتواند بود که مبتدا باشد والعابد خبر باشد ثم یدع عطف بر العابد است چه الف لام اسم فاعل بمعنی الذی بتقدیر الذی یعبد الله ثم یدع یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله چه زشت است حاجتمندانه زیستن کسی در اخراجات ونفقهٔ عیال بعد از ان که آنکس بی نیازی داشته باشد وچه زشت است بی نیازانه زیستن کسی در اخراجات ونفقهٔ عیال بعد از ان که آنکس فلاکت داشته باشد و زشت‌تر از ان هر دو کسی است که عبادت کند الله تعالی را بعبادتی که با خود مقرر کرده باشد بعد از ان واگذارد عبادت خود را بی عوضی وبی عذری مانند کسی که پروائی از کسی نداشته باشد خواه تعظیم او کند و خواه نکند هفتم اصل عن علی ابن الحسین علیهما السلام قال من عمل بما افترض الله علیه فهو من اعبد الناس شرح مضمون این موافق حدیث اول این باب است

باب چهل وسوم اصل باب النیة

شرح این باب بیان فضیلت صحت قصد است درین باب پنج حدیث است اول اصل عن علی بن الحسین علیه السلام قال لا عمل الا بنیة شرح روایت است از امام زین العابدین علیه السلام گفت مقبول درگاه وصحیح نمی‌شود عملی از اعمال جوارح مگر بصحت قصد که عمل دل است یعنی باخلوص آن از اقسام شرک مثل ریا ومثل خود رائی و پیروی ظن دوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله نیة المومن خیر من عمله ونیة الکافر شر من عمله وکل عامل یعمل علی نیته شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله قصد عبادتی که مومن میکند واز اعمال دلست بهتر است از ان عبادت مومن که عمل جوارح است بسه وجه اول اینکه تصحیح قصد مشکل‌تر است از تصحیح صورت عبادتی که مقصود است دوم اینکه هیچ عمل او باعث خلود در جنت نیست سوای نیت او چنانچه می آید در حدیث پنجم سوم اینکه قصد اصل مقصود است وصحت مقصود تابع صحت قصد است وحدوث وابقای قصد تا وقت مقصود مستلزم وقوع مقصود است اگر مقدور باشد وقصد عبادتی که کافر میکند بدتر است از عمل جوارح کافر بسه وجه اول اینکه افساد عبادت افضل اقبح است از افساد عبادت غیر افضل دوم اینکه هیچ عمل او باعث خلود در جهنم نیست سوای نیت او چنانچه می آید در حدیث پنجم سوم اینکه قصد اصل مقصود ومستلزم آنست چنانچه مذکور شد و هر عمل کننده عمل میکند بر نهج قصد خود این فقره اشارت است بوجه سوم در خیر وشر ومیتواند بود که اشارت بوجه اول نیز باشد سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان العبد المومن الفقیر لیقول یا رب ارزقنی حتی افعل کذا وکذا

شافی شرح اصول کافی

من البر ووجوه الخیر فاذا علم الله عزوجل ذلک منه بصدق نیة کتب الله من الاجر مثل ما
یکتب له لو عمله ان الله واسع کریم شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که
بندهٔ مومن تنگدست است هرآینه میگوید ای صاحب کل اختیار من. روزی کن مرا مالی تا کنم چنین و
چنین از نیکی و راههای بهتر پس چون دانست الله عزوجل آن دعا را از او براستی قصد که دارد مینویسد
الله تعالی برای او از جملهٔ ثواب مانند آنچه مینویسد برای توانگر میکرد آنرا بدرستی که الله تعالی فراخ قدرت
است کریم است چهارم اصل سالت اباعبدالله علیه السلام عن حد العبادة التی اذا فعلها
فاعلها کان مؤدیا فقال حسن النیة بالطاعة شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از
مرتبه بندگی که چون کرد او بندگی را کننده آن شد بجا آورنده بندگی صحیح پس گفت آن خوبی قصد است
بسبب فرمانبرداری دل توضیح این شد. حدیث چهارم باب چهل و دوم پنجم اصل قال ابوعبدالله
علیه السلام انما خلد اهل النار فی النار لان نیاتهم کانت فی الدنیا ان لو خلدوا فیها ان یعصوا الله ابدا
وانما خلد اهل الجنة فی الجنة لان نیاتهم کانت فی الدنیا ان لو بقوا فیها ان یطیعوا الله ابدا فبالنیات خلد هؤلاء وهؤلاء ثم تلا قوله تعالی قل کل یعمل علی شاکلته قال علی نیته شرح
ان بفتح همزه و تخفیف نون در ان یعصوا مکرر ان در ان خلدوا است و همچنین ان در یطیعوا مکرر ان در
ان لو بقوا است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام جز این نیست که دائمی شده اند اهل
آتش جهنم در آتش برای اینکه قصدهای ایشان بود در دنیا اینکه اگر دائمی مانند در دنیا عصیان
الله تعالی کنند همیشه باینمعنی که الله تعالی مرتبه شدت قصد ایشانرا میداند بروشی که اگر دائمی در دنیا باشند
یا برگردانیده شوند مخالفت خواهند کرد چنانچه گفته در حق اهل جهنم در سوره انعام ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه
و جز این نیست که دائمی شده اند اهل بهشت در بهشت برای اینکه قصدهای ایشان بود در دنیا اینکه اگر
باقی مانند در دنیا اطاعت کنند الله تعالی را همیشه پس بسبب قصدها دائمی شده اند این جماعت اهل نار و
این جماعت اهل جنت بعد از آن برای بیان این خواند در سوره بنی اسرائیل بگو هر یک از اهل سعادت و
شقاوت عمل جوارح میکند بر نهج عمل شکل دل خود امام گفت مراد اینست که عمل میکند بر نهج قصد خود مراد
قصد قولی است که الله تعالی میداند که بمقتضای آن البته بفعل می آید اگر حیات باقی باشد و لهذا بر آن مبنی
چنانچه گفته در تتمه آیه فربکم اعلم بمن هو اهدی سبیلا اگر گوئی این منافات دارد با روایاتی که اگر کسی قصد معصیتی کند
و بفعل نیاورده گناه آن معصیت برو نوشته نمی شود گوئیم منافات ندارد چه بفعل نیاوردن کاشف است
از قصد او شاکله نبوده باینمعنی که بسیار قوی نبوده بحیثیتی که الله تعالی داند که بمقتضای آن در وقتش
بفعل می آید اگر گوئی اگر عمل نکرده گناه داشته باشد لازم می آید که تجویز کنیم که اطفالیکه بر طفولیت مردند
مثلا معذب شوند بمحض اینکه الله تعالی داند که اگر مکلف بالغ شوند معصیت میکنند گوئیم ماده نقض
متحقق نیست چه این قسم اطفال مثلا بالغ میشوند در قیامت و معصیت میکنند چنانچه گفته ما خلقت الجن

والانس الا لیعبدون بنا بر اینکه ضمیر لیعبدون راجع بجن وانس باشد و بر طبق این روایات هست لیس بمحض علم الهی نیست و اینها استحقاق عذاب بر فعلیست که متحقق شده و آن شاکله است و آنچه در تتمه مذکور است بیان سر نیست و بیان اینست که هر کافری که احتمال توبه و ایمان در او رود بر کفر نمی میرد چنانچه گذشت در حدیث چهارم باب یازدهم در شرح الاذان النیة من العمل تا آخر

باب چهل و چهارم اصل باب

شرح این باب بی عنوان است برای اینکه مناسب باب سابق است و هم مناسب باب آینده است در این باب دو حدیث است اول اصل قال رسول الله صلی الله علیه واله الا ان لکل عبادة شرة ثم تصیر الی فترة فمن صارت شرة عبادته الی سنتی فقد اهتدی ومن خالف سنتی فقد ضل وکان فی عمله فی تبار لما انی اصلی وانام واصوم وافطر واضحک وابکی فمن رغب عن منهاجی وسنتی فلیس منی وقال کفی بالموت موعظة وکفی بالیقین غنی وکفی بالعبادة شغلا شرح الشرة بکسر شین بانقطه وتشدید رای بی نقطه رغبت الفترة بفتح فا وسکون تاء دو نقطه در بالا و رای بی نقطه سستی عزم الی الی سنتی بمعنی مع است فی در فی تبار برای سببیت است التبار بفتح تای دو نقطه در بالا و بای یک نقطه والف و رای بی نقطه هلاک و در بعض نسخ بجای راء بای یکنقطه است بمعنی زیانکاری و نقصان و حاصل هر دو یکی است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله آگاه باش بدرستیکه عبادتی را رغبتی هست چنانچه در وقت شروع در آن میباشد بعد از آن میگردد و آن رغبت بسوی سستی عزم چنانچه در وقت انتهای آن بهجوم جواب و مانند آن میباشد پس هر که گردید حرص عبادت او با موافقت روش من باینمعنی که افراط نکرد پس بتحقیق راه یافت بثواب آخرت و هر که با فراط مخالفت کرد روش مرا پس بتحقیق گمراه شد نرسید بثواب آخرت و شد عمل او برای هلاک و خسران جهنم آگاه باش بدرستی که من در شبها نماز میکنم و می خوابم پس احیاء جمیع شبها بدعت است روزه میدارم و میخورم پس صوم دهر بی استثنای آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث هجدهم باب ما جاء فی الاثنی عشر والنص علیهم علیهم السلام که باب صد و بیست چهارم است بدعت است و خنده بر روی مردم میکنم و گریه از ترس عذاب الهی می کنم پس گریه دائمی بدعت است پس هر که نفرت کند از راه من و روش من پس نیست از تابعان من و رسول علیه السلام گفت کافیست مرگ باعتبار زجر و منع از مخالفت سنت رسول در عبادت مراد اینست که انتقام از اهل بدعت کشیده خواهد شد و کافیست کمال اطمینان خاطر برضا و بقضای الهی باعتبار بی نیازی از اموال خلائق مراد اینست که تجاوز از سنت در عبادت برای سالوسی و فریب خلق و طمع در اموال ایشان است و کافیست عبادت مقرر شرعی باعتبار شغل مراد تسلی موافقان سنت است که زیاده در کار نیست مراد اینست که موافقان سنت نیز عباده است چه ارتکاب آن برای موافقت سنت است دوم اصل

شرح اصول کافی

قال ابو عبد الله علیه السلام لکل احد شرة ولکل شرة فترة فطوبی لمن کانت فترته الی خیر

شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام هر یک از عابدان او را حرصی و رغبتی در عبادت می باشد و هر رغبتی را در عقب خود سستی عزمی دارد پس خوشا حال کسی که باشد سستی عزم او با خوب یعنی نه با قصد موافقت سنت باشد چنانچه در حدیث سابق مذکور شد و با قصد عود باشد نه با دلگیری و نفرت از عبادت بیان حقیقت حال شد در حدیث سیام باب نود و نهم

باب چهل و نهم اصل باب الاقتصاد فی العبادة

شرح این باب بیان فضیلت میانه روی در عبادات است در این باب شش حدیث است اول اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله ان هذا الدین متین فاوغلوا فیه برفق ولا تکرهوا عبادة الله الی عباد الله فتکونوا کالراکب المنبت الذی لا سفرا قطع ولا ظهرا ابقی شرح المتین بضم میم وکسر تای دو نقطه در بالا سخت تعب الایغال بغین با نقطه مصدر باب افعال داخل شدن و بنهایت چیزی رسیدن و اول اینجا مناسب تر است و در حدیث ششم معنی دوم مناسب تر است لاتکرهوا بصیغه نهی حاضر باب تفعیل است المنبت بضم میم و سکون نون و فتح بای یک نقطه و تشدید تای دو نقطه در بالا بصیغه اسم فاعل مضاعف باب انفعال بریده شده و مراد اینجا کسی است که سرعت سیر در سفر او را از راه مانده کرده باشد پس گویا که او را بریده و از سیر طی جاده واسب سواری یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله بدرستی که این دین اسلام بی تنگی و حرج است پس داخل کنید مردم را در آن بهمواری و نفرت کرده شده مکنید عبادت الله تعالی را پیش بندگان الله تعالی تا شوید مانند سواری که بسرعت سیر بریده شده باشد از سیر آنکه نه سفر خود را بپایان رسانیده و نه چهارپا سواری خود را زنده گذاشته دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا تکرهوا الی انفسکم العبادة شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نفرت کرده شده مکنید نزد خود تان عبادت را بسبب افراط در آن سوم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان الله عز وجل اذا احب عبدا فعمل قلیلا جزاه بالقلیل الکثیر ولم یتعاظمه ان یجزی بالقلیل الکثیر له شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بدرستی که الله عز وجل چون دوست داشت بنده را بصحت قصد او و ایمان او پس عبادت کرد اندکی جزا داد او را بعمل اندک ثواب بسیار و مشکل نیست الله تعالی را که جزا دهد بعمل اندک ثواب بسیار برای آن بنده محبوب چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال مر بی ابی وانا بالطواف وانا حدث وقد اجتهدت فی العبادة فرآنی وانا انصاب عرقا فقال لی یا جعفر یا بنی ان الله اذا احب عبدا ادخله الجنة ورضی عنه بالیسیر شرح روایت است از امام جعفر صادق گفت گذر کرد

من پدرم بر حالی که من با طواف کعبه بودم و من جوان بودم و تحقیق ضعیف شده بودم در عبادت پس دید مرا بر حالی که من بغایت فرو ریخته میشدم باعتبار عرق پس گفت مرا ای جعفر ای پسرک من بدرستی که الله تعالی چون دوست داشت بنده را بصحت قصد و صحت ایمان داخل میکند او را در بهشت و راضی میشود از او بانذک عبادتی پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اجتهدت فی العبادة و انا شاب فقال لی ابی یا بنی دون ما اراک تصنع فان الله عز وجل اذا احب عبدا رضی عنه بالیسیر شرح دون منصوب بفعل محذوف است بتقدیر اصنع دون یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت ضعیف شدم در عبادت و من جوان بودم پس گفت مرا پدرم ای پسرک من بجا آور پایین تر از آنچه می‌بینم ترا که بجا می آوری چه بدرستی که الله عز وجل چون دوست داشت بنده را راضی میشود از او بانذک ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله یا علی ان هذا الدین متین فاوغل فیه برفق ولا تبغض الی نفسک عبادة ربک ان المنبت یعنی المفرط لا ظهرا ابقی ولا ارضا قطع فاعمل عمل من یرجوا ان یموت هرما واحذر حذر من یتخوف ان یموت غدا شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله ای علی بدرستی که این دین اسلام بی آزار است پس بمنتهای آن برس بهمواری و دل زده و ناخوش مکن نزد خودت عبادت صاحب کل اختیار تر ا بیان این آنکه کسی که بریده شده باشد در سفر امام گفت میخواهد کسی را که تعجیل و افراط در سیر کرده باشد نه چار پائی زنده گذاشته و نه مسافتی که میخواهد بریده پس عمل کن مانند عمل کسیکه امید دارد که بمیرد از پیری و آخر شدن حرارت غریزی نه از مرضی و نه ضعیفی و نه زخمی و مانند آنها که باعث کوتاهی عمر است و احتراز کن از موجب استحقاق جهنم مانند احتراز کسی که میترسد که اجل او در رسد فردا مراد اینست که عبادت را بتدریج معتاد بدن خود کن چنانچه راحت بدن در آن شود منافات با خواهش طول عمر نداشته باشد هر چند که بغایت بسیار باشد در تقوی مرتبه کمال را داشته باش

باب چهل و ششم اصل باب من بلغه ثواب من الله علی عمل

شرح این باب بیان حال کسی است که رسد باو از رسول یا یکی از اوصیا ثوابی از جانب الله تعالی بسبب عملی از اعمال خیر درین باب دو حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من سمع شیئا من الثواب علی شیء فصنعه کان له وان لم یکن علی ما بلغه شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت کسی که شنید چیزی از ثواب بنا بر عملی از اعمال صالحه پس کرد آن عمل را بالقصد ثواب شد آن ثواب برای او هر چند که نباشد آنچه رسیده باو بر آن نهجی که رسیده باو مخفی نماند که جمعی ازین روایت استنباط کرده اند که حدیث غیر صحیح در باب مستحبات

یا در باب ثواب مستحبات اعتبار دارد واین محل اشکال است دوم اصل سمعت اباجعفر علیه السلام یقول من بلغه ثواب من الله علی عمل فعمل ذلک العمل التماس ذلک الثواب اوتیه وان لم یکن الحدیث کما بلغه شرح این مضمون موافق سابق است

باب چهل و هفتم اصل باب الصبر

شرح این باب بیان فضیلت شکیبائی است درین باب بست وپنج حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال الصبر راس الایمان شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت صبر بر آزار سر ایمان است بیان این الحال می آید دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال الصبر من الایمان بمنزلة الراس من الجسد فاذا ذهب الراس ذهب الجسد کذلک اذا ذهب الصبر ذهب الایمان شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت صبر نسبت با یمان مانند سر است نسبت به بدن بیان این آنکه چون رفت سر مرد رفت بدن همچنان چون رفت صبر مرد رفت ایمان توضیح این میشود در حدیث سوم در شرح فصبر تا آخر سوم اصل عن حفص ابن غیاث قال قال ابو عبد الله علیه السلام یا حفص ان من صبر صبر قلیلا وان من جزع جزع قلیلا شرح روایت است از حفص بن غیاث گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام ای حفص بدرستی که هر که صبر کرد در اندک زمانی بود صبر او و ثواب آن باقی ماند و بدرستیکه هر که بیتابی کرد در اندک زمانی بود بیتابی او و پشیمانی آن باقی ماند اصل ثم قال علیک بالصبر فی جمیع امورک فان الله عز وجل بعث محمدا صلی الله علیه واله فامره بالصبر والرفق فقال واصبر علی ما یقولون واهجرهم هجرا جمیلا وذرنی والمکذبین اولی النعمة وقال تبارک وتعالی ادفع بالتی هی احسن فاذا الذی بینک وبینه عداوة کانه ولی حمیم وما یلقیها الا الذین صبروا وما یلقیها الا ذو حظ عظیم شرح علیک اسم فعل است وبا در بالصبر زائده است برای تقویت فان تا آخر ترغیب در صبر است بطریق اولی چه اگر رسول الهی مامور بصبر شود و صبر کند دیگران را چه میرسد فقال واصبر تا آخر ناظر بصبر است وقال تبارک وتعالی تا آخر ناظر برفق پس در کلام لف ونشر مرتب است تنوین عداوة برای تحقیر است مراد عداوتیست که مستحکم وعظیم نشده باشد بسبب عداوت پدران وحب ریاست ومانند آنها شرط آنچه میباشد لهذا اصبر والفظ ماضی است وماقبل آن مضارع است تکرار وما یلقیها برای اشعار بانیست که حظ عظیم وصبر از یک جنس نیست بلکه صبر شرط رفق است وحظ عظیم اثر رفق است یعنی بعد از آن گفت بغایت نگاهدار صبر را در جمیع کارهای خود چه بدرستی که الله عز وجل فرستاده محمد را صلی الله علیه وآله پس امر کرد او را بصبر وهمواری باین روش که گفت در سوره مزمل وصبر کن بر آنچه مشرکان میگویند وجدا شو از ایشان جدا شدنی

نیکو بهمینی که بعنوان تغافل باشد و واگذار مرا بجمعی که بدروغ می دارند ربوبیت رب العالمین و رسالت رسول و امامت ائمه را جمعی که صاحبان تن پروری اند باینمعنی که در ریاضات پیروی احکام الهی داخل نمی شوند و گفت تبارک وتعالی در سوره فصلت بگذران از خود گفتگوی دشمنان را بکلمتی که آن بهتر است باعتبار همواری پس ناگاه آنکه میان تو و میان او دشمنی است گویا که دوست خویش می شود و توفیق آن کلمه بهتر در وقت گفتگوی دشمن داده نمی شوند مگر جمعی که صبر کرده باشند بترک رغبت در دنیا و هوای نفس و توفیق آن کلمه بهتر داده نمی شود مگر صاحب نصیبی بزرگ از راحت دنیا و آخرت اصل فصبر رسول الله صلی الله علیه وآله حتی نالوه بالعظائم ورموه بها فضاق صدره فانزل الله عز وجل علیه ولقد نعلم انك یضیق صدرك بما یقولون فسبح بحمد ربك وکن من الساجدین شرح پس صبر کرد رسول الله صلی الله علیه وآله تا آنکه دشنام دادند او را بکلمهای بزرگ مثل جنون و سحر و شعر وعیب کردند او را بآنها پس تنگ شد سینهٔ او پس فرو فرستاد الله عز وجل بر او در سوره حجر و هر آئینه بتحقیق می دانیم که تو تنگ سینه می شوی بآنچه می گویند پس سه کار کن اول تنزیه الله تعالی از این که قضائی کند در حق تو که خیر تو در آن نباشد دوم سپاس صاحب کل اختیار تو بر نعمت سوم اینکه باشی از جمله سجده کنان برای نعمت اشارت است باینکه دشمنی اهل باطل وطعن ایشان و انواع عیب جوییهای ایشان در حق کسی علامت خوبی آنکس است واگر بجای آنها ضد آنها کنند علامت بدی آنکس است پس در صورت اول تسبیح با حمد و سجده شکر واجب است اصل ثم کذبوه ورموه فحزن لذلك شرح اصل ثانی
فانزل الله عز وجل قد نعلم انه لیحزنك الذی یقولون فانهم لا یکذبونك ولکن الظالمین بآیات الله یجحدون ولقد کذبت رسل من قبلك فصبروا علی ما کذبوا واوذوا حتی اتاهم نصرنا شرح باء در بآیات برای تقویة است وظرف متعلق بیجحدون است مثل جحدوا بها واستیقنتها انفسهم وتقدیم ظرف بر عامل برای حصر است ما در ما کذبوا مصدریه است یعنی بعد از آن بدروغ نسبت دادند او را و دشنام دادند او را پس محزون وغمگین شد بسبب آن پس فرو فرستاد الله عز وجل در سوره انعام بتحقیق می دانم حقیقت حال ترا بدرستی که شان اینست که هر آئینه محزون می کنند ترا بآنچه می گویند پس بدرستی که ایشان بدروغ نسبت نمی دهند ترا باینمعنی که تکذیب ایشان اولا متعلق برسالت تو نیست ولیکن از ظالمان اولا دلالت علامات ربوبیت الله تعالی بغایت منکر میشوند و بسبب آنست که ثانیا منکر رسالت تو شدند اشارت است باینکه هر که تصدیق کند ربوبیت رب العالمین را تصدیق میکند وجود رسولی را برای هر زمانی و وجود امامی عالم بجمیع احکام الهی بعد رسول هر زمانی والا مردم لاعلاج در اختلاف وخود رائی و پیروی ظن داخل میشوند واین منافی تصدیق ربوبیت یعنی صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز بودن الله تعالی است واز اینجا لازم می آید که اقرار

اهل دین عیسی علیه السلام شده باشند یعنی ایشان اهل عالم نیست مستقر بوده اقرار بمنسوخ
بودن آن دین باشد چنانکه گفته در سوره آل عمران قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم من تلک
اصحابنا و هر آینه بتحقیق بدروغ نسبت داده شده اند رسولی چند پیش از تو صبر کردند بر تکذیب و نیز است
مردم ایشان را تا آمد نزد ایشان یاری ما **اصل** فالزم النبی صلی الله علیه و آله نفسه الصبر
فتعدوا فذکروا الله تبارک و تعالی و کذبوا فقال قد صبرت فی نفسی و اهلی و عرضی ولا صبر لی
علی ذکر الهی فانزل الله عز و جل و لقد خلقنا السموات والارض و ما بینهما فی ستة ایام و ما
مسنا من لغوب فاصبر علی ما یقولون شرح و بیان ستة ایام مفسران سخن گفته اند آنچه مناسب اینجا
است این است که از ابتدای خلق مکلفین تا بعثت رسول علیه السلام شش هزار سال باشد
پس یوم عبارت از هزار سال است چنانکه گفته در سوره الم سجده فی یوم کان مقداره خمسین الف
سنة و بنا براین لغوب جمع لغب بفتح لام و سکون غین است یعنی هنگامهای فاسده یا مفرد است بمعنی
حماقت و سستی و بنا براین درین آیه بیان صبر الله تعالی است چنانکه گفته در سوره فاطر ان الله یمسک
السموات والارض ان تزولا و لئن زالتا ان امسکهما من احد من بعده انه کان حلیما غفورا و بیان شد
در کتاب التوحید در حدیث اول باب پنجم که باب العرش والکرسی است و می تواند بود که مراد بایام
روزهای هفته و لغوب مصدر بمعنی ماندگی باشد و بنا براین درین آیت بیان کمال قدرت بجهت تمام
مناسبت اینکه کمال قدرت باعث صبر است تا وقتش یعنی پس لازم خود ساخت نبی صلی الله علیه و آله
صبر را پس مشرکان تجاوز از حد کردند باین روش که بدی یاد کردند الله تبارک و تعالی را بدروغ
نسبت دادند او را پس نبی علیه السلام گفت بتحقیق صبر کردم در آنچه گفتند در من و اهل بیت من و عرض من
و صبر نیست مرا بر گفتگوی معبود من پس فرو فرستاد الله تعالی عز و جل در سوره ق و هر آینه بتحقیق تعمیر
کردیم آسمانها را و زمین را و آنچه را که در میان آنهاست در شش روز رسید ما را خبری از کلفتها
و اسد مردم که در نیمه ت گرفتند یا یعنی که بسبب آنها رزق خلائق و مانند آن را بر طرف نکردیم پس صبر کن بر آنچه
می گویند **اصل** فصبر فی جمیع احواله ثم بشر فی عترته بالائمة و وصفوا بالصبر فقال جل
ثناؤه و جعلنا منهم ائمة یهدون بامرنا لما صبروا و کانوا بایاتنا یوقنون فعند ذلک
قال صلی الله علیه و آله الصبر من الایمان کالراس من الجسد **شرح** من در منهم برای
تبعیض است و ضمیر راجع به بنی اسرائیل است ضمیر یهدون راجع بائمه است ضمیر صبروا و کانوا و یوقنون
راجع بائمه است چنانچه ظاهر این فقره است و موافق تفسیر علی بن ابراهیم است و میتواند بود که راجع به بنی
اسرائیل باشد چنانچه ظاهر فقره بعد از این است یعنی پس صبر کرد صلی الله علیه و آله در جمیع احوال خود بعد
از آن مژده داده شد در اهل بیت او با امامان و تعریف کرده شدند آن امامان بصبر باین روش که گفت

جل شأنه در سوره الم سجده ولقد آتینا موسی الکتاب فلا تکن فی مریة من لقائه وجعلناه هدی لبنی اسرائیل وجعلنا منهم
ائمة یهدون بامرنا لما صبروا) یعنی بتحقیق دادیم موسی را نیز کتاب مشتمل بر آیات محکمات که از آنها معلوم شود امامت امام حق
را واکثر امت موسی القا کردند آنها را باعراض از آنها پس مباش در تعجب از افتاده بودن کتاب
تو بعد از تو مانند چیزی که بالقای کسی ملاقات زمین کند اشارت است باین که رسول علیه السلام
تعجب می کرده در اینکه با وجود اینهمه محکمات مکرره و آیات بینات واضحه که در آنها نهی از اختلاف و خودرائی
و پیروی ظن باشد مردم اسقاط کتاب کنند و اختلاف و پیروی ظن و پیروی ائمه ضلالت کنند
و گردانیدیم کتاب مشتمل بر محکمات را راستی برای بنی اسرائیل و گردانیدیم از جمله بنی اسرائیل امامانی
را که راه می نمودند بفرمان ما نه بظن خود چون صبر کردند آن امامان و کمال اطمینان خاطر بآیات محکمات ما
می داشتند اشارت است باینکه در امت تو نیز جمعی از مومنان بکتاب خواهند بود و از جمله ایشانند ائمه
عترت تو پس نزد این کلام الهی گفت نبی صلی الله علیه و آله صبر نسبت با ایمان مانند سر است
نسبت به بدن زیرا که صبر باعث امامت امام حق شد و امام حق باعث بقای ایمان مومنانست
چه اگر یکدم زمانه خالی از امام حق شود هیچکس بر روی زمین زنده نمیماند **اصل** فشکر الله عز وجل ذلک له
فانزل الله وتمت کلمة ربک الحسنی علی بنی اسرائیل بما صبروا ودمرنا ما کان یصنع فرعون وقومه
وما کانوا یعرشون فقال صلی الله علیه وآله انه بشری وانتقام فاباح الله عز وجل له قتال
المشرکین فانزل اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم وخذوهم واحصروهم واقعدوا لهم
کل مرصد واقتلوهم حیث ثقفتموهم **شرح** پس قبول کرد الله عز وجل آن صبر در جمیع احوال را
پس فرو فرستاد الله عز وجل در سوره اعراف در معارض شد سخن صاحب کل اختیار تو که بهترین سخنها است
که زمین را خالی از امام نگذار خواه رسول و خواه غیر رسول چه آن اصل جمیع سخنها است این معارض
شدن بسبب صبر ایشان بر آزارهای معارضان بود و خراب کردیم آنچه را که میکردند فرعون و قوم او
مثل کوشکها و آنچه بالا میکردند درختها و درختان باغها گفت رسول صلی الله علیه و آله این کلام
مژده و وعده انتقام از مشرکان است پس حلال کرد الله عز وجل برای او جهاد مشرکان را باین
روش که فرو فرستاد در سوره توبه فاذا انسلخ الاشهر الحرم فاقتلوا پس چون آخر شود چهار ماه که از تتمه زمان
عهد با مشرکان بوده و حرام بوده بمقتضای عهد جهاد در آنها پس بکشید مشرکان را هر جا که بدست آورید
ایشان را و بگیرید ایشان را و حبس کنید ایشان را و بنشینید برای جهاد ایشان در هر جای نگاهبانی
و فرو فرستاد در سوره بقره و بکشید مشرکان را هر جا که بدست آورید ایشان را **اصل** فقتلهم الله
علی یدی رسول الله صلی الله علیه وآله واحبائه وجعل له ثواب صبره مع ما ادخر له
فی الآخرة فمن صبر واحتسب لم یخرج من الدنیا حتی یقر الله له عینه فی اعدائه مع ما یدخر له

فلا هوة شرح پس گشت ایشان با الله تعالی بر دو دست رسول الله صلی الله علیه و دوستان او که
در میدان جهاد بودند و بزودی داد برای او ثواب صبر او بود با نیکی که در دنیا گشته شدند دشمنان
ایشان که دشمن بودند در جنگ بدر با آنچه ذخیره کرده برای او در آخرت از ثواب صبر پس هر که صبر کرد بر آنچه از اهل
باطل و حساب کرد آنرا برای روز قیامت بیرون نمی رود از دنیا تا روشن کند الله تعالی برای
او چشم او را در حق دشمنان او با آنچه ذخیره می کند الله تعالی برای او در آخرت **چهارم اصل**
رفعه الی علی ابن الحسین علیه السلام قال الصبر من الایمان بمنزلة الراس من الجسد
ولا ایمان لمن لا صبر له **شرح** مضمون این گذشت در حدیث دوم این باب **پنجم اصل** عن
ابی عبد الله علیه السلام قال الصبر من الایمان بمنزلة الراس من الجسد فاذا ذهب الراس
ذهب الجسد كذلك اذا ذهب الصبر ذهب الایمان **شرح** این گذشت در حدیث دوم این باب
ششم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام يقول ان الحر حر على جميع احواله ان نائبته
نائبة صبر لها وان تداكت عليه المصائب لم تكسره وان اسر وقهر واستبدل باليسر عسرا
كما كان يوسف الصديق الامين صلوات الله عليه لم يضرر حريته ان استعبد وقهر
واسر ولم يضرره ظلمة الجب ووحشته وما ناله ان من الله عليه فجعل الجبار العاتي له عبدا
بعد اذ كان مالكا فارسله ورحم به امته وكذلك الصبر يعقب خيرا فاصبروا ووطنوا انفسكم
على الصبر توجروا **شرح** ان در وان اسر وصلیه است وقهر عطف بر اسر است و استبدل عطف
بر لم تکسره است و در بعض نسخ بجای بالیسر عسرا چنین است بالعسر یسرا و بنا بر این استبدل عطف
بر اسر خواهد بود و آن استعبد بفتح همزه و تخفیف نون و صیغه مجهول باب استفعال فاعل لم یضرر است
ان من بفتح همزه و تخفیف نون وفتح میم وتشدید نون بتقدیر اسلی ان من است وظرف متعلق به ولم یضرر
است بر سبیل تنازع مراد بجبار شخصی است که او را در مصر فروخت یا آنکه خرید یعقب بصیغه مضارع
معلوم باب افعال است **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام می گفت بدرستیکه
آزاد مرد آزاد مرد است در جمیع احوال خود اگر بر سر آید بلائی صبر می کند برای آن و اگر هجوم کند بر سر او مصیبتها
نمی شکند او را هر چند که اسیر شود مقهور شود و عوض داده می شود بسختی آسانی چنانچه بود یوسف
صدیق امین علیه السلام بیان این آنکه ضرر نرسانید آزادمردی او را اینکه بغلامی گرفتار شد و مقهور شد
و اسیر شد و ضرر نرسانید یوسف را تاریکی چاه و تنهائی آن و آن ظلمی که دریافت یوسف را تا آنکه
منت نجات نهاد الله تعالی بر او با این روش که گردانید تجاوز کننده از حد را برای او غلام بعد
از وقتی که بود آن ظالم فرمان فرما پس الله تعالی رسول خود کرد یوسف را و رحمت کرد بر رسالت او
بر قومی از مومنان چه پادشاهی رسول زمانی باعث فراغت مومنان آن زمان است و نیکان امت

صبر عاقبت خود میکند خیر پس صبر کنید و قرار کنید خاطر های خود را بر صبر بر هر آزاری که بشما رسد تا ثواب داده
شوید **هفتم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال الجنة محفوفة بالمکاره والصبر فمن صبر
علی المکاره فی الدنیا دخل الجنة والجهنم محفوفة باللذات والشهوات فمن اعطی نفسه
لذتها وشهوتها دخل النار **شرح** مراد بجنت بهشت دنیا است ومیتواند بود که اعم باشد یا مراد
بهشت آخرت باشد و بنا براین محفوف بودن بر سبیل مجاز خواهد بود مراد بمکاره نامرغوبهای نفس اماره باشد
بدنیه است واین منافات ندارد با اینکه مرغوب عقل ولذات روحانی مومن باشد بسبب صبر **یعنی**
روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بهشت دنیا احاطه کرده شده بنامرغوبهای طبع بشری
وصبر بر آنها است پس هر که صبر کرد بر نامرغوبها در دنیا داخل بهشت دنیا شد وجهنم دنیا احاطه کرده شده بلذتها
بدنیه وخواهشهای نفس اماره است پس هر که داد نفس اماره خود را آنچه لذت آن وخواهش آنست
از بدیها وحرامها داخل آتش جهنم دنیا شد چنانچه گفته در سوره توبه وعنکبوت وان جهنم لمحیطة بالکافرین
هشتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا دخل المومن قبره کانت الصلوة عن یمینه
والزکوة عن یساره والبر مطل علیه ویتنحی الصبر ناحیة فاذا دخل علیه الملکان اللذان
یلیان مسائلته قال الصبر للصلوة والزکوة والبر دونکم صاحبکم فان عجزتم عنه فانا دونه **شرح**
البر بکسر بای یک نقطه وتشدید رای بی نقطه نیکوئی مراد اینجا ایمان حقیقی است یا نیکوئی با پدر
ومادر است مطل بطای بی نقطه بصیغه اسم فاعل مضاعف باب افعال است الاطلال
مشرف شدن بر چیزی ودر بعض نسخ بظای با نقطه است واول مناسب تر است باعتبار تعدیه
آن بعلی دونکم اسم فعل است بمعنی خذوا **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق ع گفت چون داخل شود
مومن در قبر خود میباشد نماز در جانب راست او وزکوة جانب چپ او بر حالی که نیکوئی مشرف است
براو وگوشه گیر میشود صبر او در گوشه چنانچه مناسب اهل صبر است پس چون داخل شوند بر او آن دو فرشته که
متولی سوال وجواب او یند میگوید صبر نماز وزکوة ونیکوئی را فراگیرید یار خود را برای محافظت پس اگر
گناهان او بحدی باشد که شما عاجز از محافظت شوید پس من نزد اویم محافظت میکنم او را **نهم اصل**
دخل امیر المومنین صلوات الله علیه المسجد فاذا هو برجل علی باب المسجد کئیب حزین
فقال له امیر المومنین اصبت باب واخی واخشی ان اکون قد دخلت فقال له امیر المومنین
علیک بتقوی الله والصبر تقدم علیه غدا والصبر فی الامور بمنزلة الراس من الجسد
فاذا فارق الراس الجسد فسد الجسد واذا فارق الصبر الامور فسدت الامور **شرح**
اصبت بصیغه ماضی مجهول متکلم باب افعال است اخشی بصیغه مضارع معلوم متکلم باب علم است
ان بفتح همزه وتخفیف نون است اکون بصیغه مضارع معلوم متکلم از افعال ناقصه است دخلت

صافی شرح اصول کافی

این یتقطع ماضی انقطاع بعد ضرب دل باب نصر یصبر باب علم است ماخوذ است از دخول یقتحم دل یتحمل
فساد کی که دامن دل نیز گیری شود مثل حزن و نفاق و ترک رضا بقضا و دل کسی و سے تواند بود که
صیغه معلوم باب نصر باشد بتقدیر دخلت فی قوم الی تضون بقضا الله و تا صل جمیع کی است علیک
اسم فعل است بمعنی الزم با برای تقویت است اقدم بصیغه مضارع مخاطب باب افعال است و فی
است تا استیناف بیانی باشد ضمیر علیه راجع بکل واحد از ابی و اخی است یا راجع باخی است چه فوت او
بود اخیر و باعث بیتابی است یعنی داخل مسجد شد امیر المومنین صلوات الله علیه ناگاه رسید مردی که در مسجد
بود از فوت پدر دی آزرده و غمگین پس گفت او را امیر المومنین علیه السلام چیست ترا پس گفت اسے
امیر المومنین مبتلا شدم بفوت پدرم و برادرم یکبار میترسم که حالم این باشد که تحقیق داخل من شده باشد
چیزی در دین بسبب بیتابی که کرده ام پس گفت او را امیر المومنین علیه السلام خوب نگاه دار از ترس
عذاب الهی صبر را بیان این آنکه روی آور سے بران پیش از ... فردا یعنی عنقریب ملاقات می کنے
با ایشان و صبر در کارهای دین مانند سر است نسبت بدن بیان این آنکه چون مفارقت کند سر از بدن فاسد
میشود بدن و چون مفارقت کند صبر از کارهای دین فاسد مے شود آن کارها **دهم اصل** عن
ابی الحسن علیه السلام قال لی ماحبستک عن الحج قال قلت جعلت فداك وقع علی دین کثیر
ذهب مالی و دینی الذی قد لزمنی هو اعظم من ذهاب مالی ولولا ان رجلا من اصحابنا اخرجنی
ما قدرت ان اخرج فقال ان تصبر تغتبط وان لاتصبر ینفذ الله مقادیره راضیا کنت ام کارها
شرح روایت است از امام موسی کاظم راوی گفت که گفت مرا چه مانع شد ترا از حج که پارسال نیامدی گفت
گفتم قربانت شوم فرا گرفته بر من قرض بسیار رفت مال من و قرض من که تحقیق لازم من شد آن سخت تر است
از رفتن مال من و اگر نمیبود اینکه مردی از یاران ما بیرون آورد امسال مرا بحج قدرت نداشتیم که بیرون
آیم پس گفت مرا اگر صبر کنی بر تنگدستی خوش حال می شوی و اگر صبر نکنی گذار میکند الله تعالی تقدیرات
خود را خواه راضی باشی و خواه ناراضی **یازدهم اصل** قال امیر المومنین صلوات الله علیه الصبر
صبران صبر عند المصیبة حسن جمیل و افضل من ذلك الصبر عند ما حرم الله عزوجل علیك
والذکر ذکران ذکر الله عزوجل عند المصیبة وافضل من ذلك ذکر الله عند ما حرم الله علیك فیکون
حاجزا **شرح** صبر مبتدا است عند المصیبة صفت حسن خبر مبتدا است جمله استیناف بیانی است
ذکر مبتدا است خبر ان محذوف است بتقدیر معروف و میتواند بود که ذکر خبر باشد و مبتدا محذوف باشد
بتقدیر احدهما ذکر فا در فیکون بیانیه است یکون مرفوع است و ضمیر مستتر راجع بذکر است **یعنی** گفت
امیر المومنین صلوات الله علیه صبر بر دو قسم است بیان این آنکه صبر نزد مصیبت نکوئی خوش آینده است
و نیکوتر از آن صبر نزد چیزیست که حرام کرده الله عزوجل بر تو و یاد الله تعالی دو قسم است بیان این آنکه

دهم اصل کافی

یاد الله عزوجل نزد مصیبت مشهور است فضیلت چنانچه گفته در سورهٔ بقره قالوا انا لله وانا الیه راجعون و می آید
در حدیث بیست و کیم نافضل تر از آن یاد الله تعالی است نزد آنچه حرام کرده الله تعالے بر تو بیان این
آنکه میباشد آن یاد مانع از فعل حرام **دوازدهم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه
وآله سیاتی علی الناس زمان لاینال الملك فیه الا بالقتل والتجبر ولا الغنی الا بالغصب
والبخل والمحبة ولا المحبة الا باستخراج الدین واتباع الهوی فمن ادرك ذلك الزمان فصبر
علی الفقر وهو یقدر علی الغنی وصبر علی البغضة وهو یقدر علی المحبة وصبر علی الذل وهو
یقدر علی العز آتاه الله ثواب خمسین صدیقا ممن صدق بی **شرح** گفت رسول الله صلی الله
علیه وآله زود باشد که آید بر سر مردم زمانی که دریافته نشود پادشاهی در آن زمان مگر بکشتن بغیر حق و تکبر یعنی سرکشی
از فرمان الٰهی در احکام و حدود و قصاصات و دیات و دریافته نشود مالداری مگر بغصب حق مردم و بخیلی
و دریافته نشود دوستی اکابر آن زمان مگر به بیرون کردن اسلام از دل خود و پیروی خواهش نفس اماره پس هر که
دریابد آن زمان را پس صبر کند بر تنگدستی بر حالی که قدرت داشته باشد بر مالداری بغصب و بخل و صبر کند
بر دشمنی اکابر با او بر حالی که او قدرت داشته باشد بر دوستی ایشان با او بسبب استخراج دین و اتباع
هوا و صبر کند بر خواری ظاهر بر حالی که او قدرت داشته باشد بر عزت ظاهر نزد پادشاه و مانند آن میدهد
الله تعالی ثواب پنجاه مومن بنهایت راستگوئی در دعوی ایمان از جملهٔ اصحاب من یا از جملهٔ مومنانی
که قدرت بر آن سه چیز ندارند و صبر میکنند **سیزدهم اصل** قال ابوجعفر علیه السلام
لما حضرت ابی علی ابن الحسین علیهما السلام الوفاة ضمنی الی صدره وقال یا بنی اوصیك بما اوصانی به ابی حین حضرته الوفاة ومما ذکر ان اباه اوصاه به یا بنی اصبر علی الحق
وان کان مرا **شرح** گفت امام محمد باقر علیه السلام چون نزدیک شد پدرم علی ابن الحسین علیه السلام را
وفات ، گرفت مرا بسوی سینهٔ خود و گفت ای پسرک من سفارش می کنم ترا بآنچه سفارش کرد مرا
بآن پدرم امام حسین علیه السلام وقتی که نزدیک شد او را وفات و بآنچه امام حسین گفت که پدرش
امیر المومنین سفارش کرد او را بآن ای پسرک من صبر کن بر کار آمدنی که در قرآن فرود آمده بر رسول ع
هر چند که تلخ باشد و ظاهر **چهاردهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال الصبر
صبران صبر عند البلاء حسن جمیل وافضل الصبرین الورع عن المحارم **شرح** مضمون این گذشت
در حدیث یازدهم **پانزدهم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله الصبر ثلثة صبر
عند المصیبة وصبر علی الطاعة وصبر عن المعصیة فمن صبر علی المصیبة حتی یردها بحسن
عزائها کتب الله له ثلثمائة درجة ما بین الدرجة الی الدرجة کما بین السماء الی الارض ومن صبر
علی الطاعة کتب الله له ستمائة درجة ما بین الدرجة الی الدرجة کما بین تخوم الارض الی
العرش ومن صبر عن المعصیة کتب الله له تسعمائة درجة ما بین الدرجة الی الدرجة کما بین

تخوم الارض الی منتهی العرش شرح التخوم بفتح تای دو نقطه بالا وضم خای بانقطه طرف ومراد منتهای طبقه هفتم زمین است که جانب مرکز عالم است خواه متصل بمرکز باشد وخواه باشد مراد اینجا آسمان بالاتر است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله صبر بر سه قسم است اول صبر بر مصیبت مثل بیماری وتنگدستی ومردن عزیزان ومانند آن دوم صبر وایستادگی بر فرمانبرداری الله تعالی که مبادا خللی در شروط آن شود سوم صبر گریز از معصیت بیان این آنکه هرکه صبر کرد بر مصیبت تا آنکه برگردانند آن مصیبت را به نیکوئی صبری که لائق آنست نوشت الله تعالی برای او سی صد مرتبه ثواب که هر میان مرتبه تا مرتبه چنان است که میان آسمان تا زمین وهرکه صبر کرد بر فرمان برداری نوشت الله تعالی برای او ششصد مرتبه که مابین زمین تا آسمان بالاتر وهرکه صبر کرد بگریز از گناه نوشت الله تعالی برای او نهصد مرتبه ثواب میان مرتبه تا مرتبه چنان است که میان طرف پائین زمین تا آخر آسمان بالاتر شانزدهم اصل امر نی

ابو عبد الله علیه السلام ان اتی المفضل واعزیه باسمعیل وقال اقر المفضل السلم وقل له انا قد اصبنا باسمعیل فصبرنا فاصبر کما صبرنا انا اردنا امرا واراد الله عز وجل فسلمنا لامر الله عز وجل شرح امر کرد مرا امام جعفر صادق علیه السلام که آیم نزد مفضل بن عمر که پسرش وفات یافته بود وصبر فرمایم او را بیاد آوردن فوت اسمعیل پس صبر کردیم پس صبر کن در فوت پسرت چنانچه ما صبر کردیم بدرستی که ما خواستیم کارے را که طول زندگانی فرزند باشد وخواست الله عز وجل کاری که ضد آنست پس گردن نهادیم برای الله عز وجل مخفی نماند که مراد بارادہ که انا اردنا امر از میل طبع است ومیل طبع امام بطول عمر اسمعیل منافات ندارد باعلم او بعدم طول عمر نیز از حیثیتی دیگر که مبادا در امامت اشتباه شود ونظیر این است اراده کسے خوردن دوائے را که تلخ است وطبع کراہت از آن دارد هفدهم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام من ابتلی من المؤمنین ببلاء فصبر علیه کان له مثل اجر الف شهید شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام هرکه مبتلا شود از مومنان در زمان مظلومیت ائمه ببلائی پس صبر کند بران می باشد برای او مانند ثواب هزار شهید در زمان ظهور دولت ائمه که مرتبه اعلای شهدا داشته باشند چه شروع در جهاد که اختیاری است گاهی مخلوط می باشد بطلب غنیمت ومانند آن کشته شدن اختیاری نیست هیجدهم اصل

عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله عز وجل انعم علی قوم فلم یشکروا فصارت علیهم وبالا وابتلی قوما بالمصائب فصبروا فصارت علیهم نعمة شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که الله عز وجل انعام کرد بر جمعی پس شکر نعمت نکردند پس گردید آن نعمت برای ایشان وبال دنیا وآخرت ومبتلا کرد جمعے را بمصیبتها پس صبر کردند پس گردید آن مصیبتها برای ایشان نعمت دنیا وآخرت نوزدهم اصل عن ابان بن ابی مسافر عن ابی عبد الله

فی قول الله عز وجل یا ایها الذین امنوا اصبروا وصابروا ورابطوا قال اصبروا علی المصائب
وفی روایة ابن ابی یعفور عن ابی عبد الله علیه السلام قال صابروا علی المصائب شرح
روایت است از ابان بن ابی مسافر از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز وجل در سورهٔ آل عمران
ای جماعتی که ایمان آورده صبر کنید و بغایت صبر کنید امام گفت مراد اینست که صبر کنید بر مصیبتها
و بنابرین صابروا متعلق بطاعتها و معصیتها خواهد بود که بالاتر است چنانچه گذشت در حدیث شانزدهم
و در روایت عبد الله بن ابی یعفور از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت بغایت صبر کنید بر مصیبتها و بنابر
این اصبروا متعلق بپایین تر از مصیبتهاست مثل صبر بر افلاس **بیست و نهم اصل** قال لولا ان الصبر
خلق قبل خلق البلاء لتفطر المؤمن کما تتفطر البیضة علی الصفا **شرح** این حدیث
مضمر است یا موقوف است یعنی گفت اگر نه این میبود که صبر مخلوق شده پیش از بلا هر آینه
میترکید دل مؤمن را چنانچه میترکد تخم مرغ که بر بالای سنگ صلب زنند مراد بخلق صبر پیش از خلق اسباب
صبر مؤمن است مثل اعلام مصائب انبیا و اوصیا و اولیا که باعث تسلی مؤمنان است **بیست
و یکم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه واله قال الله
عز وجل انی جعلت الدنیا بین عبادی قرضا فمن اقرضنی منها قرضا اعطیته بکل واحدة عشرا
الی سبعمائة ضعف وما شئت من ذلک **شرح** قرضا بر وزن جا بضم فاء و فتح رای بی نقطه
و ضاد با نقطه القرض جمع قرضة بضم فا و سکون را راههای آمد و رفت او ... بفا و رای بی نقطه
و ضاد با نقطه بصیغه ماضی معلوم باب افعال است الاقراض دادن کسی را چیزی و اصل آن وا کردن
راه آشنائی میان خود و دیگریست و ضمیر منها راجع بقرض است یا راجع بدنیا است قرضا مفعول دوم
اقرضنی است و تانیث واحدة و تانیث عشرا باعتبار قرضة است و در نسخی دیگر که بنظر رسیده این لفظ
و در نظیر آنها در فقرات آینده بقاف است و آن از تصرف کاتبان است یعنی روایت است از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت الله عز وجل در حدیث
قدسی بدرستی که من گردانیدم مال دنیا میان بندگان خود راههای آشنائی و محبت باهم بنفقه دادن
و معامله کردن و شریک شدن و تصدق واجب و مستحب کردن و قرض دادن و صله امام و صله رحم
کردن و امثال آنها پس هر که داد مرا از جملهٔ آن راهها راهی چند را مثل تصدق بر مستحق و صلهٔ امام
دهد برای او هر مؤمن دادم او را بسبب هر یک از آن راهها ده راه آشنائی در بهشت و زیاده تر
تا هفت صد برابر آنچه کرده و آنچه خواستم از جملهٔ آن راهها اشارت بعد زیاده بر هفت صد است چنانچه
گفته والله یضاعف لمن یشاء و میتواند بود که اشارت بکیفیت ثواب مذکور باشد و بر هر تقدیر تفاوت
ثواب بسبب تفاوت نیت قصد و اخلاص در عمل است **اصل** ومن لم یقرضنی منها قرضا فاخذت

صافی شرح اصول کافی

منه شیئا قسرا فصبر اعطیته ثلث خصال لو اعطیت واحدة منهن ملائکتی لرضوا بها منی قال ثم تلا
ابو عبد الله علیه السلام قول الله عز وجل الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله وانا الیه راجعون
اولئک علیهم صلوات من ربهم فهذه واحدة من ثلث خصال ورحمة اثنتان اولئک هم المهتدون
ثلث ثم قال ابو عبد الله علیه السلام هذا لمن اخذ الله منه شیئا قسرا **شرح** مراد بصلوة از جانب الله
تعالی پیوند کردن او بمقربان و محبوبان درگاه الهی است چنانچه بیان شد در حدیث سی و هشتم باب صد و هفتم
کتاب الحجة **یعنی** هر که نداد مرا از آن را بهای آن چه پس گرفتم از او چیزی را بی اختیار او پس صبر کرد
و جزع نکرد اصلا می دهم او را سه حالت نیکو که اگر می دادم یکی از آنها را بملائکه خود هر آینه راضی میشوند
بآن از من راوی گفت بعد از آن خواند امام جعفر صادق علیه السلام برای بیان سه خصلت قول
الله تعالی را در سوره بقره صابران جمعی اند که چون برخورد ایشان را مصیبتی گفتند بدرستی که ما از
الله تعالی ایم و بدرستی که ما بسوی او بازگشت کنندگانیم تفسیر این می آید در کتاب الجنائز در حدیث چهلم
آخر ابواب که باب النوادر است که ما قولک انا لله فاقرار منک بالملک واما قولک وانا الیه راجعون
فاقرار منک بالهلک ایشان جمعی اند که پریشانست پیوند کردنها از جانب صاحب کل اختیار ایشان پس
این پیوند یک خصلت است از سه خصلت و پریشانست از جانب صاحب کل اختیار ایشان تمامی این دو خصلت است
از جمله سه خصلت و ایشانند پس که راه یافتگانند بحقیقت تصدیق ربوبیت رب العالمین این سه خصلت
است بعد از آن گفت امام جعفر صادق علیه السلام این برای کسی است که گرفت الله تعالی از او چیزی را بی اختیار
و اشارت است باینکه اگر باختیار خود دهد مضمون این کلمه الگوی ثواب او بیشتر خواهد بود **بیست و دوم**
اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال مروة الصبر فی حال الحاجة والفاقة والتعفف والغناء
اکثر من مروة الاعطاء **شرح** التعفف عطف بر الصبر است الغناء بفتح غین والف ممدوده بی نیازی **یعنی**
روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت جوانمردی صبر در وقت بی چیزی و تنگدستی و خودداری
از حرام و بی نیازی از مخلوقین در آن وقت بیشتر است باعتبار ثواب از جوانمردی دادن مالدار مال
بمستحقین **بیست و سوم** **اصل** قلت لابی جعفر علیه السلام یرحمک الله ما الصبر
الجمیل قال ذلک صبر لیس فیه شکوی الی الناس **شرح** گفتم امام محمد باقر علیه السلام را رحمت کناد
ترا الله تعالی چیست معنی صبر خوش آینده که در سوره یوسف مذکور است گفت آن صبری است که نیست
در آن شکایت بردن بسوی مردم **بیست و چهارم** **اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام او
ابی جعفر علیه السلام قال من لا یعد الصبر لنوائب الدهر یعجز **شرح** من موصوله است لا یعد
و یعجز مرفوع است و میتواند بود که من شرطیه باشد و دو فعل مجزوم باشد نعد بصیغه مضارع معلوم مضاعف
باب افعال است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام یا امام محمد باقر علیه السلام گفت

هر که صبر نمیکند صبر برای حوادث زمانه عاجز می شود **بیست و پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
قال انا صبّر و شیعتنا اصبر منا قلت جعلت فداک کیف صار شیعتکم اصبر منکم قال انا نصبر علی
ما نعلم و شیعتنا یصبرون علی ما لا یعلمون **شرح** صبر بضم صاد بی نقطه و تشدید بای یک نقطه مفتوحه جمع صابر
است ما نعلم اشارت است بآیه سوره الحدید ما اصاب من مصیبة فی الارض ولا فی انفسکم الا فی
کتاب من قبل ان نبرأها ان ذلک علی الله یسیر لکیلا تأسوا علی ما فاتکم برخورد هیچ برخورده در زمین یعنی
مصیبتی که در مردم دیگر است از جمله اهل زمین و نه در خودتان ای اهل بیت رسول مگر آنکه نوشته شده
در آیاتی از کتاب که قرآن باشد پیش از آنکه بسازیم آن برخورده را بدرستی که آنچه مذکور شد که
نوشتن جمیع مصائب تا آخر الزمان باشد خواه در مخاطبین و خواه در غیر ایشان در آیاتی که بغایت کم لفظ
و بغایت کم واضح الدلاله است نزد جمعی که طریق استنباط و استدلال را دانند چنانچه گفته در سوره نحل
که تبیانا لکل شیء بر آسان است این نوشتن برای اینست که شما اهل ایمان بجمیع معانی قرآن نیستید اندوه
نشوید بر آنچه از شما فوت شد از حکومت دنیا و مانند آن از جمله حقوق شما نظر اینکه الله تعالی چون عالم است
بهر چیز قبل از وقوع آزردگی و خوشحالی بسبب معصیت و طاعت بندگان در او نیست و بیان این آیت
شد در حدیث اول باب چهل و یکم کتاب الحجة و میتواند بود که اشاره بعلم تفصیلی بجزای صابران باشد
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که ما صبر کنندگانیم و شیعه ما صابرتراند
از ما گفتم قربانت شوم چون شدند شیعه شما صابرتر از شما گفت زیرا که ما صبر میکنیم بر آنچه می دانیم پیش از
وقوع آن و شیعه ما صبر میکنند بر آنچه نمیدانند که واقع خواهد شد و ناگاه واقع میشود

باب چهل و هشتم اصل باب الشکر

شرح شکر عبارت از اعتراف نعمت است خواه بدل و خواه بزبان و خواه بجوارح دیگر و حمد عبارت
از اعتراف بخوبی کسی است بزبان خواه آن خوبی نعمت دادن باشد و خواه غیر آن **یعنی** اینباب
بیان فضیلت شکر نعمت است در اینباب سی حدیث است **اول اصل** قال رسول الله
صلی الله علیه و آله الطاعم الشاکر له من الاجر کاجر الصائم المحتسب والمعافی الشاکر له من الاجر
کاجر المبتلی الصابر والمعطی الشاکر له من الاجر کاجر المحروم القانع **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه
و آله خورنده شکر گذار راست از ثواب مانند ثواب روزه دار طالب ثواب روز حساب و تندرست شکر
گذار راست از ثواب مانند ثواب مبتلای صبر کننده مراد بشکر ادای حقوق واجبه نعمت است بفعل
فرائض و ترک محارم چنانچه بیان میشود در حدیث دهم و دوازدهم اینباب **دوم اصل** قال
رسول الله صلی الله علیه و آله ما فتح الله علی عبد باب شکر فخزن عنه باب الزیادة
شرح خزن بخای بانقطه و زای بانقطه بصیغه ماضی معلوم باب نصر است یعنی گفت رسول الله

صلی الله علیه وآله نکشوده الله تعالی بر بنده در شکرگذاری را پس نگاه داشته باشد از او و در باز کردن نعمت را
سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال مکتوب فی التوراة اشکر من انعم علیک و انعم
علی من شکرک فانه لا زوال للنعماء اذا شکرت ولا بقاء لها اذا کفرت الشکر زیادة فی النعم وامان
من الغیر شرح غِیَر بکسر غین با نقطه و فتح یای دو نقطه در پایین و رای بی نقطه اسم تغیر است و ظاهر
عبارت قاموس فتح غین و سکون یا است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
نوشته شده در توریت که شکر کن کسی را که انعام کرده بر تو و انعام کن بر کسی که شکر نعمت تو کرده چه نیستی
که برطرف شدن نیست نعمت را که شکر کرده شود باین معنی که بعد از هر نعمتی نعمتی دیگر است الی غیر النهایة
و بقا نیست نعمت را اگر انکار کرده شود شکر باعث زیادتی است در نعمتها و باعث ایمن بودن است
از تغیر چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال المعافی الشاکر له من الاجر ما للمبتلی الصابر
والمعطی الشاکر له من الاجر کالمحروم القانع شرح این گذشت در حدیث اول پنجم اصل
سألت ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله عز و جل واما بنعمة ربک فحدث قال الذی
انعم علیک بما فضلک واعطاک واحسن الیک ثم قال فحدث بدینه وما اعطاه الله وما انعم به علیه
شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول الله عز و جل در سوره والضحی واما بنعمة
صاحب کل اختیار تو پس حکایت کن مردم را بآن امام گفت مراد آنست که انعام کرده بر تو بتفضیل تو
بر سائر انبیا و مرسلین و بخشیدن تو و احسان بسوی تو بعد از آن امام گفت پس حکایت کرد رسول ع
بدین خود مثل نماز و روزه و آنچه داد او را الله تعالی و آنچه انعام کرد بآن بر او ششم اصل
عن ابی جعفر علیه السلام قال کان رسول الله صلی الله علیه عند عائشة لیلتها فقالت یا رسول الله
لم تتعب نفسک وقد غفر لک ما تقدم من ذنبک وما تأخر فقال یا عائشة الا اکون عبدا شکورا
شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بود رسول الله صلی الله علیه وآله نزد عائشه
در شبی که نوبت او بود پس چون عائشه کثرت عبادت او را دید گفت ای رسول الله چرا در تعب
میدهی خودت را و حال آنکه بخشیده شد برای تو آنچه گذشت از گناه تو و آنچه باقی ماند پس گفت ای عائشه
آیا نباشم بنده بغایت شکرگذار نعمت رب خود فصل وقد غفر تا آخر اشارت است بآیه سوره والفتح
انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تأخر در تفسیر این احتمالات بسیار است
از آنجمله اینکه فتح مبین عبارت از انزال روحی است که مخصوص رسول و آل رسول علیهم السلام است
و بیان شد در کتاب الحجة در باب پنجاه و ششم که باب الروح التی یسدد الله بها الائمة ع است و لام برای
تعلیل است و ذنب عبارت از خطا و نسیان و مانند آنها است که رسول مواخذه بآنها میشد در دنیا و
در آخرت بنقصان مرتبه اگر تلافی آنها بعد روح نمیکرد اگرچه است رسول مواخذ نیستند اصلا خواه تلافی کنند

دخواه ... چنانچه می آید در باب دویست وهشتم ومغفرت ذنب او اشارت بانیست که آن باعث نقصان رتبه او در آخرت نمی شود و مصائب او در دنیا بسبب آن نیست چنانچه می آید در حدیث سوم باب صد نود ونهم و ما تقدم حادث پیش از فتح و ما تاخر حادث بعد از فتح است و از انجمله اینکه فتح عبارت از فتح حدیبیه است و مبین بمعنی ظاهر کننده ولایت وصی است ولام برای عاقبت است و ذنبک عبارت از مومنان است رسول است چنانچه می آید در باب صد و نود ونهم که استغفار رسول و اهل بیت او ... که استغفار برای آن میکنند از خودشان است و ما تقدم عبارت از گناهان در زمان رسول است که مغفرت آنها موقوف است بر معرفت ولایت وصی و موافق این مضمون گذشت در تفسیر آیت سوره بقره الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور در حدیث سوم باب هشتاد وپنجم کتاب الحجه و بنابراین مراد بفتح مبین فتح امیر المومنین است بتنهائی در غزوه حدیبیه بیان این آنکه رسول با هزار و پانصد کس از اصحاب در سال ششم هجری از راه تنعیم داخل حرم شد و در حدیبیه که کنار حرم است فرود آمد و صلح با قریش کرد باین شرط که هر که در مکه اظهار اسلام کند قریش مزاحمت بحال او نرسانند و بشرط اینکه رسول و اصحاب او در سال آینده سه روز داخل مکه شوند و عامه اصحاب او باغوای عمر قبول صلح نکردند و چون بسیار بر روی رسول گفتگوی بی ادبانه کردند رسول گفت ایشان را که قبول نمیکنید صلح را پس جنگ کنید با قریش پس استعداد حرب کردند و رفتند بجانب قریش حمله بر ایشان آوردند پس اصحاب رسول گریختند بدی آمدند نزد رسول علیه السلام پس رسول علیه السلام تبسم کرد بعد از آن گفت ای علی بردار شمشیر را و حمله کن بر قریش که از عقب گریختگان می آیند پس برداشت امیر المومنین علیه السلام شمشیر را و حمله کرد بر قریش تنهائی و چون قریش نظر در او و حمله او کردند گریختند بهمگی بتعجیل تمام و باین اعتبار واقعه حدیبیه را داخل غزوات میشمرند پس رسول علیه السلام برگشت بسوی تنعیم و فرود آمد در تحت شجره و بیعت گرفت و در سال هفتم هجری عمرة القضا کرد و در سال هشتم فتح مکه کرد **اصل**

قال وکان رسول الله صلی الله علیه وآله علی اطراف اصابع رجلیه فانزل الله سبحانه طه ما انزلنا علیك القرآن لتشقی **شرح** در تفسیر طه احتمال بسیار است از انجمله اینکه بمعنی یا رجل است یعنی امام علیه السلام گفت و رسول الله صلی الله علیه وآله می ایستاد در نماز پیش از امر او بخصوص صورت قیام در نماز بر کنارهای انگشتان دو پای او برای ریاضت در عبادت پس فرو فرستاد الله سبحانه ای مرد نفرستادیم بر تو قرآن را که در نماز باید خواند تا آزار کشی **هفتم اصل** سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول ثلث لا یضر معهن شیء الدعاء عند الکرب والاستغفار عند الذنب والشکر عند النعمة **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت سه صفت است که ضرر نمیکند با آنها چیزی اول دعا نزد اندوه تا ضرر آن دفع شود دوم طلب مغفرت نزد گناه سوم شکر نزد نعمت تا خوف زوال آن دفع شود **هشتم اصل**

عن ابی عبد الله علیه السلام قال من اعطی الشکر اعطی الزیادة یقول الله عز وجل لئن شکرتم لازیدنکم **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که داده شد توفیق شکر نعمت داده شد زیاد شدن نعمت بیان این آنکه می گوید الله عز وجل در سوره ابراهیم هر آئینه اگر شکر کردید نعمت را هر آئینه زیاد می کنم البته نعمت شما را **نهم اصل** عن رجلین سمعاه عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما انعم الله علی عبد من نعمة فعرفها بقلبه وحمد الله ظاهرا بلسانه فیتم کلامه حتی یؤمر له بالمزید **شرح** روایت است از دو مرد که شنیدند از امام جعفر صادق علیه السلام گفت انعام نکرد الله تعالی بر بنده هیچ نعمتی پس اعتراف کرده باشد بقدر آن نعمت بدل خود چنانچه می آید در حدیث دهم و حمد کرده باشد الله تعالی را در بیرون دل بزبان خود پس تمام شده باشد سخن او در حمد مگر آنکه امر کرده شود برای او بزیاد شدن نعمت باینمعنی که ملائکه مامور بزیاد کردن می شوند **مخفی نماند** که حتی برای استثنا است و یؤمر منصوب است و اگر استثنا متصل است زیادتی بعد از تمام حمد است و اگر منقطع است پیش از تمام حمد است **دهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال شکر النعمة اجتناب المحارم و تمام الشکر قول الرجل الحمد لله رب العالمین **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت اصل شکر نعمت الهی اعتراف دل بربوبیت اوست که مصداق اعتراف اجتناب از محارم است و کمال شکر گفتن الحمد لله رب العالمین است با وجود اجتناب از محارم **یازدهم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول شکر کل نعمة وان عظمت ان یحمد الله عز وجل **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام می گفت شکر نعمت هر چند که بزرگ باشد اینست که حمد کرده شود الله عز وجل مراد بعد از اعتراف دلست چنانچه بیان شد در حدیث نهم و دهم **دوازدهم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام هل للشکر حد اذا فعله العبد کان شاکرا قال نعم قلت ما هو قال یحمد الله علی کل نعمة علیه فی اهل ومال وان کان فیما انعم علیه فی ماله حق اداه ومنه قوله جل وعز سبحان الذی سخر لنا هذا وما کنا له مقرنین **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را آیا برای شکر مرتبه هست که چون کند آنرا بنده شود شکر گذار در عرف چه عالم و شاکر مانند آنها در عرف مخصوص کسی است که قدر لائق در او باشد گفت آری گفتم چیست آن گفت اینکه حمد کند الله تعالی را بر هر نعمتی که بر اوست در اهل و مال و اگر باشد در آنچه انعام کرده بر او در مال او حقی واجب مثل زکوة ادا کند آنرا و از جمله شکر است قول الله جل وعز در تعلیم شکر در وقت سوار شدن کشتی یا سوار شدن شتر در سوره زخرف منزه می شمرم از هر عیب منزه بودن کسی که بفرمان کرده برای ما این مرکوب را و ما نبودیم خود بنفسه و ... با اسب آن تاب آورندگان **اصل** ومنه قوله تعالی رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر **شرح** از جمله شکر نعمت شکر گذشتی که صادر شد از موسی بعد از گریختن از فرعون و رسیدن بچاه مدین ... [illegible]

بسیار بود فرستادی که مذکور است در سورهٔ قصص ای صاحب کل اختیار من بدرستی که من بسبب آنچه فرو فرستادی
بسوی من از بهتر مثل ایمان و عمل صالح و علم احکام الهی و تن در ندادن بمتابعت فاسقان که نعمت دنیا دارند
و امثال آنها تنگدستم مراد اینست که علف صحرا خوردن و تعب سفر کشیدن و گرسنگی چون بسبب طاعت است
باعث شکر است و این حسن طلب نانست در ضمن شکر چنانچه در بعض روایات واقع شده **اصل**
ومنه قوله تعالی رب انزلنی منزلا مبارکا و انت خیر المنزلین و قوله رب ادخلنی مدخل صدق و 1
اخرجنی مخرج صدق واجعل لی من لدنک سلطانا نصیرا **شرح** عدم تکرار منه در میان این
روایت بنای اشعار بانیست که هر دو از یک جنس شکر است و آن شکر دل باعتراف بولی نعمت بودن
در ربوبیت الله تعالی است پس هر دعا و طلب حاجت از قبیل شکر دلست **یعنی** و از جملهٔ شکر است
قول الله تعالی در تعلیم نوح که وقتی که در کشتی نشینند گوید در سوره مومنون ای صاحب کل اختیار من فرود
آور مرا فرود آوردنی مبارک و تو بهتر فرود آورندگانی مراد جمعی اند که مسافر از اد خانه های خود برای مهمانی فرود
می آورند و از جملهٔ شکر دل است قول الله تعالی که تعلیم کرده رسول را که دعا کند بآن در سوره بنی اسرائیل
ای صاحب کل اختیار من داخل کن مرا در هر فعلی که داخل می کنی مرا در آن داخل کردن راستی نه داخل کردن
هزل مراد توفیق داخل شدن در فعلی از روی علم است نه از روی ظن و بگردان برای من برهانی غالب
ظاهر در هر آنچه کنم و در آنچه ترک کنم مراد برهان است بر حسن فعل آنچه می کند و حسن ترک آنچه ترک می کند خواه
ترک بعد از شروع باشد مثل اثنای نماز و خواه ترک بالکلیه باشد مثل ترک قبایح **سیزدهم**
اصل سمعت ابا الحسن صلوات الله علیه یقول من حمد الله علی النعمة فقد شکره وکان الحمد
افضل من تلک النعمة **شرح** شنیدم از امام رضا علیه السلام که میگفت هر که حمد کرد الله تعالی را بر نعمت
پس شکر کرده چه میان شکر و حمد عموم و خصوص من وجه است و این ماده اجتماع است و شد توفیق حمد فاضلتر
از آن نعمتی که حمد بر آن واقع شده پس از عهدهٔ شکر نعمت الهی بدر نمی توان آمد مگر باعتراف بعجز چنانچه می آید
در حدیث بست و هفتم **چهاردهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال لی ما انعم
الله علی عبد بنعمة صغرت او کبرت فقال الحمد لله الا ادی شکرها **شرح** روایت
است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که گفت مرا انعام نکرد الله تعالی بر بنده بنعمتی
خواه کوچک باشد و خواه بزرگ باشد پس گفته باشد الحمد لله مگر آنکه بجا آورده شکر آن نعمت را مراد گفتن از
ته دلست چنانچه می آید در حدیث آینده **پانزدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال من انعم
الله علیه بنعمة فعرفها بقلبه فقد ادی شکرها **شرح** روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت هر که انعام کرد الله تعالی بر او نعمتی پس شناخت قدر آن نعمت و دهندهٔ آن را باینمعنی که
دل او اعتراف بمعلوم خود کرد پس بتحقیق بجا آورده شکر آن را **شانزدهم اصل** قال ابو عبد الله ع

ان الرجل منکم لیشرب الشربة من الماء فیوجب الله له بها الجنة ثم قال انه لیاخذ الاناء فیضعه علی فیه
ثم یشرب فینحیه وهو یشتهیه فیحمد الله ثم یعود فیشرب ثم ینحیه فیحمد الله فیوجب الله عز وجل
بها الجنة **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام بدرستیکه مردی از شما هر آئینه می آشامد قدری کی شامیده
از آب پس واجب می سازد الله تعالی برای او بسبب آن شربت بهشت را بعد ازین گفت بیان این
آنکه بدرستیکه هر آئینه فرا می گیرد ظرف آنرا پس نزدیک می کند گذاشتن آنرا بر دهن پس بسم الله میگوید
بعد ازان مے آشامد پس دور می کند آنرا بر حالیکه او میل باب دارد پس حمد میکند الله تعالی را بعد ازان
بر میگردد پس مے آشامد پس واجب می سازد الله عز وجل بآن اعمال بهشت را **هفدهم اصل**
قلت لابی عبد الله صلوات الله تعالی وسلامه علیه انی سالت الله عز وجل ان یرزقنی فرزقنی
وانی سالت الله ان یرزقنی ولدا فرزقنی وسالته ان یرزقنی دارا فرزقنی وقد خشیت ان یکون
ذلک استدراجا فقال اما والله مع الحمد فلا **شرح** الاستدراج مرتبه مرتبه بدام آوردن کسی را چنانچه
گفته در سوره نون سنستدرجهم من حیث لا یعلمون اما بفتح همزه وتشدید میم است والله جمله معترضه است
یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را بدرستیکه طلب کردم از الله عز وجل که روزی کند مرا مالی
پس روزی کرد مرا وبدرستیکه طلب کردم از الله تعالی که روزی کند مرا فرزندی پس روزی کرد مرا
وطلب کردم که روزی کند مرا خانه پس روزی کرد مرا وبتحقیق ترسیدم که باشد آن نعمت دادنها بدام
کشیدن بسبب شقاوت من پس امام علیه السلام گفت با شکر نعمتها بدام کشیدن نیست بخدا قسم
هیجدهم اصل خرج ابو عبد الله علیه السلام من المسجد وقد ضاعت دابته فقال
لئن ردها الله علی لاشکرن الله حق شکره قال فما لبث ان اوتی بها فقال الحمد لله
فقال قائل له جعلت فداک الیس قلت لاشکرن الله حق شکره فقال ابو عبد الله علیه السلام
الم تسمعنی قلت الحمد لله **شرح** بیرون آمد امام جعفر صادق علیه السلام از مسجد بر حالیکه گمشده بود
چارپای سواری او پس گفت هر آئینه اگر برگرداند آنرا الله تعالی بر من هر آئینه شکر می کنم البته الله تعالی را
شکری که بکار آمدنی شکر اوست راوی گفت پس درنگ بسیار نکرد تا آنکه آورده شد آن چارپا
پس امام گفت الحمد لله پس گفت گوینده او را قربانت شوم آیا نیست اینکه گفتی هر آئینه شکر می کنم البته الله تعالی را
بکار آمدن شکر او پس گفت امام علیه السلام آیا نشنیدے از من که گفتم الحمد لله **نوزدهم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان رسول الله صلی الله علیه وآله اذا ورد علیه امر
یسره قال الحمد لله علی هذه النعمة واذا ورد علیه امر یغتم به قال الحمد لله علی کل حال
شرح می تواند بود که یغتم بصیغه مجهول وبه نائب فاعل باشد ومیتواند بود که بصیغه معلوم باشد وضمیر مستتر
فاعل باشد **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون وارد می شد بر رسول الله

صلی الله علیه وآله کاری که خوش حال می کرد او را می گفت سپاس الله تعالی راست بر این نعمت و چون وارد
می شد بر او کاری که باعث غم می شد یا مرادی که اندوهگین می شد بسبب آن می گفت سپاس الله
تعالی راست بر هر حال یا بمعنی که خیر مومن در قضای الهی است خواه مرغوب طبع باشد وخواه نه

بیستم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال یقول ثلث مرات اذا نظرت الی المبتلی من
غیر ان تسمعه الحمد لله الذی عافانی مما ابتلاک به ولو شاء فعل قال من قال ذلک لم یصبه ذلک
البلاء ابدا **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت می گوئی سه بار وقتی که نظر کنی بسوی
کسیکه مبتلا باشد به بلائی خواه بلای جسمانی مثل کور وگنگ وخواه روحانی مثل ظالمان وفاسقان بی آنکه
شنوانی او را سپاس الله تعالی راست که عافیت داده مرا از آنچه مبتلا کرده ترا بآن واگر می خواست مرا
نیز مبتلا میکرد امام گفت هرکه گوید آنرا بهیچ نمی خورد او را آن بلا هرگز **بیست ویکم اصل** عن
ابی عبد الله علیه السلام مامن عبد یری مبتلی فیقول الحمد لله الذی عدل عنی ما ابتلاک
به وفضلنی علیک بالعافیة اللهم عافنی مما ابتلیته به الا لم یبتل بذلک البلاء ابدا **شرح**
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیست هیچ بنده که ببیند مبتلائی را پس گوید سپاس الله
تعالی راست که گردانید از من آنچه را که مبتلا کرده ترا بآن وتفضیل داده مرا بر تو بعافیت ازان بلا خدایا عافیت
ده مرا از آنچه مبتلا کردی او را بآن مگر آنکه مبتلا نمی شود بآن بلا هرگز **بیست ودوم اصل** عن
ابی عبد الله علیه السلام قال اذا رایت الرجل قد ابتلی وانعم الله علیک فقل اللهم انی لا
اسخر ولا افخر ولکن احمدک علی عظیم نعمائک علی **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
چون دیدی مردی را بتحقیق مبتلا شده وانعام کرده بر تو الله تعالی بعافیت ازان بلا پس بگو خدایا بدرستی که
من استهزا نمی کنم وافتخار نمی کنم بر او ولیکن سپاس میگویم ترا بسبب نعمت بزرگ تو بر من که عافیت ازان
بلا باشد **بیست وسوم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله اذا رایتم اهل البلاء
فاحمدوا الله ولا تسمعوهم فان ذلک یحزنهم **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله چون
دیدید اهل بلا را پس سپاس گوئید الله تعالی را بر عافیت ازان بلا ومشنوانید ایشان را آن سپاس
چه بدرستی که آن شنوانیدن غمگین میکند ایشانرا **بیست وچهارم اصل** عن ابی عبد الله
علیه السلام ان رسول الله صلی الله علیه وآله کان فی سفر یسیر علی ناقة له اذ نزل فسجد خمس
سجدات فلما رکب قالوا یا رسول الله انا رایناک صنعت شیئا لم تصنعه فقال نعم استقبلنی
جبرئیل علیه السلام فبشرنی ببشارات من الله عز وجل فسجدت لله شکرا لکل بشری سجدة
شرح بشرنی از باب نصر یا از باب تفعیل است البشارة بکسر وضم با والبشری بضم با قرده سجده منصوب بر مفعول
مطلق سجدت است یا مرفوع است بر مبتدا باشد ولکل بشری خبر باشد یعنی روایت است از امام جعفر صادق ع

[illegible]

که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بود در سفری میرفت سواره ناگاه فرود آمد پس سجده کرد پنج سجده
پس چون سوار شد رفقا گفتند ای رسول الله بتحقیق دیدیم ترا که کردی چیزی که نکرده بودی آن را پس فرمود
آری پیش آمد مرا جبرئیل علیه السلام پس فرود داد مرا چند فرده از جانب الله تعالی عز و جل پس سجده کردم
الله تعالی را برای شکر بسبب هر فرده یک سجده **بست و پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه
السلام قال اذا ذکر احدکم نعمة الله عز و جل فلیضع خده علی التراب شکرا لله فان کان راکبا فلینزل
فلیضع خده علی التراب وان لم یکن یقدر علی النزول للشهرة فلیضع خده علی قربوسه فان لم یقدر
فلیضع خده علی کفه ثم لیحمد الله علی ما انعم علیه **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت چون یاد کند یکی از شما نعمت الله عز و جل را پس باید که گذارد پهلوی روی خود را بر خاک برای شکر
الله تعالی پس اگر باشد سوار پس باید که فرود آید و باید که گذارد پهلوی روی خود را بر خاک و اگر چنین نباشد
که قدرت بر فرود آمدن داشته باشد بسبب شهرت بر نفس یعنی مخالفان سجده شکر را علامت رفض میشمرند
پس باید که گذارد پهلوی روی خود را بر پیش زین چار وای خود پس اگر برین نیز قادر نشود پس
باید که گذارد پهلوی روی خود را بر دست خود بعد از آن باید که در جمیع صورت حمد کند الله تعالی را
بر آنچه انعام کرده بر او **بست و ششم اصل** کنت اسیر مع ابی الحسن علیه السلام فی بعض
اطراف المدینة اذ ثنی رجله عن دابته فخر ساجدا فاطال واطال ثم رفع راسه ورکب
دابته فقلت جعلت فداک قد اطلت السجود فقال اننی ذکرت نعمة انعم الله بها علی فاحببت ان
اشکر ربی **شرح** سیر میکردم با امام موسی کاظم علیه السلام در بعض بیرونهای شهر مدینه ناگاه پیچانید
پای خود را از چار وای خود یعنی که فرود آمد پس افتاد سجده کنان پس دراز کرد و دراز کرد یعنی که بسیار
دور و دراز کرد سجده را بعد از آن برداشت سر خود را و سوار شد چار وای خود را پس گفتم قربانت شوم بتحقیق
دراز کردی سجده را پس گفت بدرستی که من یاد کردم نعمتی را که انعام کرد الله تعالی بآن بر من پس دوست داشتم
که شکر کنم صاحب کل اختیار خود را **بست و هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اوحی
الله عز و جل الی موسی علیه السلام یا موسی اشکرنی حق شکری فقال یا رب وکیف اشکرک
حق شکرک ولیس من شکر اشکرک به الا وانت انعمت به علی قال یا موسی الآن شکرتنی
حین علمت ان ذلک منی **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت وحی کرد
الله تعالی عز و جل بسوی موسی علیه السلام که ای موسی شکر کن مرا چنانچه لائق شکر من است پس موسی
گفت ای صاحب کل اختیار من و چون می توانم که شکر کنم لائق شکر تو و حال آنکه نیست هیچ شکری
که شکر کنم ترا بآن مگر بر حالی که تو انعام کردی بآن بر من بتوفیق یعنی که شکر لائق موقوف بر تسلسل
است و آن محال است گفت ای موسی الحال شکر کردی مرا یعنی که لائق شکر را الحال کردی

وقتی که دانستی که آن شکر نیز نعمتی است از جانب من مراد بعلم اینجا اعتراف بمعلوم است چه علم خودش از مقوله انفعال است وباعث مدح وذم نمیشود **لبست وهشتم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام اذا اصبحت واسیت فقل عشر مرات اللهم ما اصبحت بی من نعمة او عافیة فی دین او دنیا فمنك وحدك لاشریك لك لك الحمد ولك الشکر بها علی یا رب حتی ترضی وبعد الرضا فانك اذا قلت ذلك كنت قد ادیت شکر ما انعم الله به علیك فی ذلك الیوم وفی تلك اللیلة **شرح** الاصباح رسیدن بصباح الامسار رسیدن بمسار وصباح بمعنی اول روز است واول روز از طلوع آفتاب است ورسیدن بآن نزدیک شدن بآن است ومسا بمعنی اول شب است واول شب از غروب آفتاب است در هر جزو آن که میسر شود وآن آفتاب زرد تا اندکی بعد از غروب آفتاب است در هر جزو آن که میسر شود ما موصوله است ما اصبحت بر سبیل مثال است چه در شام ما امسیت باید گفت وتانیث باعتبار اینست که ما عبارت از نعمت وعافیت است مرجع ضمیر بها نیز مرجع ضمیر اصبحت است مشار الیه ذلك آن قول ده بار است فی ذلك الیوم ناظر است باصبحت وفی تلك اللیلة ناظر است بامسیت پس لف ونشر مرتب است **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام چون بصباح رسیدی وچون بشام رسیدی پس بگو ده بار خدایا آنچه بصباح رسید با من خواه زیادتی کمال باشد وخواه سلامت از عیب ونقصان باشد در دین یا در دنیا پس از جانب تست خواه بتوسط توفیق خواه بی واسطه بر حالی که تنها باشی شریکی نباشد ترا در آن توفیق ومباشرت برای تست سپاس وبرای تست شکر بسبب آن نعمت وعافیت واجب بر من ای صاحب کل اختیار من تا وقتی که راضی شوی وبعد از راضی شدن نیز باینمعنی که راضی می شوی بکمتر از قدر استحقاق چنانچه بیان شد در حدیث سابق چه بدرستی که تو چون گفتی آنرا بتحقیق ادا کرده خواهی بود شکر آنچه را که انعام کرده الله تعالی بآن بر تو در آن روز ودر آن شب **لبست ونهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان نوح علیه السلام یقول ذلك اذا اصبح فسمی بذلك عبدا شکورا وقال قال رسول الله صلی الله علیه واله من صدق الله نجا **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که می گفت نوح نجی علیه السلام آنچه را که در حدیث سابق مذکور شد چون بصباح میرسید پس نامیده شد بسبب آن بنده بغایت شکرگذار مخفی نماند که نزدیک بمضمون آنچه مذکور شد می آید در کتاب الدعا در آخر باب القول عند الاصباح والامساء ودر آنجه نسبت بنوح می شود که سه بار در صبح می گفته وسه بار در شام امام گفت گفت رسول الله صلی الله علیه واله برای بیان سر این که نوح بسبب آنچه مذکور شد نام شکور بهم رسانید وشاید که بعض دیگران هر چند که گویند این نام بهم نرسانید هر که راست گفت الله تعالی را نجات یافت باین معنی که نوح این کلمات را از روی صدق گفت بدل واعتراف بمضمون آنها کرد وجوارح او عمل بمقتضای آنها کرد باین روش که حاجت خود را بدرخانه مخلوق نبرد وهر که مانند او میگوید نجی می شود سی ام اصل

سمعت علی بن الحسین علیه السلام یقول الله یحب کل قلب حزین ویحب کل عبد شکور یقول الله
تبارک وتعالی لعبد من عبیده یوم القیمة شکرت فلانا فیقول بل شکرتک یا رب فیقول
لم تشکرنی اذ لم تشکره ثم قال اشکرکم لله اشکرکم للناس **شرح** شنیدم از امام زین العابدین ع
که میگفت بدرستیکه الله تعالی دوست میدارد هر دل غمگین یعنی بغایت پر اندوه را و دوست می دارد هر بنده
بغایت شکرگذار را بایمعنی که چنانچه شکر خالق شکر مخلوق هم بکند و استاد و صاحب نعمت و مانند ایشان نیز می کند بیان
این آنکه میگوید الله تبارک و تعالی بنده از بندگان خود را در روز قیامت که آیا شکر کردی فلان صاحب
نعمت برتر را پس آن بنده میگوید شکر نکردم او را لیکن ترا شکر کردم ای صاحب کل اختیار من پس میفرمایند
میگوید شکر من نیز نکردی چون شکر نکردی او را چه شکر منعم مامور به است شرعا بعد از آن امام
علیه السلام گفت شکرگذارتر شما برای الله تعالی شکرگذارتر شما است برای مردمی
که نعمتی از ایشان باو رسیده باشد

باب چهل ونهم اصل باب حسن الخلق

شرح اینباب بیان فضیلت خوشخوئی است در این باب نه حدیث است **اول اصل** عن ابی جعفر
علیه السلام قال ان اکمل المؤمنین ایمانا احسنهم خلقا **شرح** روایت است از امام
محمد باقر علیه السلام گفت بدرستیکه کامل تر مومنان باعتبار ایمان خوشخوتر ایشان است زیرا که
کلمه حقی باشد که نداند یا نصیحتی باشد که غافل باشد مردم جرأت گفتن آن می کنند و او قبول می کند
بخلاف بدخو که در جهل مرکب و باطل مستحکم است **دوم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه
واله ما یوضع فی میزان امرئ یوم القیمة افضل من حسن الخلق **شرح** گفت رسول الله صلی الله
علیه واله گذاشته نمی شود در ترازوی اعمال مردی در روز قیامت چیزی که فاضل تر از خوشخوئی
باشد مراد بعد از فرائض است چنانچه می آید در حدیث چهارم و میتواند بود که اعم باشد باعتبار این که
رفیق حسن خلق ایمان است چنانچه گذشت در حدیث اول **سوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
قال اربع من کن فیه کمل ایمانه وان کان من فرقه الی قدمه ذنوبا لم ینقصه ذلک قال وهو
الصدق واداء الامانة والحیاء وحسن الخلق **شرح** اربع مبتدا است جمله من کن تا آخر
خبر است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چهار صفت است که هر که باشد
آنها در او کامل می شود ایمان او و اگر باشد از فرق او تا قدم او گناهان ناقص در ایمان نمیکند
او را گناهان باین معنی که زود توفیق توبه می یابد امام گفت و آن صفت ها راستی است و رسانیدن امانت
است و شرم است و خوش خوئی است **چهارم اصل** قال لی ابو عبد الله علیه السلام
ما یقدم المؤمن علی الله عز وجل بعمل بعد الفرائض احب الی الله تعالی من ان یسع الناس

بخلقه **شرح** تقدم بصیغہ مضارع غائب معلوم باب افعال است الاقدام رو آوردن باء در بعمل برائے
مصاحبت یا برای تعدیہ است — یعنی گفت مرا امام جعفر صادق علیہ السلام رونی آورد مومن بر اللہ
تعالےٰ در روز قیامت با عملی بعد از چیزی ہائے کہ لازم است در قرآن محبوب تر باشد بسوی اللہ تعالیٰ
از انیکہ گنجائش داشتہ باشد مردم را بخوے خود چنانچہ گویا کہ مردم در خوش خوئی او قرار گرفتہ اند **پنجم**
اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان صاحب الخلق له مثل اجر الصائم القائم **شرح**
گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ بدرستی کہ صاحب خوئی خوب راست مانند ثواب روزہ دار
شب خیز **ششم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله اکثر ما یلج به امتی الجنة تقوی الله
وحسن الخلق **شرح** گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ بیشتر باعثی کہ داخل مے شوند بآن
امت من در بہشت خودداری از معاصی و خوش خوئی است **ہفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه
السلام قال ان الخلق الحسن یمیث الخطیئة کما یمیث الشمس الجلید **شرح** یمیث بیائے
دو نقطہ در پائین وثائے سہ نقطہ بصیغہ مضارع معلوم معتل العین یائی باب ضرب است — یعنی روایت
است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت بدرستیکہ خوے خوب می گداز د گناہ را چنانچہ میگداز
آفتاب یخ را **ہشتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال البر وحسن الخلق یعمران
الدیار ویزیدان فی الاعمار **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیہ السلام گفت
نیکی و خوش خوئی معمور و آباد سے کنند خانہ ہا را و زیادہ می کنند عمر ہا **نہم اصل** قال ابو عبد الله
علیه السلام اوحی الله تبارك وتعالی الی بعض انبیائه الخلق الحسن یمیث الخطیئة کما
یمیث الشمس الجلید **شرح** مضمون آن گذشت در حدیث ہفتم ہمین باب **دہم اصل** عن
ابی عبد الله علیه السلام قال هلك رجل علی عهد النبی صلی الله علیه و آله فاتی الحفارین فاذا بهم
لم یحفروا شیئا وشکوا ذلك الی رسول الله صلی الله علیه و آله فقالوا ما یعمل حدیدنا فی الارض
فکانما نضرب به فی الصفا فقال ولم ان کان صاحبکم یحسن الخلق ائتونی بقدح من ماء فاتوا
به فادخل یده فیه ثم رشه علی الارض رشا ثم قال احفروا قال فحفر الحفارون فکانما
کان رملا یتهایل علیهم **شرح** اتی بصیغہ ماضی مجہول باب تفعیل است نائب فاعل ضمیر
مستتر راجع برجل است الحفارین مفعول دوم اتی است ضمیر شکوا راجع باہل میت است و فا در
فقالوا برائے تعقیب است چہ ضمیر فقالوا راجع بحفارین است و می تواند بود کہ ضمیر شکوا نیز راجع بحفارین
باشد و فا بیانیہ باشد لم بکسر لام و فتح میم برای استفہام انکاری است و قائم مقام جزای شرط است ان بکسرہ ہمزہ
و سکون نون حرف شرطیہ است یحسن بصیغہ مضارع غائب معلوم باب افعال است الخلق منصوب است تا مفعول
یحسن باشد یتہایل بصیغہ مضارع غائب معتل العین یائی باب تفاعل است التہایل بغایت فرو ریختن

شافی شرح اصول کافی

یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام مرد مردے در زمان نبی صلی الله علیه وآله وسلم داده شد نزد گور کنانی که مقرر شده بود که قبر او را کنند پس ناگاه بایشان رسید نزد برحالے که کنده بودند چیزی از قبر را شکایت بردند آن نزد کندن را بسوے رسول الله صلی الله علیه وآله پس گفتند کار گرفتی نمی شود آهن ما درین زمین چه گویا میزنیم آنرا در سنگ صلب پس رسول الله صلی الله علیه وآله خطاب باین جماعت کرد و گفت چرا چنین می شد اگر یار شما که مرده نیکو میکرد خوے خود را باینمعنی که اگر خوش خو میبود چنین نمیشد شما تا آنکه کسے که بدست خود همه کار او بگره می افتد در زندگی و مردن بیارید نزد ما کاسه پر از آب پس آوردند نزد او آنرا پس داخل کرد صاحب انک لعلی خلق عظیم دست خود را در آن آب بعد از آن پاشید آن آب را بر آن زمین پاشیدنی که بهمه جای آن رسید بعد از آن گفت بکنید امام گفت پس کندند گور کنان پس گویا که بود ریگ بغایت فرو ریخته مے شد بر ایشان **یازدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الخلق منیحه یمنحها الله عز وجل خلقه فمنه سجیة ومنه نیة فقلت فایهما افضل فقال صاحب السجیه هو مجبول لا یستطیع غیره وصاحب النیة یصبر علی الطاعة تصبرا فهو افضلهما **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستیکه خوش خوئی عطیه ایست که مے بخشد آنرا الله عز وجل مخلوقین خود را باین روش که بعض آن طبیعی است و بعض آن بقصد است پس گفتم پس کدام از آن دو قسم فاضل است در ثواب پس گفت صاحب خلق طبیعی او مخلوق است بر خوش خوئی و استطاعت غیر آن ندارد و باینمعنی که غیر اگرچه مقدور اول است اما مشکل است و صاحب آنچه بقصد است و صبر مے کند بر فرمان برداری الله تعالی نوعی از صبر که در کمال اشکال و کلفت است پس او فاضل تر آن دو قسم است **دوازدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله تبارک وتعالی لیعطی العبد من الثواب علی حسن الخلق کما یعطی المجاهد فی سبیل الله یغدو علیه ویروح **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستیکه الله تبارک وتعالے هر آئینه می دهد بنده را از ثواب بنا بر خوش خوئی مانند آنچه می دهد جهاد کننده در راه الله تعالے را که اول صبح می رفته باشد بر سر جهاد و آخر روز نیز مے رفته باشد اشارت است باینکه خوش خوئی بقصد از قبیل جهاد با نفس است **سیزدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله تبارک وتعالی اعار اعدائه اخلاقا من اخلاق اولیائه لیعیش اولیائه مع اعدائه فی دولاتهم وفی اخری ولولا ذلک لما ترکوا ولیا لله الا قتلوه **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستیکه الله تبارک وتعالی بعاریت داده دشمنان خود را خوبی چند از خوهاے خوب دوستان خود تا زندگانی کنند دوستان او با دشمنان او در دولتهاے آن دشمنان و در دولتے دیگر لهذا امام جعفر صادق علیه السلام این تتمه مذکور است که و اگر نمی بود ادا کردن آن رعایت زادان هر آئینه آن دشمنان وا نمی گذاشتند دوستے را

برای الله تعالی مگر اینکه می کشتند او را **چهاردهم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام اذا خالطت
الناس فان استطعت ان لا تخالط احدا من الناس الا کانت یدک العلیا علیه فافعل فان العبد یکون
فیه بعض التقصیر من العبادة ویکون له خلق حسن فیبلغه الله بحسن خلقه درجة
الصائم القائم **شرح** العلیا بضم عین والف مقصوره مونث اعلی خبر کانت است و تعریف
باللام افاده حصر می کند علیه متعلق بالعلیا است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام چون
مباشرت کنی با مردم پس اگر وسعت و قدرت داشته باشی که معاشرت نکنی هیچیک از مردم را مگر اینکه باشد
دست تو بلند تر باو یعنی که تو باو چیزی دهی و احسان کنی نه برعکس پس بکن احسان را با معاشرت
چه بدرستیکه بنده مومن گاه می باشد در او بعض کوتاهی از عبادت نافله و می باشد او را خوی خوب پس
پس میرساند او را الله تعالی بسبب خوش خوئی او بمرتبه روزه دار شب خیز میدارد در ثواب آخرت
پانزدهم اصل عن بحر السقاء قال قال لی ابو عبد الله علیه السلام یا بحر حسن الخلق یسر
ثم قال الا اخبرک بحدیث ما هو فی یدی احد من اهل المدینة قلت بلی قال بینا رسول الله
ذات یوم جالس فی المسجد اذ جاءت جاریة لبعض الانصار وهو قائم فاخذت بطرف
ثوبه فقام لها النبی صلی الله علیه وآله فلم تقل شیئا ولم یقل لها النبی صلی الله علیه وآله
شیئا حتی فعلت ذلک ثلث مرات فقال النبی صلی الله علیه وآله فی الرابعة وهی خلفه
فاخذت هدبة من ثوبه ثم رجعت **شرح** بینا در اصل بین بوده الف باشباع فتحه بهم رسیده
مضاف است بجمله ذات مونث ذو است یعنی صاحب و مراد اینجا ساعت است گویا که روز را صاحبی کرد
وهو قائم حال است از بعض الانصار و ذکر آن برای اشعار باینست که معلوم بود که آن کار بامر آقای
کنیز نبود تا عمدا باشد والهدبة بضم ها و سکون دضم دال بی نقطه و بای یکنقطه و تای وحدت یک پرز جامه
یعنی روایت است از بحر سقا بای یک نقطه و های بی نقطه و رای بی نقطه گفت که گفت مرا امام جعفر صادق
علیه السلام ای بحر خوش خوئی خوش حال می کند صاحبش را بعد از آن برای ترغیب در خوش خوئی گفت
آیا خبر نکنم ترا بحکایتی که نیست آن نزدیک هیچیک از فقهای اهل مدینه گفتم بلی خبر کن گفت میان اینکه
رسول الله صلی الله علیه وآله در ساعتی از روز نشسته بود در مسجد ناگاه آمد کنیزی از شخصی از اهل مدینه و آن
شخص ایستاده پس چسپید بکنار جامه رسول علیه السلام تا تفحص کند که پرز در کجائی جامه است پس برخاست
برای آن کنیز نبی صلی الله علیه وآله بقصد اینکه اگر در غیر آنجا که چسپید پرز باشد فرا گیرد پس آن کنیز نگفت
هیچ چیز و نگفت او را نبی صلی الله علیه وآله هیچ چیز تا آنکه کرد این کار را سه بار پس برخاست برای او
نبی صلی الله علیه وآله در بار چهارم و آن کنیز در پس پشت نبی علیه السلام بود و باینمعنی که نبی دانست
که او بچه قصد آمده از پس پشت و برخاست برای خاطر او کنیز دانست که نبی او را دیده و دانسته برخاسته

پس فرا گرفت برزی را از جامهٔ او بعد از ان گفت **اصل** فقال له الناس فعل الله بك وفعل جلست عند رسول
الله صلى الله عليه وآله ثلث مرات لا تقولين له شيئا ولا هو يقول لك شيئا ما كانت حاجتك اليه
قالت ان الناس مرضنا فارسلني اهلي لآخذ هدبة من ثوبه يستشفى بها فلما اردت
اخذها رآني فقام فاستحييت ان آخذها وهو يراني واكره ان استأمره في اخذها فاخذتها
شرح فعل الله بك جمله دعائیه است برای وهالا جزای بی ادبی وفعل برای تکرار جزاست چنانچه در فارسی
مے گویند چنین وچنین شوی یستشفی استینافست بیانی یا حال مقدره است از هدبه وهم تواند بود که مرفوعست
وسے تواند بود که ان ناصبه ولام جار محذوف باشد بتقدیر لان یستشفی وهو یرانی حال از فاعل آخذ است
واکره حال از فاعل استحییت است فاخذتها بصیغهٔ مضارع متکلم وحده منصوب ومعطوف بر ... است
یا در بها برای تقویت است ودر نسخ فاخذتها است بصیغهٔ ماضی متکلم وحده **یعنی** پس گفتند ان کنیز را مردم
جزا دهاد الله تعالی ترا وجزا دهاد واشنیدی رسول الله صلی الله علیه وآله را سه بار نگفتی او را چیزی ونه گفت
ترا چیزی چه بود حاجت تو بسوی او گفت بدرستی که ما بیمار شدیم پس فرستادند مرا مردم من تا بگیرم
برزی را از جامهٔ رسول الله صلی الله علیه وآله طلب شفا میکنند بان پس از جا برخاست چون اراده کردم
فرا گرفتن برز را دید مرا پس برخاست پس شرم کردم که فرا گیرم برز را در حالی که او مرا میدید وبد میدانستم که رخصت
میکردم که طلب رخصت کنم از او در فرا گرفتن برز پس بخاطر جمع فرا گرفتم **شانزدهم اصل** قال
رسول الله صلى الله عليه وآله افاضلكم احسنكم اخلاقا الموطؤن اكنافا الذين يألفون ويؤلفون
وتوطأ رحالهم **شرح** افاضل جمع افضل مبتدا است احسنكم خبر مبتدا است وجائز است در افعل التفضيل مضاف
بمفضل علیه افراد چنانچه جائز است مطابقه با صاحب خود وجمعیت الموطؤن بضم میم وفتح واو وتشدید طاے
بی نقطه مفتوحه وهمزه خبرے دیگر است التوطیه هموار کردن جا بهاکرد در اینجا بفراغت توان بود اکنافا بفتح همزه
وسکون کاف ونون تمیز از نسبت در الموطؤن است الذين خبرے دیگر است توطأ بصیغهٔ مضارع مجهول
باب افعال است الرحال بکسر راے بی نقطه وحاے بی نقطه جمع رحل منزلهاست **یعنی** گفت رسول
الله صلی الله علیه وآله فاضل تران شما بهترین شما اند از روی خوها جمعی اند که هموار کرده شده اند
باعتبار نواحی ایشان باین معنی که مردم در همسایگی ایشان استراحت دارند جمعی اند که الفت میگیرند
با مردم ومردم الفت با ایشان میگیرند وپا زده مے شود پاینده وروندهٔ خانه هاے ایشان
هفدهم اصل قال امير المؤمنين عليه السلام المؤمن مألوف ولا خير فيمن لا يألف ولا يؤلف
شرح گفت امیر المؤمنین علیه السلام مؤمن بسبب خوش خوئی الفت گرفته شده مردم است وخوبی
نیست در کسیکه الفت نگیرد با کسی وکسے با او الفت نمی گیرد **هیجدهم اصل** عن
ابي عبد الله عليه السلام قال ان حسن الخلق يبلغ بصاحبه درجة الصائم القائم **شرح** يبلغ بصيغه

مضارع معلوم باب نصر است با در لصاحبه برای تعدیه است مضمون این گذشت در حدیث پنجم و چهاردهم اینباب

باب پنجاهم اصل باب حسن البشر

شرح البشر بکسر بای یکنقطه و سکون شین با نقطه و رای بی نقطه کشادگی رو و اضافه حسن با بن
برای احتراز از لیوکی است و هرزه خندی است **اول اصل** عن احمد ابن محمد عن علی ابن الحکم
عن الحسن بن الحسین قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول قال رسول الله صلی الله
علیه وآله یابنی عبد المطلب انکم لن تسعوا الناس باموالکم فالقوهم بطلاقة الوجه وحسن البشر
ورواه عن القاسم بن یحیی عن جده الحسن بن راشد عن ابی عبد الله علیه السلام الا انه یابنی
هاشم **شرح** روایت است از احمد بن محمد از علی بن الحکم از حسن بن حسین گفت شنیدم از امام جعفر
صادق علیه السلام می گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله خویشان نزدیک خود را ای فرزندان
عبد المطلب بدرستی که شما هرگز نخواهید دارسید مردم را بمالهای خود پس برخورید ایشان را بکشادگی رو
وخوبی کشادگی رو بایمعنی که بحد هرزه خندی و لیوکی نرسد و روایت کرد این حدیث را احمد بن محمد از قاسم
بن یحیی از جد قاسم حسن بن راشد از امام جعفر صادق علیه السلام بی تفاوت مگر اینکه او گفت در روایت
دوم بجای یابنی عبد المطلب یابنی هاشم حاصل هر دو یکی است چه از هاشم اولادی غیر اولاد عبد المطلب نماند
دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ثلث من اتی الله بواحدة منهن اوجب الله
له الجنة الانفاق من اقتار والبشر لجمیع العالم والانصاف لنفسه **شرح** روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت سه چیز است که هر که آید نزد الله تعالی بایکی از آنها واجب می سازد الله تعالے
برای او بهشت را یکی نفقه دادن واجب و مستحب در وقت تنگدستی دیگری کشادگی رو برای جمیع
مخلوقین مراد جمعی اند که مومن اند یا احتمال ایمان در ایشان می رود خواه آشنا و خواه بیگانه بقرینه
حدیث سوم اینباب دیگر حق کسے را واگرفتن از خود و رسانیدن بصاحبش **سوم اصل** اتی
رسول الله صلی الله علیه وآله رجل فقال یا رسول الله اوصنی فکان فیما اوصاه ان قال
الق اخاک بوجه منبسط **شرح** آمد نزد رسول الله صلے الله علیه وآله مردی پس گفت ای رسول
الله سفارش کن مرا پس سفارش ها کرد و بود در آنچه سفارش کرد او را اینکه گفت برخور برادر مومن خود را
برروی کشاده **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له ما حد حسن الخلق
قال تلین جناحک وتطیب کلامک وتلقی اخاک ببشر حسن **شرح** روایت است از امام جعفر
صادق علیه السلام راوی گفت گفتم او را چیست مرتبه خوش خوئی گفت اینکه نرم کنی جانب خود را بایمعنی که
خویشان و همسایگان از تو در راحت باشند و هموار کنی سخن خود را و برخوری برادر مومن خود را بکشادگی
خوب **پنجم اصل** عن الفضیل قال صنائع المعروف وحسن البشر یکسبان المحبة ویدخلان الجنة

والبخل والعبوس الوجه بعد من الله وبعید من الناس شرح الصنائع جمع صنعه بفتح صاد بی نقطه وکسر نون وسکون یای دو نقطه معجمه به معنی نوازش ... شناخته شده و مراد اینجا شناخته شده بخوبی است یعنی نیکی قدر شناسی لایق داشته باشد وکشادگی آن نیکی بخشیدن وزنده کردن باشد یعنی روایت است از فضیل بن یسار که از اصحاب امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام است و بنهایت عظیم المنزلت نزد ایشان بوده گفت انواع بخشیدن مرغوب و خوبی کشاده روئی بهم میرساند دوستی الله تعالی صاحب آن را و داخل میکنند در بهشت و بخیلی و گرفتگی رو دور میکنند صاحب آن را از الله تعالی و داخل میکنند در جهنم ششم اصل قال رسول الله صلی الله علیه واله حسن البشر یذهب السخیمه شرح السخیمه بفتح سین بی نقطه وکسر خای با نقطه وسکون یای دو نقطه در پایین کینه یعنی گفت رسول الله نیکی کشاده روئی می برد کینه را که مردم با صاحبش داشته باشند

باب پنجاه و یکم اصل باب الصدق واداء الامانه

شرح این باب بیان فضیلت راستی و رسانیدن سپرده بصاحبش است خواه سپرده صریح و خواه غیر صریح مثل قرض ومثل گواهی و مانند آنها و درین باب دوازده حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله عز وجل لم یبعث نبیا الا بصدق الحدیث واداء الامانة الی البر والفاجر شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که الله عز وجل نفرستاد پیغمبری را مگر براستی سخن و رسانیدن سپرده بسوی صاحبش خواه صالح باشد و خواه فاسق یعنی که در هر شریعتی امر این دو صفت واقع بوده دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا تغتروا بصلوتهم ولا بصیامهم فان الرجل ربما لهج بالصلوة والصوم حتی لو ترکه استوحش ولکن اختبروهم عند صدق الحدیث واداء الامانة شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت فریفته مشوید بنماز مردم و نه بروزه مردم زیرا که بسا که حریص شده باشد بنماز و روزه تا بحدی که اگر ترک کند آن را دلگیر شود ولیکن امتحان کنید خوبی مردم را نزد راستی سخن و رسانیدن سپرده سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من صدق لسانه زکا عمله شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که راست باشد زبان او نمو میکند و بلند مرتبه میشود عمل او چهارم اصل قال ابو جعفر علیه السلام فی اول دخلة دخلت علیه تعلموا الصدق قبل الحدیث شرح گفت مرا امام محمد باقر علیه السلام در اول بار که داخل شدم بر او یاد گیرید خوبی راست گفتن را که آنچه حداست پیش از آنکه یاد گیرید آداب سخن گفتن را مثل قواعد عربیت پنجم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام عبد الله بن ابی یعفور یقرئک السلم قال وعلیه وعلیک السلام اذا اتیت عبد الله فاقرأه السلام وقل له ان جعفر بن محمد یقول لک انظر ما بلغ به علی علیه السلام عند رسول الله صلی الله علیه واله

فالزمه علیه السلام انما بلغ فان علیا عند رسول الله صلی الله علیه وآله بصدق الحدیث واداء الامانة
شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را عبد الله بن ابی یعفور میرساند ترا سلام امام گفت و بر او و بر تو
باد سلام چون رفتی نزد عبد الله پس بخوان او را سلام و بگو او را بدرستی که جعفر بن محمد میگوید ترا که نظر
کن باعثی را که بکمال تقرب رسید بسبب آن علی علیه السلام نزد رسول الله صلی الله علیه وآله پس ملازم
نگاهدار و چه بدرستی که علی علیه السلام جز این نیست که رسید بآن مرتبه که رسید نزد رسول الله صلی الله
علیه وآله براستی سخن و رسانیدن هر حقی بصاحبش **ششم اصل** عن الفضیل بن یسار قال قال
ابو عبد الله علیه السلام یا فضیل ان الصادق اول من یصدقه الله عزوجل یعلم انه صادق
وتصدقه نفسه تعلم انه صادق **شرح** روایت است از فضیل بن یسار گفت که گفت امام جعفر
صادق علیه السلام ای فضیل بدرستی که راست گو اول کسی که تصدیق او می کند الله عزوجل است
میداند که راست گو است و تصدیق می کند او را خودش میداند که او راست گو است مراد اینست که نزد او تعالی
شرمنده نیست و پیش خود شرمنده نیز نیست بخلاف دروغ گو **هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
قال انما سمی اسمعیل صادق الوعد لانه وعد رجلا فی مکان فانتظره فی ذلک المکان سنة فسماه
الله عزوجل صادق الوعد ثم ان الرجل اتاه بعد ذلک فقال له اسمعیل ما زلت منتظرا لک
شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت جز این نیست که نامیده شد اسمعیل علیه السلام
راست وعده زیرا که وعده کرد مردی را در مکانی پس انتظار آن مرد کشید در آن مکان یکسال یعنی که
در غیر اوقات ضرورت مثل نماز و قضای حاجت و امثال آنها در آنجا بود و در وقت ضرورت بقدر ستی
کسی را یا علامتی را وا میداشت که بآن معلوم شود که آمده یا نه پس نامید او را الله عزوجل در سوره مریم
راست وعده چنانچه گفته واذکر فی الکتاب اسمعیل انه کان صادق الوعد بعد از آن بدرستی که آن مرد آمد
نزد او بعد از یکسال پس گفت او را اسمعیل همیشه درین مدت منتظر بودم ترا **هشتم اصل** عن
احمد بن النضر الخزاز عن جده الربیع بن سعید قال قال لی ابو جعفر علیه السلام یا ربیع ان الرجل
لیصدق حتی یکتبه الله صدیقا **شرح** روایت است از احمد ابن نضر خزاز از جدش ربیع ابن
سعد گفت که گفت مرا امام محمد باقر علیه السلام ای ربیع بدرستی که مرد هر آئینه راستگو می شود تا بحدی که
می نویسید او را الله تعالی بنهایت راستگو در دعوی ایمان مراد اینست که بنهایت راستگوئی زبان باعث
بنهایت راستگوئی در دعوی ایمان است **نهم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول
ان العبد لیصدق حتی یکتب عند الله من الصادقین ویکذب حتی یکتب عند الله من الکاذبین
فاذا صدق قال الله عزوجل صدق وبر واذا کذب قال الله عزوجل کذب وفجر **شرح**
شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بدرستی که بنده هر آئینه راستگوئی می کند تا بحدی که نوشته شود

نام او نزد الله تعالی از جمله راستگویان و در جریده ایشان و در دروغگوئی سعی کند تا حدی که نوشته می شود نزد الله تعالی
از جمله دروغگویان پس چون راست گفت گفت الله عزوجل اینکه را که راست گفت و صالح شد و چون دروغ
گفت گفت الله عزوجل که دروغ گفت و فاسق شد **دهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال
کونوا دعاة للناس بالخیر بغیر السنتکم لیروا منکم الاجتهاد والصدق والورع **شرح**
مضمون این گذشت در حدیث چهارم باب سی و نهم **یازدهم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام
من صدق لسانه زکا عمله ومن حسنت نیته زید فی رزقه ومن حسن بره باهل بیته مد له
فی عمره **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام هر که راست گفت زبان او بلند مرتبه شد عمل او و هر که نیکو
شد قصد او با بندگان الهی بترک فریبندگی در معاملات با الله تعالی بترک تزلزل خاطر و طلب حرام برکت
داده می شود در رزق او و هر که نیکو شد احسان او با اهل خانه خود در نفقه و خوش خوئی برکت داده میشود
برای او در عمر او **دوازدهم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام لا تنظروا الی
طول رکوع الرجل وسجوده فان ذلک شیء اعتاده فلو ترکه استوحش لذلک ولکن انظروا
الی صدق حدیثه واداء امانته **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام نظر مکنید بسوی
درازی رکوع مرد و سجود او یا یعنی که ازان بازی مخورید چه بدرستی که آن چیزی است که عادت خود
کرده آنرا پس اگر ترک کند آنرا دلگیر می شود بسبب آن و لیکن نظر کنید بسوی راستی گفتار او
و رسانیدن سپرده او یا یعنی که هر حقی را بصاحبش رساند

باب پنجاه و دوم اصل باب الحیاء

شرح الحیاء بالفتح و مد ی بمعنی شکستگی که عارض شود کسی را بسبب اینکه چیزی را که نالائق شمرد چنانچه گویا که
نقصانی در ذات او شده که باعث ترک جرأت در آن نیز است **یعنی** این باب بیان فضیلت شرمگین بودن است
و درین باب هفت حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال الحیاء من الایمان
والایمان فی الجنة **شرح** من برای سببیت است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت شرم از الله تعالی و رسولش بسبب ایمان الله تعالی و رسول است و ایمان در بهشت است
با صاحبش چه صفت بموصوف نمی باشد **دوم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام الحیاء
والعفاف والعی عی اللسان لا عی القلب من الایمان **شرح** العی بکسر عین بی نقطه و تشدید یای
دو نقطه در پایین مصدر معتل العین یائی و معتل اللام یائی باب علم کندی **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام
سه چیز بسبب ایمان است اول شرم از الله تعالی و رسول و دوم خود داری از حرام و نالائق سوم
کندی زبان از گفتگوهای عبث و از فتواهای غیر معلوم نه یعنی کندی دل که کودنی باشد **سوم**
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من رق وجهه رق علمه **شرح** الرقه بکسر راء

بی نقطه وتشدید قاف مصدر باب ضرب تنگی واستعاره شد برای شرم از الله تعالی و رسولش و در تنگی علم سه احتمال است اول اینکه استعاره باشد برای اقتصار در طلب علم بر اخذ علم از اهل علم و عمل بآن یعنی ترک حرص در طلب علم و تجاوز بعلوم فاسقه و مانند آنها چنانکه بیان شد در حدیث اول باب یازدهم کتاب العقل دوم استعاره باشد برای نتیجه دادن چنانکه جامه تنگ بدنما است و مراد اینست که علم او محکمات قرآن نتیجه سوال اهل الذکر و ترک خود رائی می دهد سوم اینکه نسبت رقه العلم نسبت مجازی باشد و مراد نسبت آن بعموم باشد باینکه هر که حیا دارد ترک خود رائی و مخالفت محکمات قرآن می کند بسا علم او تعلق به قانون می گیرد بسبب سوال اهل الذکر یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که تنگ است روی او تنگ است دانش او مخفی نماند که فاضل مدقق مولانا محمد امین در شرح این حدیث گفته رقة الوجه الحیاء المفرط ای من استحیی عن السوال لم یحصل له متانة فی العلم و بنابرین مراد مذمت افراط در حیا است و منافات ندارد با مدح اصل حیا چنانکه ظاهر می شود در حدیث ششم

چهارم اصل عن احدهما علیهما السلام قال الحیاء والایمان مقرونان فی قرن فاذا ذهب احدهما تبعه صاحبه **شرح** القرن بفتح قاف و فتح رای بی نقطه ریسمانی که دو شتر یا دو اسیر را بهم بندند **یعنی** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام یا امام جعفر صادق علیه السلام گفت شرم و ایمان بسته شده در یک ریسمان پس اگر رفت یکے از آن میرود یار ش **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا ایمان لمن لا حیاء له **شرح** روایت است از امام جعفر صادق ع گفت ایمان نیست کسے را که شرم نیست او را **ششم اصل** قال رسول الله صلے الله علیه واله الحیاء حیاآن حیاء عقل و حیاء حمق فحیاء العقل هو العلم و حیاء الحمق هو الجهل **شرح** گفت رسول الله صلے الله علیه واله شرم دو قسم است یکے شرمی که از روی خردمندی است آن است دانش یعنی که باعث دانش است چه ترک جرأت در ناحق باعث علم بدقائق حق می شود و شرمی که از روی ناخردمندیست آنست نادانی چه ترک جرأت در حق باعث جهل بدقائق حق می شود **هفتم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله اربع من کن فیه کان من فوقه الی قدمه ذنوبا بدلها الله حسنات الصدق والحیاء وحسن الخلق والشکر **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله چهار صفت است که هر که باشند در او باشد آنکس از فرق او تا قدم او حصص گناهان عوض میکند آنها را الله تعالی بتوفیق خود بحسنات یعنی که توفیق توبه و رغبت در طاعات می دهد راستی و شرم و خوش خوئے و شکر نعمت

باب پنجاه وسوم اصل باب العفو

شرح اینباب بیان فضیلت بخشائش گناه است از کسے که جائز باشد بخشائش او و مراد ترک انتقام

در دنیاست و درینباب ده حدیث است **اول اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله فی خطبته الا اخبرکم بخیر اخلاق الدنیا والاخرة العفو عمن ظلمك وتصل من قطعك والاحسان الی من اساء الیك واعطاء من حرمك **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله در خطبهٔ خود آیا خبر کنم شما را بهترین خوهائی که محبوب در دنیا و آخرت باشد یکی بخشائش و ترک انتقام و دنیا از کسی که ظلم کرد ترا دیگری پیوند کنی تو کسی را که در وقت حاجت او بتو که بریده باشد ترا از خود و در وقت حاجت تو از او دیگری نیکی کردن بسوی کسی که بدی کرد بسوی دیگری دادن کسی که در وقت تنگدستی تو ترا محروم ساز عطا کرده بود ازان تنگدست شده **دوم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله الا ادلکم علی خیر اخلاق الدنیا والاخرة تصل من قطعك وتعطی من حرمك وتعفو عمن ظلمك **شرح** مضمون این مذکور شد در حدیث اول **سوم اصل** قال ابو عبدالله علیه السلام ثلث من مکارم الدنیا والاخرة تعفو عمن ظلمك وتصل من قطعك وتحلم اذا جهل علیك **شرح** گفت امام جعفر صادق ع سه صفت از جملهٔ صفات پسندیدهٔ دنیا و آخرت است اینکه بخشائش کنی از کسی که ظلم کرد و پیوند کنی کسی را که برید ترا و بردباری کنی چون درشتی کرده شود بر تو بدشنام و مانند آن **چهارم اصل** عن علی بن الحسین علیهما السلام قال سمعته یقول اذا کان یوم القیمة جمع الله تبارك وتعالی الاولین والاخرین فی صعید واحد ثم ینادی مناد این اهل الفضل قال فیقوم عنق من الناس فتلقاهم الملائکة فیقولون وما کان فضلکم فیقولون کنا نصل من قطعنا ونعطی من حرمنا ونعفو عمن ظلمنا قال فیقال لهم صدقتم ادخلوا الجنة **شرح** روایت است از امام زین العابدین علیه السلام راوی گفت شنیدم ازو که میگفت چون روز قیامت جمع میکند الله تبارک وتعالی خلق اولین و آخرین در یک سرزمین بعد ازان آواز میکند فرشته آواز کننده که کجا اند اهل فضیلت در دنیا تا داخل بهشت شوند بیحساب امام گفت پس برمیخیزند جماعتی از مردم که ما اهل فضیلتیم پس استقبال میکنند ایشان را فرشتگان پس میگویند که چه بود در دنیا فضیلت شما پس میگویند پیوند میکردیم کسی را که بریده بود ما را از خود و عطا میدادیم کسی را که محروم کرده بود ما را از عطای خود و بخشائش میکردیم از کسی که ظلم کرده بود ما را امام علیه السلام گفت پس گفته میشود ایشان را از جانب رب العالمین یا از جانب آن فرشتگان علیهم السلام که راست گفتید باین معنی که آنچه گفتید واقع فضیلت است واز شما صادر شده پس داخل شوید بهشت را **پنجم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم علیکم بالعفو فان العفو لا یزید العبد الا عزا فتعافوا یعزکم الله عز وجل **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بر شما باد که بغایت بخشائش کنید چه بدرستی که بخشائش گناه زیاده نمیکند برای بنده مگر عزت را اشارت است باینکه خیال میکنند مردم که اگر بخشائش کنیم

مکارم اخلاق

بکمال حوادث می شویم از وساوس شیطانی بهت پس بخشائش کنید گناه یکدیگر را تا عزیز کند شما را الله

ششم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال الندامة علی العفو افضل وایسر من الندامة علی العقوبة **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت پشیمانی خوردن پس سر بخشائش فاضلتر است وآسان تر میگذرد از پشیمانی خوردن بر سر انتقام اگر گوئی افعل التفضیل تقاضا میکند مشارکت مفضل ومفضل علیه را در اصل مصدر ودر اینجا مشارکت نیست چه در ندامت فضیلت ویسر نیست اصلا وتنزل مت واحتمال یسر وعسر وهرکدام از دو شق که یکی از آنها البته ضرور باشد چه اگر کسی عفو را فضیلت گوئیم گاهی نزد بلیت در مقام فضیلت وعسر در مقام یسر گذاشته میشود در صورت اشتباه واحتمال فضیلت یسر شمرد با وجود احتمال اینکه لازم داشته باشد پشیمانی را آن پشیمانی را نیز فضیلت ویسر شمرده خواهد بود فی الجمله وهمچنین است انتقام مخفی نماند که نظیر اینست ودر اینکه مبغوض بجای محبوب گذاشته شده قول امیر المومنین علیه السلام در ترغیب در صوم یوم الشک لان اصوم یوما من شعبان احب الی من ان افطر یوما من رمضان چه آن مبنی بر تسلیم مبغوض بودن صوم آخر شعبان است چنانچه عادت عوام است که آن روز را کلوخ انداز می نامند **هفتم اصل** کان ابو الحسن علیه السلام فی حائط له یصرم فنظرت الی غلام له قد اخذ کارة من تمر فرمی بها وراء الحائط فاتیته واخذته وذهبت به الیه فقلت له جعلت فداك انی وجدت هذا وهذه الكارة فقال للغلام فلان قال لبيك قال اتجوع قال لا يا سيدى قال فتعرى قال لا يا سيدى قال فلای شئ اخذت هذا قال اشتهيت ذلك قال اذهب فهي لك وقال خلوا عنه **شرح** بود امام موسی کاظم علیه السلام در باغی که او را بود خرما می چید پس نظر کردم بسوی غلامی که از او بود بتحقیق گرفت جلتی از خرما پس انداخت آنرا در پس باغ تا از راه دیگر آنرا بردارد پس آمدم نزد آن غلام وگرفتم او را وبردم او را بسوی امام علیه السلام پس گفتم او را قربانت شوم بدرستی که من یافتم این غلام را با این جلت خرما در بیرون باغ پس گفت غلام را فلان کس گفت لبیک گفت آیا گرسنگی میکشی گفت نه ای آقای من گفت پس برهنگی میکشی گفت نه ای آقای من گفت پس برای چه کار گرفتی این خرما را گفت میل کردم آنرا از قبیل تنعم گفت برو پس این جلت از تست وگفت یاران خود را واگذارید او را بهر جا که خواهد آن جلت خرما را برد **هشتم اصل** سمعت ابا الحسن علیه السلام يقول ما التقت فئتان قط الا نصر اعظمهما عفوا **شرح** شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام میگفت بهم نرسیده اند دو لشکر در میدان کارزار هرگز مگر آنکه منصور ومظفر شد لشکری که در ایشان بخشائش بزرگ تر وبیشتر است چنانچه مجرب است که جمعی که آزار دشمنان را میگذرانند بنصیحت یا بتغافل ومدارا دشمنان بزیاده روی شروع در جنگ میکنند غالب بر دشمنان میشوند **نهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام

قال ان رسول الله صلی الله علیه وآله اتی بالیهودیة التی سمت الشاة للنبی صلی الله علیه وآله فقال لها ما حملك علی ما صنعت فقالت قلت ان کان نبیا لم یضره وان کان ملکا اوحت الناس منه قال فعفا رسول الله صلی الله علیه وآله عنها **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستی که آورده شد نزد رسول الله صلی الله علیه وآله آن زن یهودیه که در حوالی فدک و خیبر زهر آلوده کرد گوسفند بریان را برای نبی صلی الله علیه وآله وازان یک لقمه خورد و بعد از ان چون بوحی معلوم شد نخورد مخفی نماند که میتوان بود که مصلحت در تاخیر وحی ارشاد خلائق باشد باینکه افضل انبیا ورسل عالم الغیب نیست تا ظاهر شود بطلان دعوی گزاف عوامی که میگویند بریاضت وصفای باطن غیب معلوم میشود پس گفت او را چه باعث تو شد بر انچه کردی پس گفت با خود گفتم اگر پیغمبر است ضرر نمیرساند او را واگر بادشاه است براحت می اندازم مردم را از شر او مخفی نماند که خیال زن مانند خیال عوام است که پیغمبر البته بصفای باطن عالم الغیب است ومعلوم او میشود که زهر آلوده است پس نخواهد خورد اصلا امام گفت پس گذشت کرد رسول الله صلی الله علیه وآله از ان زن یعنی که در دنیا انتقام نکشید **دهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال ثلث لا یزید الله بهن المرء المسلم الا عزا الصفح عمن ظلمه واعطاء من حرمه والصلة لمن قطعه **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت سه صفت است که زیاد نمیکند الله تعالی بسبب آنها برای مرد مسلمان مگر عزت را اول گذشت کردن بترک انتقام دنیا از کسی که ظلم کرده باشد او را دوم دادن کسی را که محروم کرده باشد آنکس او را وسوم پیوند کردن کسی او را که پیوند بریده باشد آنکس او را از خود

باب پنجاه وچهارم اصل باب کظم الغیظ

شرح الکظم بفتح کاف وسکون ظای بانقط بستن سر خیکی که پر از آب ومانند آنست تا چیزی بیرون نیاید واینجا استعاره شده برای محافظت یعنی این باب بیان فضیلت فرو خوردن خشم است درین باب سیزده حدیث است **اول اصل** کان علی بن الحسین صلوات الله علیهما یقول ما احب ان لی بذل نفسی حمر النعم وما تجرعت جرعة احب الی من جرعة غیظ لا اکافی بها صاحبها **شرح** با در بذل برای سببیت است ومراد بذل زمان لست ومیتواند بود که با برای بدلیت باشد چنانچه گفته اند علی المومنین الحمر بضم حای بی نقط وسکون میم ورای بی نقط جمع احمر نفیسها النعم بکسر نون وفتح عین جمع نعمة بکسر نون وسکون عین اما النعم بفتح نون وفتح وسکون عین شتر و هر دو اینجا مناسب است الجرعة بضم جیم وسکون رای بی نقط وعین بی نقط مقدار یک فرو بردن بحلق از آب ومانند آن اکافی مهموز اللام باب مفاعله است المکافاة برابری کردن دو کس باهم در انچه کنند بلا و ربا برای بدلیت یا سببیت است وحاصل هر دو یکی است یعنی امام زین العابدین علیه السلام میگفت

صافی جلد اول

دوست نمیدارم که باشد برای من بسبب خواری خودم نفیسهای مال دنیا شامیدم هیچ شربتی که محبوب‌تر باشد بسوی من از شربت خشمی که مکافات نکنم بعوض آن صاحبش را یعنی که آن شربت را برنگردانم بر صاحبش بلکه فرو آشامم ربط این دو فقره بهم اینست که شیطان در دل مردم می اندازد که خشم فرو خوردن خواریست پس امام علیه السلام در بیان آنکه وسوسه غلط است گفت خواری اصلا محبوب من نیست و این محبوب هست یا نیست که تواضع و خشم فرو خوردن هر دو محبوب است **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال نعم الجرعة الغیظ لمن صبر علیها فان عظیم الاجر لمن عظیم البلاء وما احب الله قوما الا ابتلاهم **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت خوب شربتی است خشم برای کسی که صبر کند بر آن شربت یعنی که فرو برد آنرا با وجود کمال اشکال چه بدرستیکه ثواب بزرگ هر آینه بسبب بلای بزرگ است و دوست نداشت الله تعالی جمعی را مگر آنکه مبتلا کرد ایشان را و ایشان صبر کردند **سوم اصل** عن ابی الحسن الاول علیه السلام قال اصبر علی اعداء النعم فانك لن تكافی من عصا الله فيك بافضل من ان يطع الله فيه **شرح** روایت است از امام موسی کاظم علیه السلام گفت صبر کن بر آزار حسودان زیرا که بدرستی که تو نخواهی تلافی کرد با کسی که بحسد و مانند آن عصیان کرد الله تعالی را در حق تو بچیزی که بهتر باشد از آنکه بصبر اطاعت کنی الله تعالی را در حق او و پس دشمن بعذاب جهنم گرفتار باشد و تو در اعلی مراتب بهشت باشی **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال کظم الغيظ عن العدو فی دولاتهم تقية حزم لمن اخذ به وتحرز من التعرض للبلاء فی الدنيا ومعاندة الاعداء فی دولاتهم ومماظتهم فی غير تقية ترك امر الله فجاملوا الناس يسمن ذلك لكم عندهم ولا تعادوهم فتحملوهم على رقابكم فتذلوا **شرح** عدو در مفرد و در جمع مستعمل میشود و اینجا مراد جمع است تقیه منصوب است بر مفعول له الحزم بفتح حای بی نقطه و سکون زای با نقطه قائم کاری اخذ بحای با نقطه و ذال با نقطه بصیغه مجهول باب نصر است ضمیر به راجع بکظم است و ذکر من نه یا احتراز است از کسی که دور از دشمنان دین میتواند بحیثیتی که مطلع بر احوال ایشان نباشد مثل جمعی که در بلاد شیعه توطن دارند المماظة بتشدید ظای یک نقطه ملازمت کسی دشمن را خواه برای دفع ضرر و خواه برای جلب نفع المجاملة بجیم سلوک عاقلانه که نه در آن افراط باشد و نه تفریط یسمن بنون بصیغه مجهول مضارع غائب باب تفعیل است و مجزوم در جواب امر است و میتواند بود که مرفوع بر استیناف بیانی باشد و در بعض نسخ بجای نون الف منقلب از واو است و بنا بر آن مرفوع بر استیناف بیانی است و حاصل همه یکیست یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت فرو خوردن خشم از دشمنان دین در زمان دولت های ایشان برای دفع ضرر قائم کاریست برای کسی که گرفتار شده باشد بآن

و دوری جستن است از دماء اهل حق خود در جدها و در دنیا و هر یک از اظهار دشمنی با دشمنان دین در
دولت باطل ایشان و مصاحبت ایشان در غیر صورت دفع ضرر ترک امر الله تعالی است پس سلوک
میانه کنید با مردم مخالف تا پرورده شود آن سلوک برای شما نزد ایشان اشارت است باینکه کسی که
عمل کند بقول الله تعالی واهجرهم هجرا جمیلا محبوب عامه است نزد ایشان از کسی که روز و شب در مصاحبت
ایشان باشد بی ضرورت تقیه و اظهار غائبانه میکنید دشمنی ایشان با آنکه میکنید ایشان را برگرد و حامی خود
پس خوار شوید اشارت باینست که اگر سخن شما با ایشان رسد حجت بر شما میگیرند و جواب نمی توانید گفت
و خوار میشوید پس تغافل بهتر است مخفی نماند که از این تقریر ظاهر میشود که حال شیعه در زمان
دولت دشمنان دین شش قسم است اول اینکه گرفتار اطلاع بر احوال ایشان نیست و کنج خلوت
دوم اینکه گرفتار است تقیه میکند سوم اینکه گرفتار است و ترک تقیه اصرح میکند چهارم اینکه گرفتار است
و مصاحبت ایشان از روی تقیه میکند پنجم اینکه گرفتار است و مصاحبت ایشان میکند نه برای تقیه
ششم اینکه گرفتار است و ترک تقیه غائبانه میکند **پنجم اصل** قال ابو عبد الله ما من عبد
کظم غیظا الا زاده الله عز وجل عزا فی الدنیا والآخرة وقد قال الله عز وجل والکاظمین الغیظ
والعافین عن الناس والله یحب المحسنین واثابه الله مکان غیظه ذلک **شرح** و قد قال برای
بیان عزت دنیا و آخرت است چه درایت اشعار است باینکه او از محسنان است و ایشان محبوب الله اند
و ظاهر است که محبوب او عزیز دنیا و آخرت است و اثابه عطف بر زاده است و ظاهر اینست که ثواب اینجا
بمعنی عوض باشد چه اصل خشم بی اختیار است اگرچه فرو خوردنش اختیاری است مکان عبارت از منزل
مخصوص است که برای هریک از اهل بهشت است و اضافه از قبیل اضافه معلول بعلت است یا عطف بیان غیظ است
یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام نیست هیچ بنده که فرو خورده باشد خشمی را مگر آنکه زیاد کرده او را
الله عز وجل باعتبار عزت در دنیا و آخرت و بتحقیق گفته الله عز وجل در سوره آل عمران و بهشت مهیا شده
برای فرو خورندگان خشم و تجاوز کنندگان از گناهان مردم والله تعالی دوست میدارد نیکوکاران که
و عوض میدهد او را مکانی که در مقابل آن خشم است که بی اختیار بهم رسانیده **ششم اصل** عن
من سمع ابا عبد الله علیه السلام یقول من کظم غیظا و هو یقدر علی امضائه ملأ الله
قلبه یوم القیمة رضا **شرح** حکایت کرد مرا کسی که شنید از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت
هر مومنی که فرو خورد خشمی را در حالی که اگر خواهست که گذار کند آنرا گذار کرد آنرا پر کرد الله تعالی دل او را
در روز قیامت از رضای الله تعالی باین معنی که آنقدر از عطایا و قبول شفاعتها با او میکنند که بالاتر
از آن بخاطرش نرسد پس بغایت بعنایت راضی از الله تعالی میشود دل او **هفتم اصل** عن
ابی جعفر علیه السلم قال من کظم غیظا و هو یقدر علی امضائه حشا الله قلبه امنا و ایمانا یوم القیمة

شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت هر مومنی که فرو خورد خشمی را بر جائی که او قادر بر گذارکردن باشد پر میکند الله تعالی در روز قیامت دل او را از ایمن بودن و تصدیق باینکه الله در دنیا و آخرت غیر خیر او چیزی نکرده با او و مراد کمال رضاست چنانچه در حدیث سابق است **هشتم**

اصل عن ابی اسامة زید الشحام عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال لی یا زید ان الله اصطفی الاسلام واختاره فاحسنوا صحبته بالسخاء وحسن الخلق **شرح** روایت است از ابو اسامه زید پیه فروش از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت مرا ای زید صبر کن بفرو خوردن خشم بر دشمنان نعمت های الهی یعنی جمعی که چون نعمتی در تو بینند عداوت با تو کنند چه بدرستی که هرگز مکافات نمی توان کرد کسی را که مخالفت حکم الهی کرده باشد در حق تو بکاری که بهتر باشد از انکه تو فرمان برداری حکم الهی کنی در حق او تا دشمن بجهنم گرفتار شود بسبب بدی با تو و تو بمرتبهٔ عالی بهشت فائز شوی بسبب ترک مکافات او ای زید بدرستی که الله تعالی برگزید اسلام را و انتخاب کرد آنرا از میان دینهای خلائق پس نیکو بجا آورید مصاحبت آنرا بسهل انگاری مال دنیا و خوش خوئی **نهم اصل**

قال رسول الله صلی الله علیه وآله من احب السبیل الی الله عزوجل جرعتان جرعة غیظ تردها بحلم وجرعة مصیبة تردها بصبر **شرح** فرق میان غیظ و حلم و میان مصیبت و صبر اینست که غیظ و حلم در صورتی است که احتمال انتقام باشد و مصیبت و صبر در جائی است که احتمال آن نباشد یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله از جملهٔ محبوب ترراهی بسوی الله عزوجل دو شربت است یکی شربت خشمی که برگردانی آنرا و فرو خوری ببردباری و دیگری شربت مصیبت است که برگردانی و فرو خوری آنرا بترک جزع **دهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال قال لی ابی یا بنی ما من شیء اقر لعین ابیك من جرعة غیظ عاقبتها صبر وما یسرنی ان لی بذل نفسی حمر النعم **شرح** ما نافیه است من زائده است برای تصریح تنعیم شیء مجرور است لفظا و مرفوع است محلا تا اسم ما باشد اقر افعل التفضیل است و منصوب است نزد حجازیین و مرفوع است نزد بنی تمیم القر بضم قاف و تشدید رای بی نقطه خنکی لام و لعین برای تعدیه است و خنک کردن چشم کسی کنایت از خوش حال کردن اوست و مضمون این نزدیک بحدیث اول این باب است تفاوت اینست که اکثر استعمال کظم غیظ در جائی است که انتقام ممکن باشد و اکثر استعمال صبر در جائی است که انتقام ممکن نباشد و محض جزع ممکن باشد پس در لفظ عاقبتها صبر اشعار باینست که کظم غیظ محبوب است اگرچه آخر بجائی رسد که اینکس از عهدهٔ ظالم بدر نیاید و لا علاج صبر باید کرد **یازدهم اصل** عن ابی عبد الله ع قال اصبر وا علی اعداء النعم فانك لن تکافی من عصی الله فیك بافضل من ان تطیع الله فیه **شرح** مضمون این گذشت در حدیث سوم و هشتم این باب **دوازدهم اصل** عن علی

بن الحسین صلوات الله علیهما قال قال ما احب ان لی بذل نفسی حمر النعم ... تجرعة من جرعة
جرعة غیظ الاکافی بها صاحبها **شرح** مضمون این موافق حدیث اول این باب است **سیزدهم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام ما من جرعة یتجرعها العبد احب الی الله من جرعة غیظ
یتجرعها عند ترددها فی قلبه اما بصبر واما بحلم **شرح** الحلم بکسر حا عاقلی و بردباری و هردو
اینجا مناسب است بنابر اول صبر بمعنی هیچ نگفتن و نکردن است و حلم بمعنی سخن یا کاریست که عاقلانه
باشد و بنابر دوم صبر بمعنی گذرانیدن بی اختیار است بنابر آنکه گاهی کظم غیظ در بی اختیار نیز مستعمل شود
و حلم بمعنی گذرانیدن باختیار است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام نیست هیچ شربتی که می آشامد
آنرا محبوبتر بسوی الله تعالی از شربت خشمی که می آشامد آنرا در وقت آمد و رفت آن شربت در دل
او یا بصبر یا بحلم مراد بتردد آنست که گاهی بخاطرش میرسد که انتقام یا جزع باید کرد و گاهی بخاطرش خلاف آن میرسد

باب پنجاه و پنجم اصل باب الحلم

شرح الحلم بکسر حای بی نقطه و سکون لام خردمندی و آهستگی که لازم آنست یعنی این باب
بیان فضیلت خردمندی و آهستگی است در این باب نه حدیث است **اول اصل** سمعت الرضا
یقول لا یکون الرجل عابدا حتی یکون حلیما وان الرجل کان اذا تعبد فی بنی اسرائیل لم یعد
عابدا حتی یصمت قبل ذلک عشر سنین **شرح** شنیدم از امام رضا علیه السلام که میگفت نمیباشد
مرد کامل در عبادت که اهل حق او را از جمله عابدان شمرند مگر وقتی که باشد عاقل و بدرستی که مرد چون
پروردگار خود را عبادت میکرد در بنی اسرائیل شمرده نمی شد در میان عابدان بده سال اشارت با آنست
که عمده عاقلی سکوت و عمده بیعقلی سخن است در مجالس اهل دنیا و لهذا در شریعت موسی صوم صمت
از جمله عبادات مقرر بوده **دوم اصل** عن ابی حمزة قال المؤمن خلط عمله بالحلم یجلس لیعلم
وینطق لیفهم لا یحدث امانته الاصدقاء ولا یکتم شهادته الاعداء ولا یفعل شیئا من الحق
ریاء ولا یترکه حیاء ان زکی خاف مما یقولون واستغفر الله مما لا یعلمون لا یغره قول من جهله
ویخشی احصاء ما قد عمله **شرح** روایت است از ابو حمزه ثمالی که از اصحاب امام زین العابدین ع
و امام محمد باقر علیهما السلام بوده گفت مومن آمیخته کرده عمل خود را همه جا بعاقل بیان این آنکه می نشیند
در مجلس درس و وعظ و مانند آنها تا علم بمسائل دین بهم رساند و سخن میگوید در آن مجالس تا اگر
از تقریر عالم نفهمیده باشد فهمد حکایت نمیکند خود راز سر اکه با وسپرده شده با دوستان و نمی پوشاند گواهی
خود را از دشمنان باین معنی که اگر ایشان در مجلسی از او طلب کنند برای نفع خود شان گواهی خود را
میدهد و نمیکند چیزی از بکار آمدنی را برای دیدن دیگران و ترک نمیکند بکار آمدنی را برای شرم از دیگران
نظیر قول الله تعالی ان الله لا یستحیی ان یضرب مثلا ما بعوضة اگر ستائش کرده شود میترسد از آنچه میگویند

که مبادا باعث خودپسندی شود و طلب آمرزش میکند الله تعالی را از آنچه نمیدانند از جمله عیبهای
او و آن ستائش نمیکردند بیان این آنکه بازی نمیزند او را ستائش کسی که ندانسته تفصیل احوال او را
و منتهی میداند شمردن ملائکه در نامه او هر چند اگر تحقیق کرده آنرا که آیا در روز قیامت چون شود **سوم**
اصل کان علی بن الحسین علیه السلام یقول انه لیعجبنی الرجل ان یدرکه حلمه عند غضبه **شرح**
ان یدرکه بدل اشتمال الرجل است یعنی امام زین العابدین علیه السلام میگفت بدرستی که شان اینست
که هر آئینه خوش می آید مرا اینصفت مرد که دریابد او را عقل او در وقت غضب **چهارم اصل**
عن ابی جعفر علیه السلام قال ان الله عز وجل یحب الحلیم **شرح** روایت است از امام
محمد باقر علیه السلام گفت بدرستی که الله عز وجل دوست میدارد خشم گین عاقل را **پنجم اصل**
قال رسول الله صلی الله علیه وآله ما اعز الله بجهل قط ولا اذل بحلم قط **شرح** گفت رسول الله
صلی الله علیه وآله عزیز نکرده الله تعالی کسی را بتندی و بیعقلی هرگز و خوار نکرده کسی را بآهستگی و عاقلی
هرگز **ششم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام کفی بالحلم ناصرا وقال اذا لم تکن حلیما فتحلم **شرح**
گفت امام جعفر صادق علیه السلام بس است آهستگی باعتبار اینکه مددگار شود و گفت اگر نباشی آهسته
بحسب خلقت بر خود ببند آهستگی را که آهسته آهسته طبیعی میشود **هفتم اصل** بعث ابو عبد الله علیه السلام
غلاما له فی الحاجة فابطأ فخرج ابو عبد الله علیه السلام علی اثره فوجده نائما فجلس عند رأسه
یروحه حتی انتبه فلما انتبه قال له ابو عبد الله علیه السلام یا فلان والله ما ذلک لک تنام اللیل
والنهار لک اللیل ولنا منک النهار **شرح** تنام مرفوع یا منصوب بتقدیر ان تنام است و بدل ذلک است
یعنی فرستاد امام جعفر صادق علیه السلام غلامی از خود را برای حاجتی پس غلام دیر کرد پس بیرون رفت
امام جعفر صادق علیه السلام بر عقب او پس یافت او را خوابیده پس نشست نزد سر او باد میزد او را
تا که مگس یا گرما آزارش نکند یا که بسبب آن زود تر از خواب برخیزد تا آنکه بیدار شد پس چون بیدار شد گفت
او را امام ای فلان بخدا قسم که نیست آن کار که کردی حلال برای تو اینکه خواب کنی شب و روز بیان
این آنکه برای تست خواب شب و برای ماست از تو خواب روز یا یعنی که بی رخصت ما نمیتوانی در روز
خوابید مگر آنکه بشب قرض داده باشی **هشتم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله ان الله
یحب الحیی الحلیم الضعیف المتعفف **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله بدرستی که الله
دوست میدارد شرمگین عاقل نگاهدار خود را از نالائق بغایت نگاهدار خود از نالائق **نهم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا وقع بین الرجلین منازعة نزل ملکان فیقولان للسفیه منهما
قلت وقلت وانت اهل لما قلت ستجزی بما قلت ویقولان للحلیم منهما صبرت وحلمت سیغفر الله
لک ان اتممت ذلک قال فان رد الحلیم علیه ارتفع الملکان **شرح** لک نائب فاعل است و فاعل محذوف

الذنوب است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون بالا رفتن شود میان دو دشنام دهنده فرود می آیند دو فرشته پس میگویند بجهت آن کس که دشنام داده شده که ای فلان اگر صبر کرده باشی کرامت گرامی کرده باشد که آمرزش گناهان بر تو حاصل شود و اگر با فرو ساختن آن قدر امام علیه السلام گفت پس اگر جواب دشنام را برگردانید آنچه گفته ترک کرده بود بر آن حق او را بالا میروند فرشته با بعضی که از آن تهیه و ناراضی میشوند میرود

باب پنجاه و ششم اصل باب الصمت وحفظ اللسان

شرح این باب بیان فضیلت ساکت بودن و نگاه داشتن زبان است از سخنی که نفس او میل بگفتن آن میکند بی برهان بر صدق و جواز آن و درین باب بیست و یک حدیث است **اول اصل** قال ابو الحسن علیه السلام من علامات الفقه الحلم والعلم والصمت ان الصمت باب من ابواب الحکمة ان الصمت یکسب المحبة انه دلیل علی کل خیر **شرح** الفقه بکسر فاء و سکون قاف فهمیدگی یعنی علمی که بکار بستن باشد و اصل شرع باشد یعنی گفت امام رضا علیه السلام از جمله علامتهای فهمیدگی حقیقت ایمان و آهستگی در کار و دانش در گفتن و نگفتن و دو رفتن است و همه است بدرستی که نگفتن به نیست و دریست از درهای راستی و درستی بدرستی که نگفتن کسب میکند دوستی الله تعالی میشود چون آن از جمله اعمال صالحه است چنانچه می آید در حدیث بیست و یکم و میتواند که مراد دوستی خلائق باشد بدرستی که نگفتن پرهیز دادن نماینده مردم است بر هر خوبی در صاحبش پیدا نمایند صاحبش است بر هر حق بسبب فکر و بی گفتن فکر خیر است **دوم اصل** سمعت ابا جعفر علیه السلام انما شیعتنا الخرس **شرح** الخرس بضم خای بانقطه و سکون رای بی نقطه جمع اخرس و لال یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که میگفت جز این نیست که شیعه ما مانند لالانند یعنی مانند کسی که در حقیقت نه بسبب شیعه امامیه و پیروی آن کردن بلکه معلوم و ضرورت نباشد سخن را نمیگویند پس مانند لالانند و اکثر مجالس و اکثر سخن ها **سوم اصل** شهدت ابا عبد الله علیه السلام و هو یقول لمولی له یقال له سالم و وضع یده علی شفتیه و قال یا سالم احفظ لسانک تسلم و لا تحمل الناس علی رقابنا **شرح** واو وضع برای عطف تفسیر شهدت تا آخر است و ظاهر اینست که لام تعرف که لسان است یعنی حاضر بودم نزد امام جعفر صادق در حالی که او سخنی میگفت با غلامی که از او بود و گفته میشد آن غلام را سالم بیان این آنکه گذاشت دست خود را بر دو لب خود تا اشارت بهر لب باشد و گفت ای سالم نگاه دار زبان خود را تا بسلامت مانی و سوار مکن مردم را بر گردنهای ما یعنی بافشا کردن رازهای ما **چهارم اصل** حضرت ابا الحسن علیه السلام و قال له رجل اوصنی فقال احفظ لسانک تعز و لا تمکن الناس من قیادک فتذل رقبتک **شرح** القیاد بکسر قاف و یای دو نقطه در پائین و الف و دال بی نقطه ریسمانی که در گردن چهارپا اندازند و آن را بکشند بهر جا که خواهند نسبت خواری بگردن باعتبار اینست که خواری و عزت آدمی در گردن او پیدا است یعنی حاضر بودم نزد امام موسی کاظم

علیه السلام و گفت او را مردی سفارشی کن مرا پس گفت نگاهدار زبان خود را تا عزیز شوی و نسپنهاسی
بی اندیشه ریسمان خود را بدست مردم مده که هر جا که خواهند ترا برند پس خوار شوی و گردن تو مراد اینست که راه سخن
بدست مردم مده **پنجم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله لرجل اتاه الا ادلک علی امر
یدخلک الله به الجنة قال بلی یا رسول الله صلی الله علیه و آله قال انل مما انالک الله تعالی قال فان کنت
احوج ممن انیله قال فانصر المظلوم قال فان کنت اضعف ممن انصره قال فاصنع للاخرق یعنی اشر علیه
قال فان کنت اخرق ممن اصنع له قال فاصمت لسانک الا من خیر اما یسرک ان تکون فیک خصلة من
هذه الخصال تجرک الی الجنة **شرح** گفت رسول صلی الله علیه و آله مردی را که آمد نزد رسول علیه السلام
آیا راهنمائی نکنم ترا بر کاریکه داخل کند ترا الله تعالی در بهشت بسبب آن کار گفت بلی راهنمائی کن ای رسول الله
صلی الله علیه و آله گفت عطا کن سائل را از جمله آنچه عطا کرده ترا الله تعالی آن مرد گفت پس اگر باشم محتاج تر از کسی که
عطا کنم او را چه باید کرد گفت پس یاری کن مظلومی را که طلب یاری کند گفت پس اگر باشم ضعیف تر از کسیکه
یاری میکنم او را چه باید کرد گفت پس نیکی کن برای کم فهمی که فهم او بجائی نمیرسد و با تو مشورت میکند رسول ع
میخواست این را که دلالت او براه راست کن گفت پس اگر باشم کم فهم تر از کسیکه نیکی میکنم برای او چه باید کرد گفت
پس خاموش کن زبان خود را و نگاهدار آن را مگر از سخنی که معلوم تو باشد که سخن خیر است و محض خواهش نفس نیست
آیا خوش حال نمی کند ترا اینکه باشد در تو صفتی خوب از این صفات حمیده که بکشاند آن صفت خوب ترا بسوی بهشت
ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال لقمان لابنه یا بنی ان کنت زعمت ان الکلام
من فضة فان السکوت من ذهب **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت گفت لقمان
حکیم پسرش را ای پسرک من اگر پنداشتی خوبی سخن را در نظر دیگران گویی که آن سخن از نقره است باید که در کمال پاکیزه است
این حالت باشی و گو آن سخن را چه بدرستی که سکوت از آن از طلا ست مراد اینست که آن سخن از نقره نخواهد بود
بلکه قلب خواهد بود و سکوت از آن بنهایت عزیز مثل طلا خواهد بود **هفتم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه
و آله امسک لسانک فانها صدقة تصدق بها علی نفسک ثم قال لا یعرف عبد حقیقة الایمان حتی
یخزن من لسانه **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله نگاهدار زبان خود را چه بدرستی که صفت نگاهداشتن
زبان خود صدقه ایست که تصدق میکنی بآن بر خودت یعنی که نفع آن در دنیا و آخرت بتو عاید میشود و بعد از آن گفت
نمیشناسد بنده حقیقت ایمان بربوبیت رب العالمین را تا وقتی که در قفل و بند کند بعض زبان خود را اشارت است
بنهی از سخن نا شایسته و تجویز سخنی که صدق آن و موافقت مصلحت وقت در آن معلوم باشد **هشتم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز و جل الم تر الی الذین قیل لهم کفوا ایدیکم قال کفوا السنتکم
شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز و جل در سوره نساء آیا نظر نکردی ای محمد
بسوی کسانی که گفته شد ایشان را که باز دارید دستهای خود را از قتال با مشرکان امام گفت میخواهد این را که باز دارید زبانهای

خود را از سخنی که باعث تنقل شود و مخفی نماند که این بشارت است باینکه امر بکف ایدی لازم دارد امر بکف السنه را
و مراد تفسیر ایدی بالسنه نیست و این آیه جار بسته در شبعه الصیوه و رشان تفسیر ما نیز بیان میشود در کتاب الروضه
در ذیل حدیث نوح علیه السلام یوم القیمة **نهم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه واله نجاة المؤمن
حفظ لسانه **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله نجات مومن از آتش جهنم بسبب نگاهداشتن زبان است
از سخنی ناشایسته مراد این نیست که آن اصل اعظم اسباب نجات است **دهم اصل** سمعت ابا جعفر علیه
السلام یقول کان ابوذر رحمه الله یقول یا مبتغی العلم ان هذا اللسان مفتاح خیر و مفتاح شر فاختم علی لسانك
کما تختم علی ذهبك وورقك **شرح** المبتغی بیای یک نقطه وغین با نقطه الصعید اسم فاعل مجهول الام یابی
باب افتعال طلب کار خیر نمای ادیب کار نیست اگر طلبه گاهی خود را بار میرسند که طالب علم و این قسم
علم را که موافق نقل از رسول ومحکمات قرآن وعقل جمیع عقلاست وا داشته اند وفتوا با بها از روی ظن وگمان
وتخمین از ایشان صادر میشود یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که میگفت ابوذر غفاری رحمه الله میگفت
ای طالب علم بدرستی که این زبان کلید بهشت وکلید جهنم است پس مهر کن بر زبان خود تا مبادا که غافل شوی و محروم
بهشت نشوی و در جهنم با بروی در گشاید چنانچه مهر میکنی بر زر طلای خود و زر نقره خود تا مبادا که غافل شوی در
ضروریات تو مثل نفقه عیالی و زکوة صرف نشود وباعث آزار تو صرف میشود **یازدهم اصل** عن ابی عبدالله
علیه السلام قال کان المسیح علیه السلام یقول لا تکثروا الکلام فی غیر ذکر الله فان الذین یکثرون الکلام
فی غیر ذکر الله قاسیة قلوبهم ولکن لا یعلمون **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت عیسی
میگفت بسیار سخن مگوئید در غیر یاد الله تعالی مراد سخنی است که مستند بوجهی الهی نیست فلهذا بدرستی که آن جماعت
که بسیار سخن میگویند در غیر یاد الله تعالی سخت است دلهای ایشان یا بمعنی که دور هستند از قبول کلمه حق ولیکن
نمیدانند پندارند که از کثرت علم بمسائل حکمت وحقائق ومعارف بسخن در آمده اند و رسوخ در ضمیر چنین است افمن
شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه فویل للقاسیة قلوبهم من ذکر الله **دوازدهم اصل** عن
ابی عبدالله علیه السلام قال ما من یوم الا وکل عضو من اعضاء الجسد یکفر اللسان یقول نشدتك الله
ان نعذب فیك **شرح** التکفیر زاری کردن نزد کسی نعذب بفتح همزه وسکون نون وصیغه مضارع
مجهول متکلم مع الغیر از باب تفعیل بتقدیر من ان نعذب است وظرف متعلق بنشدتك الله است یعنی سالتك
بالله ان لم تکف یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیست هیچ روزی مگر بر حال که هر عضوی
از اعضای بدن بزبان حال زاری میکنند نزد زبان میگوید قسم میدهیم ترا بالله تعالی که خود نگاهداری از اینکه
بعذاب گرفتار شویم بسبب تو مخفی نماند که این کلام بزبان حال وبر سبیل استعاره تمثیلیه است ومراد این است
که اکثر باعث عذاب آدمی از راه زبان است پس لازم نمی آید که کسی بگناه دیگری معذب شود حقیقة **سیزدهم
اصل** عن علی بن الحسین صلوات الله علیهما قال ان لسان ابن آدم یشرف علی جمیع جوارحه کل صباح

فیقول لیف بما صحبتم فیقولون بخیر ان ترکتنا بخیر ویقولون الله الله فینا دینا شلا وننه ویقولون انما نثاب ونعاقب بك شرح الله منصوب است بتقدیر اتق الله وتکرار برای تاکید است یعنی روایت است از امام زین العابدین علیه السلام گفت بدرستی که زبان فرزند آدم از بلندی نظر میکند ومشرف میشود بر جمیع اعضای او هر صبح پس میگوید بزبان حال خوب حالی داریم اگر تو واگذاری ما را و میگویند پرهیز کن عذاب الهی را پرهیز کن عذاب الهی را در حق ما وقسم میدهند او را و میگویند جز این نیست که مزد داده میشویم و عذاب کرده میشویم بسبب تو یا بمعنی که عمده باعث آنها توئی

چهاردهم اصل جاء رجل الی النبی صلی الله علیه واله فقال یا رسول الله اوصنی قال احفظ لسانك قال یا رسول الله اوصنی قال احفظ لسانك قال رسول الله اوصنی قال احفظ لسانك ویحك وهل یکب الناس علی مناخرهم فی النار الا حصائد السنتهم **شرح** ویح بفتح واو وسکون یای دو نقطه در پائین وحای بی نقطه مانند بزه در فارسی وگاهی برای تعجب وگاهی برای ترحم وگاهی برای نسبت گناه بکسی مستعمل میشود ونصب آن باضمار حرف ندا است یکب بصیغه مضارع مضاعف معلوم باب نصر یا باب انفعال است المناخر جمع منخر بفتح میم وفتح خای بانقطه ورای بی نقطه وبکسر میم وکسر خا وضم میم وضم خا وفتح میم وکسر خا بمعنی الحصائد بفتح حا وصاد بی نقطه الف وهمزه ودال بی نقطه جمع حصیده بفتح حا وکسر صاد زراعتی وگیاهی که بداس از بیخ درویده باشد وتشبیه زبان بداس شده وتشبیه سخنی که درهم باشد بدرویده داس شده که بومنان خوب وبد نمیکنند یعنی آمد مردی بسوی نبی پس گفت ای رسول الله سفارشی کن مرا گفت نگاهدار زبان خود را باز آن مرد گفت ای رسول الله سفارشی کن مرا گفت نگاهدار زبان خود را باز آن مرد گفت ای رسول الله سفارشی کن مرا گفت نگاهدار زبان خود را ای بزه تو وآیا سرنشیب می اندازد مردم را بر سینهای ایشان در آتش جهنم چیزی غیر درویده شدهای زبانهای مردم وفتواهای بیعلم ومانند آنها است اشارت است بقول الله تعالی در سوره شعرا فکبکبوا فیها هم والغاوون وبیان شده در شرح حدیث اول باب سفیه هم

پانزدهم اصل قال رسول الله صلی الله علیه واله من لم یحسب کلامه من عمله کثرت خطایاه وحضر عذابه **شرح** لم یحسب بصیغه مضارع معلوم غائب باب نصر است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله هر که نشمرد سخن خود را از جمله عمل او که در نامه اعمال وملائکه مینویسند بسیار میشود غلط های او در گفتار وحاضر ومهیا میشود عذاب جهنم او یا مراد این است که همین بوچ گوئی عذابی است

شانزدهم اصل قال رسول الله صلی الله علیه واله یعذب الله اللسان بعذاب لا یعذب به شیئا من الجوارح فیقول ای رب عذبتنی بعذاب لم یعذب به شیئا فیقال له خرجت منك كلمة فبلغت مشارق الارض ومغاربها فسفك بها الدم الحرام وانتهب بها المال الحرام وانتهك بها الفرج الحرام وعزتی لاعذبنك بعذاب لا اعذب به شیئا من جوارحك **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله عذاب میکند الله تعالی زبان اهل جهنم را بعذابی که عذاب نمیکند بآن قسم عذاب چیزی دیگر از اعضا را پس میگوید بزبان حال ای صاحب کل اختیار من عذاب کردی مرا بعذابی که عذاب نکردی بآن قسم چیزی دیگر

از اعضا را پس گفته میشود او را از زبان حال بیرون آمد از تو معنی در فتوسے پس رسید باطراف زمین طرفهائے کہ در جانب مشرق است و طرفهائی کہ در جانب مغربست پس ریختہ شد بآن فتوے خون ناحق وغارت کرده شد بآن فتوے مال ناحق و پرده دریده شد بآن فتوے فرج ناحق قسم بعزت خودم کہ بر آئینہ عذاب خواہم کرد بتو سے از عذاب کہ عذاب نکنم بآن نوع هیچ چیز از اعضاے صاحب ترا **هفدهم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان کان فی شیٔ شوم ففی اللسان **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله اگر باشد در چیزے از چیزہا ے کہ فعل الله تعالے است نحوستی پس در زبان است اشارت است بانکہ نحوست در غیر معاصے مثل ستاره و بهار و خانه نمی باشد و چون باز زبان معاصے بسیار می آید نزدیک بانیست کہ نحوست در ان باشد **هیجدهم اصل** سمعت الرضا علیه السلام یقول کان الرجل من بنی اسرائیل اذا اراد العبادة صمت قبل ذلک عشر سنین **شرح** مضمون این گذشت در حدیث اول باب سابق **نوزدهم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله من رای موضع من عمله قل کلامه الا فیما یعنیه **شرح** یعنیه بعین بی نقطه و نون و یاے دو نقطه در پائین بصیغه مضارع معلوم باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع بماست و ضمیر بارز راجع بمن است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله کسے کہ دید مرتبہ سخن خود را از جملہ عمل خود باینمعنی کہ دانست عمده بودن سخن را در میان اعمال کم شد سخن او مگر در چیزے کہ ضرور میشود او را مثل یاد الله تعالی بیان شده در حدیث یازدهم اشارتست بانکہ مردم بوچ گوئی میکنند بخیال آنکہ سخن ایشان در نامۂ اعمال نوشته نمیشود و باو آنرا میبرد و لهذا اگر گفته شود کہ آنچه میگوئی منویس تا حجت باشد انکار نکنی نمیشوند و حال آنکہ عمده باعث ثواب و عقاب کہ در نامۂ اعمال نوشته میشود سخن است چنانچه گذشت در حدیث شانزدهم **بستم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال فی حکمة آل داؤد علی العاقل ان یکون عارفا بزمانه مقبلا علی شانه حافظا للسانه **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت در جملۂ کلمات حکمت کہ بسلیمان وحی شده بود اینست کہ بر عاقل لازم است کہ باشد شناسا بقدر عمرے کہ بدست او افتاده و دیگرے بدست نخواهد آمد رو آورنده باشد بکار ضرور خود تا این عمر عزیز صرف لا طائل نشود و نگاه دارنده باشد زبان خود را کہ کلید بهشت و جهنم است چنانچه گذشت در حدیث دهم **بیست و یکم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یزال العبد المومن تکتب محسنا ما دام ساکتا فاذا تکلم کتب محسنا او مسیئا **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت همیشه بندۂ مومن نوشته میشود در نامۂ اعمال در شماره نفسها کہ در نیکو کار نیست چندانکہ خاموش است چه خاموشی از جملۂ اعمال صالحه است پس چون سخن گفت نوشته میشود نیکوکار یا بدکار مراد اینست کہ سخن محل خطر است و در خاموشی خطرے نیست

باب پنجاه و هفتم اصل باب المداراة

شرح المداراة بدال بی نقطه و راے بی نقطه و الف منقلب از یا و گاهی بهمزه هم باشد ملائمتی کہ در ان

بکار بردن دانش و دفع ضرر دشمن میباشد یعنی اینباب بیان فضیلت ملائمت با مردم است و در ینباب
شش حدیث است **اول اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله ثلث من لم تکن فیه لم یتم
له عمل ورع یحجزه عن معاصی الله وخلق یداری به الناس وحلم یرد به جهل الجاهل **شرح** الخلق
بضم خاء با نقطه وسکون وضم لام آدم گیرے یداری بیاراست و بهمزه میتواند بود فرق میان خلق وحلم
اینجا اینست که خلق وجودے است چه آن سخن هموار است وهر دو برای محافظت حدود وتقیه است گاهی
بمقتضای وقت از فرائض میشود یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله سه صفت است که هر که نباشد آنها در او ۱
وکامل نمیشود برای او عبادت او اول پرهیزگاری که منع کند او را از معصیتهای الله تعالی تا اصرار بر کبیره
وترک فریضه نکند چنانچه گفته انما یتقبل الله من المتقین دوم همواری که دانش بکار برد بآن در سلوک با مردم
سوم بردباری که برگرداند بآن درشتی درشت گو را **دوم اصل** سمعت جعفرا علیه السلام یقول جاء
جبرئیل علیه السلام الی النبی صلی الله علیه و آله فقال یا محمد ربك یقرئك السلام ویقول لك دار خلقی
شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت آمد جبرئیل علیه السلام بسوی نبی صلی الله علیه و آله
پس گفت ای محمد صاحب کل اختیار تو میرساند ترا سلام ومیگوید ترا که ملائمت کن با مخلوقین من **سوم اصل**
عن ابی جعفر علیه السلام قال فی التوراة مکتوب فیما ناجی الله عز وجل به موسی بن عمران علیه السلام ۱
یا موسی اکتم مکتوم سری فی سریرتك واظهر فی علانیتك المداراة عنی لعدوی وعدوك من خلقی
ولا تستسب لی عندهم باظهار مکتوم سری فتشرك عدوك وعدوی فی سبی **شرح** المناجات سخن
پنهان ومراد اینجا وحی بی واسطه ملک است اکتم بصیغه امر باب نصر است واظهر بصیغه امر باب افعال است
لعدیه مدارا ه بعن برای تضمین معنی دفع است عنی بجای عنك مستعمل شده برای اشارت باینکه دفع ضرر از
ولی الله بجای دفع ضرر از الله تعالی است لعدوی متعلق باظهر است عدو در واحد وتثنیه وجمع مستعمل میشود واینجا
مراد جمع است چه ضمیر عندهم راجع بعدو است ولا تستسب بصیغه نهی باب افعال است ومفعول آن محذوف است
بتقدیر ولا تستسب رؤساء الضلالة وبنا بر نسخه اول بجای لك است چنانچه عنی بجای عنك است بود
وبنا بر نسخه دوم سبی بجای خود است وبهم تقدیر ظرف متعلق بمدخول لای ناهیه است ومطابق قول الله
تعالی است در سوره انعام که ولا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا بغیر علم ومی آید در حدیث
دوازدهم باب صد وشصت وسوم سبی بفتح سین بی نقطه وتشدید بای یک نقطه وضمیر متکلم است یعنی
روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت در توریت نوشته شده در جمله آنچه وحی بی واسطه کرد الله
عز وجل بآن موسی بن عمران را علیه السلام ای موسی پنهان کن پنهان کردنی راز مرا در دل خود وظاهر کن
در آشکار خود که زبان وجوارح دیگر است ملائمت ودفع ضرر از من برای دشمنان من ودشمنان تو از جمله
مخلوقین من ودشنام حاصل مکن برای من یا دشنام مده معبودان ضلالت را برای رضای من نزد دشمنان

من ودشمنان تو باظهار پنهان کردنی سر من تا شریک شوی دشمنان خود و دشمنان مرا و ز دشنام مراد اینست که مثلاً اگر با ایشان گوئی خصوصیات انواع عذاب را که برای پیشوایان ایشان که معبودهای ایشانند مهیا شده شروع در دشنام تو میکنند و آن دشنام تعدی بمن میکند ولهذا چون فرعون پرسید که فما بال القرون الاولی پس بنا بر بطلان شرک چیست حال پدران و پیشوایان که بر شرک مرده اند موسی جواب داد که علمها عند ربی و تصریح بمعذب بودن نکرد تا لشکر فرعون بیکبارگی شروع در طعن و دشنام او نکنند **چهارم اصل**

٦ قال رسول الله صلی الله علیه واله امرنی ربی بمداراة الناس کما امرنی باداء الفرائض **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله امر کرد مرا صاحب کل اختیار من بمدارای مردم چنانچه امر کرد مرا باداء فرائض مثل نماز و زکوة و جهاد با مشرکان صریح **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه واله مداراة الناس نصف الایمان والرفق بهم نصف العیش ثم قال ابو عبد الله ع خالطوا الابرار سراً وخالطوا الفجار جهاراً ولا تمیلوا علیهم فیظلموکم فانه سیاتی علیکم زمان لا ینجو فیه من ذوی الدین الا من ظنوا انه ابله وصبر نفسه علی ان یقال انه ابله لا عقل له **شرح** لا تمیلوا بصیغه نهی حاضر یا باب افعال یا باب تفعیل است الامالة والتمییل مائل کردن کسی را از جانبی بجانبی دیگر و تعدیه آن بعلی که برای اضرار است دو معنی است اول برگردانیدن کسی از مذهبی و فکری که در آن بجهت باظهار غلط او و دوم شکایت کسی را نزد دیگری بردن تا او را خواری کند و معنی اول اینجا مناسب تر است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله تغافل با مردم بکار نصف ایمان است باینمعنی که در ترک مدارا ایمان را خطر عظیم است و هموار با ایشان نصف زندگانی بفراغت است بعد از آن گفت امام جعفر صادق علیه السلام آشنائی کنید با نیکوکاران در پنهانی باینمعنی که بعلی نیز ایشان را دوست دارید و آشنائی کنید با فاسقان آشکار و اظهار مکنید بر ایشان خطای ایشان را تا ظلم کنند شما را بکج بحثی و مانند آن چه بدرستی که شان اینست که خواهد آمد بر سر شما زمانی که نجات از ظلم فاسقان نمی یابد در آن زمان از صاحبان دین حق مگر کسی که گمان کنند که او کودن است و وا دارد نفس خود را براینکه راضی شود که گفته شود که او کودن است عقلی که تمیز نیک از بد کند نیست او را **ششم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان قوماً من الناس قلت مداراتهم للناس فالقوا من قریش وایم الله ما کان باحسابهم باس وان قوماً من غیر قریش حسنت مداراتهم فالحقوا بالبیت الرفیع قال ثم قال من کف یده عن الناس فانما یکف عنهم ید اواحدة ویکفون عنه ایدی کثیرة **شرح** ایم بفتح همزه وسکون یاء دو نقطه در پائین مخفف ایمن جمع یمین قسم و رفع آن بابتدا است و خبر محذوف است بتقدیر ایم الله یمینی الاحساب جمع حسب بفتح حاء بی نقطه و فتح سین بی نقطه و باء یک نقطه آنچه شمرده میشود از صفات حمیده شخصی یا از شرفهای پدران او یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بدرستی که جمعی از مردم که بود اتفاق ایشان از بدی مخالفان پس انداخته شده اند بامر خلفای ضلالت و بحکم قضاة وعلمای ایشان

مدارا مع الناس

از قبیلهٔ قریش و قسمهاے الله تعالی قسم منست که نبوده شرف ایشان عیبی سواے ترک تغافل یا نبوده شرف پدران ایشان عیبی اصلا و بر هر تقدیر مراد اینست که از بنی هاشم بودند و بدرستی که جمعی از غیر قریش خوب بود و تغافل ایشان از بد مخالفان پس الحاق کرده شدند با مرخلفاے ضلالت و سجل قضاة و عملاے ایشان بخانواده بلند مرتبه که بنی هاشم از جملهٔ قریش باشند راوے گفت بعد از ان امام گفت کسیکه تغافل باز داشت ضرر خود را از مردم پس جزاین نیست که باز میدارد از ایشان یک ضرر را و باز میدارند مردم از او ضررهاے بسیار را مراد اینست که نفع مدارا بخودش میرسد نه بمردم و میتواند بود که مقصود این باشد که کسیکه بترک تغافل باز داشت دستیاری خود را از مردم پس جزاین نیست که باز میدارد از ایشان یک دستیاری را و باز میدارند مردم از و دستیاریهاے بسیار را مراد اینست که از ترک مداراے او ضرری بمردم مخالف نمیرسد و با و ضرر میرسد

باب پنجاه و هشتم اصل باب الرفق

شرح اینباب بیان فضیلت ملائمت در سلوک است و در اینباب شانزده حدیث است **اول اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال ان لکل شیٔ قفلا و قفل الایمان الرفق **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستی که هر چیزیرا قفلیست که بآن محفوظ از دزد میماند و قفل ایمان ملائمت است که حفظ میکند آنرا از بردن شیطان مراد اینست که غضب گاهی باعث کفر میشود چنانچه می آید در حدیث دهم **دوم اصل** قال ابو جعفر علیه السلام من قسم له الرفق قسم له الایمان **شرح** گفت امام محمد باقر علیه السلام کسیکه نصیب شده از جانب توفیق الله تعالے او را ملائمت سلوک نصیب شده او را ایمان مراد اینست که زیاد و کم ایمان بقدر زیاد و کم ملائمت سلوک است **سوم اصل** عن ابی عبد الله قال ان الله رفیق یحب الرفق فمن رفقه بعباده تسلیله اضغانهم و مضادتهم لهواهم و قلوبهم و من رفقه بهم انه یدعهم علی الامر یرید ازالتهم عنه رفقا بهم لکیلا یلقی علیهم عری الایمان و مثاقلة جملة واحدة فیضعفوا فاذا اراد ذلک نسخ الامر بالآخر فصار منسوخا **شرح** التسلیل بیرون آوردن چیزے بملائمت المضادة مصدر باب مفاعلة برای چیزے ضد قرار دادن چنانچه گذشت در حدیث چهارم باب بیست و دوم کتاب التوحید که ضاد النور بالظلمة و ضمیر بودن دو چیز و اینجا معنی اول مراد است اضافه در مضادتهم اضافه بفاعل است و لام در لهواهم براے تعلق مصدر بمفعول به است و در بعض نسخ مضادتهم بضمیر جمع است و بنا بر این معنی دوم مراد است و لام در لهواهم برای سببیت است و حاصل هر دو یکی است المثاقلة بفتح میم و کسر قاف جمع مثقلة بصیغه اسم مفعول باب افعال و یاے نسبة بار گران زیاد کردن تا در جمع براے دلالت بر یاے نسبة در مفرد است مانند صیاقلة جمع صیقل سفی و مراد مثقلة بار لیست که بر هر که گذارند سنگین شود یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که الله تعالی هموار کار دوست میدارد هموار یرا از مکلفین بیان این آنکه از جملهٔ همواری او با بندگان خود کشیدن کینه هاے ایشان است از دلهاے ایشان باهستگی اشارت است بآنکه کینه کسی در دل داشتن عذابی است حاضر و از جملهٔ همواری او با بندگان

صافی ج ۲ ص ۱۰۸ اول

خود ضد هم کردن ادست مرخوا ... نفسی ها ے الیشان و دلها ے الیشان را یعنی که محال است کم
دل آدمی جزم کند بچیزی که مقتضاے خواهش نفس و باطل شمار اعتقادات اهل ضلالات چنانچه را یتش
در محاسن برقی عن ابی عبداللہ علیه السلام فی قول اللہ تبارک و تعالی واعلموا ان اللہ یحول بین المرء و
قلبه فقال یحول بینه و بین ان یعلم ان الباطل حق وعن ابی عبداللہ علیه السلام قال ابی اللہ ان یعرف
باطلا حقا وابی اللہ ان یجعل الحق فی قلب المؤمن باطلا لا شک فیه وابی اللہ ان یجعل الباطل فی قلب الکافر
المخالف حقا لا شک ولو لم یجعل هکذا ما عرف حق من باطل واز جمله هموارے او باشد که این است که او
وا میگذارد مکلفان را بر کار یکه میخواهد بر طرف کردن الیشان را از آن تا مبادا که اندازد بر الیشان ستم
ایمان و بارهاے گران ایمان را یک مرتبه پس ضعیف و عاجز شوند پس چون اراده کند آن بر طرف
کردن را نسخ میکند آن کار را بدیگرے پس میگردد آن کار بر طرف کرده شده چنانچه توجه بجانب
بیت المقدس منسوخ شد بتوجه بجانب کعبه **چهارم اصل** قال رسول اللہ صلی اللہ علیه وآله
الرفق یمن والخرق شوم **شرح** گفت رسول اللہ صلی اللہ علیه وآله هموارے در هر کار مبارکی آن کار است
و تندے در هر کار شوم است **پنجم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال ان اللہ عز وجل رفیق یحب الرفق
ویعطی علی الرفق ما لا یعطی علی العنف **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستیکه
اللہ عز وجل هموار کار است و دوست میدارد هموارے در کارها را و میدهد مطلب بنده را بنابر
هموارے آنقدر که نمیدهد آنرا بر تندی **ششم اصل** قال رسول اللہ صلی اللہ علیه وآله
ان الرفق لم یوضع علی شیء الا زانه ولا نزع من شیء الا شانه **شرح** گفت رسول اللہ صلی اللہ علیه وآله
بدرستی که هموارے گذاشته نشد بر چیزے از مکلفان و غیر الیشان مگر آنکه زینت داد آنچیز را و کنده نشد
از چیزے که ناهموار شود مگر آنکه زشت کرد آنرا **هفتم اصل** رفعه الی النبی صلی اللہ علیه وآله
قال ان فی الرفق الزیادة والبرکة ومن یحرم الرفق یحرم الخیر **شرح** راوی بالا برد سند روایت را
تا نبی صلی اللہ علیه وآله گفت بدرستی که در هموارے زیادتی رزق و برکت است و هر که محروم شود از هموارے
محروم میشود از خیر دنیا و آخرت **هشتم اصل** عن ابی عبداللہ علیه السلام قال ما زوی الرفق عن
اهل بیت الا زوی عنهم الخیر **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت دور کرده نشد
هموارے از خانواده مگر آنکه دور کرده شد از الیشان خیر دنیا و آخرت **نهم اصل** عن ابی عبداللہ
علیه السلام قال انما اهل بیت اعطوا حظهم من الرفق فقد وسع اللہ علیهم فی الرزق والرفق
فی تقدیر المعیشة خیر من السعة فی المال والرفق لا یعجز عنه شیء والتبذیر لا یبقی معه شیء ان اللہ
عز وجل رفیق یحب الرفق **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر خانواده
که داده شده اند نصیب لائق الیشان از هموارے خواه در اخراجات و خواه در سلوک با مردم پس

بتحقیق فراخ کرده الله تعالی بر ایشان در روزی و همواری در اخراجات و تدبیر معاش بهتر است
از فراخی در مال و همواری در تدبیر معاش کمی نمیکند از آن چیزی از مال که آدمی قادر بر کسب
آن است و تلف خرجی نمیماند با آن چیزی از مال هر چند که بسیار باشد بدرستی که الله تعالی هموار کار را
دوست میدارد و هموار کاری را **دهم اصل** عن ابی الحسن الاول علیه السلام قال قال لی
وجری بینی و بین رجل من القوم کلام فقال لی ارفق بهم فان کفر احدهم فی غضبه و لا خیر فیمن
کان کفره فی غضبه **شرح** روایت است از امام موسی کاظم علیه السلام راوی گفت امام گفت سخنی
و نصیحت من و جاری شده بود میان من و میان مردی از جماعت گفتگوئی که باعث رنجش باشد پس گفت
مرا همواری کن با ایشان چه بدرستی که ترک دین هر یک از ایشان در غضب اوست و خیر و خوبی نیست
در کسیکه باشد بی دینی او در غضب و مراد اینست که اگر از کسی آزرده باشند افترا ها و انواع حیلها که
بر خلاف دین اسلام است میکنند برای آزار آنکس و از شر این قسم جماعت دوری باید کرد **یازدهم
اصل** عن ابی الحسن موسی علیه السلام قال الرفق نصف العیش **شرح** روایت است از امام
موسی کاظم علیه السلام گفت همواری نصف زندگانی بفراغت است و نصفی دیگر وسعت مال و صحت
بدن است **دوازدهم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و اله ان الله یحب الرفق و یعین
علیه فاذا رکبتم الدواب العجف فانزلوها منازلها فان کانت الارض مجدبة فانجوا علیها وان کانت
مخصبة فانزلوها منازلها **شرح** العجف بضم عین بی نقط و سکون جیم جمع عجفاء الاغر ان انزلو اهر دو بصیغه
امر باب افعال است فاء در فان کانت تفصیلیه است المجدب بجیم و دال بی نقطه و بای یکنقطه بصیغه اسم فاعل باب
افعال بیگیاه فانجوا بنون و جیم بصیغه امر معتل اللام واوی باب نصر است النجاة خلاص شدن و النجا بالف
ممدوده و مقصوره تعجیل ضمیر عنها راجع بارض است و خلاص شدن مراد است و در بعض نسخ علیها است پس
ضمیر راجع بدواب است و تعجیل مراد است المخصب بخاء بانقطه و صاد بی نقطه و بای یک نقطه بصیغه اسم فاعل
باب افعال باگیاه **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بدرستی که الله تعالی دوست میدارد همواری را
و مدد میکند در کارسازی بنا بر همواری چنانچه مذکور شد در حدیث پنجم و میتواند بود که مراد این باشد که اسباب
آنرا مهیا میسازد هر کس اگر با آنها عمل نمایند پس چون در سفری سوار شوید چاروا های لاغر را پس فرود آورید آنها را
در وقت چاشت خوردن و نماز کردن مانند آنها در جاهای لائق آنها باین روش که اگر زمین بیگیاهی است
پس خلاص شوید از آن زمین باینمعنی که در آنجا چاشت و نماز مکنید چنانچه واقع شده که در زمین شوره نماز
مکروه است و اگر زمین صاحب گیاه است پس فرود آورید چاروا های لائق آنها را باعتبار کثرت گیاه
و مانند آن **سیزدهم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله لو کان الرفق خلقا یری
ما کان مما خلق الله شیء احسن منه **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله اگر میبود همواری

سلوک مخلوقی که دیده میشد نمی بود از جملهٔ آنچه خلق کرده الله تعالی چیزیکه خوش صورت تر از دین باشد **چهاردهم اصل** من احدهما علیهما السلام قال ان الله عز وجل یحب الرفق ومن رفقه بکم تسلیله اضغانکم ومضادة قلوبکم وانه یرید تحویل العبد عن الامر فیترکه علیه حتی یحوله بالناسخ کراهیة تثاقل الحق علیه **شرح** ومضادة قلوبکم اضافة بمفعول یا فاعل است وظاهر شد در شرح حدیث سوم این باب **پانزدهم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله ما اصطحب اثنان الا کان اعظمهما اجرا واحبهما الی الله ارفقهما بصاحبه **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله مصاحبت نکردند دو کس مگر آنکه بود بزرگتر آن دو کس باعتبار ثواب ومحبوبتر ایشان بسوی الله تعالی آنکه هموارسلوک تر است با مصاحبش **شانزدهم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول من کان رفیقا فی امره نال ما یرید من الناس **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت هر که باشد هموار در کار خود درمی یابد آنچه را که میخواهد از مردم چنانچه تجربه شده که بعضی حاکمان جابر در بعضی سلوک بیشتر از ناهموار منتفع میشوند در دنیا از رعیت خود

باب پنجاه ونهم اصل باب التواضع

شرح این باب بیان فضیلت فروتنی است درین باب چهارده حدیث است **اول اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال ارسل النجاشی الی جعفر بن ابی طالب واصحابه فدخلوا علیه وهو فی بیت له جالس علی التراب وعلیه خلقان الثیاب قال فقال جعفر فاشفقنا منه حین رایناه علی تلک الحال فلما رای حالنا وتغیر وجوهنا قال الحمد لله الذی نصر محمدا واقر عینه الا ابشرکم فقلت بلی ایها الملک فقال انه جاءنی الساعة من نحو ارضکم عین من عیونی هناک فاخبرنی ان الله عز وجل قد نصر نبیه محمدا واهلک عدوه واسر فلان وفلان التقوا بواد یقال له بدر کثیر الاراک لکانی نظر الیه حیث کنت ارعی لسیدی هناک وهو رجل من بنی ضمرة **شرح** جعفر ویارانش دو هجرت کردند یکی از مکه بحبشه از ترس آزار قریش و دیگری از حبشه بمدینه نجاشی بفتح وکسر نون وتخفیف جیم وتشدید وتخفیف یا لقب پادشاه مشهور حبشه بوده ونام او اصحمه بوده بفتح همزه وسکون صاد بی نقطه وفتح حای بی نقطه الخلقان بضم خاء با نقطه وسکون لام وقاف جمع خلق بفتح خاء وفتح لام کهنه فاء در فاشفقنا برای تفریع است بنا بر اینکه اظهار اسلام نجاشی معلوم ایشان بوده وبر خاک نشستن عادت اهل مصیبت است در بعض بلاد وبنا بر این ترسیده اند که مبادا که خبر دروغی در آزار رسول علیه السلام رسیده باشد ونجاشی ایشان را تسلیم فرستادگان قریش کند لا علاج تا بکشند یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت فرستاد نجاشی بسوی جعفر بن ابی طالب ویاران او در وقتی که در حبشه بودند وایشان را طلب کرد پس داخل شدند بر او واو در خانهٔ که از آن او بود نشسته بر خاک وبر بدن او جامهای کهنه بود وامام گفت پس جعفر گفت پس ترسیدیم

از نجاشی وقتی که دیدیم او را بر آنحال پس چون دید حال ما را و گردیدن روهاے ما را از رنگی برنگی گفت ستایش مر الله تعالی راست آنکه نصرت داد محمد را و خنک کرد چشم او را بخوشحالی آیا مژده ندهم شما را پس گفتیم بلی مژده ده ای بادشاه پس گفت بدرستی که شان اینست که آمد نزد من اینندم از خاک زمین شما جاسوسی از جاسوسان من که در آنجا بودند پس خبر داد مرا که الله تعالی عز و جل بتحقیق نصرت داد پیغمبر خود محمد را و هلاک کرد دشمن او را مراد سفها و کسی است که از انجمله است ابو جهل و اسیر شدند فلان و فلان مراد سفها و کسی است که از انجمله است عباس و عقیل باهم برخوردند و آن دو لشکر در دره که نام آن بدر است بسیار پیلو است هر آئینه گویا که من نظر میکنم بسوے بدر جائی که شبانی میکردم برای آقاے خود در آنجا و آن آقا مردی بود از بنی ضمره بفتح ضاد با نقطه و سکون میم و زای یک نقطه طایفه عمرو بن امیه ضمیری نقل است که پدر نجاشی بادشاه حبشه بود و او را یک پسر بود و نجاشی را عمی بود که دوازده پسر داشت و اهل حبشه پدر نجاشی را کشتند و عم او را بادشاه کردند نجاشی مدتی در خدمت عم خود میبود تا آنکه اهل حبشه بعم او گفتند که ما خاطر جمع نیستیم از اینکه نجاشی در وقت فرصت انتقام خون پدر خود کشد او را میباید کشت عم او گفت دیروز پدر او کشته شد امروز کشتن او نیز معقول نیست او را بفروشید بشخصی غریب که او را از زمین و یار برد چنان کردند بعد از مدتی عم نجاشی بصاعقه وفات یافت و پسران او هیچکدام قابل بادشاهی نبودند لاعلاج اهل حبشه رفتند و نجاشی را بی‌رضاے آقاے او آوردند بعد از آن آقاے او آمد بطلب حق خود و این ماجرا نجاشی عرض کرد او را نشناخت نجاشی اهل حبشه را طلب نمود و گفت حق بجانب اوست یا غلام را تسلیم کنید یا قیمت را تسلیم کنید **اصل** فقال له جعفر ایها الملک ما لی ارٰک جالسا علی التراب و علیک هذه الخلقان فقال یا جعفر انا نجد فیما انزل الله علی عیسیٰ علیه السلام ان من حق الله علی عباده ان یحدثوا لله تواضعا عند ما یحدث لهم من نعمة فلما احدث الله عز و جل لی نعمة بمحمد احدثت لله هذا التواضع **شرح** پس گفت او را جعفر ای بادشاه پس چیست مرا که می بینم ترا نشسته بر سر خاک و بر بدن تو این کهنه جامه هاست پس گفت ای جعفر بدرستی که ما می یابیم در کتابی که فرو فرستاده الله تعالی بر عیسی علیه السلام این را که از جمله حق الله تعالی بر بندگانش اینست که بجا آورند برای او قسمی از فروتنی را نزد آنچه الله تعالی بجای آورد برای ایشان از نعمتی پس چون بجا آورد الله عز و جل برای من نعمتی بسبب فتح محمد بجا آوردم برای الله تعالی این فروتنی را مخفی نماند که ظاهر لفظ عبارت اینست که اصل تواضع مشترک باشد میان جمیع شرائع اگرچه خصوصیت تواضع مختلف است در شریعت عیسی آن بوده که کرده و درین شریعت سجده شکر است **اصل** فلما بلغ النبی صلی الله علیه و آله قال لاصحابه ان الصدقة تزید صاحبها کثرة فتصدقوا یرحمکم الله و ان التواضع یزید صاحبه رفعة فتواضعوا یرفعکم الله و ان العفو یزید صاحبه عزا فاعفوا یعزکم الله **شرح** پس چون رسید خبر تواضع نجاشی بنبی آن تقریب

گفت اصحاب خود را بدرستی که تصدق زیاد میکند صاحبش را باعتبار وفور مال پس تصدق کنید تا رحمت کند شما را الله تعالی و بدرستی که فروتنی زیاد میکند صاحبش را باعتبار بلندی مرتبه پس فروتنی کنید تا بلند مرتبه کند شما را الله تعالی و بدرستی که بخشائش گناه زیردستان زیاد میکند صاحبش را باعتبار عزت پس بخشائش کنید تا عزیز کند شما را الله تعالی **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول ان فی السماء ملکین موکلین بالعبادة فمن تواضع لله رفعاه ومن تکبر وضعاه **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت شنیدم از او که میگفت بدرستی که در آسمان دو فرشته اند موکل بر بندگان پس هر که فروتنی کند برای الله تعالی بقبول احکام او و چاکری ولی او رفعت میدهند او را بمذمت جنا گستری یا بهدو در حاجات و هر که تکبر کند پستی میدهند او را بمذمت تنگ گیری ائمه ضلالت که چاکران ابلیس اند یا کم مددی در حاجات **سوم اصل** عن عبد الرحمن بن الحجاج عن ابی عبد الله علیه السلام قال افطر رسول الله صلی الله علیه وآله عشیة خمیس فی مسجد قبا فقال هل من شراب فاتاه اوس بن خولی الانصاری بعس مخیض بعسل فلما وضعه علی فیه نحاه ثم قال شرابان یکتفی باحدهما من صاحبه لا اشربه ولا احرمه ولکن اتواضع لله فان من تواضع لله رفعه الله ومن تکبر خفضه الله ومن اقتصد فی معیشته رزقه الله ومن بذر حرمه الله ومن اکثر ذکر الموت احبه الله **شرح** قبا بضم قاف و بای یک نقطه و الف ممدوده ومقصوره موضعیست نزدیک مدینه اوس بفتح همزه و سکون واو و سین بینقطه است خولی بفتح خای نقطه دار و سکون واو و تشدید یا است العس بضم عین بینقطه و تشدید سین بینقطه کاسه چوبین بزرگ جمع میان دوغ و عسل شبیه باسراف است برای اینکه اکتفا بعسل با آب میتوان کرد و اکتفا بدوغ میتوان و جمع آن باعث زیادتی مزه نمی شود پس جمع میان شیر و عسل از این قبیل نیست **یعنی** روایت است از عبد الرحمن بن الحجاج از امام جعفر صادق علیه السلام گفت روزه واکرد رسول الله صلی الله علیه وآله شام پنجشنبه در مسجد قبا پس گفت هیچ آشامیدنی هست پس آورد نزد او اوس بن خولی انصاری کاسه دوغ با عسل را پس چون گذاشت آنرا بر دهن خود دور کرد آنرا بعد از آن گفت دو آشامیدنیست اکتفا بیکی از آنها میتوان کرد که دیگری نباشد در لذت تفاوتی نباشد بلکه اگر باشد در اکثر افراد بر عکس باشد نمی آشامم آنرا حرام نمی کنم آنرا ولیکن فروتنی میکنم برای الله تعالی بخود داری از تضییع نعمت او چه بدرستی که هر که فروتنی کند برای الله تعالی بلند میکند مرتبه او را الله تعالی و هر که تکبر کند پست میکند مرتبه او را الله تعالی و هر که میانه روی کند در معاش خود روزی میدهد او را الله تعالی بقدر حاجت بی تنگی و هر که تلف خرجی کند محروم میکند او را الله تعالی بتنگی در معاش و هر که بسیار کند یاد مرگ را دوست میدارد او را الله تعالی چه او زاهد در دنیا میشود و زاهد محبوب الله تعالی است چنانچه می آید در حدیث دوازدهم و چهاردهم باب شصت ایم **چهارم اصل** عن داود الحار عن ابی عبد الله علیه السلام مثله وقال من اکثر ذکر الله اظله الله فی جنته **شرح**

روایت است از داود حمار بفتح حاء بی‌نقطه و تشدید میم و رای بی نقطه و لال الاغ یا کرایه دهٔ الاغ از امام جعفر صادق علیه السلام مثل حدیث مذکور و این زیادی که گفت هر که بسیار کند یاد الله تعالی در سایهٔ رحمت خود میکند او را الله تعالی در بهشت خود مخفی نماند که میتواند بود که این فقره درین روایت بدل فقرهٔ آخر روایت اولی باشد بقرینهٔ اینکه عادة وارد نشده درین اکثر **پنجم اصل** سمعت ابا جعفر علیه السلام یذکر انه اتی رسول الله صلی الله علیه وآله ملك فقال ان الله تبارك وتعالی یخیرك ان یکون عبدا رسولا متواضعا او ملکا رسولا قال فنظر الی جبرئیل علیه السلام واومی بیده ان تواضع فقال عبدا متواضعا رسولا فقال الرسول مع انه لا ینقصك مما عند ربك شیئا قال ومعه مفاتیح خزائن الارض **شرح** نزدیک باین مضمون می آید در حدیث هشتم باب شصت ویکم قال فاتواضع جملهٔ معترضه است وضمیر مستتر در قال راجع برسول الله است ان بفتح همزه وسکون نون مفسره است فقال عبدا بتقدیر فقال اخترت ان اکون عبدا است الرسول عبارت از ملک است ضمیر مستتر در قال ومعه راجع برسول الله است ومعه بمعنی وان کان معه است درانیکه وصل مراد است ومیتواند بود که ضمیر قال راجع بملک باشد ومقول قول محذوف باشد بتقدیر قال ذلک وواو حالیه باشد **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام یا از امام محمد باقر علیه السلام که ذکور میکرد که شان اینست که آمد نزد رسول الله صلی الله علیه وآله فرشته پس گفت بدرستی که الله تبارک وتعالی مخیر کرده ترا که باشی بنده رسول فروتنی کننده یا پادشاه رسول گفت پس نظر کرد بسوی من جبرئیل علیه السلام واشارت کرد بدست خود که فروتنی کن پس رسول الله گفت اختیار کردم که باشم بنده فروتنی کننده رسول پس گفت آن ملکی که پیغام آورده بود پادشاهی باوجود اینست که ناقص نکند از ثوابی که نزد صاحب کل اختیار تست اصلا چیزی گفت وباوجود اینکه باآن پادشاهی کلیدهای خزینهای زمین نیز باشد قبول نمیکنم پادشاهی را اشارت باینست که راحت فروتنی بیشتر از پادشاهی است در دنیا نیز **ششم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال من التواضع ان ترضی بالمجلس دون المجلس وان تسلم علی من تلقی وان تترك المراء وان کنت محقا ولا تحب ان تحمد علی التقوی **شرح** علی در علی التقوی بیانیه است وظرف متعلق است بلا تحب یا متعلق است بتحمد **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت از جملهٔ فروتنی اینست که راضی شوی بجای نشستی که پائین جای لائق تو باشد واینکه سلام کنی بر هر که برمیخوری از مسلمانان واینکه ترک کنی مباحثه را اگرچه صاحب حق باشی مراد تسلیم باطل نیست بلکه مراد اینست که اظهار کنی که منتهای فکر من همین بود وساکت شوی واینکه دوست نداری که ستائش کرده شوی بصفت کمال بسبب پرهیزگاری اینکه مبادا که در تو عجبی که باعث هلاک است بهم رسد **هفتم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال اوحی الله عز وجل الی موسی ان یا موسی اتدری لما اصطفیتك بکلامی دون خلقی قال یا رب ولم ذاك قال فاوحی الله تبارك وتعالی الیه یا موسی انی قلبت عبادی ظهرا لبطن فلم اجد فیهم احدا اذل نفسا منك یا موسی انك

اذا صلیت وضعت خدك علی التراب او قال علی الارض **شرح** لهم منصوب است تا بدل عبادی باشد لام در لبطن برای غایت است یا افاده تاکید در رسیدن لبطن کند و راجع بمعنی واد میشود باضم مبالغه یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت وحی کرد الله عز وجل بسوی موسی علیه السلام که ای موسی آیا میدانی که چرا برگزیدم ترا بسخن خود و ترا کلیم الله کردم نه دیگری از مخلوقین خود را موسی گفت الهی سبب کل اختیار من و چراست آن امام گفت پس وحی کرد الله تبارک وتعالی بسوی او که ای موسی بدرستی که من گردانیدم باینمعنی که وارسیدم بندگان خود را پشت و رو لیکن نیافتم در ایشان هیچیک را که متواضع تر باشد برای من باعتبار دل او از تو ای موسی بدرستی که چون نماز کنی میگذاری پهلوی روی خود را بر خاک منقول است که در شرع موسی در سجده نماز پهلوی روی بر زمین بوده بر سبیل استحباب یا وجوب وشاید بود که مراد بعد از نماز و سجده شکر باشد یا امام گفت بر زمین خشک از راوی است و حاصل هر دو یکیست **هشتم اصل** مر علی بن الحسین صلوات الله علیهما علی المجذمین وهو راکب حماره وهم یتغدون فدعوه الی الغداء فقال اما انی لولا انی صائم لفعلت فلما صار الی منزله امر بطعام فصنع وامر ان یتنوقوا فیه ثم دعاهم فتغدوا عنده وتغدی معهم **شرح** المجذمین بصیغه اسم فاعل باب افعال است بمعنی صاحبان جذام یعنی گذشت امام زین العابدین صلوات الله علیه بر صاحبان خوره بر حالی که او سوار الاغ خود بود و ایشان چاشت میخوردند پس بطعام طلبیدند پس گفت آگاه باشید بدرستی که من اگر این نمی بود که من روزه دارم هر آینه میکردم آنرا که طلب کردید پس چون رفت بمنزل خود امر کرد خادمانرا بساختن طعامی پس ساخته شد و امر کرد که تکلف کنند در آن طعام بعد از آن خواند آنجماعت را در روز دیگر پس چاشت خوردند نزد او و او نیز چاشت خورد با ایشان مخفی نماند که این منافات ندارد با آنچه منقولست که بگریز از صاحب خوره چنانچه از شیر میگریزی چه آن در صورتیست که نفس متاثر شود و کمال اطمینان بقضای الهی یا علم بعافیت نداشته باشد **نهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان من التواضع ان یجلس الرجل دون شرفه **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت از جمله فروتنی اینست که بنشیند مرد در مجلس پائین مرتبه کمال خود **دهم اصل** نظر ابو عبد الله علیه السلام الی رجل من اهل المدینة قد اشتری لعیاله شیئا وهو یحمله فلما رآه الرجل استحیی منه فقال ابو عبد الله علیه السلام اشتریته لعیالك وحملته الیهم اما والله لولا اهل المدینة لاحببت ان اشتری لعیالی الشیء ثم احمله الیهم **شرح** نظر کرد امام جعفر صادق علیه السلام بسوی مردی از اهل مدینه بر حالی که خریده بود برای عیال خود چیزی را و او برداشته بود آنرا پس چون دید امام علیه السلام آن مرد شرم کرد از او پس گفت امام علیه السلام خریدی آنرا برای عیال خود و برداشته نقل کردی آنرا بسوی ایشان آگاه باش بخدا قسم اگر نمی بود طعن اهل مدینه بر آینه دوست میداشتم که خود خریداری نمایم برای عیال خود چیزی را بعد از آن خود بردارم و نقل کنم بسوی ایشان **یازدهم**

اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال فیما اوحی الله عز و جل الی داؤد علیه السلام یا داؤد کما ان اقرب الناس من الله المتواضعون کذلک ابعد الناس من الله المتکبرون **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت در انچه وحی کرد الله عز و جل بسوی داؤد علیه السلام این بود که ای داؤد چنانچه نزدیک ترمردم بسوی الله تعالی اهل تواضع اند همچنان دور تر مردم از الله تعالی اهل تکبر اند **دوازدهم**

اصل عن ابی بصیر قال دخلت علی ابی الحسن موسی علیه السلام فی السنة التی قبض فیها ابو عبد الله علیه السلام فقلت جعلت فداک مالک ذبحت کبشا ونحر فلان بدنة فقال یا ابا محمد ان نوحا علیه السلام کان فی السفینة وکان فیها ما شاء الله وکانت السفینة مامورة فطافت بالبیت وهو طواف النساء وخلی سبیلها نوح علیه السلام فاوحی الله عز وجل الی الجبال انی واضع سفینة نوح عبدی علی جبل منکن فتطاولت وشمخت وتواضع الجودی وهو جبل عندکم فضربت السفینة بجؤجؤها الجبل قال فقال نوح علیه السلام عند ذلک یا ماری اتقن وهو بالسریانیة رب اصلح قال فظننت ان ابا الحسن علیه السلام عرض بنفسه **شرح** وحی بکوهها بمعنی اعلام بر سبیل حقیقت است ودادن شعور بکوه برای اعلام پر تعجبی ندارد چه نفس ناطقه انسانی نیز جسمی است از اجسام ومدتی بی شعور بوده وآخر شعور یافته یا مارے اتقن بیا و دو نقطه در پائین والف ومیم والف وکسر رای بی نقطه ویای دو نقطه در پائین وفتح همزه وسکون تای دو نقطه در بالا وکسر قاف وسکون نون است التعریض ضد تصریح یعنی روایت است از ابو بصیر که از اهل کوفه است از عراق عرب گفت داخل شدم بر مجلس امام موسی کاظم علیه السلام در منی در سالی که گرفته شد از دنیا در ان سال امام جعفر صادق علیه السلام مراد پیش از وفات اوست پس گفتم قربانت شوم چیست ترا که قربان کردی قوچی را و قربان کرد برادرت فلان که عبد الله افطح باشد شتری را پس گفت برای اشارت باینکه اراده عبد الله اینست که در زمان حیات پدر خود نمائی کند و هر چه من قربان کنم او بالاتر از آنرا اختیار خواهد کرد پس من تواضع کردم ای ابو محمد بدرستی که نوح علیه السلام بود در کشتی مدتی که خواست الله تعالی یا مراد اینست که بود در کشتی از اصناف خلائق انچه خواست الله تعالی وبود کشتی مامور بامر نوح باینمعنی که سکان آنرا بدست خود میداشت تا افعال حج را بالتمام بجا آورند پس طواف کرد بکعبه طوافی که آخر افعال حج است وآن طواف النساء است باینمعنی که افعال حج را تمام بجا آورد حتی طواف النساء را و ذکر رکعتین طواف نکرده برای اینکه آن وقت مقام ابراهیم نبوده ورکعتین واجب نبوده یا برای اینکه آن داخل ارکان نیست بلکه مثل جزء طواف است وبر این قیاس است بیتوته در منی ورمی جمره عقبه و واگذاشت سکان آنرا نوح علیه السلام تا هر راه که خواهد رود پس وحی کرد الله عز و جل بسوی کوهها که من خواهم گذاشت کشتی نوح را که بنده فرمان بردار منست بر کوهی از جمله شما پس اظهار درازی کردند کوهها و دماغ خود را بالا بردند بتکبر و خیالهای خام و فروتنی کرد کوه جودی وآن کوهی است در عراق عرب در موصل پس زد کشتی سینهٔ خود را بآن کوه چنانچه مذکور است

در سورهٔ هود امام گفت پس گفت نوح علیه السلام عند آن زدن سینه کشتی از روی تعجب و اینکه کوههای بلند فرو دنیامد و اینجا فرود می آید یا ماری اتقن و آن بلغت سریانیه یعنی اینست که ای صاحب کل اتقیا من عاقبت ما غیر کن و از ضرر نگاهدار راوی گفت پس گمان کردم که امام موسی کاظم اشارت کرد بامامت خود بعد از پدر و به بطلان دعوی امامت عبدالله افطح سیزدهم اصل عن الحسن بن جهم عن ابی الحسن علیه السلام قال قال التواضع ان تعطی الناس ما تحب ان تعطاه شرح روایت است از حسن بن جهم از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که گفت فروتنی اینست که دهی مردم را حق تعظیم ایشان چنانچه دوست میداری که داده شود آن از جانب مردم چهاردهم اصل وفی حدیث اخر قال قلت ما حد التواضع الذی اذا فعله العبد کان متواضعا فقال التواضع درجات منها ان یعرف المرء قدر نفسه فینزلها منزلها بقلب سلیم لا یحب ان یاتی الی احد الا مثل ما یوتی الیه ان رای سیئة درأها بالحسنة کاظم الغیظ عاف عن الناس والله یحب المحسنین شرح لا یحب تا آخر تفسیر قلب سلیم است که در سوره شعرا و سوره صافات است یاتی بصیغه مضارع معلوم باب ضرب است مثل مستثنای مفرغ و مرفوع و فاعل یاتی است یوتی بصیغه مضارع معلوم باب تفعیل است ایتاء دادن چیزی را بجانب خود و اکردن ضمیر مستتر راجع بالمرء است و عائد بالمحذوف است بتقدیر ما یؤتیه ضمیر الیه راجع بالمرء است کاظم مرفوع و خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هو کاظم یعنی و در حدیثی دیگر از حسن بن جهم از امام موسی کاظم علیه السلام اینست که حسن گفت که گفتم چیست مرتبه فروتنی که چون کند آنرا بنده باشد صاحب فروتنی در عرف باینمعنی که کمتر از آن بی اعتبار باشد پس امام علیه السلام گفت فروتنی چندین مرتبه مشتمله جمله آنها اینست که بشناسد مرد مقدار خود را پس فرود آورد آنرا در مرتبه خود بدل بی عیب بودن بیان بی عیب دل اینکه دوست ندارد که آید از جانب قضا و قدر الهی بسوی هیچیک از مسلمانان مگر مانند آنچه برای خود میخواهد اگر ببیند بدی را از مسلمانی دفع کند آن بدی را بموعظه حسنه یا مدارات حسنه یا خصلت حسنه چنانچه گویا که تقصیر جبری سرزده و اصلاح میکند اشارتست بآیه سورهٔ رعد و سورهٔ قصص و یدرؤن بالحسنة السیئة فرو خورندهٔ خشم است تجاوز کننده است از مردم گناهکار و الله تعالی دوست میدارد نیکوکاران را چنانچه در سورهٔ آل عمران مذکور است

باب شصتم اصل باب الحب فی الله والبغض فی الله

شرح فی در هر دو جا برای تعلیل است یعنی این باب بیان فضیلت دوستی و دشمنی برای رضای الله تعالی است در این باب شانزده حدیث است اول اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال من احب لله وابغض لله واعطی لله فهو ممن کمل ایمانه شرح کمل بصیغه ماضی معلوم باب حسن است و ایمانه مرفوع و فاعل است یا از باب تفعیل است و ایمانه منصوب و مفعول است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که دوست داشت کسی را که دوست داشت برای رضای الله تعالی و دشمن داشت کسی را که دشمن داشت برای رضای الله تعالی پس او از جمله کسی است که کامل است ایمان ایشان دوم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال

من اوثق عری الایمان ان یحب فی الله ویبغض فی الله ویعطی فی الله ویمنع فی الله **شرح**
فعلهای همه بصیغهٔ مجهول است وظرف نائب فاعل است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
از جملهٔ مستحکم ترین دستهای ایمان که هر که با آن چسپد ایمان او مضطرب نگردد این است که دوستی برای الله تعالی باشد
وندادن مال برای الله تعالی باشد مثل ندادن مال بفاسقان که مدد فسق ایشان شود چنانچه گفته در سوره
مائده ولا تعاونوا علی الاثم والعدوان ومثل ندادن مال بسفها چنانچه گفته در سوره نسا ولا تؤتوا السفهاء
اموالکم **سوم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله ود المؤمن فی الله من اعظم شعب الایمان
الا ومن احب فی الله وابغض فی الله واعطی فی الله ومنع فی الله فهو من اصفیاء الله **شرح** اضافهٔ
ود و المؤمن اضافهٔ مصدر بمفعول است شعب بضم شین بانقطه وفتح عین بی‌نقطه و بای یک نقطه جمع شعبه اجزائی که
مستقل باشد در میان کل خود ومضمون این موافق سابق است **چهارم اصل** عن ابی عبد الله ع
قال سمعته یقول ان المتحابین فی الله یوم القیمة علی منابر من نور قد اضاء نور وجوههم
ونور اجسادهم ونور منابرهم کل شیء حتی یعرفوا به فیقال هؤلاء المتحابون فی الله **شرح** روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت شنیدم از او که میگفت بدرستی که جمعی که یکدیگر را دوست دارند
برای رضای الله تعالی در روز قیامت بر منبرها باشند از نور اند بر حالی که روشن کرده نور روهای ایشان
ونور بدنهای ایشان ونور منبرهای ایشان هر چیز را که در عرصات است تا شناخته شوند باین صفت وگفته شود
که این جماعت دوستداران همند برای الله تعالی **پنجم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الحب
والبغض امن الایمان هو فقال وهل الایمان الا الحب والبغض ثم تلا هذه الایة حبب الیکم الایمان
وزینه فی قلوبکم وکره الیکم الکفر والفسوق والعصیان اولئک هم الراشدون **شرح**
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از دوستی داشتن با کسی ودشمنی داشتن با کسی آیا از جملهٔ اجزای ایمان
مکلف است آن مراد اینست که آیا اختیاری و مامور به است یا چیزیست بی اختیار که تکلیف تعلق بآن نگیرد پس گفت
آیا ایمان چیزی هست غیر دوستی داشتن با خدا و رسول و وصی او ودشمنی داشتن با ضد ایشان مراد اینست
که عمده مکلف به فعل دل است چنانچه گذشت در تفسیر قل کل یعمل علی شاکلته در شرح حدیث چهارم باب یازدهم
بعد از آن خواند این آیت از سوره حجرات بدانکه توضیح این بنقل آیت سابق وصدر این آیه وذکر احتمال میشود وگذشت
در کتاب الحجة در حدیث هفتاد ویکم باب صد و هشتم که باب فیه نکت ونتف من التنزیل فی الولایة است که حبب الیکم الایمان
وزینه فی قلوبکم یعنی امیر المؤمنین علیه السلام وکره الیکم الکفر والفسوق والعصیان الاول والثانی والثالث
وموافق این میگوییم ایمان اینجا بمعنی ایمن کردن است چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث دهم مولد ابی
محمد الحسن بن علی علیهما السلام پس عبارت است از حکم از روی علم است که محبت آن لازم دارد محبت امیر المؤمنین ع
ویازده فرزند او را وکفر بمعنی انکار محکمات قرآن است که در آنها نهی از پیروی ظن وامر بطلب علم است وکراهت

صافی شرح اصول کافی

آن لازم دارد وکراهت پسر ابی معافر را وفسوق تجاوز نازحد در سرکشی از حکم الٰهی است وکراهت آن لازم دارد
کراهت پسر خطاب را وعصیان خیانت در احکام الٰهی است وکراهت آن لازم دارد کراهت پسر عفان را مقدم
براین فقره اینست یا ایها الذین آمنوا ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا ان تصیبوا قوما بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم
نادمین واعلموا ان فیکم رسول الله لو یطیعکم فی کثیر من الامر لعنتم ولکن الله حبب الیکم چون حق تعالی دانسته
که مخالفان روایات افترا خواهند کرد واز ان جمله روایت مدبر بودن خون رافضیان است گفته ای جماعتی که
ایمان آورده اند اگر آورد نزد شما کسی که سرکش باشد از حکم الٰهی که در محکمات قرآن کرده چیزی که مخالف محکمات است
که در آن نهی از اختلاف وخودرائی وپیروی ظن هست تأمل وکمال دوری کنید از اینکه کشید جمعی را
بسبب ناخردمندی وترک محکمات قرآن پس شوید بر آنچه کردید پشیمان بعد از مرگ وبدانید باینمعنی که اعتراف
وعمل کنید بآنچه میدانید که در میان شماست رسول الله رسول یکی از شما ونه خودرای بیان این آنکه اگر
طاعت کنید شما را در یکی از بسیاری از کار یعنی قضایائی که نفس حکم شرعی است واین احتراز است از قلیل
که قضایائیست که محل حکم شرعی است مثل قیم مستلفات وارش جنایات ومانند آنها که واقع شده در آنها
که وشاورهم فی الامر هر آینه هالک وجهنمی شده بوده اید بتصدیق کسیکه مصلحت بینی شما در چیزی از ان
قضایای بسیار حکم کند ولیکن الله تعالی بحکم خود بمصلحت بینی رسول ونه مصلحت بینی دیگر محبوب نظر شما
کرده انکار محکمات را وتجاوز از حد وسرکشی را ومخالفت احکام الٰهی را واگر مراد باطل اینجا کرویدن بربوبیت
باشد مراد این خواهد بود که ولیکن الله تعالی امر کرده شما را بمحبت کسی که محبت او مصداق ایمان است
وآراسته داده او را در دلهای شما بمحکمات بسیار قرآن که در آنها امر باتباع اهل علم وسوال اهل ذکر است
وامر کرده شما را در محکمات بسیار قرآن که در آنها نهی از اختلاف وخودرائی وپیروی ظن هست بتبرا از کسیکه
محبت او مصداق پوشانیدن حق است وکسیکه محبت او مصداق تجاوز از حق بباطل است وکسیکه محبت او مصداق
گناهان کبائر است دانسته بیان اینها همه اینکه آن جماعت که میکشید ایشان را ایشانند پس راه یافتگان بحق باینمعنی که
رافضیان را گناهی در تبرا نیست چه آن بامر الله تعالی در محکمات بینات قرآن است مثل اولئک یلعنهم الله
ویلعنهم اللاعنون اولئک جزاؤهم ان علیهم لعنة الله والملائکة والناس اجمعین **ششم اصل** قال رسول الله
صلی الله علیه وآله لاصحابه ای عری الایمان اوثق فقالوا الله ورسوله اعلم وقال بعضهم الصلوة
وقال بعضهم الزکوة وقال بعضهم الصیام وقال بعضهم الحج والعمرة وقال بعضهم الجهاد فقال
رسول الله صلی الله علیه وآله لکل ما قلتم فضل ولیس به ولکن اوثق عری الایمان الحب فی الله
والبغض فی الله وتوالی اولیاء الله والتبری من اعداء الله **شرح** سوال عالم جهال را از مسئله
برای طلب فتوی نیست بلکه برای اظهار احتمال عجب کال هر یکی است بدون اینکه حکم بمظنون باشد
والا حرام خواهد بود ورخصت در آن نیز حرام خواهد بود ولهذا پیش از جواب اظهار جهل خود کرده اند که الله

ورسوله اعلم ضمیر لیس راجع بمطلوب است ومیتواند بود که ضمیر لیس راجع بکل وضمیر به راجع باوثق باشد یعنی
گفت رسول الله صلی الله علیه وآله اصحاب خود را که ام دستهای ایمان که بآنها ایمان محفوظ میماند از
شر شیطان مستحکم تر است پس گفتند الله تعالی ورسول او دانا تر اند وگفت بعض ایشان که شاید که نماز باشد
وگفت بعض ایشان شاید که زکوة باشد وگفت بعض ایشان شاید که جهاد باشد پس گفت رسول الله
صلی الله علیه وآله برای هر که ام آنچه گفتید فضیلتی هست ونیست فضیلت آن فضیلت که من میخواهم
ولیکن مستحکم تر دستهای ایمان دوستی است برای رضای الله تعالی ودشمنی است برای رضای الله تعالی
وامام خود دانستن اما مانیست که الله تعالی ایشانرا ولی متصرف در مومنان از خود شان کرده وبیزار بیست
از دشمنان الله تعالی یعنی جمعی که ضد آن اماماند چنانچه مذکور شد در شرح حدیث سابق **هفتم اصل**
قال رسول الله صلی الله علیه وآله المتحابون فی الله یوم القیمة علی ارض زبرجدة خضراء فی ظل
عرشه عن یمینه وکلتا یدیه یمین وجوههم اشد بیاضا واضوأ من الشمس الطالعة ویغبطهم
بمنزلتهم کل ملک مقرب وکل نبی مرسل یقول الناس من هؤلاء فیقال هؤلاء المتحابون فی الله
شرح ارض مضافست تاء زبرجدة برای وحدة است ضمیر یمینه راجع بالله تعالی یا راجع بعرش است
ضمیر کلتا یدیه راجع است بمرجع ضمیر یمینه ومراد اشعار باینست که این بر طبق آیت سوره واقعه نیست که اصحاب
شمال در آنجا مذموم اند چه مراد در سوره واقعه جمعی اند که براه دست چپ که راه جهنم است برده میشوند مراد
اینجا نشستگان در مجلس پادشاه اند نزد تخت پادشاه وذکر عرش ویمین ونظائر آنها بر سبیل استعاره تخییلیه است
برای کمال تقرب یغبطهم بغین با نقطه وبای یکنقطه وطای بینقطه بصیغه مضارع معلوم باب تفعیل است الغبطة
بکسر غین وسکون با خوشحال بودن وآرزو مثل مرتبه کسی کردن بی آنکه از آنکس زائل شود وبنا بر اول
التغبیط بمعنی غابط شمردن است وبنا بر دوم بمعنی مغبوط شمردن است وبر هر تقدیر مراد عمده بودن آن مرتبه است
در نظر همه کس یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله جمعی که دوستان همند برای رضای الله تعالی
در روز قیامت بر زمین زبرجدی اند که سبز است باین معنی که منبر نور ایشان که بیان شد در حدیث چهارم
در آن زمین است در سایه تخت پادشاهی الله تعالی جانب راست او وهر دو دست او راست است یا نقص
نقص در شمال او نیست بلکه مطلب از ذکر یمین کمال تقرب است روهای ایشان سفیدتر وروشن تر از آفتاب
طلوع کننده است خوشحال میشمرند ایشانرا بسبب مرتبه ایشان هر فرشته مقرب درگاه الهیت وهر پیغمبر
فرستاده شده بخلائق میگویند که کیانند این جماعت پس گفته میشود که این جماعت دوستان همند برای الله تعالی
هشتم اصل عن علی بن الحسین علیهما السلام قال اذا جمع الله الاولین والاخرین قام مناد فنادی
یسمع الناس فیقول این المتحابون فی الله قال فیقوم عنق من الناس فیقال لهم اذهبوا الی الجنة
بغیر حساب قال فتلقاهم الملائکة فیقولون الی این فیقولون الی الجنة بغیر حساب قال فیقولون

وای شیء کانت اعمالکم قالوا کنا نحب فی الله ونبغض فی الله قال فیقولون نعم اجر العاملین **شرح** یسمع بصیغه مضارع معلوم از باب علم یا باب تفعیل حال است انصات فارسی الاستماع والتسمیع گفتن اینکه متوجه شو یا خاموش باشید برای شنیدن تلقاهم بصیغه مضارع معلوم فاتحها از باب تفعیل است بمعنی یک تار التلقی استقبال کسی کردن یا از باب علم است اللقاء بکسر لام و مد بمعنی کسی ای در وای شیء منصوب و خبر کانت است و ذکر آن برای استفهام نیست که محض محبت برای الله تعالی باعث این درجه شود بلکه انضمام مستحبات اعمال دیگر مثل تصدقات و تکرار حج و بنای آخرت یعنی روایت است از امام زین العابدین که گفت چون جمع کند یکجا الله تعالی پیشینیان را و پسینیان را در روز قیامت بر خیزد فریاد کننده پس فریاد کند بر جائیکه دعوت میکند بشنیدن سخن مردم را پس میگوید کجا اند جماعتی که دوستی با هم میکردند خالص برای الله تعالی نه برای مصلحت دنیا امام گفت پس برمیخیزند جماعتی از مردم که اندک است پس گفته میشود ایشان را که بروید بسوی بهشت پیش از شروع در حساب خلائق امام گفت پس پیش می آیند ایشان را ملائکه پس میگویند بسوی کجا قصد دارید پس میگویند بسوی بهشت بی حساب امام گفت پس ملائکه میگویند پس کدام جمعی اید شما از مردم پس میگویند ما دوستی کنندگانیم با هم برای رضای الله تعالی امام گفت پس ملائکه میگویند و چه بود اعمال مستحبه صالحه شما که باعث این درجه شد امام گفت پس میگویند چیزی که میکردیم همین بود که دوست میداشتیم برای الله تعالی و دشمن میداشتیم برای الله تعالی امام گفت پس ملائکه میگویند خوب است مزد عمل کنندگان چنانچه در سوره عنکبوت و آل عمران مذکور است **نهم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال ثلث من علامات المؤمن علمه بالله ومن یحب ومن یبغض **شرح** روایت است از امام جعفر صادق که گفت سه صفت از علامتهای ایمان مؤمن است اول دانش او بالله تعالی یعنی اعتراف و علم او بالله تعالی در ربوبیت الله تعالی نسبت بهر کس و بهر چیز و وحدانیت الله تعالی در حکم که معلوم او شده که پیروی غیر اهل ظن نکند در فتوی و در عمل دوم دانش او بآنکه دوست میدارد او را کجا از اهل طاعت است و از ائمه هدی و اتباع ایشان است یا نه سوم دانش او بآنکه دشمن میدارد او را کجا از اهل معصیت است و از ائمه ضلالت یا اتباع ایشانست یا نه **دهم اصل** عن هشام بن سالم وحفص بن البختری عن ابی عبدالله علیه السلام قال ان الرجل لیحبکم وما یعرف ما انتم علیه فیدخله الله الجنة بحبکم وان الرجل لیبغضکم وما یعرف ما انتم علیه فیدخله الله ببغضکم النار **شرح** ما انتم علیه عبارت از معصیت است مثل آنچه از هشام منقول است که قائل بتجسیم بوده و گذشت در باب دهم و یازدهم کتاب التوحید و از حفص منقول است که شطرنج بازی میکرده یعنی روایت است از هشام بن سالم و حفص ابن البختری بفتح بای یک نقطه و سکون خاء با نقطه و فتح تاء دو نقطه در بالا و رای بی نقطه و تشدید یا از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت بدرستی که مرد هر آینه دوست میدارد شما را بنا بر ظاهر حال شما و حال آنکه نمی شناسد آن گناهی را

که شما بر آینه پس داخل میکند او را الله تعالی در بهشت بسبب دوستی او شما را و بدرستی که مرد هر آئینه دشمن میدارد شما را بنا بر ظاهر شیعه امیه بوده نزد شما و نمیشناسد آن گناهی که شما بر آینه ابرای آن دشمنی کنید با شما الیس داخل میکند او را الله تعالی بسبب دشمنی او شما را و در آتش جهنم **یازدهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا اردت ان تعلم ان فیک خیرا فانظر الی قلبک فان کان یحب اهل طاعة الله ویبغض اهل معصیته ففیک خیر والله یحبک واذا کان یبغض اهل طاعة الله ویحب اهل معصیته فلیس فیک خیر والله یبغضک والمرء مع من احب **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت چون اراده کنی که دانی در تو خیرے هست یا نه پس نظر کن بسوے دل خود بیان این آنکه اگر دل تو دوست میدارد اهل فرمان برداری الله تعالی را که متقیانند خواه ضرر ایشان بدنیاے تو نرسیده باشد و خواه رسیده باشد و دشمن میدارد اهل نافرمانی الله تعالی را که متقیانند خواه نفعی از ایشان بدنیای تو نرسیده باشد و خواه رسیده باشد پس در تو خیرے هست والله تعالی دوست میدارد ترا و اگر دل تو دشمن میدارد اهل طاعت الله را برای ضرر دنیا و دوست میدارد اهل معصیت الله تعالی را برائے نفع دنیا پس نیست در تو خیرے والله تعالی دشمن میدارد ترا و مرد محشور میشود در قیامت با کسی که دوست داشت او را **دوازدهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال لو ان رجلا احب رجلا لله لاثابه الله علی حبه ایاه وان کان المحبوب فی علم الله من اهل النار ولو ان رجلا ابغض رجلا لله لاثابه الله علی بغضه ایاه وان کان المبغض فی علم الله من اهل الجنة **شرح** روایت است از امام محمد تقی علیه السلام گفت اگر اینکه مردے دوست دارد مردی را برای الله تعالی هر آئینه مزد میدهد او را الله تعالی بنا بر دوستی او آنکس را اگرچه باشد آن دوست داشته شده در علم الله تعالی از اهل آتش جهنم مثل منافقان و اگر اینکه مردی دشمن دارد مومنی برای الله تعالی هر آئینه مزد میدهد او را بنا بر دشمنی او آنکس را اگرچه باشد آن دشمن داشته شده در علم الله تعالی از اهل بهشت مثل جمعی که برائے تقیه اظهار پیروے ائمه ضلالت میکنند چنانچه مردم پندارند که بجدانند **سیزدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قد یکون حب فی الله ورسوله وحب فی الدنیا فما کان فی الله ورسوله فثوابه علی الله وما کان فی الدنیا فلیس بشیء **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت گاہی میباشد در دل مومن دوستی کسی برای دنیا پس آنچه باشد برای الله تعالی و رسول او پس مزد آن بر الله تعالی است و آنچه باشد برای دنیا پس نیست هیچ چیز یا بمعنی که مزدے ندارد و چون منافاتی با ایمان و با قسم اول ندارد باشد ضرری نیز ندارد **چهاردهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان المسلمین یلتقیان فافضلهما اشدهما حبا لصاحبه **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که دو مومن باهم ملاقات میکنند پس فاضلتر ایشان نزد الله تعالی کسے است که دوستی او بدیگرے بیشتر است از دوستی آن دیگر با او **پانزدهم اصل** عن

صد فی شرح اصول کافی

ابی عبد الله علیه السلام قال ما التقی مومنان قط الا کان افضلهما اشدهما حبا لاخیه **شرح** مضمون این موافق سابق است **شانزدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال کل من لم یحب علی الدین ولم یبغض علی الدین فلا دین له **شرح** روایت است از امام جعفر صادق عم گفت هر که دوست نداشت بنا بر دین و دشمن نداشت بنا بر دین یا بغضی که هیچ دوستی او برای طاعت الهی و هیچ دشمنی برای عصیان الهی نباشد پس نیست دین صحیح آنکس را یعنی از اهل ایمان نیست

باب ذم الدنيا والزهد فيها

شرح الذم بفتح ذال بانقطه و تشدید میم مصدر باب نصر حقیر و بیفائده شمردن چیزی و ضد مدح و مراد معنی اول است الزهد بضم زای بانقطه و سکون ها و دال بی نقطه بی رغبتی در چیزی یعنی اینباب بیان فضیلت حقیر شمردن دنیا و بی رغبت بودن در دنیاست بمعنی اینکه اهتمام بکار آخرت و فکر آخرت بیشتر از اهتمام بکار دنیا و فکر دنیا باشد در اینباب بیست و هفت حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال من زهد فی الدنیا اثبت الله الحکمة فی قلبه وانطق بها لسانه وبصره عیوب الدنیا داءها ودواءها واخرجه من الدنیا سالما الی دار السلام **شرح** زهد بصیغه ماضی معلوم باب منع و حسن است اثبت بثای سه نقطه است و بنون ممکن است بصره بصیغه معلوم باب تفعیل است العیوب جمع عیب نقصان لازم و گاهی مستعمل در اعم از لازم و غیر لازم میشود الداء بفتح دال بی نقطه والف و همزه معتل العین واو است و اللام مرض و مراد اینجا رغبت در دنیاست و مجرور است تا بدل الدنیا باشد بدل بعض از کل برای اشارت باینکه دنیا از بعض جهات ممدوح است چه آن مزرعه آخرت است و ناصح امین است بعبرتها اگر کسی بگوش دل بشنود و میتواند بود که منصوب باشد تا بدل عیوب باشد و بنا بر این مراد بعیب اعم از نقصان لازم است الدواء بفتح دال بی نقطه و واو والف مقصوره احمق و مراد اینجا گرفتار رغبت در دنیاست و میتواند بود که بالف ممدوده باشد بمعنی چیزی که آن علاج مرض کنند و بنا بر این مراد صعوبت دواء است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که بی رغبت شد در دنیا پابرجا کرد الله تعالی مصلحت اندیشی را چنانچه در آیات قرآن است در دل او و کویا کرد بآن زبانش را برای نصیحت دیگران و بینا کرد او را عیبهای دنیا عیبهای مرض رغبت دنیا و عیبهای احمق راغب دنیا و بیرون برد او را از دنیا بی عیب و بی مرض بسوی بهشت که خانه بی عیبی و بی مرضی است **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول جعل الخیر کله فی بیت وجعل مفتاحه الزهد فی الدنیا ثم قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله لا یجد الرجل حلاوة الایمان حتی لا یبالی من اکل الدنیا ثم قال ابو عبد الله علیه السلام حرام علی قلوبکم ان تعرف حلاوة الایمان حتی تزهد فی الدنیا **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت شنیدم از او که میگفت کرده شد خوبی همگی در خانه و کرده شد کلید آن خانه بی رغبتی

در دنیا بعد از آن امام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله نمی باید مرد شیعی امام را اگر وقتی که پاک
نه هشته باشد از اینکه خورد دنیا را یا نه یعنی که اگر کل دنیا لقمه در دهن سگی شود نگوید که برای آن سگ زیاد است
بعد از آن گفت امام جعفر صادق علیه السلام محال است بر دلهای شما اینکه بشناسند شیرینی ایمان را مگر وقتیکه
بی رغبت شود در دنیا **سوم اصل** قال امیر المومنین علیه السلام ان من اعون الاخلاق
علی الدین الزهد فی الدنیا **شرح** گفت امیر المومنین علیه السلام بدرستی که از جمله مددگارتر خوهای
خوب آدمی برای تحصیل آخرت بی رغبتی در دنیاست **چهارم اصل** ان رجلا سأل علی بن الحسین
علیهما السلام عن الزهد فقال عشرة اشیاء فاعلی درجة الزهد ادنی درجة الورع واعلی درجة الورع ادنی درجة
الیقین واعلی درجة الیقین ادنی درجات الرضا الا وان الزهد فی آیة من کتاب الله عز وجل
لکیلا تاسوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما اتاکم **شرح** بعض این گذشت در حدیث دهم باب سی ویکم ونزدیک
بمضمون این گذشت در احادیث باب بیست وششم بیان شد در شرح حدیث اول باب چهل ویکم کتاب الحجة
که خطاب در لا تاسوا مخصوص ائمه هدی است ولا نافیه است و در لا تفرحوا مخصوص ابی بکر و یاران اوست ولا
ناهیه است و مستبعد نیست اختلاف خطاب در امثال این مانند یوسف اعرض عن هذا واستغفری لذنبک و بنابراین
مراد بودن زهد در این آیت اینست که این آیه دلالت بر کمال بی اعتباری وحقارت دنیا در نظر الله تعالی
میکند پس داعی وباعث زهد مومنان میشود یعنی بدرستی که مردی پرسید امام زین العابدین علیه السلام را
از بی رغبتی در دنیا که کدام است پس گفت آن ده جزو دارد بعدد اجزای دنیا مثل مال واولاد ولباس
وطعام وزن وخانه ومرکوب وانتقام از دشمن وحکومت وشهرت بخوبی وبیان ده جزو بوجه دیگر می آید در حدیث
دوازدهم بالاتر درجه زهد که مشتمل است بر جمیع ده جزو پائین تر درجه پرهیزگاریست وبالاتر درجه پرهیزگاری
پائین تر درجه کمال اطمینان بایمان است وبالاتر درجه کمال اطمینان پائین تر درجات رضا بقضای الهی در خیر
وشر است آگاه باش وبدرستی که داعی وباعث زهد در آیتی است از قرآن در سوره حدید که هر مصیبتی در قرآن
مکتوب شده تا شما عالمان بجمیع قرآن آزرده نشوید بر سر آنچه از شما بناحق رفت که حکومت دنیا باشد وای ائمه
ضلالت خوشحال مشوید بسبب آنچه آمد نزد شما از دنیا که آن بسبب بی اعتباری دنیاست وانتقام آن کشیده
خواهد شد **پنجم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام وهو یقول کل قلب فیه شک او شرک فهو
ساقط وانما ارادوا بالزهد فی الدنیا لتفرغ قلوبهم للآخرة **شرح** الشک اضطراب نفس صریح برای
طلب دنیا الشرک حالتی که مرکب است از اطمینان واضطراب برای طلب دنیا مثل آنکه در ظاهر دل اطمینان
باشد ودر باطن آن اضطراب باشد ضمیر ارادوا راجع بانبیا واولیا است یا در بالزهد زائده است در مفعول برای
اشعار بتحقیق مراد لصوق اراده بآن مثل ومن یرد فیه بالحاد ولام در لتفرغ برای تعلیل است یعنی شنیدم
از امام جعفر صادق علیه السلام واو میگفت هر دلی که در آن اضطراب صریح دنیا باشد یا آلودگی باضطراب دنیا

باشد بی اعتبار است و بنا بر این نیست که انبیا و اولیا قصد کرده اند بعمل آوردها غیر ضروری دنیا را تا فارغ شوند ولها سه ایشان برای عمل آخرت **ششم اصل** قال امیر المؤمنین علیه السلام علامة الراغب فی ثواب الآخرة زهده فی عاجل زهرة الدنیا اما ان زهد الزاهد فی هذه الدنیا لا ینقصه مما قسم الله عز وجل له فیها وان زهد وان حرص الحریص علی عاجل زهرة الدنیا لا یزیده فیها ولو حرص فالمغبون من حرم حظه من الآخرة **شرح** الزهرة بفتح زای معجمه و سکون و فتح ها و بعد از آن ها وتای وحدت یک شکوفه تشبیه لذت دنیا بیک شکوفه شده باعتبار سرعت زوال آن نسبت بکلام نعم ما در اقسم مصدریه است بنا بر اینکه نه باعث کمی رزق فی الجمله شود و میتواند بود که موصوله باشد بنابر آنکه زهد باعث کمی رزق نشود اصلا ضمیر فیها در اول راجع به دنیاست و در دوم راجع بزهره است و میتواند بود که راجع به دنیا باشد بنا بر احتمال دوم در اقسم و ضمیر وان زهد راجع بزهد و ضمیر وان حرص راجع بحرص است برای مبالغه مانند صحه قادر فالمغبون برای تفریع بیرون حرص الحریص تا آخر یا بر اما ان زهد تا آخر است حرم بصیغه مجهول است از باب ضرب و علم و ضمیر مستتر راجع بمن و نائب فاعل است که ابلیس باشد یا باغواء او الله تعالی باشد حظه منصوب مفعول دوم است و میتواند بود که حرم بصیغه معلوم باشد و مفعول اول محذوف باشد یعنی حرم نفسه حظه یعنی گفت امیر المؤمنین علیه السلام بدرستی که نشان رغبت کننده در ثواب آخرت بی رغبتی اوست در عاجل لذت و فراغت دنیا آگاه باش بدرستی که بی رغبتی بی رغبت در دنیا کم نمیکند او را از آنچه قسمت کرده باشد الله عز وجل برای او در دنیا یعنی که او نیز بر رزق میرسد اگر زیاده نباشد کم هر چند که بی رغبتی او بنهایت باشد مراد از رعایت حدود شرعیه در طلب رزق و صرف آن و بعد از وسعت دنیا بر عائله الخ است پس منافات ندارد با اینکه قادر بر تحصیل رزق خود را از گرسنگی هلاک کند یا در قحط کسی از گرسنگی میرد و بدرستی که حرص صاحب حرص بر عاجل لذت و فراغت دنیا زیاده نمیکند او را در لذت و فراغت دنیا هر چند که حرص او بنهایت باشد پس زیانکار در سودا کسی است که باغوای شیطان و خذلان رحمن محروم شد از نصیب خود از آخرت یا یعنی که ثواب خود را و حرص دنیا گرفت چه حرص باعث زیادتی لذت او نشد و ثواب آخرت از دست رفت **هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما اعجب رسول الله صلی الله علیه وآله شیء من الدنیا الا ان یکون فیها جائعا خائفا **شرح** استثنا منقطع است و میتواند بود که متصل باشد باعتبار اینکه نزد عاقل دنیا جوع و خوف که برای رضای الله تعالی باشد بنهایت لذیذ است در دنیا نیز حتی اینکه لذیذ تر است از تصرف در کلید های گنجهای زمین چنانچه می آید در حدیث آینده یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت خوش نیامد رسول الله صلی الله علیه وآله را چیزی از لذت دنیا که رغبت و حرص کند در آن لیکن خوش است این را که باشد در دنیا گرسنه بسبب روزه مانند آن و ترسان از عذاب آخرت مانند آن مثل آنچه در جلوه ها مشروح است **هشتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال خرج النبی صلی الله علیه وآله وهو محزون فاتاه ملک ومعه

مفاتیح خزائن الارض فقال یا محمد هذه مفاتیح خزائن الدنیا یقول لک ربک افتح وخذ منها ما شئت من غیر ان تنقص شیئا عندی فقال رسول الله صلی الله علیه وآله الدنیا دار من لا دار له ولها یجمع من لا عقل له فقال الملک والذی بعثک بالحق لقد سمعت هذا الکلام من ملک یقوله فی السماء الرابعة حین اعطیت المفاتیح **شرح** یجمع بصیغه مضارع معلوم باب افعال است الاجماع کمال جد در قصد چیزے والنس گرفتن بچیزے ومهیا کردن اسباب برای چیزے وهمه اینجا مناسب است وبنا بر معنی اخیر از باب منع نیز میتواند بود یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بیرون آمد نبی صلی الله وآله بسوے یکی از غزوات واو غمگین بود برائے بے استعدادی که باعث نافرمانی بعض لشکر است پس آمد نزد او فرشته وبا او بود کلید ہائے خزینہائے زمین یعنی علم بطریق وصول بآنها وقدرت بر آنها پس گفت ای محمد اینها کلید ہائی خزینہائے دنیاست میگوید ترا صاحب کل اختیار تو که بکشا وفراگیر از آن خزینها آنچه خواهش داری بی آنکه کم کرده شود چیزے از ثواب آخرت نزد من پس گفت رسول الله صلی الله علیه وآله دنیا خانهٔ رغبت کسی است که خانهٔ دیگر ندارد وبرای دنیا کمال جد در قصد میکند که احمق است نفهمیده که بی رغبتی در لذت جسمانی دنیا برای رضائے الٰہی چه مقدار لذت روحانی دارد ودر دنیا نیز اگر لذت ترک لذت بدانی ذکر لذت در هر لذت نخوانی پس گفت آن فرشته قسم بآنکه فرستاد ترا با قرآن که هر آئینه بتحقیق شنیدم این سخن را گفتی از فرشته که میگفت آنرا در آسمان چهارم وقتی که داده شدم کلید ہائے خزینها **نهم اصل** عن ابی عبد الله ۸

علیه السلام قال مر رسول الله صلی الله علیه وآله بجدی اسک ملقی علی مزبلة میتا فقال لاصحابه کم یساوی هذا فقالوا لعله لو کان حیا لم یساو درهما فقال النبی صلی الله علیه وآله والذی نفسی بیده الدنیا اهون علی الله من هذا الجدی علی اهله **شرح** الاسک بفتح سین منقط وتشدید کاف مراد اینجا بے گوش است المزبلة بفتح میم وسکون زای با نقطه وفتح وضم بائے یکنقطه جائے سرگین یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت گذر کرد رسول الله صلی الله علیه وآله بر بزغاله گوش بریده که انداخته شده بود در مزبله بر حالی که مرده بود پس گفت یاران خود را چند می ارزد این پس گفتند شاید که اگر آن زنده میبود نمی ارزید بیک درهم مراد اینست که الحال هیچ نرخی ارزد در خرید وفروخت هر چیز که کسی را حاجت آن افتد برائے سیر کردن سگ ومانند آن پس گفت نبی صلی الله علیه وآله قسم بآنکه جان من بقبضه قدرت اوست که هر آئینه دنیا بی اعتبار است نزد الله تعالی از این بزغاله نزد اهلش اگر کسی برای سیر کردن سگ از ایشان طلب کند مراد اینست که اگر این بی اعتباری نمی بود یک شربت آب بکافر نمیداد ومومن اولی میبود بدنیا از کافر **دهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا اراد الله بعبد خیرا زهده فی الدنیا ۱

وفقهه فی الدین وبصره عیوبها ومن اوتیهن فقد اوتی خیر الدنیا والاخرة وقال لم یطلب احد الحق بباب افضل من الزهد فی الدنیا وهو ضد لما طلب اعداء الحق قلت جعلت فداک ۲

عماذا اقال من الرغبة فيها وقال الامن صبار كريم فانما هي ايام قلائل الا انه حرام عليكم ان تجدوا
طعم الايمان حتى تزهدوا في الدنيا شرح ضمیر ومو ضعها جمع بحث است من در ما برای سببیت است
وماذا اسم استفهام است الا همزه استفهام ولا نافیه است من در من صبار زائده است برای عموم نفی یا تبعیضیه است
وحاصل هردو یکی است الصبار بکسر صاد بی نقطه وتخفیف بای یک نقطه والف ورای بی نقطه مصدر باب مفاعله
شکیبائی ومضاف است بکریم فا برای بیان است الا اینجا حرف تنبیه است یعنی روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام که گفت چون اراده کرد الله تعالی به بنده خیر را سه صفت میدهد او را اول اینکه بی رغبت میکند
او را در دنیا دوم اینکه فقیه میکند او را در آداب دینداری سوم اینکه بینا میکند او را بعیبهای دنیا چنانچه ذکر شده
در حدیث اول این باب وهر که داده شد این سه صفت این تحقیق داده شده خیر دنیا وآخرت وامام علیه السلام
گفت طلب نکرد هیچیک حق را که در قرآن است در رد یکه آن در بهتر باشد در راه حق بودن از بی رغبتی در دنیا
وحق ضد است چیزی را که دشمنان حق می طلبند گفتم قربانت شوم چرا ضد حق را ایشان طلبکار شدند
گفت بسبب رغبت در دنیا وامام گفت آیا نیست هیچ شکیبائی صاحب کرمی که خود را نگاه دارد از رغبت
در دنیا بیان این آنکه جز این نیست که حیات دنیا اندک روزگاری است آگاه باش بدرستیکه شان این است
که ممنوع است بر شما اینکه دریابید مزه ایمان را مگر آنکه بی رغبت شوید در دنیا **یازدهم اصل** سمعت
ابا عبد الله عليه السلام يقول اذا تخلى المومن الدنيا سما ووجد حلاوة حب الله وكان عند اهل
الدنيا كانه قد خولط وانما خالط القوم حلاوة حب الله فلم يشتغلوا بغيره قال وسمعته يقول ان
القلب اذا صفا ضاقت به الارض حتى يسمو **شرح** سما بسين بی نقطه وتخفیف میم والف بصیغه ماضی
معلوم معتل اللام واوی باب نصر است خولط بخای با نقطه وطای بی نقطه بصیغه ماضی مجهول باب مفاعله است
الخلاط بکسر خا آمیخته شدن چیزی با عقل کسی بروشی که خللی در عقل بهم رسد وآمیخته شدن مطلقا اول مراد است
در خولط ودوم مراد است در خالط یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت چون خالی ساخت
مومن خود را از رغبت در دنیا بلند مرتبه شد ودریافت شیرینی دوستی الله تعالی را در دل خود وشد نزد
اهل رغبت در دنیا چنانچه گویا که او بتحقیق مخبط شده وجز این نیست که آمیخته شده وآن جماعت را که مخبط مینامند
شیرینی دوستی الله تعالی پس مشغول نمی شوند بغیر دوستی او وعبد الله گفت شنیدم از امام علیه السلام
که میگفت بدرستی که دل چون صاف شد از رغبت در دنیا کوچکی وتنگی میکند نزد حوصله همت او زمین وآنچه
در زمین است تا آنکه دلش بالا رفته تعلق ببهشت که در آسمان است گیرد **دوازدهم اصل** سئل
علي بن الحسين عليه السلام اي الاعمال افضل عند الله عز وجل فقال ما من عمل بعد معرفة الله
جل وعز ومعرفة رسوله صلى الله عليه وآله افضل من بغض الدنيا وان لذلك لشعبا كثيرة
وللمعاصي شعبا فاول ما عصي الله به الكبر وهي معصية ابليس حين ابى واستكبر وكان من الكافرين

منه الحرص وهی معصیة آدم وحوا حین قال الله عز وجل لهما کلا من حیث شئتما و لا تقربا هذه
الشجرة فتکونا من الظالمین فاخذا ما لا حاجة بهما الیه فدخل ذلک علی ذریتهما الی یوم القیمة
و ذلک ان اکثر ما یطلب ابن ادم ما لا حاجة به ثم الحسد وهی معصیة ابن آدم حیث حسد
اخاه فقتله **شرح** در نسبت معصیت بآدم وحوا بعد آن سکون ایشان در جنت چنانچه ذکر است
در سورهٔ اعراف و سوره بقره احتمالات بسیار مذکور کرده از انجمله اینکه آنچه منسوب بایشان است دو قسم است اول
منسوب بایشان بالذات و آن معصیت صریح نبوده بلکه خطا بوده و باعث عقوبت دنیا شده چنانچه می آید
در حدیث نهم باب صد و ابست و ششم و مراد بجنت بهشت دنیاست چنانچه می آید در کتاب الجنائز در حدیث دوم باب نود و سوم
که باب بی عنوان مقدم بر باب الاطفال است که سالت ابا عبد الله علیه السلام عن جنة آدم علیه السلام فقال
جنة الدنیا یطلع فیها الشمس والقمر ولو کانت من جنان الآخرة ما خرج منها ابدا دوم منسوب بایشان بالعرض
و آن معصیت صریح است که از بعض اولاد ایشان صادر شده بالذات و بایشان شده بقسمی از مجاز مثل آیت
سوره طه وعصی آدم ربه فغوی و از این قبیل است آیه سوره اعراف جعلا له شرکا باعتبار اینکه دعای ایشان در
فرزندی عیب و ربه بی باعث شرک آن اولاد شده زیرا که نسبت شرک حقیقی بآدم و حوا محال است باتفاق
موافق و مخالف و نظیر نسبت در قسم اول با قسم دوم است نسبت آیه سوره فتح لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما
تاخر چنانچه مذکور شد در شرح حدیث ششم باب بیست و هفتم و شاید که فاخذا ما لا حاجة بهما الیه اشارت بقسم اول باشد و فدخل
ذلک علی ذریتهما اشارت بقسم دوم باشد یعنی پرسیده شد امام زین العابدین علیه السلام که کدام عمل از جمله عملها
فاضلتر است نزد الله عز و جل باعتبار ثواب پس گفت نیست هیچ عملی بعد از شناختن الله جل و عز و شناختن رسول
او صلی الله علیه و آله فاضلتر از دشمنی دنیا یعنی دوری از محبت دنیا و به درستی که آن دوری را اقسام بسیار است
و معصیتها را نیز چندین قسم است بعدد قسمهای دوری بیان این آنکه اول چیزی که مخالفت کرده شد الله تعالی
بآن تکبر است و آن معصیت شیطان است وقتی که امتناع از سجده کرد و خود را بزرگ شمرد و بود از جمله
پوشانندگان ربوبیت رب العالمین بترک عمل بمقتضای آن چنانچه در آیه سوره بقره است بعد از آن حرص است
و آن گناه آدم و حواست وقتی که گفت الله عز و جل ایشان را بخورید در بهشت از هر جا که خواستید و نزدیک مشوید
آن شجره را که میشوید از جمله ظالمان چنانچه در آیت سوره اعراف است پس فرا گرفتند چیزی را که حاجتی نبود بایشان
بسوی آن بیان نسبت گناه بآدم و حوا اینکه داخل شده آن گناه بر اکثر اولاد ایشان تا روز قیامت و آن
برای اینست که اکثر آنچه طلب میکند آنرا فرزند آدم چیزیست که نیست حاجتی باو بسوی آن مثل ذخیره
زیاد از حد و مانند آنها بعد از آن حسودیست و آن گناه قابیل پسر آدم است جایی که حسودی کرد برادر خود هابیل را
پس کشت او را چنانچه در سوره مائده است **اصل** فتشعب من ذلک حب النساء وحب الدنیا وحب الرئاسة
وحب الراحة وحب الکلام وحب العلو والثروة فصرن سبع خصال فاجتمعن کلهن فی حب الدنیا فقال

الانبیاء والعلماء بعد معرفته ذلک حب الدنیا راس کل خطیئة والدنیا دنیاءان دنیا بلاغ ودنیا
ملعونة شرح پس حاصل شد انسان را صفت چند صفت دیگر اول دوستی زن کردن بحرام دوم دوستی
زندگانی دنیا یعنی کراهت از مرگ بغفلت از ثواب آخرت و سوم دوستی سرداری بی اهلیت آن و چهارم
دوستی تن پروری و پنجم دوستی درازنفسی و فتوا و قضا و مانند آنها و گفتگو مانند آنها ششم دوستی بالانشینی
در مجالس و مرجع گیری و مانند آنها بی اهلیت آن هفتم دوستی کثرت غلامان و نوکران و اموال و مانند آنها
از اسباب بزرگی پس شد آن صفتها هفت صفت پس جمع شده صفت همگی آنها در دوستی دنیا پس گفتند
انبیا و اوصیا بعد از شناخت آنکه مذکور شد پیش آدمی یا بفکر خود دوستی دنیا سر همه خطاهاست و دنیا دو قسم است
اول دنیائی که آدمی را بلب گور رساند دوم دنیائی که مذموم است مراد دنیاست که دوستی دنیائی که سر همه خطاهاست
دوستی دنیائی بلاغ نیست بلکه دوستی زیاده بر آنست **سیزدهم اصل** قال رسول الله صلی الله
علیه وآله ان فی طلب الدنیا اضرارا بالآخرة وفی طلب الآخرة اضرارا بالدنیا فاضروا بالدنیا فانها احق
بالاضرار **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله بدرستی که در سعی برای دنیا ضرر رسانیدن بآخرتست
و در سعی برای آخرت ضرر رسانیدن بدنیاست پس ضرر رسانید شما بدنیا یعنی برای آخرت بدرستی که دنیا
[illegible]
سزاوارتر است از آخرت بضرر رسانیدن **چهاردهم اصل** عن ابی عبیدة الحذاء قال قلت
لابی جعفر علیه السلام حدثنی بما انتفع به فقال یا ابا عبیدة اکثر ذکر الموت فانه لم یکثر انسان ذکر الموت
الا زهد فی الدنیا **شرح** روایتست از ابو عبیده کفشگر گفت که گفتم امام محمد باقر را خبر ده مرا بخبری که سودمند
شوم بآن پس گفت ای ابو عبیده بسیار بجا آور یاد مرگ را پس تحقیق که شان اینست که زیاد نمیکند انسان ذکر مرگ را مگر اینکه
بیرغبت میشود در دنیا **پانزدهم اصل** قال ابو جعفر علیه السلام ملک ینادی کل یوم ابن آدم لد للموت واجمع للفناء وابن للخراب
شرح گفت امام محمد باقر علیه السلام فرشته فریاد میزند هر روز بزبان حال یا بزبان قال هر روز ای فرزند آدم زاد و ولد کن
برای مرگ و جمع مال کن برای برطرف شدن و عمارت کن برای خراب شدن **شانزدهم**
اصل قال علی بن الحسین علیهما السلام ان الدنیا قد ارتحلت مدبرة وان الآخرة قد ارتحلت
مقبلة ولکل واحدة منهما بنون فکونوا من ابناء الآخرة ولا تکونوا من ابناء الدنیا الا وکونوا
من الزاهدین فی الدنیا الراغبین فی الآخرة الا ان الزاهدین فی الدنیا اتخذوا الارض بساطا
والتراب فراشا والماء طیبا وقرضوا من الدنیا تقریضا الا ومن اشتاق الی الجنة سلا عن الشهوات
ومن اشفق من النار رجع عن المحرمات ومن زهد فی الدنیا هانت علیه المصائب **شرح**
گفت امام زین العابدین علیه السلام بدرستی که دنیا بحرکت در آمده بر حالیکه رو آورده است و سبدم در کار
نزدیک شدن است و برای هریک از دنیا و آخرة فرزندانند یعنی کسانی که در کارسازی دنیااند چنانچه فرزند
کارسازی پدر میکند و کسانی در کارسازی آخرت اند پس باشید شما از جمله آخرت و مباشید از جمله فرزندان دنیا

آگاه باشید از جمله رغبتیان در دنیا رغبت کنندگان در آخرت آگاه باشید بدرستی که بی‌رغبتان در دنیا
فرا گرفتند زمین را بجای قالی و تمد و امثال آنها و خاک نرم زمین را بجای رخت خواب و آب را بجای لذیذ
اشربه دنیا مراد این است که اصلا البساط و فراش طیب نداشته اند بلکه مراد اینست که مقید نبوده اند که البته
جمیع خانه ایشان اسباط داشته باشد یا اگر بساطی حاضر نباشد بر زمین ننشینند تا حاضر شود و بر این قیاس است
باقی احوال و نهایت بریدند از خود بعض اسباب دنیا را نوعی از نهایت بریدن باینمعنی که ترک بالکلیه کردند
از اسباب دنیا هر چه را که بی آن زندگی ممکن بود که بنهایت الغایت مبالغه در آن بود آگاه باشید و هر که مشتاق شد
بسوی بهشت رو گردان شد از خواهشهای نفس و هر که ترسید از آتش جهنم برگشت از حرامها و هر که بی‌رغبت
شد در زندگانی دنیا و جمیع اسباب آن سهل شد برا و مصیبتها چه جزع در مصیبت مبنی بر قرار اعتبار و بقای وجود
در دنیا است اصل الا ان لله عبادا کمن رای اهل الجنة فی الجنة مخلدین و کمن رای اهل النار
فی النار معذبین شرورهم مامونة وقلوبهم محزونة انفسهم عفیفة وحوائجهم خفیفة صبروا ایاما
قلیلة فصاروا بعقبی راحة طویلة اما اللیل فصافون اقدامهم تجری دموعهم علی خدودهم
وهم یجارون الی ربهم یسعون فی فکاک رقابهم واما النهار فحلماء علماء بررة اتقیاء کانهم
القداح قد براهم الخوف من العبادة ینظر الیهم الناظر فیقول مرضی وما بالقوم من مرض ام
خولطوا فقد خالط القوم امر عظیم من ذکر النار وما فیها **شرح** مخلدین بصیغه اسم فاعل
باب افعال است الاخلاد دل بر چیزی نهادن بکمال رضا یجارون بسکون جیم وفتح همزه و ضم رای بی‌نقط
بصیغه مضارع معلوم باب منع است الجوار بضم جیم بلند کردن آواز در دعا و زاری القداح بکسر قاف جمع
قدح بکسر قاف و سکون دال تیر بی‌پر و پیکان براهم بباء یکنقطه و رای بی نقطه و الف بصیغه ماضی
معلوم معتل اللام یائی باب ضرب است البری بفتح باء و سکون راء تراشیدن تیر من در من العبادة برای سببیت
است و ما بالقوم من مرض کلام امام است که در میان مقول و مقول در آمده ام منقطعه است بمعنی همزه استفهام و بل
اضرابیه فقد خالط تا آخر نیز کلام امام است یعنی آگاه باشید بدرستی که الله تعالی را بندگانست مانند کسی که دیده باشد
اهل آتش جهنم را در آتش در حالی که بعذاب گرفتار باشند بدیهای آن بندگان خاطر جمع است که بفعل می‌آید
و دلهای ایشان اندوهگین آخرت است نفسهای ایشان خواهش نالائق نمیکنند و مطلبهای دنیای
ایشان سبک و اندک است صبر کردند بر قدر کفاف و بر آزار ناهلان چند روزی که اندک است چه عمر دنیا
هر چند عمر طبیعی باشد که در جنب عمر آخرت کم است پس گردید مر با عاقبت راحتی که دور و دراز است اما در شب
پس جفت کنندگان قدمهای خود اند در قیام نماز شب و تلاوت قرآن و در آن نماز روان میشود اشکهای
ایشان بر پهلوها و جویهای در رو گونهای ایشان و ایشان زاری میکنند بدرگاه صاحب کل اختیار خود
و سعی میکنند در رهانیدن گردنهای خود از آتش دوزخ واما در روز پس در سلوک با مردم خردمند اهند

دانا یا مانند بکیفیت سلوک نیکوکارانند با مردم و بدکارانند از ستم با مردم گویا که ایشان بیاد دارند که فریاد تیرها است
بی پر و پیکان اند تحقیق تراشیده ایشانرا ترس عذاب الهی بسبب عادت نظر بکه که میبوسته ایشان
نظر کنند پس با خود میگویند آیا نجات بیابند آیا بلکه داخل عقل ایشان شده ... و هر
که از متعلقات میان مردم عدول کرده اند امام علیه السلام در جواب استفهام اول فرموده است با جماعت
هیچ بیماری و در جواب استفهام دوم فرمود بیان این آنکه تحقیق داخل عقل ایشان شده کاری بزرگ
که یاد آتش دوزخ است و آنچه که در آن آتش است هذا هم اصل عن جابر قال دخلت علی ابی جعفر ۱
علیه السلام فقال یا جابر والله انی لمحزون وانی لمشغول القلب قلت جعلت فداک وما شغلک
وما حزن قلبک فقال یا جابر انه من دخل قلبه صافی خالص دین الله شغل قلبه عما
سواه یا جابر ما الدنیا وما عسی ان تکون الدنیا هل هی الا طعام اکلته او ثوب لبسته او امرأة
اصبتها یا جابر ان المؤمنین لم یطمئنوا الی الدنیا ببقائهم فیها ولم یامنوا قدومهم الاخرة
یا جابر الاخرة دار القرار والدنیا دار فناء وزوال ولکن اهل الدنیا اهل غفلة وکان المؤمنین
هم الفقهاء واهل فکرة وعبرة لم یصمهم عن ذکر الله جل اسمه ما سمعوا باذانهم ولم یعمهم
عن ذکر الله ما رأوا من الزینة باعینهم ففازوا بثواب الاخرة کما فازوا بذلک العلم شرح اکلت
ولبست واصبت بصیغه مخاطب است ومیتواند بود که بصیغه متکلم باشد یا با صیغه مضارع معلوم الفاء یاء علم است
قدومهم منصوب ومفعول است ومصدر مضاف بفاعل است الاخرة منصوب ومفعول مصدر است
وعبارت است از زنده شدن در قبر وتقدیر محل الاخرة است یعنی قبر لکن بتخفیف نون ساکنه وتشدید
نون مفتوحه میتواند بود وکان بتشدید نون مفتوحه است الفقه زیرکی ودر وا رسیدن بحاصل سخن اهل خبر
مبتدای محذوفست بتقدیر هم اهل وجمله استیناف بیانی است لم یصمهم استیناف بیانی استیناف سابق است وذکر الله کنایه
عبارت از محکمات قرآن است که در آنها نهی از خودرائی وپیروی ظن واختلاف است ما سمعوا عبارت از احادیث
موضوعه در مدح وحکایات کذوبه ودر کرامات ائمه وعلمای اهل ظن است یعنی روایت است از جابر جعفی گفت
داخل شدم بر امام محمد باقر پس گفت ای جابر بخدا قسم که بدرستیکه من هر آینه غمناکم وبدرستی که من هر آینه گرفتاری دل
دارم گفتم قربانت شوم چه چیز گرفتار کرده ترا وچه چیز غمناک کرده ترا پس گفت ای جابر بدرستی که شان اینست
که هر که داخل دل او شد پاکیزه بی غش دین الله تعالی گرفتار میشود دل او بر حالی که رو گردان از
غیر آن باشد ای جابر چیست دنیا وچه چیز میتواند بود که باشد دنیا یا یعنی که هیچ امیدی بدنیا نیست آیا هست
آن دنیا مگر خوردنی که خوردی آنرا مگر یا جامه که پوشیدی آنرا یا زنی که جماع کردی او را ای جابر بدرستیکه
مؤمنان دل نبسته اند بدنیا بوسیله باقی ماندن ایشان در آن وایمن نشده اند از رسیدن ایشان
بقبر که جای زنده شدن دوم وسؤال نکیر ومنکر است ای جابر آخرت جای درنگ است ودنیا جای رفتن

او بر طرف شدن است ولیکن مردم دنیا صاحب غفلت اند و گویا که مومنان ایشانند ولبس فیهمان بیان
این آنکه ایشان اهل اندیشه در محکمات قرآن و اهل رسیدن بنتیجه آن اندیشه اند مراد بنتیجه علم بوجوب امام
عالم بجمیع احکام در هر زمان است بیان این آنکه کر نکرده ایشان را به دوری از شنیدن محکم قرآن که ذکر الله
بل همه است در خلائق آنچه شنیده اند بگوشهای خود مثل احادیث موضوعه در مدح خلفای جهالت و کور
نکرده ایشانرا به دوری از نظر در محکم قرآن آنچه دیده اند از آرایش دنیا بچشمهای خود مراد آراستگی در واج
دکان خلفای ضلالت و علمای جهالت و کثرت اتباع ایشان است پس رسیدند بمطلب بزرگ ثواب
آخرت چنانچه در دنیا رسیدند بآن مطلب عالی که علم بحکم قرآن و نتیجه آن بی کری و کوری باشد **اصل**
واعلم یا جابر ان اهل التقوی ایسر اهل الدنیا مؤونة واکثرهم لک معونة تذکر فیعینونک وان
نسیت ذکروک قوالون بامر الله قوامون علی امر الله قطعوا محبتهم بمحبة ربهم ووحشوا الدنیا
لطاعة ملیکهم ونظروا الی الله عز وجل والی محبته بقلوبهم وعلموا ان ذلک هو المنظور الیه لعظیم شأنه
شرح و بدان ای جابر که اهل پرهیز عذاب الهی کمتر اهل دنیا اند باعتبار مطلب دنیا باین معنی که زیاده بر قدر
کفاف نمیطلبند و بیشتر اهل دنیا اند باعتبار مدد برای تو بیاد ایشان می آوری مطلب آخرت یا دنیای خود را
پس مدد میکنند ترا و اگر فراموش کنی مطلب خود را بیاد تو می آورند و مدد میکنند بغایت گویان اند
بکار الله تعالی که در محکمات قرآن مذکور شده و بغایت ایستادگی کنندگان و محافظت کنندگان اند بر محکمات
قرآن بریدند دوستی خود را با مردم بدوستی که در ضمن آن دوستی صاحب کل افعال ایشان محفوظ اند و لغت
کردند از دنیا در اعمال و آن برای فرمان برداری پادشاه خود و نظر کردند بسوی الله عز وجل و بسوی
دوستی او بدلهای خود و دانستند که دوستی الله تعالی است و بس قائل اینکه منظور نظر ایشان باشد برای
قدر آن دوستی که بزرگ است **اصل** فانزل الدنیا کمنزل نزلته ثم ارتحلت عنه او کمال وجدته
فی منامک فاستیقظت ولیس معک منه شیء انی انما ضربت لک هذا مثلا لانها عند اهل اللب
والعلم بالله کفیء الظلال یا جابر فاحفظ ما استرعاک الله عز وجل من دینه وحکمته ولا تسألن
عما لک عنده الا ما له عند نفسک فان تکن الدنیا علی غیر ما وصفت لک فتحول الی دار المستعتب
فلعمری لرب حریص علی امر قد شقی به حین اتاه ولرب کاره لامر قد سعد به حین اتاه وذلک
قول الله عز وجل ولیمحص الله الذین آمنوا ویمحق الکافرین **شرح** فانزل بصیغه امر باب افعال است
الظلال بکسر ظای با نقطه و تخفیف لام جمع ظل است یعنی سایه ابر که گاهی پیش آفتاب میگردد و زود میرود
و تعهد برای تعدد افراد اهل دنیاست در و لا تسألن عما لک عنده الا ما له عند نفسک اقتصار است
زیرا که تقدیر این است ولا تسألن عما لک عنده فانه لیس لک عنده الا ما له عند نفسک المستعتب بضم میم و فتح
تا و سه دو نقطه در بالا مصدر میمی است بمعنی عذر خواهی و میتواند بود که بکسر تای دوم اسم فاعل باشد

بصیغه ماضی معلوم یا مجهول باب علم است یعنی پس قرار ده دنیا را مانند منزل مسافری که فرود آمدی در آن بعد از آن روانه شدی از آن یا مانند مالی که دریافتی آنرا در خواب خود پس بیدار شدی بهر حالی که نیست با تو از آن مال چیزی بدرستی که من چندین نیست که ندم برای تو این مثل را مثل دنیا برای اینکه نماند صاحب خردمندی وعلم بربوبیت الله تعالی مانند سایه لکهای ابرست مراد اینست که دو مثل برای این بود که مومنان متفاوت اند در بیرغبتی در دنیا مثل دوم برای کاملانست ومثل سوم مانند مثل دوم است در شدت وضعف ای جابر پس نگاهداری کن انچه رعایت فرموده ترا الله عز وجل از جمله احکام او ودر مخالفت آن عقابست ونصیحت او که از باب رعایت ادب است ودر مخالفت آن عذاب نیست ومپرس که تو در نزد الله تعالی چه مرتبه داری چه نیست عزتی ترا نزد او مگر بقدر انچه او در دل تو عزیز است ومحافظت دین او وحکمت او میکنی مراد اینست که احتیاج بسوال نیست از بسکه ظاهر است پس اگر باشد دنیا در دل تو غیر انچه بیان کردم در مثلها پس منتقل شو بسوی مقام عذرخواهی پس بجان خود م قسم که بر آئینه بسا مردیم هر چیزی که بتحقیق بر تعب افتاد بآن چیز وقتی که حاصل شد برای او هر آئینه بسا نفرت کننده از چیزی که بتحقیق براحت افتاد بآن چیز وقتی که حاصل شد برای او وآن مضمون قول الله عز وجل است در سوره آل عمران واز جمله مصلحت غالب شدن مشرکان بر مومنان اینست که خالص از گناه کند الله تعالی جمعی را که مومن شده اند وباطل کند کافران را بالکلیه در آخرت مانند کسیکه حق خود را از دنیا بالتمام گرفته باشد مراد اینست که مضمون این آیه فردی از افراد آنست که مذکور شد زیرا که مغلوب شدن مومنان مکروه ایشان است وخیر ایشان در آن است وغالب شدن مشرکان مرغوب ایشان است وشر ایشان در آنست **هیجدهم اصل** عن ابی ابراهیم علیه السلام قال ابو ذر رحمه الله جزی الله الدنیا عنی مذمة بعد رغیفین من الشعیر اتغدی باحدهما واتعشی بالاخر وبعد شملتی الصوف اتزر باحدهما وارتدی بالاخر **شرح** جزی بجیم وزاء بانقط بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است وجمله دعائیه است بحسب صورت ومراد اظهار تقرب است از زیادتی اسباب دنیا بر قدر ضروری المذمة بفتح میم وفتح ذال بانقط سرزنش الشملة بفتح شین بانقط وسکون میم پوششی که کوچک تر است از قطیفه اتزر بفتح همزه والف وفتح تای دو نقطه در بالا مخفف است یا بهمزه وتشدید تا است وصاحب قاموس اینست که مثل این در بعض احادیث واقع است واز تحریف راویان است یعنی روایت است از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که گفت ابو ذر غفاری رحمه الله تعالی جزا دهاد الله تعالی دنیا را از جانب من سرزنش بعد از دور کرده از جو که چاشت کنم بیکی از آنها وشام کنم بدیگری وبعد از دو پوشش پشم که لنگ خود کنم یکی از آنها را وردای خود کنم دیگری را **نوزدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان ابو ذر رض یقول فی خطبته یا مبتغی العلم کان شیئا من الدنیا لم یکن شیئا

الا ما ینفع خیره و یضر شره الا من رحم الله یا مبتغی العلم لا یشغلک اهل و لا مال عن نفسک انت یوم تفارقهم کضیف بت فیهم ثم غدوت عنهم الی غیرهم والدنیا والاخرة کمنزل تحولت منه الی غیره وما بین الموت والبعث الا کنومة نمتها ثم استیقظت منها یا مبتغی العلم قدم مقامک بین یدی الله عز وجل فانک مثاب بعملک کما تدین تدان یا مبتغی العلم شرح کان شیئا بفتح همزه و تشدید نون است ما در ما ینفع مصدریه است و ضمیر خیره راجع بشی است من الدنیا و اضافة از قبیل اضافه جزو بکل است مستثنی در الا من رحم مفرغ است و مفعول یفرّ است کمنزل تحولت منه الی غیره یعنی کمنزلین تحولت من احدهما الی الاخر است اکتفا بتشبیه دنیا شده برای اشارت بانیکه اهتمام به بیان حال دنیا بیشتر است ضمیر نمتها مفعول مطلق است راجع است بنومة ذکر یا مبتغی العلم در آخر برای اشارت باین است که جمیع خطبه ابوذر اینجا نقل نشده بلکه تتمه دارد مثل آنچه گذشت در حدیث دهم باب پنجاه و ششم و مثل آنچه گذشت در حدیث سابق یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که ابوذر رضی الله عنه میگفت در نصیحت خود مردم را ای طلب کننده علم گو یا که هیچ چیز از دنیا نبود چیزی مگر نفع رسانیدن طاعت در آن و ضرر رسانیدن معصیت در آن هر کس را مگر کسی را که رحم کرد الله تعالی او را بتوفیق ای طلب کننده علم باید که مشغول نکند ترا خویش و نه مال از پرداختن باحوال خود تو روزی که جدا میشوی از ایشان مانند مهمانی که شب خوابیدی در میان ایشان بعد از ان اول روز جدا شدی از ایشان رفتی بسوی غیر ایشان و دنیا و آخرت بمنزله مانند منزلیست که منتقل شد از ان منزل بسوی غیر آن و نیست میان مرگ و انگیخته شدن در قیامت مگر مانند یک خوابی که خوابیده باشی از خواب بعد از ان بیدار شده باشی از ان خواب ای طلب کننده علم پیش فرست عمل صالح برای ایستادن تو نزد الله تعالی عز و جل برای دیوان بزرگی چه بدرستی که تو جزا داده میشوی بعمل صالح خود چنانچه سلوک میکنی در دنیا با تو سلوک کرده میشود در آخرت ای طلب کننده علم بلیستم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و اله ما لی و للدنیا انما مثلی و مثلها کمثل راکب رفعت له شجرة فی یوم صائف فنام تحتها ثم راح و ترکها شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله چیست مرا و دنیا را یعنی که چه کار است مرا با دنیا جز این نیست که حالت من و حالت دنیا مانند حالت سوارلیست مسافر که نمایان شد او را یک درخت در روز تابستان پس خواب پیشین کرد در زیر آن درخت بعد از ان حرکت آخر کرد و واگذاشت آن را بیست و یکم اصل عن یحیی بن عقبة الازدی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال ابو جعفر علیه السلام مثل الحریص علی الدنیا کمثل دودة القز کلما ازدادت علی نفسها لفا کان ابعد لها من الخروج حتی تموت غما شرح تا در دودة برای وحدت نوعی است القز بفتح قاف و تشدید زای با نقطه

صافی شرح اصول کافی

معرب کج پیله ابریشم ونوعی از ابریشم که پیله آنرا برای تخم واميگذارند درسایه تا کرم آنرا سوراخ کند وبیرون آید مراد اینجا معنی اول است وعبارت است از پیله که در آفتاب پهن میشود و کرم آن سوراخ نمیکند و بیرون نمی آید از آن بلکه درمیان پیله می میرد علی نفسها متعلق است بلفها ولفها نیز از نسبت وراده (؟) است لام درلفها برای تعدیه است علی مفعول له است وعبارت است ازبی خوراکی واز تابش آفتاب یعنی روایت است از یحیی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلام صفت حریص بر دنیا مانند صفت نوع کرم پیله ابریشم است بیان این آنکه هرچند که زیاد میشود آن کرم باعتبار پیچیدن تار بر خودش دورکننده تر است آن زیاد شدن اورا از بیرون آمدن تا وقتی که بمیرد از اندوه **بست و دوم اصل** قال وقال ابو عبد الله علیه السلام کان فیما وعظ به لقمان ابنه یا بنی ان الناس قد جمعوا قبلك لاولادهم فلم یبق ما جمعوا ولم یبق من جمعوا له وانما انت عبد مستاجر قد امرت بعمل ووعدت علیه اجرا فاوف عملك واستوف اجرك ولا تكن فی هذه الدنیا بمنزلة شاة وقعت فی زرع اخضر فاكلت حتی سمنت فكان حتفها عند سمنها ولكن اجعل الدنیا بمنزلة قنطرة علی نهر جزت علیها وتركتها ولم ترجع الیها آخر الدهر اخربها ولا تعمرها فانك لم تؤمر بعمارتها **شرح** یحیی گفت وگفت امام جعفر صادق علیه السلام که بود در جمله آن چه نصیحت باآن کرد لقمان پسرش اینکه ای پسرک من بدرستی که مردم تحقیق جمع اموال کردند پیش از تو برای فرزندان خود پس باقی نماند آن اموالیکه جمع کردند وباقی نماندند آنکسانیکه جمع کردند برای ایشان وجز این نیست که تو بنده اجاره گرفته بیان این آنکه تحقیق مامور شدی از جانب الله تعالی بکاری ووعده داده شدی برای کار مزدی که بهشت باشد پس تمام بجا آور کار خود را وتمام بازیافت کن مزد خود را ومباش دراین دنیا مانند گوسفندی که افتاد در زراعتی که سبز است پس خورد تا آنکه فربه شد پس شد مرگ او نزد فربهی او تشبیه آدمی بگوسفند چریدن در حرامها بچریدن در زراعت سبز ولذت بردن از حرام بفربهی گوسفند وبجهنم رفتن بسبب حرامها بکشته شدن گوسفند بسبب فربهی شده ولیکن بگردان دنیا را مانند پل بر نهر آبی که گذشتی بر آن پل ووا گذاشتی آنرا وبرنگشتی بسوی آن پل تا آخر زمانه خراب وا گذار دنیا را وآباد مکن اورا چه بدرستی که تو مامور نشده بآباد کردن آن **اصل** واعلم انك تسئل غدا اذا وقفت بین یدی الله عز وجل عن اربع شبابك فیما ابلیته وعمرك فیما افنیته ومالك مما اكتسبته وفیما انفقته فتاهب لذلك واعد له جوابا ولا تاس علی ما فاتك من الدنیا فان قلیل الدنیا لا یدوم بقاؤه وكثیرها لا یؤمن بلاؤه فخذ حذرك وجد فی امرك واكشف الغطاء عن وجهك وتعرض لمعروف ربك وجدد التوبة فی قلبك واكمش فی فراغك قبل ان یقصد قصدك ویقضی قضاؤك ویحال

بینك وبین ما ترید **شرح** سین در سنسال برای محض تاکید است و در چهار جا ستفهام است واثبات الف آن با حرف جر شاذ است الحذر بکسر حای بی نقطه وسکون ذال با نقطه ورای بی نقطه وفتح حا وفتح ذال احتیاط درکاری الوجه راه در و مراد اینجا بمعنی اول است اکمش بکاف ومیم وشین با نقطه بصیغهٔ امر حاضر از باب حسن است یقصد بقاف وصاد بی نقطه ودال بی نقطه بصیغه مضارع مجهول باب نصر است قصدک نائب فاعل است واز قبیل اضافهٔ مصدر بمفعول است چه مراد قصد ملک الموت است قبض روح کسی را ونسبت فعل بمصدر برای مبالغه است یقضی بصیغه مجهول است قضاؤک نائب فاعل است واز قبیل اضافهٔ مصدر بمفعول است چه مراد قضای آلهی است در قبض روح کسی ونسبت فعل بمصدر اینجا نیز برای مبالغه است یعنی و بدانکه تو البته پرسیده میشوی فردای قیامت چون ایستادی نزد الله تعالی عز وجل برای دیوان بزرگ از چهار چیز اول جوانی تو که در چه چیز کهنه کردی آنرا آیا در معرفت وعبادت یا جهالت ومعصیت دوم باقی عمر تو که در چه چیز بسر آوردی آنرا آیا در توبه وتلافی گذشته یا غفلت واصرار بر معصیت سوم مال تو که از چه راه کسب کردی آنرا از حلال یا حرام چهارم مال تو که در چه راه صرف کردی آیا در راه خدا یا راه شیطان پس یراق گیری کن برای آن سوال ومهیا کن برای آن جوابی را وتاسف مخور بر سر آنچه بدست تو نیامد از مال دنیا چه بدرستی که کم دنیا همشگی نمی باشد بقای آن بامعنی که ریاضت افلاس زود بآخر میرسد براحت مرگ پس صبر بر آن درامدک زمانی است وبسیار دنیا خاطر جمع کرده میشود آفت آن در دنیا وآخرت چنانچه مجرب است که در اکثر مالدار بآفات دنیا ومعاصی گرفتار میباشد پس فراگیر احتیاط خود را وسعی کن در کار خود وپرده بردار از راه خود که مبادا راهی پیش گیری که مشتبه باشد وبجهنم روے از آن راه وخود را قابل عطای صاحب کل اختیار خود کن وتازه کن پشیمانی از گناه را در دل خود هر بار که بخاطر رسانی وشتاب کن در فارغ شدن تو از کارهاے ضرور پیش از آنکه قصد ملک الموت ترا بعمل آید وقضای آلهی در قبض روح تو بفعل آید ومانعی بهم رسد میان تو ومیان آنچه خواهی **بیست وسوم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول فیما ناجی الله عز وجل به موسی علیه السلام یا موسی لا ترکن الی الدنیا رکون الظالمین ورکون من اتخذها ابا واما یا موسی لو وکلتك الی نفسك لتنظر لها اذا لغلب علیك حب الدنیا وزهرتها **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت در جمله آنچه وحی بیواسطه کرد الله تعالی عز وجل بآن موسی علیه السلام را اینست که ای موسے رغبت کمن بسوی دنیا مانند رغبت بیجا کنندگان ومانند رغبت کسی که فرا گرفته دنیا را پدر ومادر خود ای موسی اگر وامیگذاشتم کار ترا بسوے خودت تا کارسازی کنی برای خودت بی توفیق من درین هنگام هر آئینه غالب میشد بر تو دوستی دنیا ودوستی آراستگی دنیا که مانند یک شگوفه است در بی اعتباری وزود فنا شدن **اصل** یا موسی

نافس فی الخیر اباه واستبقهم الیه فان للخیر کاسمه واترک من الدنیا ما بک الغنی عنه ولا تنظر بعینک الی کل مفتون بها موکل الی نفسه واعلم ان کل فتنة بدؤها حب الدنیا ولا تغبط احدا بکثرة المال تکثر الذنوب لواجب الحقوق ولا تغبطن احدا برضا الناس عنه حتی تعلم ان الله راض عنه ولا تغبطن احدا بطاعة الناس له فان طاعة الناس له واتباعهم ایاه علی غیر الحق هلاک له ولمن تبعه

شرح المنافسة بنون وفا و سین بی نقطه مصدر باب مفاعله برای مبالغه است مطلب غالب شدن برکسی در چیزی که نفیس باشد الخیر مبتدا و مراد باسم خیر مفهوم آنست و تشبیه باعتبار شهرت واشارت است بانکه چنانچه مفهوم خیر و مفهوم شر را همه طفلی تصور کرده و مشهور و معروف است همچنین اتصاف افراد خیر بخیر و افراد شر بشر معلوم همه طفلی است که نظر در آسمان و زمین کرده و به ربوبیت رب العالمین دانسته باشد چه میداند که عمل صالح آنست که مطابق محکمات کتاب الهی یا فتوای امام عالم بجمیع متشابهات کتاب الهی و احکام الهی باشد چنانچه گفته در سوره بقره و نسا و انعام و بالوالدین احسانا و بیان شده و در شرح حدیث ششم باب شصت و نهم و میداند که اگر حکم مسئله از محکمات کتاب الهی و فتوای اهل الله که معلوم نشده باشد در آنجا سکوت و ترک جرأت از جمله خیر است و پیروی ظن از جمله شر است چنانچه مدلول محکمات کتاب الهی و مقتضای شواهد ربوبیت است ولا تنظر بصیغه نهی حاضر باب افعال است و عینک منصوب و مفعول است ادخال لفظ کل در منهی عنه بر حقیقت نیست چه ممکن نیست که کسی نظر در هر مفتون کند بلکه مراد تعلیق بوصف است چه اگر کسی بیکی از مفتونان برای زینت دنیای او نظر کند گویا که بهر مفتون نظر کرده موکل بصیغه اسم فاعل باب افعال است الایکال اعتماد برکسی در اقوال و افعال تکثر بصیغه مصدر باب تفعل است والذنوب مضاف الیه است یا بصیغه مضارع غائبه باب حسن است والذنوب فاعل است یعنی ای موسی طلب زیادتی کن در عمل چیزی را بسوی خیر چه عمل خیر مانند مفهوم لفظ خیر است در اینکه معلوم همه کس است بانمعنی که هر که خودرائی کند و دانسته مکابره کند و واگذار از جمله اسباب دنیا آنچه را که مضطر به انستن آن نیستی و مپندار چشم خودرا بسوی هر گرفتار به دنیا اعتماد کننده در نیک و بد دنیا بر آنکه شخص حکم آن بسوی صوابدید خودش و بدانکه هر بلائی ابتدای آن دوستی از دنیاست و آرزوی مثل حال یکی مکن به بسیاری مال چه بدرستی که با بسیاری گناهان است بسبب واجب از جمله حقوق شرع که زکوة و خمس و مانند آنهاست که تقصیر در آنها از و میشود و موجب جهنم است والبته آرزو مکن مثل حال یکی بسبب راضی بودن مردم از حسن سلوک او تا بدانی که الله تعالی راضی است از او بموافقت محکمات کتاب الهی که در آنها نهی از پیروی ظن هست مثلا والبته آرزو مکن مثل حال یکی بفرمان برداری مردم او را چه بدرستی که فرمان برداری مردم او را و پیروی ایشان او را بر غیر حق باعث هلاک است و او را و پیروان او را و مراد این است که غیر حجت الهی ریاست الهی نشاید

بست و چهارم اصل عن ابی عبدالله ع

قال ان فی کتاب علی علیه السلام انما مثل الدنیا کمثل الحیة ما الین مسها وفی جوفها السم الناقع
ان یحذرها الرجل العاقل ویهوی الیها الصبی الجاهل **شرح** ما الین صیغه تعجب است الناقع
بنون وقاف وعین بنقطه رسا ورسائی زهر کشندگی آنست **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق ع گفت
پدرستی که در کتاب علی علیه السلام که بخط خود نوشته در آن انچه را که از رسول علیه السلام شنیده نیست
که جز این نیست که صفت عجیب دنیا مانند صفت عجیب مار است چه نرم است ظاهر آن در دست مالیدن
و در درون آنست زهر قاتل دوری میکند از مار مرد عاقل و میل میکند بسوی آن طفل بیعقل مراد تشبیه
زاهد بمرد عاقل و تشبیه راغب بطفل جاهل است **بست و پنجم اصل** کتب امیرالمومنین علیه السلام
الی بعض اصحابه یعظه اوصیک ونفسی بتقوی من لا یحل معصیته ولا یرجی غیره ولا الغنی الا به
فان من اتقی الله عز وقوی وشبع وروی ودفع عقله عن اهل الدنیا فبدنه مع اهل الدنیا
وقلبه وعقله معاین الاخرة **شرح** من اتقی عبارت از خودش است به صفات مذکوره در تتمه
حدیث مناسب او ست و ترک تصریح برای رعایت آداب است **یعنی** نوشت امیرالمومنین علیه السلام
بسوی بعض یاران خود پند میداد او را که سفارش میکنم ترا و خود مرا بپرهیز از عذاب کسی که جایز نیست
مخالفت او و امیدگاهی نیست غیر او و بی نیازی نیست مگر با و چه بدرستی که آنکه پرهیز کرد از عذاب الله تعالی
بیخواری شد و بی ضعف شد و بی گرسنگی شد و بی تشنگی شد مراد اینست که مکاره دنیا نزد او بغایت سهل است
و او را باضطراب خاطر در نمی آورد و بر داشت فکر و عقل خود را از اهل دنیا پس بدن او در ظاهر با اهل
دنیاست و خاطر او و عقل او بیننده آخرت است **اصل** فاطفأ بضوء قلبه ما ابصرت عیناه من
حب الدنیا فقذر حرامها وجانب شبهاتها واضر والله بالحلال الصافی الا ما بد له منه
من کسرة یشد بها صلبه وثوب یواری به عورته من اغلظ ما یجد واخشنه ولم یکن له فیما لا بد له
منه ثقة ورجاء فوقعت ثقته ورجاؤه علی خالق الاشیاء فجد واجتهد واتعب بدنه
حتی بدت الاضلاع وغارت العینان فابدل الله له من ذلک قوة فی بدنه وشدة فی عقله
وما ذخر له فی الاخرة اکبر **شرح** پس فرونشانید بروشنی دل خود آنرا که پسندید دو چشم او که دوستی
دنیا باشد پس چرکین شمرد حرام دنیا را و دوری کرد از شبهتهای دنیا و ترک کرد بخدا قسم حلال خالص را
نیز مگر آنچه چاره نیست او را از آن پاره نانی است که قائم میکند بآن استخوان پشت خود را و جامه ایست
که میپوشاند بآن عورت خود را از ناطیف ترنانی که می یابد آنرا مثل نان جو و روشن ترجامه که می یابد
مثل کرباس و نبود او را انچه که چاره نیست او را از آن اعتمادی و نه امیدگاهی از مخلوقین پس فرود آمد
اعتماد او و امید او بر آفریننده چیزها پس سعی کرد و آزار کشید و بتعب انداخت بدن خود را تا آنکه از لاغری
نمایان شد استخوانهای پهلوی او و فرو رفت دو چشم او پس داد الله تعالی او را العوض آن سعی

ولاغری و توانائی در بدنش و سختی را در عقلش و آنچه ذخیره کرده برای او در آخرت که رضوان و مراتب عالیه در صراط و بهشت باشد بزرگتر است از توانائی بدن و سختی عقل **اصل** فارفض الدنیا فان حب الدنیا یعمی و یصم و یبکم و یذل الرقاب فتدارک ما بقی من عمرک و لا تقل غدا و بعد غد فانما هلک من کان قبلک باقامتهم علی الامانی و التسویف حتی اتاهم امر الله بغتة و هم غافلون فنقلوا علی اعوادهم الی قبورهم المظلمة الضیقة و قد اسلمهم الاولاد و الاهلون فانقطع الی الله بقلب منیب من رفض الدنیا و عزم لیس فیه انکسار و لا انخزال اعاننا الله و ایاک علی طاعته و وفقنا الله و ایاک لمرضاته **شرح** پس ترک کن حرص دنیا را چه بدرستی که حرص دنیا کور میکند آدمی را از دیدن حق و کر میکند از شنیدن حق و لال میکند از گفتن حق و خوار میکند گردنها را بسبب پیروی احمقان اهل دنیا پس دریاب آنچه را که مانده از عمر خود و مگو فردا و پس فردا تو به خواهم کرد چه جز این نیست که جهنمی شدند آن جماعت که بودند پیش از تو و احوال ایشان را نا قلان اخبار بتو رسانیدند بسبب ماندن ایشان بر آرزوها و انداختن از کار امروز بفردا تا آنکه آمد نزد ایشان حکم الله تعالی ناگاه برحالی که ایشان غافلان بوده اند پس برده شدند بر بالای تابوتهای چوبین ایشان بسوی قبرهای ایشان که تاریک و تنگ است برحالی که واگذاشتند ایشان را فرزندان و نزدیکان پس ببره شو از حرص دنیا بتوجه بسوی الله تعالی بدلی بازگشت کننده بسبب ترک دنیا و قصدیکه نباشد در آن شکستگی و سستی مددکند ما را الله تعالی با تو بر طاعتش و توفیق دهاد ما را الله تعالی با تو فعلی که جای بسیار رضای اوست **بیست و ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال مثل الدنیا کمثل ماء البحر کلما شرب منه العطشان ازداد عطشا حتی یقتله **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت صفت دنیا و حرص در آن مانند صفت آب دریای شور و تلخ است چند انکه آشامد از آن تشنه زیاده میشود باعتبار تشنگی تا هلاک کند او را **بیست و هفتم اصل** سمعت الرضا علیه السلام یقول قال عیسی ابن مریم صلوات الله علیه للحواریین یا بنی اسرائیل لا تأسوا علی ما فاتکم من الدنیا کما لا یأسی اهل الدنیا علی ما فاتهم من دینهم اذا اصابوا دنیاهم **شرح** شنیدم از امام رضا علیه السلام که میگفت گفت عیسی ابن مریم صلوات الله علیه خاصان خود را ای پسران یعقوب آزرده مباشید بر سر آنچه رفت از شما از جملهٔ دنیا باسلامت دین شما چنانچه آزرده نمی شوند حریصان دنیا بر سر آنچه رفت از ایشان از جملهٔ دین ایشان چون دریابند دنیای خود را اشارت است باینکه اگر باین نصیحت عمل کنید پس اهل دنیا در باطل خود بجد تر خواهند بود از شما در حق خود

باب شصت و دوم اصل باب

شرح این باب بی عنوان است برای کمال مناسبت بباب سابق چنانچه گویا کالتتمه است در این باب

دو حدیث است **اول اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال ان الله عز وجل یقول وعزتی وجلالی وعظمتی وعلوی وارتفاع مکانی لایوثر عبد هوای علی هوی نفسه الاکففت علیه ضیعته وضمنت السموات والارض رزقه وکنت له من وراء تجارة کل تاجر **شرح** کففت بدو فا بصیغه ماضی معلوم متکلم وحده از باب تفعیل است مأخوذ از کفاف وبفتح کاف وتخفیف فا بمعنی چیزی که وفا کند بمعیشت کسی واو را بی نیاز کند از دیگران وتعدیه آن بعلی برای تضمین معنی مبارک کردن است الضیعة بفتح ضاد بانقطه وسکون یای دو نقطه در پائین وعین بی نقطه راه معاش مثل زراعت وتجارت وپیشه ضمن بضاد بانقطه بصیغه ماضی معلوم متکلم وحده از باب تفعیل است لام در له برای انتفاع است من بمعنی فی است الوراء بفتح واو ولپس ومراد اینجا استمرار است چنانچه میگویند فلانی در پس فلانی کار است باینمعنی که آنرا پیشه خود کرده ومستمر است بر آن واین فقره می آید در حدیث دوم باب صد وسی وهفتم ونظیر این می آید در کتاب فضل القرآن در حدیث اول باب اول وحدیث سوم باب فضل حامل القرآن که باب دوم است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستی که الله عز وجل میگوید در حدیث قدسی قسم بعزت من وبی عیبی من وبزرگی من وبلندی من وبالائی مرتبه من که ترجیح نمیدهد بنده تکلیف مرا بر خواهش نفس مگر آنکه کفاف ومبارک کردم برای او راه معاش او را وضامن رزق او کردم آسمانها وزمین را وشدم برای او در پس سوداگری هر سوداگر باینمعنی که من برای او سودا میکنم ونفعی که برای او حاصل میکنم مثل جمیع سوداگرانست بر فرضی که برای او سودا میکرده باشد **دوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال قال الله عز وجل وعزتی وجلالی وعظمتی وبهائی وعلو ارتفاعی لایوثر عبد مومن هوای علی هواه فی شیء من امر الدنیا الا جعلت غناه فی نفسه وهمته فی آخرته وضمنت السموات والارض رزقه وکنت له من وراء تجارة کل تاجر **شرح** البهاء بفتح بای یکنقطه وحسن چنانچه گفته تبارک الله احسن الخالقین فی در فی نفسه برای سببیت است باینمعنی که بی نیازی او از ذلت خوردش است نه از کثرت اسباب دنیا الهمة بکسر ها وتشدید میم قصدی که فتور در آن نباشد فی در فی آخرته نیز برای سببیت است چه غایت قسمی از سبب است ومضمون این حدیث موافق سابق است

باب شصت وسوم اصل باب القناعة

شرح القناعة بفتح قاف اکتفا بقدر ضروری یعنی این باب بیان فضیلت ترک زیاده طلبی اسباب دنیاست ودر این باب یازده حدیث است **اول اصل** قال ابو جعفر علیه السلام ایاك ان تطمح بصرك الی من هو فوقك فكفی بما قال الله عز وجل لنبیه صلی الله علیه وآله ولا تعجبك اموالهم ولا اولادهم وقال ولا تمدن عینیك الی ما متعنا به ازواجا منهم زهرة الحیوة الدنیا فان دخلك من ذلك شیء فاذكر عیش رسول الله صلی الله علیه وآله فانما

کان قوته الشعیر وحلواه التمر ووقوده السعف اذا وجده **شرح** تعجب بطاء بی نقطه وحای جنقطه
بصیغه مضارع مخاطب باب افعال است الاعجاب بجانب بالا داشتن چشم فلورنگی برای جهان است با دربانفاده است
ولا تعجبک اموالهم ولا اولادهم نقل بالمعنی است از دو آیه در سوره توبه اول چنین است فلا تعجبک اموالهم
ولا اولادهم انما یرید الله لیعذبهم بها فی الحیوة الدنیا وتزهق انفسهم وهم کافرون دوم چنین است ولا تعجبک
اموالهم ولا اولادهم انما یرید الله ان یعذبهم بها فی الدنیا آخر زهرة منصوب بتقدیر یعنی است الزهرة یک شکوفه
واستعاره شده برای نعمت دنیا باعتبار مشابهت آن بیک شکوفه در بی اعتباری وسرعت زوال
مشار الیه ذلک من هو فرق نک است حلواه بفتح حای بی نقطه والف ممدوده است وگاهی مقصوره نیز میباشد
الوقود بضم واو افروختگی آتش وبفتح واو هیزم وبر هر تقدیر مراد اینجا چراغ است السعف بفتح سین بی نقطه
وفتح عین بی نقطه وفا آتش شاخ درخت خرما که خشک باشد وبرگ آن دهر دو اینجا مناسب است **یعنی**
گفت امام محمد باقر علیه السلام دور کن خود را از اینکه بالا کنی چشم خود را بسوی کسیکه بالا تر است در جمعیت
اسباب دنیا چه کافی است در وعظ آنچه گفته الله عز وجل نبی خود را صلی الله علیه وآله در سوره توبه و باید
که نه بنگفت نیارد ترا الهاء منافقان ونه فرزندان ایشان مراد آخر آیت است که جز این نیست که اراده
دارد الله تعالی که عذاب کند ایشان را بآن الهاء وفرزندان در زندگی دنیا وکنده شود جانهای ایشان
بر حالی که ایشان کافران باشند چنانچه مشاهد است از مشقتهای جمعی از اهل حرص دنیا که راضی بقضای الهی
در خیر وشر نیستند بسبب الهاء وفرزندان واعراض ایشان از اعمال صالحه وگفته در سوره طه ودراز مکن
البته دو چشم خود را بسوی آنچه نعمت دادیم بآن صنفی چند را از جمله اهل اعراض از محکمات کتاب الهی وشواهد بینات
آن بتماشا دراز حد خود میخواهیم بآنچیزی را که مانند یک شکوفه زندگی دنیاست برای این دادیم که عذاب کنیم
ایشان را در دنیا وآخرت پس اگر داخل تو شود بسبب آنکه بالای تست چیزی از شوق باسباب دنیا
پس بیاد آور داوقات گذار رسول الله را صلی الله علیه وآله چه جز این نیست که بود خوردنی نان جو
وحلوای خرما وچراغ او شاخ خشک درخت خرما اگر می یافت آنرا باینمعنی که گاهی آن نیز نبود وتا دیک میگذرانید

دوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله من سالنا اعطیناه ومن استغنی اغناه الله
شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله هر که طلب هر چیزی کند از ما میدهیم او را وهر که بی نیازانه
ترک طلب کند بی نیازانه میکند او را الله تعالی بوسیله که حاجت بطلب نداشته باشد **سوم اصل** عن
ابی عبد الله علیه السلام قال من رضی من الله بالیسیر من المعاش رضی الله عنه بالیسیر
من العمل **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که راضی شود از الله تعالی باندک
اوقات گذاری راضی میشود الله تعالی از او باندک عبادتی باینمعنی که اکثر عبادات مالیه مثل زکوة وحج
وصوم وصله رحم واکتساب از حلال وحرف در حلال از او ساقط میشود بعضی بالکلیه وبعضی فی الجمله **چهارم اصل**

عن ابی عبد الله علیه السلام قال مکتوب فی التوراة ابن آدم کن کیف شئت کما تدین وتدان
من رضی من الله بالقلیل من الرزق قبل الله منه الیسیر من العمل ومن رضی بالیسیر من الحلال خفت
مؤنته وزکت مکسبته وخرج من حد الفجور **شرح** روایت است از امام جعفر صادق که گفت
نوشته شده است در توریت که ای فرزند آدم باش چنانچه میخواهی که خواهی داری بیان این آنکه چنانچه سلوک میکنی
با تو سلوک خواهد شد بیان این آنکه هر که راضی شود از الله تعالی باندک از جملهٔ روزی قبول میکند الله تعالی
از او اندک از جملهٔ عبادت را و هر که راضی شود باندک از جملهٔ رزق حلال سبک میشود بارا و بانمعنی که اخراجاتیکه
حرام خواران را ضرور میشود ندارد و صاحب برکت میشود در راه معاش او بیرون می آید از کنار فسق بانمعنیکه
صاحب مال فراوان و طالب آن در کنار جهنم است و خطرے عظیم دارد و شیطان او را باندک سببی داخل
فسق و جهنم میتواند کرد بخلاف تنگدست راضی **پنجم اصل** عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال من لم
یقنعه من الرزق الا الکثیر لم یکفه من العمل الا الکثیر ومن کفاه من الرزق القلیل فانه یکفیه
من العمل القلیل **شرح** مضمون این موافق حدیث سوم است **ششم اصل** کان امیر المؤمنین
صلوات الله علیه یقول ابن آدم ان کنت ترید من الدنیا ما یکفیك فان ایسر ما فیها یکفیك وان
کنت انما ترید ما لا یکفیك فان کل ما فیها لا یکفیك **شرح** ما یکفیک عبارت از مالی است که قصد
طلبکاران این باشد که آنرا کافی نشمارند و زیاده بر آنرا طلب نماید فان الیسر از قبیل وضع دلیل در موضع
مدلول است بتقدیر فقصر الیه مراد که فان الیسر و همچنین فان کل از قبیل وضع دلیل در موضع مدلول است
بتقدیر فلا تصل الیه مراد که فان کل یعنی میگفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه ای فرزند آدم
اگر اراده میداری باداز دنیا آنچه را که در واقع کافی باشد ترا البته میرسی بمراد خود چه بدرستی که کمتر مالی را که
کافی نشماری آنرا برای خود **هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اشتدت حال
رجل من اصحاب النبی صلی الله علیه وآله فقالت له امرأته لو اتیت رسول الله صلی الله علیه وآله
فسألته فجاء الی النبی فلما رآه النبی صلی الله علیه وآله قال من سألنا اعطیناه ومن استغنی
اغناه الله فقال الرجل ما یعنی غیری فرجع الی امرأته فاعلمها فقالت ان رسول الله ص بشر
فاعلمه فاتاه فلما رآه رسول الله صلی الله علیه وآله قال من سألنا اعطیناه ومن استغنی
اغناه الله حتی فعل الرجل ذلك ثلثا **شرح** لو برای تمنی است یعنی روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام که گفت بنهایت تنگ شد حال مردی از اصحاب نبی صلی الله علیه وآله پس گفت او را زنش کاش
میرفتی نزد رسول الله و میطلبیدی از او پس آمد بسوی نبی علیه السلام پس چون دید او را نبی گفت هر که
طلب کند از ما میدهیم و هر که بی نیازانه ترک طلب کند بی نیاز کند او را الله تعالی از اینکه طلب نماید پس با خود
گفت آن مرد که نمیخواهد نبی علیه السلام باین سخن غیر مرا پس برگشت بسوی زنش پس اعلام کرد او را که حال

وقصه چنین شد پس آن زن گفت بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله آدمی نیست یعنی که غیب نداند
و اطلاعی بر مقدار تنگدستی ما ندارد و پندارد که در خانه ما فی الجمله چیزی هست و این سخن مبنی بر اینست مستبعد شمرد
که از وحی آلهی خصوصیت حال ایشان مستنبط شود پس اعلام کن او را که تا چه حال داریم پس آمد آنمرد نزد نبی
پس چون دید او را رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت هر که طلب کند از ما میدهیم او را و هر که بی نیازی کند
بی نیاز میکند او را الله تعالی تا آنکه کرد آنمرد آن کار را سه بار و هر سه بار آن سخن را شنید اصل ثم ذهب
الرجل فاستعار معولا ثم اتی الجبل فصعده فقطع حطبا ثم جاء به فباعه بنصف من دقیق فرجع
به فاكله ثم ذهب من الغد فجاء باكثر من ذلك فباعه فلم یزل یعمل و یجمع حتی اشتری معولا
ثم جمع حتی اشتری بكرین و غلاما ثم اثری حتی ایسر فجاء الی النبی صلی الله علیه و آله فاعلمه كیف جاء یساله
وكیف سمع النبی صلی الله علیه و آله فقال النبی صلی الله علیه و آله قلت لك من سالنا
اعطیناه و من استغنی اغناه الله **شرح** المعول بکسر میم و سکون عین و فتح واو کلنگ مراد
اینجا تثنیه است المد بضم میم و تشدید دال بی نقطه چهار یک صاع و وزن صاع موافق تبریز است تقریبا من درمن
الغد یعنی فردا است البکر بفتح با و سکون کاف شتر جوان الاثراء بثای سه نقطه و رای بی نقطه صاحب مال
فراوان شدن الایسار بیای دو نقطه در پائین و سین بی نقطه و رای بی نقطه فراخ حال شدن یعنی
بعد از آن رفت آن مرد پس بعاریت گرفت تیشه را بعد از آن آمد نزد کوهی که در بیرون مدینه بود پس
بالا رفت آن کوه را پس برید هیمه بعد از آن آورد آن هیمه را به مدینه پس فروخت آنرا به نیم مد از آرد پس
برگشت بخانه خود با آن آرد پس خورد آنرا با عیال خود بعد از آن رفت در فردا پس آورد بیشتر از آنکه
دیروز آورده پس خبر داد او را که چون آمد نزد او که طلب کند از او و چون شنید نبی صلی الله علیه و آله
پس فروخت آنرا پس همیشه کار میکرد و زیادتی را جمع میکرد تا آنکه خرید تیشه و بعد از آن جمع کرد زیادتی را
تا خرید دو شتر جوان را و غلامی را بعد از آن صاحب مال فراوان شد تا آنکه فراخ حال شد پس آمد بسوی
نبی صلی الله علیه و آله پس گفت گفتم برای تو که هر که طلب کرد از ما میدهیم او را و هر که بی نیازی کرد می کند
بی نیازمی کند او را الله تعالی یعنی که دانستم حال ترا بوحی آلهی و دانستم آن سخن گفتم **هشتم اصل** قال
رسول الله صلی الله علیه و آله من اراد ان یكون اغنی الناس فلیكن بما فی یدی الله اوثق
منه بما فی ید غیره **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر که خواهد که باشد بی نیازتر مردم
پس باید که باشد اعتماد او بر قضا و قدر آلهی بیشتر از اعتماد او بر آنچه در دست دیگران است حتی دست
خودش چه انتفاع آن مرتبه با قدر آلهی نیست **اصل** عن ابی جعفر علیه السلام او ابی عبد الله
قال من قنع بما رزقه الله فهو من اغنی الناس **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام
یا امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که قناعت کند بانچه روزی کرده او را الله تعالی یعنی که بی نانی نکند

و طلب زیادتی پس او از جمله بی نیاز تر مردم است **دهم اصل** شکا رجل الی ابی عبد الله علیه السلام انه یطلب فیصیب ولا یقنع وتنازعه نفسه الی ما هو اکثر منه وقال علمنی شیئا انتفع به فقال ابو عبد الله علیه السلام ان کان ما یکفیک یغنیک فادنی ما فیها یغنیک وان کان ما یکفیک لا یغنیک فکل ما فیها لا یغنیک **شرح** شکایت برد مردی بسوی امام جعفر صادق علیه السلام که او طلب معاش میکند پس در می یابد آنچه را که طلب میکند مع هذا قناعت نمیکند و مجادله میکند با او نفس او و میل بسوی آنچه بیشتر از آن است و آن مرد گفت تعلیم کن مرا نصیحتی که سودمند شوم با آن پس امام گفت علیه السلام اگر آنچه بس است ترا بی نیاز میکرده باشد پس نزدیکتر آنچه در دنیاست بمعنی آسانتری که در کسب آن و صرف آن مشقتی نیست نسبت بکسب و صرف بالاتر از آن بی نیازی کند ترا و اگر آنچه بس است ترا بی نیاز میکرده ترا

یازدهم اصل قال امیر المومنین علیه السلام من رضی بالدنیا بما یجزئه کان ایسر ما فیها یکفیه ومن لم یرض من الدنیا بما یجزئه لم یکن فیها شیء یکفیه **شرح** یجزئه بجیم و زای با نقطه و همزه بصیغه مضارع معلوم غائب باب افعال است یکفیه بیای دو نقطه در پائین بصیغه مضارع غائب معلوم باب ضرب است یعنی گفت امیر المومنین علیه السلام هر که راضی شد از اسباب دنیا با آنچه بس است او را آنچه در دنیا چیزی کم است او را

باب شصت و چهارم اصل باب الکفاف

شرح این باب بیان فضیلت روزی کفاف است بفتح کاف و تخفیف فا بمعنی قدری که باز دارد کسی را از طلب از مردم و زیاده نباشد و درین باب شش حدیث است **اول اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله قال الله عز وجل ان من اغبط اولیائی عندی رجلا خفیف الحال ذا حظه من صلواة احسن عبادة ربه بالغیب وکان غامضا فی الناس جعل رزقه کفافا فصبر علیه عجلت منیته فقل تراثه وقلت بواکیه **شرح** اغبط بغین با نقطه و بای یک نقطه و طای بی نقطه افعل التفضیل است ماخوذ است از غبطه بکسر غین و سکون با بمعنی خوشحال بودن خفیف بجای بی نقطه است الحفف بفتح حا و فتح فا کم مال بودن و میتواند بود که بجای با نقطه باشد و حاصل هر دو یکی است من در من صلواة برای سببیت است و اشارت است بقول الله تعالی در سوره عنکبوت ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر و بیان میشود در اول کتاب فضل القرآن الغیب بفتح غین با نقطه و سکون یای دو نقطه در پائین عبارتست از آنچه معلوم نباشد بضرورت مشترکه میان جمیع عقلاء یا باستنباط از ضروریات مذکوره و نهان بودن مثل حال آدمی در خلوت یا در زمان تقیه و هر دو اینجا مناسب است جعل بصیغه مجهول است عجلت بعین بی نقطه و جیم بصیغه ماضی معلوم باب علم یا باب تفعیل است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله گفت الله عز وجل در حدیث قدسی به درستی که از جمله خوشحال تر دوستان من نزد من مردیست کم مال تنگدست صاحب فائده از نمازی که میکند یا بمعنی که نماز او محض صورت نیست نیکو بجا آورد عبادت صاحب کل اختیار

خود را بسبب حکم الهی که داخل غیب است و خود دانائی در آن نکرده و بود گم نام در میان مردم کرده شد روزی
او بقدر حاجت پس صبر کرد بر آن تنگی بشتاب آمد بر سر او مرگ تا از دیدن روزی ظالمان زود خلاص شود
پس کم شد میراث او و کم شد ند زنانی که نوحه کنند برای او یا بنیعنی که چون سفر و وداع شود زنان جمع نمیشوند
در منزل او برای تعزیه دوم اصل قال رسول الله طوبی لمن اسلم وکان عیشه کفافا شرح خوشا بکسی که اقرار
کرد بیگانگی الله تعالی در ربوبیت او و معاش او بقدر یکه بس است او را و زیاد نیست بیان حقیقت طوبی می آید در حدیث
سی ام باب نود و نهم سوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله اللهم ارزق محمدا وآل محمد
ومن احب محمدا وآل محمد والعفاف الکفاف وارزق من ابغض محمدا وآل محمد المال والولد
شرح العفاف بفتح عین بی نقطه خود داری از نالائق یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله
خدایا روزی کن محمد وآل محمد را و هر که را که دوست داشت محمد وآل محمد را به پیروی احکام ایشان خود داری
از نالائق و مالی که بقدر حاجت باشد بی زیادتی و روزی کن کسی را که دشمن داشت محمد وآل محمد را به پیروی
احکام ضلالت مال بسیار و فرزند بسیار مخفی نماند که در کلام اشعار باینست که فرزند بسیار منافی عفاف است
اما نه مطلقا بلکه در دشمنان محمد وآل محمد چهارم اصل رفعه الی علی بن الحسین علیهما السلام قال
مر رسول الله صلی الله علیه وآله براعی ابل فبعث یستسقیه فقال اما ما فی ضروعها فصبوح الحی
واما ما فی آنیتنا فغبوقهم فقال رسول الله صلی الله علیه وآله اللهم اکثر ماله وولده ثم مر
براعی غنم فبعث الیه یستسقیه فحلب له ما فی ضروعها واکفأ ما فی انائه فی اناء رسول الله
صلی الله علیه وآله وبعث الیه بشاة وقال هذا ما عندنا وان احببت ان نزیدک زدناک
قال فقال رسول الله صلی الله علیه وآله اللهم ارزقه الکفاف فقال له بعض اصحابه یا رسول الله
دعوت للذی ردک بدعاء عامتنا نحبه ودعوت للذی اسعفک بحاجتک بدعاء کلنا نکرهه فقال
رسول الله صلی الله علیه وآله ان ما قل وکفی خیر مما کثر والهی اللهم ارزق محمدا وآل محمد الکفاف
شرح الصبوح بفتح صاد بی نقطه آنچه در اول روز آشامیده شود الغبوق بفتح غین با نقطه وضم بای
یکنقطه آنچه آخر روز آشامیده شود یعنی راوی سند روایت را بالا برد تا امام زین العابدین صلوات الله علیه
امام گفت گذشت رسول الله صلی الله علیه وآله در سفری بشتر چرانی پس فرستاد کسی نزد او می طلبید از او
شیرے که آشامیده شود پس آن مرد گفت اما آنچه در پستانهای شتران است پس چاشت فردای طائفه
ایست که شتران بایشان نسبت دارد اما آنچه در ظرف ماست پس شام امروز آن طائفه است پس گفت
رسول الله خدایا کن بسیار مالش را و فرزندش را بعد از آن گذشت بشبانی پس فرستاد کسی را نزد او
و طلب آشامیدنی میکرد پس آن مرد دوشید برای او هر شیرے را که در پستانهای گوسفندان بود و سرنشیب کرد
آنچه را که در ظرفش بود در ظرف رسول الله صلی الله علیه وآله یعنی که تازه دوشیده و کهنه دوشیده را همه داد

وفرستاد بسوی رسول الله صلی الله علیه وآله گوسفندی بهدیه وگفت این چیزیست که ما اعتقاد داشتیم که برای شما کفایت باشد واگر خواستی که زیاده از این دهیم ترا میدهیم امام گفت پس گفت رسول الله صلی الله علیه وآله خدایا روزی کن اورا مال بقدر حاجت که زیاده نباشد پس گفت او را بعض یاران او ای رسول الله دعا کردی برای آنکه رد کرد بدعائی که همه او دوست میداریم و آن نیز او دعا کردی برای کسی که رد کرد ترا و بر آورد از حاجت تو بدعائی که همه ما نفرت میکنیم از آن پس گفت رسول الله صلی الله علیه وآله بدرستی که آنچه کم باشد و بس باشد بهتر است از آنچه بسیار باشد و غافل کند از یاد الله تعالی خدایا روزی کن محمد و آل محمد را الکفاف

پنجم **اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله عز وجل یقول یحزن عبدی المومن ان قترت علیه و ذلک اقرب له منی و یفرح عبدی المومن ان وسعت علیه و ذلک ابعد له منی

شرح یحزن بجای بی نقطه و زای با نقطه بصیغهٔ مضارع معلوم باب علم یا مجهول باب نصر است والمومن مرفوع است و ان بکسر همزه شرطیه است یا یحزن بصیغهٔ معلوم باب نصر است والمومن منصوب است و آن بفتح همزه مصدریه است لام در له هر دو جا برای تعدیه است قترت بقاف و تای دو نقطه در بالا و رای بی نقطه بصیغهٔ ماضی معلوم متکلم وحده از باب تفعیل است یفرح بصیغهٔ معلوم باب علم است یا باب تفعیل است والمومن مرفوع یا منصوب است و ان بکسر همزه یا بفتح همزه است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که الله عز وجل میگوید در حدیث قدسی غمگین میشود بندهٔ من که مومن است اگر تنگ گیرم بر او معاش را و حال آنکه آن تنگ گرفتن نزدیک کننده تر است او را بمن و خوشحال میشود بندهٔ من که مومن است اگر فراخ گیرم بر او معاش او را و حال آنکه این فراخ گرفتن دور کننده تر است او را از من ششم

اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال الله عز وجل ان من اغبط اولیائی عندی عبدا مومنا ذا حظ من صلاح واحسن عبادة ربه وعبد الله فی السریرة وکان غامضا فی الناس فلم یشر الیه بالاصابع وکان رزقه کفافا فصبر علیه فعجلت به منیته فقل تراثه وقلت بواکیه

شرح من در من صلاح برای سببیت است و اشارت است بآیهٔ سورهٔ طه وعمل صالحا ثم اهتدی و بیان شد در حدیث سوم باب بیست و سوم السریرة بفتح سین بی نقطه و کسر رای بی نقطه درون چیزی که پنهان است از مردم و مراد اینجا جای تقیه است مثل درون خانه و مثل دل در صورة حضور جماعت مخالفان فلم یشر بصیغهٔ مضارع غائب مجهول باب افعال است الیه نائب فاعل است با در بالاصابع برای تعدیه است و مضمون این موافق حدیث اول این باب است

باب شصت و پنجم اصل باب تعجیل فعل الخیر

شرح این باب بیان فضیلت و شتاب در شروع در عبادت است در این باب ده حدیث است

اول **اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول اذا هم احدکم بخیر فلا یوخره فان العبد

ربما صلی الصلوة او صام الصوم فیقال له اعمل ما شئت بعد ها فقد غفر الله لک **شرح** الصلوة منصوب بر مفعول مطلق برای نوع است و همچنین الصوم ضمیر بعدها راجع بصلوة است و بصیام و مثال است یا راجع بعبادت است باعتبار اینکه مفهوم میشود از هر یک از صلوة و صوم قائل اعمل ما شئت الله تعالی است چنانچه می آید در حدیث ششم این باب و میتواند بود که قائل ملائکه باشند یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت چون قصد کند یکی از شما عبادتی را پس باید که واپس نمیند از و آنرا چه بدرستی که بنده بسا که نماز کند نوعی از نماز یا روزه دارد نوعی از روزه پس گفته میشود او را که بکن انچه خواهی بعد از ان چه بتحقیق بخشیده شد گناهان برای تو یعنی که توفیق این یافتی که اصرار بر کبیره نکنی بعد از ان پس اگر قبیحی از تو سر زند مغفور خواهد بود و این اغرای بقبیح نیست چه مکلف نمیداند که الله تعالی یا ملائکه این را گفته اند با او یعنی کامروز مثل اول بلوغ شدی پس اگر بهشت خواهی بمقتضای آن عمل کن و اگر جهنم خواهی بمقتضای آن عمل کن

دوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام افتتحوا نهارکم بخیر واملوا علی حفظتکم فی اوله خیرا وفی اخره خیرا یغفر لکم ما بین ذلک ان شاء الله **شرح** املوا بفتح همزه و سکون میم و ضم لام و سکون واو است الاملا گفتن چیزی تا دیگری نویسد اشارت است باینکه هر چه مکلف میگوید از قبیل املا بر کاتبان اعمال است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام ابتدا کنید روز خود را بکار خوبی و بخوانید بر حافظان اعمال خود در اول روز گفتار خوبی و در آخر روز گفتار خوبی مثل توبه و استغفار تا آمرزیده شود برای شما انچه در میان آن دو وقت است اگر الله تعالی خواهد یعنی که نیت خالص باشد **سوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان ابی یقول اذا هممت بخیر فبادر فانک لا تدری ما یحدث **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پدرم میگفت چون قصد کنی عبادتی را پس شتاب کن بشروع در آن چه بدرستی که تو نمیدانی که در دمی دیگر چه خواهد شد **چهارم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله ان الله یحب من الخیر ما یعجل **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله بدرستی که الله تعالی دوست میدارد از جمله عبادات آنرا که تعجیل کرده شود در شروع در آن **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا اردت شیئا من الخیر فلا تؤخره فان العبد یصوم الیوم الحار یرید ما عند الله فیعتقه الله به من النار ولا تستقل ما تتقرب به الی الله عز وجل ولو شق تمرة **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون اراده کردی چیزی از عبادت را پس واپس مینه از آنرا چه بدرستی که بنده گاهی روزه میدارد در روز گرم بر حالی که امید میدارد ثوابی را که نزد الله تعالی است پس آزاد میکند او را الله تعالی بسبب آن از آتش دوزخ و کم مشمار چیزی را که نزدیکی جوئی بآن بسوی الله تعالی عز وجل هر چند که نصف یک خرما باشد مثل کسی که طفلی داشته باشد و آن طفل یتیمی باشد و او یک خرما آورده باشد که بطفل خود دهد و آن خرما را دو حصه کند و بهر یکی نصفی دهد

ها بهر و تسلی باشند **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال من هم بخیر فلیعجله ولا یوخره
فان العبد ربما عمل العمل فیقول الله تبارک و تعالی قد غفرت لک ولا اکتب علیک شیئا
ابدا ومن هم بسیئة فلا یعملها فانه ربما عمل العبد السیئة فیراه الله سبحانه فیقول لا وعزتی
وجلالی لا اغفر لک بعدها ابدا **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
هر که قصد عبادتی کند پس باید که شتاب کند در شروع در آن و واپس نیندازد چه بدرستی که بنده بسیار
بجا آورد عبادت را پس میگوید الله تبارک و تعالی که بتحقیق آمرزیدم گناهان را برای تو و نمی نویسم
بر تو گناهی را هرگز بیان این شد در شرح حدیث اول این باب و هر که قصد معصیتی کند پس باید که بعمل نیاورد
آنرا چه بدرستی که بسا که بجا آورد بنده معصیت را پس می بیند او را الله سبحانه پس میگوید باین معنی که قبول نمیکنم
ترا قسم بعزت من و بی عیبی من که نمی آمرزم برای تو گناهانرا بعد از آن هرگز باین معنی که توفیق تو به نمی یابد
هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا هممت بشیء من الخیر فلا تؤخره فان الله
عز وجل ربما اطلع علی العبد وهو علی شیء من الطاعة فیقول وعزتی وجلالی لا اعذبک بعدها
ابدا واذا هممت بسیئة فلا تعملها فانه ربما اطلع الله علی العبد وهو علی شیء من المعصیة فیقول
وعزتی وجلالی لا اغفر لک بعدها **شرح** مضمون این موافق سابق است **هشتم اصل** عن
ابی عبد الله علیه السلام قال اذا هم احدکم بخیر وصلة فان عن یمینه وشماله شیطانین
فلیبادر لا یکفاه عن ذلک **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون قصد کند
یکی از شما بعمل صالحی یا صله رحمی پس بدرستی که در جانب راست و چپ او دو شیطانند پس باید که تعجیل کند
در شروع در آن تا مبادا که باز دارند او را از آن **نهم اصل** سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول
من هم بشیء من الخیر فلیعجله فان کل شیء فیه تاخیر فان للشیطان فیه نظرة **شرح** النظرة
بفتح نون و فتح ظاء با نقطه و رای بی نقطه حکومت و فکر و هر دو اینجا مناسب است و تا برای وحدت است
یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت هر که قصد کند بچیزی از عمل صالح پس باید که تعجیل کند در شروع
در آن چه بدرستی که هر عمل صالحی که در آن تاخیر شود پس بدرستی که برای شیطان در آن حکومتی هست یا فکری است
که او را از آن پشیمان کند **دهم اصل** سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول ان الله ثقل الخیر
علی اهل الدنیا کثقله فی موازینهم یوم القیمة **شرح** شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت
بدرستی که الله تعالی سنگین کرده عمل صالح را بر راغبان در دنیا مانند سنگینی آن عمل صالح در ترازوهای
عمل ایشان در روز قیامت اشارت است باینکه اهل بیرغبتی در دنیا تعجیل در فعل خیر میکنند و تاخیر علامت
رغبت در دنیاست بدرستیکه الله عز وجل سبک کرده عمل بد را بر راغبان در دنیا مانند سبکی آن عمل بد
در ترازوهای ایشان در روز قیامت اشارت است بقول الله تعالی در سوره قارعه فاما من ثقلت

موازینه فی عیشة راضیة واما من خفت موازینه فامه هاویة

باب شصت وششم اصل باب الانصاف والعدل

شرح الانصاف دادن کسی نصف چیزی را بدیگری وآن کنایت از دادن حق کسی بالتمام است زیرا که براین تقدیر هرکدام صاحب نصف مجموع حق دو کس خواهد بود وبراه راست یعنی این باب بیان فضیلت انصاف وعدالت است ودراین باب بست حدیث است اول اصل کان رسول الله صلی الله علیه وآله یقول فی آخر خطبته طوبی لمن طاب خلقه وطهرت سجیته وصلحت سریرته وحسنت علانیته وانفق الفضل من ماله وامسك الفضل من قوله وانصف الناس من نفسه شرح من در من نفسه برای سببیت است ومراد اینست که انصاف بسبب انصاف حاکم ومانند آن نباشد یعنی رسول الله صلی الله علیه وآله میگفت در آخر خطبه خود خوشترا برای کسی که خوش باشد خوی او وپاکیزه باشد طبیعت او وبی عیب باشد باطن او وخوب باشد ظاهر او وصرف کند زیادتی را از جمله مال خود وصرف نکند زیادتی را از جمله سخن خود وادا کند حق مردم را بالتمام بخودی خود بی تقاضای دیگران بیان حقیقت طوبی میآید در حدیث سی ام باب نود ونهم دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من یضمن لی اربعة باربعة ابیات فی الجنة انفق ولا تخف فقرا وافش السلام فی العالم واترك المراء وان کنت محقا وانصف الناس من نفسك شرح من در من یضمن استفهامیه است با در باربعة برای مقابله است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت کیست که ضامن میشود برای من چهار چیز را مقابل چهار خانه در بهشت بیان این آنکه نفقه واجب ومستحب را بده ومترس از افلاس وفاش کن سلام را در عالم یعنی که پیش سلام باش با هر مسلمانی که ملاقات کنی وواگذار جدل در گفتگو را هرچند که صاحب حق باشی وادا کن حق مردم را بالتمام بخودی خود سوم اصل سمعت ابا عبد الله ع یقول سید الاعمال ثلثة انصاف الناس من نفسك حتی لا ترضی بشیء الا رضیت لهم مثله ومواساتك الاخ فی المال وذکر الله علی کل حال لیس سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله فقط ولکن اذا ورد علیك شیء امر الله عز وجل به اخذت به واذا ورد علیك شیء نهی الله عز وجل عنه ترکته شرح المواساة بضم میم وفتح همزه وگاهی همزه منقلب بواو میشود والف وسین بی نقطه والف مصدر باب مفاعلة از مهموز الفاء معتل اللام واوی دادن کسی را بقدر کفاف اسم لیس ضمیر مستتر راجع بذکر الله است سبحان الله تا آخر خبر لیس است ولیکن تحقیق نون عطف بر خبر لیس است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت سرور عملها سه عمل است اول دادن تو حق مردم بالتمام بخودی خودت تا بحدی که راضی نشوی بچیزی از حق برای خود مگر آنکه راضی شده باشی برای مردم مثل راضی شدن برای خود دوم مدد کردن تو برادر مومن را در مال وسوم یاد الله تعالی بر هر حال نیست

یاد الله تعالی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله ولیس ولیکن عمده یاد امینست که چون وارد شود بر تو چیزی که
نهی کرده باشد الله عز و جل ازان واگذاری آنرا برای رضای الهی **چهارم اصل** قال امیر المومنین
علیه السلام فی کلام له الا انه من ینصف الناس من نفسه لم یزده الله الا عزا **شرح** من بفتح میم
شرطیه است ینصف بصیغه مضارع معلوم باب افعال مجزوم است یعنی گفت امیر المومنین علیه السلام در اثنای
سخنی که او را بود آگاه باش بدرستی که هر که انصاف با مردم کند بخودی خود نفس زیاد نمیکند او را الله تعالی
مگر باعتبار عزت **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ثلثة هم اقرب الخلق الی الله عز وجل
یوم القیمة حتی یفرغ من الحساب رجل لم تدعه قدرة فی حال غضبه الی ان یحیف علی من تحت
یده و رجل مشی بین اثنین فلم یمل مع احدهما علی الاخر بشعیرة و رجل قال بالحق فیما له وعلیه
شرح یفرغ بفا و رای بی نقطه و غین با نقطه بصیغه معلوم باب نصر و علم است و ضمیر مستتر راجع بالله تعالی است
یا بصیغه مجهول است و ظرف نائب فاعل است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت سه
کس اند که ایشان نزدیکتر خلائق اند بسوی الله عز و جل در روز قیامت یا یعنی که در دیوان بزرگ در موضع
عالی بنا کنند تا حساب خلائق تمام شود اول مردی که نخوانده باشد او را توانائی در وقت غضب او بسوی
اینکه ظلم کند بر کسی که زیر دست اوست دوم مردی که واسطه باشد میان دو کس در گفتگوئی پس ظلم
نکرده باشد یکی بر دیگری بقدر یکدانه جو سوم مردی که گفته باشد حق را خواه در آنچه نفع دنیای اوست
و خواه در آنچه ضرر دنیای اوست **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال فی حدیث الا
اخبرکم باشد ما فرض الله علی خلقه فذکر ثلثة اشیاء اولها انصاف الناس من نفسک **شرح**
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت در اثنای سخن که او را بود آیا خبردار کنم شما را بمشکلترین آنچه
واجب و لازم کرده الله تعالی بر مخلوقین خود پس امام علیه السلام مذکور کرد سه چیز را که گذشت در حدیث سوم
اول آنها تمام دادن حق مردم است بخودی خود **هفتم اصل** قال رسول الله صلی الله
علیه و آله سید الاعمال انصاف الناس من نفسک و مواساة الاخ فی الله و ذکر الله علی کل
حال **شرح** این مضمون گذشت در حدیث سوم **هشتم اصل** قال لی ابو عبد الله علیه السلام
الا اخبرک باشد ما فرض الله علی خلقه قلت بلی قال انصاف الناس من نفسک و مواساتک اخاک
و ذکر الله فی کل موطن اما انی لا اقول سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر وان کان
هذا من ذاک ولکن ذکر الله فی کل موطن اذا هجمت علی طاعة او علی معصیة **شرح** سبحان الله
تا آخر خبر مبتدای محذوف است بتقدیر ذکر الله فی کل موطن سبحان الله وان وصلیه است مشار الیه هذا
سبحان الله تا آخر است مشار الیه ذاک ذکر الله است ذکر در ولکن ذکر مرفوع و مبتدا است اذا هجمت تا آخر
مبتدا است و در اینجا اقتصار است چه بتقدیر ذکر الله اذا هجمت است هجمت بجیم بصیغه ماضی مخاطب معلوم

صافی شرح اصول کافی

بمجهول باب نصر است الجموم رسیدن بر سر چیزی ناگاه و رسانیدن بر سر چیزی ناگاه و مضمون این موافق حدیث سوم است **نهم اصل** قال ابو عبدالله علیه السلام ما ابتلی المومن لشیٔ اشد علیه من ثلث خصال قیل وما هن قال المواساة فی ذات یده والانصاف من نفسه و ذکر الله کثیرا اما انی ۷اقول سبحان الله والحمد لله ولکن ذکر الله عند ما احل له و ذکر الله عند ما حرم علیه **شرح** ابتلی بصیغهٔ ماضی مجهول باب افتعال است الابتلا تکلیف فی و در فی ذات یده برای سببیت است و ذات مونث ذو بمعنی صاحب است و تانیث باعتبار اینست که مراد وسعت است و ید بمعنی قدرت و صاحب بودن ید وسعت قدرت را نوعی از مجاز است چه اگر وسعت نباشد اثری از قدرت ظاهر نمیشود در ین کلام اشارت است باینکه اگر مال کسی زیاد از کفاف و اجب النفقه نباشد مواساة با تمام خوب نیست سبحان الله تا آخر خبر مبتدای محذوف است بتقدیر ذکر الله کثیرا سبحان الله ذکره و لکن ذکره نوع و خبر مبتدای محذوف است بتقدیر و لکن ذکر الله کثیرا ذکر الله مضمون این نیز موافق حدیث سوم است **دهم اصل** جاء اعرابی الی النبی صلی الله علیه واله وهو یرید بعض غزواته فاخذ بغرز راحلته فقال یا رسول الله علمنی عملا ادخل به الجنة فقال ما احببت ان یاتیه الناس الیک فأته الیهم وما کرهت ان یاتیه الناس الیک فلا تأته الیهم خل سبیل الراحلة **شرح** الغرز بفتح عین بی نقطه و سکون رای بی نقطه و زای با نقطه رکابی که از چرم است برای پالان شتر الراحلة برای بی نقطه و الف و حای بی نقطه شتری که برای سواریست یعنی آمد بادیه نشینی بسوی نبی صلی الله علیه و آله بر حالی که اراده میکرد بعض جهادهای خود را و سوار شتر شده بود پس گرفت رکاب شتر او را پس گفت ای رسول الله تعلیم کن مرا عملی که داخل شوم بآن در بهشت پس گفت انچه دوست داشتی که بآن سلوک نمایند مردم با تو پس سلوک کن بآن با ایشان و هر چه نخواستی که بآن سلوک نمایند مردم با تو پس سلوک مکن بآن با ایشان واگذار شتر را که براه رود **یازدهم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال العدل احلی من الماء یصیبه الظمآن ما اوسع العدل اذا عدل فیه وان قل **شرح** الحلاوة بفتح حای بی نقطه مصدر باب علم خوش آینده بودن عدل بصیغهٔ مجهول باب تفعیل است التعدیل برابر هم کردن چیزها ما فیه نائب فاعل است و ذکر اذا عدل فیه برای احتراز از عدالتی است که مخصوص ببعض وقائع باشد و مستمر نباشد پس اگر حاکم را در واقع مطلبی باشد ترک کند عدالت را و میتواند بود که احتراز باشد از حکمی که عدالت نماید و عدالت نباشد یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت عدالت خوش آینده تر از آبی است که دریابد آن را تشنه چه فراخ است عدالت اگر مستمر باشد در همه وقائع هر چند که آن عدالت کم باشد یعنی که در واقعه سهلی باشد **دوازدهم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال من انصف الناس من نفسه رضی به حکما لغیره **شرح** رضی بصیغهٔ مجهول باب علم است به نائب فاعل است

حکما بفتح حا و فتح کاف تمیز یا حال است از ضمیر به یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
هر که انصاف داد مردم را از پیش خود بی جبر حاکمی راضی شد غیر او که او را داور کند در معاملات خود **سیزدهم**
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اوحی الله عز وجل الی آدم علیه السلام انی ساجمع لك الکلام
فی اربع کلمات قال یا رب وماهن قال واحدة لی وواحدة لك وواحدة فیما بینی وبینك وواحدة فیما بینك
وبین الناس قال یا رب بینهن لی حتی اعلمهن قال اما التی لی فتعبدنی لا تشرك بی شیئا واما التی
لك فاجزیك بعملك احوج ما تکون الیه واما التی بینی وبینك فعلیك الدعاء وعلی الاجابة
واما التی بینك وبین الناس فترضی للناس ما ترضی لنفسك وتکره لهم ما تکره لنفسك **شرح**
احوج افعل التفضیل است و منصوب است بر نیابت ظرف زمان زیرا که ما مصدریه است و مصدر مضاف الیه
احوج است و چنانچه مصدر نائب ظرف زمان باشد میشود مثل رایته قدوم الحاج مضاف بمصدر نیز نائب میشود
ولنسبت احوج بکون لنسبت مجازیست تکون بصیغه مخاطب از افعال تامه است الیه متعلق باحوج است
ضمیر الیه راجع بجزا است که در ضمن اجزیك مذکور است علیك حرف جر و ضمیر مخاطب خبر الدعاء است الدعاء
مرفوع و خبر مبتدا است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت وحی کرد الله عز وجل بسوی
آدم علیه السلام که بدرستی که من البته جمع میکنم برای تو سخن حق را در چهار سخن که مجمل جمیع سخنهای حق است
آدم گفت ای صاحب کل اختیار من چیست آن چهار سخن گفت یکی برای من است و یکی برای تست و یکی
متعلق بمعامله ایست که در میان من و میان تست و یکی متعلق بمعامله ایست که در میان تو و میان مردم است
آدم گفت ای صاحب کل اختیار من بیان کن آن چهار سخن را تا دانم آنها را گفت اما سخنی که از منست
پس اینست که عبادت کنی مرا شریک نکنی با من چیز مراد معبودیت این مجمل جمیع تکلیفات شرعیه است
چه مشتمل است بر اینکه دعای در مسائل نیست مگر الله تعالی والا معبود شریک الله تعالی میشود و اما سخنی که
برای تست پس اینست که جزا میدهم ترا العمل صالح تو در وقتی که کمال حاجت تو بآن جزا باشد و اما سخنی که
میان من و تست پس اینست که لازم است بر تو طلب حاجت و لازم است بر من قبول دعا و اما سخنی که
میان تو و میان مردم است پس اینست که راضی شوی برای مردم آنچه را که راضی میشوی برای خودت
و نخواهی برای ایشان آنچه را که نخواهی برای خودت **چهاردهم اصل** عن ابی عبد الله ع
قال اتقوا الله واعدلوا فانکم تعیبون علی قوم لا یعدلون **شرح** روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت پرهیز کنید از عذاب الله تعالی و عدالت کنید در میان اهل خانه خود مثل زن و فرزند و غلام
و کنیز چه بدرستی که شما عیب گوئی و سرزنش میکنید در حکومتی که در شهر و ولایت دارند **پانزدهم**
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال العدل احلی من الشهد والین من الزبد واطیب
ریحا من المسك **شرح** احلی افعل التفضیل است و اینجا از باب نصر است بخلاف آنچه گذشت در حدیث

یازدهم و کلام مبنی بر استعاره است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت عدالت شیرین ترا ز
عسل است و نرم تر از کره است و خوش بوتر از مشک است **هانزدهم اصل** قال رسول الله ثلث
خصال من کن فیه او واحدة منهن کان فی ظل عرش الله یوم لا ظل الا ظله رجل اعطی الناس
من نفسه ما هو سائلهم و رجل لم یقدم رجلا و لم یؤخر رجلا حتی یعلم ان ذلک لله رضا و رجل لم
یعب اخاه المسلم بعیب حتی ینفی ذلک العیب عن نفسه فانه لا ینفی منها عیبا الا بدا له عیب
وکفی بالمرء شغلا بنفسه عن الناس **شرح** او در واحدة برای تخییر در گفتگو است چه این سه صفت
متلازم میباشد مراد بعرش کتاب الهی است رجل تفصیل بر خصلت رجل ست تقدیم رجل عبارت از فعل چیزیست
و تاخیر رجل عبارت از ترک چیزیست رضا بکسر رای بی نقطه و ضاد با نقطه و الف مقصوره بمعنی مرضی است
المسلم بمعنی المؤمن است حتی درینجا از قبیل حتی در قول الله تعالی است در سوره اعراف حتی یلج الجمل فی
سم الخیاط در اینکه داخل محال شده برای افاده تاکید کلام سابق مشار الیه ذلک العیب عیب مذکور
و امثال آنست فانه استدلال بر محال بودن مدخول حتی است که مفهوم از سیاق کلام سابق است با در بالمرء
زائده است شغلا بضم شین با نقطه و ضم و سکون غین با نقطه تمیز از نسبت در کفی بالمرء است یعنی گفت رسول الله
صلی الله علیه و آله سه صفت است که هر که باشد آنها در او یا باشد در او یکی از آنها میباشد در پناه الله تعالی
در روز قیامت که پناهی برای مردم نیست مگر پناه کتاب الهی باینمعنی که در دنیا موافق کتاب الهی بود و آن
روز در پناه است و الا فلا اول صفت مردی که داد مردم را بخودی خود آنچه توقع دارد از ایشان در باب
سلوک دوم صفت مردی که صادر نشد از او فعلی و نه ترکی مگر وقتی که داند که آن فعل یا ترک موافق رضای الله
تعالی است سوم صفت مردی که عیب گوئی نکرد برادر مومن خود را بعیبی تا آنکه برطرف کند آن عیب و امثال
آنرا از خود و این برطرف کردن محال است بدرستی که برطرف نمی کند مومن از خود عیبی را مگر آنکه ظاهر میشود
او را عیبی دیگر در خود و بس است مشغول بودن مرد بخودش از مشغول بودن او بغیر باینمعنی که مومنی که
مشغول اصلاح خود باشد فرصت اصلاح مومنی دیگر بعیب گوئی او ندارد اصلا **هفدهم اصل**
قال رسول الله صلی الله علیه و آله من واسی الفقیر من ماله و انصف الناس من نفسه
فذلک المومن حقا **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر که مدد کند نیازمند را از مال خود
و انصاف دهد مردم را بخودی خود پس او است مومن بکار آمدنی **هیجدهم اصل** سمعت
ابا عبد الله علیه السلام یقول ما تدارأ اثنان فی امر قط و اعطی احدهما النصف صاحبه
فلم یقبل منه الا ادیل منه **شرح** تدارا بدال بی نقطه و رای بی نقطه و همزه بصیغه ماضی معلوم
باب تفاعل است التدارؤ دفع کردن دو کس یکدیگر را در خصومت النصف بفتح نون و فتح صاد بی نقطه
اسم انصاف است لم یقبل بصیغه ماضی مجهول است و ضمیر مستتر راجع بنصف است یا بصیغه معلوم است

صافی شرح اصول کافی

وضمیر مستتر راجع بصاحب است ضمیر منه در اول راجع باحد هاست آدیل بدال بی نقطه و یای دو نقطه
در پائین بصیغه مجهول باب افعال است و نائب فاعل ضمیر مستتر راجع جنانچه گفته میشود ادال الله من عدونا
باینمعنی که دولت و غلبه داد ما را الله تعالی بانتقام از دشمن ما و میتواند بود که نائب فاعل منه باشد و بر هر تقدیر
ضمیر منه در دوم راجع بصاحب است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت نزاع نکردند ١
دو کس در کاری هرگز پس داده باشد یکی از آن دو کس دیگری را که با او در نزاع است انصاف
پس مقبول نشده باشد آن انصاف از او مگر آنکه آن یکی دولت داده میشود بانتقام از آن دیگر
دوازدهم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال ان لله جنة لا يدخلها الا ثلثة احدهم
من حکم فی نفسه بالحق **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستی که الله تعالی را
بهشتی است که داخل نمی شود در آن مگر سه کس یکی از ایشان کسی است که میان او و دیگری معامله ایست و
حکم کرد در خودش بانچه انصاف است و موافق کتاب الهی است بی آنکه حاجت شود بحاکمی دیگر **سیزدهم**
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال العدل احلی من الماء يصيبه الظمان ما اوسع العدل ٢
اذا عدل فيه وان قل **شرح** این موافق حدیث پانزدهم است

باب شصت و هفتم اصل باب الاستغناء عن الناس

شرح این باب بیان فضیلت بی نیازانه بودن از مردم است باینمعنی که ترک طمع از مردم کند
و معیشت خود را بجنس کفایت خود حواله کند و بآن قناعت کند در این باب هفت حدیث است **اول**
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال شرف المؤمن قيام الليل وعزه استغناؤه عن الناس
شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بلندی مرتبهٔ مومن نزد الله تعالی از شب خیز ایست
و عزت مومن یعنی خوار نشدن دین او و بالاتر نقصان مرتبه نزد الله تعالی بی نیازانه بودن او از مردم است ١
مخفی نماند که از اینجا ظاهر میشود که استغنا ضرورتر از قیام لیل است چه عزت برای دفع ضرر نقصان ٢
ایمان است و شرف برای زیادتی طلب کمال ایمان است و دفع ضرر اهم از جلب نفع است **دوم**
اصل قال ابو عبد الله علیه السلام اذا اراد احدكم ان لا يسال ربه شيئا الا اعطاه
فلييأس من الناس كلهم ولا يكون له رجاء الا عند الله فاذا علم الله عز وجل ذلك
من قلبه لم يسال الله شيئا الا اعطاه **شرح** فلییأس بسکون لام و بهمزه و یای دو نقطه در پائین
و سین بی نقطه بصیغه امر غائب باب علم است واو در ولا یکون برای حال موکده است یعنی گفت امام
جعفر صادق علیه السلام چون اراده کند یکی از شما این را که نطلبد از صاحب کل اختیار خود چیزی را مگر آنکه
دهد او را آن چیز را پس باید که ناامید شود از مردم همگی ایشان در حالی که نباشد او را امید مگر نزد الله تعالی
پس چون داند الله تعالی عز و جل آن ناامیدی او از غیر را از ته دل او باینمعنی که داند ساختگی نیست نطلبد

از الله تعالی چیزے را مگر آنکه وہد او را **سوم اصل** عن علی بن الحسین صلوات الله علیهما قال رایت الخیر کله قد اجتمع فی قطع الطمع عما فی ایدی الناس ومن لم یرج الناس فی شئ ورد امره الی الله عز وجل فی جمیع اموره استجاب الله عز وجل له فی کل شئ **شرح** روایت است از امام زین العابدین علیه السلام گفت دیدم خوبی را ہمگی که بتحقیق جمع شده در بریدن طمع خود از انچه در دستهاے مردم است وہر که امیدوار نشد از مردم چیزیرا وبرگرداند کار خود را بسوے الله عز وجل در جمیع کارہای خود مستجاب کرد الله عز وجل دعای او را در ہر چیز که دعا کرد **چهارم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول طلب الحوائج الی الناس استلاب للعز ومذهبة للحیاء والیاس مما فی ایدی الناس عز للمومن فی دینه والطمع هو الفقر الحاضر **شرح** الاستلاب بسین بی نقطه وبای یک نقطه مصدر باب افتعال ربودن ومراد اینجا برطرف کردن ناگاه است مذهبة بفتح میم وسکون ذال بانقطه وفتح ہا وباے یک نقطه وتا اسم مکان برای کثرت است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق ع که میگفت طلب حاجتها بتوجه بسوی مردم است برطرف کردن بیگانست عزت را ودلالت ومحل کثرت رفتن حیا است وناامیدی از انچه در دستهای مردم است عزیز بودن است برای مومن در دین او وچنانچه بیان شد در شرح حدیث اول وطمع از مردم آنست نیازمندی نقد اشارت است باینکه طمع از مردم براے غنا میباشد وحال آنکه طمع خودش فقیر نیست که بفعل آمده ومعقول نیست که عاقل فقر نقد را قرار دہد با خود براے طلب غناے نسیه که آیا شود یا نشود **پنجم اصل** قلت لابی الحسن الرضا علیه السلام جعلت فداك اکتب لی الی اسمعیل بن داود الکاتب لعلی اصیب منه قال انا اضن بك ان تطلب مثل هذا وشبهه ولکن عول علی مالی **شرح** مثل بمعنی موافق در اکثر صفات یا جمیع صفات است ومشار الیه ہذا اسمعیل است وشبه بکسر شین بانقطه وسکون بای یک نقطه موافق در عمده صفات یا در اکثر صفات است یعنی گفتم امام رضا علیه السلام را قربانت شوم سفارش نامه بنویس برای من بسوی اسمعیل بن داود که نویسنده دیوان امور است شاید که من دریابم از او نفعی گفت من روا نمیدارم که تو این را که طلب کنی از مثل این مرد ومانند او از مخالفان دین حق ولیکن انچه در نفقه خود وعیال خواہی از مال من بگیر وخرج کن **ششم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال الیاس مما فی ایدی الناس عز للمومن فی دینه اوما سمعت قول حاتم اذا ما عزمت الیاس الفیته الغنی اذا عرفته النفس والطمع الفقر **شرح** اول یا عزت زنده است عزمت بعین بی نقطه وزای بانقطه بصیغه ماضی معلوم مخاطب ضرب است العزم قصد چیزے کردن بعنوان کمال جد وراى الفیته لفا ویای دو نقطه در پائین بصیغه ماضی معلوم مخاطب باب افعال است الفا یافتن چیزے عرفته بعین بی نقطه ورای نقطه وفا بصیغه ماضی معلوم غائبه باب ضرب وضمیر راجع بیاس است النفس مرفوع وفاعل عرفته است والطمع مرفوع ومبتدا است الفقر

پنجم اصل کافی

بر فوع وجر است واگر حرف روی در تتمه قصیده حاتم مفتوح باشد هر یک از الطمع او الفقر منصوب خواهد بود تا معطوف بر دو مفعول الغنیة باشد یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت نا امیدی از انچه در دستهای مردم است عزت مومن است در دین او چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول اما نیز شنیدی قول حاتم طائی را که چون قصد تجبر کردی نا امیدی از مردم را مافی آن نا امیدی را بی نیازی بشرط اینکه شناخته باشد آن نا امیدی را نفس بایمعنی که ساختگی نباشد چنانچه بیان شد در حدیث دوم که فاذا علم الله عز وجل ذلک من قلبه وطمع از مردم فقر است اشارت است بانچه گذشت در حدیث چهارم که والطمع هو الفقر الحاضر هفتم اصل کان امیر المومنین صلوات الله علیه یقول لیجتمع فی قلبک الافتقار الی الناس والاستغناء عنهم فیکون افتقارک الیهم فی لین کلامک وحسن بشرک ویکون استغناؤک عنهم فی نزاهة عرضک وبقاء عزک شرح یکون هر دو جا مرفوع است و منصوب میتواند بود والبشر بکسر بای یکنقطه وسکون شین بانقطه ورای بی نقطه کشاده رویی النزاهة بفتح نون وتخفیف زای بانقطه دوری از عیب العرض بکسر عین بی نقطه وسکون رای بی نقطه وضاد با نقطه نفس وخوی خوب وانچه نگاهداری آن از عیب لازم است وانچه آدمی بآن فخر میکند وهمه اینجا مناسب است بقاء بفتح بای یک نقطه وبفتح نون می تواند بود یعنی امیر المومنین علیه السلام میگفت باید که جمع شود در دل تو حاجت بسوی مردم وبی نیاز بودن از ایشان از دو جهت بایمعنی که البته حاجت بایشان داری در سلوک با ایشان وبی نیازی داری از مال ایشان پس میباشد حاجت تو بسوی ایشان ظاهر در نرمی سخن تو با ایشان وخوبی کشاده رویی تو با ایشان ومیباشد بی نیازانه بودن تو از ایشان در دوری عرض تو از عیب وباقی ماندن عزت تو

باب شصت وهشتم اصل باب صلة الرحم

شرح الرحم بفتح رای بی نقطه زهدان که موضع فرزند است در شکم او ماخوذ است از رحمت بمعنی مهربانی ووصل آن کنایت از احسان با شریک در زهدان است بمعنی احسان با صاحب خویشی نسبی یعنی این باب بیان فضیلت پیوند کردن زهدان است بمعنی رعایت خویشی نسبی وعمل بمقتضای آن درین باب سی وسه حدیث است اول اصل سالت اباعبد الله علیه السلام عن قول الله جل ذکره واتقوا الله الذی تسائلون به والارحام ان الله کان علیکم رقیبا قال فقال هی ارحام الناس ان الله عز وجل امر بصلتها وعظمها الا تری انه جعلها منه شرح تسائلون در قرارت کوفیان بتخفیف سین است ودر قرارت باقی بتشدید سین است وبر هر تقدیر در اصل تتسائلون بوده یکتا محذوف شده یا مدغم شده در سین التسائل طلب جمعی چیزی را از هم چنانچه میگویند اسالک بالله یا میگویند اسالک بابیک یا میگویند اسالک بالرحم ان تفعل کذا والارحام در قرارت

غیر حمزه منصوب است بعطف بر الله یا بعطف بر محل ضمیر به یا بنا بر انکه واو بمعنی مع باشد و در قرائت حمزه مجرور است بعطف بر ضمیر مجرور بی اعاده جار و آن جائز است نزد کوفیین منّة بکسر میم و تخفیف نون و ضمیر راجع بالله تعالی است یا بضم میم و تشدید نون و تا را است بمعنی قوت و باعث حصول مطلب یا بکسر میم و تشدید نون و تا را است بمعنی عطای الهی یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول الله عزّ و جلّ در سورهٔ نساء تعظیم کنید الله تعالی را به پرهیز از مخالفت حکم او که از هم حاجت می‌طلبید بوسیلهٔ او و تعظیم کنید خویشیهای نسبی را به پرهیز از مخالفت مقتضای آنها بدرستی که الله تعالی از ابتدای وجود شما بود بر شما پائنده احوال شما را اداوی گفت پس امام گفت ارحام درین آیت عبارت از ارحام مردم است مخصوص رحم رسول الله صلی الله علیه و آله نیست بدرستی که الله عزّ و جلّ امر کرده به پیوند آنها و تعظیم کرده آنها را آیا نمی‌بینی که گردانیده آنها را از خود یا نیعنی که قرین خود کرده درین آیه بسبب عطف بر الله یا مراد نیست که باعث حصول مطلب کرده یا منت نهاده آنها بر خلائق **دوم اصل** بلغنی عن ابی عبد الله علیه السلام ان رجلا اتی النبی صلی الله علیه و آله فقال یا رسول الله اهل بیتی ابوا الا توثبا علیّ وقطیعة لی وشتیمة فارفضهم قال اذا یرفضکم الله جمیعا قال فکیف اصنع قال تصل من قطعک وتعطی من حرمک وتعفو عن ظلمک فانک اذا فعلت ذلک کان لک من الله علیهم ظهیر **شرح** التوثب بثای سه نقطه و بای یک نقطه ظلم بر کسی کردن یعنی رسید بمن نقل کسی از امام جعفر صادق علیه السلام که مردی آمد نزد نبی صلی الله علیه و آله پس گفت ای رسول الله خانوادهٔ من امتناع کردند از غیر ظلم بر من و بریدن ایشان مرا از خود و دشنام ایشان مرا پس آیا ترک کنم ایشان را نبی علیه السلام گفت درین هنگام ترک میکند شما را الله تعالی همگی یا نیعنی که از رحمت خود دور میکند گفت پس چون کنم گفت پیوند میکنی هر کس را که بریده ترا از معبود و عطا میدهی هر که را که محروم کرده ترا و در میگذری از گناه هر که ظلم کرده ترا چه بدرستی که چون بجا آوری آنرا میشود برای تو از جانب الله تعالی مددی که بر ایشان مسلط شوی **سوم اصل** قال ابو الحسن الرضا علیه السلام یکون الرجل یصل رحمه فیکون قد بقی من عمره ثلث سنین فیصیرها الله ثلثین سنة ویفعل الله ما یشاء **شرح** گفت امام رضا علیه السلام گاهی میباشد اینکه مردی پیوند خویشان خود کند پس باقیمانده باشد از عمر او سه سال بر فرض اینکه صله رحم نکند پس بنا بر صله رحم گرداند آن که میخواهد سه سال را الله تعالی سی سال یا نیعنی که بیست و هفت سال زیاده شود میکند الله تعالی آنچه را که میخواهد یا نیعنی که از بیست و هفت زیادتر میباشد باقتضای حکمت الله تعالی چنانچه می‌آید در حدیث بعد به کمتر نیز میباشد **چهارم اصل** قال ابو جعفر علیه السلام صلة الارحام تزکی الاعمال وتنمی الاموال وتدفع البلوی وتیسر الحساب وتنسئ فی الاجل **شرح** گفت امام محمد باقر علیه السلام پیوند خویشان

صافی اصول کافی

صالح میکند عملها را و زیاد میکند مالها را و دفع میکند بلاها را و آسان میکند حساب روز قیامت را و تاخیر میکند در اجل **پنجم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله اوصی الشاهد من امتی والغائب منهم ومن فی اصلاب الرجال وارحام النساء الی یوم القیمة ان یصل الرحم وان کانت منه علی مسیرة سنة فان ذلک من الدین **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله سفارش میکنم حاضر را از جماعت من و غائب را از جماعت ایشان و هر که در پشتهاست مردان و در رحمهای زنانست تا روز قیامت اینکه پیوند کنند خویشان را هر چند که باشند نسبت با وی مسافتی که محل سیر یکساله باشد چه بدرستی که آن صله رحم از واجبات دین است که در قرآن نازل شده **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال صلة الارحام تحسن الخلق وتسمح الکف وتطیب النفس وتزید فی الرزق وتنسئ فی الاجل **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پیوند خویشیها نیکو میکند خلق را و صاحب کرم میکند دست را و خوشحال میکند خاطر را و زیادتی میکند در رزق و تاخیر میکند در اجل **هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول ان الرحم معلقة بالعرش تقول اللهم صل من وصلنی واقطع من قطعنی وهی رحم آل محمد وهو قول الله عز وجل الذین یصلون ما امر الله به ان یوصل ورحم کل ذی رحم **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت شنیدم از او که میگفت بدرستی که خویشی نسبی آویخته شده بتخت پادشاهی خدا تعالی باینمعنی که امر برعایت آن در قرآن و در کتابهای الهی هست میگوید بزبان حال خدایا پیوند کن با خود هر که را که پیوند کرد مرا و ببر مهر از خود هر که را که برید مرا و آن خویشی دو قسم است اول خویشی نسبی اهل بیت محمد است و آنست مقصود از قول الله عز وجل که در بیان غافلانی که بخاطر خود قرار میدهند فرقی را میان عالم بقرآن و میان جاهل خود رای گفته در سوره رعد جمعی که پیوند میکنند آنچه را که امر کرده الله تعالی بآن اینکه پیوند کرده شود چنانچه گفته در سوره احزاب واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض و بیان شد در کتاب الحجة در حدیث اول و دوم باب شصت و چهارم که باب ما نص الله عز وجل ورسوله علی الائمة واحدا فواحدا است دوم خویشی نسبی هر صاحب خویشی نسبی مراد نیست که هر دو قسم معلق است بعرش اگرچه اول عظیم تر است و لیکن آیه در آنست باینمعنی که عمده مراد در این آیه آنست چنانچه میآید در حدیث بیست و هفتم و بیست و ششم این باب **هشتم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام اول ناطق من الجوارح یوم القیمة الرحم تقول یا رب من وصلنی فی الدنیا فصل الیوم ما بینک وبینه ومن قطعنی فی الدنیا فاقطع الیوم ما بینک وبینه **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام اول گوینده از جمله اعضای آدمی در روز قیامت زبان زنان است که بعضی از آن بهم رسیده اند و خویش یکدیگر شده اند نهان میگوید ای صاحب کل اختیار من هر که پیوند کرده مرا در دنیا باینمعنی که پیوند کرده شریک خود را در من پس پیوند کن امروز ربطی را که میان خودت و میان او هست برحمت و هر که برید مرا در دنیا پس ببر او را آن ربطی را

از میان غروت و میان اوست بترک رحمت **نهم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام صلوا ارحامکم
ولو بشربة من ماء وافضل ما یوصل به الرحم کف الاذی عنها وصلة الرحم منساة فی الاجل محبة
فی الاهل **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام پیوند کنید خویشان خود را هر چند که بقدر یک آشامیدن
از آب باشد و فاضل ترانچه پیوند کرده میشوند بآن خویش باز داشتن آزار و ایذا است از او و پیوند خویش
محل کثرت تاخیر در اجل است محل کثرت دوستی در خانواده است **دهم اصل** قال ابو جعفر علیه السلام
ان الرحم معلقة یوم القیمة بالعرش تقول اللهم صل من وصلنی واقطع من قطعنی **شرح**
گفت امام محمد باقر علیه السلام بدرستی که زهدان یعنی رعایت حق آن آویخته شده است در روز قیامت
بکتاب الهی باینمعنی که بر همه کس ظاهر خواهد شد که حکم وجوب رعایت حق آن در کتاب الهی هست میگوید
بزبان حال خدایا پیوند کن هر که را که پیوند کرد مرا و ببر هر که را که برید مرا **یازدهم اصل** سمعت
رسول الله صلی الله علیه وآله یقول حافتا الصراط یوم القیمة الرحم والامانة فاذا مر الوصول
للرحم المؤدی للامانة نفذ الی الجنة واذا مر الخائن للامانة القطوع للرحم لم ینفعه معهما عمل
وتکفأ به الصراط فی النار **شرح** الحافة بحاء بی نقطه و تشدید فا پهلوی نهر و مانند آن که احاطه
آن کرده و ذکر این اشارت باین است که کسی که در راهی میرود اگر دو پهلوی آن خالیست زود می افتد
مراد برحم رحم رسول و بامانت امامت است چنانچه گفت در سوره احزاب انا عرضنا الامانة و میتواند بود که ام باشد
تکفأ بفا و همزه بصیغه ماضی معلوم باب تفعل است التکفؤ سرنشیب شدن باز دریه برای ملابست است یا برای
تعدیه است و حاصل هر دو یکی است **یعنی** شنیدم از رسول الله صلی الله علیه وآله که میگفت دو پهلوی
صراط در روز قیامت خویشی است و امانت است برای کسی که رعایت آنها کرده باشد و برای دیگران نیست
پس چون گذر کند پیوند کننده رحم و بجا گذارنده امانت میرسد بسوی بهشت و چون گذر کند خیانت کننده
امانت و برنده رحم فایده نمیرساند او را بآن دو صفت قبیح عملی دیگر و سرنشیب میشود با او صراط می افتد
در آتش جهنم **دوازدهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال صلة الارحام تحسن الخلق
وتسمح الکف وتطیب النفس وتزید فی الرزق وتنسئ فی الاجل **شرح** این موافق حدیث
ششم است **سیزدهم اصل** قال ابو جعفر علیه السلام صلة الارحام تزکی الاعمال
وتدفع البلوی وتنمی الاموال وتنسئ له فی عمره وتوسع فی رزقه وتحبب فی اهل بیته
فلیتق الله ولیصل رحمه **شرح** گفت امام محمد باقر علیه السلام پیوند خویشان صالح میکند عملها را
و دفع میکند بلاها را و زیاده میکند مالها را و تاخیر میکند برای صاحبش در عمر او و وسعت میدهد در رزق
او و محبوب میکند او را در خانواده او پس باید که پرهیز کند مکلف از عذاب الهی و باید که پیوند کند خویش
خود را **چهاردهم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام صلة الرحم وحسن الجوار یعمران الدیار

ویزیدان فی الاعمار **شرح** الجوار بضم وکسر جیم و واو همسایگی و بکسر جیم کسی را در ذیل خود کردن و
پیمان و مهر دوانیجا مناسب است **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام پیوند خویشان و خوش همسایگی
آباد میکنند خانه‌ها را و زیاد میکنند در عمرها **پانزدهم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله
ان اعجل الخیر ثوابا صلة الرحم **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله هر ستی که زودتر عمل
صالح باعتبار ثواب پیوند خویشان است بانیمعنی که اثر آن در دنیا نیز ظاهر میشود **شانزدهم اصل**
قال رسول الله صلی الله علیه وآله من سره النسأ فی الاجل والزیادة فی الرزق فلیصل رحمه
شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله هر که خوشحال میکند او را پس افتادن در اجل او و زیاد
شدن در روزی او پس باید که پیوند کند خویشان خود را **هفدهم اصل** قال ابوعبدالله
علیه السلام ما نعلم شیئا یزید فی العمر الا صلة الرحم حتی ان الرجل یکون اجله ثلث سنین فیکون
وصولا للرحم فیزید الله فی عمره ثلثین سنة فیجعلها ثلثا وثلثین سنة ویکون اجله ثلثا
وثلثین سنة فیکون قاطعا للرحم فینقصه الله ثلثین سنة ویجعل اجله الی ثلث سنین
فیکون وصولا للرحم **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام نمیدانیم چیزی را که زیاد کند در عمر مگر پیوند
خویشان را بانیمعنی که هیچ چیز در مرتبه آن نیست پس منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث چهاردهم
تا آنکه مرد گاهی میباشد اجل او سه سال بر فرض ترک صله رحم پس میباشد پیوند کننده مر خویش را پس
زیاد میکند الله تعالی در عمر او سی سال پس میگرداند سه سال را سی و سه سال و گاهی میباشد اجل مرد
سی و سه سال بر فرض صله رحم پس میباشد آن مرد برنده مر خویش را پس کم میدهد او را الله تعالی سی سال
و میگرداند اجل او را بسوی سه سال **هیجدهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال لما خرج
امیرالمومنین علیه السلام یرید البصرة نزل بالربذة فاتاه رجل من محارب فقال یا امیرالمومنین
انی تحملت فی قومی حمالة وانی سالت فی طوائف منهم المواساة والمعونة فسبقت الی السنتهم بالنکد
فمرهم یا امیرالمومنین بمعونتی وحثهم علی مواساتی فقال این هم فقال هولاء فریق منهم حیث
تری **شرح** الربذة بفتح رای بی نقطه و فتح بای یکنقطه و ذال با نقطه موضعی است در چهار مرحله از مدینه
و در آنجاست ابوذر غفاری رحمه الله تعالی محارب بضم میم و حای بی نقطه و الف و کسر رای بی نقطه و بای
یکنقطه اسم قبیله‌ایست الحمالة بفتح حای بی نقطه و تخفیف میم و دیتی که کسی از جانب دیگران قبول ادای آن کند
تا فتنه برطرف شود سبقت بصیغه ماضی مونث غائبه باب ضرب است الی بحرف جر و ضمیر متکلم وحده است
السنتهم فاعل سبقت است با در بالنکد برای تعدیه است النکد بضم و فتح نون و سکون کاف و دال بی نقطه
ندادن عطا و سخت گیری است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت چون بیرون آمد از مدینه
امیرالمومنین علیه السلام اراده بصره داشت برای جنگ اصحاب جمل فرود آمد در ربذه پس آمد نزد او مردی

از قبیلهٔ محارب پس گفت ای امیر المؤمنین عهد تمی کمن ضامن شده ام در میان قبیلهٔ خود یعنی ما از اصحاب
ایشان تا خون ایشان شود و بدرستی که من طلب کردم در طائفه چند از ان قبیله همراهی با ما و مددکاری ما
پس پیش داشت بسوی من زبانها و ایشان سخت گیری را و نداد یعنی عطا ما پس امر کن ایشان را یعنی امیر المؤمنین یعنی
مدد کردن من و نصرت کن ایشان را بر همراهی من تا آن پس گفت کجا اند ایشان پس اشارت کرد که گفت
این جماعت جمعی از ایشانند آنجا اند که می بینی **اصل** قال فنص راحلته فادلفت بعض اصحابه فی طلبها فلا یا
بلا یا فالحقت فانتهی الی القوم فسلم علیهم وسالهم ما یمنعهم من مواساة صاحبهم فشکوه
وشکاهم **شرح** نص بنون وتشدید صاد بی نقطه بصیغهٔ ماضی معلوم باب نصر است النص بنایت تند
کردن کسی ناقه را که بر آن سوار است کار آمله برای بی نقطه و حای بی نقطه شتری که صاحب زین است برای سواری
او دلفت بدال بی نقطه و فا بصیغهٔ ماضی معلوم باب افعال است آهسته ولاف سرعت حرکت با وجود ماندگی فی الجملة
الطلیم بفتح طای با نقطه وکسر لام و یای دو نقطه در پایین شتر مرغ نر الای بفتح همزه وسکون لام و یای دو نقطه
در پایین مصدر باب منع آهستگی نصب آن بر مفعول له لحقت استبادر با ما بمعنی علی است لحقت بصیغهٔ
مجهول باب علم است با برای ابهام است آورا ینعهم استفهامیه است و ضمیر غائب در ینعهم و صاحبهم راجع
ضمیر مخاطب است باعتبار تغلیب زمان حکایت بر زمان تکلم یعنی امام گفت پس تند کرد امیر المؤمنین علیه السلام
راحلهٔ خود را پس دوید مانند شتر مرغ نر پس تند شدند بعض یاران او در پی راحلهٔ او پس بسبب آهستگی رفتن
راحله بر روی آهسته رفتن فی الجملة دریافته شده راحله با نیمعنی که چون امیر المؤمنین علیه السلام دانست که اصحاب
او از پی او روانه شده اند آهسته آهسته راند فی الجملة راحله را تا رسیدند پس رسید امیر المؤمنین علیه السلام بسوی
آن جماعت قبیلهٔ محارب پس سلام کرد بر ایشان و پرسید ایشان را که چه مانع شده شما را از همراهی با ما شما پس گله
او کردند و او نیز گله ایشان کرد **اصل** فقال امیر المؤمنین علیه السلام وصل امرء عشیرته فانهم اولی
ببره وذات یده وصلت العشیرة اخاها ان عثر به دهر وادبرت عنه دنیا فان المتواصلین المتباذلین
ما جورون وان المتقاطعین المتدابرین موزورون قال ثم بعث راحلته وقال حل **شرح**
وصل امرء عشیرته صورت خبر است اما بمعنی امر است و تنکیر اینجا برای عموم است مثل انجز حر ما وعد یعنی انکه باید
که وفا کند هر آزاد مرد آنچه را که وعده کرده وصلت العشیرة اخاها نیز خبر بمعنی امر است عثر بعین بی نقطه و ثای سه نقطه
و رای بی نقطه بصیغهٔ ماضی معلوم باب ضرب و نصر و علم و حسن است العثر بفتح عین و سکون ثا و العثار بفتح عین
بسر در آمدن با دری برای تعدیه است البعث بهای یک نقطه و عین بی نقطه و ثای سه نقطه بر انگیختن ناقه برای
تند رفتن حل بفتح حای بی نقطه و تشدید لام بصیغهٔ ماضی معلوم باب نصر است و ضمیر مستتر راجع به امام
و منظور است الحلول فرود آمدن و مراد اینجا قرار گرفتن در دلهای آن جماعت با ذکر کردن است یعنی ... گفت
امیر المؤمنین علیه السلام باید که پیوند کند هر مرد قبیلهٔ خود را ...

لسو، دست دارد و باید که پیوند کنند آن قبیله هم قبیله خود را اگر بسر در آورد او را از خانه و پشت گرداند از او دنیائی چه بدرستی که پیوند کنندگان با هم بخشندگان مال بهم صاحبان مزد اند در آخرت و بدرستی که برندگان از هم پشت کنندگان بهم صاحبان گناهند در آخرت امام گفت پس امیر المومنین علیه السلام برانگیخت راحله خود را و برگشت و گفت قرار گرفت وعظ در دلهای اینجماعت **نوزدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المومنین علیه السلام لم یرغبن المرء عن عشیرته وان کان ذا مال وولد عن مودتهم وکرامتهم ودفاعهم بایدیهم والسنتهم هم اشد الناس حیطة من ورائه واعطفهم علیه والمهم لشعثه ان اصابه مصیبة او نزل به بعض مکاره الامور ومن یقبض یده عن عشیرته فانما یقبض عنهم ید واحد ویقبض عنه منهم ایدی کثیرة **شرح** لن یرغبن خبر بمعنی نهی است الحیطة بفتح حای بی نقطه وسکون های دو نقطه در پائین وطای بی نقطه محافظت یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المومنین علیه السلام باید که هرگز دوری نکند مرد از قبیله خود هر چند که صاحب مال و فرزند باشد و دوری نکند از طلب دوستی ایشان با او و عزیز بودن ایشان درمیان خلائق و دفع کردن ایشان از آن مرد بدستهای ایشان و زبانهای ایشان زیرا که ایشان سخت ترمردم اند باعتبار محافظت ایشان او را از پشت او و در معرکه و مهربان ترمردم اند بر آن مرد و جمع کننده ترمردم اند پراگنده کار او را اگر برخورد او را مصیبتی یا فرود آید با او بعض ناخوشیهای کارها و هر که واگیرد دست خود را از قبیله خود پس جز این نیست که وامیگیرد از ایشان یک دست را و واگرفته میشود از او و از جانب ایشان دستهای بسیار **اصل** ومن یلن حاشیته یعرف صدیقه منه المودة ومن یبسط یده بالمعروف اذا وجد یخلف الله له ما انفق فی دنیاه ویضاعف له فی آخرته ولسان الصدق للمرء یجعله الله فی الناس خیر من المال یاکله ویورثه **شرح** یلن بصیغه مضارع معلوم غائب معتل العین یائی باب افعال است وحاشیته منصوب است با آنکه لازم است و حاشیته مرفوع است و عبارت از خویشان است یا اعم از خویشان و ملازمان است یخلف بصیغه مضارع معلوم باب افعال است فی دنیاه متعلق بیخلف است لسان منصوب بر اضمر عامله علی شریطة التفسیر است یا مرفوع بر ابتدا و یجعله خبر است خیرا منصوب و مفعول دوم یجعله است یعنی و هر که نرم کند و در کنار خود را باینمعنی که در راحت و امنیت کند آنرا می شناسد دوست او از او محبت را باینمعنی که اعتماد بر محبت او میکند اشارت است باینکه کسی که با خویشان نیکی نکند بیگانگان برا و چه اعتماد داشته باشند و هر که کشود دست خود را بعطا چون یافت آنچه را که عطا تواند کرد میدهد الله تعالی برای او عوض آنچه داد در دنیای او و چندین برابر آن ثواب میدهد برای او در آخرت او و میگرداند الله تعالی نیکنامی مرد را در میان مردم بهتر از مالی که خورد آنرا و میراث گذارد آنرا **اصل** لا یزدادن احدکم کبرا و عظما فی نفسه ونایا عن عشیرته ان کان موسرا فی المال ولا یزدادن احدکم فی اخیه زهدا ولا منه بعدا

اذا لم یرطه مروة وان کان معوزا فی المال لا یغفل احدکم عن القرابة بها الخصاصة ان یشدها بما لا ینفعه ان امسکه ولا یضره ان استهلکه **شرح** آن بفتح همزه و تشدید نون است یا بکسر همزه شرطیه است و حاصل هر دو یکی است فی آتیه متعلق بیرنه است و متعلق است بمعا الفروه بضم میم و فتح را و بعد از آن واو ساکن و لبود همزه و گاهی همزه منقلب بواو میشود و ادغام جوانمردی و مروة جانبش مال است ان لیسه ا بتقدیر من ان لیسه است و بدل القرابة است یعنی باید که زیاده نشود البته یکی از شما باعتبار بزرگی مرتبه و عظمت در دل خود و باعتبار دوری از قبیله خود و بسبب اینکه باشد فراخ حال در مال و باید که زیاده نشود البته یکی از شما باعتبار بیغیرتی در برادر مومن خود و نه باعتبار دوری از او چون نه پیدا نمیشود برادر خشش در بودن آن برادر تنگ حال در مال باید که غافل نشود یکی از شما از خویشان بر حالی که با ایشان افلاس باشد اینکه غافل نشود که برطرف کند آن افلاس بمالی که نفع آخرت نمیرساند او را اگر نگاه دارد آن مال را و ضرر آخرت نمیرساند او را که خرج کند آن را مراد اینست که مالی باشد که زیاده از کفاف واجب النفقه باشد **بیستم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلام ان آل فلان یبر بعضهم بعضا ویتواصلون فقال اذا تنمی اموالهم وینمون فلا یزالون فی ذلک حتی یتقاطعوا فاذا فعلوا ذلک انقشع عنهم **شرح** فلان عبارت از عباس است یا عبارت از امیه است و میتواند بود که دیگری باشد تنمی بنون بصیغه مضارع معلوم باب ضرب است یا باب افعال یا باب تفعیل است و همچنین است ینمون النمی بفتح نون و سکون میم و النماء بالمد نمیه زیاده شدن و زیاده کردن مشار الیه ذلک در اول نمی است و در دوم تقاطع است ضمیر انقشع راجع بمشار الیه ذلک در اول است الانقشاع بقاف و شین با نقطه و عین بی نقطه پراگنده شدن ابر از روی آسمان و مانند آن **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را به درستی که آل فلان نیکی میکنند بعض ایشان بعض دیگر را و پیوند با هم میکنند پس گفت بر این تقدیر زیاد میشود مالهای ایشان و عمرهای ایشان پس همیشه خواهند بود در آن زیاد شدن تا از هم ببرند پس چون کردند آن را پراگنده میشود زیاد شدن از ایشان **بیست و یکم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله ان القوم لیکونون فجرة ولا یکونون بررة فیصلون ارحامهم فتنمی اموالهم ویطول اعمارهم فکیف اذا کانوا ابرارا بررة **شرح** البررة جمع کم صله میکنند الابرار صالحان **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله به درستی که جمعی بر آینه میباشند فاسقان و نمی باشند صله رحم کنندگان پس از آن صله رحمهای خود میکنند پس زیاد میشود مالهای ایشان و دراز میشود عمرهای ایشان پس چونست وقتی که باشند صالحان صله رحم کنندگان **بیست و دوم اصل** قال امیر المومنین صلوا ارحامکم ولو بالتسلیم یقول الله تبارک وتعالی واتقوا الله الذی تساءلون به والارحام ان الله کان علیکم رقیبا **شرح** گفت امیر المومنین علیه السلام پیوند کنید خویشان نسبی خود را هر چند که به سلام با ایشان باشد بیان این آنکه میگوید الله تبارک وتعالی آیه که نقل شد در حدیث اول این باب **بیست و سوم**

اصل وقع بین ابی عبد الله علیه السلام وبین عبد الله بن الحسن الکلام حتی وقعت الضوضاء بینهم واجتمع الناس فافترقا عشیتهما بذلک وغدوت فی حاجة فاذا انا بابی عبد الله ع علی باب عبد الله بن الحسن وهو یقول یا جاریة قولی لابی محمد **شرح** احوال عبد الله بن الحسن و پسرش محمد که از ائمه زیدیه است وطلب بیعت از امام علیه السلام میکرد مذکور شد در کتاب الحجة در حدیث هفدهم باب هشتادم که باب ما یفصل به بین دعوی المحق والمبطل فی امر الامامة است الضوضاء بضم ضاد با نقطه وسکون همزه وفتح ضاد دوم والف ممدوده وبفتح ضاد وسکون همزه وفتح ضاد دوم وهمزه آوازهای مردم در جنگ ضمیر بینهم راجع بدو کس وتابعان ایشان است یعنی واقع شد میان امام جعفر صادق علیه السلام ومیان عبد الله بن الحسن گفتگوئی تا آنکه واقع شد غوغا میان ایشان وجمع شدند مردم پس از هم جدا شدند آخر روزی که نزاع کردند بهمان نزاع بی اصلاحی وصلحی وصبح روز دیگر از خانه بیرون آمدم برای کاری که داشتم پس ناگاه من رسیدم بامام علیه السلام بر در خانه عبد الله بن الحسن واو میگفت بیکی از کنیزان عبد الله ای کنیز بگو پدر محمد را که فلان آمده **اصل** قال فخرج فقال یا ابا عبد الله ما بکر بک قال انی تلوت آیة من کتاب الله عز وجل البارحة فاقلقتنی قال وما هی قال قول الله جل وعز ذکره الذین یصلون ما امر الله به ان یوصل ویخشون ربهم ویخافون سوء الحساب فقال صدقت لکانی لم اقرأ هذه الآیة من کتاب الله قط فاعتنقا وبکیا **شرح** راوی گفت پس عبد الله بیرون آمد وگفت ای ابو عبد الله چه چیز باعث زود آمدن تو شد گفت بدرستی که من خواندم آیتی را از کتاب الله عز وجل درین شب گذشته پس باضطراب انداخت مرا عبد الله گفت کدام است آن آیه گفت قول الله عز وجل در سوره رعد آنجماعت که پیوند میکنند آنچه را که امر کرده الله تعالی بآن اینکه پیوند کرده شود ومیترسند از عذاب صاحب کل اختیار خود که بسبب ترک آن پیوند است ومیترسند از بدی حساب روز قیامت که بسبب ترک ان پیوند است پس عبد الله گفت راست گفتی ودر اینکه این آیه باعث اضطراب است هر آئینه گویا که من نخوانده بودم این آیت را از کتاب الله تعالی هرگز این دست در گردن هم کردند وگریه کردند **بست وچهارم**

اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام ان لی ابن عم اصله فیقطعنی حتی لقد هممت بقطیعته ایای ان اقطعه قال انک اذا وصلته وقطعک وصلکما الله جمیعا وان قطعته وقطعک قطعکما الله **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را بدرستی که مرا پسر عموئی هست که بکرر پیوند با او میکنم پس میبرد مرا وجنگی میکند تا آنکه هر آئینه بتحقیق قصد کردم بسبب بریدن او مرا اینکه ببرم او را امام گفت بدرستی که تو چون پیوند کنی وببرد او ترا پیوند میکند شما را الله تعالی از رحمت خود **بست وپنجم** **اصل** قال لی ابو عبد الله علیه السلام انی احب ان یعلم الله انی قد اذللت رقبتی فی رحمی وانی لابادر اهل بیتی اصلهم قبل ان یستغنوا عنی **شرح** گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام بدرستی که من دوست میدارم

که واند الله تعالی از ته دل من این را که من بتحقیق که کدام کردن خود را برای خواهش خود تا او را پیوند کنم چنانچه گذشت
در حدیث بیست و سوم بدرستی که من پیش گیری میکنم خانواده خود را پیوند میکنم ایشان را بدادن عطایش از آنکه
بی نیاز شوند از من یا نیمعنی که برزق ایشان بهره وسیله که باشد بسبب و پیش گیری برای ادراک ثواب عظیم است

بیست و ششم اصل عن الرضا علیه السلام قال ان رحم آل محمد الائمة علیهم السلام لمعلقة
بالعرش تقول اللهم صل من وصلنی واقطع من قطعنی ثم هی جاریة بعدها فی ارحام المومنین ثم
تلا هذه الآیة واتقوا الله الذی تساءلون به والارحام **شرح** الائمة مجرور وعطف بیان یا بدل آل
محمد است یعنی راجع بکلمه است که عبارت از اللهم تا آخر است ضمیر بعدها راجع برحم آل محمد است و اشارت است باینکه
عمده آنست و باقی در حکم آنست **یعنی** روایت است از امام رضا علیه السلام گفت بدرستی که خویشی آل محمد که ائمه
معصومین اند علیهم السلام هر آینه آویخته شده بقرآن اشارت است بقول الله تعالی در سوره احزاب و اولوا الارحام
بعضهم اولی ببعض و بیان شد در کتاب الحجة در حدیث اول و دوم باب شصت و چهارم که باب ما نص الله
عز و جل و رسوله علی الائمة علیهم السلام واحدا فواحدا است میگوید بزبان حال خدایا برحمت خود و اصل ساز هر کرا
که پیوند کرد مرا و ببر از رحمت خود هر که را که برید مرا بعد از آن آن کلمه جاریست بعد از رحم آل محمد
در ارحام مومنان بعد از خواندن برای بیان جاری بودن این آیت را که بیان شد در حدیث اول اینباب

بیست و هفتم اصل عن عمر بن یزید قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله
عز و جل الذین یصلون ما امر الله به ان یوصل فقال قرابتک **شرح** روایت است از عمر بن یزید
گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول الله عز و جل که بیان شد در حدیث هفتم اینباب گفت
مراد خویشان تست باینمعنی که ایشان را نیز شامل است چنانچه می آید در حدیث آینده پس منافات ندارد
با آنکه عمده رحم آل محمد باشد چنانچه مفهوم شد از حدیث هفتم **بیست و هشتم اصل** عن عمر بن یزید
قال قلت لابی عبد الله علیه السلام الذین یصلون ما امر الله به ان یوصل قال نزلت فی رحم
آل محمد علیهم السلام وقد تکون فی قرابتک ثم قال فلا تکونن ممن یقول للشیء انه فی شیء واحد
شرح روایت است از عمر بن یزید گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را در آیت سوره رعد گفت نازل شد
در خویشی آل محمد علیه و آله السلام باینمعنی که مراد اصلی و مقصود اولی درین آیت وجوب رعایت آن خویشی است
بتصدیق امامت ایشان بی واسطه و گاهی میباشد این آیه در خویشی تو باینمعنی که آنرا نیز شامل است ثانیا
بعد از آن امام علیه السلام گفت پس مباش البته از جمله جمعی که میگویند برای لفظ قرآن و مانند آن که در یک
معنی مستعمل شده اشارت است باختلافی که اهل اصول فقه کرده اند و به بیان حق در آن مسئله مخفی نماند که اینطریق
جمع میشود ... حاوشی که در تفسیر آیتی از آیات قرآنیه واقع شده و مضمون آنها غیر همه ستانت نقص نیست

بیست و نهم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله من سره ان یمد الله فی عمره وان یبسط

له فی رزقه فلیصل رحمه فان الرحم لها لسان یوم القیمة ذلق تقول یا رب صل من وصلنی واقطع من
قطعنی فالرجل لیری بسبیل خیر اذا اتته الرحم التی قطعها فتهوی به الی اسفل قعر فی النار **شرح**
ذلق بفتح ذال با نقطه و سکون لام و بضم ذال و فتح و ضم لام صفت مشبهه باب علم و حسن زبانیکه تند و رسا باشد
فا در فالرجل برای تفریع بر واقطع من قطعنی است و الف لام برای عهد ذهنی است لیری بفتح لام و صیغه
مضارع غائب مجهول و مهموز العین معتل اللام یائی باب منع است الرأی گمان چیزی کردن با در بسبیل
بمعنی فی است مراد بسبیل خیر راه بهشت است و عبارت است از حالی که عاقبت آن دخول بهشت باشد اذا
ظرف یری است فتهوی بصیغه مضارع غائبه باب ضرب یا باب انفعال است الهوی بفتح و ضم ها و سکون واو
والاهوا افتادن از بالا بپائین با در به برای تعدیه است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر که
خوشحال میکند او را اینکه برکت دهد الله تعالی در عمر او و اینکه وسعت دهد برای او در رزق او پس باید که
پیوند کند خویشی نسبی را چه بدرستی که برای خویشی زبان خالیست در روز قیامت که رسا باشد میگوید
ای صاحب کل اختیار من پیوند کن هر که را که پیوند کرد مرا و ببر هر که را که برید مرا پس در روز قیامت
مردی هر آئینه گمان برده میشود در راه بهشت وقتی که آمد نزد او خویشی که برید آنرا یعنی که از بس که
مردم از او در دنیا افعال خیر دیده اند گمان میکنند که صله رحم نیز کرده و رحم برای ادخال او در بهشت
آمده نزد او پس می اندازد او را او بپائین ترین قعر در آتش جهنم **سی ام اصل** قلت لابی عبد الله ع
یکون لی القرابة علی غیر امری الهم علی حق قال نعم حق الرحم لا یقطعه شیٔ و اذا کانوا علی امرک
کان لهم حقان حق الرحم و حق الاسلام **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را میباشند برای
من خویشانی که بر غیر کار من اند یعنی که مذهب شیعه امامیه ندارند آیا برای ایشان بر من حقی است
که رعایت آن باید کرد گفت آری حق خویشی نمی برد آن حق را چیزی یعنی که شرک ایشان باعث برطرف
شدن آن حق نمی شود چون باشند بر کار تو میباشد ایشان را دو حق یکی حق خویشی و دیگری حق ایمان
یعنی حق برادری که هر یک از مومنان بر دیگری دارد و می آید در باب هفتاد و پنجم **سی و یکم اصل**
سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان صلة الرحم والبر لیهونان الحساب ویعصمان من الذنوب
فصلوا ارحامکم و بروا باخوانکم ولو بحسن السلام و رد الجواب **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق ع
میگفت بدرستی که پیوند خویشی و نیکی با برادران مومن هر آئینه آسان میکنند حساب روز قیامت را و نگاه
میدارند صاحب شما را از گناهان در دنیا پس پیوند کنید خویشان خود را و نیکی کنید با برادران مومن
خود هر چند که بخوبی سلام بر ایشان و خوبی برگردانیدن جواب سلام باشد **سی و دوم اصل**
قال ابو عبد الله علیه السلام الرحم تهون الحساب یوم القیمة وهی منساة فی العمر و تقی مصارع السوء
و صدقة اللیل یطفی غضب الرب **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام پیوند خویش آسان میکند

حساب روز قیامت را وآن عمل نیک است تا خیر است در عمر وبگاه میدارد صاحبش را از فنا وبگاه های رسوا مثل خوره وطاعون وتصدق در شب که کسی مطلع نشود فرو می نشاند آتش غضب صاحب کل اختیار را

سی وسوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان صلة الرحم تزکی الاعمال وتنمی الاموال وتیسر الحساب وتدفع البلوی وتزید فی الرزق شرح مضمون این گذشت در حدیث چهارم وششم

باب ششصت وهم اصل باب البر بالوالدين

شرح البر بکسر بای یکنقطه وتشدید رای بی نقطه مصدر باب علم نکوئی با پدر ومادر است خواه پدر ومادر نسبی وخواه پدر ومادر تعلیمی یعنی امام وقرآن چنانچه مذکور شد ودر حدیث ششم این باب ودر این باب است ویک حدیث است اول اصل عن ابی ولاد الحناط قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله عز وجل وبالوالدین احسانا ما هذا الاحسان فقال الاحسان ان تحسن صحبتهما وان لا تکلفهما ان یسألاک شیئا مما یحتاجان الیه وان کانا مستغنیین الیس یقول الله عز وجل لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون شرح روایت است از ابو ولاد گندم فروش گفت پرسیدم امام جعفر صادق را از قول الله عز وجل در سوره بنی اسرائیل ونکوئی کنید با پدر ومادر نسبی نکوئی عظیم که چیست این احسان پس امام علیه السلام گفت احسان نیست که نکو بجا آوری بودن با ایشان را یعنی که بی رخصت ایشان از ایشان جدا نشوی واینکه بی حاجت بطلب ایشان دهی ایشان را هر چه درکار است ایشان را از نفقه هر چند که مالدار باشند وآن چیز را بمال خود تحصیل توانند کرد آیا نیست اینکه میگوید الله عز وجل در سوره آل عمران هرگز در نمی یابید نیکوئی به پدر ومادر را اگر وقتی که نفقه دهید ایشان را از جمله آنچه دوست میدارید مراد اینست که تفسیر نفقه را صرف ایشان کنید دوم اصل قال ثم قال ابو عبد الله علیه السلام واما قول الله عز وجل اما یبلغن عندک الکبر احدهما او کلاهما فلا تقل لهما اف ولا تنهرهما قال ان اضجراک فلا تقل لهما اف ولا تنهرهما ان ضرباک قال وقل لهما قولا کریما قال ان ضرباک فقل لهما غفر الله لکما فذلک قول کریم قال واخفض لهما جناح الذل من الرحمة قال لا تملأ عینیک من النظر الیهما الا برحمة ورقة ولا ترفع صوتک فوق اصواتهما ولا یدک فوق ایدیهما ولا تقدم قدامهما

شرح قال در قال ان اضجراک بقاف والف وتخفیف لام جواب اما است وضمیر راجع با الله تعالی است وحذف فا در جواب اما شاذ است وشاید که از تصرف کاتبان باشد ومیتواند بود که بفا وکسر همزه وتشدید میم وتنوین باشد الا آل بیان گرفتن وبر این تقدیر مرفوع وخبر قول الله عز وجل خواهد بود وجمله ان اضجراک تا آخر بیان آل خواهد بود لا تملأ بصیغه نهی حاضر مهموز اللام باب منع یا باب تفعیل است بعد از تخفیف همزه با بدال آن بحرف علت وحذف حرف علت بجازم الا برای استثنای منقطع است یعنی لیکن اگر نگاه کنی بعد از آن گفت امام جعفر صادق علیه السلام واما قول الله عز وجل در تتمه آیت سوره بنی اسرائیل اگر رسم

نزد تو به پیری یکی از مادر و پدر یا هر دو پس مگو ایشان را اف و منع مکن ایشان را از کار ایشان اگر زنند
ترا الله تعالی گفت و قل لهما قولا کریما و بگو ایشان را سخنی نیکو الله تعالی گفت درین کلام این را اگر زنند ترا پس بگو
ایشان را که آمرزاد الله تعالی برای شما گناه شما را پس انچه مذکور شد از جانب تو سخن نیکوست الله تعالی گفت
وفرو گذار برای ایشان بال خواری را از ناز دل الله تعالی گفت درین کلام که پر مکن چشم خود را از نگاه
بسوی ایشان باینمعنی که تند نگاه مکن لیکن بمهربانی و نازکی دل نگاه کن و بلند مکن آواز خود را بالای آواز ایشان
ایشان و دست خود را بالای دستهای ایشان باینمعنی که دست ایشان را مستحکم مگیر تا نتوانند ترا زدن و
مقدم مشو در راه رفتن یا در مجالس در پیش ایشان تا اینجا تتمه بیان معنی و اخفض لهما جناح الذل من الرحمة است

سوم اصل ان رجلا اتی النبی صلی الله علیه و آله فقال یا رسول الله اوصنی فقال لا تشرک
بالله شیئا و ان حرقت بالنار و عذبت الا و قلبک مطمئن بالایمان و والدیک فاطعهما
و والدیک فاطعهما و برهما حیین کانا او میتین و ان امراک ان تخرج من اهلک و مالک
فافعل فان ذلک من الایمان **شرح** بدرستی که مردی آمد نزد نبی صلی الله علیه و آله پس گفت ای
رسول الله سفارشی کن مرا پس گفت شریک مکن با الله تعالی چیزے را باینمعنی که پیروی حکم کسی که حکم او
از روے ظن باشد مکن و در ضمن این تصدیق نبوت رسول الله صلی الله علیه و آله و تصدیق امامت
امیر المومنین و اولاد معصومین او و ترک اختلاف و خود رائی است هر چند که سوزانیده شوی باتش دنیا
و آزار کرده شوی مگر بر حالی که اظهار شرک کنی بزبان و دل تو قرار گرفته باشد بیان بربوبیت رب العالمین
و جانب پدر و مادر را رعایت کن پس فرمان برداری کن ایشان را و تکرار این مضمون برای تاکید است
و نیکوئی کن با ایشان خواه زنده باشند و خواه مرده بیان کیفیت نیکی در صورت موت ایشان می آید
در حدیث هفتم این باب و اگر امر کنند ترا که بیرون آئی از اهل خانه خود بطلاق زن و از مال خود بخشیدن
پس بعمل آور چه بدرستی که آن از جمله ایمانست **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
قال یاتی یوم القیمة شئ مثل الکبة فیدفع فی ظهر المومن فیدخل الجنة فیقال هذا البر
شرح الکبة بضم کاف و تشدید بای یکنقطه شتر بزرگ و بفتح و ضم کاف انچه بیک مرتبه آید از جمله باران
و مانند آن یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت می آید در روز قیامت پیش از فراغ
از حساب چیزے مثل شتر بزرگ پس تند میزند در پشت مومن پس داخل میکند او را در بهشت پس
گفته میشود از جانب ملائکه که این نکوئی با مادر و پدر است باینمعنی که اثر آنست **پنجم اصل** عن ابی عبد الله
علیه السلام قال قلت ای الاعمال افضل قال الصلوة لوقتها و بر الوالدین و الجهاد فی سبیل الله
شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت گفتم کدام از عملهای صالح فاضل تر است
در ثواب آخرت گفت نماز در وقت فضیلت آن و فرمان برداری پدر و مادر و جهاد در راه الله تعالی

صافی شرح اصول کافی

بامر الله تعالی و بامر امام حق میتواند بود که در زمان مظلومیت ائمه حق اقامت حج و دفع شبهات جهاد باشد

ششم اصل سال رجل رسول الله صلی الله علیه و آله ما حق الوالد علی ولده قال ان لا یسمیه باسمه ولا یمشی بین یدیه ولا یجلس قبله ولا یستسب له **شرح** پرسید مردی رسول الله صلی الله علیه و آله را که چیست حق پدر بر فرزندش گفت اینکه نام نبرد او را بنام او و نبرود پیش او و نه نشیند در مجلس پیش از او و در زمین یا در رتبه و دشنام حاصل نکند برای او یعنی که کار بدی نکند که مردم گویند لعنت بر پدرش

هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال وانا عنده لعبد الواحد الانصاری فی بر الوالدین فی قول الله عز وجل وبالوالدین احسانا فظننا انها الایة التی فی بنی اسرائیل وقضی ربك ان لا تعبدوا الا ایاه وبالوالدین احسانا فلما کان بعد سالته فقال هی التی فی لقمان ووصینا الانسان بوالدیه حسنا وان جاهداك علی ان تشرك بی ما لیس لك به علم فلا تطعهما فقال ان ذلك اعظم من ان یامر بصلتهما وحقهما علی کل حال وان جاهداك علی ان تشرك بی ما لیس لك به علم فلا تطعهما فقال لا بل یامر بصلتهما وان جاهداك علی الشرك ما زاد حقهما الا عظما **شرح** اینحدیث شبیه بمعمی است چه در آن طعن بر شیخین مخالفان است پس تصریح مناسب زمان تقیه نیست وفی الجمله حل آن میشود برجوع بانچه گذشت در شرح حدیث هفتاد و نهم باب صد و هفتم کتاب الحجة که باب فیه نکت ونتف من التنزیل فی الولایة است چه در آنجا مذکور شد در بیان آیه سوره لقمان اینکه وجوب شکر والدین مخصوص نیست زیرا که ان در وان جاهداك شرطیه نیست و ضمیر تثنیه راجع بوالدین نیست و فا در فلا تطعهما جزائیه نیست بلکه ان وصلیه است و ضمیر تثنیه راجع با بن حنتمه و صاحب اوست که مراد ابو بکر باشند والیشان مذکور اند در ضمن وهنا علی وهن و در بیان این حدیث میگوئیم ضمیر قال در اول راجع به راویست و مفعول آن مذکور بعد از آن است و در دوم راجع بامام علیه السلام است و مفعول آن محذوف است بتقدیر قال کلاما و مراد بآن کلام اینست که والدین عبارت از دو وزانند که علم است یکی محکمات کتاب الهی که در آنها نهی از پیروی ظن شده و دیگری امام معصوم عالم بجمیع احکام الهی و دلالت بر آن مفعول میکند فقال هی التی فی لقمان تا آخر فی در فقول برای سببیت است و بالوالدین احسانا اشارت بآیه بنی اسرائیل است یعنی که بتقریب ذکر این آیه که در سوره بنی اسرائیل است بر سر تعظیم والدین که در سوره لقمانست رفت و در آنجا گفتگو کرد که مراد بوالدین دو وزانیده علم است که محکمات کتاب الهی و امام زمان باشد نه پدر و مادر نسبی و فا در فظننا برای تفریع بر اینست که اصل کلام در تفسیر آیت سوره بنی اسرائیل بوده و بتقریب بر سر تفسیر آیه سوره لقمان رفته و مراد اینست که بسبب این اغافل شدیم و پنداشتیم که آن نیز برای تفسیر آیه بنی اسرائیل است و ضمیر آنها راجع بآیت تفسیر کرده شده در آخر بار است بعد مبنی بر ضم است نه تقدیر بعد ذلك الوقت و ضمیری راجع بمرجع ضمیر آنهاست بدانکه لفظ وبالوالدین

مقابله با اصل شد

احسانا در چهار سوره مذکور است یکی اول سوره بقره و اذ اخذنا میثاق بنی اسرائیل ان لا تعبدون الا الله
وبالوالدین احسانا دوم سوره نسا واعبدوا الله ولا تشرکوا به شیئا وبالوالدین احسانا سوم سوره انعام
قل تعالوا اتل ما حرم ربکم علیکم ان لا تشرکوا به شیئا وبالوالدین احسانا چهارم سوره بنی اسرائیل وقضی
ربک ان لا تعبدوا الا ایاه وبالوالدین احسانا در هر چهار جا بالوالدین متعلق است بمحذوف و جائز نیست
که متعلق باحسانا باشد چه معمول مصدر مقدم نمی‌شود ولیس انصب احسانا بر مفعول مطلق است و اول بتقدیر
وتحسنون بالوالدین است و سه جای دیگر بتقدیر واحسنوا بالوالدین است بدانکه والدین شرعا اطلاق دارد
اول پدر و مادر نسبی و آن مراد است در آیه سوره بنی اسرائیل و محتمل است در سوره بقره ونسا وانعام
دوم دو زاینده علم و حکمت که یکی محکمات کتاب الهی است که مانند مادر است برای مومنان و دیگری امام
زمان است که مانند پدر است برای مومنان چنانچه اشارت بآن میشود در حدیث یازدهم باب نود و هفتم و آن
مراد است در آیه سوره لقمان چنانچه بیان شد در شرح حدیث هفتاد و نهم باب صد و هفتم کتاب الحجة
و ایضا آن مراد است در سوره عنکبوت و محتمل است در سوره بقره و نسا و انعام سوم رسول الله
و امیرالمومنین که دو پدر باقی ائمه علیهم السلام اند چنانچه گذشت در حدیث ششم باب صد و یازدهم
کتاب الحجة که باب ما جاء فی الاثنی عشر والنص علیهم علیهم السلام است چهارم امیرالمومنین و فاطمه علیهما السلام
مراد در سوره احقاف چنانچه بیان شد در کتاب الحجة در مولد الحسین بن علی علیه السلام پنجم طینتی که جمیع ایشان
مخلوق میشوند مثل طینت جنان برای مومنان چه جمیع ایشان برادران همند از یک پدر و یک مادر چنانچه
می‌آید در احادیث باب هفتاد و دوم و ششم دنیا که مانند پدر و مادر فرا گرفته اند آنرا فاسقان چنانچه بیان شد
در حدیث بیست و سوم باب شصت و یکم بدانکه حسنا در سوره عنکبوت است و پیش ولیس موافق است
اما در سوره لقمان نیست و بجای آن چنین است حملته امه وهنا علی وهن وفصاله فی عامین ان اشکر لی
ولوالدیک الی المصیر ذکر حسنا برای بیان حاصل معنی است بر وجه اختصار تا ظاهر شود که جمله حملته امه
وهنا علی وهن وفصاله فی عامین معترضه است برای بیان اینکه والد انسان که کتاب الهی است باعتبار
تولد علم از محکمات آن که مشتمل بر نهی از اختلاف و خودرائی و پیروی ظن است بر مبدا و انسان را از خاک
مذلت و میرساند بدرخانه امیرالمومنین عالمین بجمیع احکام دین با وجود سستی که بسبب ابوبکر بهم رسیده
وانفصال آن سستی ابوبکر یا بمعنی که انقضای مجموع من حیث المجموع دو سستی در دو سال است که زمان
خلافت ناحق ابوبکر است تقریبا یا تحقیقا چه بنیاد ظلم در ان زمان نهاده شد و بعد از ان دستور العمل شد
و بعض جمله ان اشکر لی ولوالدیک مضمون احسانا [illegible] که در آیه سوره عنکبوت مذکور است صریحا و جمله
الی المصیر نیز معترضه است برای بیان اینکه شکر والدین راجع بشکر الله تعالی میشود و شرک نیست چه ایشان
از پیش خود حکمی علیحده نمیکنند و از اینجا ظاهر میشود که مضمون قول الله تعالی در سوره عنکبوت

در [illegible] اول

ووصینا الانسان بوالدیه حسنا وان جاهداک لتشرک بی ما لیس لک به علم فلا تطعهما الی مرجعکم فانبئکم بما کنتم تعملون ومضمون آیه لقمان یکی است واین مبنی برآنست که چون در اول سوره عنکبوت مذکور شده فتنه که حادث میشود در سال اول وفات رسول ودر سال سی ام ودر سال چهلم پس وان در سوره عنکبوت نیز وصلیه است وضمیر جاهداک راجع به وصاحب فتنه سال اول است که ابوبکر وعمر باشند آن یا مر بصیغه غائب وضمیر راجع بالله تعالی است وعطف بیان ما بدل ذلک است وآن جاهداک تا آخر تکرار آیه است برای مبالغه در تصویر انطباق بر معنی وصلی وارجاع ضمیر تثنیه در جاهداک ودر فلا تطعهما بابوبکر وعمر وحمل فا بر تفریع واراده مبالغه در تعظیم والدین که محکمات قرآن وامام باشد فقال کلا هذا است وضمیر راجع بامام است لا برای نفی اراده معنی شرطی از وان جاهداک است چنانچه مخالفان در تفسیر آیه خود خیال کرده اند بل برای اضراب از نفی است لیس یا مر راجع بالله تعالی است ضمیر بصلتهما راجع بوالدین است ضمیر تثنیه در وان جاهداه راجع بابوبکر وعمر است وضمیر منصوب راجع بانسانست تا ازا دحقهما الا عکا برای بیان مذکور در افراه است زاد اگر از متعدی است ضمیر مستتر در ان راجع بالله تعالی است وحقهما مفعول است واگر از لازم است حقهما فاعل است عظامتیز از نسبه در ازاد حقهما است واستثنا مفرغ است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که امام علیه السلام سخنی گفت ومن پیش او بودم عبد الواحد انصاری را در اطاعت والدین در آیتی بتقریب قول الله تعالی عزوجل در سوره بنی اسرائیل وبالوالدین احسانا که مراد از والدین دو زاینده علم است که محکمات کتاب الهی والم زمان است پس گمان کردم که آن آیت که تفسیر کرد والدین را در آن بمحکمات وامام آیت سوره بنی اسرائیل است که وبتمام تدبیر کرده صاحب کل اختیار که عبادت مکنید مگر او را ونیکوئی کنید با مادر وپدر نیکوئی عظیم پس چون شد بعد از آن وقت بعضی وقتی که دانستیم که حمل آیه بنی اسرائیل بر آن معنی ممکن نیست چنانچه گذشت در حدیث اول این باب پرسیدم امام را که آن آیه که تفسیر کردی والدین را در آنجا بمحکمات وامام کدام آیت است پس گفت آن آیتی است که در سوره لقمان است که سفارش کردیم آدمی را به دو زاینده اش نیکی هر چند که ابوبکر وعمر آزار کنند ترا بر سر اینکه شریک کنی با من امامی را که نیست ترا بسبب آن امام مفترض الطاعه از جانب من کتابی یا حدیثی از احکام الهی با عتبار اینکه حکم آن امام از روی ظن است چنانچه گفته در سوره مؤمنون ومن یدع مع الله الها آخر لا برهان له به پس اطاعت مکن ابوبکر وعمر را در هیچ حکمی پس امام علیه السلام گفت به من که آنچه گفتیم در تفسیر این آیه لقمان نیز گذشت با این معنی که مبالغه در امر باطاعت در آنجا صریح تر یا بیشتر از آنچه مفسران خیال کرده اند آنچه گفتیم اینست که امر کند الله تعالی مردم قرآن وامام زمان ورعایت حق قرآن وامام زمان بر هر حال خواه ابوبکر وعمر آزار کنند وخواه نکنند چنانچه گفته وان جاهداک علی ان تشرک بی ما لیس لک به علم فلا تطعهما پس امام گفت چنانست که مفسران

صافی جزء اصول کافی

مخالفان خیال کرده اند که وان شرطیه باشد و موهم تخصیص باشد با فاده تخصیص کنند بلکه امر میکند الله تعالی
بپیوند قرآن و امام زمان هر چند که آزار کنند ابوبکر و عمر آدمی را بر سر اینکه مشرک شود به پیروی امام ناحق
که مخالف محکمات قرآن است بیان این آنکه زیاد نکرده الله تعالی در قول او وان جاهداک تا آخر باشد
حق پدر و مادر را مگر باعتبار بزرگی بانمعنی که اراده چیزی که موهم تخصیص باشد نکرده بلکه اراده تعمیم کرده
بذکر فرد خفی تا صور دیگر بطریق اولی معلوم شود **هشتم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام
ما یمنع الرجل منکم ان یبر والدیه حیین ومیتین یصلی عنهما ویتصدق عنهما ویحج عنهما
ویصوم عنهما فیکون الذی صنع لهما وله مثل ذلک فیزیده الله عزوجل ببره وصلته
خیرا کثیرا **شرح** یصلی ونظائران مرفوع ومنصوب میتواند بود یعنی گفت امام جعفر صادق ع
چه چیز مانع است مردی از شما را از اینکه نیکوئی کند با پدر و مادر خود خواه زنده باشند وخواه مرده باشند
در صورت مردگی نماز میکند از جانب ایشان وتصدق میکند از جانب ایشان وحج میکند از جانب ایشان
و روزه میدارد از جانب ایشان پس میباشد آنچه کرده برای ایشان برای او مثل آنچه کرده در ثواب پس
زیاده میدهد او را الله عزوجل بسبب نیکی او وپیوند او با پدر و مادر خوبی بسیار که مقرر است در بر والدین
نهم اصل قلت لابی الحسن الرضا علیه السلام ادعو لوالدی اذا کانا لا یعرفان الحق
قال ادع لهما وتصدق عنهما وان کانا حیین لا یعرفان الحق فدارهما فان رسول الله ص
قال ان الله بعثنی بالرحمة لا بالعقوق **شرح** گفتم امام رضا علیه السلام را آیا دعا کنم برای پدر و مادر
خود بعد از وفات ایشان اگر در ایام حیات نمی شناخته باشند دین حق را که مذهب شیعه امامیه است گفت
دعا کن برای ایشان وتصدق کن از جانب ایشان برای تخفیف عذاب واگر زنده باشند بی آنکه شناخت
دین حق داشته باشند پس در سلوک مدارا کن با ایشان چنانچه می آید در حدیث یازدهم چه بدرستی که
رسول الله صلی الله علیه وآله گفت بدرستی که الله تعالی فرستاده مرا بخلائق باین روش که تعلیم مهربانی کنم نه تعلیم
نافرمانی پدر و مادر **دهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال جاء رجل الی النبی ص
فقال یا رسول الله من ابر قال امک قال ثم من قال امک قال ثم من قال امک قال ثم من قال
اباک **شرح** روایت است از امام جعفر صادق ع گفت آمد مردی بسوی نبی صلی الله علیه وآله پس گفت
ای رسول الله که را فرمان برداری کنم گفت مادرت را گفت بعد از ان که را گفت مادرت را گفت بعد از ان
که را گفت مادرت را گفت بعد از ان که را گفت پدرت را **یازدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
قال اتی رجل رسول الله صلی الله علیه وآله فقال یا رسول الله انی راغب فی الجهاد ونشیط
قال فقال له النبی صلی الله علیه وآله فجاهد فی سبیل الله فانک ان تقتل تکن حیا عند الله
ترزق وان تمت فقد وقع اجرک علی الله وان رجعت رجعت من الذنوب کما ولدت قال

یا رسول الله صلی الله علیه وآله ان لی والدین کبیرین یزعمان انهما یانسان بی ویکرهان خروجی فقال رسول الله صلی الله علیه وآله فقر مع والدیک فوالذی نفسی بیده لانسهما بک یوما ولیلة خیر من جهاد سنة **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت آمد مردی نزد رسول الله صلی الله علیه وآله پس گفت ای رسول الله صلی الله علیه وآله بدرستی که من صاحب رغبت در جهادم صاحب قوتم امام گفت پس گفت او را نبی صلی الله علیه وآله پس جهاد کن در راه الله تعالی پس بدرستی که تو اگر کشته شوی میباشی زنده نزد الله تعالی روزی داده میشوی اشارت است بقول الله تعالی در سوره آل عمران ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون واگر مردی پس بتحقیق واجب شد مزد تو بر الله تعالی اشارت است بقول الله تعالی در سوره نسا ومن یخرج من بیته مهاجرا الی الله ورسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله واگر بسلامت برگشتی نجات خود برگشتی از گناهان چنانچه زاده شدی از مادر گفت ای رسول الله بدرستی که مراست پدر و مادر که پیر اند دعوی میکنند که ایشان انس و تسلی میشوند بمن و نمیخواهند بیرون رفتن مرا نجا دلیس گفت رسول الله صلی الله علیه وآله پس قرار گیر با پدر و مادرت بیان این آنکه قسم بآنکه جان من در قبضه قدرت اوست که هر آئینه تسلی شدن ایشان بتو در یک روز و یک شب بهتر است باعتبار ثواب عبادت از جهاد یکساله مراد یک روز با یک شب است چنانچه ظاهر است جمیع احادیث است **دوازدهم** اصل من زکریا بن ابراهیم قال کنت نصرانیا فاسلمت وحججت فدخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فقلت انی کنت علی النصرانیة وانی اسلمت فقال وای شیء رایت فی الاسلام قلت قول الله عز وجل ما کنت تدری ما الکتاب ولا الایمان ولکن جعلناه نورا نهدی به من نشاء فقال لقد هداک الله ثم قال اللهم اهده ثلثا سل عما شئت یا بنی **شرح** زیاده کردن لا میان حرف نفی وفعل مضارع برای تبعید در معطوف است الکتاب عبارت از رسول است که اوصاف او در توریت وانجیل مکتوب است چنانچه گفته در سوره اعراف الرسول النبی الامی الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التوریة والانجیل الایمان عبارت از وصی اوست که ایمان بوسیله او باقی میماند تا انقراض دنیا و بیان این آیه شد در کتاب الحجة در باب ششم وششم کما یا جلد وولی ... یسدد والعهد بها الائمة علیهم السلام است یعنی روایت است از زکریا بن ابراهیم گفت بودم ترسا پس مسلمان شدم وحج کردم پس داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام پس گفتم بدرستی که بودم بر دین نصرانی وبعد از آن مسلمان شدم پس گفت وچه چیز دیدی در مسلمانی که باعث واگذاشتن ترسائی ودخول در مسلمانی شد گفتم قول الله تعالی را در سوره شوری نمیدانستی پیش از این وحی این را که چیست حقیقت مرتبه رسول مکتوب در توریت وانجیل ونه این را که چیست حقیقت مرتبه ایمان ولیکن گردانیدیم روح را ... بی واسطه فرشته وبهدشتی که رابهنمائی ... حقیقت ... هر که را که میخواهیم راه رفتن

او را مراد رسول و اوصیای رسول تا انقراض تکلیف است مراد زکریا اینست که ملاحظه کرده بودیم
این آیت اتصاف رسول مکتوب را و اوصاف وصی او را در توریت و انجیل و مطابق یافتم با این رسول
و وصی او چنانچه نظیر این گذشت در کتاب الحجة در حدیث سوم مولد الصاحب علیه السلام پس امام علیه السلام
گفت هر آینه راهنمائی کرده ترا الله تعالی بعد از آن امام گفت خدایا راهنمائی کن او را و این را سه بار گفت
و شاید که اشارت باین شد که آن مرد سه امام بعد از این را در خواهد یافت سوال کن از هر چه خواهی ای
پسرک من اصل فقلت ان ابی وامی علی النصرانیة واهل بیتی وامی مکفوفة البصر فاکون معهم
واکل فی آنیتهم فقال یاکلون لحم الخنزیر قلت لا ولا یمسونه فقال لا باس فانظر امك فبرها
فاذا ماتت فلا تکلها الی غیرك کن انت الذی یقوم بشأنها ولا تخبرن احدا انك اتیتنی حتی
تاتینی بمنی ان شاء الله قال فاتیته بمنی والناس حوله کانه معلم صبیان هذا یسأله وهذا
یسأله **شرح** مراد باین هم ظرفیست که بعد از ملاقات ایشان فی الجملہ شسته شده باشد بقرینه آنکه
در صورت اکل خنزیر منع شده و در صورت دیگر منع نشده و شاید که ایشان استعمال خمر و سائر نجاسات میکنند
فرق اینست که منقول است که در صورت اکل خنزیر هفت بار می باید شست و بعضی از آنها با خاک است
و در نجاسات دیگر که ایشان استعمال میکنند یک شستن یا دو شستن کافیست پس قول بدلالت این حدیث
بر طهارت اهل کتاب ضعیف است یعنی پس گفتم بدرستی که پدرم و مادرم بر ترسائی اند و خویشانم نیز بر ترسائی
اند و مادرم کور چشم است پس میباشم با ایشان ناچار و میخورم از ظرف ایشان پس گفت آیا میخورند گوشت
خوک را گفتم نمیخورند و دست بران نمیکنند برای رعایت خاطر من پس گفت باکی نیست از خوردن تو در ظرف
ایشان یعنی که آسان است تطهیر آن پیش از خوردن در آن پس وارس مادرت را پس نیکوئی کن با او
پس چون مرد پس وامگذار کار او را بدیگرے از خویشان خود باش تو آنکه ایستادگی میکند بکار او و خبر مکن
هیچیک را که تو آمدی نزد من تا آنکه آئی نزد من در منی اگر خواسته باشد الله تعالی راوی گفت پس آمدم
نزد او در منی و مردم برد و را او بودند چنانچه گویا که او معلم اطفال است این میپرسید او را و آن می پرسید
او را مراد اینست که چنانچه تفاوت در علم میان معلم اطفال و میان اطفال بسیار است و چیزی نیست که اطفال
سوال کنند معلم خود را از ان و او ندانند اینجا نیز چنان بود اصل فلما قدمت الکوفة الطفت لامی کنت
اطعمها وافلی ثوبها وراسها واخدمها فقالت یا بنی ما کنت تصنع لی هذا وانت علی دینی
فما الذی اری منك منذ هاجرت فدخلت فی الحنیفیة فقلت رجل من ولد نبینا امرنی بهذا فقالت
هذا الرجل هو نبی فقلت لا ولکنه ابن نبی فقالت یا بنی هذا نبی ان هذه وصایا الانبیاء فقلت
یا امه انه لیس یکون بعد نبینا نبی ولکنه ابنه **شرح** الالطاف بطای بی نقطه و فا مصدر
باب افعال نیکوئی با کسی کردن افلی بفا بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده از باب ضرب یا باب تفعیل است مراد

حدیث زکریا بن ابراهیم

بحنیفا اسلام است یعنی پس چون آمدم بکوفه نیکوئی کردم برای مادرم و طعام میخورانیدم او را و از شپش پاک میکردم جامه او را و سر او را و خدمت میکردم او را پس گفت مرا که ای پسرک من نمیکردی با من این را بر حالی که تو بر دین من بودی پس چه باعث دارد اینکه می بینم از تو از وقتی که مفارقت دین من کردی باین روش که داخل شدی در ملت اسلام پس گفتم مردی از اولاد پیغمبران امر کرده مرا باین پس گفت آیا این مرد او پیغمبر است پس گفتم نه لیکن او پسر پیغمبر است پس گفت ای پسرک من این پیغمبر است بدرستیکه سفارشها سفارشهای پیغمبران است پس گفتم ای مادر بدرستی که شان اینست که نمیباشد بعد از پیغمبر ما پیغمبری و لیکن او پسر پیغمبر است اصل فقالت یا بنی دینک خیر دین اعرضه علی فعرضته علیها فدخلت فی الاسلام وعلمتها فصلت الظهر والعصر والمغرب والعشاء الآخرة ثم عرض لها عارض فی اللیل فقالت یا بنی اعد علی ما علمتنی فاعدته علیها فاقرت به وماتت فلما اصبحت کان المسلمون الذین اغتسلوها وکنت انا الذی صلیت علیها ونزلت فی قبرها شرح پس مادرم گفت ای پسرک من دین تو بهترین دینهاست وانمود کن آنرا بمن پس وانمود کردم دین خود را بر مادرم پس داخل شد در اسلام و یاد دادم مادرم را شرایط اسلام که اقرار بنبوت رسول و امامت و ولایت امیر المومنین علیه السلام و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و اقرار بنماز پنجگانه و مانند آن باشد پس گذارد نماز ظهر و عصر و شام و خفتن را بعد از آن عارض شد او را مرضی در همان شب پس گفت ای پسرک من برگردان بر من آن شرطها که یاد دادی مرا پس برگردانیدم آنرا بر او پس اقرار کرد بآن و مرد پس چون بصبح رسیدیم مسلمان بودند که غسل دادند او را یعنی که حاضر شدند در وقت تغسیل او و اهتمام بآن کردند و من بودم که پیشنمازی نماز میت کردم بر او و فرود آمدم در قبر او همراه دفن او سیزدهم اصل عن عمار بن حیان قال خبرت اباعبد الله علیه السلام ببر اسمعیل ابنی لی فقال لقد کنت احبه وقد ازددت له حبا ان رسول الله صلی الله علیه وآله اتته اخت له من الرضاعة فلما نظر الیها سر بها وبسط ملحفته لها فاجلسها علیها ثم اقبل یحدثها ویضحک فی وجهها ثم قامت فذهبت وجاء اخوها فلم یصنع به ما صنع بها فقیل له یا رسول الله صنعت باخته ما لم تصنع به وهو رجل فقال لانها کانت ابر بوالدیها منه شرح حیان بفتح حای بی نقطه و تشدید یای دو نقطه در پایین و الف و نون است و در کتب رجال بجای یا نقطه و تشدید بای یک نقطه و الف و بای یک نقطه است یعنی روایت است از عمار گفت خبردار کردم امام جعفر صادق علیه السلام را به نیکوئی اسمعیل پسرم با من پس گفت بر آینه بتحقیق دوست میداشتم او را و بتحقیق بیشتر دوست داشتم او را بدرستی که نزد رسول الله صلی الله علیه وآله آمد خواهرے که او را بود از شیر خوردن پس چون دید او را از دور خوشحال شد بآمدن او و پهن کرد

بالاپوش خود را برای او پس نشانید او را بر آن بالاپوش و بعد از آن رو آورد و گفتگو میکرد با او
و خنده میکرد در روی او بعد از آن برخاست پس رفت و آمد برادرش پس رسول علیه السلام نکرد
با او آن گرمی که کرد با او پس گفته شد رسول علیه السلام را که ای رسول الله کردی با خواهر او گرمی که نکردی
با او و حال آنکه او مرد است پس گفت برای اینست که خواهرش بود نیکوکارتر با مادرش و پدرش از او
چهاردهم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام ان ابی قد کبر جدا وضعف فنحن نحمله اذا
اراد الحاجة فقال ان استطعت ان تلی ذلک منه فافعل ولقمه بیدک فانه جنة لک غدا
شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را به درستی که تحقیق پدرم پیر شده بسیار و ضعیف شده
پس ما بر میداریم او را چون اراده قضای حاجت کند پس گفت اگر توانی که خود بی واگذاشتن بخدمتگاران
متولی از کار شوی از کارهای او پس بکن ولقمه بده او را بدست خودت چه بدرستی که آن سپر ایست
که نگاه میدارد ترا از آتش جهنم فردای قیامت **پانزدهم اصل** سمعت رجلا یقول لابی عبد الله
علیه السلام ان لی ابوین مخالفین قال برهما کما تبر المسلمین ممن یتولانا **شرح** من در ممن
برای بیان است یعنی شنیدم از مردی که میگفت امام جعفر صادق علیه السلام را بدرستی که مرا پدر و مادر
مخالف دین امامیه هستند پس گفت نیکوئی کن با ایشان چنانچه نیکوئی میکنی با مسلمانان بیگانه که ایشان
جمعی اند که ما را امام خود می شناسند و تشبیه باعتبار اینست که هر کدام یک حق دارند چنانچه نظیر آن بیان شد
در حدیث سی ام باب سابق **شانزدهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال ثلث لم یجعل الله
عز وجل لاحد فیهن رخصة اداء الامانة الی البر والفاجر والوفاء بالعهد للبر والفاجر وبر الوالدین برین کانا او فاجرین
شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت سه چیز است که نگردانیده الله عز وجل برای هیچیک
در آنها رخصتی که باعث جواز ترک رعایت آنها شود اول دادن آنچه سپرده شده بصاحبش خواه صاحبش
نیکوکار باشد و خواه فاسق دوم عمل کردن به پیمان برای نیکوکار و فاسق سوم نیکوئی با پدر و مادر خواه
نیکوکار باشند و خواه فاسق **هفدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال من السنة
والبر ان یکنی الرجل باسم ابیه **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت از جمله
مستحب و نیکی با پدر اینست که کنیت کرده شود مرد بنام پدرش باین معنی که پسر کنیت خود را ابن فلان
کند تا نام پدر در صفحه روزگار باقی ماند چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام کرده مثل اینکه در نهج البلاغة والله
لابن ابی طالب آنس بالموت من الطفل بثدی امه **اصل** جاء رجل وسال النبی صلی الله علیه
وآله من ابر قال امک قال ثم من قال امک قال ثم من قال امک قال ثم من قال اباک قال ثم من قال ابیک
و بدأ بالام قبل الاب **شرح** آمد مردی و پرسید نبی صلی الله علیه وآله را از ثواب فرمان برداری
پدر و مادر و پسر گفت برای بشارت بثواب بعد جمع فرمان برداری کن مادرت را فرمانبرداری کن

مادرت را فرمان برداری کن مادرت را فرمان برداری کن مادرت را فرمان برداری کن پدرت را
فرمان برداری کن پدرت را فرمانبرداری کن پس بعد ادانی اگر دیگر پیش از پدر یعنی تاکید کرد باینکه
فرمان برداری مادر افضل از فرمان برداری پدر است

هیجدهم اصل عن ابی خدیجة عن ابی عبد الله علیه السلام قال جاء رجل الی النبی صلی الله علیه وآله فقال انی ولدت بنتا وربیتها حتی اذا بلغت فالبستها وحلیتها ثم جئت بها الی قلیب فدفعتها فی جوفه وکان آخر ما سمعت منها وهی تقول یا ابتاه فما کفارة ذلک قال الک ام حیة قال نعم قال فبرها فانها بمنزلة الام یکفر عنک ما صنعت قال ابو خدیجة فقلت لابی عبد الله علیه السلام متی کان هذا فقال کان فی الجاهلیة وکانوا یقتلون البنات مخافة ان یسبین فیلدن فی قوم آخرین

شرح واو در وهی تقول حالیه است ومفعول محذوف است بتقدیر وهی تقول اقالت یا ابتاه خبر کان است یعنی روایت است از سالم بن مکرم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت آمد مردی بسوی نبی صلی الله علیه وآله پس گفت زائیدم دختری وتربیت کردم تا وقتی که رسیده شد پس پوشانیدم اورا لباسها و زینت کردم بعد از آن آوردم اورا بسوی چاهی پس انداختم اورا در میان آن چاه و بود آخر آنچه شنیدم از او برحالی که او سخن میگفت که چرا مرا میکشی ای پدر بفریادم برس مراد اینست که وقتی که در وسط چاه بود و بقعر آن رسیده بود این فریاد زد پس چیست کفاره آن گناه که از آن توبه کرده ام باسلام و دلگیرم نبی علیه السلام گفت آیا ترا مادری هست که زنده باشد گفت نه پس آیا ترا خاله هست که زنده باشد گفت آری گفت پس نیکوئی کن با او چه بدرستی که او مانند مادر است میپوشاند از تو آن گناه را که کردی بسبب نیکی تو با او گفت سالم پس گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را کی بود اینکه پدر دختر خود را چنین کشته باشد پس گفت بود در زمان جاهلیت بعنی شرک قریش وامثال ایشان پیش از بعثت رسول علیه السلام میکشتند دختران را از ترس اینکه اسیر کرده شوند پس زائیدند در جماعتی دیگر که دشمن باشد

نوزدهم اصل قلت لابی جعفر علیه السلام هل یجزی الولد والده فقال لیس له جزاء الا فی خصلتین یکون الوالد مملوکا فیشتریه ابنه فیعتقه ویکون علیه دین فیقضیه عنه

شرح یکون هر دو جا مرفوع میتواند بود بتقدیر ان واهمال ان یا باستیناف منصوب میتواند بود بتقدیر ان او اعمال ان یعنی گفتم امام محمد باقر علیه السلام را آیا برابری در نیکوئی میکند پسر پدر را پس گفت نیست برای پدر مکافاتی مگر در دو صفت اینکه باشد پدر غلام پس خریداری نماید اورا پسرش پس آزاد کند اورا یعنی که این عمل باعث آزادی پدر است پس اگر او را دانسته کرده باشد مکافات کرده خواهد بود واینکه باشد بر پدر قرضی پس دهد پسر آنرا از جانب او

بستم اصل اتی رسول الله صلی الله علیه وآله رجل فقال ان رجل شاب نشیط واحب الجهاد ولی والدة تکره ذلک فقال له النبی صلی الله علیه وآله

ارجع فکن مع والدتك فوالذی بعثنی بالحق لانسها بك لیلة خیر من جهاد فی سبیل الله سنة **شرح**
آمد نزد رسول الله صلی الله علیه وآله مردی پس گفت بدرستی که من مردی جوان وصاحب قوتم ودوست
میدارم جهاد را ومرا مادریست که نمیخواهد آنرا که من بجهاد روم پس گفت او را نبی صلی الله علیه وآله برگرد
پس باش با مادرت چه قسم بآنکه فرستاد مرا بکار آمدنی که قرآن باشد که هر آئینه تسلی شدن او بتو یک
شب بهتر است باعتبار ثواب آخرت از جهاد در راه الله تعالی یکسال **بیست ویکم اصل** عن ابی جعفر
علیه السلام قال ان العبد لیکون بارا بوالدیه فی حیوتهما ثم یموتان فلا یقضی عنهما دینهما
ولا یستغفر لهما فیکتبه الله عاقا وانه لیکون عاقا لهما فی حیوتهما غیر بار بهما فاذا ماتا قضی دینهما
واستغفر لهما فیکتبه الله عز وجل بارا **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستیکه
بنده هر آئینه گاهی میباشد نیکوکار با پدر ومادر خود در زندگی ایشان بعد از آن می میرند پس بجا نمی آورد
از جانب ایشان آنچه را که در ذمت ایشان است از قرض دنیا یا قرض آخرت وطلب آمرزش نمی کند
برای ایشان پس مینویسد او را الله تعالی نافرمان بردار پدر ومادر و بدرستی که بنده هر آئینه گاهی میباشد
نافرمان بردار پدر ومادر در زندگی ایشان غیر نیکوئی با ایشان پس چون مردند بجا آورد آنچه را که
در ذمت ایشان است وطلب آمرزش میکند برای ایشان پس مینویسد او را الله عز وجل نیکوکار با پدر ومادر

باب هفتادم اصل باب الاهتمام بامور المسلمین والنصیحة لهم ونفعهم

صافی شرح اصول کافی

شرح اینباب بیان فضیلت سعی در کارهای مسلمانان وبیغش بودن برای ایشان ونفع رسانیدن
ایشان است در اینباب یازده حدیث است **اول اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله
من اصبح لا یهتم بامور المسلمین فلیس بمسلم **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله هر که بصبح رسد
بر حالی که غمخواری کارهای مسلمانان نکند پس نیست از جملهٔ مسلمانان **دوم اصل** قال رسول الله
صلی الله علیه وآله انسك الناس نسكا انصحهم جیبا واسلمهم قلبا لجمیع المسلمین **شرح**
النسک بفتح وضم وکسر نون وسکون سین بینقط وبضم نون وضم سین مصدر باب نصر وحسن منصوب بر تمیز
از نسبت در انسک الناس است ولذت انسک بنسک برای مبالغه است الجیب بفتح جیم وسکون یای
دو نقطه در پائین وبای یکنقطه سینه ونصب آن بر تمیز از نسبت در انصحهم است **یعنی** گفت رسول الله
صلی الله علیه وآله عابدتر مردم از روی عبادت صاف تر ایشان باعتبار سینه وبیغشتر ایشان
باعتبار دل است برای جمیع مسلمانان **سوم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول
علیك بالنصح لله فی خلقه فلن تلقاه بعمل افضل منه **شرح** النصح بضم نون وسکون صاد
بینقط وحای بینقط خالص بودن **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت بر تو باد
که بیغش باشی برای الله تعالی در مخلوقین او واشارتست بآنکه غش با مخلوقین غش با الله است پس هرگز ملاقات

کنوای کرد الله تعالی برا و در دم مرگ یا قیامت اعمال صالحی که فاضل تر باشد از بیغش بود و بود برای الله تعالی در محشر و بعد از و **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال من لم یهتم بامور المسلمین فلیس بمسلم **شرح** این مضمون موافق حدیث دوم است **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام ان النبی صلی الله علیه وآله قال من اصبح لا یهتم بامور المسلمین فلیس منهم **شرح** این مضمون نیز موافق حدیث اول است **اصل** ومن سمع رجلا ینادی یا للمسلمین فلم یجبه فلیس بمسلم **شرح** اللام در یا للمسلمین حرف جر است ومفتوح است برای فرق میان مستغاث ومستغاث له **یعنی** و هر که بشنود از مردی که فریاد میزند که ای مسلمانان مدد من کنید پس التفات باو نکرد پس نیست مسلمان **ششم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله الخلق عیال الله فاحب الخلق الی الله من نفع عیال الله وادخل علی اهل بیت سرورا **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله مخلوقین الله عیال الله تعالی اند پس محبوب تر مخلوقین بسوی الله تعالی کسی است که نفع رساند عیال الله تعالی را و داخل کند بر خانواده خوشحالی را اشارت باینست که اگر کسی مسلمانی را خوشحال کند خانواده او از خوشحالی او خوشحال میشوند چنانچه کسی اگر ستمی کند بر مسلمانی خانواده او جمیع دلگیر میشوند **هفتم اصل** سئل رسول الله صلی الله علیه وآله من احب الناس الی الله قال انفع الناس للناس **شرح** پرسیده شد رسول الله صلی الله علیه وآله که کیست محبوب تر مردم بسوی الله تعالی گفت کسیکه نفع رساننده تر مردم باشد برای مردم **هشتم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله من رد عن قوم من المسلمین عادیة ماء او نار اوجبت له الجنة **شرح** العادیة بعین بی نقطه والف ودال بی نقطه وتخفیف یای دو نقطه در پائین بلائی که مردم را باز دارد از کار خود مثل سیلاب که رو بخانهای ایشان آید یا آتش که در خانهای ایشان افتد **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله هر که برگرداند از جمعی از مسلمانان بلائی را سیلابی را یا آتشی را مثلا واجب میشود برای او بهشت **نهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل قولوا للناس حسنا ولا تقولوا الا خیرا حتی تعلموا ما هو **شرح** حتی تعلموا متعلق بمجموع مستثنی ومستثنی منه است یا بمعنی کسی که عادت بترک گفتن نالائق وگفتن بهتر کرده باشد فوائد آنرا میداند **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز وجل در سوره بقره و گوئید برای مردم خوبی را مراد اینست که و بگوئید بهتر را تا بدانید که چیست نگفتن نالائق و گفتن بهتر یا بمعنی که آن وقت خواهید دانست که چه فائده باز آن عاید شما شود مخفی نماند که درین حدیث اشارت است باینکه امر درین آیت بر حقیقت خود نیست بلکه بمعنی نهی از ضد است و باینکه چون حسن مصدر است استعمال آن درینجا برای مبالغه است پس مراد بهتر است نه اصل خوب چه در جائی که بهتر میسر باشد اکتفا باصل خوب نالائق ومنهی عنه است

مخفی نماند که اگر مراد بالناس مومنان است معنی گفتن بهتر برای ایشان ظاهر است و اگر مراد اعم است مراد به بهتر آنست که باعث ارشاد او شود بحق چه همین کلمه با مخالف و نصیحت او زود تر او را بحق می آورد و اگر مقامی تقاضای شدت کند بهتر خواهد بود چنانچه گفته در سوره فتح اشداء علی الکفار رحماء بینهم **دهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال فی قول الله عز وجل قولوا للناس حسنا قال قولوا للناس احسن ما تحبون ان یقال فیکم **شرح** مضمون این موافق سابق است و در اینجا بیان این شده که در شان بهتر آنست که شما آنرا دوست تر دارید که گفته شود در حق شما **یازدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال فی قول الله عز وجل وجعلنی مبارکا اینما کنت قال نفاعا **شرح** قال دوم اگر کلام راویست تکرار قال در اول است و اگر کلام امام است راجع بعیسی است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت در قول الله عز وجل در حکایت کلام عیسی بن مریم علیهما السلام در سوره مریم و گردانید الله تعالی مرا مبارک هر جا که باشم امام گفت مراد بمبارک بغایت نفع رساننده بمردم است

باب هفتاد و یکم اصل باب اجلال الکبیر

شرح اینباب بیان فضیلت تعظیم پیران و مانند ایشان است خواه آنکه تعظیم کند کوچک تر در سن باشد و خواه مساوی و خواه بزرگتر و میتواند بود که مراد این باشد که کوچک تر در سن یا بزرگتر از خود در سن بادب سلوک نماید در اینباب سه حدیث است **اول اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله من اجلال الله اجلال ذی الشیبة المسلم **شرح** الشیبة بفتح شین بانقطه و سکون یای دو نقطه در پائین و بای یکنقطه یک موی سفید و سفیدی یک موی و هر دو اینجا مناسب است مراد بمسلم اینجا مومن است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله از جمله تعظیم بنده الله تعالی را تعظیم صاحب یکموی سفید است که مومن باشد **دوم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام لیس منا من لم یوقر کبیرنا ویرحم صغیرنا **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام نیست از مومنان کسی که تعظیم نکند بزرگ ما را و مهربانی نکند کوچک ما را **سوم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام عظموا کبارکم وصلوا ارحامکم ولیس تصلونهم بشیء افضل من کف الاذی عنهم **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلام تعظیم کنید بزرگان خود را در سن و پیوند کنید خویشان خود را و نیست اینکه پیوند کنند خویشان را بچیزی که فاضلتر از باز داشتن آزار ظالمان از ایشان باشد

باب هفتاد و دوم اصل باب اخوة المومن بعضهم لبعض

شرح این باب بیان کیفیت برادری مومنان است با یکدیگر در این باب یازده حدیث است **اول اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام انما المومنون اخوة بنو اب وام واذا ضرب علی رجل منهم عرق سهر له الاخرون **شرح** ضرب بصیغه معلوم مجرد است الضرب زدن و مراد

اینجا از کار وا داشتن است و تعدیه آن بعلی بتضمین معنی غلبه است شش و فرینا علی آذانهم شهر بصیغه ماضی معلوم باب علم است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام جز این نیست که مومنان برادران همند فرزندان یک پدر و یک مادر اند باینمعنی که در کمال مرتبه برادریند یا باینمعنی که پدر و مادر اصلی ایشان طینت علیین است چنانچه بیان میشود در حدیث آینده و چون کوفت بر مردی از ایشان رگی باینمعنی که کوفتی بهم رسانید از جانب رگی در بدن او که دردناک شده باشد بیداری کشیدند برای آن مرد مومنان دیگر خواه دانسته و خواه ندانسته چنانچه گاهی خواب از کسی میگیرد و سبب آن را نمیداند **دوم اصل** عن جابر الجعفی قال تقبضت بين يدي ابي جعفر عليه السلام فقلت جعلت فداك ربما حزنت من غير مصيبة تصيبني او امر ينزل بي حتى يعرف ذلك اهلي في وجهي وصديقي فقال نعم يا جابر ان الله عز وجل خلق المومنين من طينة الجنان واجرى فيهم من ريح روحه فلذلك المومن اخو المومن لابيه وامه فاذا اصاب روحا من تلك الارواح في بلد من البلدان حزن حزنت هذه لانها منها **شرح** حزنت بحاء بی نقط و زای با نقط و نون بصیغه ماضی معلوم باب علم یا مجهول باب نصر است الحزن بضم حا و سکون زاء اندوه و دلگیری و بفتح حا دلگیر کردن و صدیقی عطف است بر اهلی الجنان بکسر جیم جمع جنت بفتح جیم بهشتها الریح بکسر رای بی نقط و سکون یای دو نقطه در پائین و حای بی نقط چیزی که خوشبو و پاکیزه باشد روحه بفتح را و سکون واو عبارت از نسیمی است که الله تعالی آنرا باعث زندگی مومنان کرده پس آنرا روح بضم را برای ایشان ساخته پس روحا بضم راست ایه عبارت از ریح روح است و امه عبارت از طینت الجنان است پس تشبیه طینت الجنان بمادر شده و تشبیه روح بپدر شده یعنی روایت است از جابر جعفی گفت دلگیر شدم نزد امام محمد باقر علیه السلام پس گفتم قربانت شوم بسا که دلگیر میشوم بی آنکه مرگ عزیزی برخورده باشد مرا یا بلائی دیگر فرود آمده باشد بمن تا آنکه میشناسد این دلگیری را مردم خانه من در روی من و آشنا بمن نیز میشناسند پس امام گفت آری میباشد ای جابر بیان این آنکه بدرستی که الله عز و جل آفرید بدن مومنان را از گل بهشتها و جاری ساخت باینمعنی که رسانید در ایشان نسیمی را از جمله پاکیزه نسیم خود پس برای آن مشارکت مومنان باهم در مادر بدن و روح است که مومن برادر مومن است از پدرش و مادرش پس چون برخورد روحی از آن روحها را که از نسیم پاکیزه است در شهری از شهرها دلگیری دلگیر میشود آن روح که در آن شهر است چه این روح نیز از جمله آن روحهاست که از نسیم پاکیزه است مراد روح مخاطب است **سوم اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال المومن اخو المومن عينه ودليله لا يخونه ولا يظلمه ولا يغشه ولا يعده عدة فيخلفه **شرح** العين چشم و جاسوس و هر دو اینجا مناسب است فیخلفه بصیغه مضارع معلوم باب افعال مرفوع است بعطف بر یعده و فا برای تعقیب است یا منصوب است بتقدیر ان ناصبه بعد از نفی و فا برای سببیت است بنا بر اینکه عدة مفعول مطلق برای توصیف باشد یعنی عدة [illegible] ... یعنی

روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت مومن برادر مومنی دیگر است چشم اوست و راهنمای اوست خیانت نمیکند با او و ستم بر او نمیکند و خلاف نمیکند با او در وعده هیچ وعده که پس از ان خلاف کند او را یعنی وعده او را **چهارم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول المومن اخو المومن کالجسد الواحد ان اشتکی شیئا منه وجد الم ذلك فی سائر جسده وارواحهما من روح واحدة وان روح المومن لاشد اتصالا بروح الله من اتصال شعاع الشمس بها **شرح** کالجسد الواحد بمعنی کعضو الجسد الواحد است الاشتکا و دردناک یافتن کسی عضو خود را ضمیر مستتر در اشتکی راجع بروحی است که مدلول الجسد الواحد است ضمیر منه راجع بالجسد الواحد است و وجد بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع بمرجع ضمیر اشتکی است ضمیر ارواحهما راجع بشیئا و سائر است و ذکر ارواح بلفظ جمع باعتبار تعدد سائر است من برای تبعیض است روح واحدة عبارت از مجموع روح جسد واحد است روح الله عبارت از روحی است که الله تعالی برگزیده آنرا برای امام زمان علیه السلام یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت مومن برادر مومنی دیگر است مانند دو عضو یک جسد و مشبه باینکه اگر روحی که صاحب یک جسد است دردناک یافت چیزی از ان جسد را یافت درد آنچیز را در باقی جسد او و روحهای آنچیز و باقی مانده از جمله یک روح است که مجموع روح مجموع یک جسد است و بدرستی که ربط روح مومن بروح خلیفة الله تعالی بیشتر است از ربط پرتو آفتاب بآفتاب مراد اینست که مومنان مانند اعضاء یک جسد اند و نسبت ایشان با امام ایشان کمال اتصال است بیشتر از نسبت پرتو آفتاب بآفتاب مراد اینست که مومنان مانند اعضای یک جسد اند و نسبت ایشان با امام ایشان کمال اتصال است پس از آزار مومنی امام نیز آزرده میشود **پنجم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام اخو المسلم هو عینه ومرآته ودلیله لا یخونه ولا یخدعه ولا یظلمه ولا یکذبه ولا یغتابه **شرح** مراد بمسلم اینجا مومن است واین تعبیر اشارت است باینکه اسلام غیر مومن محض ظاهر دنیاست و حقیقتی در آخرت ندارد یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام مومن برادر مومن است او چشم اوست و آئینه اوست و راهنمای اوست خیانت نمیکند با او و یاری نمیدهد او را و ستم نمیکند بر او و دروغ نمیگوید با او و بدگوئی غائبانه نمیگوید او را **ششم اصل** عن حفص بن البختری قال کنت عند ابی عبد الله علیه السلام ودخل علیه رجل فقال لی تحبه فقلت نعم فقال لی ولم لا تحبه وهو اخوك وشریکك فی دینك وعونك علی عدوك ورزقه علی غیرك **شرح** روایت است از حفص بن البختری بفتح بای یک نقطه و سکون خای با نقطه و فتح تای دو نقطه در بالا و رای بی نقطه و تشدید یا گفت بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام و داخل شد بر او مردی از شیعه امامیه پس امام علیه السلام گفت مرا آیا دوست میداری او را پس گفتم او را آری پس گفت مرا و چرا دوست نداری او را و حال آنکه او برادر تست و همدین تست و مدد تست بر دفع ضرر دشمن تو و رزق او بر دیگریست مراد اینست

نفع بتو میرساند و غرض از تو نمی خواهد **هفتم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال سمعته یقول
المؤمن اخو المؤمن لابیه وامه لان الله عز وجل خلق المؤمنین من طینة الجنان واجری فی صورهم
من ریح الجنة فلذلک هم اخوة لاب وام **شرح** الصور بضم وکسر صاد بی نقطه وسکون واو
جمع صورت بدینها مضمون این گذشت در حدیث دوم این باب **هشتم اصل** عن ابی عبد الله
قال ان المؤمن اخو المؤمن عینه ودلیله لا یخونه ولا یظلمه ولا یغشه ولا یعده عدة فیخلفه
شرح مضمون این موافق حدیث سوم این باب است **نهم اصل** عن جمیل عن ابی عبد الله ع
قال سمعته یقول المؤمنون خدم بعضهم لبعض قلت وکیف یکونون خدما بعضهم لبعض قال یفید
بعضهم بعضا الحدیث **شرح** روایت است از جمیل از امام جعفر صادق علیه السلام جمیل گفت شنیدم
از امام علیه السلام که میگفت مومنان خدمتکارانند بعض ایشان برای بعض دیگر ایشان گفتم وچون میباشند
خدمتکاران بعض ایشان برای بعض دیگر گفت فائده میرسانند بعض ایشان بعض دیگر را تا حدی که از ا...
ایصال بایشان رسیده باشد مراد ترغیب در نقل حدیث بدیگرانست یا بیان اینکه هر مومنی که ... باشد
تو این خدمت بر گردن عالم دارد **دهم اصل** سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول ان نفرا من المسلمین
خرجوا الی سفر لهم فضلوا الطریق فاصابهم عطش شدید فتکفنوا ولزموا اصول الشجر فجاءهم شیخ
علیه ثیاب بیض فقال انا من الجن الذین بایعوا رسول الله صلی الله علیه وآله انی سمعت
رسول الله صلی الله علیه وآله یقول المؤمن اخو المؤمن عینه ودلیله فلم تکونوا تضیعوا هذا
شرح الجن بکسر جیم جمع جنی منقول است در مجمع البیان در تفسیر سوره جن که نه کس از جن نصیبین بخدمت
رسول علیه السلام آمده ایمان آوردند وبیعت کردند یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت بدرستیکه
جمعی از مومنان بیرون رفتند بسفری که ایشان را بود پس گم کردند راه را پس دریافت ایشان را
تشنگی سختی پس کفن پوشیدند وخوابیدند بر روش سخت بیخ درختان پس آمد نزد ایشان پیری که بر او بود
جامه های سفید پس گفت برخیزید زیرا که باکی نیست بر شما زیرا که این آبیست که برای شما آوردم پس نظر کردند
وآشامیدند وسیراب شدند باینمعنی که ظرفهای خود را پر کردند بقدری که بس باشد ایشان را تا منزلیکه دلالت کرد
ایشان را بآنجا پس گفتند کیستی تو رحمت کناد ترا الله تعالی پس گفت من از جمله جنیانم که بیعت کردم با رسول
صلی الله علیه وآله بدرستی که من شنیدم از رسول الله صلی الله علیه وآله که میگفت مومن برادر مومن است
چشم اوست وراهنمائی اوست اگر راه را گم کند پس محال بود که شما تلف شوید در سرزمین من با وجود
اطلاع من **یازدهم اصل** عن ربعی عن الفضیل بن یسار قال سمعت ابا عبد الله ع
یقول المسلم اخو المسلم لا یظلمه ولا یخذله قال ربعی فسالنی رجل من اصحابنا بالمدینة فقال
سمعت الفضیل یقول ذلک قال فقلت له نعم فقال فانی سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول المسلم

اخو المسلم ولا یظلمه ولا یغشه ولا یخذله ولا یغتابه ولا یخونه ولا یحرمه **شرح** لا یظلمه در دو جا
بصیغه مضارع معلوم باب تفعیل یا باب ضرب است سمعت در فقال سمعت بصیغه مخاطب است و تقدیر
استفهام است و در او ل و آخر بصیغه متکلم است **یعنی** روایت است از ربعی از فضیل بن یسار گفت شنیدم
از امام جعفر صادق ع میگفت مومن برادر مومن است نسبت بظلم نمیدهد او را ظلم نمیکند او را و بمید نمیگذارد
او را گفت ربعی پس پرسید مرا مردی از یاران ما در مدینه مشرفه باین روش که گفت آیا شنیدی از فضیل
که میگفت آنرا ربعی گفت پس گفتم او را آری پس آن مرد گفت پس بدرستی که من شنیدم از امام جعفر صادق
علیه السلام که میگفت مومن برادر مومن است نسبت بظلم نمیدهد او را و غش در دل نمیگیرد با او و بمید
نمیگذارد او را و بد گوئی غائبانه نمیکند او را و خیانت نمیکند او را و محروم از عطاء خود نمیکند
او را مراد آن مرد اینست که من با فضیل یکبار شنیدم و فضیل بعضی را فراموش کرده

باب هفتاد و سوم اصل باب فیما یوجب الحق لمن انتحل الایمان وینقضه

شرح انتحل بنون و حاء بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب افتعال است الانتحال دعوی حالتی برای خود
ینقضه بنون و قاف و ضاد با نقطه است عطف است بر یوجب بتقدیر و ما ینقضه و ضمیر مستتر راجع بما است و ضمیر
بارز راجع بحق است **یعنی** این باب بیست در بیان آنچه لازم میکند بر مومن حق برادری را برای کسی که دعوی کرد
برای خود ایمان را و بیان آنچه میشکند آن حق برادری را برای کسی که دعوی کرد برای خود ایمان را و در این باب
یک حدیث است **اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول وسئل عن ایمان من یلزمنا
حقه واخوته کیف هو وبما یثبت وبما یبطل فقال ان الایمان قد یتخذ علی وجهین اما احدهما
فهو الذی یظهر لك من صاحبك فاذا ظهر لك منه مثل الذی یقول به انت حقت ولایته
واخوته الا ان یجیء منه نقض الذی وصف من نفسه واظهره لك فان جاء منه ما تستدل به
علی نقض الذی اظهر لك خرج عندك مما وصف لك واظهر وكان لما اظهر لك ناقضا الا ان یدعی
انه انما عمل ذلك تقیة ومع ذلك ینظر فیه **شرح** واو در وسئل حالیه است بتقدیر و قد سئل اثبات الف
ما استفهامیه با حرف جر شاذ است فقال تکرار مضمون یقول است قد در قد یتخذ برای تحقیق است با وجود آنکه
بر سر فعل مضارع در آمده اگر گوئی در این حدیث تصریح بدو وجه بودن ایمان و ذکر اما که برای تفصیل مقتضی
تکراری شده چرا با وجود آن اکتفا بذکر یک قسم شده گوئیم برای ظهور قسم دیگر چه مقابل ایمان ظاهر ایمان
معلوم ببرهان است که ایمان حجج معصومین سلام الله علیهم و جاری مجرای ایشان باشد و رعایت حق آن
احتیاج به بیان ندارد و این نظیر قول الله تعالی است در سوره نسا وانزلنا الیکم نورا مبینا فاما الذین
امنوا بالله واعتصموا به فسیدخلهم فی رحمة منه وفضل چه ظاهر است که مقابل آن اینست واما الذین کفروا
بالله ولم یعتصموا به فسیدخلهم جهنم **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت بر حالی که پرسیده شده بود

ازایمان کسی که لازم میشود بر او رعایت حق او و برادری چونست آن ایمان وچه ثابت میشود آن ایمان وچه باطل میشود ایمان پس امام گفت بدرستی که ایمان بتحقیق فراگرفته میشود بر دو نحو یکی از آن دو قسم پس آن ایمانیست که ظاهر ومظنون میشود ترا از یار خود بیان این آنکه چون ظاهر شد ترا ازاو ومثل آنچه تصدیق میکنی بآن تو که مذهب شیعه امامیه باشد ثابت شد دوستی او وبرادری او مگر آنکه صادر شود ازاو شکستگی آن ایمانی که بیان کرد از جانب خود ش واظهار کرد آنرا برای تو بیان این آنکه اگر صادر شود ازاو فعلی که باستثنا لازم میکنی بآن بر شکست ایمانی که اظهار کرد برای تو شکننده بانمعنی که باطل شد دوستی وبرادری او مگر آنکه دعوی کند که او نکرده آن فعل را مگر برای تقیه وباآن دعوی تامل کرده میشود در آن فعلی که کرده بانمعنی که درین مقام تفصیلی هست **اصل** فان کان لیس مما یمکن ان یکون التقیة فی مثله یقبل منه ذلك لان للتقیة مواضع من ازالها عن مواضعها لم تستقم له وتفسیر ما یتقی مثل قوم سوء ظاهر حکمهم وفعلهم علی غیر حکم الحق وفعله فکل شیء یعمل المؤمن بینهم لمکانهم مکان التقیة مما لا یؤدی الی الفساد فی الدین فانه جائز **شرح** ضمیر کان راجع بالمستدل بهست واسم کان هست وجمله لیس مما تا آخر خبر کان است مشار الیه ذلك دعوی مذکور در ضمن الا ان یدعی است مواضع تقیه عبارتست از صور اجتماع شروط جواز تقیه هست وآنها چند چیز است اول اینست که برای دفع ضرر عمده باشد نه برای طلب نفع مثل وظائف پادشاهان بنی امیه وبنی العباس ومثل عزت دمرید داشتن ونه برای دفع ضرر سهل مثل یوم لائم دوم اینست که در غیر ریختن خون باشد سوم اینست که حاکم عادل که دفع ضرر کند حاضر نباشد چهارم اینست که باعث گمراهی وفتنه جمعی دیگر نباشد مثل تصانیف علمای اهل بدعت ودیوانهای شعرای اهل ضلالت که باقیمانده وتمسک مخالفان شده ومیتواند بود که قول الله تعالی در سوره بقره والفتنة اشد من القتل اشارت باین باشد وهمچنین قول امام مما لا یؤدی الی الفساد فی الدین برای اهتمام بذکر این شرط باشد چنانچه قوم سوء ظاهر برای اهتمام بشرط سوم هست وباقی شروط از لمکان التقیة فهمیده میشود یتقی بصیغه مجهول است بتقدیر یتقی خبره مثل خبر تفسیر است ومراد لفظ مثل تا وفعله است قوم مضاف هست بسوء بفتح سین وسکون واو مصدر باب نصر بمعنی آزار کردن ظاهر صفت سوء است جمله حکمهم تا آخر صفت قوم هست لام در لمکان بمعنی فی است ومکان بمعنی موضع است یعنی بیان تفصیل اینکه اگر باشد آن فعل چیزی که نیست از جمله چیزهای که جائز است در شرع اینکه باشد تقیه در امثال آنها مقبول نمیشود ازاو وآن دعوی تقیه چه بدرستیکه برای جواز تقیه موضعی چند مخصوص است هر که گرداند تقیه را از مواضع آن ودر غیر آنها بجا آورد درست نمیشود آن تقیه برای او بانمعنی که جائز نمیشود وباعث استحقاق عذاب هست وبیان آنچه تقیه کرده میشود در آن اینست که گوئیم مثل آزار نمایان که حکم ایشان وعمل ایشان بر خلاف حکم قرآن وعمل بمقتضای قرآن است بانمعنی که حکم ایشان وعمل ایشان مبنی بر خود رائی واختلاف اجتهادات است

که در محکمات قرآن نهی از آن صریح شده بیان این آنکه هر چیز که میگفت میان ایشان در جای خود از بقیه جمله چیزی که باعث گمراهی مردم در دین نشود پس به ستیکه آن چیز که میگفت جایز است

باب هفتاد و چهارم اصل باب فی ان التواخی لم یقع علی الدین وانما هو التعارف

شرح علی بنا یه است طرح ... هر چیز نیست که مفهوم از لم یقع علی الدین است و مذکور نیست صریحا چه انما هو التعارف بمعنی اینست که انما الواقع علی الدین التعارف **یعنی** اینبابی است در بیان اینکه برادری مومنان باهم متفرع نشده بر دین حق بلکه پیش از دخول ایشان در دین حق واقع است مثل ایامی که در شکم مادر اند و مثل ایام طفولیت و مثل ایامی که بعض مردم در آن ایام در دین باطلند و عاقبت داخل دین حق میشوند و جز این نیست که آنچه متفرع بر دین حق است آشنائی مومنان باهم است مراد اینست که حدوث برادری بسبب تولد ایشانست از طینت علیین که پیش از تکلیف و دخول در دین حق حادث شده چنانچه گذشت در باب اول لیکن چون آدمی علم غیب ندارد وجوب آشنائی مومنان باهم بعد از دخول در دین حق حادث میشود در ینباب دو حدیث است **اول اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال لم تتواخوا علی هذا الامر وانما تعارفتم علیه **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت شما مومنان برادر هم نشده اید بنا برین مذهب شیعه امامیه تا حدوث برادری متاخر از حدوث اینمذهب باشد و جز این نیست که شناختید یکدیگر را و آشنائی باهم گردید بعد از حدوث این مذهب مراد اینست که مومنان هرگز خالی از برادری بر حصول آنکه اصل است که ماده علیین باشد و آن مخصوص وقت حدوث ایمان نیست اگرچه نوعی از تبعیت نسبت بآن داشته باشد مثل علم ما بحوادث آینده چه آن فرع حدوث آنها نیست اگرچه تابع است فی الجمله **دوم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال لم تتواخوا علی هذا الامر وانما تعارفتم علیه

شرح این موافق سابق است

عبارت شرح اصل اول

باب هفتاد و پنجم اصل باب حق المومن علی اخیه واداء حقه

شرح مراد بمومن در ینباب و نظائر اینباب از موده است باینمعنی که بمعاشرت با طینه و مانند آن ظاهر شده باشد محافظت او حدود و شروط ایمان را که مذکور شد در احادیث باب هفدهم **یعنی** اینباب بیان حق مومن از موده بر برادر مومن او و بیان فضیلت و اشکال بجا آوردن حق آن برادر مومن از موده است در این باب شانزده حدیث است **اول اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال من حق المومن علی اخیه المومن ان تشبع جوعته ویواری عورته ویفرج عنه کربته ویقضی دینه فاذا مات خلفه فی اهله وولده **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت از جمله حقوق مومن از موده بر برادر مومن او اینست که سیر کند گرسنگی او را و بدادن لباس بپوشاند جائی از بدن او را که نمود اری آن عیب است و گشاده دهد از آزردگی او را و واپس دهد قرض او را پس

اگر بمیرد جانشین او نشود با عتبار نفقه دادن و کار سازیهای دیگر در خانواده او و فرزندان او دوم

اصل عن معلی بن خنیس عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له ما حق المسلم علی المسلم قال له سبع حقوق واجبات ما منهن حق الا وهو علیه واجب ان ضیع منها شیئا خرج من ولایة الله وطاعته ولم یکن لله فیه من نصیب قلت له جعلت فداك وما هی قال یا معلی انی علیك شفیق اخاف ان تضیع ولا تحفظ وتعلم ولا تعمل قال قلت لا قوة الا بالله شرح واجبات مجرور تواند صفت حقوق باشد و مرفوع میتواند بود تا خبر سبع باشد نصیب الله تعالی اینجا عبارت از طاعت است چنانچه نصیب شیطان معصیت است وگاهی نصیب الله تعالی مستعمل میشود در سعدا چنانچه نصیب شیطان مستعمل میشود در اشقیا و هر دو احتمال دارد قول الله تعالی در حکایت کلام حق در سوره جن وانه تعالی جد ربنا یعنی روایت است از معلی بن خنیس از امام جعفر صادق علیه السلام معلی گفت گفتم او را که چیست حق مومن بر مومن گفت برای مومن است هفت حق واجب که نیست از جمله آنها حقی مگر بر حال که آن بر او واجب است اگر ضایع کند از جمله آنها چیزی را بیرون میرود از دوستی الله تعالی و فرمانبرداری الله و نمیباشد الله تعالی را در او حصه باینمعنی که جمیع عبادات او باطل است گفتم امام علیه السلام را قربانت شوم این را نیز بیان کن که کدام است آن هفت حق گفت ای معلی بدرستی که من بر تو ترسناکم میترسم که ضایع گذاری آنچه را که بشنوی و محافظت نکنی و بدانی آنرا و عمل نکنی این مبنی بر اینست که سختگیری الله تعالی بر عالم بیش از جاهل است چنانچه گذشت در باب شانزدهم کتاب العقل معلی گفت گفتم امام علیه السلام را قوت عزم بر فعل نیست مگر بوسیله انگیزی الله تعالی مرادا اینست که بیان کن که انشاء الله عمل میکنم اصل

قال ایسر حق منها ان تحب له ما تحب لنفسك وتكره له ما تكره لنفسك والحق الثانی ان تجتنب سخطه وتتبع مرضاته وتطیع امره والحق الثالث ان تعینه بنفسك ومالك ولسانك ویدك ورجلك والحق الرابع ان تكون عینه ودلیله ومرآته والحق الخامس لا تشبع ویجوع ولا تروی ویظما ولا تلبس ویعری والحق السادس ان یكون لك خادم ولیس لاخیك خادم فواجب ان تبعث خادمك فتغسل ثیابه وتصنع طعامه وتمهد فراشه والحق السابع ان تبر قسمه وتجیب دعوته وتعود مریضه وتشهد جنازته واذا علمت ان له حاجة تبادره الی قضائها ولا تلجئه ان یسألكها ولكن تبادره مبادرة فاذا فعلت ذلك وصلت ولایتك بولایته وولایته بولایتك شرح الخادم کنیز و مطلق خدمتگار و اول مناسب تر است بحدیث چهارم اینباب تبر بصیغه معلوم مخاطب باب افعال است مراد بقسم اینجا وعده ایست که با دیگری کرده که مهمسازی او نزد تو نماید الجنازه بکسر جیم تابوت و بفتح جیم میت که بر بالای تابوت است و غیر این نیز گفته اند یعنی گفت آسان تر حقی از جمله حق اینست که دوست داری برای او آنرا که دوست میداری برای خودت و نخواهی

برای او وانچه را که نمی خواهی برای خودت وحق دوم اینست که دوری کنی از غضب او وپیروی کنی
رضای او را واطاعت کنی فرمان او را وحق سوم اینست که مدد کنی او را بخودی خودت ومال خود
وزبان خود ودست خود وپای خود وحق چهارم اینست که باشی چشم او وراه نمای او وآئینه او وحق پنجم اینست
که سیر نشوی بر حالی که او گرسنه باشد وسیراب نشوی بر حالی که او تشنه باشد وجامه نپوشی بر حالی که او
برهنه باشد وحق ششم اینست که باشد ترا کنیزی ونباشد برای برادر تو کنیزی پس لازم است که فرستی کنیز
خود را تا بشوید جامه های چرکین او را وسازگاری کند طعام او را وپهن کند رخت خواب او را وحق
هفتم اینست که راست آوری وعده او را که با دیگری کرده باشد وقبول کنی طلب او را یا بمعنی که اگر طلب کند
ترا برای ضیافت یا برای مدد یا مشورت روانه بسوی او شوی وپرسش کنی بیمار او را یا بمعنی که در وقت
بیماری او بدیدن او بروی یا بمعنی که اگر کسی از منسوبان او بیمار باشد بدیدن آن بیمار بروی وحاضر شوی
جنازه او را وقت مردن او واگر دانی که او را حاجتی هست پیش گیری او را بسوی برآوردن آنحاجت
وملجا نکنی او را که طلب کند از تو آنحاجت را ولیکن پیش گیری او را پیشی گرفتنی عظیم که با آن کاهلی نباشد
اصلا پس چون کردی انچه را که مذکور شد پیوند کردی دوستی خود را بدوستی آن مومن ترا وپیوند کردی
دوستی آن مومن را بدوستی تو او را مخفی نماند که مناسب حدیث چهاردهم هنباب اینست که در آنجا از کاتبان
غلطی شده باشد وبجای بولایتک بولایتنا باید **سوم اصل** عن عبد الاعلی بن اعین قال کتب
اصحابنا یسألون ابا عبد الله علیه السلام عن اشیاء وامرونی ان اسأله عن حق المسلم علی اخیه
فسألته فلم یجبنی فلما جئت لاودعه قلت سألتك فلم تجبنی فقال انی اخاف ان تکفروا ان من اشد
ما افترض الله علی خلقه ثلثا انصاف المرء من نفسه حتی لا یرضی لاخیه من نفسه الا بما یرضی
لنفسه منه ومواسات الاخ فی المال وذکر الله علی کل حال لیس سبحان الله والحمد لله ولکن
عند ما حرم الله علیه فیدعه **شرح** فلم یجبنی دلالت میکند بر جواز تاخیر بیان از وقت سوال
بحسب ظاهر برای مصلحت تعظیم مسئله وترغیب در اطاعت جواب وفی الحقیقة تاخیر جواب از وقت
سوال نشده چه این سوال از جمعی بوده که در کوفه بوده اند وامام میدانسته که اینجواب با جواب مسائل
دیگر همراه بایشان خواهد رسید فیدعه مرفوع ومنصوب میتواند بود بتقدیر ان واهمالش یا اعمالش
یعنی روایتست از عبد الاعلی بن اعین که از اهل کوفه است گفت نوشتند یاران ما که در کوفه بودند
که سوال میپرسیدند امام جعفر صادق علیه السلام را چیزهاء بعضی مسایلی که از حلال وحرام وغیرها و امر کردند
مرا که سوال کنم امام علیه السلام را از حق مومن از مودة بر برادر مومن خود پس پرسیدم او را از آن
پس جواب نداد مرا پس چون آمدم تا وداع کنم او را در وقت اراده برگشتن بکوفه گفتم پرسیدم ترا
پس جواب ندادی مرا پس گفت بدرستی که میترسم که کافر شوید یا بمعنی که بعد از دانستن مخالفت کنید

بدرستی که از بلند همتی تو آنچه واجب لازم ساخته است الله تعالی بر مخلوقین خود سه چیز است یکی انصاف مرد بخودی
خودش تا بحدیکه راضی نشود برای برادر مومن خودش از جانب خود مگر بسلوکی که راضی میشود برای خود
از جانب آن برادر مومن و دیگری مدد کردن برادر مومن در مال و دیگری یاد الله تعالی بر هر حال
خواه حال خوشنودی و خواه حال غضب و مانند اینها از احوال نیست مراد من از یاد الله تعم سبحان الله
والحمد لله ولکن مراد من یاد الله تعالی است نزد آنچه حرام کرده بر او و باین روش که واگذارد آنرا **چهارم**
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما عبد الله بشیء افضل من اداء حق المومن **شرح**
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت عبادت کرده نشده الله تعالی بعبادتی که فاضلتر و مشکلتر باشد
از بجا آوردن حق برادر مومن از موده **پنجم** **اصل** عن ابراهیم بن عمر الیمانی عن ابی عبد الله علیه السلام
قال حق المسلم علی المسلم ان لا یشبع و یجوع اخوه ولا یروی و یعطش اخوه ولا یکسی و یعری اخوه
فما اعظم حق المسلم علی اخیه المسلم وقال احب لاخیک المسلم ما تحب لنفسک و ان احتجت فسأله
وان سألک فاعطه لا تمله خیرا ولا یمله لک کن له ظهرا فانه لک ظهر اذا غاب فاحفظه فی غیبته
واذا شهد فزره واجله واکرمه فانه منک وانت منه **شرح** ضمیر لا یشبع و ضمیر اخوه و نظائر آنها
راجع بمسلم در علی المسلم است و اخوه عبارت از مسلم در حق المسلم است ما اعظم صیغه تعجب است احب بکسر حا
و تشدید با بصیغه امر باب افعال است لا تمله بصیغه نهی حاضر مضاعف باب علم است و ضمیر منصوب راجع باخ است
و خیرا بفتح خاء با نقطه و سکون یای دو نقطه در پائین و رای بی نقطه تمیز از نسبت و لا تمله است و لا یمله
بصیغه مضارع غائب مضاعف باب علم است و ضمیر مستتر مرفوع راجع باخ است و ضمیر منصوب راجع بخیر است
مخفی نماند که بصیغه نهی غائب بودن آن مناسب مقام نیست و الا بجای فانه لک ظهر میگفت ولیکن لک
ظهر لیعنی روایت است از ابراهیم بن عمر یمنی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت حق مومن بر مومن
اینست که سیر نشود مومن بر حالی که گرسنه باشد برادر مومنش و سیراب نشود بر حالی که تشنه باشد برادر
مومنش و جامه نپوشد بر حالی که برهنه باشد برادر مومنش پس چه بزرگست حق مومن بر برادر مومنش
امام علیه السلام گفت دوستدار برای برادر مومن خود آنچه را که دوست میداری برای خودت و اگر
حاجت بچیزی بهم رسانی طلب کن از او بعنوان قرض و مانند آن چه مومن مومن را تبعیت طلب
بیفردرت نمیدارد و اگر طلب چیزی از تو کند پس بده او را ملول مشو از خوبی برای او و او ملول نمیشود
از خوبی برای تو باش برای او پشت و پناه چه بدرستی که او برای تو پشت و پناه است چون غائب شود
بسفری پس نگاهداری کن او را در وقت غیبت او بدفع ضرر از اهل او و از عرض او و چون حاضر شود
پس بزیارت او برو و تعظیم کن او را و عزیزدار او را چه او از تست و تو از اوئی باینمعنی که تو و او از یک اصل
مخلوق شده اید که طینت علیین باشد چنانچه گذشت در باب اول **اصل** فان کان علیک عاتبا

صافی شرح اصول کافی

فلا تفارقه حتی تسل سخیمته وان اصابه خیر فاحمد الله وان ابتلی فاعضده وان تمحل له فاعنه
واذا قال الرجل لاخیه اف انقطع ما بینهما من الولایة واذا قال انت عدوی کفر احدهما فاذا
اتهمه انماث الایمان فی قلبه کما ینماث الملح فی الماء **شرح** تسل بضم سین بی‌نقطه وتشدید لام بصیغه
مضارع مخاطب باب نصر است السل بفتح عین بیرون آوردن چیزی بهمواری السخیمة بفتح سین بی نقطه
وکسر خای با نقطه وسکون یای دو نقطه در پائین کینه و در بعض نسخ تسل به سین بی‌نقطه و همزه وتخفیف لام بصیغه
مخاطب باب منع وسمیمة بضم سین بی‌نقطه وفتح میم وسکون یای دو نقطه در پائین و حای بی نقطه است
وگاهی بتشدید یاء دو نقطه در پائین مکسوره ونیز میباشد تا تصغیر سمح بفتح سین یا سماح بفتح وکسر سین
مصدر باب حسن باشد بمعنی گذشت کردن فی الجملة ابتلی بیای یک نقطه بصیغه ماضی مجهول باب افتعال است
اعضده بصیغه امر باب نصر است تمحل بجای بی‌نقطه بصیغه مضارع مجهول غائب باب منع است المحل بفتح میم وسکون
حاء کید ومکر انماث بالف وثاء سه نقطه بصیغه ماضی معلوم باب انفعال است یعنی پس اگر باشد برتو صاحب
عتاب پس جدا مشو از او تا از دل او بیرون کنی بهمواری آزردگی او را یا طلب کنی رضای او را فی الجملة
واگر برخورد او را خوبی پس حمد کن الله تعالی را واگر مبتلا ببلائی شود پس مدد کن او را ببدن ومال واسباب
واگر مکر کرده شود پس اعانت کن او را بنمودن راه وچون گوید مرد برادر مومن خود را که قیام بحقوق
برادری کرده باشد اف بریده میشود آنچه میان ایشان است از دوستی که مامور به است وچون گوید تو
دشمن منی کافر میشود یکی از آن دو باینمعنی که اگر این سخن دروغ است قائل کافر میشود واگر راست است
مخاطب کافر خواهد بود پس اگر تهمت دارد برادر مومن خود را در کاری که کرده باشد باین روش که برای
آن محل صحیح قرار ندهد گداخته میشود ایمان در دل او چنانچه گداخته میشود نمک در آب **اصل** وقال للمفضل
انه قال ان المومن لیزهر نوره لاهل السماء کما تزهر نجوم السماء لاهل الارض وقال ان المومن
ولی الله یعینه ویصنع له ولا یقول علیه الا الحق ولا یخاف غیره **شرح** الزهور بضم زای
با نقطه مصدر باب منع درخشیدن یعنی وابراهیم گفت رسید بمن که امام جعفر صادق علیه السلام گفته
بدرستی که مومن هر آئینه میدرخشد ستارهای آسمان برای اهل زمین وگفته بدرستی که مومن دوستدار
الله تعالی است مدد میکند دین الله تعالی را وکار میکند برای رضای الله تعالی وافترا نمیگوید بر الله تعالی
لیکن بکار آمدنی را میگوید باینمعنی که از روی ظن حکم نمیکند زیرا که افترا است هرچند که موافق واقع افتد
چنانچه می آید در حدیث دوازدهم باب صد وشصت وسوم وگفته در سوره یونس وسورة النجم ان الظن
لا یغنی عن الحق شیئا **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال للمسلم علی اخیه المسلم من الحق
ان یسلم علیه اذا لقیه ویعوده اذا مرض وینصح له اذا غاب ویسمته اذا عطس ویجیبه اذا دعاه
ویتبعه اذا مات **شرح** یسمته بسین بی‌نقطه وبا نقطه نیز میباشد وبعد از میم تای دو نقطه در بالا بصیغه

مضارع معلوم از باب تفعیل است آشیت و دعا کردن برای کسی که عطسه کند یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت برای مومن است بر برادر مومن او از جمله حقوق اینکه سلام کند بر او چون ملاقات کند او را و پرسش کند او را چون بیمار شود و خالص باشد برای او چون غائب شود دعا کند او را چون عطسه کند و قبول سخن او کند چون طلب کند او را و مشایعت جنازه او کند چون بمیرد هفتم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام ما حق المؤمن علی المؤمن قال ان من حق المؤمن علی المؤمن المودة له فی صدره والمواساة له فی ماله والخلف له فی اهله والنصرة له علی من ظلمه وان کان نافلة فی المسلمین وکان غائبا اخذ له بنصیبه واذا مات الزیارة الی قبره وان لا یظلمه وان لا یغشه وان لا یخونه وان لا یخذله وان لا یکذبه وان لا یقول له اف واذا قال له اف فلیس بینهما ولایة واذا قال له انت عدوی فقد کفر احدهما واذا اتهمه انماث الایمان فی قلبه کما ینماث الملح فی الماء شرح تخلف بفتح خاء با نقطه وسکون لام مصدر باب نصر یا نشستن کسی شدن و این وزن در مصادر ثلاثی مجرد متعدی هرگاه مفتوح العین در ماضی باشد قیاسی است پس مرادف خلافت بکسر خا است النافلة بنون والف وکسر فا عطیه که مقرر نباشد با در نصب برای تقویت است الزیارة منصوب معطوف بر المودة است و جمله شرطیه متوسطه شده میان حرف عطف و معطوف لا یکذبه بصیغه مضارع معلوم باب تفعیل است یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را چیست حق مومن که واجب است رعایت آن بر مومن دیگر گفت از جمله حق مومن دوستی است برای او در سینه خود یا بمعنی که بمحض زبان نباشد و مدد است برای او در دلی خود و جانشینی است برای او در خانواده خود اگر غائب یا مرده باشد و یاری است برای او بر کسی که ظلم کرده باشد او را و از قسم یاریست اینکه اگر عطیه زیادتی باشد در میان مسلمانان و او غائب باشد میگیرد برو جه تمام حصه او را و چون بمیرد بیرون زیارت است بتوجه بسوی قبر او و اینست که ستم نکند او را بکم کردن حق او و مانند آن و اینست که مغشش باشد در سلوک با او و اینست که خیانت نکند با او با افشای راز و اینست که ترک یاری او نکند و اینکه او را در سخنی دروغ نشمرد و اینست که نگوید او را اف و چون گفت او را اف پس نیست میان ایشان دوستی ایمان و چون گفت تو دشمن منی پس بتحقیق کافر میشود یکی از آن دو کس چه اگر راست است مخاطب کافر است والا متکلم و چون تهمت وارد او را در کاری که کرده باشد گداخته میشود ایمان در دل تهمت کننده چنانچه گداخته میشود نمک در آب هشتم اصل عن ابان بن تغلب قال کنت اطوف مع ابی عبد الله علیه السلام فعرض لی رجل من اصحابنا کان سالنی الذهاب معه فی حاجة فاشار الی فکرهت ان ادع ابا عبد الله علیه السلام و اذهب الیه فبینا انا اطوف اذ اشار الی ایضا فراه ابو عبد الله علیه السلام فقال یا ابان ایاک یرید هذا قلت نعم قال فمن هو قلت رجل من اصحابنا قال هو علی مثل ما انت علیه قلت نعم قال فاذهب الیه قلت فاقطع الطواف

قال نعم قلت وان کان طواف الفریضة قال نعم **شرح** روایت است از ابان بن تغلب گفت
در دور کعبه طواف میکردم با امام جعفر صادق علیه السلام پس برخورد مرا مردی از یاران ما که پیشتر
طلب کرده بود از من همراهی او را در حاجتی که داشت پس اشارت کرد بسوی من که بیا پس نخواستم
که واگذارم امام جعفر صادق علیه السلام را و روم بسوی او پس میان اینکه من طواف میکردم ناگاه
اشارت کرد بسوی من باری دیگر که بیا پس دید اشارت او را امام جعفر صادق علیه السلام پس گفت
ای ابان آیا ترا میخواهد این مرد گفتم آری گفت پس کیست او گفتم مردی از یاران ماست گفت آیا بر مثل
دینی است که تو بر آن دینی بی تفاوت باین معنی که از شیعه امامیه است و قیام بلوازم آن میکند گفتم آری گفت
روانه شو بر حالی بسوی او گفتم آیا روانه شوم بر حالی که برهم طواف را اگرچه باشد طواف من طوافی که جزو
حج یا عمره واجب و لازم باشد گفت آری **اصل** فذهبت معه ثم دخلت علیه بعد فسالته فقلت
اخبرنی عن حق المومن علی المومن فقال یا ابان دعه لا ترده قلت بلی جعلت فلم ازل اردد علیه
فقال یا ابان تقاسمه شطر مالک ثم نظر الی فرأی ما دخلنی فقال یا ابان اما تعلم ان الله عزوجل
قد ذکر المؤثرین علی انفسهم قلت بلی جعلت فداک فقال اذا انت قاسمته فلم تؤثره بعد انما انت
وهو سواء انما تؤثره اذا انت اعطیته من النصف الآخر **شرح** چون نهی در لا ترده مانند امر در دعه
بر حقیقت نیست بلکه برای بیان اشکال عمل بحق مومن و سخت گیری الله تعالی بر مخالفت در صورت علم
بآن حق است بلی متضمن معصیت امام نیست المؤثرین اشارت است بقول الله تعالی در سوره حشر و یؤثرون
علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة و بیان میشود در حدیث ششم باب هشتاد و هشتم یعنی ابان گفت پس
همراه شدم با او و بعد از آن داخل شدم بر امام بعد از فراغ از سعی در حاجت او و تتمه طواف که مانده بود
پس پرسیدم او را باین روش که گفتم خبر ده مرا از حق مومن بر مومن پس گفت ای ابان واگذار علم
یا حق را طلب مکن آن علم را گفتم بلکه طلب میکنم قربانت شوم پس ترک نکردم مکرر میکردم طلب جواب را
بر او پس گفت ای ابان از جمله حقوق اینست که حصه دهی او را نصف مال خود بعد از آن نگاه کرد بسوی
من پس دید آنچه را که داخل من شد از تغیر رنگ برای تعجب از اشکال این حق پس گفت ای ابان آیا
نمیدانی که الله عزوجل مذکور کرده جمعی را که ترجیح دهند برادر مومن را بر خود شان گفتم بلکه میدانم
قربانت شوم پس گفت چون تو حصه کنی با او باین روش که مذکور شد پس ترجیح نداده خواهی بود او را
بر خود هنوز زیرا که جز این نیست که تو و او برابرید ترجیح نمیدهی او را بر خود مگر وقتی که تو داده باشی
او را از نصف دیگر مراد اینست که بعض اصحاب رسول علیه السلام بفضیلتی ترجیح رسیده اند پس تعجب
از مناصفه نباید کرد مخفی نماند که تعجب مبنی بر اینست که رغبت در جمع مال دنیا بسیار شده و کسی که
نساخته باشد از مال دنیا مگر قرضی و مانند آن مناصفه در ترجیح نزد او آسان است **اصل** عن

عیسی بن ابی منصور قال کنت عند ابی عبد الله علیه السلام انا وابن ابی یعفور وعبد الله بن طلحة فقال ابتداء منه یا ابن ابی یعفور قال رسول الله صلی الله علیه وآله ست خصال من کن فیه کان بین یدی الله عز وجل وعن یمین الله فقال ابن ابی یعفور وما هن جعلت فداک قال یحب المرء المسلم لاخیه ما یحب لاعز اهله ویناصحه الولایة فبکی ابن ابی یعفور وقال کیف یناصحه الولایة قال یا ابن ابی یعفور اذا کان منه بتلک المنزلة بثه همه ففرح لفرحه ان هو فرح وحزن لحزنه ان هو حزن وان کان عنده ما یفرج عنه فرج والا دعا الله له قال ثم قال ابو عبد الله علیه السلام ثلث لکم شرح بین یدی الله کنایت از تقرب است چنانچه پیش خدمتان میدارند وعن یمین الله کنایت از کمال تقرب است که بالاتر از تقرب سابق باشد وذکر آن برای اشعار بانیست که صاحبان شش خصلت بر دو قسم اند باعتبار عدم رسوخ خصلتها ورسوخ آنها قسم اول اصل تقرب دارند وبس وقسم دوم کمال تقرب دارند پس واو در وعن برای تقسیم است مشار الیه تلک مرتبه مرکبه از دو خصلت اولست ان در ان هو هر دو جا بمعنی اذ و برای ظرفیت محض است چنانچه مذهب کوفیین است در مثل لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله وبشارتست باینکه اگر مردی داند که برادر الحال غمگین است وبعد از این خوشحال خواهد شد خوب نیست که الحال خوشحال شود بی خوشحال برادر وهمچنین اگر برادر از خوشحال منتقل بقسم دیگر شده باشد خوب نیست که خوشحال آن مرد باقی باشد ثلث خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هذه ثلث وظرف صفت ثلث است یعنی روایت است از عیسی بن ابی منصور گفت بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام من وابن ابی یعفور وعبد الله بن طلحه پس امام گفت بی آنکه کسی سؤال کرده باشد ای ابن ابی یعفور گفت رسول الله صلی الله علیه وآله شش خصلت هر که باشد آنها در او میباشد در روز قیامت مقرب الله عز وجل در کمال تقرب پس گفت ابن ابی یعفور چیست آنها قربانت شوم گفت اول اینکه دوست دارد مرد مؤمن برای برادر مؤمن خود آنچه را که دوست میدارد برای عزیز اهل بیت خود دوم اینکه نخواهد مرد مؤمن برای برادر مؤمن خود آنچه را که نخواهد برای عزیز تر اهل بیت خود سوم اینکه خالص کند با او دوستی را پس گریه کرد ابن ابی یعفور وگفت چون خالص میکند با او دوستی را گفت ای ابن ابی یعفور چون آن مرد باشد نسبت ببرادر مؤمن خود با آن مرتبه که مذکور شد در بیان دو خصلت سابق بر آگاهی میکند آن برادر نزد آن مرد آنچه را که در دل خود دارد یعنی که رازهای خود را نزد او آشکارا میکند پس معنی خالص کردن دوستی اینست که خوشحال شود آن مرد بسبب خوشحالی برادر در وقتی که آن برادر خوشحال شود نه بعد از آن وغمگین شود بسبب غم او وقتی که او غمگین شود واگر باشد نزد آن مرد چیزی که گشاده گره را از آن برادر گشاد کند از او واگر نباشد دعا کند الله تعالی را برای فرج او عیسی گفته بعد از آن گفت امام جعفر صادق علیه السلام این سه خصلت برای شما است یعنی که متعلق بسلوک شیعیان بایکدیگر است اصل ثلث لنا ان تعرفوا فضلنا وان تطئوا عقبنا وان تنتظروا عاقبتنا

صافی شرح اصول کافی

فمن کان هذا کان بین یدی الله عز وجل فیستضیء بنورهم من هو اسفل منهم واما الذین عن یمین الله فلو انهم یراهم من دونهم لم یهنهم العیش مما یرون من فضلهم **شرح** ثلث مبتدأ ست وان خبر مبتدأ ست مشار الیه بهذا الموصوف بمجموع شش خصلت است کان بین یدی الله خبر از حال بعض موصوفان بشش خصلت است وذکر حال بعضی دیگر در اینجا در ضمن واما الذین شده تا تقسیم بدو قسم سابق مفهوم شود وبعنوان تعظیم وتهویل قسم دوم لم یهنهم بفتح یای مضارع وسکون ها وفتح وضم وکسر نون وضمیر جمع است بصیغه مضارع مهموز اللام از باب منع ونصر وضرب بعد از تخفیف همزه بقلب آن بالف یا واو یا یا وحذف حرف علة بجازم ودر بعض نسخ بعد از ان مکسوره همزه ساکن است من در مما برای سببیت است وما موصوله است من در من فضلهم بیانیه است یعنی وسه خصلت است از جمله شش خصلت که رای است بانمعنی که متعلق بسلوک شیعیان با ماست اول اینکه بشناسید قدر فضیلت امام ما را و آنرا نعمتی عظیم شمرید برای خود دوم اینکه آئید در پی ما قدم بر قدم ما داشته باشید وسوم اینکه انتظار داشته باشید ظهور دولت ما را که ختم دنیا بان میشود مراد اینست که دل را بر نسق ظالمان قرار نهید ودعای فرج آل محمد علیه السلام میکرده باشید پس هر که چنین شد مقرب الله عز وجل پس روشنی در می یابد بروشنی ایشان کسی که در مرتبه ثواب پائین تر ایشان است مراد طلب شفاعت رای تجاوز از گناه بعض مومنان برای اعلای درجه بعضی دیگر وبفعل آمدن آن شفاعت وقبول ان شفاعت است واما آنجماعت از اهل شش خصلت که در جانب دست راست الله تعالی اند بانمعنی که در کمال تقرب اند پس اگر اینکه می بینند ایشان را جمعی که پائین ایشانند گوارا نمیشود آنجماعت پائین را زندگانی بسبب آنچه می بینند از فضیلت ایشان و کمال تقرب ایشان در درگاه الهی **اصل** فقال ابن ابی یعفور مالهم لا یرون وهم عن یمین الله قال یا ابن ابی یعفور انهم محجوبون بنور الله ما بلغك الحدیث ان رسول الله صلی الله علیه واله کان یقول ان لله خلقا عن یمین العرش بین یدی الله وعن یمین الله وجوههم ابیض من الثلج واضوء من الشمس الضاحیة یسئل السائل ما هؤلاء فقال هؤلاء الذین تحابوا فی جلال الله **شرح** لا یرون بصیغه مجهول وضمیر راجع بالذین است یا بصیغه معلوم وضمیر راجع بمن دونهم است بین یدی الله حال از العرش است وعن یمین الله عطف بر عن یمین العرش است واشارت است باینکه هم در جانب یمین عرشند وهم در جانب یمین الله تعالی اند وهر دو مجاز است، وعبارت از کمال تمسک بکتاب الهی وکمال تقرب در درگاه الهی است اشتقاق افعل التفضیل از الوان نادر است استفهام بما برای تعظیم است برای اشارت بتجویز اینکه حقیقت ایشان از قبیل حقیقت سائر مکلفان نباشد پس حقیقت ایشان مجهول باشد تحابوا بحای بی نقطه وفتح بای یکنقطه مخففه بصیغه ماضی معلوم جمع مذکر غائب معتل اللام واوی باب تفاعل است التحابی گرفتن عطا و آن مطاوع محابات است بمعنی دادن عطا ومیتواند بود که تحابوا

بمعنی پوشیده شدن باشد انجزاز جنّ بفتح حاء و کسر یا و تشدید نون بمعنی ابری که بعض آن بر بالای بعضی دیگر باشد و مراد پوشیده شدن بنور باشد یعنی پس گفت ابن ابی یعفور چیست آن جماعت را که دیده نمیشوند بر حالی که ایشان در جانب دست راست الله تعالی اند پس امام گفت ای ابن ابی یعفور ایشان پوشیده شده اند بروشنی الله تعالی آیا نرسید بتو این حدیث که رسول الله صلی الله علیه وآله میگفت بدرستی که الله مخلوقین هستند در جانب دست راست عرش که پیش الله تعالی است و در جانب دست راست الله رو های ایشان سفیدتر از برف است و روشن تر از آفتاب است در وقت چاشتگاه میپرسد پرسنده که چیست این جماعت پس گفته میشود ایشان جمعی اند که ثواب خود را گرفته اند در بزرگی قدرت الله تعالی یعنی مکانیکه چشم دیگران در انجا کارگر نیست و تصور کیفیت آن نمیتوانند کرد **دهم اصل** عن محمد بن عجلان قال کنت عند ابی عبد الله علیه السلام فدخل رجل فسلم فسأله کیف من خلفت من اخوانك قال فاحسن الثناء و زکی واطری فقال له کیف عیادة اغنیائهم علی فقرائهم فقال قلیلة قال فکیف مشاهدة اغنیائهم لفقرائهم قال قلیلة قال فکیف صلة اغنیائهم لفقرائهم فی ذات ایدیهم فقال انك لتذکر اخلاقا قلما هی فیمن عندنا قال فقال کیف تزعم هؤلاء انهم شیعة **شرح** العیادة بکسر عین بی نقطه و یای دو نقطه در پایین زیارت مریض و تعدیه آن بعلی برای تضمین معنی عطوفت است المشاهدة بشین با نقطه و دال بی نقطه مصدر باب مفاعلة دیدن و مراد اینجا زیارت صحیح است فی در فی ذات برای سببیت است تزعم بصیغه مضارع غائب یا مخاطب باب نصر است هؤلاء مرفوع است محلا تا فاعل تزعم باشد یا منصوب است تا مفعول باشد یعنی روایت است از محمد بن عجلان گفت بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس داخل مجلس شد مردی پس سلام کرد پس امام پرسید او را چون بود جمعی که واگذاشتی ایشان را در شهر خود از برادران مومن تو محمد گفت پس خوب بجا آورد مدح ایشان را و بیعت شمردن ایشان را و مبالغه در مدح کرد پس امام گفت او را که چون است زیارت مالداران ایشان بمهربانی بر فقرای ایشان وقتی که بیمار باشند پس گفت این کم است امام گفت پس چون است زیارت مالداران ایشان فقرای ایشان را بمالی که در دست دارند در هر وقت بیماری گفت کم است امام گفت پس چون است پیوند مالداران ایشان فقرای ایشان را بمالی که در دست دارند پس آن مرد گفت بدرستی که مذکور میکنی خوهایی که کم یافت میشود در آنها در جمعی که در شهر ما اند محمد گفت پس امام گفت پس چون گمان میبرند آن جماعت که ایشان شیعه امامیه اند **یازدهم اصل** قلت لابی جعفر جعلت فداك ان الشیعة عندنا کثیر فقال فهل یعطف الغنی علی الفقیر وهل یتجاوز المحسن علی المسیء ویتواسون فقلت لا فقال لیس هؤلاء شیعة الشیعة من یفعل هذا **شرح** گفتم امام محمد تقی علیه السلام را قربانت شوم بدرستی که شیعه امامیه نزد ما بسیار اند پس گفت آیا مهربانی می کنند مالداران

بر بال و آنها میگذرد نیکوکار از بی ادبی و بدکار و مردم میکنند در مال پس گفتم نه پس امام گفت نیستند
آنجماعت از شیعه امامیه شیعه امامیه جمعی اند که میکنند این را که مذکور شد **دوازدهم اصل** کان ابو جعفر
علیه السلام یقول عظموا اصحابکم ووقروهم ولا یتجهم بعضکم بعضا ولا تضاروا ولا تحاسدوا وایاکم
والبخل کونوا عباد الله المخلصین **شرح** امام محمد باقر علیه السلام میگفت بزرگ شمرید یاران خود را
وسنگین شمرید ایشان را و باید که بترش روئی نه بینید شما بعضی دیگر را و ضرر بهم مرسانید و حسد باهم مکنید
و دور دارید خود را و بخیل را از هم باشید بندگان الله تعالی که خالص کرده شده اند از غش یا عمل
صالح میکنند **اصل** قال ابو جعفر علیه السلام ایجئ احدکم الی اخیه فید خل یده فی کیسه فیاخذ
حاجته فلا یدفعه فقلت ما اعرف ذلك فینا فقال ابو جعفر علیه السلام فلا شئ اذا قلت فالهلاك
اذا فقال ان القوم لم یعطوا احلامهم بعد **شرح** گفت امام محمد باقر علیه السلام که آیا می آید یکی از شما
شیعیان امامیه بسوی برادر مومن خود پس داخل میکند دست خود را در کیسهٔ آن برادر پس میگیرد
انچه را که حاجت دارد پس آن برادر منع نمیکند او را پس گفتم نمیشناسم آن کار را در ما بانیمعنی که این واقع
نمی شود پس گفت امام محمد باقر علیه السلام پس چیزی نیست در میان شما درین هنگام گفتم مراد تو اینست
که چیزی از ایمان نیست پس هلاک و جهنمی بودن است درین هنگام پس گفت امام برای بیان اینکه مراد من
آن نیست بلکه مراد من اینست که چیزی از علم آداب ایمان نیست در میان شما گفت بدرستی که جماعت شیعه امامیه مترجم اصول کافی
داده نشده ند عقلهای خود هنوز بانیمعنی که آداب را یاد نگرفته اند هنوز و معذور اند چنانچه می آید در حدیث
بعد از او این اشارت است باینکه شیعه از زمانی که واقعهٔ کربلا واقع شد در تقیه و خوفی عظیم بودند بسبب
این تعلیم احکام دین کم شد حتی اینکه آداب حج خود را نمیدانستند تا هفت سال بعد از وفات علی بن الحسین
علیه السلام و بعد از آن امام محمد باقر علیه السلام تعلیم ایشان کرد و باین اشارت شد در حدیث ششم
باب سیزدهم **سیزدهم اصل** عن معلی بن خنیس قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن
حق المومن فقال سبعون حقا لا اخبرك الا بسبعة فانی علیك مشفق اخشی ان لا تحمل فقلت
بلی ان شاء الله فقال لا تشبع ویجوع ولا تکتسی ویعری وتکون دلیله وقمیصه الذی یلبسه ولسانه
الذی یتکلم وتحب له ما تحب لنفسك وان کانت لك جاریة بعثتها لتمهد فراشه وتسعی فی
حوائجه باللیل والنهار فاذا فعلت ذلك وصلت ولایتك بولایتنا وولایتنا بولایة الله
عز وجل **شرح** روایت است از معلی بن خنیس گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را
از حق مومن بر گردن مومنی دیگر بمعاشرت باطنیه و مانند آن ایمان او بر او ظاهر شده باشد گفت
هفتاد حق است خبر نمیکنم ترا مگر بهفت حق از جملهٔ آنها چه بدرستی که من بر تو ترسانم میترسم که بر ندارے
بانیمعنی که عمل نکنی اگر جمیع آنها را گویم و مواخذ شوے گفتم بلی بر میدارم اگر خواسته باشد الله تعالی پس

امام گفت اول اینکه سیر نشوی بر حالی که او گرسنه باشد دوم اینکه جامه نپوشی بر حالی که او برهنه باشد سوم اینکه باشی راه نمای او اگر کسی او را بازی دهد در معامله چهارم اینکه باشی پیراهن او که میپوشد آنرا او یعنی پوشنده و در بغچه دارد چنانچه میگویند فلان پیراهن تن فلان است یعنی که راز دار اوست و پنجم اینکه باشی زبان او که سخن میگوید بآن در زبانی که سخن نمیگوید بآن یعنی که اگر گفتگو کند با کسی و اثبات حق خود نتواند کرد و تو اگر در وقت گفتگو را بهتر دانی از جانب او گفتگو کنی و اگر ساکت باشد و گفتگو برای آنچه را که دوست میداری برای خود در اثبات حق خود نکند تو نیز ساکت باشی و فضولی از جانب او نکنی ششم اینکه دوست داری برای او آنچه را که دوست میداری برای خود هفتم اینکه اگر باشد ترا کنیزی بفرستی تا پهن کند رخت خواب او را و خدمت کند برای کارهای او در شب و روز پس چون کردی آنچه را که مذکور شد متصل کردی دوستی خود را با دوستی ما و دوستی ما را با دوستی الله عز و جل با تو یعنی که دوستی تو ما را بر حقیقت خواهد بود پس بالضرور ترا دوست خواهیم داشت و الله عزیز ترا دوست خواهد داشت

چهارم اصل عن ابی عبد الله ع قال المسلم اخو المسلم لا یظلمه و لا یخذله و لا یخونه و یحق علی المسلمین الاجتهاد فی التواصل و التعاون علی التعاطف و المواساة لاهل الحاجة و تعاطف بعضهم علی بعض حتی تکونوا کما امرکم الله عز و جل رحماء بینکم متراحمین مغتمین لما غاب عنکم من امرهم علی ما مضی علیه معشر الانصار علی عهد رسول الله ص **شرح** والتعاون مرفوع معطوف بر الاجتهاد است و میتواند که مجرور و معطوف بر التواصل باشد و در بعض نسخ بجای واو و نون قاف و دال بی نقطه است التعاقد قرار جمعی چیزی را در خاطر خود و المواساة نیز مرفوع و مجرور میتواند بهمین طریق و التعاطف مرفوع و معطوف بر الاجتهاد است یا مجرور و معطوف بر الحاجة است تکونوا بصیغه خطاب است و از قبیل التفات از غیبت بخطاب است کما امرکم الله متعلق برحماء است و اشارت است بقول الله تعالی در سوره فتح والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم دلالت میکند بر اینکه هر که این صفات ندارد داخل در موافقان رسول الله صلی الله علیه و آله نیست یا اشارت است بقول الله تعالی در سورة البلد و تواصوا بالمرحمة و بیان شد در شرح حدیث چهل و نهم باب صد و هفتم کتاب الحجة رحماء منصوب و خبر تکونوا است متراحمین تفسیر رحماء بینکم است مغتمین خبر بعد از تکونوا است ضمیر امرهم راجع بالمسلمین است علی ما مضی متعلق بمغتمین است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت مومن برادر مومن است ستم نمیکند او را و بی مدد نمیگذارد او را و خیانت نمیکند امانت او را بافشای راز و لازم است بر مومنان سعی در پیوند ایشان بایکدیگر و مدد هم کردن و مهربانی بایکدیگر و مددکاری کردن برای جمعی که اهل حاجت اند و لازم است بر مسلمانان شفقت و مهربانی بعض ایشان بر بعضی دیگر تا باشید چنانچه امر کرده شما را الله عز و جل نازک دلان میان خودتان مهربانان بایکدیگر ایضا باشید غمناکان برای آنچه از قدرت شما بیرون باشد از کار مومنان برای نهجی که گذشته اند بر این گروه مومنان اهل مدینه در زمان رسول صلی الله علیه و آله

اشارت است بایت سوره توبه واعینهم تفیض من الدمع حزنا ان لا یجدوا ما ینفقون که در حق جمعی از انصار نازل شد **پانزدهم اصل** قال النبی صلی الله علیه وآله حق علی المسلم اذا اراد سفرا ان یعلم اخوانه وحق علی اخوانه اذا قدم ان یاتوه **شرح** گفت نبی صلی الله علیه وآله حق است بر مومن چون اراده کند سفر برای اینکه اعلام کند برادر مومن خود را بوداع وحق است بر برادران مومن او چون عود کند از سفر اینکه آیند نزد او بزیارت او

باب هفتاد وششم اصل باب التراحم والتعاطف

شرح این باب بیان فضیلت نازک دلی کردن مومنان باهم ومهربانی کردن مومنان باهم است درین باب چهار حدیث است **اول اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول لاصحابه اتقوا الله وکونوا اخوة بررة متحابین فی الله متواصلین متراحمین تزاوروا وتلاقوا وتذکروا امرنا واحیوه **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت یاران خود را پرهیز کننده از عذاب الهی باشید برادران هم فرمان برداران دوستداران هم در راه خدای تعالی پیوند کنندگان باهم نازکدلان باهم زیارت هم کنید وملاقات کنید وبیاد هم آورید امامت مارا وزنده کنید بیاد آوری امامت مارا **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال تواصلوا وتباروا وتراحموا وکونوا اخوة بررة کما امرکم الله عز وجل **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پیوند باهم کنید ونیکی باهم کنید ونازکدلی باهم کنید وباشید برادران فرمان برداران هم چنانچه امر کرده الله عز وجل در سوره فتح که گفته رحماء بینهم وبیان شد در شرح حدیث پانزدهم باب سابق **سوم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول تواصلوا وتباروا وتراحموا وتعاطفوا **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت پیوند کنید باهم ونیکی کنید باهم ونازکدلی کنید باهم ومهربانی کنید باهم **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال یحق علی المسلمین الاجتهاد فی التواصل والتعاون علی التعاطف والمواساة لاهل الحاجة وتعاطف بعضهم علی بعض حتی تکونوا کما امرکم الله عز وجل رحماء بینهم متراحمین مغتمین لما غاب عنکم من امرهم علی ما مضی علیه معشر الانصار علی عهد رسول الله صلی الله علیه واله **شرح** مضمون این در حدیث پانزدهم باب سابق مذکور شد وفرق اینست که رحماء بینهم اینجا بضمیر غائب است برای محافظت لفظ قرآن در سوره فتح اما مراد ضمیر مخاطب است چون این مانند مثل است ومتعارف است در مثل که تغیر لفظ دران نمیشود وتغیر مرادی میشود

باب هفتاد وهفتم اصل باب زیارة الاخوان

شرح این باب بیان فضیلت رفتن بدیدن برادران مومن ازموده است با ینمعنی که ایمان ایشان بمعاشرت باطنیه ومانند آن ظاهر شده باشد درین باب شانزده حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله

صافی شرح اصول کافی

علیه السلام قال من زار اخاه لله لا لغیره التماس موعد الله وتنجز ما عند الله وکل الله به سبعین
الف ملك ینادونه الا طبت وطابت لك الجنة **شرح** التماس منصوب بر مفعول له است ولله
بیان له لا لغیره است و ذکر آن برای دفع توهم آنست که قصد ثواب منافات دارد با اخلاص موعد
بفتح میم وسکون واو وکسر عین بی نقطه مصدر میمی است بمعنی وعده تنجز طلب وفا بوعده یا فعل چیزی
که مندرج باشد در تحت آنچه وعده برای آن شده و مراد طلب وفا بوعده بعد از آن فعل نیست چه طلب
وفا بوعده از الله تعالی بعد از آن فعل لغو است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
هر که زیارت کند برادر مومن خود را برای رضای الله تعالی نه برای غیر او مثل ریا و مثل طلب نفع دنیا
برای خواهش وعده الله تعالی بمعنی اینکه بجا آوردن آن برای این باشد که فاعل آن از جمله موعودین مشود
و برای طلب وفا بثوابی که نزد الله تعالی است وعده بآن تعلق گرفته موکل میکند الله تعالی باو هفتاد هزار
فرشته را که آواز میدهند او را آگاه باش پاکیزه شدی و پاکیزه شد برای تو بهشت **دوم اصل** عن
خثیمة قال دخلت علی ابی جعفر علیه السلام اودعه فقال یا خیثمة ابلغ من تری من موالینا السلام
واوصیهم بتقوی الله العظیم وان یعود غنیهم علی فقیرهم وقویهم علی ضعیفهم وان یشهد حیهم جنازة
میتهم وان یتلاقوا فی بیوتهم فان لقیا بعضهم بعضا حیوة لامرنا رحم الله عبدا احیی امرنا **شرح**
عبد الرحمن ابن خیثمه بفتح خاء با نقطه وسکون یای دو نقطه در پایین و فتح ثای سه نقطه کوفی است یعود بصیغه
مضارع غائب یا بلفظ مصدر است العیادة زیارت بیمار چنانچه بیان شد در حدیث دهم باب هفتاد و نهم الجنازه
بکسر جیم تابوتی که میت در آن است و بفتح جیم میتی که در تابوت است و فرا آن نیز گفته اند اللقیا بکسر و ضم لام
وسکون قاف و یای دو نقطه در پایین و الف مقصوره ملاقات **یعنی** روایت است از خیثمه گفت داخل
شدم بر امام محمد باقر علیه السلام و وداع میکردم او را در وقت عود بکوفه پس گفت ای خیثمه برسان هر که را
می بینی از شیعه امامیه ما سلام من و سفارش کن ایشان را به پرهیز از عذاب خدائی که بزرگ است و اینکه
عیادت کند مالدار ایشان بمهربانی بر فقیر ایشان که بیمار باشد و عیادت کند صاحب قوت ایشان بر ضعیف
ایشان و اینکه حاضر شود زنده ایشان نزد جنازه میت ایشان و اینکه ملاقات کنند باهم در خانهای
ایشان چه بدرستی که ملاقات بعض ایشان بعضی را باعث زندگی است برای امامت ما گفتگو در آن باب
رحمت کناد الله تعالی بنده را که زنده دارد امامت ما را **اصل** یا خیثمة ابلغ موالینا انا لا نغنی عنهم
من الله شیئا الا بعمل وانهم لن ینالوا ولایتنا الا بالورع وان اشد الناس حسرة یوم القیمة
من وصف عدلا ثم خالفه الی غیره **شرح** لا نغنی بغین با نقطه و نون بصیغه متکلم مع الغیر از باب افعال است
الاغنا بی نیاز کردن و مراد اینجا دفع ضرر است من الله حال است از شیئا که مفعول به لا نغنی است
یا من الله متعلق بلا نغنی است بمعنی اینکه اغنا باذن الله تعالی باشد و شیئا مفعول مطلق است بمعنی شیئا

باب تذاکر الاخوان

من الاغنیاء من وصف تا آخر بیان شد در حدیث چهارم باب شانزدهم کتاب العقل **یعنی** ای خیثمه برسان بشیعیان امامیه ما کا دفع نمیکنیم از ایشان چیزی از عذاب را بر حالی که از جانب الله تعالی باشد مگر بعمل یعنی اینکه محض تصدیق امامت ابی عمل صالح فایده ندارد و اینکه ایشان در نمی یابند حقیقت دوستی ما را مگر به پرهیزگاری یعنی اجتناب اصرار بر کبیره یا ترک فریضه و اینکه سخت ترین مردم از روی حسرت در روز قیامت کسی است که شناخت محکمات کتاب الهی را که میزان عدل است در میان خلائق و مشتمل است بر نهی از اختلاف و پیروی ظن و دلالت بر وجود امام مفترض الطاعة عادل قائم بجمیع احکام الهی در زمانی میکند بعد از آن مخالفت کرد آن محکمات را در وقت لبسوی خلاف آنها باینمعنی که خود رائی کرد یا مخالفت آن امام کرد **سوم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله حدثنی جبرئیل علیه السلام ان الله عزوجل اهبط الی الارض ملکا فاقبل ذلک الملک یمشی حتی وقع الی باب علیه رجل یستاذن علی رب الدار فقال له الملک ما جاء ما حاجتک الی رب هذه الدار قال اخ لی مسلم زرته فی الله تبارک و تعالی قال له الملک ما جاء بک الا ذاک فقال ما جاءنی الا ذاک قال فانی رسول الله الیک و هو یقرئک السلام و یقول وجبت لک الجنة و قال الملک ان الله عزوجل یقول ایما مسلم زار مسلما فلیس ایاه زار ایای زار و ثوابه علی الجنة **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله حکایت کرد با من جبرئیل علیه السلام که الله عزوجل فرو فرستاد بسوی زمین فرشته را پس روانه شد آن فرشته راه میرفت در زمین تا آنکه رسید بسوی در خانه که بیرون در مردی بود طلب رخصت دخول بر صاحب خانه میکرد پس گفت او را فرشته ایا نیاورده ترا مگر اینکه گفتی پس آن مرد گفت نیاورده مرا مگر اینکه گفتم فرشته گفت پس بدرستی که فرستاده الله تعالی ام بسوی تو بعنوان تحدیث یا بعنوان وحی و او میرساند ترا سلام و میگوید واجب شد برای تو بهشت و گفت این فرشته آن مرد را که بدرستی که الله عزوجل میگوید که هر مومنی که زیارت کرد مومنی را پس او را و لیس زیارت نکرده مرا پس زیارت کرده حقیقت و ثواب او که واجب بر من است بهشت است **چهارم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال من زار اخاه فی الله قال الله عزوجل ایای زرت و ثوابک علی و لست ارضی لک ثوابا دون الجنة **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که زیارت کند برادر مومن خود را برای رضای الله تعالی میگوید الله عزوجل که در حقیقت مرا پس زیارت کردی و ثواب تو واجب بر من است و محال است که راضی شوم برای تو ثوابی را بی بهشت باینمعنی که بثواب دنیا اکتفا نمیکنم **پنجم اصل** سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول من زار اخاه لجانب الله ابتغاء وجه الله فهو زور الله و حق علی الله ان یکرم زوره **شرح** الجانب بجیم و الف و کسر نون و بای یکنقطه بیگانه و پهلو و هر دو اینجا مناسب است ... مینه بود که مراد جامی عرب ان باشد مثل کاروان سراها و بنا بر دوم مراد دوری راه است

مثل اینکه از درون شهر با اطرافی دیگر آن طرف شهر رود و الزور بفتح زای با نقطه وسکون واو و رای بی نقطه زیارت کننده و چون در اصل مصدر است در بیشتر از یکی نیز مستعمل میشود یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت هر که زیارت کند برادر مومن خود را در موضعی که بیگانه شهر است برای طلب آنچه را ما الله تعالی است پس او زیارت کننده الله تعالی است در حقیقت و لازم است بر الله تعالی که گرامی کند زیارت کننده خود را **هفتم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله من زار اخاه فی بیته قال الله عز و جل له انت ضیفی و زائری علی قراك و قد اوجبت لك الجنة بحبك ایاه **شرح** القری بکسر قاف و رای بی نقطه و الف مقصوره و بفتح قاف و رای بی نقطه و الف ممدوده مصدر باب ضرب مهمانی کردن یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر که زیارت کند برادر مومن خود را در خانه آن برادر میگوید الله عز و جل او را که مهمان منی و زیارت کننده منی بر من لازم است مهمانی تو و بتحقیق واجب ساختم برای تو بهشت را بسبب دوستی تو برادر مومن را **هفتم اصل** عن ابی حمزة قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول من زار اخاه فی الله فی مرض او صحة لا یاتیه خداعا و لا استبدالا وکل الله به سبعین الف ملك ینادون فی قفاه ان طبت و طابت لك الجنة فانتم زوار الله و انتم وفد الرحمن حتی یاتی منزله فقال له یسیر جعلت فداك و ان کان المکان بعیدا قال نعم یا یسیر و ان کان المکان مسیرة سنة فان الله جواد و الملائکة کثیرة یسبقونه حتی یرجع الی منزله **شرح** الخداع بکسر خای با نقطه مکر فی قفاه اشارت با نیست که او نمی شنود یا باینکه بقصد تعظیم در عقب میروند مقدم بر او دیا دوان دران طبت بفتح همزه وسکون نون مفسر مضمون قول است انتم مبنی بر اراده امثال است الوفد بفتح واو وسکون فا و دال بی نقطه جمع وافد وارد شدگان بر تو بقصد انتفاع یسیر بفتح یای دو نقطه در پایین و کسر سین بی نقطه وسکون یا و در دوم و رای بی نقطه اسم شخص است و ان هر دو جا وصلیه است یعنی شنیدست ابو حمزة بفتح عین بی نقطه و تشدید زای با نقطه گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت هر که زیارت کند برادر مومن خود را برای الله تعالی در بیماری یا در تندرستی بر حالی که نیاید نزد او برای اظهار دوستی بی آنکه در دل باشد و نه برای طلب وادید و مانند آن موکل میکند الله تعالی باو هفتاد هزار فرشته را ندا میکنند در پشت او که پاکیزه شدی و پاکیزه شد برای تو بهشت بیان این آنکه تو و امثال تو زائران الله تعالی اند و شما وارد ان صاحب تدبیر کل عالم اید تا وقتی که بر گردد و بمنزل خود پس گفت امام علیه السلام را یسیر که قربانت شوم این همراهی میشود هر چند که مکان برادر دور باشد امام گفت آری ای یسیر هر چند که آن مکان یکساله راه باشد چه بدرستی که الله تعالی بخشنده است و فرشتگان بسیار اند همراهی او میکنند تا وقتی که برگردد بسوی منزل خود **هشتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال و من زار اخاه فی الله و جاه یوم القیمة یختال بین قباطی من نور لا یمر بشیء الا اضاء له حتی یقف بین یدی الله عز و جل فیقول الله

عزوجل له مرحبا واذا قال مرحبا اجزل الله عزوجل له العطية **شرح** فی الله متعلق باخاه است
والله متعلق بزار است یحطم بحای بانقطه وطای بی نقطه ورای بی نقطه بصیغه مضارع معلوم باب نصر است
القباطی بضم قاف وتخفیف بای یکنقطه والف وکسر طای بی نقطه ویای مشدده وبفتح طا والف مقصوره
جمع قبطی بضم قاف وسکون با وتشدید یا جامهٔ بغایت نازک از کتان که منسوبست بقبط بکسر قاف
وسکون با اهل مصر مراد اینجا پرده های بغایت نازک است اضافه لازم است وضمیر مستتر راجع بشی است ضمیر که
راجع بمن است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که زیارت کرد برادری را که برادر است
او برای رضای الله تعالی است واین زیارت برای رضای الله تعالی بود در روز قیامت بر حالی که
میخرامد میان پرده های بغایت نازک از نور که ملائکه باطراف او دارند تا کسی بی ادبانه نزدیک ونیاید نمیگذرد
بچیزی مگر آنکه روشن میشود آنچیز بسبب او تا توقف کند نزد عرش الله تعالی عزوجل بزبان کتاب خود که خوش
آمدی وچون کتاب الهی بزبان حال گفت که خوش آمدی عظیم میکند الله عزوجل برای او بخشش را **نهم**
اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال ان العبد المسلم اذا خرج من بیته زائرا اخاه لله لا لغیره التماس
وجه الله رغبة فیما عنده وکل الله عزوجل به سبعین الف ملك ینادونه من خلفه الی ان یرجع
الی منزله الا طبت وطابت لك الجنة **شرح** زائرا حال مقدره است از ضمیر مستتر در خرج یعنی
روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستی که بنده مومن چون بیرون آید از خانه خود بقصد
زیارت برادر مومن خود برای الله تعالی نه برای دیگری بیان این آنکه خواهش راه الله تعالی باشد وبرای
رغبت در ثوابی باشد که نزد الله تعالی است موکل میکند الله عزوجل با وهفتاد هزار فرشته را ندا میکنند
او را در پشت او تا آنکه برگردد بسوی منزل خود که آگاه باش پاکیزه شدی وپاکیزه شد برای تو بهشت
دهم **اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما زار مسلم اخاه المسلم فی الله ولله الا
ناداه الله عزوجل ایها الزائر طبت وطابت لك الجنة **شرح** ظرف در فی الله متعلق است
بزار وراجع بمعنی التماس وجه الله میشود که در حدیث سابق مذکور شد وظرف در لله نیز متعلق است
بزار وراجع بمعنی رغبة فیما عنده میشود که مذکور شد در حدیث سابق یعنی روایت است از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت زیارت نکرد مومنی برادر مومن خود را در راه الله تعالی وبرای ثواب الله تعالی
مگر آنکه ندا کرد او را الله تعالی عزوجل ای زیارت کننده پاکیزه شدی وپاکیزه شد برای تو بهشت
یازدهم **اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال ان لله عزوجل جنة لا یدخلها الا ثلثة
رجل حکم علی نفسه بالحق ورجل زار اخاه المومن فی الله ورجل آثر اخاه المومن فی الله **شرح**
روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستی که الله عزوجل را بهشتی است عالی مرتبه که داخل آن
نمی شود مگر سه کس از خلائق اول مردی که چون ظاهر شود بر او که حق بجانب خصم اوست اعتراف کند

برخود بحق آن مرد دوم مردی از زیارت شد برادر مومن خود را در راه خدا تعالی سوم مردی که تنها ... برادر مومن خود را در راه الله تعالی چنانچه گفته در سوره حشر و یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة

دوازدهم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال ان المومن لیخرج الی اخیه یزوره فیوکل الله عزوجل ملکا فیضع جناحا فی الارض وجناحا فی السماء یظله فاذا دخل الی منزله نادی الجبار تبارک وتعالی ایها العبد المعظم لحقی المتبع لآثار نبیه حق علی اعظامک سلنی اعطک ادعنی اجبک اسکت ابتدئک فاذا انصرف شیعه الملک یظله بجناحه حتی یدخل الی منزله ثم ینادیه تبارک وتعالی ایها العبد المعظم لحقی حق علی اکرامک قد اوجبت لک جنتی وشفعتک فی عبادی **شرح** امر در سلنی وادعنی و اسکت بر حقیقت نیست بلکه محض شرط مراد است **یعنی** روایت است از امام محمد باقر گفت بدرستی که مومن هر آیینه بیرون می آید از منزل خود بسوی برادر مومن خود بر حالی که قصد زیارت او میکند پس موکل میکند الله عزوجل با و فرشته را پس آن فرشته میگذارد بالی را در زمین و بالی را بالای او بر حالی که پناه میدهد او را از شر شیاطین پس چون داخل شود بسوی منزل آن برادر ندا میکند او را نگاه دارنده عالم از فنا تبارک وتعالی که ای بنده که بزرگ شمردی حق مرا تابع شد باقیمانده های پیغمبر مرا که احادیث ایشان باشند لازم است بر من بزرگ کردن تو اگر طلب کنی از من حاجت دنیا را میدهم ترا و اگر دعا کنی مرا برای آخرت مستجاب میکنم دعای ترا اگر ساکت شوی از طلب و دعا بی طلب و دعا میدهم حاجت دنیا و آخرت ترا پس چون برگردد بسوی منزل خود همراهی میکند او را این فرشته پناه میدهد او را با بال خود تا داخل منزل خود شود و بعد از آن ندا میکند او را الله تعالی که ای بنده که تعظیم کردی حق مرا لازم است بر من گرامی داشتن تو بتحقیق ثابت کردم برای تو بهشت خود را و قبول شفاعت تو کردم در بندگان خود

سیزدهم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال لزیارة مومن فی الله خیر من عتق عشر رقاب مومنات ومن اعتق رقبة مومنة وقی کل عضو عضوا من النار حتی ان الفرج یقی الفرج **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر آیینه زیارت مومن از مودة در راه الله تعالی بهتر است از آزاد کردن بنده مومن و هر که آزاد کند یک بنده مومن را نگاه میدارد هر عضو آن بنده عضوی از آزاد کننده را که نظیر آنست از آتش جهنم تا آنکه فرج نگاه میدارد فرج را

چهاردهم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال ایما ثلثة مومنین اجتمعوا عند اخ لهم یامنون بوائقه ولا یخافون غوائله ویرجون ما عنده ان دعوا الله اجابهم وان سالوا اعطاهم وان استزادوا زادهم وان سکتوا ابتداهم **شرح** البوائق بفتح بای یک نقطه و واو و الف و یای دو نقطه در پائین و قاف جمع بائقة بلیة الغوائل بفتح غین با نقطه و یای دو نقطه در پائین هلاک کننده های آخرت مثل فتوای بی علم **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر سه مومن که جمع شوند نزد برادر مومنی که ایشان از ...ست

برحالی که ایمن باشند از بلاهای او و نترسند از هلاک کننده های او و امیدوار باشند آنچه را که نزد اوست
مثل روایت حدیث اهل البیت علیهم السلام ومثل فتوی از روی علم اگر دعا کنند الله تعالی را برای
آخرت خود مستجاب میکند دعای ایشان را واگر طلب چیزی در دنیا کنند که نداشته باشند اصلا میدهد ایشانرا
واگر طلب زیادتی چیزی کنند که داشته باشند زیاده میدهد ایشانرا واگر ساکت شوند از دعا و طلب بی دعا
و طلب میدهد ایشانرا خیر آخرت و دنیا **پانزدهم اصل** سمعت العبد الصالح یقول من زار
اخاه المومن لله لا لغیره یطلب به ثواب الله وتنجز ما وعد الله عز وجل وکل الله عز وجل به
سبعین الف ملك من حین یخرج من منزله حتی یعود الیه ینادونه الا طبت وطابت لك الجنة
تبوأت من الجنة منزلا **شرح** التبوء بیای یکنقطه وتشدید واو وهمزه مصدر باب تفعل جا گرفتن
تنوین منزلا برای تعظیم است بمعنی اینکه برجا گرفتی از جمله بهشت منزلی عالی را و مضمون باقی حدیث گذشت
در حدیث اول اینباب **شانزدهم اصل** قال امیر المومنین صلی الله علیه وآله لقاء الاخوان
مغنم جسیم وان قلوا **شرح** گفت امیر المومنین علیه السلام که ملاقات برادران مومن باهم غنیمتی است
عظیم هرچند که کم باشد اشارت است بآنکه باعث ذکر امامت اهل البیت است که در کمال فضیلت است

باب هفتاد وهشتم اصل باب المصافحة

[illegible]

شرح این باب بیان فضیلت دست بر دست هم نهادن دو مومن برای محبت است درینباب
بست ویک حدیث است **اول اصل** عن ابی عبیدة قال کنت زمیل ابی جعفر علیه السلام
وکنت ابدا بالرکوب ثم یرکب هو فاذا استوینا سلم وسائل مسائلة رجل لا عهد له بصاحبه
وصافح قال وکان اذا نزل نزل قبلی فاذا استویت انا وهو علی الارض سلم وسائل مسائلة من لا
عهد له بصاحبه فقلت یابن رسول الله انك لتفعل شیئا ما یفعله من قبلنا وان فعل فکثیر
فقال ما علمت ما فی المصافحة ان المومنین یلتقیان فیصافح احدهما صاحبه فما تزال
الذنوب تتحات عنهما کما تتحات الورق عن الشجر والله ینظر الیهما حتی یفترقا **شرح**
التحات بحای بانقطه وتشدید تای دو نقطه در بالا فرو ریختن برگ پیهم ذکر ریختن گناهان در معصوم
بمعنی ریختن گناهان شیعه اوست ببرکت عمل او یا برای بیان فضیلت است باینمعنی که اگر گناهی باشد
فرو ریخته میشود واگر نباشد نور علی نور خواهد بود یعنی روایت است از ابو عبیده گفت بودم همکجاوه امام
محمد باقر علیه السلام وعادت این بود که من ابتدا میکردم بسوار شدن بعد از آن سوار میشد او پس چون
راست نشستیم سلام میکرد واحوال میپرسید پرسیدن مردی که بتازگی ندیده باشد رفیق خود را و مصافحه
میکرد ابو عبیده گفت وعادتش این بود که چون کجاوه فرود می آمد پیش از من پس چون می ایستادیم
من واو بر زمین سوال میکرد واحوال میپرسید پرسیدن مردی که بتازگی ندیده باشد رفیق خود را پس گفتم

ای پسر رسول الله بدرستی که تو هر آینه میکنی چیزی را که نمیکنند آنرا جمعی که در شهرها اند و اگر کنند یکبار پس بسیار است نزد ایشان پس امام علیه السلام گفت آیا نمیدانستی تو این را که در مصافحه هست بدرستی که دو مومن گاهی باهم ملاقات میکنند پس مصافحه میکند یکی از ایشان با دیگری پس همیشه گناهان فرو ریخته میشود از ایشان چنانچه فرو ریخته میشود برگ از درختان در برگ ریزان و الله تعالی نظر رحمت میکند بسوی ایشان تا وقتی که از هم جدا شوند **دوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال ان المومن اذا التقیا و تصافحا ادخل الله یده بین ایدیهما فصافح اشدهما حبا لصاحبه **شرح** ظاهرا بیان آنست که مصافحه هر یکی با دو دست افضل باشد یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستی که دو مومن چون باهم ملاقات کنند و مصافحه کنند داخل میکند الله تعالی دست رحمت خود را میان دستهای ایشان پس مصافحه التفات میکند با سخت تر ایشان با عتبار دوستی با رفیقش **سوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال ان المومنین اذا التقیا فتصافحا ادخل الله عز وجل یده بین ایدیهما و اقبل بوجهه علی اشدهما حبا لصاحبه فاذا اقبل الله بوجهه علیهما تحاتت عنهما الذنوب کما تتحات الورق عن الشجر **شرح** وجه عبارت از راه الله تعالی که کتاب الهی و نبی و وصی عالم بجمیع احکام الهی باشد و در تفسیر کل شیء هالک الا وجهه مذکور شد در حدیث دوم باب است و سوم کتاب التوحید که باب النوادر است مضمون این ظاهر است از شرح حدیث اول و دوم این باب **چهارم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال ان المومنین اذا التقیا فتصافحا اقبل الله عز وجل علیهما بوجهه و تساقط عنهما الذنوب کما تتساقط الورق من الشجر **شرح** مضمون این نیز ظاهر است از سابق **پنجم اصل** عن ابی عبیدة الحذاء قال زاملت ابا جعفر علیه السلام فی شق محمل من المدینة الی مکة فنزل فی بعض الطریق فلما قضی حاجته وعاد قال هات یدک یا ابا عبیدة فناولته یدی فغمزها حتی وجدت الاذی فی اصابعی ثم قال یا ابا عبیدة ما من مسلم لقی اخاه المسلم فصافحه و شبک اصابعه فی اصابعه الا تناثرت عنهما ذنوبهما کما تناثر الورق من الشجر فی الیوم الشاتی **شرح** المحمل بفتح میم و سکون حای بی نقطه و کسر میم دو کجاوه که یک پوشش داشته باشد شبک بشین با نقطه و بای یک نقطه بصیغه ماضی معلوم باب ضرب یا باب تفعیل است الشبک والتشبیک فرو بردن متفرقی در متفرقی دیگر چنانچه در بوریا و مانند آن میشود و در اینجا استعاره شده برای حالتی که از سخت فشردن بهم میرسد و میتواند بود که مراد پنجه در پنجه کردن باشد الشاتی بشین با نقطه و تای دو نقطه در بالا و سکون یا اسم فاعل باب نصر سرد شده و مراد اینجا روز لیست از پائیز که از سردی برگ ریزان میشود یعنی روایتست از ابو عبیده کفشگر گفت همکجاوه شدم با امام محمد باقر علیه السلام در یکتای محمل از مدینه تا مکه پس از محمل فرود آمد در میان راه پس چون قضای حاجت خود کرد و برگشت بمحمل گفت بده دست خود را ای ابو عبیده پس دادم او را دست خود پس فشرد آنرا تا آنکه یافتم درد را در انگشتانم بعد از آن گفت ای ابو عبیده نیست هیچ مومنی که

ملاقات کند برادر مومن خود را پس مصافحه کند با او فرو برد انگشتان او را مگر آنکه متفرق شود و تحنا ان الشلن
چنانچه متفرق میشود برگها از درختها در روز سرد **ششم اصل** عن مالك الجهنی قال قال ابو جعفر
یا مالك انتم شیعتنا الا تری انك تفرط فی امرنا انه لا تقدر علی صفة الله فكما لا تقدر علی صفة الله
كذلك لا تقدر علی صفتنا وكما لا يقدر علی صفتنا كذلك لا تقدر علی صفة المومن ان المومن
ليلقى المومن فيصافحه فلا يزال الله ينظر اليهما والذنوب تتحات عن وجوههما كما تتحات الورق
عن الشجر حتى يفترقا فكيف يقدر علی صفة من هو كذلك **شرح** لا تری بصیغه متکلم مع الغیر مضارع
مجهول باب افعال یا معلوم باب منع است تفرط بصیغه مضارع غائب مجهول باب نصر وضرب وعلم است الصفة
شناختن چیزی و بیان چیزی و مراد اینجا شناختن بزرگی کسی است بقیاس بزرگی دیگر که حال او ظاهر
تر از حال آنکس باشد جمع در وجوههما باعتبار اجزای روی هر یکی است یعنی روایت است از مالک جهنی
بضم جیم وفتح ها و نون گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلام ای مالک تو و امثال تو شیعه ما میه اید گمان
نمی برم که تو تقصیر کنی در فرمان ما مراد سفارش الطاعت فرمانی ست که مذکور میشود و آن رعایت حق
برادر مومن است بیان این آنکه بدرستی که حاصل نمیشود برای کسی توانائی بر شناخت بزرگی الله تعالی
همچنان حاصل نمی شود توانائی بر شناخت بزرگی بآل محمد علیهم السلام بقیاس بزرگی دیگران و چنانچه حاصل
نمی شود توانائی بر شناخت بزرگی ما همچنان حاصل نمیشود توانائی بر شناخت بزرگی مومن قیاس بزرگی
غیر مومن بیان این آنکه مومن هر آئینه گاهی ملاقات میکند مومن را پس مصافحه میکند با او پس همیشه الله تعالی
نظر التفات میکند بسوی ایشان و گناهان فرو ریخته میشود از رویهای ایشان چنانچه فرو ریخته شود برگها
از درختان تا وقتی که از هم جدا شوند پس چون حاصل میشود توانائی بر شناخت بزرگی کسی که او چنان باشد
بقیاس بزرگی مردم دنیا که غیر مومن باشند **هفتم اصل** عن ابی حمزة قال زاملت ابا جعفر علیه السلام
فحططنا الرحل ثم مشى قليلا ثم جاء فاخذ بيدي فغمزها غمزة شديدة فقلت جعلت فداك او ما كنت
معك فی المحمل فقال اما علمت ان المومن اذا جال جولة ثم اخذ بيد اخيه نظر الله اليهما بوجهه
فلم يزل مقبلا عليهما بوجهه ويقول للذنوب تتحات عنهما يا حمزة كما تتحات الورق عن الشجر
فيفترقان وما عليهما من ذنب **شرح** تتحات عنهما بصیغه مضارع معلوم مخاطب مذکر باب تفاعل است
و مرفوع است و خبر بمعنی امر است و تذکیر باعتبار اینست که هر گناه مخاطب علحده است باین خطاب و اگر بصیغه
مخاطب می بود تتحاتین میبایست و اگر بصیغه امر میبود تتحات میبایست یعنی روایت است از ابو حمزه گفت
همکجاوه شدم با امام محمد باقر پس در منزلی فرو گرفتیم بار را بعد از آن رفت اندکی بعد از آن آمد پس نو پس گرفت
دست مرا برای مصافحه پس فشرد آنرا فشردگی سخت پس گفتم قربانت شوم آیا نیز نبودم در محمل مراد اینست
که اگر باهم بودن وقت بار فرو گرفتن حساب نیست برای شغل خاطر باهم بودن در محمل خود حساب است

پس گفت آیا ندانستی که مومن چون حرکت کند یک حرکت بعد از آن خوب گیرد دست برادر مومن خود را
نظر التفات میکند الله تعالی بسوی ایشان بکمال توجه خود پس هیچ رو آورنده با ایشان هست بکمال
توجه خود و میگوید بهریک از گناهان ایشان که فرو ریخته میشود از ایشان پس فرو ریخته میشوند گناهان
ای ابو حمزه چنانچه فرو ریخته میشود برگها از درختان پس جدا میشوند از هم و نیست با ایشان هیچ گناهی
هشتم عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن حد المصافحة قال دور نخلة **شرح**
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از حد استحباب تکرار مصافحه در مومن گفت
بقدر دور گردیدن یکی از ایشان بر یک درخت خرما مثلا **نهم اصل** عن ابی جعفر علیهما السلام قال ینبغی
للمومنین اذا توارى احدهما عن صاحبه بشجرة ثم التقیا ان یتصافحا **شرح** ان یتصافحا فاعل ینبغی
است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت سزاوار است برای دو مومن که باهم مصافحه کرده باشند
چون پنهان شود یکی از ایشان از یارش بیک درخت بعد از آن ملاقات باهم کنند اینکه مصافحه کنند باهم **دهم**
اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله اذا لقی احدکم اخاه فلیسلم علیه ولیصافحه فان الله
عزوجل اکرم بذلک الملائکة فاصنعوا صنع الملائکة **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله
چون برخورد یکی از شما برادر مومن خود را پس باید که سلام کند و باید که مصافحه کند با او چه بدرستی که الله
عزوجل گرامی کرده بتوفیق سلام و مصافحه ملائکه را یعنی که اصلا ایشان ترک آن با یکدیگر نمیکنند یا یعنی که با
ترک آن با مومنان نمیکنند پس بجا آورید عمل ملائکه را **یازدهم اصل** قال رسول الله صلی الله
علیه وآله اذا التقیتم فتلاقوا بالتسلیم والتصافح واذا تفرقتم فتفرقوا بالاستغفار **شرح**
گفت رسول الله صلی الله علیه وآله چون باهم بخورید پس برخورید بسلام و مصافحه باهم و چون جدا شوید
پس جدا شوید بادعای طلب آمرزش برای یکدیگر **دوازدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
قال کان المسلمون اذا غزوا مع رسول الله صلی الله علیه وآله ومروا بمکان کثیر الشجر ثم خرجوا
الی الفضاء نظر بعضهم الی بعض فتصافحوا **شرح** نظر جزای شرطیه است و ذکر آن برای اینست
که نگاه دلیل محبت است و میتواند بود که برای این باشد که جمعی از هم دور بودند حال ایشان این بود و بنابر احتمال
دوم اولی این بود که نظر با داو باشد و فتصافحوا جزای شرط باشد یعنی روایت است از امام جعفر صادق ع
گفت عادت مسلمانان این بود که چون بجهاد میرفتند با رسول الله صلی الله علیه وآله و گذر میکردند بموضعی
که درخت آنجا بسیار بود بعد از آن بیرون آمدند بصحرا نگاه میکرد بعض ایشان بسوی بعضی دیگر پس مصافحه
باهم میکردند **سیزدهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا صافح الرجل صاحبه فالذی
یلزم التصافح اعظم اجرا من الذی یدع الا ان الذنوب تتحات فیما بینهم حتی لا یبقی ذنب
شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت چون مصافحه کند مرد با یار خود پس کسی که [illegible]

باب المصافحة

از مصافحہ آن دو باہم بزرگتر است باعتبار ثواب از آنکہ وامیگذارد آگاہ باش بدرستی کہ گناہان ہر آئینہ
فرو میریزد درمیان مومنانی کہ باہم مصافحہ میکنند تا آنکہ نماند گناہی اگر مصافحہ بطول انجامد **چہاردہم**
اصل عن اسحق بن عمار قال دخلت علی ابی عبد الله علیہ السلام فنظر الی بوجہ قاطب فقلت
ما الذی غیرک لاخوانک بلغنی یا اسحق انک اقعدت ببابک بوابا یرد عنک فقراء الشیعة
فقلت جعلت فداک انی خفت الشهرة فقال افلا خفت البلیة **شرح** روایت است از اسحاق
بن عمار گفت داخل شدم بر امام جعفر صادق علیہ السلام پس نگاہ کرد بسوی من بروی درہم کشیدہ
پس گفتم چیست آنچہ تغیر داد سلوک ترا برای برادران مومن تو رسید بمن اینکہ تو ای اسحق نشانیدہ
بدر خانہ خود دربانی را کہ منع کند از دخول خانہ تو فقرای شیعہ را و کابر را المنع نشود پس گفتم قربانت شوم
بدرستی کہ من ترسیدم از شہرت میان مخالفان بسبب کثرت تردد بدر خانہ من پس گفت آیا نترسیدی
از امتحان اللہ تعالی ترا بچیزے کہ باعث ضلالت تو شود اشارت است بآنچہ در کتب رجال منقول است
کہ اسحاق بعد از امام جعفر صادق علیہ السلام فطحی شد **اصل** وما علمت ان المومنین اذا التقیا فتصافحا
انزل الله عزوجل الرحمة علیهما فکانت تسعة وتسعین لاشدهما حبا لصاحبه فاذا توافقا غمرتهما
الرحمة واذا قعدا یتحادثان قالت الحفظة بعضها لبعض اعتزلوا بنا فلعل لهما سرا وقد ستر الله
علیهما فقلت الیس الله عزوجل یقول ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید فقال یا اسحق ان کانت
الحفظة لا تسمع فان عالم السر یسمع ویری **شرح** تسعة منصوب وخبر کانت است یعنی آیا این را
ندانستی از جملہ فضیلت دوستی مومنان کہ چون دو مومن باہم ملاقات کنند پس مصافحہ کنند فرو میفرستد
اللہ عزوجل رحمت خود را بر ایشان پس میباشد آن رحمت نود و نہ جزء از صد جزء برای اینکہ دوست تر
میدارد یار خود را پس یک جزو برای دیگری خواہد بود پس چون برابر ہم شوند در دوستی باہم فرو میگیرد
ایشان را آن رحمت بالسویہ و چون نشینند در گوشہ کہ گفتگو باہم کنند میگویند فرشتگان حافظان
اعمال بعض ایشان بعضی دیگر را کہ کنارہ گیر شوید با ما چہ شاید کہ برای آن دو مومن رازی باشد
بہر حالی کہ بتحقیق پوشانیدہ اللہ تعالی بر ایشان مثل وسوسہ نفس و تصورات و خیالات باطلہ کہ گاہی
بر سر مومن می آید و محض خیال است گناہی بر ان مترتب نمی شود و آنہا را گاہے مومن بعنوان دوستانگی
بصاحب راز نقل میکنند و از انہا خجالت میکشد اگر دیگری مطلع شود پس گفتم آیا نیست اینکہ اللہ عزوجل
میگوید در سورہ ق انسان تکلم نمیکند ہیچ سخن مگر آنکہ نزد او پاسبانی حاضر است مراد اینست کہ سخن تو
منافی این آیتست بحسب ظاہر پس امام گفت ای اسحق اگر حافظان اعمال نمی شنیدہ باشند باکی نیست
چہ بدرستی کہ دانای ہر رازی می شنود و می بیند مراد اینست کہ رقیب عتید اللہ تعالی است **پانزدہم**
اصل عن ابی عبد الله علیہ السلام قال قال ما صافح رسول الله صلی الله علیہ وآلہ رجلا قط

صافی شرح اصول

فرغ يده حتى يكون هو الذي ينزع منه **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت مصافحه نکرد رسول الله صلی الله علیه وآله مردی را هرگز پس کشیده باشد رسول دست خود را لیکن آن مرد میکشیده دست خود را از او واگر گوئی مردم بزرگی را که مرجع خاص و عام باشند این میسر نمیشود گوئیم میتواند بود که مراد بمصافحه مصافحه باشد که ابتدا از جانب رسول الله شود وایضا مردم در آن زمان ادب نگاه میداشتند و دست خود را از او میکشیدند **شانزدهم اصل** عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام قال سمعته يقول ان الله عز وجل لا يوصف وكيف يوصف وقال فی كتابه وما قدروا الله حق قدره فلا يوصف بقدرة الا كان اعظم من ذلك **شرح** این مضمون گذشت در کتاب التوحید در حدیث یازدهم باب دهم که باب النهی عن الصفة بغیر ما وصف به نفسه جل وتعالی است الوصف شناختن چیزی وبیان چیزی ومراد اینجا شناختن بزرگی کسی است بسر خود تمه وما قدروا الله حق قدره در سوره انعام اینست اذ قالوا ما انزل الله علی بشر من شیء قل من انزل الكتاب الذی جاء به موسی ودر سوره زمر اینست والارض جميعا قبضته يوم القيمة والسموات مطويات بيمينه سبحانه وتعالی عما يشركون این دو آیه برای رد بر یهود است که مانند زنادقه خود رایی در صفات الهی کردند وقائل شده اند که نازل نکرده الله تعالی بر بشری هیچ چیزی را از جانب خود را با وجود آنکه در کتاب موسی صریح است چنانچه مضمون آیه سوره انعام است وقائل شدند باینکه الله تعالی فاعل موجب است وزمین باعتبار ماده وآسمانها باعتبار ماده وصورت شریک الله تعالی است در اینکه قدیم ممتنع الزوال است با وجود آنکه در توریت صریح شده که در روز قیامت زمین بهمگی خواه اجزای صوریه و خواه اجزای مادیه برطرف میشود بحکم الهی وآسمانها در نوردیده میشود بکمال قدرت الهی چنانچه مضمون آیه سوره زمر است حق منصوب است بر مفعول مطلق بقدرة بفتح قاف وسکون دال ورای منقوطه ای وحدت است القدر مصدر باب ضرب شناختن عظمت چیزی یعنی روایت است از زراره از امام محمد باقر گفت شنیدم از او که میگفت بدرستی که الله تعالی عز وجل شناخته نمیشود ببزرگی او بخود رایی در صفات او چون شناخته شود وحال آنکه گفته در کتاب خود تعظیم نکردند یهود الله تعالی را التعظیمی که بکار آید تعظیم او باشد پس در مقام خود رایی تعظیم کرده نمیشود الله تعالی بتعظیمی معین مگر آنکه الله تعالی است بزرگتر از آن **اصل** وان النبی صلی الله عليه وآله لا يوصف وكيف يوصف عبد احتجب الله عز وجل بسبع وجعل طاعته فی الارض كطاعته فقال ما اتاكم الرسول فخذوه وما نهيكم عنه فانتهوا ومن اطاع هذا فقد اطاعنی ومن عصاه فقد عصانی وفوض اليه وانا لا توصف وكيف يوصف قوم رفع الله عنهم الرجس وهو الشك **شرح** سبع عبارت از هفت آسمان است یا اعم از آن و هفت زمین است چنانچه گفته در سوره طلاق الله الذی خلق سبع سموات ومن الارض مثلهن وبر هر تقدیر مراد باحتجاب بسبع مدلول بودن بدلالت آنهاست بر وجود خالقی که رب العالمین است من اطاع تا آخر نقل بالمعنی است

از سوره نساء که من یطع الرسول فقد اطاع الله ومن تولی فما ارسلناک علیهم حفیظا و فوض الیه تکرار
مضمون این دو آیه است و معنی تفویض مذکور شد در باب پنجاه و دوم کتاب الحجة که باب التفویض الی رسول الله
صلی الله علیه و آله والی الائمة علیهم السلام فی امر الدین است یعنی و بدرستی که نبی صلی الله علیه و آله شناخته نمی شود
بزرگی او بجود و رای و چون شناخته شود بنده که مدلول شد ربوبیت الله تعالی هفت آسمان و گردانید
اطاعت آن بنده را در زمین مانند اطاعت خود بیان این آنکه گفت در سوره حشر آنچه داد شما را این رسول
از احکام پس فرا گیرید آنرا و آنچه باز داشت شما را از آن پس باز داشته شوید و گفت در سوره نساء که اطاعت
کرد این رسول را پس بتحقیق اطاعت کرد مرا و هر که نافرمانی کرد او را پس بتحقیق نافرمانی کرده مرا تفسیر این دو آیه که واگذاشت
الله تعالی بسوی رسول علیه السلام استنباط احکام حوادث را از قرآن که تبیان کل شیء است بسوی او و بدرستی که ما اوصیای
نبی شناخته نمی شود بزرگی ما بقیاس بزرگی رعیت و چون بقیاس شناخته شوند جمعی که برداشته الله تعالی
از ایشان پلیدی را و آن شک در احکام الهی است در وقت حکم که مستلزم شک در ربوبیت رب العالمین است
چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول باب شصت و چهارم کتاب الحجة که باب ما نص الله عز و جل و رسوله
علی الائمة علیهم السلام واحدا فواحدا است هفدهم اصل والمؤمن لا یوصف وان المؤمن لیلقی
اخاه فیصافحه فلا یزال الله ینظر الیهما والذنوب تتحات کما یتحات الورق عن الشجر شرح
و بدرستیکه مؤمن شناخته نمی شود بزرگی او بجود و رای باقی حدیث گذشت در حدیث ششم این باب هجدهم
اصل سمعت ابا جعفر علیه السلام اذا التقی المؤمنان فتصافحا اقبل الله بوجهه علیهما وتتحات
الذنوب عن وجوههما حتی یتفرقا شرح مضمون این مذکور شد در حدیث هفتم این باب نوزدهم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال تصافحوا فانها تذهب بالسخیمة شرح
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت مصافحه کنید با هم چه بدرستی که مصافحه بر طرف میکند
کینه را بیستم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لقی النبی صلی الله علیه و آله حذیفة
فمد النبی صلی الله علیه و آله یده فکف حذیفة یده فقال النبی صلی الله علیه و آله یا حذیفة
بسطت یدی الیك فكففت یدك عنی فقال حذیفة یا رسول الله بیدك الرغبة ولكنی كنت
جنبا فلم احب ان یمس یدی یدك وانا جنب فقال النبی صلی الله علیه و آله اما تعلم ان المسلمین
اذا التقیا فتصافحا تحاتت ذنوبهما كما تتحات ورق الشجر شرح باء در بیدك برای سببیت است
الرغبة بفتح رای بی نقطه و سکون غین با نقطه و بای یکنقطه مصدر باب علم کمال میل بچیزی و مصدر اینجا
بمعنی مفعول است اما تعلم دلالت میکند بر اینکه تخصیص عموم بظن جائز نیست یعنی روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت برخورد نبی صلی الله علیه و آله حذیفه را پس دراز کرد نبی صلی الله علیه و آله
دست خود را برای مصافحه حذیفه پس نگاه داشت حذیفه دست خود را پس وقتی دیگر گفت نبی صلی الله علیه و آله

ای حذیفه دراز کردم دست خود را بسوی تو پس نگاه داشتی دست خود را از من پس گفت حذیفه ای رسول
برکت دست تو حاصل میشود و رغبت عالمیان که بهشت باشد من آن وقت جنب بودم پس نخواستم
که ملاقات کند دست من دست ترا و من جنب باشم پس گفت نبی صلی الله علیه وآله آیا نمیدانی که دو مومن باهم
چون ملاقات کنند پس مصافحه کنند فرو ریخته میشود گناهان ایشان چنانچه فرو ریخته میشود برگهای درختان
بیان شد در شرح حدیث اول که این گفتگو در معصوم برای شیعه دست یا برای محض بیان فضیلت است

بست و یکم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام ان الله عز وجل لا یقدر احد قدره
وکذلک لا یقدر قدر نبیه وکذلک لا یقدر قدر المومن انه لیلقی اخاه فیصافحه فینظر الله
الیهما والذنوب تتحات عن وجوههما حتی یفترقا کما تتحات الریح الشدیدة الورق عن الشجر
شرح لا یقدر بهر سه جا بصیغه مضارع معلوم از باب ضرب است احد مرفوع وفاعل است قدره منصوب
ومفعول مطلق برای نوع است بمعنی حق قدره الریح منصوب است بظرف زمان ومضاف محذوف است بتقدیر
یوم الریح الورق مرفوع وفاعل تتحات است ومضمون این گذشت در حدیث ششم وشانزدهم این باب

بست و دوم اصل من رفاعة قال سمعته یقول مصافحة المومن افضل من مصافحة
الملائکة **شرح** رفاعة بکسر رای بی نقطه وفا والف وعین بی نقطه ابن موسی از اصحاب امام جعفر صادق
علیه السلام وامام موسی کاظم است یعنی روایت است از رفاعه گفت شنیدم از امام علیه السلام که میگفت
مصافحه کسی با مومن فاضل تر است از مصافحه کسی با فرشتگان اشارت است باینکه مومنی که رعایت شروط
وحدود ایمان کند افضل از ملائکه است

باب هفتاد و هفتم اصل باب المعانقة

شرح این باب بیان فضیلت دست در گردن هم کردن مومنان است در این باب دو حدیث است

اول اصل عن ابی جعفر علیه السلام او ابی عبد الله علیه السلام قال ایما مومن خرج الی
اخیه یزوره عارفا بحقه کتب الله له بکل خطوة حسنة ومحیت عنه سیئة ورفعت له درجة
فاذا طرق الباب فتحت له ابواب السماء فاذا التقیا وتصافحا وتعانقا اقبل الله علیهما بوجهه
ثم باهی بهما الملائکة فیقول انظروا الی عبدی تزاورا وتحابا فی حق علی ان لا اعذبهما بعد هذا
الموقف فاذا انصرف شیعه الملائکة عدد نفسه وخطاه وکلامه یحفظونه من بلاء الدنیا
وبوائق الآخرة الی مثل تلک اللیلة من قابل فان مات فیما بینهما اعفی من الحساب فان کان المزور
یعرف من حق الزائر ما عرفه الزائر من حق المزور کان له مثل اجره **شرح** یزوره حال مقدره و
عارفا حال محققه از فاعل خرج است الخطوة بضم وفتح خای بانقطه وسکون طای بی نقطه یک گام الباهاة
بابای یک نقطه مثل اللام باب مفاعلة افتخار بچیزی واینجا کنایت از اظهار غلط ملائکه است در قول ایشان اتجعل

فیها من یفسد فیها ویسفک الدماء واظهار حکمت در قول خود انی اعلم ما لا تعلمون است چنانچه در سوره بقره است و حاصل مباهات اینست که این قسم مردم در میان بنی آدم هستند و باقی بنی آدم طفیلی امثال ایناند نفسه بفتح فا است خطاه بضم خای با نقطه است تلک اللیلة اشارت باینست که در زمان تقیه زیارت مومن در شب واقع میشده یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام یا امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر مومنی که بیرون رود بسوی برادر مومن بقصد اینکه زیارت کند او را بر حالی که شناسا بر حق آن برادر باشد مینویسد الله تعالی برای او بهر گامی حسنه و بر طرف میشود از او گناهی بهر گام و بر داشته میشود برای او درجه بهر گام پس چون کوفت در خانه آن برادر را گشوده شد برای او درهای آسمان باینمعنی که در آنوقت هر دعا مستجاب است پس چون ملاقات باهم کردند و مصافحه باهم کردند و دست در گردن هم کردند روی آورد بر ایشان الله تعالی بروی خود کنایت از کمال رضاست بعد از آن افتخار میکند الله تعالی باین دو مومن با ملائکه باین روش که میگوید نظر کنید در دو بنده من زیارت هم کردند و دوستی باهم کردند در راه من لازم است بر من که عذاب نکنم ایشان را بعد از این ایستادن ایشان باهم دریکجا برای گرمی باهم چون برگردد همراهی او میکنند ملائکه بعدد نفس او و گامهای او و سخن او و نگاه میدارند آن ملائکه او را از بلای دنیا و مهلکات آخرت تا مثل آنشب از سال آینده پس اگر مرد آن زیارت کننده در میان این دو شب معاف میشود از حساب روز قیامت و اگر زیارت کرده شده میشناخته باشد از جمله حق زیارت کننده آنچه را که شناخت آنرا زیارت کننده از جمله حق زیارت کرده شده ثابت میشود برای زیارت کرده شده مثل ثواب زیارت کننده

دوم اصل عن اسحق بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان المومنین اذا اعتنقا غمرتهما الرحمة فاذا التزما لا یریدان بذلک الا وجه الله ولا یریدان غرضا من اغراض الدنیا قیل لهما مغفورا لکما فاستانفا فاذا اقبلا علی المسائلة قالت الملائکة بعضها لبعض تنحوا عنهما فان لهما سرا و قد ستر الله علیهما **شرح** مغفورا مفعول به محذوف است بتقدیر علمتما مغفورا و نائب فاعل ضمیر مستتر در مغفور است و لکما ظرف لغو متعلق بمغفور است و فا در فاستانفا تفریع بر علمتما مغفورا است و مفعول به استانفا محذوف است بتقدیر استانفا العمل و میتواند بود که مغفورا حال از فاعل فاستانفا باشد و ضمیر در لکما نائب فاعل باشد چنانچه مذهب بصریین است یا نائب فاعل ضمیر مستتر در مغفور راجع بمصدر مغفور باشد چنانچه مذهب ابن درستویه و تابعان او است یا لکما ظرف مستقر و نائب فاعل باشد چنانچه مذهب کوفیین است و فا تفریع بر مضمون جمله شرطیه در فاذا التزما تا آخر باشد تنحوا بفتح حای بی نقطه مشدده بصیغه امر معتل اللام باب تفعل است سر عبارت از گفتن تصورات باطل رسواست که بتسویلات شیطانی در دل مومن می افتد و مومن از آنها آزار و آزرده اگرچه ضرری در آخرت ندارد چه آنها محض تصور است و چون از آنها آزار میکشد با مومنی دیگر اظهار رد و رد آنها میکند یعنی روایت است از اسحق بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که

دو مومن چون دست در گردن هم کنند فرو میگیرد ایشانرا رحمت الهی پس چون چسپیدن هم شدند برحالی که نمیخواهند
با هم کردند مگر راه الله تعالی را و نمیخواهند مطلبی از مطلبهای دنیا را گفته میشود ایشان را از جانب الله تعالی
و ملائکه کرده شد چیزی را که بخشیده شد برای شما پس از سر گیرید عمل را پس چون رو آوردند برپرسش حال
یکدیگر میگویند ملائکه بعض ایشان ببعضی دیگر را دور شوید از ایشان چه بدرستی که ایشان را رازی هست
و بتحقیق پوشانیده الله تعالی بر ایشان بروشنی که ملائکه مطلع نشوند **اصل** قال اسحق فقلت جعلت
فداك فلا یکتب علیهما لفظهما وقد قال الله عز وجل ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید فنفس
ابو عبد الله علیه السلام الصعداء ثم بکی حتی اخضلت دموعه لحیته وقال یا اسحق ان الله تبارك
وتعالی انما امر الملائکة ان تعتزل عن المومنین اذا التقیا اجلالا لهما وانه وان کانت الملائکة
لا تکتب لفظهما ولا تعرف کلامهما فانه یعرفه ویحفظه علیهما عالم السر واخفی **شرح** الصعداء
بضم صاد بنقطه وفتح عین بی نقطه و دال بی نقطه و الف ممدوده نفس کشیدن دور و دراز و منصوب است
بر مفعول مطلق برای نوع اخضلت بخای بانقطه و ضاد بانقطه بصیغه ماضی معلوم باب افعال است و دموعه
فاعل است لحیته بکسر لام مفعول است وان شرطیه است چنانچه گذشت در حدیث چهارم باب سابق
و میتواند بود که اینجا وصلیه باشد السر عبارت از چیزیست که باهم در پنهان گویند و اخفی عبارت از تصور است
پیش از آنکه گفته شود یعنی گفت اسحق پس گفتم قربانت شوم پس نوشته نمی شود بر ایشان گفتن ایشان
و حال آنکه بتحقیق گفته الله عز وجل در سوره ق نمیگوید هیچ سخنی مگر آنکه نزد او پاسبانیست حاضر اسحق گفت
پس نفس کشید امام جعفر صادق علیه السلام نفس دراز بعد از آن گریه کرد از وعیدی که درین آیه مفهوم میشود
تا آنکه تر کرد اشکها محاسن او را و گفت او را ای اسحق بدرستی که الله تبارک و تعالی جز این نیست که امر
کرده ملائکه را که کناره گیرند از این دو مومن چون باهم ملاقات کنند و احوال پرسند برای تعظیم ایشان
و بدرستی که شان اینست که اگر ملائکه نمی نویسند گفتن ایشان را و نمی شناسند سخن ایشان را پس بدرستی که
شان اینست که مے شناسد سخن ایشان را و حفظ مے کند گفتن ایشان را بر ایشان کسے که
دانائے راز و نهان تر از راز است

باب هشتادم اصل باب التقبیل

شرح این باب بیان حدود و شروط جواز بوسه کردن است درین باب شش حدیث است **اول**
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان لکم لنورا تعرفون به فی الدنیا حتی ان احدکم
اذا لقی اخاه قبله فی مواضع النور من جبهته **شرح** تعرفون بصیغه مضارع مجهول بتقدیر
قد تعرفون است و اشارت است بقول الله تعالی در سوره فتح سیماهم فی وجوههم من اثر السجود و لیس
وارد نمی آید و معرفت سیما حاصل نمی شود در اکثر مردم چه تعرفون بآن معنی است که اهل تجربت و فطانت میشناسند

ولازم نیست که کلیه باشد و معرفت بسیما در حیوانات نیز میباشد چنانچه گوسفندی که هرگز گرگ را ندیده چون ببیند استنباط عداوتی از سیمای آن میکند و از سیمای گاو استنباط آن نمیکند و گرگ و شیر از سیمای گاو استنباط عداوت میکنند یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که شما شیعه امامیه را هر آئینه نوریست در پیشانی که شناخته میشود بآن نور در دنیا تا آنکه یکی از شما چون ملاقات کند برادر مومن خود را که بآن نور شناخته باشد او را میبوسد او را در جای آن نور از جمله پیشانی او که میانه پیشانی باشد مخفی نماند که از این حدیث مستنبط میشود که بوسه کردن مومن پیشانی مومن را از حیثیت ایمان جائز است **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لایقبل راس احد ولا یده الا رسول الله صلی الله علیه و آله او من ارید به رسول الله صلی الله علیه و آله **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بوسیده نمیشود سر هیچیک و نه دست او مگر رسول الله یا کسی که خواسته شده باشد با و رسول الله صلی الله علیه و آله یعنی وصی او که کاری از او خواسته شده که از رسول خواسته میشد از کار حفظ دین اسلام بعلم بجمیع احکام الهی است میتواند بود که مراد جائی باشد که قرابت نباشد بقرینه ظاهر حدیث پنجم این باب **سوم اصل** دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فتناولت یده فقبلتها فقال اما انها لا تصلح الا لنبی او وصی نبی **شرح** داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام پس گرفتم دست او را پس بوسیدم آنرا پس امام علیه السلام گفت آگاه باش بدرستی که بوسیدن دست خوب نیست مگر برای نبی یا وصی نبی میتواند بود که مراد جائی باشد که قرابت نباشد بقرینه ظاهر حدیث پنجم این باب **چهارم اصل** عن یونس بن یعقوب قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ناولنی یدک اقبلها فاعطانیها فقلت جعلت فداک راسک ففعل فقبلته فقلت جعلت فداک رجلاک فقال اقسمت اقسمت اقسمت ثلاثا وبقی شیء وبقی شیء وبقی شیء **شرح** راسک منصوب است بتقدیر ناولنی راسک و رجلاک ما حالها و مراد سوال از جواز و عدم جواز بوسه پای امام است اقسمت بصیغه ماضی معلوم مخاطب باب افعال است و تکرار آن برای تاکید است و عبارت است باینکه بی آنکه بگوئی دانستم که قسم خوردی ثلثا از کلام امام است باین معنی که سه قسم علیحده خوردی یکی برای بوسیدن دست من و یکی برای بوسیدن سر من و یکی برای بوسیدن دو پای من تکرار و بقی شیء از برای تاکید رخصت در بوسیدن دو پاست **یعنی** روایت است از یونس بن یعقوب گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بده مرا دست خود تا بوسه کنم پس داد مرا دست خود پس گفتم قربانت شوم بده مرا سر خود پس بجا آورد آنرا پس بوسیدم سرش را پس گفتم قربانت شوم پس دو پای تو چه لنت آیا میتوان بوسید یا نه پس امام گفت قسم خوردی قسم خوردی قسم خوردی سه و باقی مانده چیزی و باقی مانده چیزی و باقی مانده چیزی باین معنی که دو چیز از جمله آنچه قسم برای آن خوردی بفعل آمد سوم را نیز بجای بیاور **پنجم اصل** عن ابی الحسن علیه السلام قال من قبل الرحم ذا قرابة

فلیس علیه شیٔ وقبلة الاخ علی الخد وقبلة الامام بین عینیه **شرح** اضافه در قبلة الاخ و در قبلة الامام اضافه مصدر بفاعل است وضمیر بین عینیه راجع بذا قرابه است ومیتواند بود که اضافه در قبلة الاخ اضافه مصدر بمفعول باشد وضمیر عینیه راجع به الاخ باشد برای تخصیص سابق یعنی روایت است از امام موسی کاظم علیه السلام گفت هر که بوسید برای اشتراک در زهدان صاحب خویشی نسبی را پس نیست بر او گناهی خواه بر دست وخواه بر رو وخواه مانند آنها ظاهر اینست که مراد غیر دهن باشد بقرینه حدیث آینده وموافق آداب واولی اینست که بوسه برادر برادر را بر گونه باشد وبوسه امام صاحب قرابت خود را در میان دو چشم او باشد **ششم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال لیس القبلة علی الفم الا للزوجة والولد الصغیر **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت جائز نیست بوسه بر دهن مگر برای زن خود خواه دائمی وخواه متعه وبرای فرزند کوچک خود مخفی نماند که ترک ذکر ملک یمین از قبیل اختصار است یا مراد بزوجه اینجا اعم از ملک یمین است

باب هشتاد ویکم اصل باب تذکر الاخوان

شرح اضافه در تذکر الاخوان اضافه مصدر بفاعل است یعنی این باب بیان فضیلت بیاد هم آوردن برادران مومن است امام وفضل آل محمد علیهم السلام را درین باب سه حدیث است **اول اصل** سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول شیعتنا الرحماء بینهم الذین اذا خلوا ذکروا الله ان ذکرنا من ذکر الله انا اذا ذکرنا ذکر الله واذا ذکر عدونا ذکر الشیطان **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت شیعه ما جمعی اند که نازک دلان اند میان خودشان جمعی اند که چون در خلوت شدند وتقیه بطرف شد یاد ربوبیت الله تعالی میکنند بیان این آنکه بدرستی که ما اهل بیت محمد علیهم السلام چون بیاد آورده شویم بعنوان امامت بیاد آورده میشود ربوبیت الله وچون بیاد آورده شوند دشمنان ما بعنوان امامت بیاد آورده میشود عبادت شیطان اشارت است باینکه تجویز اقتدا به پیروان ظن مشتمل بر تجویز عبادت شیطان وشریک ساختن دیگری با الله تعالی در حکم از پیش خود است چنانچه سفارش اقتدا بائمه عالمین بجمیع احکام الهی مشتمل بر سفارش تصدیق بربوبیت رب العالمین ونفی شرک است **دوم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال تزاوروا فان فی زیارتکم احیاء لقلوبکم وذکرا لاحادیثنا واحادیثنا تعطف بعضکم علی بعض فان اخذتم بها رشدتم ونجوتم وان ترکتموها ضللتم وهلکتم فخذوا بها وانا بنجاتکم زعیم **شرح** روایت است از امام جعفر صادق عم گفت بدیدن هم بروید چه بدرستی که دیدن شما یکدیگر را باعث زنده کردن دلهای شما است بسبب یاد امامت آل محمد علیهم السلام که مصداق تصدیق ربوبیت رب العالمین است وباعث یاد حدیث های ماست وحدیث های ما مهربانی میفرماید بعض شما را بر بعضی پس اگر عمل کردید بحدیث های ما در مهربانی بر یکدیگر راه نجات یافتید وناجی شدید واگر ترک

اگر دید حدیثهای ما را گمراه شده و هالک شده پس عمل کنید بحدیثهای ما و من بر این تقدیر بنجات شما کفیلم

سوم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام انی مررت بقصاص یقص وهو یقول هذا المجلس الذی لا یشقی به جلیس فقال ابو عبد الله علیه السلام هیهات هیهات اخطات استاهم الحفرة ان لله ملائکة سیاحین سوی الکرام الکاتبین فاذا مروا بقوم یذکرون محمدا وآل محمد قالوا قفوا فقد اصبتم حاجتکم فیجلسون فیتفقهون معهم فاذا قاموا عادوا مرضاهم وشهدوا جنائزهم وتعاهدوا غائبهم فذلک المجلس الذی لا یشقی به جلیس **شرح** القصاص بقاف وتشدید صاد بی نقطه اسم فاعل باب نصر قصه و مراد اینجا کسی است که نقل فضائل خلفای ضلالت و مانند ایشان و احادیث موضوعه در آن باب کند زیاده به معنی نیست اخطات بصیغه ماضی غائبه باب افعال است الاستاه جمع سته بفتح سین بی نقطه و سکون تاء و فتح تای دو نقطه در بالا و با حلقهای بر با الحفرة بضم حای بی نقطه و فاء و رای بی نقطه گودالی که در آن غائط باید کرد خطاب است استاهم الحفرة مثلی است برای جمعی که کلمه لغایت رسوا را که پنهان باید کرد در مجالس اظهار کنند و بآن تفاخر کنند و اشارت است باینکه مدح پیروان ظلم منافی محکمات کتاب الهی و لغایت رسو است مانند غائط در مجلس کردن است **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را بدرستی که من گذشتم بمداح اهل ضلالت که مدح میکرد و او میگفت این مجلسی است که بی بهره نمی شود در آن هیچ نشسته پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام دور است دور است از حق این سخن غلط کرده سوراخهای ایشان چاه را بدرستی که الله تعالی را فرشتگان اند که در حرکت اند در زمین سوای عزیزانی که کاتبان اعمال خلائق اند پس چون گذشتند بجماعتی که یاد میکنند فضل امامت محمد و آل محمد را پس فرشتگان بعضی با بعضی میگویند اینجا توقف کنید چه تحقیق دریافتید آنچه را که در طلب آن میگردید پس می نشینند پس موافقت میکنند با آنجماعت در ذکر فضیلت محمد و آل محمد باینمعنی که تصدیق سخنان آن جماعت میکنند پس چون آنجماعت برخاستند از آن مجلس بسبب آشنائی آن مجلس عیادت میکنند آن فرشتگان بیماران آنجماعت را و حاضر میشوند جنازه های آنجماعت را و محافظت میکنند مسافران آن جماعت را پس آن مجلس مجلسی است که بی بهره نمی شود در آن هیچ نشسته

چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان من الملائکة الذین فی السماء لیطلعون الی الواحد والاثنین والثلثة وهم یذکرون فضل آل محمد قال فتقول اما ترون الی هؤلاء فی قلتهم وکثرة عدوهم یصفون فضل آل محمد قال فتقول الطائفة الاخری من الملائکة ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم **شرح** ذکر واحد باعتبار اینست که گاهی در مجلس یک کس ذکر فضیلت میکند و دیگران گوش میکنند یا باعتبار اینکه با خود در فکر است یا در تصنیف است و مانند اینها فی در فی قلتهم بمعنی مع است الوصف شناختن و بیان کردن دهر دو اینجا مناسب است ذلک تا آخر اقتباس از سوره جمعه است و مشار الیه

ذلك اینجا مصدر یعیفون است و در سوره جمعه مصدر فعل منفی در لما یلحقوا است و این بشارت مومنان است چنانچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث چهارم باب بیست و دوم که باب القراءة یوم الجمعة ولیلتها فی الصلوة است بنا بر اینکه و آخرین عطف باشد بر رسولان و عبارت از آل محمد باشد که اوصیاء اویند و ضمیر منهم راجع بامیین باشد و من برای تبعیض باشد و ضمیر لما یلحقوا راجع بامیین باشد و ضمیر بهم راجع بآخرین باشد و معنی لحوق بایشان شناخت فضل ایشان و تصدیق امامت بعد از حدوث امامت ایشان باشد یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که طائفه از فرشتگان که در آسمان اند هر آئینه نگاه میکنند بسوی یکی و دو و سه و ایشان یاد میکنند فضیلت امامت آل محمد که ایشانند تزکیه کنندگان پیروان خود تعلیم کنندگان کتاب و حکمت اند و محال است که زمین و آسمان بی امامت یکی از ایشان بر اینقرار و مدار باشد امام گفت پس آن طائفه بطائفه دیگر از ملائکه آسمان میگویند بر سبیل تعجب که آیا نگاه نمی کنید بسوی آنجماعت با وجود کمی ایشان و بسیاری مخالف ایشان میشناسند فضیلت امامت آل محمد را امام گفت پس میگویند طائفه دیگر از فرشتگان آن شناخت فضیلت آل محمد را امام گفت پس میگویند آن طائفه دیگر از فرشتگان آن شناخت فضیلت آل محمد فضل الله تعالی است میدهد آنرا بتوفیق خود بهر کسی که میخواهد و الله تعالی صاحب فضل بزرگ است **پنجم اصل**

عن میسر عن ابی جعفر علیه السلام قال قال لی اتخلون وتحدثون وتقولون ما شئتم فقلت ای والله انا لنخلو ونتحدث ونقول ما شئنا فقال اما والله لوددت انی معکم فی بعض تلک المواطن اما والله انی لاحب ریحکم وارواحکم وانکم علی دین الله ودین ملائکته فاعینونی بورع واجتهاد **شرح**

الریح بکسر رای منقوطه و سکون یای دو نقطه در پائین و حای بی نقطه قوت و غلبه و همه اینجا مناسب است الارواح بکسر همزه مصدر باب افعال برگردانیدن حق کسی بر آن کس یعنی روایت است از میسر بضم میم و فتح یای دو نقطه در پائین و تشدید سین بی نقطه مکسوره ابن عبد العزیز از امام محمد باقر علیه السلام گفت که امام گفت مرا آیا شما شیعیان امامیه در خلوت می نشینید و گفتگو میکنید و میگوئید آنچه را که خواهش آید ترا از ائمه ضلالت و پیروان ایشان پس گفتم آری بخدا قسم که بدرستی که ما هر آئینه در خلوت می نشینیم و گفتگو میکنیم و میگوئیم آنچه را که خواسته ایم پس گفت آگاه باش بخدا قسم که هر آئینه دوست داشتم که من با شما باشم در بعض آن مجالس آگاه باش بخدا قسم که بدرستی که هر آئینه دوست میدارم قوت شما را در دین خود و برگردانیدن شما حق ما را بر ما و بدرستی که شما بر دین اسلام آید که مرضی الله تعالی و مرضی فرشتگان اوست پس مدد کنید دین خود را باجتناب از معاصی و جهد در طاعات **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما اجتمع ثلثة من المومنین فصاعدا الا حضر با الملائکة مثلهم فان دعوا بخیر امنوا وان استعاذوا من شر دعوا الله لیصرفه عنهم وان سالوا حاجة تشفعوا الی الله وسالوه قضاها وما اجتمع ثلثة من الجاحدین الا حضرهم عشرة اضعافهم من الشیاطین فان تکلموا تکلم الشیاطین بنحو کلامهم واذا ضحکوا ضحکوا معهم واذا نالوا

من اولیاء الله نالوا معهم **شرح** صاعدٌ منصوبست بحالیت و عامل آن محذوف است وجوباً بتقدیر
فاذهب فی الصعد و صاعداً خبر عبارت از کثرت علم و حلم و عبادت و مانند آنهاست آمنوا بصیغهٔ ماضی معلوم باب
تفعیل است التامین گفتن آمین یعنی طلب استجابت دعا الا وکیا ائمه دوستان و هر دو اینجا مناسبست
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت جمع نمی شوند سه کس از مومنان پس برادو در عدد
در ایشان بالا رونده باینمعنی که بیشتر نیز حکم آن دارد مگر اینکه حاضر میشوند نزد ایشان از جملهٔ فرشتگان مثل
ایشان در عدد پس اگر طلب خیر کنند برای خود طلب استجابت دعا میکنند و اگر طلب پناه دادن از شر کنند
دعا میکنند فرشتگان الله تعالی را تا بگرداند آن شر را از ایشان و اگر طلب کنند حاجتی از حاجتهای دنیا را
شفاعت میکنند فرشتگان الله تعالی و طلب میکنند از الله تعالی بر آوردن آن حاجت را و جمع نمیشوند سه کس
از جملهٔ منکران امامت اهل البیت علیهم السلام مگر آنکه حاضر میشوند نزد ایشان ده برابر ایشان از شیاطین
اشارت است بگرمی بازار مخالفان و رواج دکان لاطائل ایشان تا ظهور مهدی علیه السلام پس اگر سخن گویند
بضلالت سخن میگویند شیاطین بمانند سخن ایشان باینمعنی که حریص میکنند ایشان را در آن سخن و چون خنده کنند
بر اهل حق خنده میکنند شیاطین با ایشان و چون دشنام دهند ائمه الله تعالی را دشنام میدهند شیاطین با ایشان
مثل شعر هاست که در سفاهت منتظران قائم علیه السلام گفته اند **اصل** فمن ابتلی من المومنات
بهم فاذا خاضوا فی ذلک فلیقم ولا یکن شرک شیطان ولا جلیس فان غضب الله عزوجل لا یقوم
له شئ ولعنته لا یردها شئ ثم قال صلی الله علیه واله فان لم تستطع فلینکر بقلبه ولیقم ولو حلب شاة
او فواق ناقة **شرح** فاذا خاضوا فی ذلک اشارت است بایهٔ سورهٔ انعام و اذا رایت الذین یخوضون
فی آیاتنا فاعرض عنهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره و بایهٔ سورهٔ انعام و نسا و قد نزل علیکم فی الکتاب تا آخر و بیان شد
در حدیث اول باب نهم و می آید در حدیث ششم و دوازدهم باب صد و شصت و سوم الشرک بکسر شین
بانقطه و سکون رای بی نقطه شریک و لا جلیسه اشارت است باینکه نشستن بی شریک شدن در گفتگو و بگوش
انداختن حکم گوش انداختن و شریک شدن دارد و هرگاه بضرورت باشد حلب مصدر است و منصوب است
بر ظرف زمان بتقدیر زمان حلب و همچنین است فواق الفواق بضم فا زمانی که میان بر داشتن دست است
از پستان و گذاشتن بر آنست در وقت دوشیدن یعنی پس هر که بسبب ضرورتی مبتلا شود از جملهٔ مومنان
بمجلس آن منافقان پس چون طعن کنند در آنچه مذکور شد که اولیاء الله باشد پس باشد که برخیزد و باید که
نشود شریک شیطان در گفتگو و نه همنشین او که گوش اندازد بگفتگوی او چه بدرستی که غضب الله عزوجل را
تاب نمی آورد هیچ چیز و لعنت الله عزوجل را بر نمیگرداند هیچ چیز بعد از آن گفت صلی الله علیه و آله پس اگر بسبب
شدت تقیه نتواند برخاست پس باید که تبرا از ایشان کند و باید که بهانه فی الجمله برخیزد اگر میسر شود و هر چند
که بقدار دوشیدن گوسفندی باشد مثل بهانه بول کردن یا بقدار برداشتن و گذاشتن بر پستان ماده

شتری باشد مثل بهانه دردیا ومثل نیم خیزی که زانو بر زمین باشد **هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال
یقول ابلیس شیء انکی لابلیس وجنوده من زیارة الاخوان فی الله بعضهم لبعض قال وان المومنین
یلتقیان فیذکران الله ثم یذکران فضلنا اهل البیت فلا یبقی علی وجه ابلیس مضغة لحم الا
تخدد حتی ان روحه لتستغیث من شدة ما تجد من الالم فتحس ملائکة السماء وخزان الجنان
فیلعنونه حتی لا یبقی ملک مقرب الا لعنه فیقع خاسئا حسیرا مدحورا **شرح** انکی بنون والف
افعل التفضیل است از باب ضرب النکایة بکسر نون کشتن وجراحت کردن دشمن وشکست کردن جراحت
وهم اینجا مناسب است ومراد آزار کردن است نصب اهل بر اختصاص است المضغة بضم میم وسکون ضاد بانقط
وغین بانقط پارچه گوشتی که بقدر خائیدن باشد واستعمال مضغه لحم در ابلیس که از جن است بر سبیل استعاره
است تخدد بخا ودو دال بنقطه بصیغه مضارع معلوم غائبه باب تفعل مرفوع است یک تا محذوف شده التخدد
درهم کشیده شدن ولاغر شدن الخاسئ بخا بانقط وسین بی نقط وهمزه اسم فاعل باب علم صاحب حسرت
یا از باب نصر وضرب والمانده کرده شده از رحمت الهی ومانند آن یعنی شنیدم از امام موسی کاظم میگفت
نیست چیزی آزار کننده تر ابلیس را ولشکرهای او را از زیارت برادرانی که برادری ایشان در راه خدا
باشد بعض ایشان بعضی دیگر را امام گفت وبدرستی که دو مومن باهم ملاقات میکنند پس یاد در بوبیت الله
میکنند بعد از آن یاد میکنند فضیلت ما را اهل بیت را پس باقی نماند بر روی ابلیس پارچه گوشتی مگر اینکه
درهم کشیده میشود تا اینکه روح پلید او هر آئینه ناله میکند از سختی آنچه می آید از درد پس احساس میکنند فرشتگان
آسمان وخزینه داران بهشتها که او چه درد دارد پس لعنت میکنند او را بسبب بد ذاتی واراده فساد او تا بجائی که
نمی ماند فرشته مقربی مگر آنکه لعنت میکند او را پس می افتد نارسیده بمطلب حسرت زده دور کرده شده

باب هشتاد ودوم اصل باب ادخال السرور علی المومن

متن شرح این باب بیان فضیلت داخل ساختن خوشحالی بر مومن است درین باب شانزده حدیث است
اول اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله من سر مومنا فقد سرنی ومن سرنی فقد
سر الله **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله هر که خوشحال کند مومنی را پس بتحقیق خوشحال کرده
مرا وهر که خوشحال کند مرا پس بتحقیق خوشحال کرده الله تعالی را وبیان شد در حدیث ششم باب بیست وسوم
کتاب التوحید که الله تعالی متصف بخوشحالی ومانند آن نمیشود حقیقة وامثال اینها مجاز ومبنی بر خلط اولیا
باوست **دوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال تبسم الرجل فی وجه اخیه حسنة وصرفه
القذی عنه حسنة وما عبد الله بشیء احب الی الله من ادخال السرور علی المومن **شرح** القذی بفتح
قاف وذال بانقط والف آنچه در چشم افتد وآزار کند وبکسر قاف خاک بغایت نرم وهرد واینجا مناسب است
ومراد آزردگی است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت لب خنده مردی در روی برادر

صافی شرح اصول کافی

مومن خود حسنه است و برگردانیدن مرو آزردگی را از برادر مومن خود حسنه و عبادت کرده نشده الله تعالی بعبادتیکه
محبوب تر باشد بسوی الله تعالی بعبادتی از داخل کردن خوشحالی بر مومن از مودة مراد اینست که آن
محبوب تر از جمیع عباداتیست که از جنس خوشحال کردن باشد پس منافات ندارد با احادیثی که در ذکر افضل
بودن غیر ادخال سرور است **سوم اصل** سمعت اباجعفر علیه السلام یقول ان فیما ناجی الله عزوجل
به عبده موسی علیه السلام قال ان لی عبادا ابیحهم جنتی واحکمهم فیها قال یارب ومن هؤلاء الذین
تبیحهم جنتك وتحکمهم فیها قال من ادخل علی مومن سرورا **شرح** احکمهم بصیغه مضارع متکلم
وحده از باب تفعیل است یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت بدرستی که در جمله آنچه وحی بتوسط کرد
الله عزوجل بان بنده خود موسی علیه السلام را گفت بدرستی که مرا بندگانند که مباح میکنم برای ایشان مجموع
جنت خود را و حاکم میکنم ایشانرا دران موسی گفت ای صاحب کل اختیار من وکیانند آنجماعتی که مباح میکنی برای
ایشان بهشت خود را و حاکم میکنی ایشانرا دران گفت هرکه داخل کرد بر مومنی خوشحالی را **اصل** ثم قال
ان مومنا کان فی مملکة جبار فولع به فهرب منه الی دار الشرك فنزل برجل من اهل الشرك فاظله وارفقه
واضافه فلما حضره الموت اوحی الله عزوجل الیه وعزتی وجلالی لوکان لك فی جنتی مسکن لاسکنتك
فیها ولکنها محرمة علی من مات بی مشرکا ولکن یانار هیدیه ولا تؤذیه ویؤتی برزقه طرفی النهار صح زخ فی الاصول
قلت من الجنة قال من حیث یشاء الله **شرح** ولع بعین منقوطه بصیغه ماضی معلوم باب منع است
الولع بفتح واو و فتح لام سبکی باکسی کردن و دروغ برادبستن هیدیه بکسر ها و سکون یای دو نقطه در پائین
یا بفتح ها و تشدید یای مکسوره بصیغه امر حاضر معتل العین یائی باب ضرب یا باب تفعیل است التهیید ترسانیدن
و مضطرب کردن یؤتی بصیغه مجهول باب ضرب است برزقه نائب فاعل است و با برای تعدیه است یعنی بعد از آن
امام علیه السلام گفت بدرستی که مومنی بود در مملکت پادشاه ظالمی از خلفای ضلالت پس سبکی کرد با او پس گریخت
از او بسوی مملکت اهل شرک صریح پس پناه داد او را و همواری کرد با او و مهمانی کرد او را پس چون وفات یافت
آن مرد وحی کرد الله عزوجل بسوی آن مرد که قسم بعزت من و بزرگی من که اگر بمقتضای حکمت ممکن می بود
که ترا در جنت من جائی باشد هرآینه جا میدادم ترا دران ولیکن جنت من حرام است بر هر که مرد بر حالی که شریک
کرده باشد با من دیگری را در عبادت ولیکن ای آتش جهنم بترسان او را و آزار مکن او را و آورده میشود
رزق آن مشرک در اول و آخر روز گفتم آیا از بهشت گفت از هر جائی که میخواهد الله تعالی یا یعنی که از بهشت
نیست **چهارم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله ان احب الاعمال الی الله عزوجل
ادخال السرور علی المومنین **شرح** مضمون این گذشت در حدیث دوم این باب **پنجم اصل**
عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال اوحی الله عزوجل الی داود علیه السلام ان العبد من
عبادی لیاتینی بالحسنة فابیحه جنتی فقال داود یارب وما تلك الجنة قال یدخل علی عبد المومن صح

سرورا ولو بتمرة قال داود یا رب حق لمن عرفك ان لا یقطع رجاءه منك **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که امام گفت وحی کرد الله عز و جل بسوی داود علیه السلام که گاهی بنده از بندگان من هر آینه می آورد نزد من یک حسنه را پس مباح میکنم برای او کل جنت خود را چنانچه بیاید در حدیث سوم پس گفت داود ای صاحب کل اختیار من و چیست آن حسنه گفت اینکه داخل کند بر بنده من که مومن باشد خوشحالی را هر چند که بیک خرما باشد گفت داود ای صاحب کل اختیار من لازم است برای کسی که شناخت ترا که کریم و رحیم اینکه نبرد امید خود را از تو **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یری احد کم اذا ادخل علی مومن سرورا انه علیه ادخله فقط بل والله علینا بل والله علی رسول الله صلی الله علیه وآله **شرح** لا یری نفی بمعنی نهی است قط بفتح قاف و سکون طاء است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت باید که اعتقاد نکند یکی از شما چون داخل کند بر مومنی خوشحالی را که بر او داخل کرده و بس بلکه بخدا قسم که داخل کرده بر ما نیز بلکه بخدا قسم که داخل کرده بر رسول الله صلی الله علیه وآله نیز **هفتم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال سمعته یقول ان احب الاعمال الی الله عز و جل ادخال السرور علی المومن شبعة مسلم او قضاء دینه **شرح** شبعة بفتح شین با نقطه و سکون بای یک نقطه و عین بی نقطه و تای وحدت مجرور و عطف بیان یا بدل السرور است بمعنی سیر شدن و بضم شین طعامی که بقدر یک سیر شدن باشد مسلم بمعنی مومن است و تبدیل لفظ برای اشارت است باینکه ظاهر ایمان کافی است در حصول ثواب یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت شنیدم از او که میگفت بدرستی که محبوب تر عملها بسوی الله عز و جل داخل کردن خوشحالی است بر مومن آن خوشحالی یک سیر شدن مومنی است یا داده شدن قرض او است مثلا **هشتم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام فی حدیث طویل اذا بعث الله المومن من قبره خرج معه مثال یقدم امامه کلما رأی المومن هولا من اهوال یوم القیمة قال له المثال لا تفزع ولا تحزن وابشر بالسرور والکرامة من الله عز و جل حتی یقف بین یدی الله عز و جل فیحاسبه حسابا یسیرا و یامر به الی الجنة والمثال امامه فیقول له المومن یرحمك الله نعم الخارج خرجت معی من قبری وما زلت تبشرنی بالسرور والکرامة من الله حتی رأیت ذلك فیقول من انت فیقول انا السرور الذی کنت ادخلته علی اخیك المومن فی الدنیا خلقنی الله عز و جل منه لابشرك **شرح** المثال بکسر میم و ثای سه نقطه مانند و مراد اینجا جسمی است که مانند است با عملی که در دنیا از مکلف صادر شده اگر مختلف در حقیقت باشند چه مثال جوهر است و عمل عرض است یقدم بصیغه مضارع غائب معلوم باب نصر است امامه منصوب بر ظرف مکان است و مراد اینست که بسیار دور نیست الهول بفتح ها و سکون واو ترسیدن و مراد اینجا هولناک است لا تفزع بفا و زای با نقطه و عین بی نقطه بصیغه نهی حاضر باب منع و علم است و لا تحزن بصیغه نهی حاضر باب علم است ابشر ببای یک نقطه و شین با نقطه و رای بی نقطه بصیغه امر حاضر باب افعال است تفت منصوب است و باقی افعال

مرفوع است الکرامة بفتح کاف گرامی بودن بین یدی الله عز و جل عبارتست از موقف حساب است حل دران السرور مجازیست زیاد کردن کنت بر ماضی برای بعد زمان ماضی است از حال حتی تا آخر استیناف برای بیان حقیقت حل مجازیست من درمنه برای سببیت است ومیتواند بود که برای ابتدا باشد وحاصل هر دو یکی است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام در حدیثی طولانی که چون برانگیزد الله تعالی مومن را از قبر او بیرون آید با او صورتی که سابق بر آورده در پیش او در هر باب که بیند مومن هولناکی را از هولناکهای روز قیامت گوید او را آن صورت که مضطرب میشود و دلگیر مباش که این برای تو نیست وصاحب مژده باش بخوشحالی وگرامی بودن از جانب الله عز و جل تا ایستاده شود مومن در عرصهٔ حساب قیامت پس حساب میکند الله تعالی با او حسابی آسان که سخت گیری در آن نیست اصلا وامر میکند ملائکه را باو که بسوی جنت برده شود وانصورت در پیش اوست تا جنت پس میگوید آن صورت را مومن رحمت کناد ترا الله تعالی خوب بیرون آمده تو بیان آنکه بیرون آمدی با من از قبر من وهمیشه مژده میدادی مرا بخوشحالی وگرامی بودن از جانب الله تعالی تا آنکه دیدم آنچه را که مژده دادی پس مومن میگوید کیستی تو پس صورت میگوید من آن خوشحالیم که داخل کردی بر برادر مومن خود در دنیا بیان این آنکه آفرید مرا الله عز و جل بسبب آن تا خوشحال کنم ترا **نهم اصل عن محمد بن جمهور قال کان النجاشی وهو رجل من الدهاقین عاملا علی الاهواز وفارس فقال بعض اهل عمله لابی عبد الله علیه السلام ان فی دیوان النجاشی علی خراجا وهو مومن یدین بطاعتک فان رایت ان تکتب لی الیه کتابا قال فکتب الیه ابو عبد الله علیه السلام بسم الله الرحمن الرحیم سر اخاک یسرک الله** **شرح** نجاشی بفتح وکسر نون وتخفیف جیم والف وتشدید یا است الدهاقین بفتح دال بی نقطه جمع دهقان بکسر دال وسکون ها اهل زراعت در دیهاست اهواز بفتح همزه وسکون ها واخرش زای با نقطه محل است درمیان بصره وفارس مثل شوستر و دزفول وحویزه ورامهرمز ومانند آنها الدیوان بکسر دال بی نقطه وگاهی مفتوح میباشد دفتری که دران اسم لشکر ومواجب ایشان میباشد الخراج بفتح خای با نقطه وزای بی نقطه والف وجیم مالی که پادشاه از املاک مردم میگیرد وکرایه زمین مفتوح العنوة جزای ان رایت محذوف است بتقدیر انفی یعنی روایت است از محمد بن جمهور گفت بود نجاشی واو مردیست از روستائیان عامل خراج بر اهواز وفارس پس گفت بعض اهل مواضعی که در تحت عمل او بود امام جعفر صادق علیه السلام را که بدرستی که در دفتر نجاشی بر گردن من خراجی هست یعنی که حواله کرده وتحصیلدار گماشته واو مومن است اعتقاد بفرض طاعت تو دارد پس اگر صلاح دانی که نویسی برای من بسوی او مکتوبی نفع میرساند مرا محمد گفت پس نوشت بسوی او امام جعفر صادق علیه السلام بسم الله الرحمن الرحیم خوشحال کن برادر مومن خود را تا خوشحال کند ترا الله تعالی **اصل قال فلما ورد الکتاب علیه دخل علیه وهو فی مجلسه فلما خلا ناوله الکتاب وقال هذا کتاب ابی عبد الله علیه السلام فقبله ووضعه علی عینیه قال له ما حاجتک**

صافی شرح اصول کافی

قال خراج علی فی دیوانك فقال له وکم هو قال عشرة آلاف درهم فدعا ابو عبد الله علیه السلام بکاتبه وامره باداۤئها عنه ثم اخرجه منها وامران یثبتها له لقابل شرح و دا بصیغهٔ ماضی معلوم باب افعال است الورود مشرف برچیزی شدن الکتاب مرفوع و فاعل وردهست وظاهر نیست که چرا الکتاب بالکتاب باید و در و در ضمیر مستتر راجع ببعض اهل عمله باشد ضمیر علیه هر دو جارا راجع بنجاشی است ضمیر دخل راجع ببعض اهل عمله است الاداء بفتح همزه و تخفیف دال منقوطه اسم تادیه یعنی رسانیدن ضمیر عنه راجع بنجاشی است و ضمیر مستتر در اخرجه راجع بنجاشی و بارز راجع ببعض اهل عمله است واو در وامر برای عطف تفسیر است ضمیر امر راجع بنجاشی است یثبتها بثای سه نقطه و بای یک نقطه و تای دو نقطه بصیغه مضارع معلوم باب افعال یا باب تفعیل است و ضمیر مستتر راجع بکاتب است الاثبات والتثبیت پا برجا کردن و مراد اینجا مواجب باسیورغال کردن است تا دیگر حواله بکسی نشود در دست صاحب ملک و پا برجا باشد لام در لقابل بمعنی من ابتدائیه است یعنی محمد گفت پس مشرف شد آن مرد با مکتوب که داخل شود بر نجاشی داخل شد بر او بر حالی که او در مجلس حکومت خود و کثرت مردم بود پس چون مجلس خالی شد داد مکتوب را و گفت این مکتوب امام جعفر صادق علیه السلام است پس نجاشی بوسید مکتوب را و گذاشت آنرا بر دو چشم خود و گفت او را که چیست حاجت تو گفت خراجی است که بر منست در دفتر لشکر تو باینمعنی که حواله شده بر من پس گفت او را و چیست آن خراج گفت ده هزار درهم پس نجاشی طلب کرد نویسنده خود را و امر کرد نویسنده را برسانیدن ده هزار درهم که از جانب نجاشی بتحصیلداران ده چون در آن سال حواله شده بود و برگردانیدن باعث شهرت میشد بعد از آن بیرون کرد آن مرد را از ده هزار درهم باین روش که امر کرد نویسنده را که مواجب یا سیورغال آنمرد کند از ابتدای سال آینده تا دیگر حواله نشود اصل ثم قال له هل سررتك فقال نعم جعلت فداك ثم امر له بمرکب وجاریة وغلام وامر له بتخات ثیاب فی کل ذلك یقول هل سررتك فیقول نعم جعلت فداك فکلما قال نعم زاده حتی فرغ ثم قال له احمل فرش هذا البیت الذی کنت جالسا فیه دفعت الی کتاب مولای الذی ناولتنی فیه وارفع الی حوائجك قال ففعل وخرج الرجل فصار الی ابی عبد الله علیه السلام بعد ذلك فحدثه بالحدیث علی جهة فجعل یسر بما فعل فقال الرجل یا ابن رسول الله کانه قد سرت ما فعل بی فقال ای والله لقد سر الله ورسوله شرح التخت بفتح تای دو نقطه در بالا و سکون خای بانقطه و تای دو نقطه در بالا بوقچه و مانند آن که نگاه داشته میشود در آن جامه های دوخته فرغ بفا و زای بانقطه و عین بینقطه بصیغه ماضی معلوم باب منع و علم است و ضمیر راجع ببعض اهل عمله است الفزع بفتح فا و زا اضطراب از تنگی حوصله و میتواند بود که برای بی نقطه و غین بانقطه از باب نصر و منع و علم باشد و ضمیر راجع بنجاشی باشد و حاصل هر دو یکی است جعل بمعنی شرع است و ضمیر راجع بامام علیه السلام است یسر بصیغه مجهول است ضمیر فعل راجع بنجاشی است و عائد ما محذوف یعنی بعد از آن نجاشی گفت او را آیا خوشحال کردم ترا پس آن مرد گفت آری قربانت شوم بعد از آن امر کرد برای او بچار وائی برای سواری

وكنيزى وغلامى وامر كرد براى او بصندوقچه جامه بائى كه بپوشد در هر امر كردن ميگفت آيا خوشحال كردم ترا پس آن مرد ميگفت آرى قربانت شوم پس در هر بار كه گفت آرى زياد كرد براى او عطا را تا آنكه حوصله او تنگى كرد و مضطرب شد و نگفت آرى بعد از آن گفت او را بردار فرش اين خانه را كه بودم نشسته در آن وقتى كه دادى بمن مكتوب آقاى مرا كه عطا كردى مرا در آن و عرض كن بسوى من بعد از اين هر حاجتى را كه داشته باشى محمد گفت پس برداشت فرش را و بيرون آمد آن مرد پس رفت بسوى امام جعفر صادق عليه السلام بعد از آن پس حكايت كرد او را بآن سرگذشت بر نهجى كه واقع شده بود پس امام عليه السلام شروع كرد دمبدم شگفته ميشد بآنچه كرد نجاشى پس گفت آن مرد اى پسر رسول گويا كه شان اينست كه بتحقيق خوشحال كرد ترا آنچه نجاشى كرد با من پس امام گفت آرى بخدا قسم كه هر آئينه خوشحال كرد الله تعالى و رسولش را **دهم اصل** سالت ابا عبد الله عليه السلام عن حق المومن على المومن فقال حق المومن اعظم من ذلك لو حدثتكم لكفرتم ان المومن اذا خرج من قبره خرج معه مثال من قبره يقول له ابشر بالكرامة من الله والسرور فيقول له بشرك الله بخير قال ثم يمضى معه يبشره بمثل ما قال و اذا مر بهول قال ليس هذا لك و اذا مر بخير قال هذا لك فلا يزال معه يومنه مما يخاف و يبشره بما يحب حتى يقف معه بين يدى الله عز وجل فاذا امر به الى الجنة قال له المثال ابشر فان الله عز وجل قد امر بك الى الجنة قال فيقول من انت رحمك الله يبشرنى من حين خرجت من قبرى و آنستنى فى طريقى و خبرتنى عن ربى قال فيقول انا السرور الذى كنت تدخله على اخوتك فى الدنيا خلقت منه لابشرك و اونس وحشتك **شرح** مشار اليه ذلك خيال سائلست كه سهل خواهد بود بجا آوردن حق مومن لكفرتم بصيغه ماضى معلوم باب تفعيل بما سبق است و بنا بر اول مراد تكفير مخالفين اكثر مومنان است براى اشكال قيام بحقوق ايشان كه لازم ميشود مگر تصديق ايمان ايشان كنند و بنا بر دوم مراد پوشانيدن حق و مخالفت والنسته است و ميتواند بود كه مراد اين باشد كه از بسيارى و عظمت آن حق باور نمى كنيد سخن مراد كافر ميشويد يعنى پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلام را از حق مومن بر مومن تا عمل كنم بآن پس گفت حق مومن بزرگتر از آنست كه خيال كردى اگر خبر كنم شما را هر آئينه كافر ميشويد و مضمون باقى حديث گذشت در حديث هشتم اين باب **يازدهم اصل** قال رسول الله صلى الله عليه و آله احب الاعمال الى الله سرور تدخله على مومن تطرد عنه جوعته او تكشف عنه كربته **شرح** گفت رسول الله صلى الله عليه و آله محبوب تر عملها بسوى الله تعالى خوشحالى است كه داخل كنى آنرا بر مومنى باين روش كه بر طرف كنى از او گرسنگى او را يا دور كنى از او غمگينى او را مثلا **دوازدهم اصل** عن ابى عبد الله عليه السلام قال من ادخل على مومن سرورا خلق الله عز وجل من ذلك السرور خلقا فيلقاه عند موته فيقول له ابشر يا ولى الله بكرامة من الله و رضوان ثم لا يزال معه حتى يدخله قبره فيقول له

مثل ذلک فاذا ابعث یلقاه فیقول له مثل ذلک ثم لا یزال معه عند کل هول یبشره و یقول له مثل ذلک فیقول له من انت رحمک الله فیقول انا السرور الذی ادخلته علی فلان **شرح** مضمون این گذشت در حدیث هشتم و دهم این باب **سیزدهم اصل** عن ابی عبد الله بن سنان قال کان رجل عند ابی عبد الله علیه السلام فقرا هذه الایة والذین یوذون المومنین والمومنات بغیر ما اکتسبوا فقد احتملوا بهتانا و اثما مبینا قال فقال ابو عبد الله علیه السلام فما ثواب من ادخل علیه السرور فقلت جعلت فداک عشر حسنات فقال ای والله والف الف حسنة **شرح** روایت است از عبد الله بن سنان گفت بود مردی نزد حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عز و جل وسلامه علیه پس خواند آن مرد یا امام این آیه را از سوره احزاب آنجماعت که آزار میکنند مردان مومن و زنان مومنه را بسبب گناهی که کرده باشند پس بردوش خود گرفته اند بهتانرا و گناهی ظاهر را که بهتان عبد الله گفت پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام پس چیست ثواب کسی که داخل کند بر مومن خوشحالی را پس گفتم قربانت شوم ده حسنه پس امام گفت آری بخدا قسم و هزار هزار حسنه یا بمعنی که ده حسنه در عمل صالح میاید است در ضمن هزار هزار حسنه یا باینمعنی که متفاوت است افراد ادخال سرور در صحت نیت و اخلاص فعل پس اقل ثواب آن ده حسنه است و اکثر ثواب آن هزار هزار حسنه است **چهاردهم اصل** عن ابی عبد الله ع قال من ادخل السرور علی مومن فقد ادخله علی رسول الله صلی الله علیه و آله ومن ادخله علی رسول الله فقد وصل ذلک الی الله وکذلک من ادخل علیه کربا **شرح** وصل بصیغه ماضی معلوم باب ضرب یا باب تفعیل است الوصل والتواصل متصل کردن چیزی بچیزی و ذکر خوشحالی در حق الله تعالی برای افاده خلط الله تعالی با ولیاء است چنانچه مذکور شد در شرح حدیث اول این باب یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که داخل کرد خوشحالی را بر مومنی پس بتحقیق داخل کرده آنرا بر رسول الله و هر که داخل کرد آنرا بر رسول الله پس بتحقیق رسانید آن خوشحالی را بسوی الله و بر این قیاس است هر که داخل کرد بر مومنی غمی را **پانزدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ایما مسلم لقی مسلما فسره سره الله عز و جل **شرح** سره با ضمیر منصوب است الله مرفوع است و مضمون این موافق حدیث دوازدهم است و در بعض نسخ بی ضمیر منصوب است و الله منصوب است و مضمون آن ظاهر است از شرح حدیث سابق **شانزدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال من احب الاعمال الی الله عز و جل ادخال السرور علی المومن اشباع جوعته او تنفیس کربته او قضاء دینه **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت از جمله محبوب ترعملها بسوی الله عز و جل داخل کردن خوشحالی بر مومن از مودة است مثل سیر کردن گرسنگی او و یا برطرف کردن غم او و یا آخر کردن قرض او

	باب هشتاد و سوم اصل باب قضاء حاجة المومن	

شرح این باب بیان فضیلت برآوردن حاجت مومن آزموده است درین باب چهارده حدیث است

اول اصل عن المفضل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لی یا مفضل اسمع ما اقول لک واعلم انه الحق وافعله واخبر به علیة اخوانک قلت جعلت فداک وما علیة اخوتی قال الراغبون فی قضاء حوائج اخوانهم قال ثم ومن قضی لاخیه المومن حاجة قضی الله عز وجل یوم القیمة مائة الف حاجة من ذلک اولها الجنة ومن ذلک ان تدخل قرابته ومعارفه واخوانه الجنة بعد ان لا یکونوا نصابا وکان المفضل اذا سال الحاجة من اخوانه قال له اما تشتهی ان تکون من علیة الاخوان شرح العلیة بکسر عین بی‌نقطه وسکون لام وتخفیف یای دو نقطه در پائین بزرگان مردم و بضم و کسر عین و تشدید لام و تشدید یا غرفه و بنا بر دوم اینجا استعاره خواهد بود باعتبار بلندی مرتبه النصاب بضم نون و تشدید صاد بی‌نقطه جمع ناصب دشمن امام عالم بجمیع احکام الهی و مراد کسی است که مستضعف نباشد و تجویز خلو زمان از امام عالم بجمیع احکام کند چه او دشمن خواهد بود اگرچه اظهار محبت کند چنانچه یهود و نصاری دشمن الله تعالی اند و خود را دوستدار تر میشمارند یعنی روایت است از مفضل از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت مرا ای مفضل بشنو آنچه را که میگویم ترا و بدان که آن حق است بکار آر آن را و خبر ده با آن بزرگان برادران مومن خود را گفتم قربانت شوم وکیانند بزرگان برادران مومن گفت جمعی که رغبت دارند در برآوردن حاجتهای برادران مومن خود مفضل گفت بعد از آن امام گفت و هر که برآورد برای برادر مومن خود حاجتی را برآورد الله عز وجل برای او در روز قیامت صد هزار حاجت را از جمله آنها اول آنها که بهشت است و از جمله آنهاست آنکه داخل شوند خویشان او و آشنایان او و برادران مومن او در بهشت بشرط آنکه باشند دشمنان امام عالم بجمیع احکام الهی و حال مفضل این بود که چون طلب میکرد حاجت خود را از برادری از جمله برادران مومن خود میگفت او را آیا میل نداری که باشی از جمله بزرگان برادران مومن

متن صحیح اول

دوم اصل عن المفضل بن عمر عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله عز وجل خلق خلقا من خلقه انتجبهم بقضاء حوائج فقراء شیعتنا لیثیبهم علی ذلک الجنة فان استطعت ان تکون منهم فکن شرح روایت است از مفضل بن عمر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که الله عز وجل آفرید مخلوقی چند از مخلوقان خود را که برگزید ایشان را برای برآوردن حاجتهای فقراء شیعه امامیه تا ثواب ایشان کند برای آن حاجت برآوردن بهشت را پس اگر استطاعت داشته باشی آنکه شوی از جمله برگزیدگان پس بشو اصل ثم قال لنا والله رب نعبده ولا نشرک به شیئا شرح بعد از آن امام گفت برای ما اوصیای رسول علیه السلام محمد هم که صاحب کل اختیاری هست که عبادت او میکنیم و شریک در حکم نمیکنیم با او چیزی را مخفی نماند که این فقره اشارت است بوجه تخصیص فقراء بشیعه ائمه معصومین علیهم السلام و اشارت است بشرک فقرای غیر شیعه امامیه باعتبار اینکه پیروان ائمه ضلالت اند و چون حکم بظن میکنند

میشد کنند و پر مشکل مخفی است و مولانا محمد امین استرآبادی رحمه الله تعالی گفته کان ثم والعبارة تدلّ
الی المفضل و این اشارت است بآنکه مفضل بن عمر باعتقاد جمعی از علمای رجال از تابعان ابو الخطّاب
محمد بن مقلاص بوده و دعوای باطل و دعوی نبوت برای امام جعفر صادق علیه السلام میکرد و او در آخر دعوی
الوهیت برای امام علیه السلام میکرده و باعتقاد جمعی دیگر مفضل صحیح المذهب بوده و وکیل امام جعفر
صادق علیه السلام بوده و می آید حدیث سوم و چهارم باب نود و یکم **سوم اصل** عن ابی عبد الله
علیه السلام قال قضاء حاجة المؤمن خیر من عتق الف رقبة وخیر من حملان الف فرس
فی سبیل الله **شرح** الحملان بضم حای بی نقطه و سکون میم مصدر باب ضرب بر داشتن و مراد اینجا سوار
کردن است چنانچه نظیر آن می آید در حدیث چهارم باب آینده یعنی روایت است امام جعفر صادق ع
گفت بر آوردن حاجت مومن بهتر است از آزاد کردن هزار بنده و بهتر است از سوار کردن مستحقان بر هزار
اسب در راه الله تعالی **چهارم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام لقضاء حاجة امرء
مؤمن احب الی الله من عشرین حجة کل حجة ینفق فیها صاحبها مائة الف **شرح** [illegible]
هر آینه بر آوردن حاجت مردی که مومن باشد محبوب تر است بسوی الله تعالی از بیست حج که در هر حجی خرج کرده
باشد صاحبش صد هزار درهم یا مراد صد هزار دینار است **پنجم اصل** عن اسمعیل بن عمار الصیرفی
قال قلت لابی عبد الله علیه السلام جعلت فداك المؤمن رحمة علی المؤمن قال نعم قلت وكيف
ذاك قال ایما مؤمن اتی اخاه فی حاجة فانما ذلك رحمة من الله ساقها الیه وسببها له فان
قضی حاجته کان قد قبل الرحمة بقبولها وان رده عن حاجته وهو یقدر علی قضائها فانما
رد عن نفسه رحمة من الله عز وجل ساقها الیه وسببها له وذخر الله عز وجل تلك الرحمة
الی یوم القیمة حتی یکون المردود عن حاجته هو الحاکم فیها ان شاء صرفها الی نفسه وان شاء
صرفها الی غیره **شرح** روایت است از اسمعیل بن عمار صراف گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را
قربانت شوم اینکه منقول شده که مومن رحمتی است مومن را راست است گفت آری گفتم و چون راست
میشود آن گفت مثلا هر مومنی که آمد نزد برادر مومن خود برای حاجتی پس جز این نیست که آن مومن
رحمتی است از جانب الله تعالی که رانده آن رحمت را بسوی آن برادر و سبب آن را ساخته برای آن برادر
پس آن برادر اگر بر آورد حاجت آن مومن را قبول کرده خواهد بود بتحقیق آن رحمت را بقبولی که لایق
آن رحمت است و اگر بر گردانید آن مومن را از حاجت آن مومن بر حالی که آن برادر قدرت داشته باشد
بر آوردن آن حاجت را پس جز این نیست که آن برادر گردانیده از خودش رحمتی را از جانب الله عز و جل
که رانده آن را بسوی او و سبب آن را ساخته برای او و ذخیره میکند الله عز و جل آن رحمت را تا روز قیامت
تا باشد آن مومن بر گردانیده شده از حاجت خود و بس صاحب اختیار در آن رحمت اگر خواهد صرف کند

آن رحمت را بسوی خودش واگر خواهد صرف کند آنرا بسوی غیر خود **اصل** یا اسمعیل فاذا کان یوم القیمة
وهو الحاکم فی رحمة من الله قد شرعت له فالی من تری یصرفها قلت لا اظن یصرفها عن نفسه قال
لا تظن ولکن استیقن فانه لن یردها عن نفسه یا اسمعیل من اتاه اخوه فی حاجة یقدر علی قضائها
فلم یقضها له سلط الله علیه شجاعا ینهش ابهامه فی قبره الی یوم القیمة مغفورا له او معذبا
شرح شرعت بفتح شین با نقطه ورای بی نقطه وعین بی نقطه بصیغه ماضی مجهول غائبه باب منع است الشرع بغایت
بلند کردن چیزی تا خوب نمودار شود ولا اظن یصرفها چون مستعمل شده در اظن ان لا یصرفها چنانچه
متعارف است ودر امثال این فقره در جواب واقع شده که لا تظن نهی در لا تظن وامر در استیقن بر حقیقت نیست
چه آنها اختیاری مخاطب نیست چه یقین حاصل میشود او را از کلام امام خواهی نخواهی وپیش از آن ممکن نیست
او را مگر ظن وامثال این متعارف است در خطاب عالم بجاهل میگوید اعلم ان فلانا کذا الشجاع بضم وکسر شین
با نقطه وجیم وعین بی نقطه قسمی از مار که کوچک است ینهش بنون وها وشین با نقطه بصیغه مضارع معلوم باب منع است
مغفورا حال مقدره است از ضمیر ابهامه که نائب فاعل است یعنی ای اسمعیل پس چون شد روز قیامت وآن
برادر و پس صاحب اختیار باشد در رحمتی از جانب الله تعالی که بتحقیق خوب نمودار شده باشد برای او که
چه مقدار از رحمت است پس بسوی که می بینی که صرف کند آن رحمت را گفتم گمان ندارم که برگرداند آنرا از خودش
امام گفت گمان مکن ولیکن یقین حاصل کن بیان این آنکه بدرستی که او هرگز برنمیگرداند آن رحمت را از خودش
بانمعنی که صرف آن برگرداننده نیست ای اسمعیل هر که آمد نزد او برادر مومن او که برای حاجتی که قدرت میدارد
بر برآوردن آن پس برنیاورده آنرا برای او مسلط میکند الله تعالی بر آنکس ماری را که میگزد شست او را
از جمله انگشتان دست او در قبر او تا روز قیامت بر حالی که مقدر باشد که معذب بشود در روز قیامت **شرح**
اصل عن ابان بن تغلب قال سمعت اباعبد الله ع یقول من طاف بالبیت اسبوعا کتب الله
له ستة الاف حسنة ومحی عنه ستة الاف سیئة ورفع له ستة الاف درجة قال وزاد فیه اسحق بن عمار
وقضی له ستة الاف حاجة قال ثم قال وقضاء حاجة المومن افضل من طواف وطواف
حتی عد عشرا **شرح** محی بصیغه معلوم معتل اللام یائی باب ضرب است واگر از واوی باب نصر یا باب
منع میبود مکتوب بالف میشد المحی والمحو برطرف کردن اثر چیزی یعنی روایت است از ابان بن تغلب گفت
شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت هر که طواف کند بخانه کعبه هفتگانه مینویسد الله عز وجل
برای او شش هزار حسنه را وبالکلیه برطرف میکند از او شش هزار گناه را وبلند میکند برای او در بهشت
شش هزار مرتبه را ابان گفت وزیاد کرد در این حدیث اسحق بن عمار این را که وبرمی آورد برای او شش
هزار حاجت را مراد این نیست که اسحق در آن مجلس حاضر بود وبعد از آن این زیادتی را از امام نقل کرد
ومن نشنیدم ابان گفت که بعد از آن امام علیه السلام گفت برآوردن حاجت مومن فاضلتر است

از طوافی که هفتگانه باشد و طوافی دیگر تا امام تکرار کرده ده بار **هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام
قال ما قضی مسلم لمسلم حاجة الا ناداه الله تبارک وتعالی علی ثوابک ولا ارضی لک بدون الجنة
شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بر نمی آورد مومنی برای مومنی حاجتی را مگر
آنکه ندا میکند آن بر آورنده را الله تبارک وتعالی که لازم است ثواب تو، راضی نمی شوم برای تو بثوابی که سوای
بهشت باشد یعنی که بثواب دنیا اکتفا نمیکنم **هشتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال من
طاف بهذا البیت طوافا واحدا کتب الله عز وجل له ستة الاف حسنة ومحا عنه ستة الاف
سیئة ورفع له ستة الاف درجة حتی اذا کان عند الملتزم فتح له سبعة ابواب من ابواب الجنة
قلت جعلت فداک هذا الفضل کله فی الطواف قال نعم واخبرک بافضل من ذلک قضاء حاجة المسلم
افضل من طواف وطواف حتی بلغ عشرا **شرح** الملتزم بضم میم و سکون لام و فتح تای دو نقطه
در بالا و فتح زای با نقطه اسم مکان باب افتعال جائی از کعبه که در آنجا درنگ کردن و چسپانیدن خود بکعبه
یا دست مالیدن و دعا کردن واقع میشود و مراد اینجا حجر اسود یا میان حجر اسود و در کعبه یا نزد در کعبه
است فتح بصیغه معلوم یا مجهول باب منع است تانیث عشرا باعتبار مرات است یعنی روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که امام گفت هر که طواف کند باین خانه کعبه یک طواف می نویسد
الله عز وجل برای او شش هزار حسنه و بر طرف میکند از او شش هزار گناه و بلند میکند برای او شش هزار
درجه بهشت یا آنکه چون باشد نزد حجر اسود در آخر شوط هفتم میگشاید الله تعالی برای او هفت دراز درهای
بهشت را بمناسبت شوط هفتم زیرا که عدد شش در سه جای سابق برای شش شوط سابق است گفتم
قربانت شوم این فضیلت تمامی آن در طواف است گفت آری و خبر میدهم ترا بچیزی که فاضل تر از آن
طواف است بیان این آنکه بر آوردن حاجت مومن غیر آزموده فاضل تر است از طوافی و طوافی تا آنکه
امام علیه السلام در شمردن رسیده بده بار **نهم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول
من مشی فی حاجة اخیه المومن یطلب بذلک ما عند الله حتی تقضی له کتب الله عز وجل
له بذلک مثل حجة وعمرة مبرورتین وصوم شهرین من اشهر الحرام واعتکافهما فی
المسجد الحرام ومن مشی فیها بنیة ولم تقض کتب الله بذلک له مثل حجة مبرورة فارغبوا
فی الخیر **شرح** هر یک از حتی تقضی ولم تقض بصیغه مضارع مجهول غائبه باب ضرب است ضمیر مستتر
راجع بحاجة است یا بصیغه معلوم غائبه است ضمیر مستتر راجع بمن است و احتمال مناسب تر است بانچه می آید
در حدیث دوازدهم این باب و در حدیث هفتم باب آینده اگر گوئی تفاوت در ثواب میان دو کس که هر کدام
سعی کرده باشد و یکی را میسر شده باشد و دیگری را میسر نشده باشد مستبعد است در عقل چه تفاوت
در ثواب بسبب چیزی که اختیاری نباشد محال است و این یکی از دلائل ابطال روایت معاذ بن جبل است

اگر مجتهد مصیب دو اجر دارد و مجتهد مخطی یک اجر دارد و گوئیم میسر شدن برای یکی و میسر نشدن برای دیگری سه صورت دارد اول اینکه آن دیگری اگر کمال سعی میکرده باشد میسر میشده باشد و اندک سعی کرده باشد دوم آنکه آن دیگری اگر کمال سعی کند میسر نشده باشد اصلا سوم اینکه آن دیگر اگر کمال سعی کند میسر میشده باشد و بیشتر از صورت اولی سعی کرده باشد و مراد درین حدیث صورت اولی است و مراد در حدیث دوازدهم صورت ثانیه است و مراد در حدیث هفتم باب آینده صورت ثالثه است پس مراد در این حدیث سیم است که استفراغ وسع خود نکرده بقرینه اینکه در آخر گفته فارغبوا فی الخیر و حمل این حدیث بر این معنی با احتمال دوم در حتی تقضی و در و لم تقض اگرچه مناسب تر است اما بر هر تقدیر مراد همین است و فرق میان ما نحن فیه در روایت معاذ اینست که استفراغ وسع در حد مجتهد باصطلاح مخالفان ما خوذ است پس هر یک از مجتهد مصیب و مخطی استفراغ وسع کرده اند الحجة بکسر حای بی نقطه یک حج اشهر حرم بضم حای بی نقطه و ضم رای بی نقطه عبارت از رجب و ذی قعده و ذی حجه و محرم است و حرمت این ماهها آنست که جنگ در آنها حرام شده برای تعظیم کعبه چه عمره رجبیه ثواب بسیار دارد و سه ماه دیگر وقت سفر حج است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت هر که سعی کند برای حاجت برادر او که مومن است بر حالی که طلب میکند با آن سعی ثوابی را که نزد الله تعالی است تا آنکه بر آورده شود و بقضای آن حاجت برای آن برادر مینویسد الله عز و جل برای آنکس بسبب آن سعی مثل ثواب یک حج و عمره که هر دو مقبول باشند و ثواب روزه دو ماه از جمله چهار ماه صاحب حرمت و ثواب اعتکاف آن دو ماه در مسجد حرام و هر که سعی کند در آن حاجت فی الجمله بقصد صحیح و آن حاجت بر آورده نشود مینویسد الله تعالی بسبب آن سعی برای آنکس مثل ثواب یک حج مقبول پس رغبت کنید در بهتر باین معنی که تقصیر در سعی نکنید تا ثواب بهتر را دریابید

سعی در امر برادر

دهم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام تنافسوا فی المعروف لاخوانکم وکونوا من اهله فان للجنة بابا یقال له المعروف لا یدخله الا من اصطنع المعروف فی الحیوة الدنیا فان العبد لیمشی فی حاجة اخیه المومن فیوکل الله عز و جل به ملکین واحدا عن یمینه واخر عن شماله یستغفران له ربه ویدعوان بقضاء حاجته ثم قال والله لرسول الله صلی الله علیه واله اسر بقضاء حاجة المومن اذا وصلت الیه من صاحب الحاجة **شرح** فا در فان هر دو جا برای تعلیل است اما در اول برای تعلیل تنافسوا تا آخر است و در دوم برای تعلیل لا یدخله الا من اصطنع تا آخر است مراد بحاجته در اینجا خصوص دخول باب معروف بهشت است اذا برای شرط است اگر ضمیر مستتر در وصلت راجع بحاجت باشد و مراد تقیید مومن بمومن کاملی باشد که حاجتمندی او حاجتمندی رسول است و برای محض ظرفیت است اگر ضمیر مستتر راجع بقضاء باشد و تانیث باعتبار مضاف الیه باشد و بر هر تقدیر ضمیر الیه راجع برسول الله است

من صاحب متعلق باموست یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام کال رغبت کنید در نیکی برای برادران مومن خود و باشید از اهل نیکی یا یعنی که آنرا عادت کنید چه بدرستی که بهشت را دریست عالی که نامیده میشود و آن در را معروف داخل نمی شود دران در مگر کسی که خوب بجا آورده باشد نیکی با مومنان را در زندگی دنیا یا یعنی که سعی در قضای حاجت مومنان کرده باشد چه بدرستی که بنده هر آئینه سعی میکند برای حاجت برادر مومن خود پس موکل میکند الله عز و جل با و دو فرشته را یک در جانب دست راست او و دیگرے در جانب دست چپ او در حالی که طلب آمرزش میکنند برای او از صاحب کل اختیار او بر حالی که دعا میکنند برای برآوردن حاجت او که دخول در معروف باشد مراد اینست که بید عا آیند و ملک دخول در ان در ممکن نیست و باد عای ایشان عدم دخول واقع نمی شود و دعای ایشان مخصوص اینقسم کسی ست بعد ازان امام علیه السلام گفت بخدا قسم که هر آئینه رسول الله صلی الله علیه و آله خوشحال تر است به برآوردن حاجت مومن چون رسد آنحاجت بسوے او از آن مومن صاحب حاجت **یازدهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال والله لان احج حجة احب الی من ان اعتق رقبة ورقبة ورقبة ومثلها ومثلها حتی بلغ عشرا ومثلها ومثلها حتی بلغ السبعین ولان اعول اهل بیت من المسلمین اسد جوعتهم واکسو عورتهم واکف وجوههم عن الناس احب الی من ان احج حجة وحجة وحجة ومثلها ومثلها حتی بلغ عشرا ومثلها ومثلها حتی بلغ السبعین **شرح** رقبه سه بار مذکور است برای اشارت باینکه خصوصیت عدد سه مراد است ومثلها دو بار مذکور است برای افاده اصل تکرار و ضمیر مثلها در اول و دوم راجع است بسه رقبه حتی بلغ عشرا کلام راویست چه اگر کلام امام میبود یبلغ بصیغه مضارع می بود پس ضمیر بلغ راجع بامام است و تانیث عشرا باعتبار اینست که مراد عشر مرات است ضمیر مثلها در سوم و چهارم راجع بر قبات مذکوره است که عدد آنها سی است چه ظاهر اینست که سه رقبه داخل عشر مرات باشد الف لام السبعین برای عهد خارجی است چه صد و هفتاد عدد است مقرری برای افاده کثرت بر وجه تمام چنانچه گفته در سوره توبه ان تستغفر لهم سبعین مرة پس عدد سی را ضرب در هفتاد می باید کرد تا یک حج محبوب تر از دو هزار و صد اعتاق رقبه شود حتی بلغ السبعین نیز کلام راویست و ضمیر بلغ راجع بامام است محقق نماند که تکرار امام علیه السلام لفظ مثلها را اراده یا را اولاً و هفتاد بار ثانیاً مستبعد است پس ظاهر اینست که امام حتی یبلغ بلفظ مضارع گفته باشد و راوی عبارت امام را نقل نکرده باشد و بلفظ خود بیان آن کرده باشد یا از کاتبان کافی سهوی شده باشد و همه جا بلفظ مضارع باشد و کلام امام باشد و برین قیاس است ترجمه من ان احج تا آخر پس عدد دو هزار و صد را در خودش ضرب میباید کرد تا نفقه دادن یک اهل بیت از مومنان محبوب تر باشد از چهار هزار و چهار صد و ده هزار اعتاق رقبه یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بخدا قسم که هر آئینه اینکه حج کنم یک حج محبوب تر است بسوی من از اینکه آزاد کنم بنده را

مطابق اصول کافی

و بنده را و بنده را و سه بنده دیگر تا آنکه امام برسید به سه بنده که سی بنده باشد و مانند سی بنده سی بنده تا آنکه امام رسید بهفتاد سی بنده که دو هزار و صد بنده باشد و هر آیینه اینکه نفقه و هم خانه داده از مومنان آزموده را باین روش که بر طرف کنم گرسنگی ایشان را و پوشانیدم پوشانیدنی ایشان را و نگاه دارم آبروی ایشان را از گدائی نزد مردم محبوب تر است بسوی من از اینکه حج کنم یک حج و یک حج و یک حج و سه حج دیگر و سه حج دیگر تا آنکه امام رسید به سه حج که سی حج باشد و مانند سی حج تا آنکه امام رسید بهفتاد سی حج که دو هزار و صد حج باشد **دوازدهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال اوحی الله عز وجل الی موسی علیه السلام ان من عبادی من یتقرب الی بالحسنة فاحکمه فی الجنة فقال موسی یا رب وما تلك الحسنة قال یمشی مع اخیه المومن فی قضاء حاجته قضیت او لم یقض **شرح** روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت وحی کرد الله عز وجل بسوی موسی علیه السلام که بدرستی که از جمله بندگان من کسی است که نزدیکی میجوید بسوی من بیک حسنه که ختم کار او بآن شود پس صاحب اختیار میکنم او را در بهشت پس گفت موسی علیه السلام ای صاحب کل اختیار من چیست آن حسنه گفت اینکه راه رود با برادر مومن خود برای آوردن حاجت او خواه برآورده شود و خواه نشود بی تقصیر او **سیزدهم اصل** سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول من اتاه اخوه المومن فی حاجة فانما هی رحمة من الله تبارك وتعالی ساقها الیه فان قبل ذلك فقد وصله بولایتنا وهو موصول بولایة الله وان رده عن حاجته وهو یقدر علی قضائها سلط الله علیه شجاعا من نار ینهشه فی قبره الی یوم القیمة مغفورا له او معذبا فان عذره الطالب کان اسوء حالا **شرح** ضمیر منصوب در وصله راجع بمصدر قبل است الولایة بکسر و فتح واو دوستی در هر دو جا اضافه مصدر بفاعل است مغفور منصوب و حال مقدره از مفعول به ینهشه است عذره بعین بی نقطه و ذال با نقطه و رای بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است العذر بضم عین و سکون ذال معذور داشتن کسی در کاری و مراد اینجا در دل نگرفتن گناه کسی است چنانچه عادت کاملان است که تجاوز از سیئه میکنند و مذکور شد در حدیث یازدهم باب هفتاد و پنجم ضمیر کان راجع بمرجع ضمیر عذره است و بدتر بودن حال باعتبار اینست که طالب مومن کامل است و رد حاجت مومن کامل بدتر از رد حاجت مومن غیر کامل است استاذی مولانا نصر الله تونی رحمه الله در وقت درس گفت مراد بعذر اینجا اسقاط حق آخرت است و بدتر بودن باعتبار اینست که منت بر او زیاده شده مخفی نماند که این مبنی بر اینست که عذاب قبر باسقاط او ساقط نشود چه استیفای آن حق الله تعالی است و این تصریح کرده شیخ طوسی رحمه الله در کتاب اقتصاد که گفته کل حق لیس لصاحبه قبضه لیس له اسقاطه کالطفل والمجنون لما لم یکن لهما استیفاء لم یکن لهما اسقاطه والواحد منا لما لم یکن له استیفاء ثوابه و عوضه فی الآخرة لم یسقط باسقاطه فعلم بذلك ان الاسقاط تابع للاستیفاء فمن لم یملك

احد بالم یملک الا غرور ختم مدقق مولانا محمد امین استرآبادی ضمیر کان را راجع بطالب گرفته وگفته که کان الطالب اسود حالا انتم لقبه الکاذب ولترکه النهی عن المنکر یعنی شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام میگفت هرکه آمد نزد او برادر مومن او در حاجتی پس جز این نیست که آن حاجت رحمتی است از الله تعالی از راند و آنرا بسوی آنکس پس اگر قبول کرد آن حاجت پس متصل کرد آن قبول را به دوستی ما و را و آن دوستی ما و را متصل است به دوستی الله تعالی او را و اگر رد کرد آن برادر را از قبول حاجت او بر حالی که آنکس قادر باشد بر برآوردن آن حاجت مسلط میکند الله تعالی برا او ماری از آتش را که میگزد به انگشت او را در قبر تا روز قیامت بر حالی که مقدر باشد که در قیامت بخشیده میشود و گفتنا ایں او با مقدر باشد که معذب بر گفتنا ایں میشود پس اگر آن برادر که طلب کننده حاجت بود معذور رد او داد و حال آنکس بدتر میشود که رد حاجت صاحب تهذیب اخلاق کرده چهار دهم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال ان المومن لترد علیه الحاجة لاخیه فلا تکون عنده فیهتم بها قلبه فید خله الله تبارک وتعالی بهمه الجنة شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستی که مومن هر آینه هست وارد میشود بر او حاجت برادر مومن او پس نمی باشد نزد او قدرت بر برآوردن آن پس غمناک میشود بسبب آن حاجت دل او پس داخل میکند او را الله تبارک وتعالی بسبب غم او در بهشت

باب هشتاد وچهارم اصل باب السعی فی حاجة المومن

شرح این باب بیان فضیلت سعی در برآوردن حاجت مومن از مووه بمعاشرت یا طلب و مانند آنست درین باب یازده حدیث است اول اصل عن محمد بن مروان عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال مشی الرجل فی حاجة اخیه المومن یکتب له عشر حسنات ویمحی عنه عشر سیئات ویرفع له عشر درجات قال ولا اعلمه الا قال ویعدل عشر رقاب وافضل من اعتکاف شهر فی المسجد الحرام شرح یکتب بصیغه معلوم باب نصر است ونسبت آن ونظائر آن بمشی نسبت مجازیست یمحی بصیغه معلوم باب ضرب است الا اعلمه بنا لا اعلمه است وافضل تا آخر در تحت ولا اعلمه تا آخر داخل نیست میتواند بود که داخل باشد یعنی روایت است از محمد بن مروان از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که امام علیه السلام گفت رفتن مرد در حاجت برادر مومن خود می نویسد با نمعنی که باعث اینست که نوشته شود برای آن مرد ده حسنه و بر طرف میکند از او ده گناه و بر میدارد در بهشت برای او ده درجه محمد گفت دگمان ندارم امام را مگر اینکه گفت و برابری میکند آزاد کردن ده بنده را و فاضل تر است از اعتکاف یکماه در مسجد حرام اول اصل سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول ان لله عبادا فی الارض یسعون فی حوائج الناس هم الا منون یوم القیمة ومن ادخل علی مومن سرورا فرح الله قلبه یوم القیمة شرح شنیدم از امام رضا علیه السلام میگفت بدرستی که الله تعالی را بندگانی است

درزمین کہ سعی میکنند در حاجتهای مردم آن بندگان خاطرجمع اند از عذاب در روز قیامت و ہرکہ داخل کند بر مومنی خوشحالی را خوشحال میکند الله تعالی دل او را در روز قیامت **دوم اصل** قال ابو جعفر ع من مشی فی حاجة اخیه المسلم اظله الله بخمسة وسبعین الف ملك ولم یرفع قدما الا کتب الله له حسنة وحط عنه بها سیئة ویرفع لها بها درجة فاذا فرغ من حاجته کتب الله عز وجل له بها اجر حاج ومعتمر **شرح** گفت امام محمد باقر علیه السلام ہر کہ سعی کند برای حاجت برادر مومن ظاہری خود پناه میدہد او را الله تعالی بہفتاد و پنج ہزار فرشته و بر نمی دارد قدمی را مگر آنکه می نویسد الله تعالی برای او حسنه و فرو می آورد از او بسبب آن قدم گناہی را و بلند میکنند برای آن قدم درجه در بہشت پس چون فارغ شد از سعی در حاجت او با نمعنی کہ آن حاجت بر نیامد بقرینه حدیث ہفتم این باب مینویسد الله عز وجل برای او بسبب آن حاجت و سعی او در آن ثواب حج کننده و عمره کننده **سوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لان امشی فی حاجة اخ لی مسلم احب الی من ان اعتق الف نسمة واحمل فی سبیل الله علی الف فرس مسرجة ملجمة **شرح** مسرجة بصیغه اسم مفعول باب افعال است وہمچنین ملجمة **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت ہر آئینه اینکه راه روم در حاجت برادری که مرا باشد مومن ظاہری محبوب تر است بسوی من از اینکه آزاد کنم ہزار بنده را و سوار کنم در راه الله تعالی مردم را بر ہزار اسپ زین کرده شده لجام کرده شده **چهارم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما من مومن یمشی لاخیه المسلم المومن فی حاجة الا کتب الله عز وجل له بکل خطوة حسنة وحط عنه بها سیئة ویرفع له بها درجة وزید بعد ذلك عشر حسنات وشفع فی عشر حاجات **شرح** مراد بمسلم مومن ظاہری است و مراد بمومن مومن آزموده است و میتواند بود که چون مسلم گاہی براعم از مومن اطلاق میشود اگر مومن شده باشد برای تصریح بمراد تا اگر جائی اکتفا بذکر مسلم شود مثل حدیث آینده دانسته شود که مراد مومن است الخطوة بضم خای با نقطه و سکون طای بی نقطه یک گام شفع بصیغه مجهول ماضی باب تفعیل است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت ہیچ مومنی کہ راه رود برای برادر مسلم مومن خود در حاجت او مگر اینکه می نویسد الله تعالی برای او بہر گامی یک حسنه و فرو می آورد از او بسبب آن گام یک گناه و بر می دارد برای او بسبب آن گام یک درجه در بہشت و زیاده کرده میشود بعد از آنچه مذکور شده ده حسنه و مقبول میشود شفاعت او در ده حاجت که برای خود خواہد یا برای کسی دیگر **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال من سعی فی حاجة اخیه المسلم طلب وجه الله کتب الله عز وجل له الف الف حسنة یغفر فیها لاقاربه وجیرانه واخوانه ومعارفه ومن صنع الیه معروفا فی الدنیا فاذا کان یوم القیمة قیل له ادخل النار فمن وجدته فیها صنع الیك معروفا فی الدنیا فاخرجه باذن الله عز وجل الا ان یکون ناصبیا

مافی شرح الصحاح

شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر کس سعی کند در حاجت برادر دیگر مومن است
برای خواهش راه الله تعالی می نویسد الله عز وجل برای او هزار هزار حسنه بخشیده میشود در آن حسنات
برای خویشان او و همسایگان او و برادران مومن او و آشنایان او و هر که کرده باشد با او نیکی در دنیا
پس چون شود روز قیامت گفته میشود او را که داخل آتش جهنم شو پس هر که را که یافتی در آن که کرده باشد
بسوی تو نیکی را در دنیا پس بیرون آور او را از آتش بحکم الله عز وجل که امر کرده آتش را که ضرر بتو نرساند
مگر آنکه آنکس دشمن خدا و رسول و حجج باشد یعنی که تجویز کند که از زمان آدم تا انقراض تکلیف دو خلیفه
میتواند بود از خلیفه الهی یعنی امام مفترض الطاعة عالم بجمیع کتاب الهی و احکام الهی خواه نبی و خواه وصی نبی
ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من سعی فی حاجة اخیه المسلم فاجتهد فیها
فاجری الله علی یدیه قضاءها کتب الله عز وجل له حجة وعمرة واعتکاف شهرین فی المسجد الحرام
وصیامهما وان اجتهد ولم یجر الله قضاءها علی یدیه کتب الله عز وجل له حجة وعمرة **شرح**
مضمون این گذشت در حدیث نهم باب سابق و عمره اینجا زیاده شده پس میتواند بود که این تفاوت بسبب
تفاوت در شدت و ضعف سعی باشد و از انجمله است تفاوت در شدت و ضعف اخلاص **هفتم اصل** عن
ابی عبد الله علیه السلام قال کفی بالمرء اعتمادا علی اخیه ان ینزل به حاجته **شرح** کفی بصیغه ماضی
معلوم باب ضرب است باء در بالمرء بمعنی فی است و ظرف متعلق بکفی است اعتمادا تمیز از نسبت در کفی بالمرء است
بمعنی کفی فی اعتماد المرء علی اخیه ان ینزل بصیغه معلوم مضارع غائب باب افعال فاعل کفی است یعنی
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بس است در اعتماد مرد بر برادر مومن خود اینکه فرود آرد
بآن برادر حاجت خود را مقصود ترغیب در قضای حاجت برادر مومن است به بیان اینکه اظهار مومن
حاجت خود را نزد کسی دلالت بر کمال اعتماد او بر ایمان آنکس میکند و این نعمتی است عظیم بر آنکس قدر آنرا
باید که داند بقضای حاجت او و تکذیب ظن او نکند برد حاجت او **هشتم اصل** عن صفوان الجمال قال
کنت جالسا مع ابی عبد الله ع اذ دخل علیه رجل من اهل مکة یقال له میمون فشکا الیه تعذر الکراء
علیه فقال لی قم فاعن اخاک فقمت معه فیسر الله کراه فرجعت الی مجلسی فقال ابو عبد الله علیه السلام
ما صنعت فی حاجة اخیک فقلت قضاها الله بابی انت وامی فقال اما انک ان تعین اخاک المسلم
احب الی من طواف اسبوع بالبیت مبتدئا **شرح** الکراء بکسر کاف والف ممدوده بکرایه دادن چیزی
و کرایه و بنا بر اول مصدر باب مفاعله است و هر دو اینجا مناسب است چه اشکال بکرایه دادن لازم دارد
اشکال حصول کرایه را اما بفتح همزه و تخفیف میم است انک بکسر همزه است ان بفتح همزه و تخفیف نون مصدریه است
مبتدئا بباء یک نقطه و دال بی نقطه و همزه بصیغه اسم فاعل باب افتعال حال است از فاعل طواف یا بصیغه اسم مفعول
حال است از طواف و بر هر تقدیر مراد طواف غیر فریضه است یعنی آنکه الله تعالی واجب کرده باشد مکلف آن را

بجای آورد یعنی روایت است از صفوان شتردار گفت بودم نشسته با امام جعفر صادق ع وقتی که داخل شد
برادر مردی از شترداران اهل مکه که گفته میشد او را میمون پس شکایت برد بسوی امام ع از اشکال کرایه دادن او
شتر او را برای عمره پس امام گفت مرا برخیز پس مدد کن برادر مؤمن خود را پس برخاستم با آن مرد پس آسان کرد
الله تعالی کرایه دادن او شتر او را پس برگشتم به سوی جائی که نشسته بودم پس گفت امام جعفر صادق ع چه کردی برای
حاجت برادر مؤمن خود پس گفتم برآورد آن حاجت را الله تعالی پدرم و مادرم فدای تو باد پس امام گفت آگاه
باش بدرستی که اعانت تو برادر مؤمن خود را محبوب تر است بسوی من از طواف هفت شوط بکعبه حالی که برای
استحباب کرده باشی **اصل** ثم قال ان رجلا اتی الحسن بن علی ع فقال بابی انت وامی اعنی علی قضاء
حاجة فانتعل وقام معه فمر علی الحسین ع وهو قائم یصلی فقال له این کنت عن ابی عبد الله ع تستعینه علی حاجتک
قال قد فعلت بابی انت وامی فذکر انه معتکف فقال اما انه لو اعانک کان خیرا له من اعتکافه شهرا **شرح**
فعلت بفا و عین بنقطه بصیغه ماضی متکلم باب منع بمعنی اردت است و مفعول آن محذوف است بتقدیر فعلت الاستعانة
فذکر بفا بصیغه ماضی مجهول باب نصر است و فاعل محذوف ملازمان امام حسین ع است که پیش از وصول بخدمت
امام او را برگردانیده اند یعنی بعد از آن امام جعفر صادق ع گفت بدرستی که مردی آمد نزد حسن بن علی ع پس گفت
فدای تو باد پدرم و مادرم مدد کن مرا بر برآوردن حاجتی که دارم پس امام ع نعلین خود را پوشید و برخاست
با آن مرد پس گذشت بر امام حسین ع و او ایستاده بود در مسجد رسول ع نماز میکرد پس امام ع برای تعلیم اینکه اعتکاف مانع
سعی در حاجت برادر مؤمن نیست گفت آن مرد را کجا بودی که دور افتادی از توجه بسوی ابو عبد الله حسین بن علی ع
تا مدد طلبی از او بر حاجتی که داری گفت بتحقیق اراده کردم استعانت از او را فدای تو باد پدرم و مادرم پس ملازمان
او گفتند او در مسجد معتکف است یعنی که برای آن مانع بخدمت او نرفتم پس امام حسن ع گفت آگاه باش بدرستی که
او اگر اعانت تو میکرد بهتر میبود برای او از اعتکاف او در یک ماه **نهم اصل** قال ابو عبد الله ع قال الله عز وجل
الخلق عیالی فاحبهم الی الطفهم بهم واسعاهم فی حوائجهم **شرح** گفت امام جعفر صادق ع که گفت الله
عز وجل در حدیث قدسی مخلوقان عیال منند یعنی که ضامن رزق ایشانم شده ام پس محبوب تر مخلوقان
بسوی من خوش سلوک تر با ایشان و ساعی تر در حاجتهای ایشان است **دهم اصل** عن ابی عمارة
قال کان حماد بن ابی حنیفة اذا لقینی قال کرر علی حدیثک فاحدثه قلت روینا ان عابد بنی اسرائیل
کان اذا بلغ الغایة فی العبادة صار مشاء فی حوائج الناس عانیا بما یصلحهم **شرح** ابو عمارة بفتح
عین بی‌نقطه و تخفیف میم از اصحاب امام محمد باقر ع است حماد بن ابی حنیفه از محدثان مخالفان است چون با ابو عماره
ملاقات میکرده و بعض شنیدن احادیث اهل البیت میکرده پس حدیثک بمعنی شخص نیست بلکه بمعنی جنس است
و ابو عماره اسم امامی را که از او نقل میکند نبرده برای شائبه تقیه روینا بصیغه ماضی مجهول باب تفعیل است یعنی
روایت است از ابو عماره گفت حماد بن ابی حنیفه چون ملاقات میکرد مرا میگفت مکرر بخوان برمن حدیث خود را

صافی شرح اصول کافی

پس نقل میکردم برای او احادیثی را که بمن رسیده بود از ائمه معصومین ع گفتم روزی با او که بسیار روایت رسیده از اهل البیت ع که عابد ترین طائفه بنی یعقوب که امت انبیای سالفه بودند چنین بوده که چون میرسیده به نهایت در عبادت میگردیده بغایت سعی کنند و برای حاجتهای مردم ولبسته باینچه صلاح مردم در آن باشد مراد این است که سعی در حاجتها بالاتر مراتب عبادت بوده در شریعت ایشان و در این شریعت نیز چنین است

باب هشتاد و پنجم اصل باب تفریج کرب المومن

شرح التفریج بفا و رای بی‌نقطه و جیم مصدر باب تفعیل بغایت کشاده دادن غم الکرب بفتح کاف و سکون رای بی‌نقطه و بای یکنقطه والکربة بضم کاف و سکون را غمی که فرو گیرد کسی را یعنی این باب بیان فضیلت بغایت کشاده دادن غم بزرگ مومن است و در این باب پنج حدیث است **اول اصل** سمعت ابا عبدالله ع یقول من اغاث اخاه المومن اللهفان اللهثان عند جهده فنفس کربته واعانه علی نجاح حاجته کتب الله عز وجل له بذلک اثنین وسبعین رحمة من الله یعجل له منها واحدة یصلح بها امر معیشته ویدخر له احدی وسبعین رحمة لافزاع یوم القیمة واهواله **شرح** اغاث بغین بانقطه و الف و ثای سه نقطه است اللهفان بفتح لام و سکون ها و فا و الف و نون صفت مشبهه باب منع کسی که زبان خود را در آورده باشد از بسیاری آزار یا ماندگی یا تشنگی و مراد اینجا درمانده است الجهد بفتح جیم و سکون ها و دال بی‌نقطه مشقت التنفیس بنون و فا و سین بی‌نقطه مصدر باب تفعیل بغایت کشاده دادن غم النجاح بفتح نون و جیم و الف و حای بی‌نقطه مصدر باب منع روائی حاجت من الله بفتح میم و تشدید نون و اضافه من بالله است و منصوب است بتقدیر اطلبوا من الله یا انظروا من الله و بنابراول اشارت است باینکه بیشتر هم ممکن است اگر اخلاص در عمل بیشتر باشد چنانچه می‌آید در حدیث دوم این باب یا مرفوع است خبر مبتدای محذوف باشد بتقدیر هذا من الله و بر هر تقدیر جمله معترضه است برای تقویت سابق و لاحق و میتواند بود که منصوب بر مفعول له کتب باشد و میتواند بود که جار و مجرور باشد و وضع ظاهر در موضع مضمر شده باشد یدخر بتشدید دال بی‌نقطه و خای بانقطه و رای بی‌نقطه بصیغه مضارع معلوم باب افتعال است اصل دال اول ذال بانقطه است و اصل دال دوم تای دو نقطه در بالا است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق ع میگفت هر که فریاد رسی کند برادر مومن خود را که مضطرب درمانده باشد نزد مشقت آن مومن پس خوب کشاده دهد غم بزرگ او را مدد کند او را بر روا شدن حاجت او مینویسد الله عز وجل برای آنکس بسبب آن فریادرسی هفتاد و دو رحمت طلب کنید عطای الهی را تعجیل در دنیا میکند برای آنکس از جمله هفتاد و دو رحمت یکی را که اصلاح میکند باآن کار معاش آنکس را ذخیره میکند برای آنکس هفتاد و یک رحمت را برای اضطرابهای روز قیامت و ترسهای آن روز **دوم اصل** عن ابی عبدالله ع قال قال رسول الله ص من اعان مومنا نفس الله عز وجل عنه ثلثا وسبعین کربة واحدة فی الدنیا وثنتین وسبعین کربة عند کربة العظمی قال حیث یتشاغل الناس بانفسهم **شرح** العظمی بضم عین بی‌نقطه افعل التفضیل است و مونث اعظم است ضمیر قال راجع بامام جعفر صادق ع

است یعنی روایتست از امام جعفر صادق ع که گفت رسول الله ص هر که مدد کند مومنی را کنفا دهد الله عز و جل از او هفتاد و سه غم بزرگ را یکی را در دنیا و هفتاد و دو غم بزرگ را نزد غم بزرگ تر او امام گفت مراد وقتی است که مشغول میشوند مردم در روز قیامت بخودشان و کسی پروای فرزند و برادر و مانند آنها ندارد **سوم اصل** سمعت ابا عبد الله ع یقول من نفس عن مومن کربة نفس الله عنه کرب الآخرة و خرج من قبره وهو ثلج الفواد و من اطعمه من جوع اطعمه الله من ثمار الجنة و من سقاه شربة سقاه الله من الرحيق المختوم **شرح** الكرب بضم كاف و فتح راى بی‌نقطه جمع کربة و بفتح کاف و سکون را کربة الثلج بفتح ثاى سه نقطه و کسر لام و جیم خنک و مراد مطمئن بالکلیه است الرحيق بفتح راى بی‌نقطه و کسر حاى بی‌نقطه و سکون یاى دو نقطه در پایین شراب خالص از عیب **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق ع میگفت هر که زداید از مومنی غمی را میزداید الله تع از او غمهای آخرت را و بیرون می آید از قبر خود بر حالی که او در کمال اطمینان دل است و هر که چیزی خوراند مومنی را از گرسنگی میخوراند او را الله تعالی از میوه های بهشت و هر که آشاماند او را یک شربت می آشاماند او را الله تع از شراب خالص بهشت که سر بمهر است **چهارم اصل** عن الرضاء قال من فرج عن مومن فرح الله قلبه یوم القیمة **شرح** فرج در اول بجیم است و در دوم بحای بی‌نقطه است **یعنی** روایتست از امام رضا ع گفت هر که غم زداید از مومنی خوشحال میکند الله تع دل او را در روز قیامت **پنجم اصل** سمعت ابا عبد الله ع یقول ايما مومن نفس عن مومن کربة وهو معسر يسر الله له حوائجه فی الدنیا والآخرة قال و من ستر علی مومن عورة یخافها ستر الله علیه سبعین عورة من عورات الدنیا والآخرة قال والله فی عون المومن ما کان المومن فی عون اخیه فانتفعوا بالعظة و ارغبوا فی الخیر **شرح** ضمیر وهو راجع بمومن اول است یا راجع بمومن دوم است و احتراز است از کسیکه وسعت داشته باشد و بر خود تنگ گیرد معسر بصیغه اسم فاعل باب افعال است العورة پوشانیدنی در عرف خواه قبیح شرعی نباشد مثل سخن رکیک و غلط در گفتگو و خواه باشد مثل گناهان **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق ع میگفت هر مومنی که گشاده کند از مومنی غم بزرگی را بر حالی که او دست تنگ باشد آسان میکند الله تع برای او حاجتهای آنکس را در دنیا و آخرت امام گفت و هر که پوشانید بر مومنی پوشانیدنی را که می ترسد از اظهار آن پوشاند الله تع بر آنکس هفتاد پوشانیدنی از پوشانیدنیهای دنیا و آخرت امام گفت و الله تع در مدد مومن است مادام که باشد آن مومن در مدد برادر مومن خود پس فایده مند شوید باین وعظ و نصیحت و رغبت کنید در ثواب بهتر که ثواب روا کردن حاجت باشد

باب هشتاد و ششم اصل باب اطعام المومن

شرح این باب بیان فضیلت طعام دادن بمومن است و در این باب بیست حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله ع قال من اشبع مومنا وجبت له الجنة و من اشبع کافرا کان حقا علی الله ان یملا جوفه من الزقوم مومنا کان او کافرا **شرح** ظاهر این حدیث اینست که اطعام کسیکه کفر او معلوم باشد بی تقیه از کبائر است

و مؤمن را از ایمان بیرون می برد بیان ایمان و کفر گذشت در حدیث اول باب پنجاه و چهارم بود که مخصوص باشد
با طعامی که برای کفر باشد زقوم بفتح زای بانقطه و تشدید قاف مضموم و منوع است در جهنم یعنی روایتست از امام
جعفر صادق ع هر که سیر کند مومنی را لازم میشود بر الله تع برای او بهشت و هر که سیر کند کافر را میشود لازم
بر الله تع که پر کند درون او را از درخت زقوم خواه آن طعام دهنده مومن باشد و خواه کافر یعنی که اگر
مومن باشد کافر میشود باین عمل یا مراد اینست که صاحبین عمل غالب اینست که توفیق نمییابد که ایمان را به گور رساند
پس عملی دیگر که باعث کفر است از او صادر میشود **دوم اصل** عن ابی عبد الله ع قال لان اطعم رجلا من المسلمین
احب الی من ان یطعم افقا من الناس قلت وما الافق قال مائة الف او یزیدون **شرح** الافق بضم همزه و سکون
فا ناحیه و مراد اینجا اهل ناحیه است یعنی روایتست از امام جعفر صادق ع گفت بر آئینه اینکه طعام دهم مردی از مومنان که
بمعاشرت باطنیه و مانند آن ظاهر شده باشد ایمان ایشان محبوب تر است بسوی من از اینکه طعام دهم اهل ناحیه را
از مردمی که حال ایشان بمعاشرت و مانند آن ظاهر نشده باشد و محض اظهار اسلام باشد گفتم چه مقدار است اهل ناحیه
گفت صد هزار یا زیاده میشوند مراد اینست که اقل آن صد هزار است **سوم اصل** قال رسول الله ص من اطعم
ثلثة نفر من المسلمین اطعمه الله من ثلث جنان فی ملکوت السموات الفردوس وجنة عدن وطوبی شجرة یخرج فی
جنة عدن غرسها ربنا بیده **شرح** الجنان بکسر جیم جمع جنة بهشتهای برابر سه بهشت است الملکوت بفتح
میم و فتح لام مبالغه پادشاهی و مراد اینجا قدرت ربوبیت آسمانهاست مراد بجنة عدن بهشتی است از بهشتهای عدن
که مومنان امت رسول در انجا منزل میدارند چنانچه گفته در سوره مومن وادخلهم جنات عدن التی وعدتهم
و می آید در حدیث پنجم باب صد و نود و یکم که باب التوبة است و مراد بجنة عدن در دوم بهشتی از جنات عدن است
که افضل آنهاست و مخصوص محمد و خاصان اوست چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث هفتم باب صد و یازدهم
که باب ما جاء فی الاثنی عشر والنص علیهم است طوبی مونث اطیب است و آن مجرور است تقدیرا و معطوف است
بر الفردوس شجرة عطف بیان طوبی است یا طوبی مرفوع است بابتدا و خبرش شجرة است و بنا بر اول شجرة را بهشت
علیحده شمرده برای آنکه میوه آن از بهشتی دیگر است که منزل محمد است چنانچه بیان میشود در حدیث سی ام باب نود و نهم
و بنا بر دوم ساکت شده از ذکر بهشت ثالث برای دلالت فقره طوبی شجرة تا آخر بران یعنی گفت رسول الله ص
که هر که طعام دهد سه کس از مومنان را طعام میدهد آنکس را الله تعالی از سه بهشت بکمال پادشاهی آسمانها اول
فردوس دوم جنتی از جنات عدن سوم طوبی که درختی است که بیرون می آید در جنة عدن مخصوص رسول
و خاصان او و نشانیده آنرا صاحب کل اختیار بدست قدرت خود **چهارم اصل** عن ابی عبد الله ع قال
یا من رجل یدخل بیته مومنین فیطعمهما شبعهما الا کان افضل من عتق نسمة **شرح** الشبع بکسر شین بانقطه
و سکون و فتح بای یکنقطه آنچه سیر کند کسی را ضمیر مستتر در کان راجع بمصدر یدخل است و میتواند بود که ضمیر کان
راجع برجل باشد و عتق بمعنی اسم فاعل باشد یعنی روایتست از امام جعفر صادق ع گفت هیچ مردی داخل نمیکند

دو مومن آزموده را پس خورانده ایشان را آنچه سیر کند ایشان را مگر اینکه شد آن عمل او افضل از آزاد کردن بنده **پنجم اصل** عن علی بن الحسین ع قال من اطعم مومنا من جوع اطعمه الله من ثمار الجنة ومن سقی مومنا من ظماء سقاه الله من الرحیق المختوم **شرح** الظماء بفتح ظاء با نقطه و فتح میم و همزه و بالف ممدوده مصدر باب علم تشنگی مضمون این نزدیک بمضمون حدیث سوم است **ششم اصل** عن ابی عبد الله ع قال من اطعم مومنا حتی یشبعه لم یدر احد من خلق الله ما له من الاجر فی الآخرة لا ملک مقرب ولا نبی مرسل الا الله رب العالمین ثم قال من موجبات المغفرة اطعام المسلم السغبان ثم تلا قول الله عز وجل او اطعام فی یوم ذی مسغبة یتیما ذا مقربة او مسکینا ذا متربة **شرح** الا برای استثنای منقطع است پس الله منصوب است نزد اکثر عرب و مرفوع است نزد بنی تمیم مراد از کرّتم در ثم قال و در ثم تلا برای اشارت باینست که اینکلام از جنس کلام سابق نیست اگرچه شباهتی دارد و بلکه مراد بسغبان اینجا گرسنهٔ علم است چنانچه بیان شد مفصلا در شرح حدیث چهل ونهم باب صد و هفتم کتاب الحجة ومیتواند بود که از جنس کلام سابق باشد بنا بر تفسیری که می آید در کتاب الصدقة در باب فضل الصدقة السغبان بفتح سین بی نقطه و سکون غین با نقطه و بای یک نقطه صفت مشبهه باب علم است گرسنه گرسنگی او برای عدم راه یافتن خوردنش بچیزی باشد که دفع گرسنگی کند یعنی روایت است از امام جعفر صادق ع گفت هر که طعام دهد مومنی را تا آنکه سیر کند او را نمیداند هیچیک از مخلوقات الله تعالی که چه اجر او راست از جمله ثواب در آخرت نه فرشته مقربی و نه پیغمبر مرسلی لیکن میداند که آنرا الله تعالی که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است بعد از آن امام ع بجهت بیان افضل بودن این عمل گفت از جمله موجبات بخشایش گناه دادن طعام علم بمومن گرسنه علم است بعد از آن خواند قول الله عز وجل را در سورة البلد بعد از قول او که و ما ادریک ما العقبة فک رقبة و چه چیز دانا کرد ترا که چیست عقبه آن آزاد کردن گردنیست از آتش جهنم و از دل عبودیت ائمهٔ ضلالت باد خال آن در دین حق یا دادن طعام علم است در روزگاری علم مثل روز مظلومی و غیبت امام کسی را که از پدر خود که امام است محروم است و صاحب نزدیکی است باینمعنی که صاحب دین حق است که باعث نزدیکی بخدا و رسول میشود یا باینمعنی که برادر مومنی است یا بی بضاعتی در علم را که صاحب خاکساریست باینمعنی که مخالف دین حق است و قابل توفیق آن نیست مراد مستقیم کردن براهین ائمهٔ عدل و احادیث ایشان است در دل مومنان بتوضیح برهان و مانند آن و در دل مخالفان بدفع شبهات هر چند که قبول نکنند و از اینجا ظاهر میشود که ادخال کسی در ایمان افضل است و بعد از آن تعلیم مومنان در وقت مظلومی امام افضل است و بعد از آن تعلیم مخالفان بدفع شبهات ایشان است **هفتم اصل** قال رسول الله ص من سقی مومنا شربة من ماء حیث یقدر علی الماء فکانما اعتق عشر رقاب من ولد اسمعیل **شرح** شربة در اول بضم شین با نقطه و سکون رای بی نقطه و بای یک نقطه است بمعنی مقداری که سیراب کند یکمرد را و در دوم بفتح شین است بمعنی آشامیدن یک جرعه من در اول و چهارم تبعیضیه است و در دوم و سوم بمعنی فی است یقدر در هر دو جا بصیغهٔ معلوم و ضمیر مستتر راجع بمومن است

یا بصیغه مجهول است و نائب فاعل علی النار است مراد با عتاق آزاد کردن از ذبح است چنانچه می آید در حدیث نوزدهم
و ذکر اسمعیل اشارت بانست که اسمعیل مستحق ذبح نبوده و اراده ذبح او شده چنانچه بیان شد در شرح حدیث چهارم
باب بیست و ششم کتاب التوحید یعنی گفت رسول الله صلعم هر که آب دهد مومنی را بقدر یکه سیراب کند او را یکبار از آب
در جائی که قدرت دارد آن مومن بر تحصیل آب میدهد آنکس را الله تعالی بر فرو بردن آب در گلو مقابل هر جرعه که آب
دهد او را در جائی که قدرت ندارد بر آب پس چنانست که آزاد کرده باشد از کشته شدن ده گرفتار را از فرزندان
اسمعیل **هشتم اصل** عن اسمعیل بن نعیم الصحاف قال قال ابو عبد الله ع اتحب اخوانك یا حسین
قلت نعم قال تنفع فقراءهم قلت نعم قال اما انه یحق علیك ان تحب من یحب الله اما والله لا تنفع منهم
احدا حتی تحبه اتدعوهم الی منزلك قلت نعم ما آکل الا ومعی منهم الرجلان والثلثة والاقل والاکثر فقال ابو عبد الله
ع اما ان فضلهم علیك اعظم من فضلك علیهم فقلت جعلت فداك اطعمهم طعامی واوطئهم رحلی ویکون
فضلهم علی اعظم قال نعم انهم اذا دخلوا منزلك دخلوا بمغفرتك ومغفرة عیالك واذا خرجوا من منزلك
خرجوا بذنوبك وذنوب عیالك **شرح** العدد من یحب الله من نوع و فاعل یحب است و عائد محذوف است
بتقدیر یحبه الله یا منصوب و مفعول یحب است و عائد ضمیر مستتر در یحب است اوطئهم بطای منقطه و همزه بصیغه
مضارع معلوم متکلم وحده از باب افعال است الایطاء کسی را پا نهنده جای گردانیدن الرحل بفتح را و سکون
حای منقطه خانه که مسکن است کسی را با در بمغفرتك و در بذنوبك برای تعدیه است یعنی روایتست از حسین
بن نعیم بضم نون و فتح عین منقطه و سکون یای دو نقطه در پائین صحاف گفت که گفت امام جعفر صادق ع آیا
دوست میداری برادران مومن خود را ای حسین گفتم آری گفت آیا نفع میرسانی فقرای ایشان را گفتم آری گفت
آگاه باش بدرستی که لازم است بر تو که دوست داری کسی را که دوست میدارد ایشان را الله تعالی آگاه باش
بخدا قسم که نفع نمیرسانی از جمله ایشان هیچیک را مگر آنکه دوست داری او را یا بمعنی که دعوی دوستی بی نفع رسانیدن
محل اعتماد نیست و چون بالفعل رسانیدن باشد دوستی واقعی نخواهد بود مقصود تحریص بر نفع رسانیدن است
آیا می طلبی ایشان را بمنزل خود گفتم آری نمی خورم چیزی مگر بر حالی که با من از ایشان دو مرد و سه و کمتر و بیشتر هست
مراد اینست که در غالب اوقات دو یا سه هست و در نادر اوقات کمتر و بیشتر میباشد پس گفت امام جعفر صادق ع
آگاه باش بدرستی که نعمت و عطای ایشان بر تو بزرگتر است از نعمت تو بر ایشان پس گفتم بعنوان استفهام
تعجبی قربانت شوم میخورانم ایشان را طعام خود و منزل خود را فرش انداز میکنم تا قدم بران نهند و با وجود این
میباشد نعمت ایشان بر من بزرگتر گفت آری بدرستی که ایشان چون داخل میشوند در منزل تو داخل میسازند
آمرزش گناهان ترا و آمرزش گناهان عیال ترا که در ضیافت ایشان خدمتی کرده باشند و چون بیرون روند
از منزل تو بیرون می برند گناهان ترا و گناهان عیال ترا که حادث شده باشد بعد از دخول ایشان **نهم اصل**
عن ابی محمد الوابشی ذکر اصحابنا عند ابی عبد الله ع فقلت ما اتغدی ولا اتعشی الا ومعی منهم الاثنان والثلثة

واقل والکفر فقال ع فضلهم علیک اعظم من فضلک علیهم فقلت جعلت فداک کیف وانا اطعمهم طعامی وانفق علیهم مالی واخدمهم عیالی فقال انهم اذا دخلوا علیک دخلوا برزق من الله عزوجل کثیر واذا خرجوا خرجوا بالمغفرة لک **شرح** والبشی بهای یکنقطه وشین بانقطه بصیغه اسم فاعل پدر قبیله ایست باء در برزق ودر بالمغفرة برای سببیت مجازیست باینمعنی که چون الله تعالی میداند دخول وخروج ایشانرا تا رزق حاصل نشده باشد داخل نمی شوند وتا مغفرت حاصل نشده باشد بیرون نمی روند پس رزق شبیه بسبب دخول است ومغفرة شبیه بسبب خروج است در اینکه پیش از آن واقع میشود چنانچه علت پیش از معلول میباشد **یعنی** روایتست از ابو محمد والبشی گفت مذکور شدند یاران یا بعنی شیعه امامیه نزد امام جعفر صادق ع پس گفتم چاشته نمی خورم وشامه نمی خورم بر حالی که با من از ایشان دو وسه وکمتر وبیشتر هست بیان این شد در شرح حدیث سابق پس امام ع گفت نعمت ایشان بر تو بزرگتر است از نعمت تو بر ایشان پس گفتم قربانت شوم چون چنین باشد وحال آنکه من میخورانم ایشانرا طعام خود وخرج میکنم بر ایشان از مال خود وخدمت ایشان میفرمایم عیال خود را پس گفت بدرستی که ایشان چون داخل شوند بر تو داخل میشوند بعد از رزقی از جانب الله عزوجل که بسیار باشد وچون بیرون میروند بیرون میروند بعد از بخشائش گناهان برای تو **دهم اصل** عن ابی جعفر ع قال لان اطعم رجلا مسلما احب الی من ان اعتق افقا من الناس قلت وکم الافق قال عشرة آلاف **شرح** مراد بمسلم مومن آزموده است بمعاشرت باطنیه ومانند آن پس مراد بالناس جمعی است که بر ظاهر ایمانند وآزموده نیستند بقرینه اینکه اطعام کسیکه ظاهر یا معلوم باشد که غیر مومن است حرام است بی تقیه چنانچه گذشت در حدیث سابق اینباب واز ملاحظه اینحدیث با حدیث دوم ویازدهم ظاهر میشود که در اعتاق ده برابر اطعام احسان واقع میشود **یعنی** روایت است از امام محمد باقر ع گفت هر آینه اینکه طعام دهم مردیرا که مومن آزموده باشد محبوب تر است بسوی من از آزاد کردن اهل ناحیه از مردم مومن ناآزموده گفتم وچند است عدد اهل ناحیه باینمعنی که مراد اینجا چند است گفت ده هزار **یازدهم اصل** قال ابو عبدالله ع من اطعم اخاه فی الله کان له من الاجر مثل من اطعم فئاما من الناس قلت وما الفئام قال مأته الف من الناس **شرح** مثل اینجا در بهتر مستعمل شده بقرینه حدوث دوم الفئام بکسر فا وهمزه والف جماعت بسیار جمعی است که مفرد از لفظ خود ندارد **یعنی** گفت امام جعفر صادق ع هر که طعام دهد برادر مومن آزموده خود را برای الله تعالی میباشد برای او از ثواب مثل ثواب کسیکه طعام دهد جماعت بسیار برا از مردم مومن ناآزموده گفتم وچیست فئام باینمعنی که مراد بفئام اینجا چند است گفت صد هزار از مردم **دوازدهم اصل** قال لی ابو عبدالله ع ما منعک ان تعتق کل یوم نسمة قلت لا یحتمل مالی ذلک قال تطعم کل یوم مسلما فقلت موسرا او معسرا قال فقال ان الموسر قد یشتهی الطعام **شرح** گفت امام جعفر صادق ع مرا چه مانع است ترا از اینکه آزاد کنی هر روز بنده را گفتم تاب نمی آورد مال من آنرا گفت اطعام میکنی هر روز مومنی را که آزموده باشد گفتم بر سبیل استفهام خواه مالدار باشد وخواه تنگدست گفت برای

صافی شرح اصول کافی

بیان تعمیم بر رستی که مال دار گاهی میل دارد طعام را **مخفی نماند** که این منافی حدیث دهم نیست چه اطعام قسمی منافات ندارد با اعتاق بیشتر چنانچه اشارت بآن میشود در حدیث آینده **سیزدهم اصل** عن ابی عبد الله ؑ قال اکلة یاکلها اخی المسلم عندی احب الی من ان اعتق رقبة **شرح** الاکلة بضم همزه و سکون کاف لقمه و بفتح همزه یک خوردن و بنابر اول ضمیر یاکلها مفعول به است و بنابر دوم مفعول مطلق است **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت یک لقمه که میخورده باشد آنرا برادر مومن آزموده من نزد من محبوب تر است بسوی من از اینکه آزاد کنم بنده **چهاردهم اصل** عن ابی عبد الله ؑ قال لان اشبع رجلا من اخوانی احب الی من ان ادخل سوقکم هذا فابتاع منها رأسا فاعتقه **شرح** روایت است از امام جعفر صادق ؑ گفت هر آئینه اینکه سیر کنم مردی را از برادران مومن آزموده خود محبوب تر است بسوی من از اینکه داخل شوم این بازار شما را که بازار برده فروشی است پس خریداری نمایم از آن بازار یکسر بنده را پس آزاد کنم او را مراد صور تمیست که نیازموده باشد ایمان آن بنده را **پانزدهم اصل** عن ابی عبد الله ؑ قال لان اخذ خمسة دراهم فادخل الی سوقکم هذه فابتاع بها الطعام واجمع نفرا من المسلمین احب الی من ان اعتق نسمة **شرح** روایتست از امام جعفر صادق ؑ گفت هر آئینه اینکه فراگیرم پنج درهم را بر حالی که بعد از آن داخل شوم بسوی این بازار طعام فروشی شما پس خریداری نمایم بآنها طعام را و جمع کنم از مومنان آزموده را محبوب تر است بسوی من از اینکه آزاد کنم بنده را **شانزدهم اصل** سئل محمد بن علی ؑ ما یعدل عتق رقبة قال اطعام رجل مسلم **شرح** پرسیده شد امام محمد باقر ؑ که چه برابری میکند آزاد کردن بنده را گفت طعام دادن مردی که مومن آزموده باشد **مخفی نماند** که مراد برابری کردن اینجا اعم از فاضل تر بودن است **هفدهم اصل** قال ابو عبد الله ؑ ما اری شیئا یعدل زیارة المومن الا اطعامه وحق علی الله ان یطعم من اطعم مومنا من طعام الجنة **شرح** گفت امام جعفر صادق ؑ نمی بینم چیزی را که برابری میکند زیارت مومن آزموده را مگر طعام دادن او و لازم است بر الله تعالی اینکه طعام دهد هر کرا که طعام داده باشد مومن آزموده را از طعام بهشت **هجدهم اصل** عن ابی عبد الله ؑ قال لان اطعم مومنا محتاجا احب الی من ان ازوره ولان ازوره احب الی من ان اعتق عشر رقاب **شرح** روایت است از امام جعفر صادق ؑ گفت هر آئینه اینکه طعام دهم مومن آزموده محتاج را محبوب تر است از اینکه زیارت کنم او را و هر آئینه اینکه زیارت کنم او را محبوب تر است بسوی من از اینکه آزاد کنم ده بنده آزموده را **نوزدهم اصل** عن ابی عبد الله ؑ قال من اطعم مومنا موسرا کان له یعدل رقبة من ولد اسمعیل ینقذه من الذبح ومن اطعم مومنا محتاجا کان له یعدل مائة رقبة من ولد اسمعیل ینقذهم من الذبح **شرح** با در یعدل زائده است برای تاکید مثل جزاء سیئة بمثلها او بجنبک درهم العدل بفتح عین منقوط و سکون دال منقوط فدائی که داده میشود آدمی از کشتن خلاص شود چنانچه الله تعالی گفته در حکایت اسمعیل در سورة الصافات وفدیناه بذبح عظیم

بنون و فا و ذال با نقطه بصیغه مضارع غائب باب افعال است و ضمیر مستتر راجع بعمل است و ضمیر منصوب راجع برقبة است و تذکیر باعتبار شخص است الذبح بفتح ذال با نقطه مصدر باب منع برید ن گردن گوسفند و مانند آن تا کشته شود و بکسر ذال مذبوح **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق ع گفت هر که طعام دهد مومن آزموده الدار برا میباشد آن طعام دادن برای او فدای گرفتاری از اولاد اسمعیل که خلاص میکند اورا از کشتن و هر که طعام دهد مومن آزموده تنگدستی را میباشد برای او فدای صد گرفتار از اولاد اسمعیل که خلاص میکند ایشانرا از کشتن نکته در ذکر اسمعیل مذکور شد در حدیث هفتم اینباب **بستم اصل** عن نصر بن قابوس عن ابی عبدالله ع قال اطعام مومن احب الی من عتق عشر رقاب وعشر حج قال قلت عشر رقاب وعشر حج قال فقال یا نصران لم تطعموه مات او تدلونه فیاتی الی ناصب فیسأله والموت خیر له من مسئلة ناصب یا نصر من احیی مومنا فکانما احیی الناس جمیعا فان لم تطعموه فقد قتلتموه وان اطعمتموه فقد احییتموه **شرح** وعشر حج عطف بر عتق است پس قلت عشر رقاب بتقدیر قلت عشر رقاب اودراو تدلونه بفتح همزه استفهام انکاری و فتح واو عطف بر مقدره است بتقدیر الا تطعمونه و تدلونه واین جمله تا مسئلة ناصب برای بیان ان لم تطعموه مات است تا ظاهر شود که مومن گدائی نزد مخالف نمیکند البته هرچند که باید مردن و این منافات ندارد با جواز طلب قرض و جواز گرفتن بقهر و غلبه و مانند آنها از مخالفان در وقت ضرورت تدلونه بدال بی نقطه بصیغه مضارع جمع مذکر مخاطب مضاعف باب نصر و ضمیر راجع بمومن است الدلالة راهنمائی و مراد اینجا راهنمائی بگدائی نزد مخالفان است فیأتی منصوب است بفاء سببیت بعد از استفهام فیسأله منصوب است بفاء عاطفه بر منصوب الناصب دشمن خدا و رسول بانکار وصی رسول الله بعد از اطلاع بر دلیل واو والموت حالیه است **یعنی** روایت است از نصر بفتح نون و سکون صاد بی نقطه ابن قابوس از امام جعفر صادق ع گفت هر آئینه طعام دادن مومن آزموده محبوب تر است بسوی من از آزاد کردن ده بنده و ده حج راوی گفت گفتم از روی استفهام تعجبی آزاد کردن ده بنده و ده حج راوی گفت پس امام گفت ای نصر اگر طعام ندهید مومن را می میرد بنابر اینکه کسی که قرضش ندهد و قوت اخذ بقهر نداشته باشد و چون در اینجا سؤالی بخاطر ها میرسد که علاجی میتواند کرد که گدائی کنند نزد مخالفان امام ع در جواب سوال مقدر گفت آیا اینکار نیز میکنید که دلالت کنید او را تا رود نزد مخالف شیعه امامیه پس گدائی کند از او و حال آنکه مردن بهتر است برای مومن از گدائی نزد مخالف چون امام ع بیان انحصار طریق در مردن کرد گفت ای نصر هر که زنده دارد مومنی را پس چنان است که زنده داشته باشد مردم را همگی اشارت است بقول الله تعالی در سوره مائده و بیان میشود در باب نود و دوم پس اگر طعام ندهید او را پس بتحقیق میرانید او را و اگر طعام دهید او را پس بتحقیق زنده داشته اید او را

باب هفتاد و هفتم اصل باب من کساه مومنا

شرح اینباب بیان ثواب کسی است که جامه پوشاند مومن آزموده را در این باب پنج حدیث است

اول اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال من کسا اخاه کسوة شتاء او صیف کان حقا علی الله ان یکسوه من ثیاب الجنة وان یهون علیه سکرات الموت وان یوسع علیه فی قبره وان یلقی الملائکة اذا خرج من قبره بالبشری وهو قول الله عز و جل فی کتابه وتتلقیهم الملائکة هذا یومکم الذی کنتم به توعدون شرح یلقی بصیغه مضارع معلوم غائب باب تفعیل است و ضمیر مستتر راجع بالله تعالی است و مفعول اول محذوف است والملائکة منصوب و مفعول دوم است یلقی الملائکة یا از باب علم است و مفعول محذوف است والملائکة مرفوع و فاعل است یا در یلقی ضمیر مستتر راجع بمن است والملائکة منصوب و مفعول یلقی است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که بپوشاند برادر مومن آزموده خود را جامه زمستان یا تابستان میشود لازم بر الله تعالی که بپوشاند او را از جامه های بهشت و اینکه آسان کند بر او سختیهای مردن را و اینکه فراخ کند جای او را برا او در قبر او و اینکه ملاقات فرماید او را با ملائکه چون بیرون آید از قبر خود بمژده و آنمضمون قول الله عز و جل است در کتاب او در سوره انبیا و بر میگردند جمعی را که در اول خلقت بانشان سعادت شده اند ملائکه که این روز شماست که وعده کرده میشدید در دنیا دوم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال من کسا احدا من فقراء المسلمین ثوبا من عری او اعانه بشیء مما یقویه من معیشته وکل الله عز و جل به سبعة الاف ملك من الملائکة یستغفرون لکل ذنب عمله الی ان ینفخ فی الصور شرح روایت است از امام جعفر صادق ع گفت هر که بپوشاند یکی را از فقرای مومنان آزموده را جامه برای برهنگی آن مومن یا مدد کند آن مومن را بچیزی که تقویت کند او را از جمله اوقات گذارا و موکل میکند الله عز و جل بآنکس هفت هزار فرشته را از جمله فرشتگان طلب آمرزش میکنند برای هر گناهی که کرده تا آنکه دمیده شود در صور اسرافیل یا مراد اینست که دمیده شود روحها در بدنها و مردم سر از قبرها برآورند سوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله من کسا احدا من فقراء المسلمین ثوبا من عری او اعانه بشیء مما یقویه علی معیشته وکل الله عز و جل به سبعین الف ملك من الملائکة یستغفرون لکل ذنب عمله الی ان ینفخ فی الصور شرح مضمون این موافق حدیث سابق است چهارم اصل عن علی بن الحسین علیهما السلام قال من کسا مومنا کساه الله من الثیاب الخضر وقال فی حدیث آخر لا یزال فی ضمان الله ما دام علیه سلك شرح روایت است از امام زین العابدین علیه السلام گفت هر که جامه بپوشاند مومنی را میپوشاند الله تعالی او را از جامه های سبز که در سوره الدهر مذکور است و گفت در روایتی دیگر بدل کساه آخر بعد از آن این را که همیشه در حفظ الله تعالی است چندانکه بر آن مومن رشته از آن جامه باشد مثل اینکه برشته از آن پنبه کرده باشد جامه دیگر را و پوشیده باشد پنجم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام انه کان یقول من کسا مومنا ثوبا من عری کساه الله من استبرق الجنة ومن کسا مومنا ثوبا من غنی لم یزل فی ستر من الله ما بقی من الثوب خرقة شرح من در من عری و در من غنی بمعنی لام است

باب من کسا مومنا

یعنی روایتست از امام جعفر صادق ع که او میگفت هر که پوشاند مومن آزموده را جامه در برهنگی آن مومن میپوشاند آنکس را الله تعالی از دیبای استبرق بهشت که مذکور است در سوره الدهر و هر که پوشاند مومن آزموده را جامه در بی نیازی آن مومن همیشه در پرده است از جانب الله تعالی که بآن محفوظ است از بلا چندانکه باقی باشد از آن جامه پارچه

باب هفتاد و هشتم اصل باب فی الطاف المؤمن واکرامه

شرح الالطاف مصدر باب افعال نیکی کردن یعنی این بابی است در بیان فضیلت نیکی کردن با مومن آزموده و گرامی داشتن او و درین باب نه حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله ع قال من اخذ من وجه اخیه المؤمن قذاة کتب الله عز وجل له عشر حسنات ومن تبسم فی وجه اخیه کانت له حسنة **شرح** القذاة بفتح قاف و ذال بانقطه والف مقصوره و تای وحدت یک خاشاک و مانند آن یعنی روایتست از امام جعفر صادق ع گفت هر که فرا گیرد از روی برادر مومن خود خاشاکی مثلا مینویسد الله عز وجل برای او ده حسنه و هر که لب خنده کند در روی برادر مومن خود ثابت میشود برای او یک حسنه **دوم اصل** عن ابی عبد الله قال من قال لاخیه مرحبا کتب الله له مرحبا الی یوم القیمة **شرح** الی متعلق بمرحبا است پس داخل مکتوب است و میتواند بود که متعلق بکتب باشد و داخل مکتوب نباشد یعنی روایتست از امام جعفر صادق ع گفت هر که گوید برادر مومن خود را خوش آمدی می نویسد الله تعالی برای آنکس خوش آمدی تا روز قیامت **سوم اصل** عن ابی عبد الله ع قال من اتاه اخوه المسلم فاکرمه فانما اکرم الله عز وجل **شرح** روایتست از امام جعفر صادق ع گفت هر که آید نزد او برادر مومن او پس آنکس گرامی دارد آن برادر را بتواضع و مانند آن پس جز این نیست که آنکس گرامی داشته الله عز وجل را **چهارم اصل** قال رسول الله ص ما فی امتی عبد الطف اخاه فی الله بشیء من لطف الا اخدمه الله من خدم الجنة **شرح** الطف بصیغه ماضی معلوم باب افعال است الخدم بفتح خای بانقطه و فتح دال بی نقطه جمع خادم خدمتگاران یعنی گفت رسول الله ص نیست در امت من بنده که همواری در سلوک کند با برادر مومن آزموده خود برای رضای الله تعالی بچیزی از همواری یا بمعنی که از قسم همواری که باشد خواه بسیار و خواه کم مگر آنکه خادم او میکند الله تعالی بعض خادمان بهشت را **پنجم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله من اکرم اخاه المسلم بکلمة یلطفه بها وفرج عنه کربته لم یزل فی ظل الله الممدود علیه الرحمة ما کان فی ذلک **شرح** لطف بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است الممدود مجرور صفت ظل است ضمیر علیه راجع بظل است الرحمة مرفوع و نائب فاعل الممدود است المعنی ما دام است و مقصود تقیید دوامی است که از لم یزل فهمیده میشود یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله هر که گرامی داشت برادر مومن خود را بسخنی که همواری کرده باشد با او بسبب آن سخن بر طرف کرده باشد از آن برادر آزردگی او را همیشه در پناه الله تعم است که کشیده شده است

برآن نهاده است چنانکه کسی در آن کار است **ششم اصل** عن جمیل عن ابی عبد الله ع قال سمعته یقول ان مما خص الله عز وجل به المؤمن ان یعرفه بر اخوانه وان قل ولیس البر بالکثرة وذلک ان الله عز وجل یقول فی کتابه ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة ثم قال ومن یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون ومن عرفه الله عز وجل بذلک احبه الله تبارک وتعالی ومن احبه الله تبارک وتعالی وفاه اجره یوم القیمة بغیر حساب ثم قال یا جمیل ارو هذا الحدیث لاخوانک فانه ترغیب فی البر **شرح** روایت است از جمیل از امام جعفر صادق علیه السلام جمیل گفت شنیدم از او که میگفت بدرستی که از جمله آنچه سرافراز کرده الله عز وجل بآن مومن را اینست که شناسا میکند او را قدر ثواب نیکی برادران مومن آزموده و هر چند که آن نیکی کم باشد یا بمعنی که شناسد که نیکی با وجود کمی ثواب بسیار دارد بعض آن که نیکی بهم استطاعت نیکی بسیار نیست نیکی بسیار عمل و انچه گفتیم بسبب اینست که الله عز وجل میگوید در کتاب خود در سوره حشر و ترجیح میدهند مومنان دیگر را بر خود شان هر چند که باشد با ایشان تنگدستی بعد از آن گفت در سوره حشر و تغابن و هر که محفوظ خود از بخیل دل خود پس آن جماعتند و بس رسیدگان بمطلوب که بهشت است مراد اینست که کرم عمده کرم دلست و آن با تنگدستی نیز میباشد و بخل عمده بخل دلست و آن با فراخ دستی نیز میباشد و هر که شناسا کرده او را الله عز وجل بآن شناسا کردن که مذکور شد دوست میدارد او را الله و هر که دوست دارد او را الله تمام میدهد مزد او را در روز قیامت بی حساب بعد از آن امام گفت ای جمیل روایت کن این حدیث را که شنیدی برای برادران مومن خود چه بدرستی که آن روایت کردن رغبت فرمودن است ایشان را در نیکی با برادران مومن **هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان المومن لیتحف اخاه التحفة قلت وای شیء التحفة قال من مجلس ومتکا وطعام وکسوة وسلام فتطاول الجنة مکافاة له ویوحی الله عز وجل الیها انی قد حرمت طعامک علی اهل الدنیا الا علی نبی او وصی نبی فاذا کان یوم القیمة اوحی الله عز وجل الیها ان کافی اولیائی بتحفهم فیخرج منها وصفاء ووصائف معهم اطباق مغطاة بمنادیل من لولوء فاذا نظروا الی جهنم وهولها والی الجنة وما فیها طارت عقولهم وامتنعوا ان یاکلوا فینادی مناد من تحت العرش ان الله عز وجل قد حرم جهنم علی من اکل من طعام جنته فیمد القوم ایدیهم فیاکلون **شرح** لیتحف بفتح لام بصیغه مضارع معلوم باب افعال است الاتحاف و ادن تحفه بکسر التحفة بضم تای دو نقطه در بالا و سکون حای بی نقطه و بکسر و هند قلت تا و سلام برای بیان جواب و سوالیست که در میان اجزای کلام امام علیه السلام مذکور شد و من بیانیه است متکا بضم میم و تشدید تای دو نقطه در بالا و فتح کاف و همزه تکیه گاه فتطاول اظهار آن بهیبت استعاره تمثیلیه است مراد بیان بسیاری استحقاق خروج و صفا مانند آنست در قیامت **مکافاة** بفتح فا الف منقلب از واو مصدر باب مفاعلة منصوب بر مفعول له است انی بکسر و فتح همزه میتواند بود و ان در ان کافی بفتح همزه و تخفیف نون مفسره است **کافی** بکسر فا و یای ساکنه بصیغه امر حاضر معتل اللام وادی باب

مفاعلة است اصلش وکالوی بوده یا در تحفهم برای آلت است اگر تحفهم عبارت از تحف آخرت باشد که بایشان داده میشود
و برای سببیت است اگر تحفهم عبارت از تحف دنیا باشد که ایشان داده اند فیخرج بصیغه مضارع معلوم
غائب باب نصر است و وصفاء مرفوع و فاعل است یا بصیغه معلوم غائبه باب افعال است و صفاء منصوب
و مفعول است ان دران الله عزوجل بکسر و فتح همزه میتواند بود الوصفاء بضم واو و فتح صاد بی نقطه
جمع وصیف غلامان الوصائف جمع وصیفه کنیزان الصول بفتح با و سکون واو با ضطراب انداختن
سے یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که مومن هر آئینه میدهد برادر
مومن خود را تحفه گفتم و چه چیز است تحفه بانمعنی که آیا چیزی عمده می باید یا اعم از عمده و غیر عمده است
امام گفت برای بیان تعمیم مثل نشستگاهی که برای او اندازد تا بالای آن نشیند و مثل بالشی که در پشت
او گذارد تا تکیه کند و مثل طعامی که ضیافت او کند و مثل جامهٔ که او را پوشاند خواه به بخشیدن و خواه بعاریة
و مثل سلامی که بر او کند خواه بنوشتن مکتوب و خواه بمشافهه پس دراز میشود بهشت چنانچه چون کسی
دیگری را طلبد گردن دراز میکند و نظر در او میکند برای اینکه تلافی برای او کند و وحی میکند الله
عزوجل بسوی بهشت که بدرستی که من بتحقیق حرام کرده ام طعام ترا بر جمعی که در دنیا اند مگر بر نبی یا وصی
نبی پس چون شود روز قیامت وحی میکند الله عزوجل بسوی بهشت که تلافی کن دوستان مرا
بتحفهٔ چند که لائق ایشان باشد پس بیرون می آید از بهشت غلامان و کنیزان که با ایشان طبقهای
سرپوشیده است بخوان پوششهای که از مروارید است پس چون نظر کنند آن اولیا بسوی جهنم و هول جهنم و بسوی
بهشت و آنچه دران است از نعمت می برد عقلهای ایشان و امتناع میکنند از اینکه چیزی خورند از آن
طبقها پس ندا میکند ندا کننده که بدرستی که الله عزوجل بتحقیق حرام کرده جهنم را بر کسی که خورد از طعام
بهشت او پس دراز میکنند آنجماعت دستهای خود را بسوی آن طبقها پس چیزی میخورند هفتم

اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال یجب للمومن علی المومن ان یستر علیه سبعین کبیرة **شرح**
عدد سبعین عبارت از کثرت زیاد از حد است و خصوص هفتاد مراد نیست مثل ان تستغفر لهم سبعین مرة
کبیرة عبارت از گناه بزرگ است بانمعنی که وعید بخلود در جهنم متعلق شده باصل وقوع آن یا باصرار بر آن
بشرط عدم توبه چنانچه بیان میشود در باب الکبائر و باب الاصرار علی الذنب و باب اللمم پس بعض اقسام آن منافات
با ایمان ندارد و باعث جواز غیبت یا حبش نیست هرچند که بعدد هفتاد رسد مثل اینکه بعنوان لمم باشد
و مثل اینکه توبه از آن واقع شده باشد و بعض کبائر نسبت ببعض مردم کبیره است و نسبت بدیگرے
گناه نیست اصلا مثل غیبت کسی که باعتقاد بعض مردم مجتنب از اصرار به کبیره است و باعتقاد بعضی دیگر
مجتنب نیست پس اگر مومن آزموده باعتقاد بار غیبت او کند بعنوان اصرار حمل بر اصرار بر کبیره نباید کرد
و او را معذور باید داشت اگرچه آمر دیگر اعتقاد نباید کرد یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت

واجب ولازم است برای مومن آزموده بر مومن اینکه بپوشاند بر او جفنا و گناه بزرگ را **هم اصل** عن اسحق بن عمار قال قال ابو عبدالله علیه السلام احسن یا اسحاق الی اولیائی ما استطعت فما احسن مومن الی مومن ولا اعانه الا خمش وجه ابلیس وقرح قلبه **شرح** الاحسان نیکوئی کردن و مراد اینجا عطا دادن است خمش بخای با نقطه وشین با نقطه بصیغه ماضی معلوم یا مجهول باب نصر و ضرب است الخمش بفتح خا و سکون میم خراشیدن رو و سیلی زدن و بریدن و اینجا مناسب است و وجه منصوب و مرفوع میتواند بود قرح بقاف و رای بی نقطه و حای بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب منع یا باب علم است القرح بفتح قاف و سکون را مصدر باب منع جراحت کردن و بضم را مصدر باب علم صاحب جراحت شدن قلبه منصوب و مرفوع میتواند بود **یعنی** روایت است از اسحق بن عمار گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام احسان کن ای اسحق با دوستان من چندانکه توانائی داشته باشی چه احسان نکرد مومنی با مومنی و مدد نکرد مومنی مومنی را در وصول احسان دیگری با او مگر آنکه خراشید روی ابلیس را و جراحت کرد دل او را

باب هشتاد و نهم اصل باب فی خدمته

شرح این باب در بیان فضیلت خدمت کردن کسی است مومن را و درین باب یک حدیث است **اصل** قال رسول الله صلی الله علیه وآله ایما مسلم خدم قوما من المسلمین الا اعطاه الله مثل عددهم خداما فی الجنة **شرح** الا برای استثنا از مقدر است که مفهوم میشود از کلام سابق مثل قول ابن عباس که چون مجلسی از انصار داخل شد و ایشان بتواضع برخاستند گفت بالنصر والایوا الا جلستم پس تقدیر اینست که ایما مسلم خدم قوما من المسلمین ما خدمهم الا اعطاه و در بعض نسخ الا نیست **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله هر مومنی که خدمت کند جمعی از مومنان را آن خدمت نمیکند مگر اینکه میدهد او را الله تعالی مثل عدد ایشان خدمتگاران در بهشت

باب نودم اصل باب نصیحة المومن

شرح این باب بیان فضیلت بنغش بودن کسی در سخن با مومن آزموده است و درینباب شش حدیث است **اول اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال یجب للمومن علی المومن ان یناصحه **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت واجب است برای مومن بر مومنی دیگر اینکه آن مومن دیگر سخن بنغش گوید او را **دوم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلام قال یجب للمومن علی المومن النصیحة له فی المشهد والمغیب **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت واجب است برای مومن بر مومنی دیگر بنغش بودن او در حضور و در غائبانه **سوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال یجب للمومن علی المومن النصیحة **شرح** این گذشت در حدیث سابق **چهارم اصل** قال رسول الله لینصح الرجل منکم اخاه کنصیحته لنفسه **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله باید که بنغش باشد مرد

از جمله شما با برادر مومن آزموده خود مانند بغش بودن او برای خودش **پنجم اصل** قال رسول الله
صلی الله علیه وآله ان اعظم الناس منزلة عند الله یوم القیمة امشاهم فی ارضه بالنصیحة لخلقه **شرح**
گفت رسول الله صلی الله علیه وآله بدرستی که بزرگتر مردم باعتبار مرتبه نزد الله تعالی در روز قیامت کسی است
که سلوک کننده تر ایشان باشد یا بغش بودن برای خلق الله تعالی بمعنی که بیکه خیر مخلوقین را بیشتر از همه کس
خواهد **ششم اصل** سمعت اباعبدالله صلوات الله وسلامه علیه یقول علیکم بالنصح لله فی خلقه فلن
تلقاه بعمل افضل منه **شرح** علیکم اسم فعل است بمعنی الزموا با در بالنصح زائده است برای تقویت النصح
بضم نون وسکون صاد بغش بودن وفی در فی خلقه بمعنی ظرفیت است ومیتواند بود که برای سببیت باشد
و حاصل هر دو یکی است واشارتست باینکه بغش بودن با خلق بغش بودن با الله تعالی است وغش داشتن با خلق
غش داشتن با الله تعالی است مراد بخلق مومنان است ومیتواند بود که مراد اعم از مومن وکافر باشد وبغش
بودن با کافر ترغیب مصر به معنی اراده وصول او بحق باشد بهر وسیله که باشد و یا کافر مصر ذلیل کردن او وجهاد
و مانند آن باشد تا دیگران واصل شوند بحق وتخفیف عذاب او شود وچه چند انکه زنده وعزیز است برای خود
کسب عذاب بیشتر میکند یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بر شما باد بغش بودن برای الله
در مخلوقان او چه هرگز ملاقات نخواهی کرد بعملی که فاضلتر از بغش بودن با مخلوقان او باشد تمام شد
شرح نصف اول کتاب الایمان والکفر در ذیقعده سنه سبع وستین والف ویتلوه باب الاصلاح بین الناس

خاتمة الطبع از جانب کارپردازان مطبع

الحمد لله الذی من علینا بالایمان وازاح عنا الکفر والفسوق والفجور والعصیان ووعدنا فی الآخرة بالجنان وانعم
علینا بالعفو والغفران والصلوة علی رسوله ونبیه الذی انزل علیه القرآن وعلی آله الذین اسسوا اساس الدین
بالتبیان واستاصلوا اصول الالحاد والطغیان سیما وصیه الذی اظهر الحق وازهق من الباطل ما یکون
وما کان صلوة کثیرة ما اتصف الارض بالسکون والسماء بالدوران اما بعد بر ارباب هنر وعلم
واصحاب دانش وعلم مستتر ومحتجب مباد که درین زمان سعادت توامان واوان میمنت
اقتران بتوفیق ایزد یکتا وتائید ائمه هدی کتاب مستطاب عالی نصاب مرجع افاضل
واوانی طلاب اعنی حصهٔ اول کتاب الایمان والکفر که مجلد چهارم از مجلدات سبعه صافی
شرح اصول کافی میباشد ویادگار است از عالم ربانی ذی النور الشعشعانی مولانا ومقتدانا ملا خلیل
بن الغازی القزوینی سقاهما الله من السلسبیل در مطبع نامی وگرامی منشی نولکشور واقع لکهنو
بعالی همتی آقاے نامدار جناب منشی پراگ نرائن صاحب دام اقباله مالک مطبع مزبور در ماه
فروری [illegible] مطابق ماه ذی الحجه [illegible] هجری بار دوم از قالب طبع برآمده حاجت رواے مشتاقان گردید

MAAB 1431
maablib.org